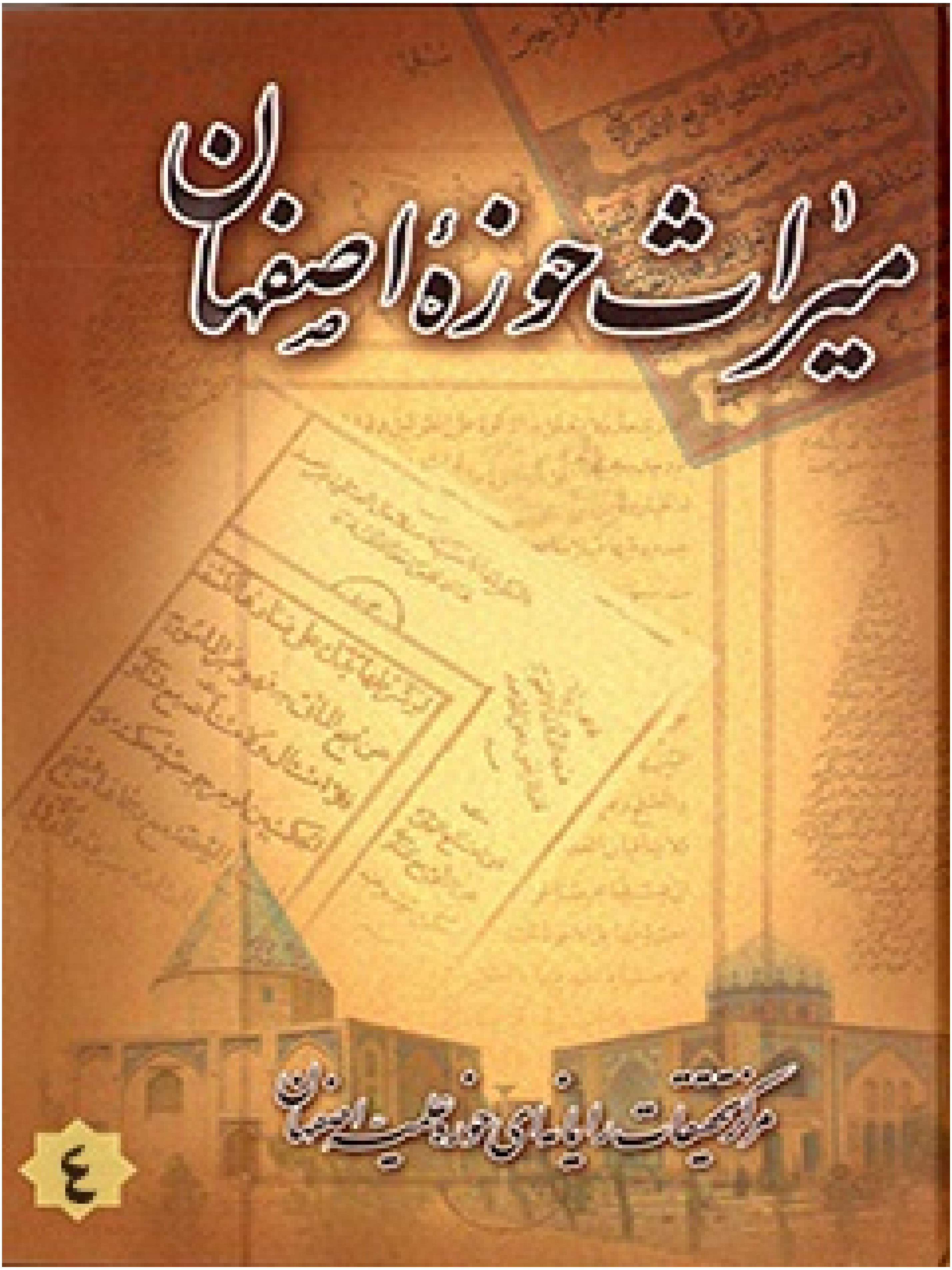

میراث حوزه اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان
٤

بسم الله الرحمن الرحیم

میراث حوزه اصفهان

نویسنده:

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (سلام الله علیها)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میراث حوزه اصفهان جلد ۴

مشخصات کتاب

شابک : ۳۰۰۰۰ ریال : ج.۱ : ۹۶۴-۹۲۹۷۴-۹-۹ ؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج.۲ : ۹۶۴-۹۶۰۸-۰-۴ ؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج.۳ : ۹۶۴-۹۶۱۰۸-۳-۶ ؛ ج.۴ : ۹۶۴-۹۶۵۶۷-۴-X ؛ ۵۰۰۰۰ ریال (ج. ۴) ؛ ۷۰۰۰۰ ریال (ج. ۵) ؛ ۸۰۰۰۰ ریال : ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۰۸-۹ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۰۲-۷ : ؛ ۱۰۰۰۰۰ ریال : ج.۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۱۱-۹ ؛ ۲۰۰۰۰۰ ریال : ج.۹ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۳۳-۱ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۴۲-۳ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۴۵-۴ : ؛ ۳۵۰۰۰ ریال (ج.۱۲)

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۳-۳۵۱۷۲

عنوان و نام پدیدآور : میراث حوزه اصفهان/ به اهتمام احمد سجادی، رحیم قاسمی؛ [برای] مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان.

مشخصات نشر : قم : موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (س)، ۱۳۸۳ -

مشخصات ظاهری : ج.

فروست : مجموعه منشورات ؛ ۲، ۱۴، ۱۷، ۱۸،۲۴، ۲۸، ۳۰

یادداشت : جلد سوم تا دهم به اهتمام محمدجواد نورمحمدی تالیف است.

یادداشت : جلد یازدهم به اهتمام محمدجواد نورمحمدی و سیدمحمود نریمانی تالیف است.

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۴).

یادداشت : ج.۳ (چاپ اول: ۱۳۸۶) .

یادداشت : ج. ۴ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۶).

یادداشت : ج.۵ (چاپ اول: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج.۶ (چاپ اول: ۱۳۸۹) .

یادداشت : ج.۷ (چاپ اول: ۱۳۸۹) (فیپا).

یادداشت : ج.۸ (چاپ اول:۱۳۹۰).

یادداشت : ج.۹ (چاپ اول: زمستان ۱۳۹۱).

يادداشت : ج.۱۰ (چاپ اول: ۱۳۹۲ (فيپا).

يادداشت : ج.۱۱ (چاپ اول: ۱۳۹۳) (فيپا).

يادداشت : ج.۱۲ (چاپ اول:تابستان ۱۳۹۴).

يادداشت : وضعيت نشر جلد چهارم تا دوازدهم: اصفهان: حوزه علميه اصفهان، مركز تحقيقات رايانه اى.

موضوع : اسلام -- متون قديمى تا قرن ۱۴

موضوع : فلسفه اسلامى -- متون قديمى تا قرن ۱۴

موضوع : كلام -- متون قديمى تا قرن ۱۴

موضوع : فقه جعفرى -- متون قديمى تا قرن ۱۴

رده بندى ديويى : ۲۹۷/۰۴

رده بندى كنگره : BP۱۱/س۳م۹ ۱۳۸۳

سرشناسه : سجادى، احمد، ۱۳۴۴ - ، گردآورنده

شناسه افزوده : قاسمى، رحيم، ۱۳۵۱ -، گردآورنده

شناسه افزوده : حوزه علميه اصفهان. مركز تحقيقات رايانه اى

وضعيت فهرست نويسى : فيپا

ص :۱

اشاره

هو الشکور

این دفتر از مجموعه میراث گران بهای دانشمندان مکتب اصفهان-که به عنوان دفتر هفتم«میراث حوزه اصفهان»به ارباب خرد و معرفت پیشکش شده است- به رسم معهود این مجموعه،به حکیم الهی و عالم ربانی،فقیه،محدث و متکلم بزرگ شیعی قرن دوازدهم «ملا اسماعیل خواجویی مازندرانی»-صاحب آثار علمی فراوان-تقدیم می گردد.

ص :8

فهرست

[نقل كلام الشيخ البهائى قدّس سرّه فى المقام]۱۱۳

[النقوض الأربعه فى المقام]۱۱۴

ص:۱۱

متن غزلیات ۱۵۱

ص:۱۲

ص:۱۵

۲۶-قباله خانهٔ میرزا شفیع ۴۵۴

۲۷-وقف قرآن از طرف صفی قلی بیک ۴۵۷

ص:۱۶

ص:۱۷

مقدّمه

پژوهش نشانهٔ حیات جامعه است،و جامعهٔ زنده،جامعه ای پژوهشگر و پرتحقیق است.قرآن کریم،تحقیق،تفکر و پژوهش در حقیقت های آفاقی و انفسی را یکی از راههای هدایت و دستیابی به حیات طیّبه انسانیت دانسته است.راز هشدارها و نداهای آسمانی أَ فَلاٰ یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلیٰ قُلُوبٍ أَقْفٰالُهٰا (۱)، لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ (۲)و لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ (۳)در همین نکتهٔ لطیف نهفته است.

یکی از مهمترین راههای شناخت هر فرهنگ و تمدّنی،پیشینهٔ ثروت و اندوختهٔ علمی آن تمدن است.رساله ها و پژوهه های متنوّعی که بزرگان و عالمان یک ملّت در علوم مختلف خلق می کنند،نشان حیات علمی و روح تکاپوگر فرهیختگان و فرزانگان آن تمدّن است.عظمت و اقتدار تحسین برانگیز تمدّن کهن اسلامی رهین همین حیات بالنده و پرخروش اندیشمندان مسلمان در طول قرن ها است.

فرصت و فراغتی که شیعه در قرن حاضر به دست آورده،پس از سالیان پی درپی و خون دل خوردن ها و تحمل مشقّت ها و رنج ها به دست آمده است و نباید به آسانی از آن روی برگرداند بلکه باید از لحظه لحظهٔ آن به بهترین شکل استفاده کرد.

ص:۱۹

۱- ((۱)) -سورهٔ مبارکهٔ محمّد،آیهٔ ۲۴.

۲- ((۲)) -سورهٔ مبارکهٔ بقره،آیهٔ ۷۳ و ۲۴۲؛سورهٔ مبارکهٔ یوسف،آیهٔ ۲؛سورهٔ مبارکهٔ نور،آیهٔ ۶۱؛ سورهٔ مبارکهٔ زخرف،آیهٔ ۳.

۳- ((۳)) -سورهٔ مبارکهٔ بقره،آیهٔ ۲۱۹.

اکنون به همت و تلاش علاقمندان به تراث و گنجینهٔ فرهنگی اسلامی فهرست بسیاری از نسخه های اسلامی آماده و چاپ شده است و به حمد الهی زمینهٔ پژوهش های تراثی فراهم شده است و بر جامعهٔ علمی ما و به خصوص حوزه های علمیّه واجب است که تراث علمی خویش را با بهترین کیفیّت تحقیق،تصحیح و ارائه کنند.

در اندیشهٔ بزرگان حوزه و زعمای شیعه نیز توجه به این گنجینهٔ پرافتخار تأکید شده است.از جمله مقام معظم رهبری در این باره می فرمایند:بسیاری از کتابهای دوران اسلامی هنوز در جامعهٔ ما شناخته شده نیست.بسیاری از کتابها مطرود شده است و روی آن،کار علمی و کار فرهنگی و کار تحقیقی انجام نمی گیرد.بسیاری از کتابها نسخش در اختیار خود ما نیست و در موزه ها یا در دست افرادی است که حتی کتاب شناس هم نیستند.آنچه که در میان خود ما هم هست.مورد بی اعتنایی است.یکی از ره آوردهای انقلاب اسلامی این است که ما این بی اعتنایی را پایان بدهیم.به این جذب فرهنگ بیگانه شدن-که حقیقتا یک توفیق بزرگ برای فرهنگهای بیگانه در کشورهای جهان سوم بود-مهر پایان بزنیم. (۱)

ایشان در جایی دیگر می فرمایند:من از کتابخانهٔ آستان قدس رضوی مشهد خواستم که فهرست کتب فقهی چاپ نشده شان را برای من بفرستند؛حدود سیصد و خرده یی عنوان کتاب برای من فرستادند.آدم بعضی از این کتابها را می بیند،ولی نمی شناسد؛اما پیداست که کتاب مهمی باید باشد.فرض کنید ملای معروفی مثل شیخ جعفر کاشف الغطاء،مثلا دربارهٔ مسأله ای تحقیق کرده؛این قاعدتا پرمطلب است.در میان آن کتابها،هم از قدما و هم از متأخرین کتاب دیده می شود.کتابهایی هست که

۱- (۱)) -سخنرانی در مراسم افتتاحیهٔ اولین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران در تاریخ ۱۳۶۶/۸/۱۴.

کسی آنها را نمی شناسد و از آنها خبر ندارد؛اما همین طور آن جا مانده است.ما باید اینها را در بیاوریم و رویشان کار کنیم.یا کتابهای رایجی که در اختیار ماست-اینهایی که حتّی چاپ شده و بد چاپ شده-به همین شکل باید تجدید نظری نسبت به آنها صورت گیرد. (۱)

امروز هنوز هزاران رساله و کتاب ارزشمند از دانشمندان شیعه باقی مانده است که به شکل مناسب تحقیق و چاپ نشده است؛رساله هایی که به حقیقت جزء افتخارات عالم علم و مورد نیاز است،اما در غربت کتابخانه ها همچنان باقی مانده است.

حوزهٔ علمیه اصفهان یکی از حوزه های مقتدری است که استعدادها و زمینه های مناسبی برای رشد دارد.رسالت امروز متولیان حوزه،رشد و شکوفایی و ایجاد زمینه های بروز این توانمندیها است.اصفهان در دورهٔ صفویه یکی از بزرگترین مراکز ثروت علمی اسلام بوده است و این گنجینهٔ بی بدیل و ذخیره لایزال از آثار و میراث مکتوب دانشمندان شیعه،امروز در اختیار ماست و با کمال تأسف بسیاری از این آثار تاکنون تحقیقی شایسته نشده و ارائه نگردیده است.

اکنون تصحیح و تحقیق رساله های عالمان اصفهان در دستور کار مرکز تحقیقات رایانه ای حوزهٔ علمیهٔ اصفهان قرار دارد و ما امیدواریم در مقدّمهٔ یکی از دفترهای میراث حوزهٔ علمیّهٔ اصفهان به بررسی آثار دانشمندان اصفهان و وابستگان مکتب اصفهان از نظر ارزش علمی و نیز تنوّع آن بپردازیم.پس از آن به بررسی حجم آثار تصحیح و تحقیق شده بزرگان علمی حوزهٔ اصفهان نائل شویم.و علاوه بر آن به بررسی و تعیین آثار تحقیق و تصحیح نشده فرزانگان مکتب اصفهان همت گمارده،و سهم عالمان و محققین حوزه علمیّهٔ اصفهان را در احیای تراث علمی عالمان این سامان

ص:۲۱

۱- (۱)) -بیانات در دیدار با اعضای شورای عالی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام در تاریخ ۱۳۷۰/۷/۴.

روشن کنیم.این تحقیق می توانـد راهکارهای رشد احیاء تراث و شـیوه های گسترش تصـحیح و تحقیق نسخ خطی دانشـمندان اصـفهان را بر ما معلوم کند.امیـد که بتوانیم نظرات مکتوب سـروران عزیز و محققین ارجمنـد را در مقـدّمه ای در یک میزگرد مجـازی بیـاوریم و بـه بررسـی«بایسـته هـا و موانـع تحقیـق و پژوهش در عرصـهٔ تراث علمی دانشـمندان در حـوزهٔ علمیهٔ اصفهان»،بپردازیم.

***** آنچه در این دفتر ارائه شـده است مجموعه هفت رسالـهٔ گرانبـار و پرگهر است که به خامه پاک و نورانی تنی چنـد از عالمـان فرزانه شـیعه به نگـارش درآمـده و به همت محققین مرکز تحقیقـات رایـانه ای حوزه علمیه اصـفهان تصـحیح و تحقیق گردیده است.

رسالهٔ اول این دفتر«احکام المیاه»که از تقریرات درس فقیه بزرگ و علاّمهٔ سترگ شیخ محمّد رضا نجفی اصفهانی است که به تقریر روان و اسـتوار آیت اللّه حاج سـید احمد حسـینی زنجانی قدّس سرّه انجام پذیرفته است.محقق گرامی جناب حاج شیخ مهدی باقری سـیانی اثر حاضـر را که در احکام آب ها و به خصوص آب کر می باشد براساس تنها نسـخهٔ موجود به خط مقرّر بزرگوار آن،تحقیق و تصحیح نموده است.در مقدمهٔ رسالهٔ حاضر بحثی کوتاه و پرسود در تاریخچهٔ تقریرات،گستردهٔ آثاری با این عنوان و جهات اختلاف و اشتراک تقریرات و امالی آمده است.

دومین رساله،اثر زیبا و کوتاه«شرب الغلیان فی شهر رمضان»از فقیه محقق و اصولی کبیر،شیخ محمد تقی رازی نجفی اصفهانی است و به همت محقق ارجمنـد اسـتاد مجیـد هادی زاده تحقیق گردیده است.تنها دسـتنوشت این اثر از نجف اشـرف به دسـت محقق رسیده و محقق فاضل آن،در مقدمه ای مناسب به صورت گذرا به پژوهشهای مستقل در موضوع رساله پرداخته است.

«اللؤلؤ المکنون فی وقت فضیله الظهرین»اثر علاّمه فقیه میرزا محمّد شهدادی مصاحبی نائینی است که سوّمین رسالۀ این دفتر است و براساس نسخه ای که ظاهرا توسط مرحوم آیت اللّه سید احمد صفائی خوانساری به سال ۱۳۴۸ ق کتابت شده، تصحیح و تحقیق گردیده است،محقّق گرامی جناب حاج شیخ مهدی باقری سیانی با سعی مشکور خویش به تصحیح آن پرداخته و بحمد اللّه و المنّه به شایستگی از عهدۀ این کار برآمده اند.

چهارمین رسالۀ این دفتر گرانبار«دیوان قدریّه»می باشد که به خامه حکیم متألّه و فقیه وارسته آیت اللّه سیّد ناصر الدین حجّت نجف آبادی رنگ حیات گرفته است.

زیبایی این رسالۀ گرامی آن است که دربارۀ شبهای قدر و همه نیز در شبهای قدر سروده شده است.این رساله در ضمن مجموعه ای از اشعار مؤلّف،بیش از نیم قرن پیش به شکل نامناسب و مغلوطی در اصفهان چاپ شده است و از آنجا که احیاء تراث علمی آن بزرگوار دستخوش حوادث گردیده و همین باعث مجهول ماندن قدر و منزلت آن بزرگوار شده است به تصحیح و تحقیق آن پرداخته ایم.

«حجیّه الاخبار و الاجماع»اثر عالم و فقیه سترگ محمّد بن عبد الفتاح مشهور به فاضل سراب،رسالۀ دیگر این مجموعه می باشد که براساس دو نسخه؛یکی در کتابخانه ملی و کتابت آن به سال ۱۱۲۱ ق،سه سال قبل از فوت مؤلّف و دیگری در کتابخانه مدرسه آیت اللّه خویی در مشهد مقدّس موجود بوده،توسط محقّق گرامی جناب آقای مهدی رضوی تحقیق و تصحیح گردیده است.

«منشآت و مکاتبات»فقیه ارجمند و فرزانه آقا حسین خوانساری ششمین رساله دفتر حاضر و به همت محقّق پرتلاش جناب آقای علی اکبر زمانی نژاد تحقیق و تصحیح گردیده است.جناب محقّق در مقدمه ای پرمطلب به بررسی منشآت و مکاتبات پرداخته و با بررسی گزارش های کوتاهی که از این مجموعۀ گرانبها در کتب تراجم

و کتابشناسی ها آمده ضرورت پرداختن به این تحقیق را مطرح ساخته،نسخه های همهٔ مکاتبات و منشآت را معرفی کرده است.به خواست پروردگار مجموعهٔ رساله های چاپ نشدهٔ فقیه بزرگوار آیت اللّه آقا حسین خوانساری نیز در دفترهای بعدی میراث حوزهٔ علمیّهٔ اصفهان به محضر اهل ادب و تحقیق تقدیم خواهد شد.

و رسالهٔ پایانی دفتر حاضر«اجازات خاندان روضاتیان»؛است؛این اجازات، دوّمین مجموعه از اجازات خاندان روضاتیان است که قسمت اوّل آن در دفتر دوّم میراث حوزهٔ علمیهٔ اصفهان به چاپ رسیده است.این اجازات دربردارندهٔ هفت اجازه و یک عریضه در تأیید اجتهاد ملاّ محمّد است که به همت محقّق فاضل جناب سیّد جعفر حسینی اشکوری تصحیح گردیده است.محقّق گرامی در مقدمه ای نیکو ضرورت احیاء اجازات و تصحیح آنها و ثمرات مترتّب بر آن را خاطرنشان کرده است.

در پایان از همه همکاران و سروران ارجمندی که در این مجموعه ما را یاری رساندند،سپاسگزارم.به خصوص از محققین گرامی که با دقت و حوصله به این کار علمی همت گماردند،همچنین از دفتر آیت اللّه العظمی مظاهری-دام ظله العالی-و سرور مکرّم حضرت حجه الاسلام و المسلمین حاج سیّد احمد سجادی مسئول مرکز تحقیقات رایانه ای حوزهٔ علمیّهٔ اصفهان سپاس و تقدیر خود را ابراز می دارم.

از حجه الاسلام قاسم ترکی و حجه الاسلام سیّد علی اکبر حسینی و جناب مصطفی صادقی که در تطبیق نهایی و بخشی از فهارس فنی مساعدت فرمودند سپاسگزاری می نمایم.از خانم صدری حروف نگار و صفحه آرای اثر که با حوصله،امور رایانهٔ دفتر چهارم میراث حوزهٔ علمیّه اصفهان را عهده دار بودند نیز تشکر می نمایم.امیدوارم که حضرت ولی عصر-ارواح من سواه فداه-این تلاش اندک را از ما به احسن وجه بپذیرد.

و آخر دعوانا ان الحمد للّه رب العالمین محمّد جواد نور محمّدی-۲۰ جمادی الثانیه ۱۴۲۸

ص:۲۴

رسالهٔ احکام المیاه

اشاره

تقریرات درس علاّمهٔ فقیه شیخ محمّد رضا نجفی اصفهانی

«به قلم:آیه اللّه سید احمد حسینی زنجانی»

تحقیق و تصحیح:مهدی باقری سیانی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

مقدّمه

اشاره

رسالهٔ حاضر که به انشای دلپذیر فقیه وارسته آیه اللّه سید احمد حسینی زنجانی سمتِ تحریر پذیرفته قسمتی از تقریرات فقهی علاّمه ذو فنون آیه اللّه العظمی شیخ محمّد رضا نجفی اصفهانی است و به دوران حضور وی در حوزه علمیّهٔ قم(به سال ۱۳۴۶ قمری مطابق با ۱۳۰۶ شمسی)بازمی گردد.ما در این مقال ابتدا متذکّر معنای تقریرات،تاریخ پیدائی و نکاتی دربارهٔ آن گردیده،سپس به اختصار،به معرّفی علاّمهٔ نجفی،آیه اللّه زنجانی و إیراد سخنی دربارهٔ این اثر می پردازیم.

الف:دربارهٔ تقریرات

تقریرات عنوانی است که بخشی کلان از میراث علمی دانشمندان و عالمان شیعی

را-بویژه در گسترۀ دانش فقه-دربرمی گیرد.جان کلام بزرگ کتاب شناس شیعه،مرحوم علاّمه آقا بزرگ طهرانی،در این باره چنین است:«تقریرات عنوانی است که در پایان قرن دوازدهم هجری و پس از آن رایج گردید و از برخی جهات شبیه به أمالي-در کتب حدیثی و در اصطلاح قدما-است و از جهاتی نیز با آن اختلاف دارد.

نحوۀ پیدائی تقریرات،این چنین بوده که استاد در مجلس درس مطالبی را با تکیه بر حافظۀ خویش و یا از روی کتاب برای شاگردان مطرح می نموده و آن ها مطالب استاد را یادداشت می کرده(خواه در مجلس درس یا پس از آن)و گاه آن مطالب را،مورد نقد و بررسی قرار می داده و نظر خویش را نیز ذکر می نموده و مجموع آن را در کتاب یا رساله ای به عنوان تقریرات و به نام خویش منتشر می کردند.» (۱)علاّمۀ طهرانی در ادامه، بیش از صد کتاب را با نام«تقریرات»ذکر می کند.

البتّه تذکّر این نکته لازم و ضرور است که بخشی انبوه از این تقریرات در گذر زمان دستخوش حوادث گردیده و به ما نرسید است،و این مطلب آنگاه نمود بیش تری می یابد که توجّه کنیم بزرگانی چون شیخ أعظم انصاری،مجدّد شیرازی و آخوند خراسانی در دوره های درسی خویش شاگردان فاضل فراوانی داشته اند که بسیاری از آنان خود را به نوشتن تقریرات درس استاد مقیّد می دانسته اند. (۲)

ب:حیات علمی و اجتماعی علاّمۀ نجفی اصفهانی

اشاره

علاّمۀ ذو فنون،فقیه و اصولی نامدار،متکلّم و ادیب برجسته،آیه اللّه العظمی ابو المجد شیخ محمّد رضا نجفی اصفهانی-که از نوابغ روزگار و مفاخر علمی شیعه

۱- (۱)) -الذّریعه،ج ۴،ص ۳۶۶-۳۶۷.
۲- (۲)) -نمونه را،نگر:هدیه الرّازی،ص ۴۹-۱۷۷.

و مدرّسان بزرگ حوزهٔ علمی اصفهان بوده-از چنان شهرت و آوازه ای برخوردار است که وی را بی نیاز از معرّفی می سازد و ما در این مقام تنها به ذکر چند نکته بسنده می نمائیم:

۱-تولّد و خاندان

وی در بیستم ماه محرّم ۱۲۸۷ هجری قمری در نجف اشرف به دنیا آمد. (۱)پدر وی،علاّمهٔ،فقیه آیه اللّه شیخ محمّد حسین اصفهانی،صاحب تفسیر گرانسنگ مجد البیان می باشد که محدّث قمی از وی با این تعبیرات یاد می کند«عالم ربّانی و فاضل صمدانی،وحید بلا ثانی،جامع کمالات نفسانیّه در علم و عمل،شیخ مجاهدین و أفضل سالکین...» (۲)

جدّ وی،فقیه و اصولی بزرگ،آیه اللّه العظمی شیخ محمّد باقر نجفی اصفهانی،از چهره های نامور حوزهٔ علمیّهٔ اصفهان،از موفّق ترین کسان در رسیدگی به محرومان اجتماع در عصر خویش،و از شاگردان خصوصی شیخ اعظم انصاری،و نیز صاحب آثاری چون شرح هدایه المسترشدین (۳)است (۴)؛فقیه محقّق و اصولی بزرگ مرحوم علاّمه میرزا محمّد حسین نائینی که در ایّام حضور خود در اصفهان در شمار نزدیکان شیخ محمّد باقر بوده و در بیرونی منزل وی سکونت داشته،راجع به حالات عبادی استاد خویش نقل می کند که وی در شب های ماه مبارک رمضان در قنوت نماز شب خویش با اشک و آه بر دعای ابو حمزه ثمالی مداومت داشته است. (۵)

۱- ((۱)) -نقباء البشر،ج ۲،ص ۷۴۸.

۲- ((۲)) -فوائد الرّضویه،۵۲۹.

۳- ((۳)) -این کتاب در سال ۱۳۸۵ شمسی به اهتمام نگارندهٔ این سطور به زیور طبع آراسته گردید.

۴- ((۴)) -شرح حال وی را نگر در:قبیلهٔ عالمان دین،ص ۴۰-۶۲؛شرح هدایه المسترشدین،ص ۱۵-۵۴.

۵- ((۵)) -نگر:مجلّهٔ حوزه،شمارهٔ ۳۰،ص ۳۹-۴۰(مصاحبه با مرحوم آیه اللّه سیّد محمّد- حسینی همدانی صاحب تفسیر انوار درخشان).

جدّ أعلای وی،علاّمهٔ فقیه و اصولی نامدار،آیه اللّه العظمی شیخ محمّد تقی رازی نجفی اصفهانی،است که از اسطوانه های علمی شیعه،به شمار می رود و کتاب هدایه المسترشدین وی پیوسته مورد توجّه و رجوع عالمان و دانشمندان اصول اندیش و اصول آموز بوده (۱)و صاحب روضات الجنّات از وی با تعابیری چون«خاتمه المجتهدین و رئیس الموحّدین»یاد می کند (۲).

۲-تحصیلات و استادان

علاّمه شیخ محمّد رضا نجفی نه سال آغازین عمر را در نجف اشرف گذرانده و سپس همراه پدر ارجمندش به سمت اصفهان رهسپار گشته و پس از درنگی پنج ساله در این شهر در سن ۱۴ سالگی دوباره به نجف هجرت نموده است و به مدت ۳۲ سال در این شهر مقدّس ماندگار گشته و توشه های ارجمند از علوم مختلف عصر خویش مانند فقه، اصول،حدیث،تفسیر،علم عروض،فنّ شعر و...فراهم آورده است.برخی از استادان وی عبارتند از حضرات آیات:

سیّد محمّد فشارکی،ملاّ محمّد کاظم خراسانی(صاحب کفایه الأصول)،سیّد محمّد کاظم یزدی(صاحب العروه الوثقی)،حاج آقا رضا همدانی(صاحب مصباح الفقیه)،سیّد اسماعیل صدر،شیخ الشرعیه اصفهانی(صاحب إفاضه القدیر فی أحکام العصیر)،شیخ محمّد حسین اصفهانی(صاحب تفسیر مجد البیان)،میرزا حسین نوری(صاحب مستدرک الوسائل)،سیّد مرتضی کشمیری،علاّمه سیّد ابراهیم قزوینی، علاّمهٔ میرزا حبیب اللّه اراکی،علاّمه سیّد جعفر حلّی و...

۱- (۱) -شرح حال وی را نگر در:قبیلهٔ عالمان دین،ص ۱۱-۴۰؛گلشن اهل سلوک،ص ۳۳- ۶۷؛رسالهٔ صلاتیه،ص ۲۵-۵۸.
۲- (۲) -علماء الأسره،ص ۱۸۰،و نیز نگر:روضات الجنّات،ج ۲،ص ۱۲۳.

۳-آثار و تألیفات

وی در میدان تألیف و آفرینش آثار ارزشمند از توفیقاتی بلند برخودار بوده است.

گسترهٔ آثار وی در حوزه های مختلف علوم اسلامی چون فقه،اصول،عرفان،فلسفه و کلام،ادبیّات عرب،حدیث،تراجم و...قابل دقّت و بررسی است.وی در اصول فقه دارای شاهکاری بس بلند چون«وقایه الأذهان»است و در ادبیّات عرب صاحب بنیانی رفیع چون«السیف الصنیع» (۱)،در کارنامهٔ خویش دربارهٔ عرفان و معارف إلهی اثری چون«رسالهٔ أمجدیّه»دارد و در مباحث فقهی خالق آثاری چون«نجعه المرتاد» و«ذخائر المجتهدین» (۲)است.در میدان فلسفه و کلام نظریهٔ داروین را به نقد می کشد و«نقد فلسفهٔ داروین»را عرضه می نماید.در تراجم،مالك«حلّی الدّهر العاطل»است که بزرگانی چون محدّث قمی،آقا بزرگ طهرانی،و شیخ علی کاشف الغطاء از آن در آثار خود بهره برده اند. (۳)

۴-شاگردان

علاّمهٔ نجفی پس از فراهم آوردن توشه ای بس گران قدر از حضور در درس درخشان ترین چهره های علمی نجف اشرف،بر کرسی تدرسی تکیه زد و انبوهی از تشنگان معارف اهل البیت:را از چشمهٔ فیّاض و جوشان کلام و بیان خویش سیراب نمود.

ص:۲۹

۱- (۱)) -نگارنده را دربارهٔ این اثر و مؤلّف آن،مقاله ای است به نام«ز آنکه شمشیر آشنائی می زند»؛ نگر:آینهٔ پژوهش،شمارهٔ ۱۰۱.

۲- (۲)) -متأسّفانه این اثر بسیار ارزشمند مفقود می باشد.

۳- (۳)) -برای کتاب شناسی آثار مرحوم علاّمهٔ نجفی نگر:السیف الصنیع،ص ۲۵-۲۸.

شاگردان وی را در دو حوزه می توان سراغ کرد:حوزهٔ علمی اصفهان،حوزهٔ علمیّهٔ قم.

وی از زمان ورود به اصفهان(محرّم الحرام ۱۳۳۴ قمری)تـدریس را آغاز کرد و این درس و بحث پرثمر تا پایان عمر وی(سال ۱۳۶۲)به مدّت ۲۸ سال بدون وقفه ادامه داشت.محقّق فرزانه مرحوم سیّد مصلح الدّین مهدوی در کتاب«تاریخ علمی اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر»از حدود یک صد و پنجاه نفر از شاگردان وی در این دوره نام می برد که برخی از آنان عبارتند از حضرات آیات:شیخ احمد فیاض فُروشانی،شیخ حَیدر علی محقّق،شیخ عبّاسعلی ادیب حبیب آبادی،شیخ علی مشکاه سِدِهی،سیّد مجتبی میر محمّد صادقی،سیّد مصطفی مهدوی هُرِستانی.

وی پس از هجرت به قم حدود یک سال در این شهر می ماند و به اصرار دوست فرزانهٔ خویش،مؤسّس حوزهٔ علمیّهٔ قم،مرحوم حاج شیخ عبد الکریم حائری یزدی، حوزهٔ تدریس تشکیل می دهد.شاگردان وی در این دوره عدّه ای از طلاّب فاضل آن زمان بودند که بعدها هریک به مقامات بلند علمی و دینی نائل گشتند،از آن جمله حضرات آیات عظام:امام خمینی،سیّد محمّد رضا گلپایگانی،سیّد شهاب الدّین مرعشی نجفی،حاج آقا رضا مدنی کاشانی،سیّد احمد زنجانی،میرزا محمّد ثقفی طهرانی،شیخ محمّد باقر کمره ای،حاج میرزا خلیل کمره ای.

۵-تقریرات

همان گونه که در مقدّمه گذشت،«تقریرات»قسمتی از میراث علمی شیعه را تشکیل می دهد.برخی از شاگردان علاّمهٔ نجفی نیز تقریرات استاد خویش را نگاشته اند.این عدّه عبارتند از حضرات آیات:شیخ محمّد باقر نجفی،شیخ حیدر علی محقّق،سیّد عطاء اللّه فقیه امامی (۱)،سیّد احمد حسینی زنجانی(نویسندهٔ تقریرات حاضر) (۲).

۱- (۱) -نگر:قبیلهٔ عالمان دین،ص ۱۱۱؛گلشن اهل سلوک،ص ۱۳۳.

۲- (۲) -نگر:الذریعه،ج ۱۱،ص ۱۰۰،شمارهٔ ۶۱۳.

۶-علاّمهٔ نجفی از نگاه دیگران

علاّمـهٔ فقیه آیه اللّه العظمی سیّد حسن صـدر کاظمی با چنین تعابیرین از وی یاد می کنـد:«الفاضل النبیل،نابغه العصـر و وحید الدهر،الفقیه علی التحقیق و المحقّق لکلّ غامض دقیق...» (۱)

مؤسّـس حوزهٔ علمیّهٔ قم مرحوم آیه اللّه العظمی حاج شـیخ عبد الکریـم حائری یزدی، می فرماید:«اگر آقا شـیخ محمّد رضا ذی فنون نبود شیخ مرتضای زمان ما بود» (۲)و یا«آقا شیخ محمّد رضا،شیخ بهائی زمان ما می باشد» (۳).

بنیان گذار انقلاب اسـلامی،حضـرت امام خمینی،در اربعین حدیث خویش می فرماید:«...الشیخ العلاّمه المتکلّم الفقیه الأصولیّ الأدیب المتبحّر الشّیخ محمّد رضا آل العلاّمه الوفی الشیخ محمّد تقی الأصفهانی-ادام اللّه توفیقه-...» (۴). (۵)

۷-وفات

سرانجام این فقیه و اصولی نامور در بامداد روز یکشـنبه ۲۴ محرّم الحرام ۱۳۲۶ قمری،پس از عمری پربار که به سرپرستی ایتام آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و ترویج احکام و معارف

۱- (۱) -نجعه المرتاد(میراث حوزهٔ اصفهان،دفتر أوّل)ص ۳۲۷.

۲- (۲) -رسالهٔ أمجدیه،ص ۲۷.

۳- (۳) -همان،و نیز نگر:مجلهٔ حوزه،شمارهٔ ۵۳،ص ۴۷.

۴- (۴) -اربعین حدیث(امام خمینی)،ص ۳.

۵- (۵) -سـخنان بزرگـان در توصـیف مقـام علمی و ادبی وی را نگر در:مقدمـهٔ السـیف الصـنیع، ص ۲۲-۲۵ و گلشـن اهل سلوك،ص ۱۲۱-۱۲۵.

إلهی سپری شد،رخت از جهان به سرای آخرت کشید و پس از تشییعی عظیم در تکیهٔ جدّ بزرگوار(صاحب هدایه المسترشدین)خویش به خاک سپرده شد. (۱)

ج:حیات علمی و اجتماعی آیه اللّه سیّد احمد حسینی زنجانی

اشاره

فقیه و اصولی بزرگ،ادیب نامدار،حضرت آیه اللّه سیّد احمد حسینی زنجانی،یکی از چهره های درخشان حوزهٔ علمی زنجان و قم در قرن چهاردهم هجری است.وی با اخلاق و رفتار إلهی خویش مصداق«من یذکّرکم اللّه رؤیته» (۲)بود و در برآوردن حوائج برادران دینی از هیچ کوششی فروگذار نمی نمود.

ما در این مجال کوتاه به ذکر نکاتی از زندگی و حیات وی اکتفا نموده و خواننده را به مآخذ شرح حال وی ارجاع می دهیم.

۱-تولّد و خاندان

وی در هنگام ظهر چهارمین روز از ماه صفر المظفّر ۱۳۰۸ هجری قمری در زنجان چشم به جهان هستی گشود.پدرش مرحوم سیّد عنایت اللّه،از شاگردان و نزدیکان فقیه نامور خطّهٔ زنجان،آخوند ملاّ قربانعلی زنجانی(متوفّای ۱۳۲۸ قمری)، (۳)،بوده.از نظر تقوا و ملکات نفسانی از افراد کم نظیر و در حسن نیّت و تقیّد به جهات شرع،بسیار ممتاز بوده است. (۴)

۲-تحصیلات و استادان

وی بسیاری از علوم متداول عصر خویش را در زادگاهش زنجان فراگرفت و برای

۱- (۱) -دربارهٔ مدفونان در این بقعه نگر:کتاب گلشن اهل سلوک.

۲- (۲) -الکافی،ج ۱،ص ۳۹،ح ۳.

۳- (۳) -دربارهٔ این فقیه مجاهد نگر:سلطنت علم و دولت فقر اثر علی ابو الحسنی«منذر».

۴- (۴) -مجلهٔ نور علم شمارهٔ ۲۶،ص ۱۱۳؛تربت پاکان قم،جواهر کلام،ج ۱،ص ۳۳۷.

تکمیل تحصیلات خویش،سفری به مشهد مقدّس نمود و از آن پس به شهر مقدّس قم کوچید و تا پایان عمر در آنجا بماند و از استادان بنام آن روز،بهره ها برد.

برخی از استادان وی در زنجان عبارتند از حضرات آیات:شیخ زین العابدین زنجانی،میرزا عبد الرّحیم فقاهتی،میرزا ابراهیم فلکی حکمی زنجانی،آقا شیخ عبد الحریم خوئینی زنجانی،میرزا احمد زنجانی،حاج سیّد حسن زنجانی.

وی در مشهد مقدّس در درس مرحوم آیه اللّه آقا محمّد آقازاده،فرزند صاحب کفایه الأصول،حاضر شد و تقریرات این درس را نگاشت.

در شهر مقدّس قم در درس آیه اللّه مؤسّس حائری شرکت نمود و تقریرات این درس را در مجموعه ای به نام«أفواه الرجال»نگاشت. (۱)وی همچنین در درس آیه اللّه میرزا محمّد صادق خاتون آبادی و آیه اللّه حاج شیخ محمّد رضا نجفی اصفهانی شرکت نمود.

۳-آیه اللّه زنجانی در کلام دیگران

علاّمه آقا بزرگ طهرانی دربارۀ وی می فرماید:«عالم مصنّف ورع تقی» (۲).و مرحوم آیه اللّه العظمی شیخ محمّد علی اراکی در مورد مقام علمی و حافظۀ فوق العاده وی می فرمودند:«آقای زنجانی یک شبه تمام قسمت صلاه از یک کتاب فقهی را از حفظ حاشیه زد.شش جلد جواهر (۳)مانند انگشتر در دست های ایشان است که آن را به هر طرف که بخواهد می گرداند». (۴)

۱- (۱) -نگر:الذریعه،ج ۱۱،ص ۱۰۰،شمارۀ ۶۱۳؛آشنائی با چند نسخۀ خطّی،۱۶۰.

۲- (۲) -نقباء البشر،ج ۱،ص ۱۱۶،شمارۀ ۲۵۶.

۳- (۳) -جواهر الکلام مفصل ترین شرح بر شرایع الاسلام است.طبع حجری آن در ۶ مجلد بوده و اوّلین طبع حروفی آن در ۴۳ جلد می باشد که اخیرا با تحقیقی شایسته،توسط مؤسّسۀ نشر اسلامی وابسته به جامعۀ مدرّسین حوزۀ علمیّۀ قم،شانزده جلد از آن به زیور طبع آراسته گردیده است.

۴- (۴) -مجلّۀ نور علم،شمارۀ ۲۶،ص ۱۱۷.

۴-آثار و تألیفات

آثار این فقیه فرزانه که در رشته های مختلف علوم اسلامی است در مجموع به ۶۰ عنوان می رسد (۱)و برخی از آن ها عبارتند از:

۱-أفواه الرجال-که تقریرات فقهی قم به اضافۀ تقریرات درس مرحوم آیه اللّه شیخ محمّد آقازاده در مشهد مقدّس می باشد.

۲-اربعین حدیث در چهار جلد.

۳-الکلام یجرّ الکلام-که چهار مجلد است و تنها دو جلد اوّل آن چاپ شده است.

این اثر بسیار ارزشمند و خواندنی،سال هاست که در بازار کتاب نایاب است.امید است که صاحب همّتی سلسله جنبان شده به نشر آن دست یازد.

۴-مستثنیات الأحکام-که در سال ۱۳۶۸ به چاپ رسید است.

۵-ایمان و رجعت.

۱۰-۶-حواشی بر درر الاصول،فرائد الاصول،کفایه الاصول،عروه الوثقی، و وسیله النجاه. (۲)

۵-وفات

سرانجام این فقیه وارسته پس از ۸۵ سال عمر با برکت پس از نیمه شب ۲۹ ماه مبارک رمضان سال ۱۳۹۳ قمری مطابق با پنجم آبان ۱۳۵۲ شمسی،در شهر مقدّس قم دیده از جهان خاکی فروبست و پس از تشییع جنازه ای باشکوه در جوار حضرت معصومه علیها السّلام به خاک سپرده شد. (۳)

۱- ((۱)) -همان:۱۲۶.

۲- ((۲)) -برای کتاب شناسی علاّمۀ زنجانی نگر:آشنائی با چند نسخۀ خطّی،ص ۱۵۷-۱۸۷؛ موسوعه مؤلّفی الإمامیّه،ج ۴،ص ۳۱۵-۳۲۸.

۳- ((۳)) -شرح حال مفصّل وی را نگر در:«الفهرست لمشاهیر و علماء زنجان»،ص ۲۲،شمارۀ- ۷۶؛مجلّۀ نور علم شمارۀ،ج ۲۶،ص ۱۱۲-۱۳۲.

سخنی دربارهٔ این أثر

۱-رسالهٔ حاضر قسمتی از جلد دوم کتاب ارزشمند«أفواه الرجال»می باشد.نسخهٔ أصل این کتاب که هنوز به زیور طبع آراسته نگردیده و مانند بسیاری از آثار مرحوم علاّمه آیه اللّه سیّد احمد زنجانی مخلوط است،نزد فرزند مؤلّف،فقیه مدقّق و رجالی محقّق حضرت آیه اللّه العظمی سیّد موسی شبیری زنجانی-مدّ ظله العالی-،نگهداری می شود.ایشان تصویر این قسمت را در اختیار استاد معظّم،آیه اللّه شیخ هادی نجفی -دام ظلّه-قرار دادند.

۲-نگارنده پس از اطّلاع از چنین اثری ارزشمند،در پی احیای آن برآمد و پس از تحویل گرفتن نسخه از حضرت استاد نجفی،نسخه را استنساخ نمود و سپس مواردی چون آیات،روایات،اقوال عامّه و خاصّه،اجماعات و...را که در متن رساله ذکر شده بود،استخراج کرد.

۳-علاّمه فقیه سیّد احمد زنجانی حواشی بسیار ارزشمندی نیز بر این رساله دارد.

در برخی موارد حاشیه با امضای«سیّد احمد حسینی زنجانی»پایان پذیرفته که ما نیز آن را در حاشیه به همین صورت ذکر کرده ایم.در برخی موارد نیز بدون امضا بود که آن را با تعبیر«[المقرّر]»مشخص ساخته ایم.

۴-اقوالی را که مقرّر محترم در حاشیه ذکر فرموده اند،استخراج کرده ایم مگر دو مورد که متأسّفانه آنها را نیافتیم:یکی از آن دو مورد نقل کلامی از صاحب «المواهب السّنیه»بود که علی رغم تفحّص و جست وجو در این کتاب،آن را نیافتیم.

مورد دیگر کلامی است که وی از یکی از استادان خود نقل می نماید و متأسفانه آن قول نیز در مآخذ پیش روی ما دستیاب نشد.

۵-مقرّر محترم در مورد اندازهٔ آب کر به مساحت،و تعیین محیط و مساحت دائره، در پایان رساله محاسباتی دارد که بنا بر سبک رایج در بین گذشتگان(مانند آنچه در خلاصه الحساب شیخ بهائی-اعلی اللّه مقامه-دیده می شود)سمتِ تحریر یافته است لیک ما در پاورقی روش محاسبهٔ آن را به سبک محاسبات امروزین نیز ذکر کرده ایم.

۶-در ابتدای رساله،یادداشتی این چنین،از مقرّر محترم،چشم را می نوازد:

«تقریرات حضرت مستطاب حجه الاسلام آقای آقا شیخ محمّد رضا اصفهانی- مدّ ظله العالی-است که این بنده،سیّد احمد زنجانی در بدو تشرّف قم استفاده کردم، شهر جمادی الأخری ۱۳۴۶،حرّره:الأحقر سیّد أحمد الحسینی الزنجانی».

۷-استاد معظّم،حضرت آیه اللّه حاج آقا هادی نجفی،را در به انجام رسیدن این تحقیق سهمی است وافر.پس محقّق بر عهده خود می داند که از ایشان تشکّر نموده از درگاه حضرت حق-جلّ و علا-توفیقات روزافزون ایشان را در جهت احیاء آثاری از این دست،طلب نماید.

۸-و سخن پایانی این که نگارنده،امید آن دارد که سایر تقریرات نوشته شده به دست علاّمهٔ فقیه آیه اللّه سیّد احمد زنجانی به زودی به زیور طبع آراسته گردد؛بویژه که به خطّی خوش و قلمی روان تحریر گردیده است.

و آخر دعوانا أن الحمد للّه ربّ العالمین

اصفهان،حوزهٔ علمیّه،مدرسهٔ جدّه کوچک

مهدی باقری سیانی

۱۱ ربیع الآخر ۱۴۲۸ قمری برابر با ۹ اردیبهشت ۱۳۸۶ شمسی

ص:۳۶

«بسم اللّه الرّحمن الرّحيم»

[الماء الراكد القليل]

قد عرفت قوه القول بانفعال الراكد القليل من الماء بملاقاه النجاسه. (١)

و اعلم:أنّ ظاهر الأصحاب تسريه الحكم بملاقاه المتنجّس و ملاقى ملاقيه و لو بوسائط عديده (٢)لكنّ الأصل مع اختصاص الأدلّه بتنجيس نفس النجس يرشدنا إلى

١- (١) -و إلى نصّ كلام بعض الأعلام«قدّس سرّهم»كالشيخ البهائى فى الاثنا عشريه[ص ٩١]: «و نجاسه الراكد دون الكر هو المعروف و قول ابن أبى عقيل شاذّ»،و المحقّق السبزوارى فى الكافيه[ج ١،ص ٥٠]:«الماء القليل غير البئر إذا لاقته نجاسه و لم تغيّره فالأقرب المشهور بين الأصحاب أنّه ينجّس...»،و المحقّق القمى فى الغنائم[ج ١، ص ۴٨٩]:«فالمعروف من مذهب الأصحاب،بل متّفق عليه من غير ابن أبى عقيل،الانفعال[فى القليل الراكد]بمجرّد ملاقاه النجاسه...»،و الوحيد البهبهانى فى المصابيح[ج ۵، ص ٢۶٣]:«أجمع علماؤنا على انفعال القيل بالملاقاه...»و عمّ المقرّر له آيه اللّه الشيخ محمّد تقى الآقا نجفى الأصفهانى فى كتابه فقه الإماميّه[المجلّد الأوّل من الطهاره،ص ۴٩]«لا شكّ و لا شبهه فى نجاسه الماء القليل بمجرّد الملاقاه إلاّ ما استثنى و هو المعروف من المذهب و قد توافقت كلمه الأعاظم من علمائنا قدّس سرّهم على نقل الإجماع على ذلك و ذهب جماعه كالعمّانى و غيره إلى...».

٢- (٢) -ممّن وافق هذا القول جماعه من الأعلام ذكره آيه اللّه الميرزا محمّد الفيض القمى فى كتابه الفيض[ص ١٠٢]قال:«قد خالف المشهور ممّن تقدّم عصره علينا فى ما نعلم ابن إدريس- [فى السرائر،ج ١،ص ١۶٣]و السيّد صدر الدين و المولى المحدّث الكاشانى[فى المفاتيح، ج ١،ص ٧۵]..و ممّن عاصرناه المحقّق الأستاذ المولى محمّد كاظم الخراسانى[فى اللمعات النّيره،ص ٢۴]و الفقيه النبيه الآغا رضا الهمدانى[فى مصباح الفقيه،ج ٨،ص ٣۴-٣۵] و الشيخ مهدى الخالصى،و نقل عن شيخ الشريعه المولى فتح اللّه الشيرازى الغروى».

العدم (۱)،نعم تنجيس المتنجّس خصوص إنائه ممّا لا ريب فيه.

ثمّ إنّهم استثنوا من كليّه انفعال القليل بالملاقاه موارد بعضها ممّا لا شبهه فيه.

فمنهما:ماء الاستنجاء (۲)،فسيجیء فی محلّه إن شاء اللّه تعالی (۳)ی و منها:الجزء العالی ممّا یرد علی النجس فإنّه لا ینفعل بملاقاه الجزء السافل،کما هو المقطوع به فی کلام الأصحاب (۴)و ذکر السیّد قدّس سرّه فی منظومته:

و ما جری فکان فوق الوارد فهو علی الطهر بقول واحد (۵)

و لعلّ هذا مراد السیّد المرتضی قدّس سرّه فی الناصریات (۶)حیث حکم بطهاره الوارد،إذ

ص:۴۰

۱- (۱)) -و للمقرّر له فی هذا المجال رساله فی عدم تنجیس المتنجّس(طبعت فی مجله فقه أهل البیت علیهم السّلام الرقم ۴۴)و هو قدّس سرّه یقول فی ختام رسالته هذا:«...هذا مقام النظر العلمی،و أمّا فی مقام العمل فأقول کما قاله صاحب نجاه العباد فی مسأله ماء الغساله و عملی علی التجنّب» و تبعه الإمام الخمینی قدّس سرّه الشریف[فی کتاب الطهاره،ج ۴،ص ۳۸]فی عدم تنجیس المتنجّس،لکن مع تقییده بالوسائط الکثیره لا مطلقا و قال:«...و الإنصاف أنّ الفتوی بالنجاسه- سیّما مع الوسائط الکثیره- جرأه علی المولی،و الأشبه عدم النجاسه مع الوسائط الکثیره، و الاحتیاط -سیّما فیما علم تفصیلا بالملاقاه و لو مع الوسائط -لا ینبغی ترکه».

۲- (۲)) -انظر:قواعد الأحکام،ج ۱،ص ۱۸۶،تحریر الأحکام،ج ۱،ص ۵۲،ذکری الشیعه،ج ۱، ص ۸۲؛جامع المقاصد،ج ۱،ص ۱۲۹.

۳- (۳)) -و لعلّ فی نیّه المقرّر أن یبحث عنها و لکنّه لم یتمکّن منه لأجل ما ذکره المقرّر فی ختام هذه التقریرات.

۴- (۴)) -ادّعی الشیخ الأعظم قدّس سرّه فی کتاب الطهاره[ج ۱،ص ۸۴]الإجماع علیه.

۵- (۵)) -الدرّه النجفیّه،ص ۳.

۶- (۶)) -المسائل الناصریات،ص ۷۲،م ۳.

الظاهر أنّ الوارد يقال على المتلبّس بالفعل لا على ما استقرّ بعد الانقطاع؛كما أنّ المطر يقال عليه حين نزوله؛و إلّا فبعد الانقطاع لا يقال عليه المطر و لا يعامل معه معامله المطر؛ فما نسب إليه من التفصيل بين الورودين فغير وجيه (۱)و استثنى الشيخ قدّس سرّه (۲)ما لا يدركه الطرف من خصوص الدم لصحيحه علىّ بن جعفر عن أخيه

[قال:«سألته]/۲ A عن رجل[رعف ف]امتخط فصار[بعض ذلك]الدم قطعا صغارا فأصاب إناءه،هل يصلح الوضوء منه؟فقال:إن لم يكن شيء يستبين فى الماء فلا بأس». (۳)

و حملها المشهور على إصابه الماء (۴)،لكن لا وجه لهذا الحمل بعد كون ظهر الإناء و باطنه الحاوى للماء من الشبهه المحصوره المحكومه عقلا بوجوب الاجتناب لكون كليهما مورد الابتلاء،و الذى يقوى فى نظرى (۵)هو ما ذهب إليه الشيخ قدّس سرّه (۶)من الفرق فى

۱- (۱)) -أقول:و الإنصاف صحّه النسبه المذكوره إلى السيد قدّس سرّه لأنّ كلامه ظاهر فى أنّه أراد من الوارد خصوص جزء الملاقى؛لا ما فوقه-كما حمل عليه الأستاذ-دام ظلّه لأنّه قال:«و الوجه فى ذلك أنّه لو حكمنا بنجاسه[الماء]القليل الوارد على النجاسه لأدّى ذلك إلى أنّ الثوب لا يطهّر من النجاسه إلاّ بإيراد كرّ من الماء عليه»حيث أنّ ظاهر التعليل اختصاص الحكم بخصوص الجزء الملاقى و إلّا لذكرها محذور تاليه أشدّ من هذا عن أنّه بعد حكايه الفرق عن جدّه الناصر قال:«و هذه المسأله لا أعرف فيها نصّيا لأصحابنا و لا قولا صريحا»،ثمّ اختار الفرق إذ الفرق بين ما فوق الجز الوارد و غيره ليس فيه خفاء حتّى يتأمّل السيّد قدّس سرّه و يبعد عنه أن لا يعرف فيه نصّا و قولا مع حكايه قضاء الضروره بذلك عن غير واحد،هكذا أفهم من ظاهر عبارته و إن كانت قلّه بضاعتى برهانا على سقوط ما يصل إليه فهمى القاصر من الاعتبار.«أحمد الحسينى الزنجانى»

۲- (۲)) -المبسوط،ج ۱،ص ۷؛الاستبصار،ج ۱،ص ۲۳،ذيل الحديث،۵۷.

۳- (۳)) -الكافى،ج ۳،ص ۷۴،ح ۱۶؛وسائل الشيعه،ج ۱،ص ۱۵۰،ح ۱.

۴- (۴)) -انظر:المعتبر،ج ۱،ص ۵۰؛التنقيح الرائع،ج ۱،ص ۶۳.

۵- (۵)) -يحتمل أن يكون ظهر الإناء معلوم الإصابه بتصريح قول السائل أصاب إناءه و باطنه مشكوكا فحينئذ لا يكون المورد من الشبهه المحضوره؛لكن يفيد هذا الاحتمال جلاله مقام السائل من أن يسأل عن حكم المشكوك بالشك البدوى؛و إلّا هذا الاحتمال بنفسه ليس بذلك البعيد.«أحمد الحسينى»

۶- (۶)) لكن فرق بين قول الشيخ و ما أفاده الأستاذ العلاّمه-دام ظلّه لأنّ الشيخ قدّس سرّه على ما حكى شيخ مشايخنا فى رساله البراءه[فرائد الاصول،ج ۲،ص ۳۲۶-۲۳۷]تأمّل بالعفو عنه للصحيحه المذكوره؛لا عدم الانفعال،و كذا حكى فى الطهاره[ج ۱،ص ۲۸۰]عن المبسوط العفو لعدم إمكان التحرّز و إن نسب فيها عدم الانفعال أيضا،و أمّا على ما استدلّ به الأستاذ لا يكون منفعلا أصلا حتى يحتاج إلى العفو و إلّا مقتضى استدلاله اختصاص الحكم بالعدم،و أمّا استدلال الأستاذ فمعناه عموميه الحكم بجميع النجاسات،نعم قضيه عدم إمكان التحرّز كما عن ظاهر العموم أيضا-كما حكى تصريح المبسوط-.«أحمد الحسينى».

النجاسات بین ما یـدرکه الطرف و غیره لأنّ ما لا یدرکه الطرف و غیره لأنّ ما لا یدرکه الطرف و لا یدخل تحت حیطه الحواس منصرف عنه الأدلّه.

أ لا تری أنّ التراب حرام أکله و الغبار و مفسد للصوم مع أنّ الأجزاء الیسـیره منهما منصـرف عن دلیلی الحرمه و الإبطال؛و هکذا سائر الموضوعات الشرعیّه و العرفیّه فالحکم یدور فیها مدار التحقّق عرفا،فغیر المدرِک ملحق بالعدم فلا یکون منشئا للأثر.

[انفعال ماء القلیل و المضاف]

ثمّ إنّ فی کیفیه نجاسه الماء القلیل أو المضاف بمجموعها بملاقاه جزءٍ منها النجاسه وجوها ذکرها شـیخ مشایخنا قدّس سـرّه فی الطهاره (۱)

أحـدها: السـرایه من حیث الحکم بـأن یلاـقی الجزء الأـوّل النجس فینجِّس و ینجّس ملاـقیه بما یلیه؛و هکـذا لأنّ کلّ جزء ملاق بالفعل لما یلیه فینجس جمیع الأجزاء فی زمان واحد.

و فیه:أنّ الأـجزاء لاـ یتلاقیان بتمامها بل بسـطحیها،کما[۲/ B]تقرّر فی محلّه و من المعلوم عـدم ملاقـاه أحـد السـطحین الملاقی للنجس للسطح الآخر.

ص:۴۲

۱- (۱)) -و هو الشیخ الأعظم الأنصاری قدّس سرّه فی کتاب الطهاره،ج ۱،ص ۱۱۴-۱۱۵.

الثانی: السرایه من حیث نفس المتنجّس فإنّ الجزء الملاقی للنجس یسری بنفسه إلی ما حوله من الأجزاء.

و فیه ما فیه (۱)

الثالث: أن یکون الوجه تعبّد الشارع بذلک.

و فیه:إنّا نری التنفّر و الاجتناب-مع قطع النظر عن الشرع-عن جمیع الماء بمجرّد ملاقاه جزء منه النجس و القذر،کما نری ذلک ممّن لا یتدینون بالدین؛فالأظهر أنّ الاستقذار و الاستخباث أمر عرفی لا شرعی،نعم للشارع بیان الموضوع و أنّ هذا نجس، أمّا کیفیه الاستقذار فهو عرفی،و العرف یعدّ مجموع الماء أو المائع الآخر متنجّسا لازم الاجتناب موجبا للتنفّر بملاقاه جزء منه النجاسه،فبعد وکول الأمر فی الاستقذار إلی العرف تعلم أنّ ما ذهب إلیه المشهور من انفعال کرور من الجلاّب بملاقاه قطره من البول منظور فیه لعدم الاستقذار العرفی فیه.

[الماء الجاری]

مسأله: المشهور (۲)أنّ الجاری-قلیلا کان أو کثیراً- لا ینفعل بالملاقاه (۳)،و اصطلحوا (۴)

۱- (۱) -قال الشیخ الأعظم فی ردّ هذا الوجه:«و هذا أکثر نقضا من الوجه الأوّل،لانتقاضه بالکرّ مع إحساس السرایه فیه،و بما ذکر فی الوجه السابق؛و یلزم علیه أن یکون انفعال مجموع الماء علی التدریج،و أن یتفاوت زمان السرایه بالنسبه إلی المائع الرقیق و الغلیظ؛مع أنّ التدریج باطل إجماعا،فضلا عن تفاوت المائعات فی ذلک[کتاب الطهاره،ج ۱،ص ۱۱۵]

۲- (۲) -و ممّن صرّح بالشهره فی المقام: الف:العلاّمه السیّد مهدی بحر العلوم فی مصابیح الأحکام،ج ۱،ص ۳۰۷ ب:المحقق السیّد محسن الکاظمی البغدادی فی وسائل الشیعه،ص ۸۴ ج:تلمیذهما الشیخ محمّد تقی صاحب هدایه المسترشدین و جدّ الأعلی للمقرّر له فی تبصره الفقهاء،ج ۱،ص ۹۲. -الفقیه الشیخ آغا رضا الهمدانی فی مصباح الفقیه،ج ۱،ص ۳۰-۳۱ ه:الشیخ الأعظم الأنصاری فی کتاب الطهاره،ج ۱،ص ۷۳ و إلیک نصّ کلامه الشریف:«...فهو الذی اختصّ عند المشهور بأنّه لا ینجّس کثیره و لا قلیله بمجرّد الملاقاه...»

۳- (۳) -ادّعی الإجماع علیه فی شرح جمل العلم و العمل[ص ۵۶]و الغنیه[ص ۴۶]و المعتبر [ج ۱،ص ۴۱]و الذکری[ج ۱،۷۹]و الغنائم[ج ۱،ص ۵۱۷]؛

۴- (۴) -و إلیک نصّ بعض الأعلام قدس سرهم فی هذا الاصطلاح: فی الروضه[ج ۱،ص ۳۱]:«الجاری هو النابع من الأرض مطلقا غیر البئر علی المشهور»،و فی المسالک[ج ۱،ص ۱۲]«الجاری هو النابع غیر البئر...»،و فی المدارک[ج ۱،ص ۲۸] «الجاری هو النابع...»،و فی الذخیره[ج ۱،ص ۱۱۶]«الجاری هو النابع غیر البئر...»؛ و راجع:مفتاح الکرامه،ج ۱،ص ۲۶۵.

فی تفسیره بالنابع (۱)،ثمّ أخذوا فی تحقیق معنی النابع فی مراجعه کتب اللغه و نقل أربابها؛ و لعلّ هذا الاصطلاح ناش لهم عن تعلیل حکم البئر فی صحیحه (۲)ابن بزیع (۳)بأنّ له مادّه (۴)حیث أخذوا المادّه بمعنی المنبع نظرا إلی انحصار الاعتصام بالنبعان و دورانه مداره.

۱- (۱)) -حتی أنّ العلامه الطباطبائی فی منظومه[-الدّره النجفیّه،ص ۳]اقتصر فی التعبیر عنه بالنابع فی بیته هذا: «و یستوی الکرّ و ما عن ذاک شف فی نابع الماء ما جری و ما وقف»

۲- (۲)) -صحیحه ابن بزیع؛قال فی مواهب السنیه فی شأنها:«هذا الخبر قلّما یوجد مثله فی علوّ السند»؛[المواهب السنیه فی شرح الدره النجفیه؛و ما وجدته فی مظانّها بالرغم من تفحصی]. قال الأستاذ-دام ظلّه-:«توصیفه بالعلوّ خلاف اصطلاح أرباب الدرایه؛لأنّ العالی السند فی اصطلاحهم ما قلّت وسائطه مع الاتّصال.[انظر:الرعایه،۲۸؛الرواشح السماویه،ص ۱۹۸ - ۱۹۷]. أقول:لا یعتبر فی رواته العداله،نعم یزیده شرافه.«المقرّر»

۳- (۳)) -الاستبصار،ج ۱،ص ۳۳،ح ۸۸؛وسائل الشیعه،ج ۱،ص ۱۷۲،ح ۶.

۴- (۴)) -بناء علی رجوع التعلیل إلی قوله«لا تفسده شیء إلاّ»إلی قوله«یطیب[طعمه]»،کما احتمله البهائی قدّس سرّه:[انظر:الحبل المتین،ج ۱،ص ۵۰۶]

أقول:فما اصطلحوا عليه من أخذ النبعان فی[A ۳/]مفهوم الجاری و إن کان لا مشاحه فی الاصطلاح لکنّا نقول:إنّ الجاری بهذا الاصطلاح أیّ دلیل علی کونه مخصوصا بالموضوعیّه لأحکام المترتّبه علی عنوان الجاری؛و أیّ حاصر للاعتصام علی خصوص النبعان مع أنّ ماء الحمام أیضا کذلک و علّل بالمادّه و لیس له النبعان.

فالأظهر أنّ الجاری بمعنی المتحرّک؛کما أنّ الراکد فی قباله بمعنی الساکن (۱)علی ما هو المتعارف فی الاستعمال کما یقال:جرت الریح أن تحرّکت (۲)،جری المیزاب،جری النسیم،و هکذا کلّ ذلک من مصادیق الجریان مع عدم اعتبار النبعان فیها فبعد عدم ظهور نقل أو تقیید من الشارع یکون هذا المعنی المتعارف مناطا فی الأحکام مثلا لو کان لسان الدیل هکذا بأن یقول:إذا جری فلا بأس؛فیصدق بهذا اللسان علی أیّ نحو من أنحاء الجریان و لو کان بالانصباب من الإبریق؛نعم لو تعلّق الحکم علی عنوان الجاری فصدقه علی ما یصبّ من الإبریق بالمنع حقیق؛إذا الجاری بصیغه الفاعل مأخوذ فیه عرفا الامتداد و المزاوله شبه الملکه کالشاعر و الحائک؛إذ لا یقال شاعر علی من قال شعرا و الحائک علی من حاک مرّه؛بل اعتبر[A ۳/]فی صدقهما التکرار و الملکه و کذا الجاری؛و لذا ینصرف هذا العنوان عمّا ینصبّ من الإبریق و نحوه فما احتمله النراقی من صدقه علی المنصبّ من الإبریق خال عن التحقیق.

و الحاصل:أنّ الجاری هو ما یسیل و یتحرّک و إن لم یکن له منبع ینبع عنه (۳)أ لا تری أنّ

ص:۴۵

۱- (۱) -انظر فی هذا المجال ما أفاده الفقیه البارع السیّد مصطفی الخمینی قدّس سرّه فی کتاب الطهاره، ج ۱،ص ۱۸۷.

۲- (۲) -و منه: وَ الشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَها [سوره یس،الآیه ۳۸]،و قول الفقهاء:یعتبر فی غسلات الوضوء الجریان.«المقرّر»

۳- (۳) -هذا تحقیق متین فی غایه المتانه إلاّ أنّه جعل فی الأخبار ماء الحمام إذا کانت له مادّه بمنزله الجاری بمعنی أنّه جار بهذا المعنی حقیقه لا منزّل منزلته؛کما أجاب به شیخ مشایخنا قدّس سرّه هذا القول المحکی عن بعض[راجع:کتاب الطهاره،ج ۱،ص ۷۱].«أحمد الحسینی».

العرف إذا رأى ماء يسيل فی الأرض يحكم بكونه جاريا و لا يتوقّف فی الحكم بذلك علی تحقيق مجراه من أنّه ينبع عن الأرض فيحكم؛أو يذوب من الثلج فلا يحكم؛كما أنّ الماء الغير المتحرّك و لو كان له منبع ينبع عنه لا يقال فی العرف أنّه جار؛بل يقال أنّه عين راكده فلا يترتّب عليه أحكام الجاری.

و التعجّب من صاحب الجواهر رحمه اللّه مع تنبّهه لما ذكرنا حكم فی ما يسيل فی الأرض بكونه جاريا حتی يثبت خلافه (۱)،ليت شعری من أنّی له هذا الحكم بعد أخذ النبعان فی مفهومه مع الشك فی تحقّق النبعان،و لا أصل له حتّی يكون هو المرجع،و عرفت أنّ العرف لا يعتبر فيه عدا الجريان الفعلی دائرا مدار الامتداد و المزاوله فالحكم علی كونه جاريا من حكم العرف بذلك فيناط الأحكام مناطه،فافهم و اغتنم. (۲)

ثم إنّ العلامه قدّس سرّه (۳)و بعض من تأخّر عنه اعتبروا الكرّيه فی الجاری أيضا[۴/ A] كالراكد (۴)لإطلاق الأخبار الدالّه علی اعتبارها فی عدم انفعال الماء.

و يضعف (۵)بظهور بعضها فی غير الجاری و علی فرض تماميه إطلاقه أو عمومه فالنسبه بينها و بين ما دلّ بإطلاقه أو عمومه علی عدم انفعال الجاری العموم من وجه؛

۱- (۱) -جواهر الكلام،ج ۱،ص ۲۱۲.

۲- (۲) لما كان الغالب فی المياه الجاريه فی الأرض النبعان فيكون مشكوكها ملحقه بالغالب،و لعل الجواهر حكم به لهذا الأصل.«أحمد الحسينی».

۳- (۳) -راجع:تذكره الفقهاء،ج ۱،ص ۱۷،نهايه الإحكام،ج ۱،ص ۲۲۸-۲۲۹.

۴- (۴) -كالشهيد الثانی فی روض الجنان[ج ۱،ص ۳۶۲-۳۶۴]و الشيخ الأكبر فی كشف الغطاء [ج ۱،ص ۴۰۰]

۵- (۵) -أجاب بعض الأساتيد قدّس سرّه فی مجلس الدرس عن استدلال العلامه قدّس سرّه بأنّ نفس تقدير الكثره بالكرّ قرينه علی اختصاصه بالراكد؛لأنّ القلّه و الكثره فی كلّ شیء بحسبه فالجاری قلّته و كثرته لا يعتبر بالوزن و المسامحه،بل بضيق المجری و سعته بخلاف الراكد فيعتبر بالوزن و المسامحه،فعلی هذا يكون أخبار اعتبار الكرّ ظاهرا فی الراكد.«أحمد الحسينی».

فلا ریب أنّ الترجیح مع الأخیر من وجوه عدیده،و علی فرض التکافؤ و التساقط فالمرجع عموم

«خلق اللّه الماء طهورا لا ینجّسه شیء إلاّ ما غیّر...». (۱)و مع التنزّل عن ذلک فالرجوع إلی الأصل متعیّن.

[ماء البئر]

ماء البئر و عرفوها بأنّه (۲)مجمع ماء نابع من الأرض لا یتعدّاها غالبا و لا یخرج عن مسمّاها عرفا (۳)

قال شیخنا الأنصاری قدّس سرّه:«و لا یخلوا هذا التعریف عن خدشات فالأولی وکوله إلی العرف» (۴)

أقول:قد أوکل بالقید الأخیر-أعنی قوله لا یخرج عن مسمّاها عرفا-إلی العرف فحینئذ یکون التعریف سالما عن الخدشات المتوجهه إلیه.

اعلم:أنّ فی انفعال ماء البئر بالملاقاه و عدمه قولان مشهوران بالشهره العظیمه بین المتقدمین بالانفعال و بین المتأخرین بعدمه (۵)و ربما فصّل بعض (۶)بین الکرّ و عدمه جمعا بین الأخبار و الأدله للطرفین من الأخبار[B ۴/]و غیره فی غایه الکثره و إن کان

۱- (۱) -المعتبر،ج ۱،ص ۴۴؛وسائل الشیعه،ج ۱،ص ۱۳۵،ح ۹؛و انظر:السرائر ج ۱،ص ۶۴.
۲- (۲) -فی تذکیر الضمیر حال الخبر و إلاّ فمرجعه البئر و هو مؤنث سماعی و لذا أنّث الضمائر الأخیره.«المقرّر».
۳- (۳) -راجع:غایه المراد،ج ۱،ص ۶۵؛کشف الالتباس،ص ۴۹؛الروضه البهیّه،ج ۱،ص ۳۴.
۴- (۴) -کتاب الطهاره،ج ۱،ص ۱۹۳.
۵- (۵) -راجع:مختلف الشیعه،ج ۱،ص ۲۵،م ۷؛مفتاح الکرامه،ج ۱،ص ۳۲۰؛مصباح الفقیه، ج ۱،ص ۱۵۳.
۶- (۶) -و هو الشیخ أبو الحسن محمّد بن محمّد البصروی علی ما نقل عنه فی غایه المراد،ج ۱، ص ۷۲؛و انظر:قواعد الأحکام،ج ۱،ص ۵،مجمع الفائده و البرهان،ج ۱،ص ۲۶۶.

للخدشه فی کثیر منها مجال (١)إلاّ أنّ مجموعها فی کلّ واحد من الطرفین لو لا المعارض- ممّا یوجب الاطمئنان بما راموا الاستدلال علیه من الانفعال و عدمه،و الجمع بینها بحمل أخبار النزح علی الاستحباب ممّا یأباه بعض تلک الأخبار الناصّه من حیث النصّ فیه علی کون النزح مطهّرا، (٢)و إن کان فی بعضها إشعار بهذا الحمل؛فغایه ما یمکن لنا من التوجیه الجمع بینها بالفصل بین الکرّ و عدمه،و فی روایه حسن بن صالح الثوری عن أبی عبد اللّه علیه السّلام:«إذا کان الماء فی الرکی کرّا لم ینجّسه شیء» (٣)شاهد علیه،الرکی جمع الکریه بمعنی البئر (۴)،إلاّ أنّه یبعّد أنّ حمل أخبار النجاسه علی القلیل لا یلتئم بعض أخبار النزح کنزح کرّ فی بعضها (۵)و نزح سبعین دلوا فی بعضها (۶)،مضافا إلی أخبار التراوح الناصّه بغزاره (٧)الماء (٨).

اللّهم إلاّ أن یقال:لا تنافی فی ذلک إذ یمکن أن یکون الماء حین الملاقاه قلیلا؛و مع ذلک ینزح من البئر الکرّ و ما فوقه لإمکان ترشّح بدل ما ینزح من المنبع.

و علی تقدیر التنزّل عن ذلک.

ص:۴٨

١- ((١)) -منها استبعاد المصابیح بأنّه فی صوره النجاسه لا یطهَّر بغیر النزح،و النزح لا یصلح لذلک إذ لم یعهد شرعا تطهیر شیء بإعدام بعضه،و اعترض علیه الأستاذ-مدّ ظله-بالنقض بطهاره العصیر بذهاب ثلثه.«أحمد الحسینی».

٢- ((٢)) -کصحیحتی محمّد بن إسماعیل بن بزیع و علیّ بن یقطین؛راجع:وسائل الشیعه،ج ١، ص ١٧٩-١٩۶،باب ١۵ من أبواب الماء المطلق إلی باب ٢٣ منها.

٣- ((٣)) -الکافی،ج ٣،ص ٢،ح ۴؛وسائل الشیعه،ج ١،ص ١۶٠،ح ٨.

۴- ((۴)) -النهایه،ح ٢،ص ٢۶١.

۵- ((۵)) -کروایه عمرو بن سعید؛التهذیب،ج ١،ص ٢٣۵،ح ۶٧٩؛وسائل الشیعه،ج ١،ص ١٨٠،ح ۵.

۶- ((۶)) -کموثقه عمّار الساباطی:التهذیب،١،ص ٢٣۴،ح ۶٧٨،وسائل الشیعه،ج ١،ص ١٩۴،ح ٢.

٧- ((٧)) -غزر الماء بالضم غزاره:کثر؛المصباح المنیر،ص ۴۴۶؛لسان العرب ج ۵،ص ٢٢.

٨- ((٨)) -کمعتبره عمّار الساباطی؛التهذیب،ج ١،ص ٢٨۴،ح ٨٣٢؛وسائل الشیعه،ج ١، ص ١٩۶،ح ١.

فنقول:لما كان الأخبار الداله على عدم انفعال فى البئر معتضده بالعمومات الخاصّه و العامّه (۱)مضافا إلى أصاله البراءه من وجوب الاجتناب و وجوب نزح الماء و استصحاب الطهاره السابقه عن اللقاء فلا جرم نحكم بالطهاره إلى أن يثبت[۵/ A] الخلاف؛فلو سلّم دليل النجاسه فى مورد خاص سندا و دلاله من الخدشه و احتوى شرائط الحجيّه خرجنا (۲)عن تلك القاعده مقتصرا به،عكس الماء القليل حيث حكموا فيه بالانفعال؛و استثنوا موارد لدليل خاص.

هذا غايه ما تيسّر لنا من وجه الجمع فى المقام؛و على اللّه التوكّل و الاعتصام.

[ماء الحمّام]

[فى ألسن الأعلام ماء الحمّام حكمه حكم الجارى]

و من المياه الدائره فى ألسن الأعلام ماء الحمّام مصرّحين بأنّ حكمه حكم الجارى (۳)، و ورد به بالخصوص النصوص عن أئمتنا الكرام عليهم السلام (۴)

أقول:أمّا موضوع الحمّام فهو من الموضوعات الواضحه العرفيّه فلا يعتريه ريب، (۵)فما

۱- (۱) -راجع فى هذا المجال ما أفاده البهبهانى فى المصابيح،ج ۵،ص ۳۰۴-۳۱۰.

۲- (۲) لكن يكون ذلك قول بالفصل بين موارد النزح مع عدم القول به فبعد خروج شىء منها يلحق به باقيها بعدم القول بالفصل.

۳- (۳) -إليك نصوص بعض كلماتهم. فى كشف اللثام[ج ۱،ص ۲۶۰]:«...اتفاقا منّا كما هو الظاهر». فى مصابيح الظلام[ج ۵، ص ۲۹۵]:«فإنّ المشهور المعروف أنّ حكمه حكم الجارى...». فى غنائم الأيّام[ج ۱، ص ۵۲۱]:«...المعروف من مذهب الأصحاب». و فى منتقد المنافع[ج ۱،ص ۱۸۷]:«و المسأله فى الجمله ممّا لا خلاف فيه على الظاهر». و انظر:تبصره الفقهاء[ج ۱،ص ۲۰۶]

۴- (۴) -راجع وسائل الشيعه[ج ۱،ص ۱۴۸-۱۵۰]الباب ۷ من أبواب الماء المطلق؛و منها صحيحه داود بن سرحان و روايه ابن أبى يعفور.

۵- (۵) -راجع فى هذا المجال ما أفاده عمّ المقرّر له آيه اللّه الشيخ محمّد تقى الآقا نجفى- -الأصفهانى فى كتابه فقه الإماميّه[المجلّد الأوّل من الطهاره،ص ۲۴]

نقل فی الجواهر عن بعض-و لعلّه قوّاه أیضا علی ما هو ببالی-«من أنّ منصرف الحمّام فی الأخبار ما هو المتعارف فی عهدهم علیهم السّلام فلعلّه علی کیفیّه مخصوصه غیر کیفیّه الحمّامات المتعارفه فی عصرنا فحینئذ لا وجه للحکم للتسویه بینهما فی الحکم» (۱)مردود بأنّ فتح باب هذا الاحتمال یسدّنا باب الاستدلال فی غالب أبواب الفقه؛مثلا یقال فی مسأله حرمان الزوجه من إرث العقار:لعلّ الدور و العقارات فی عهد المعصوم علیه السّلام کانت علی کیفیّه مخصوصه[۵/ B]فلا یستلزم حرمانها منها حرمانها ممّا هو المتعارف الآن،نعم لو أراد أنّ احتمال وضعها علی کیفیّه خاصّه یحتمل أن یکون لها خصوصیّه فی الحکم یمنعنا عن الحکم فیما هو المتعارف الآن لعدم علمنا بتلک الخصوصیّه فی هذه الحمّامات فلا وجه؛لکنّا نعلم من الأخبار إجمالا کیفیّه حمّامات عصر المعصوم علیه السّلام بما لا تحتوی علی خصوصیّه تکون هی المناط فی الحکم کما سیأتی.

و أمّا النصوص الوارده فیه فکثیره:

منها:صحیحه داود بن سرحان قال:

«قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام ما تقول فی ماء الحمّام؟ قال:هو بمنزله الجاری» (۲)

و خبر ابن أبی یعفور عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

«إنّ ماء الحمّام کماء النهر یطهّر بعضه بعضا» (۳)

و غیرهما ممّا هو خال عن قید المادّه.

و خبر بکر بن حبیب عن الباقر علیه السّلام[قال]:

«ماء الحمّام لا بأس به إذا کانت له مادّه» (۴)

۱- ((۱)) -الجواهر،ج ۱،ص ۲۲۱.

۲- ((۲)) -التهذیب،ج ۱،ص ۳۷۸،ح ۱۱۷۰؛وسائل الشیعه،ج ۱،ص ۱۴۸،ح ۱.

۳- ((۳)) -الکافی،ج ۳،ص ۱۴،ح ۱؛وسائل الشیعه،ج ۱،ص ۱۵۰،ح ۷.

۴- ((۴)) -الکافی،ج ۳،ص ۱۴،ح ۲؛وسائل الشیعه،ج ۱،ص ۱۴۹،ح ۴.

و حمل الأصحاب مطلقها على مقيّدها (۱)؛لكن ابن حبيب (۲)مرميّ بالجهاله (۳)؛كما عن المدارك (۴)فالعجب من شيخنا الأنصارى-أعلى اللّه درجاته (۵)-حيث استظهر«أنّه بكر بن محمّد بن حبيب الذى ظاهر المحكيّ عن النجاشي و صريح الخلاصه أنّه من علماء الإماميّه؛لأنّ بكر بن محمّد هو أبو عثمان المازنى المعروف النحوى؛و هو من علماء الإماميّه» (۶)لكنّه ما أدرك زمان الباقر عليه السّلام إذ هو من علماء زمان الهادى عليه السّلام؛بل العسكرى عليه السلام؛و له قصّه معروفه مع الواثق باللّه العباسی، (۷)مضافا[A ۶/].إلى أنّه لم يعهد

ص:۵۱

۱- (۱)) -منهم الشهيد قدّس سرّه فی الذكرى[ج ۱،ص ۷۹]؛و إليک نصّ كلامه الشريف:«..و ماء الحمّام بالمادّه...و الأظهر اشتراط كثرتها حملا للمطلق على المقيّد».

۲- (۲)) -قال شيخ الطائفه قدّس سرّه فی رجال الباقر عليه السّلام[رجال الطوسی،ص ۱۲۷، الرقم ۱۲۸۸]:«بكر بن حبيب الأحمسی البجلّی الكوفی أبو مريم»؛و ذكره فی رجال الصادق عليه السلام[ص ۱۷۱،الرقم ۱۹۷۷]؛و روى عنها عليهما السّلام أحد عشر موردا فی الكافی و التهذيبين؛و روى عن منصور بن حازم.راجع:معجم رجال الحديث،ج ۳،ص ۳۴۳،الرقم ۱۸۴۰؛و قاموس الرجال،ج ۲، ص ۳۶۶،الرقم ۱۱۷۷؛و موسوعه الرجاليه الميسّره،ص ۹۴،الرقم ۱۰۵۰.

۳- (۳)) لكنّ القدح غير مضرّ؛لأنّ بعد البكر منصور و بعده صفوان بن يحيى و هو من أصحاب الإجماع.«المقرّر».

۴- (۴)) -مدارک الأحكام،ج ۱،ص ۳۴.

۵- (۵)) -كتاب الطهاره،ج ۱،ص ۱۰۰؛و انظر:رجال النجاشی،ص ۱۱۰،الرقم ۲۷۹ و خلاصه الأقوال،ص ۸۱،الرقم ۱۶۰.

۶- (۶)) لمزيد البحث و الاطّلاع حول بكر بن محمّد بن حبيب،راجع ما أفاده العلّامه المحقّق التسترى فی تراثه الرجالی القيّم قاموس الرجال،ج ۲،ص ۳۷۶،الرقم ۱۱۹۰ و الفقيه المحقّق السيّد محمّد على الأبطحی فی تهذيب المقال،ج ۴،ص ۱۵۱-۱۶۱.

۷- (۷)) -راجع:وفيات الأعيان،ج ۱،ص ۲۸۴،الرقم ۱۱۸؛سير أعلام النبلاء،ج ۱۲،ص ۲۷۰، الرقم ۱۰۳؛البدايه و النهايه،ج ۱۰،ص ۳۸۹،و إليک نصّ كلام المحدّث القمی فی الكنى و الألقاب،ج ۳،ص ۱۳۱«...و ممّا رواه المبرّد عنه أنّ بعض أهل الذمّه قصده ليقرأ عليه كتاب سيبويه و بذل له مائه دينار،فی تدريسه إيّاه فامتنع أبو عثمان من ذلک،قال:قلت له جعلت فداک أ ترد هذه المنفعه مع فاقتک و شدّه إضاقتک؟ فقال:إنّ هذا الكتاب يشتمل على ثلاثمائه كذا و كذا آيه من كتاب اللّه-عز و جل-،و لست أرى أن أمكن منها ذميّا غيره على كتاب اللّه و حميّه له. قال:فاتّفق أن غنت جاريه بحضره الواثق بقول العرجی: «أ ظلوم إن مصابكم رجلا أهدى السلام تحيّه ظلم» فاختلف من كان فی المجلس فی إعراب«رجلا»،فمنهم من نصبه و جعله اسم إن و منهم من رفعه على أنّه خبرها،و الجاريه مصرّه على أنّ شيخها أبا عثمان المازنی لقّنها إيّاه بالنصب،فأمر الواثق بإشخاصه. قال أبو عثمان:فلما مثلّث بين يديه قال:ممّن الرجل؟ قلت:من بنى مازن. قال:ثمّ سألنی عن الشعر فقال:أ ترفع«رجلا»أم تنصبه؟ فقلت:الوجه النصب. قال:لم؟ فقلت:إن مصابكم مصدر بمعنى إصابتكم فهو بمنزله قولک إن ضربک زيدا ظلم،فالرجل مفعول مصابكم و الدليل عليه أنّ الكلام معلّق إلى أن تقول ظلم فاستحسنه الواثق،ثم أمر له بألف دينار و ردّه مكرما. قال المبرّد:فلمّا عاد إلى البصره قال لی:كيف رأيت يا أبا العباس رددنا للّه مائه فعوّضنا ألفا؟نقلت ذلک من الوفيات،و فی ذلک كان معجزه للقرآن الكريم.

منه الروایه (۱)؛و کیف کان (۲)لا ریب فی أنّ المراد من الحمّام ما له مادّه؛لا من باب حمل المطلق علی المقیّد کما ارتکبه المشهور حتی یتأمّل فی سند المقیّد بما فی المدارک من

۱- (۱)) لکن تعرّض العلاّمه فی الخلاصه لحاله یکشف عن کونه من رجال الروایه.«المقرّر»؛ و لتأیید ما ذکره المقرّر له لعدم دخوله(بکر بن محمّد بن حبیب)فی أسناد الروایات راجع إلی قاموس الرجال،ج ۲،ص ۳۷۶-۳۸۰،الرقم ۱۱۹۰ و معجم الرجال الحدیث،ج ۳،ص ۳۵۲، الرقم ۱۸۶۵.

۲- (۲)) -و لکن مع هذا کلّه یمکن تصحیح السند بما قاله الشیخ بهاء الدین العاملی قدّس سرّه فی الحبل المتین[ج ۱،ص ۴۹۸]و إلیک نصّ کلامه الشریف:«...و ابن حبیب و إن کان مجهول الحال إلاّ أنّ جمهور الأصحاب تلقّوا روایته هذه بالقبول؛فلعلّ ضعفها منجبر بذلک»فتأمّل فیه.

نسبه الجهاله إليه؛أو يقال:لم يقو قوّه انصراف المطلقات الكثيره عن الظهور كما هو الظاهر؛بل لأنّ الأخبار منصرف إلى ما هو المتعارف فى عصرهم عليهم السّلام من كونه ذا مادّه يستمدّ منه و لا يستظهر من قوله

«إذا كان له مادّه» عدم تعارف ذلك بخصوصه؛بل كونه قسمين لأنّ معنى

«إذا كان له مادّه» أى اتصل بها؛و إلاّ لا يكون لها مادّه فعلا؛أو ذكر لإخراج بعض الحمّامات النادره التى يصبّ إليه باليد و الآله،فوجه ترتّب أحكام الجارى عليه لكونه بسبب اتصاله بالمادّه من أقسام الجارى حقيقه،كما حقّقناه سابقا من أنّ الجارى هو ما كان سائلا بالفعل أعمّ من أن يكون سيلانه عنه المنبع أو المادّه؛أم لا.

فإن قلت:هذا ينافى ما فى صحيحه ابن سرحان من

«أنّه بمنزله الجارى» لا أنّه نفس الجارى.

قلت:لما كان الجارى فى تعارف العوام يقال لما يجرى فى سطح الأرض،لا ما كان نازلا من العلوّ؛و إن يقال:جرى الميزاب أيضا،لكن عنوان الجارى بهذا الاشتقاق مخصوص فى تعارفهم بما يجرى[B ۶/]على السطح.

و بعباره أخرى يكون خطّ سيره أفقيّا لا عموديّا فمشى الإمام عليه السّلام فى هذا التعبير ممشاهم؛و إن كان بحسب الواقع جاريا حقيقه؛فافهم. (۱)

فقد انقدح ممّا حقّقنا:أنّ حكم الحمّام جار على وفق القاعده و وجه اعتصامه اتّصاله

ص:۵۳

۱- (۱)) -إنّه-دام ظلّه-قد أدار حكم الجارى فيما سبق مدار الصدق العرفى فلو اختصّ الصدق العرفى بما ذكر فلازمه خروج نحو مياه الميزاب عن موضوع الجارى فينفى حكمه؛فهو كما ترى،على أنّ مشى الإمام عليه السّلام فى بيان الحكم الشرعى ممشى الغير إنّما يجوز لو لم يوقعهم على خلاف الواقع فى الحكم الشرعى؛مع أنّ أعاظم العلماء وقع فى خلاف الواقع بزعمه فى عدم ترتّب أحكام الجارى عليه. فالحاصل:لو كان مراده-دام ظلّه-من العوام هو أهل العرف فيرد الإيراد الأوّل و الثانى كلاهما، و لو كان المراد جهّالهم فيرد الإيراد الثانى فقط.«أحمد الحسينى».

بالمادّه بالجريان منها إليه و كونه جاريا حقيقه،و فى روايه ابن أبى يعفور

«ماء الحمّام كماء النهر يطهّر بعضه بعضا» إشعار بأنّ العاصم له هو الجريان.

و العجب من شيخ المشايخ العظام-قدس اللّه تربته الزاكيه- (١)حيث جعل روايه ابن أبى يعفور مشيرا؛بل دالاّ على أنّ العاصم له هى الكثره،مع أنّها على ما ذكرنا أدل.

فبالجمله:أنّ لنا القطع بأنّ البنيان المخصوص لا دخل له فى الحكم؛و إنّ الماء بوصف كونه فيه لا يتحصّل له اعتصام فما بقى إلاّ انطباقه على المياه المعتصمه من الجارى أو الكثير،و علمت أنّ الأظهر اعتصامه من خصوص الجريان لا الكثره.

ثمّ إنّ ماء الحوضين بالاتّصال يعدّ ماءً و التعدّد فى ظرفه و مكانه لا فيه نفسه؛أ لا ترى أنّه لو جمد ماء الإنائين بعد الاتّصال لا يرتاب أحد فى عدّه واحدا سواء كان سطحاهما متساويين أم مختلفين (٢)؛نعم لو كان المجرى بينهما ضيّقا بحيث[A ٧/]يلحقه العرف بالعدم لا يؤثّر ذلك فى صدق الوحده.

[ماء المطر]

ماء المطر لا اشكال فى أنّه بعد الانقطاع فى حكم الراكد (٣)قليله ينفعل و كثيره يعتصم،

ص:۵۴

١- (١) -و هو الشيخ الأعظم الأنصارى قدّس سرّه فى كتاب الطهاره،ج ١،ص ١٠١.

٢- (٢) -لا يقال:إنّ اعتصام الحوض الصغير فى الحمّام-على ما حقّقه الأستاذ دام عزّه-بواسطه الجريان من المادّه إليه،و أمّا اعتصام الحوض الكبير بسبب الكثره فيلزم أن يكون الماء الواحد مُعَنونا بعُنوانَين و محكوما بحُكمَين. لأنّا نقول:ذلك بمجرّده لا يضرّ فى صدق الوحده؛أ لا ترى أنّ الماء الواحد إذا تغيّر لونه بالنجاسه فى بعض أطرافه فهو لو كان كثيرا يختصّ نجاسته فيما يتغيّر و يبقى باقيه فى الطهاره؛مع أنّ ذاك لا يخرجه عن الوحده.«أحمد الحسينى الزنجانى».

٣- (٣) -و إليك نصّ كلمات بعض الأصحاب-قدس سرهم-: الف:الفاضل الأصفهانى فى كشف اللثام[ج ١،ص ٢٦٠]:«..فإن لاقته نجاسه بعد انقطاع- تقاطره فكالواقف إجماعا» ب:الفاضل النراقى فى المستند[ج ١،ص ٣٠]:«..إذا انقطع تقاطره فإن لم يبق جريانه على الأرض فكالواقف إجماعا» ج:الفقيه الهمدانى فى مصباح الفقيه[ج ٨،ص ٣٤٠]:«..بعد انقطاع المطر فإنّ حاله بعد وقوف المطر حال سائر المياه القليله...بلا خلاف فيه».

و لا ـ في أنّه حين النزول في حكم الجاري يطهّر ما لاقاه و لا ـ ينفعل منه (۱)،إنّما الإشكال في شرطه هل يشترط في القوّه المصحّحه لإطلاق اسم المطر،أو الكثره،أو الجريان بالقوّه،أو بالفعل من الشعب أو من خصوص الميزاب،أو لم يشترط شيء من ذلك،بل هو معصوم مطلقا و لو كان قطره واحده؛أقوال: (۲)

أقواها الأوّل (۳)و أضعفها الأخير (۴)،و وجه ضعف الأخير واضح لأنّه لا يصدق اسم

ص:۵۵

۱- (۱)) -و إليك نصّ بعض كلماتهم الف:المحقّق السبزواري في الذخيره[ج ۱،ص ۱۲۰]:«..و هو أنّ ماء الغيث حال تقاطره كالجاري فهو المشهور بين الأصحاب» ب:الوحيد البهبهاني في المصابيح[ج ۵،۳۱۲]:«و أمّا ماء الغيب فحال تقاطره حكمه حكم الجاري على المشهور بين الأصحاب» ج:الفاضل النراقي في المستند[ج ۱، ص ۲۶-۲۷]:«..لا ـ خلاف في أنّه حال التقاطر مع الجريان كالجاري...و كذا بدون الجريان على الحقّ المشهور»، د:جدّ الأعلى للمقرّر له في كتابه تبصره الفقهاء[ج ۱،ص ۱۱۰]:«لا خلاف بين الأصحاب في عدم انفعال ماء الغيث في الجمله بمجرّد ملاقاه النجاسه،و الظاهر انعقاد إجماع الأمّه عليه كذلك»

۲- (۲)) للعثور على هذه الأقوال،راجع ما أفاده الفقيه المحقّق السيّد عليّ القزويني في ينابيع الأحكام[ج ۱،ص ۴۸۸-۴۸۹]و العلاّمه الفقيه الشيخ منير الدين البروجردي الأصفهاني في رساله أسئله و أجوبه فقهيّه[ميراث حوزۀ اصفهان،المجلّد الثالث،ص ۲۰۵]فإنّه قدّس سرّه بلغ الأقوال إلى السته مع ذكر أصحاب الأقوال،و الفقيه الماهر الشيخ محمّد تقى آقا نجفى الأصفهاني في فقه الإماميّه[المجلّد الأول من كتاب الطهاره،ص ۱۳]

۳- (۳)) -أي يشترط فيه القوّه المصحّحه لإطلاق اسم المطر عليه.

۴- (۴)) -أي الاكتفاء بقطره واحده؛و حكى هذا القول ثاني الشهيدين في روض الجنان[ج ۱، ص ۳۷۲]عن بعض معاصريه و هو-كما في هامش الحدائق[ج ۱،ص ۲۲۱]-السيّد حسن بن السيّد جعفر المتوفّى ۹۳۳ ق،و من المشايخ و المعاصرين لشيخنا الشهيد الثاني و الشهيد يعبّر عنه بعبائر ك«شيخنا الأجلّ الأعلم الأكمل ذي النفس الطاهره الزكيّه،أفضل المتأخرين في قوّتيه:العلميّه و العلميّه...»انظر:رسائل الشهيد الثاني،ج ۲،ص ۱۱۱۶-۱۱۱۷.

المطر فی العرف إلاّ علی ما فیه فضل قوّه،و یسلبون اسمه عن القطرات؛کما تراهم لو سئلوا حین نزول القطرات الیسیره هل یمطر السماء؟یقولون:لا؛بل یقطر.

و منه بضمیمه الأصل یظهر قوّه الأوّل لإطلاق (۱)قوله علیه السّلام

«کل شیء یراه المطر فقد طهر» فی مرسل الکاهلی المروی فی الکافی عن الصادق علیه السّلام قال:

«قلت:أمرّ فی الطریق فیسیل علیّ المیزاب فی أوقات أعلم أنّ الناس یتوضّئون.قال:لیس به بأس؛ لا تسأل عنه.

قلت:فیسیل علیّ من ماء المطر أری فیه التغیّر،و أری فیه آثار القذر،فتقطر القطرات علیّ و ینتضح علیّ منه،و البیت یتوضّأ علی سطحه[/۷ B]فیکفّ علی ثیابنا؟قال:ما بهذا بأس،[لا تغسله]کلّ شیء یراه المطر فقد طهر» (۲)

قال فی المستدرک:صدر هذا السؤال لا یلائم ذیله،فإنّ السیلان غیر القطرات (۳)ثمّ نقل عن الوافی و عن نسخه من الکافی هکذا

«فیسیل (۴)علی الماء المطر» بحذف«من» و خفض«الماء»و رفع«المطر»فحینئذ یلتئم الذیل و یصلح المتن من إشکال نفی البأس بالتغیّر.

ص:۵۶

۱- (۱) -الظاهر أنّه إطلاق لا عموم-کما توهّمه بعض-إلاّ أن یکون مراده من العموم،العموم بحسب الحکمه لا بحسب الوضع.«أحمد الحسینی الزنجانی»

۲- (۲) -الکافی،ج ۳،ص ۱۳،ح ۳؛وسائل الشیعه،ج ۱،ص ۱۴۶،ح ۵.

۳- (۳) -فی المصدر«غیر القطر و النضح»بدل«غیر القطرات»

۴- (۴) -و العباره فی المصدر هکذا:«و متن الخبر فی بعض نسخ الکافی و نسخه صاحب الوافی هکذا...»

و أمّا ما استدلّ به شرط الكثره من صحيحه هشام بن سالم:

«سئل الصادق عليه السّلام عن السطح يبال عليه فيصيبه السماء فيكفّ الثوب؟فقال:لا بأس به ما أصاب به من الماء أكثر منه». (١)

يرد عليه:أنّ المراد بالأكثريه الغلبه-كما هو واضح-و إن يحتمل ضعيفا أن يكون المراد أنّ القطره الواصله إلى الثوب أكثر من البول الذى أصابه.

حجّه اشتراط الجريان أخبار لا يخلوا شيء منها عن شيء:

منها:روايه

عليّ بن جعفر عن أخيه موسى عليه السّلام قال:«سألته عن المطر يجرى فى المكان فيه العذره فيصيب الثوب،أ يصلّى فيه قبل أن يغسل؟قال:إذا جرى به المطر فلا بأس» (٢).

إذ من المحتمل؛بل الظاهر أن يكون المراد من الجريان،الجريان من المساء أى النزول بقرينه«الباء»فى«جرى به»و إلاّ لكان المناسب«فى»بدلها.

و روايته الأخرى عن أخيه عليه السّلام قال:

«سألته عن الكنيف يكون فوق البيت،فيصيبه المطر[٨/ A]فيكفّ فيصيب الثياب أ يصلّى فيه قبل أن تغسل؟قال:إذا جرى به[من ماء] المطر فلا بأس». (٣)

إذ الظاهر (۴)أن يجرى من ماء المطر على ثيابه،لا أن يجرى على الأرض؛كما هو دعواهم.

و منها:صحيحه الآخر[قال]:

سألته عن البيت يبال على ظهره،و يغتسل فيه من

۱- ((۱)) -وسائل الشيعه،ج ۱،ص ۱۴۴،ح ۱،الوافى،ج ۶،ص ۴۶،ح ۳۷۲۶.

۲- ((۲)) -مسائل عليّ بن جعفر،ص ۱۳۰،ح ۱۱۵؛وسائل الشيعه،ج ۱،ص ۱۴۸،ح ۹.

۳- ((۳)) -قرب الإسناد،ص ۱۹۲،ص ۷۲۴؛مسائل عليّ بن جعفر،ص ۱۹۲،ح ۳۹۸؛وسائل الشيعه، ج ۱،ص ۱۴۵،ح ۳.

۴- ((۴)) -و لا أقلّ من الاحتمال المانع عن الاستدلال.«المقرّر»

الجنابه،ثمّ یصیبه المطر،أ یؤخذ من مائه فیتوضّأ به للصلاه؟فقال:إذا جری فلا بأس[به]». (۱)

إذ یحتمل أن یکون (۲)بمعنی النزول من السماء،أی حین الجریان لا بأس به؛لا بعد الانقطاع لتنجّسه بالمکان النجس.

ثمّ إنّهم قد تمسّکوا فی أصل المسأله ببعض الأخبار الوارده فی طین المطر،کمرسله محمّد بن اسماعیل عنه

«فی طین المطر،أنّه لا بأس به أن یصیب الثوب ثلاثه أیّام،إلاّ أن یعلم أنّه قد نجسه شیء بعد المطر،فإن أصابه بعد ثلاثه أیّام فاغسله،و إن کان الطریق نظیفا لم تغسله». (۳)

و الظاهر أنّه لیس من أخبار الباب،و الحکم فی المرسله بالطهاره فی ثلاثه أیّام علی وفق الأصل،و بعده بالغسل علی خلافه و لعلّه من باب تقدیم الظاهر علیه؛و إلاّ فلو اختصّ حکم الغسل فی صوره العلم[B ۸/]بالنجاسه لا یبقی التقیید بالثلاثه فائده،و هذا نظیر إلحاق الماء المشتبه قبل الاستبراء بالبول أو المنی تعبّدا هذا فقه الحدیث مع قطع النظر عمّا یعارضه،و إلاّ یطرح أو یؤول بما لا یعارضه فهو موکول إلی محلّه لیس هنا مقام ذکره.

[ماء الکر،تعریفه،تحدیده و بعض أحکامه]

قد اتّفق المسلمون العامّه عامّتهم عدی المالک،و الخاصه کافّتهم إلاّ العمّانی علی اعتبار وزن ما فی عصمه الماء (۴)؛و إن اختلفوا فی مقداره، (۵)و عبّر عن ذاک الوزن فی أکثر

۱- (۱) -الفقیه،ج ۱،ص ۷،ح ۶؛وسائل الشیعه،ج ۱،ص ۱۴۵،ح ۲.
۲- (۲) -و ذکر وجوه آخر أیضا فی الجواب عن ذلک،منها:احتمال أن یکون المنع حینئذ لکونه غساله غیر رافعه للحدث لکون مورد السؤال جواز الوضوء بماء.«المقرّر»
۳- (۳) -الکافی،ج ۳،ص ۱۳،ح ۴؛وسائل الشیعه،ج ۱،ص ۱۴۷،ح ۶.
۴- (۴) -قال العلاّمه فی المختلف[ج ۱،ص ۱۳،م ۱]:اتّفق علماؤنا-إلاّ ابن أبی عقیل-علی أنّ الماء القلیل-و هو ما نقص عن الکرّ-ینجّس بملاقاه النجاسه له،سواء تغیّر أو لم یتغیّر،و قال -ابن أبی عقیل:«لا ینجس إلاّ بتغیّره بالنجاسه»و ساوی بینه و بین الکثیر و قال به مالک بن أنس من الجمهور.[راجع:بدایه المجتهد،ج ۱،ص ۲۴؛المغنی،ج ۱ ص ۵۴؛الشرح الکبیر،ج ۱،ص ۵۳؛و انظر:الفقه علی المذاهب الخمسه،ص ۱۸ و ۱۹]
۵- (۵) -انظر فی هذا المجال ما أفاده المحقّق الخواجوئی فی أربعون حدیثا(۴۵)و المحقّق التستری فی النجعه(ج ۱،ص ۲۳).

الأخبار بالكرّ الذی فسّره فی بعضها (۱)و فی أخبار آخر بما سیأتی،و عبّر عنه فی بعضها بالقلّتین اللتین فسّرهما بالجرتین (۲)،و فی آخر بأنّه أکثر من راویه (۳). (۴).

و یمکن إرجاعها إلی ما یوافق الکرّ بالتفسیر الذی سنذکره حسبما استفدناه من کلام أهل العصمه-سلام اللّه علیهم-فنقول:

إنّ الکرّ فی معرفته طریقتان مأخوذتان من النصوص:

إحداهما باعتبار الوزن،و الأخری بملاحظه المساحه.

و المشهور جمعوا بین الأخبار فی کلّ واحده من الطریقتین بما لا یمکن التوفیق بینهما فوقعوا فی وجه التوفیق فی إشکال عظیم[۹/ A]و حیث أنّهم قدّروه باعتبار الوزن بألف و مأتی رطل بالعراقی،و بالمساحه بما کان کلّ واحد من طوله و عرضه و عمقه ثلاثه أشبار و نصف و رأوا (۵)أنّ الوزنی (۶)منها ینقص عن المساحی دائما بما یصعب تطبیقهما

۱- ((۱)) -کصحیحتی محمّد بن مسلم و معاویه بن عمّار،التهذیب،ج ۱،ص ۳۹ و ۴۰ ح ۱۰۷ و ۱۰۸؛ وسائل الشیعه،ج ۱،ص ۱۵۸،ح ۱ و ۲.

۲- ((۲)) -کمرسله عبد اللّه بن المغیره،التهذیب،ج ۱،ص ۴۱۴،ح ۱۳۰۸؛وسائل الشیعه،ج ۱، ص ۱۶،ح ۸.

۳- ((۳)) -کصحیحه زراره،التهذیب،ج ۱،ص ۴۱۲،ح ۱۲۹۸؛الکافی ج ۳،ص ۲،ح ۳؛ وسائل الشیعه،ج ۱،ص ۱۳۹ و ۱۴۰،ح ۸ و ۹.

۴- ((۴)) -و فی بعضهاب«الحب»کمرسله ابن مغیره عن بعض أصحابه عن الصادق علیه السّلام قال:اللّه من الماء نحو حبی هذا و أشار إلی حب من الحباب التی تکون بالمدینه؛ التهذیب،ج ۱،ص ۴۲،ح ۵۷.

۵- ((۵)) -راجع فی هذا المجال ما أفاده الفقیه المحقق السیّد مصطفی الخمینی فی«تحریرات فی- الفقه»[کتاب الطهاره،ج ۱،ص ۳۰۷-۳۰۹]فإنّه قدّس سرّه قد بلغ الأقوال فی المسأله إلی السبعه مع ذکر أصحاب الأقوال.

۶- ((۶)) -راجع:غنائم الأیّام،ج ۱،ص ۵۱۵-۵۱۶ و مستمسک العروه الوثقی،ج ۱،ص ۱۵۸.

فوقعوا فی الإشکال بأنّه لا داعی إلی هـذا التقدیر المختلف بعد علمهم علیهم السّلام بنقص الوزن عن المساحه دائما مع القدره علی ضابط منطبق علیه،و أتی بعض الأعظام فی مقام بما یشمئز النفس من نقله،و الأولی أن نضرب عنه و التعرّض لما فیه صفحا.

و نقرّ تقدیر المساحی بما یقرب من الوزنی فیأتی التوفیق بینهما فنقول:

إنّ الإشکال المذکوره نشأ من أخذ سطح المساحی بشکل المربع فیبلغ مکسره حینئذ إلی اثنین و أربعین شبرا و سبعه أثمان شبر (۱)فیکثر التفاوت حینئذ بینه و بین الوزنی بما یصعب التطبیق،لکن ظاهر روایه حسن بن صالح أخذ السطح بشکل المستدیر،لأنّه فرض فیها الماء فی الرکی بمعنی البئر،و الآبار غالبا وضعها علی الاستداره،لا علی المربع فحینئذ یقرب من الوزنی بما یأتی التوفیق بینهما.

هاهنا ختم مجلس الإفاده لما أصابتهم مصیبه من رحله عمّهم الأکرم[۹/ B]

-أعلی اللّه درجاته إلی دار القرار (۲)-فاضطرّ لأجله الرجوع من بلده قم إلی أصفهان

ص:۶۰

۱- (۱)) -و هی باعتبار ضرب الطول فی العرض فی العمق فیکون النتیجه هکذا: ۷/۸ ۴۲ ۱/۲ ۳*۱/۲ ۳*۱/۲ ۳

۲- (۲)) -و هو آیه اللّه الحاج الشیخ نور اللّه النجفی الأصفهانی(۱۲۷۸-۱۳۴۶ ق)؛کان فی الواقع أباً روحیا للثوره المشروطیه بإیران و استشهد بأمر من«رضا خان البهلوی»مسموما بقم و انتقل جثمانه إلی النجف الأشرف و دفن هناک و ترجمته موجوده فی کتب التراجم و التواریخ،ذکره العلامه السیّد مصلح الدین المهدوی فی قریب من مائتی صفحه من کتابه«تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن أخیر»،ج ۲،ص ۹-۱۹۸؛و قد انتشرت کتابات مستقلات بالفارسیه فی ترجمته منها:«اندیشهٔ سیاسی و تاریخ نهضت بیدارگرانه ی حاج آقا نور اللّه اصفهانی»و«حاج آقا نور اللّه اصفهانی،ستارهٔ اصفهان»و«فرازی از زندگی سیاسی حاج آقا- -نور اللّه اصفهانی به روایت اسناد»،و أقیمت له حفل تأبینی بمناسبه مرور ثمانین عاما لاستشهاده بمدینه أصبهان فی یوم الاثنین،الثانی من رجب المرجب ۱۴۲۶[۱۷ مرداد ۱۳۸۴].راجع:شرح هدایه المسترشدین،ص ۳۵-۳۶.

جزاهم اللّه عن الإسلام خيرا-

أقول:وجه قرب ما قرّره من المساحی بالوزنی أنّه بناء علی ما أفاده-دام ظلّه-من أخذ السطح بشکل المستدیر یفرض ثلاثه أشبار و نصف قطرا للدائره (1)،و القطر إذا ضرب فی ثلاث و سبع یحصل المحیط،فالمحیط حینئذ یکون أحد عشر شبرا (2)فالقاعده فی تعیین مساحه الدائره (3)أن یضرب نصف قطرها فی نصف محیطها فیکون مضروب الواحد و ثلاثه أرباع الواحد(نصف القطر)،فی الخمسه و النصف(نصف المحیط)تسعه أشبار و خمسه أثمان الشبر فهو مساحه سطح الدائره فیضرب ذلک فی العمق ثلاثه أشبار و نصف فیکون الحاصل ثلاثه و ثلاثین شبرا و أحد عشر جزء من سته و عشر جزء

1- (1)) لتفصیل هذه المحاسبات و الأشکال راجع ما أفاده الشیخ محمّد بهاء الملّه و الدین العاملی المعروف بالشیخ البهائی فی الحبل المتین،ج 1،ص 479 و ما بعدها.

2- (2)) -محیط الدائره القطر*العدد«پی» 11-10/99 3/14*3/5 هذا علی القواعد المذکوره فی علم الهندسه،و لکن علی ما ذکره المقرّر قدّس سرّه و هو 12/95 3/7*3/5 و هذا العدد ینافی مع ما ینتجه قدّس سرّه من الحادی عشر؛و الحاصل أنّ نتیجته صحیحه

3- (3)) -و أما مساحه الدائره الشعاع[و هو نصف القطر]*نفسه*العدد«پی» 9/61625 3/14*1/75*1/75 و هذا العدد[9/61625]یضرب فی العمق[3/5] 33/656875 3/5*61625/9 فمقدار الکرّ من حیث المسامحه 33/656875. و هذا المقدار یعادل مع ما ذکره المقرّر تقریبا لا تحقیقا،و اللّه العالم.

من الشبر (۱).

حرّره الأحقر أحمد الحسینی الزنجانی فی شهر رجب المرجّب عام ست و أربعین بعد ثلاثمائه و الألف ۱۳۴۶ ه

ص:۶۲

۱- (۱)) -کما أشار إلیه الوحید فی حاشیه المدارک[ج ۱،ص ۹۷]بکلامه هذا«..المعهود منه الدوری...فیکون الحاصل منهما ثلاثه و ثلاثین شبرا و نصفا و ثمنا و نصف ثمن». و تبعه فاضل النراقی فی المستند[ج ۱ ص ۶۳]و قال:«و الرابع بإمکان إراده القطر من العرض، بل هو الظاهر لاستداره الرکی فیبلغ تکسیره ثلاثه و ثلاثین و نصف تقریبا».

فهرست مصادر الرساله و التقدمه

اشاره

(۱)

المصادر العربیه

۱-الاثنا عشریات الخمس،للشیخ البهائی،إعداد مسعود شکوهی،قم،إعجاز،۱۴۲۳ ق.

۲-الأربعون حدیثا،للمحقق الخواجوئی،تحقیق السیّد مهدی الرجائی،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۱۲ ق.

۳-الاستبصار،للشیخ الطوسی،تحقیق السیّد حسن الموسوی الخرسان،الطبعه الرابعه، طهران،دار الکتب الإسلامیه،۱۳۶۳ ش.

۴-أسئله و أجوبه فقهیه،للشیخ منیر الدین البروجردی،تحقیق مهدی الباقری السیانی، ۱۳۸۶ ش«میراث حوزه ی اصفهان»المجلّد الثالث.

۵-أعیان الشیعه،للسیّد محسن الأمین،إعداد السیّد حسن الأمین،الطبعه الخامسه،بیروت، دار التعارف،۱۴۲۰ ق.

*۶-بحار الأنوار،للعلاّمه المجلسی،الطبعه الثانیه،بیروت،مؤسسه الوفاء ۱۴۰۳ ق.

۷-البدایه و النهایه،لابن أثیر،تحقیق علی شیری،بیروت،دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.

۸-تبصره الفقهاء،للشیخ محمّد تقی الرازی النجفی الأصفهانی صاحب هدایه المسترشدین، تحقیق السیّد صادق الحسینی الإشکوری،قم،مجمع الذخائر الإسلامیه،۱۴۲۷ ق.

۹-تحریر الأحکام الشرعیه،للعلاّمه الحلّی،تحقیق ابراهیم البهادری،قم،مؤسسه الإمام الصادق علیه السّلام،۱۴۲۰ ق.

*۱۰-تذکره الفقهاء،للعلاّمه الحلّی،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام،۱۴۱۴ ق.

۱- (۱)) -منابعی که دارای*است جزء منابع رسالهٔ اللؤلؤ المکنون نیز می باشد.

۱۱-التنقیح الرائع،الفاضل المقداد،تحقیق عبد اللطیف الحسینی،قم،مکتبه السیّد المرعشی،۱۴۰۴ ق.

*۱۲-تهذیب الأحکام،للشیخ الطوسی،إعداد السیّد حسن الموسوی الخرسان،الطبعه الرابعه،طهران،دار الکتب الإسلامیه،۱۳۶۵ ش.

۱۳-تهذیب المقال،للسیّد محمّد علی الموحّد الأبطحی،الطبعه الثانیه،قم،سیّد الشهداء علیه السّلام، ۱۴۱۷ قم.

*۱۴-جامع المقاصد،للمحقّق الثانی،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام،۱۴۰۸ قم.

*۱۵-جواهر الکلام،للشیخ محمّد حسن النجفی،قم مؤسسه النشر الإسلامی ۱۴۱۷ ق.

*۱۶-حاشیه إرشاد الأذهان،للمحقّق الثانی،تحقیق الشیخ محمّد الحسون،طهران، ۱۳۸۱ ش.

۱۷-الحاشیه علی مدارک الأحکام،للوحید البهبهانی،مشهد مؤسسه آل البیت علیهم السّلام، ۱۴۱۹ ق.

*۱۸-الحبل المتین،للشیخ البهائی،تحقیق السیّد بلاسم الموسوی،مشهد،مکتبه الروضه الرضویه،۱۴۲۴ ق.

*۱۹-الحدائق الناضره،للمحدّث البحرانی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۳۶۳ ش.

*۲۰-حیاه المحقّق الکرکی و آثاره،للمحقّق الثانی،تحقیق الشیخ محمّد الحسون،طهران، احتجاج،۱۳۸۱ ش.

۲۱-خلاصه الأقوال،للعلاّمه الحلّی،تحقیق جواد القیّومی،قم،نشر الفقاهه،۱۴۱۷ ق.

۲۲-الدّره النجفیّه،للعلاّمه بحر العلوم النجفی،قم،مکتبه المفید،۱۰۴۵ ق.

۲۳-ذخیره المعاد،للمحقّق السبزواری،قم،افست مؤسسه آل البیت علیهم السّلام،

۲۴-الذریعه،للشیخ آقا بزرگ الطهرانی،الطبعه الثالثه،بیروت،دار الأضواء ۱۴۰۳ ق.

۲۵-ذکری الشیعه،للشهید الأوّل،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام،۱۴۱۸ ق.

ص:۶۴

۲۶-رجال الطوسی،لشیخ الطائفه الطوسی،تحقیق جواد القیّومی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۱۵ ق.

*۲۷-رجال النجاشی،لأبی العباس النجاشی،تحقیق السیّد موسی الشبیری الزنجانی،قم، مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۰۷ ق.

۲۸-رسائل الشهید الثانی،للشیخ زین الدین العاملی،قم،مکتب الإعلام الإسلامی،۱۴۲۱ ق.

۲۹-رساله فی عدم تنجیس المتنجّس،للشیخ محمد رضا النجفی الأصفهانی،تحقیق رحیم القاسمی،قم،۱۴۲۶ ق؛مجله فقه أهل البیت علیه السّلام،الفارسیه،العدد ۴۴.

۳۰-الرعایه،للشهید الثانی،قم،مکتب الإعلام الإسلامی،۱۴۲۳ ق.

۳۱-الرواشح السماویه،للمیر الداماد،تحقیق نعمه اللّه الجلیلی و غلامحسین قیصریه ها،قم دار الحدیث،۱۴۲۲ ق.

۳۲-روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات،للسیّد محمّد باقر الخوانساری، تحقیق أسد اللّه إسماعیلیان،قم،إسماعیلیان، ۱۳۹۰ ق.

*۳۳-الروضه البهیّه،للشهید الثانی،إعداد السیّد محمّد الکلانتر،الطبعه الثانیه،بیروت،دار إحیاء التراث العربی،۱۴۰۳ ق.

*۳۴-روض الجنان،للشهید الثانی،قم،مکتب الإعلام الإسلامی،۱۴۲۲ ق.

۳۵-السرائر،لابن إدریس الحلّی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۱۰ ق.

۳۶-سیر أعلام النبلاء للذهبی،الطبعه التاسعه،بیروت،مؤسسه الرساله،۱۴۱۳ ق.

۳۷-السیف الصنیع لرقاب منکری علم البدیع،للشیخ محمد رضا النجفی الأصفهانی، تحقیق مجید هادی زاده،قم،مکتبه الأدبیه المختصّه،۱۴۲۷ ق.

۳۸-شرح جمل العلم و العمل،للقاضی ابن برّاج،تحقیق کاظم مدیر شانه چی،مشهد، جامعه مشهد،۱۳۵۲ ش.

۳۹-شرح هدایه المسترشدین،للشیخ محمّد باقر النجفی الأصفهانی،تحقیق مهدی الباقری السیانی،قم،عطر عترت،۱۴۲۷ ق.

ص:۶۵

۴۰-علماء الأسره،للسیّد محمّد باقر الخوانساری،طهران،مکتب القرآن،۱۳۷۱ ش.

۴۱-غایه المراد،للشهید الأوّل،تحقیق رضا المختاری،قم،مکتب الإعلام الإسلامی، ۱۴۱۴ ق.

۴۲-غنائم الأیّام،للمحقّق القمّی،قم،مکتب الإعلام الإسلامی ۱۴۱۷ ق.

۴۳-فرائد الأصول،للشیخ الأنصاری،الطبعه الخامسه،قم،مجمع دار الفکر الإسلامی، ۱۴۲۴ ق.

۴۴-فقه الإمامیه،للشیخ محمّد تقی آقا نجفی الأصفهانی،(الطبعه الحجریه)أصفهان ۱۲۹۹ ق.

۴۵-الفقه علی المذاهب الخمسه،للشیخ جواد المغنیه،الطبعه الخامسه،طهران مؤسسه الصادق،۱۳۷۷ ش.

۴۶-الفهرست لمشاهیر و علماء زنجان،للشیخ موسی الزنجانی،إعداد السیّد حسین الجعفری الزنجانی،قم،آل عبا، ۱۳۸۰ ش.

۴۷-الفیض،للعلاّمه الفیض القمّی،(الطبعه الحجریه)،۱۳۶۹ ق.

۴۸-قاموس الرجال،للمحقّق التستری،الطبعه الثانیه،قم،مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۲۴ ق.

۴۹-قرب الإسناد،لعبد اللّه بن جعفر الحمیری،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام،۱۴۱۳ ق.

۵۰-قواعد الأحکام،للعلاّمه الحلّی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۱۳ ق.

*۵۱-الکافی،لثقه الإسلام الکلینی،تحقیق علی أکبر الغفّاری،الطبعه الثامنه،طهران، دار الکتب الإسلامیه،۱۳۷۵ ش.

۵۲-کتاب الطهاره،للإمام الخمینی،طهران،مؤسسه تنظیم و نشر آثار الإمام الخمینی، ۱۴۲۱ ق.

۵۳-کتاب الطهاره،للشیخ الأنصاری،إعداد لجنه التحقیق،قم،۱۴۱۵ ق.

۵۴-کتاب الطهاره،للسیّد مصطفی الخمینی،طهران،مؤسسه تنظیم و نشر آثار الإمام الخمینی،۱۴۱۸ ق.

۵۵-کشف الالتباس،للشیخ مفلح الصمیری،قم،مؤسسه صاحب الأمر(عج)۱۴۱۷ ق.

۵۶-کشف الغطاء،للشیخ جعفر کاشف الغطاء،مشهد،مکتب الإعلام الإسلامی،۱۴۲۲ ق.

*۵۷-کشف اللثام،للفاضل الهندی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۱۶ ق.

*۵۸-کفایه الأحکام،للمحقق السبزواری،تحقیق الشیخ مرتضی الواعظی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۲۳ ق.

*۵۹-الکنی و الألقاب،للمحدّث القمی،الطبعه الخامسه،طهران،مکتبه الصدر،۱۴۰۹ ق.

۶۰لسان العرب،لابن منظور المصری،بیروت،دار إحیاء التراث العربی،۱۴۰۸ ق.

۶۱-اللمعات النّیره،للآخوند الخراسانی،تحقیق السیّد صالح المدرسی،قم،مرصاد، ۱۳۸۰ ش.

*۶۲-المبسوط فی فقه الإمامیه،للشیخ الطوسی،طهران،مکتبه المرتضویه.

*۶۳-مجمع الفائده و البرهان،للمحقق الأردبیلی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۰۲ ق.

*۶۴-مختلف الشیعه،للعلاّمه الحلّی،الطبعه الثانیه،قم،مکتب الإعلام الإسلامی،۱۴۲۳ ق.

۶۵-مدارک الأحکام،للسیّد محمّد العاملی،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السلام ۱۴۱۰ ق.

۶۶-المسائل،لعلّی بن جعفر العریضی،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام ۱۴۱۰ ق.

۶۷-المسائل الناصریات،للسیّد المرتضی،طهران،المجمع العالمی للتقریب بین المذاهب الإسلامیه،۱۴۱۷ ق.

۶۸-مسالک الأفهام،للشهید الثانی،الطبعه الثانیه،قم،مؤسسه المعارف الإسلامیه،۱۴۲۱ ق.

*۶۹-مستدرک الوسائل،للمحدّث النوری،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام ۱۴۰۸ ق.

۷۰-مستمسک العروه الوثقی،للسیّد محسن الحکیم،قم إسماعیلیان.

*۷۱-مستند الشیعه،للفاضل النراقی،مشهد،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام،۱۴۱۵ ق.

۷۲-مصابیح الأحکام،للعلاّمه بحر العلوم النجفی،تحقیق السیّد مهدی الطباطبائی و فخر الدین الصانعی،قم،فقه الثقلین،۱۴۲۷ ق.

۷۳-مصابیح الظلام،للعلاّمه الوحید البهبهانی،قم،مؤسسه الوحید البهبهانی،۱۴۲۴ ق.

۷۴-مصباح الفقیه،للفقیه الهمدانی،قم،مؤسسه الجعفریه،۱۴۱۷ ق.

۷۵-المصباح المنیر،للفیومی،قم،دار الهجره۱۰۴۵ ق.

۷۶-مصفی المقال،للشیخ آقا بزرگ الطهرانی،إعداد أحمد المنزوی،طهران،۱۳۷۸ ق.

۷۷-المعتبر،للمحقّق الحلّی،قم،مؤسسه سیّد الشهداء علیه السّلام ۱۳۶۴ ق.

*۷۸-معجم رجال الحدیث،للمحقّق الخوئی،قم،آثار الشیعه،۱۴۱۳ ق.

۷۹-المغنی،لابن قدامه،بیروت،دار الکتاب العربی.

*۸۰-مفاتیح الشرائع،للفیض الکاشانی،تحقیق السیّد مهدی الرجائی،قم،مجمع الذخائر الإسلامیه،۱۴۱۰ ق.

*۸۱-مفتاح الکرامه للسیّد جواد العاملی،تحقیق الشیخ محمّد باقر الخالصی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۱۹ ق.

۸۲-منتقد المنافع،للمولی حبیب اللّه الکاشانی،قم،مکتب الإعلام الإسلامی،۱۴۲۶ ق.

*۸۳-منتهی المطلب،للعلاّمه الحلّی،مشهد،مکتبه الروضه الرضویه،۱۴۱۲ ق.

۸۴-من لا یحضره الفقیه(کتاب من لا یحضره الفقیه)،للشیخ الصدوق تحقیق علی أکبر الغفّاری،الطبعه الثانیه،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۰۴ ق.

۸۵-المواهب السنّیه فی شرح الدّره النجفیه،للسیّد محمود الطباطبائی البروجردی،طهران، (الطبعه الحجریه)،۱۲۱۸ ق.

*۸۶-الموسوعه الرجالیه المیسّره،لعلیّ أکبر الترابی،الطبعه الثانیه،قم،مؤسسه الإمام الصادق علیه السّلام،۱۴۲۴ ق.

۸۷-موسوعه مؤلفی الإمامیه،قم،مجمع الفکر الإسلامی،۱۴۱۲ ق.

۸۸-النجعه فی شرح اللمعه،للمحقّق التستری،طهران،مکتبه الصدوق،۱۳۶۴ ش.

۸۹-نجعه المرتاد،للشيخ محمّد رضا النجفى الأصفهانى،تحقيق رحيم القاسمى،۱۳۸۳ ش،«ميراث حوزه ى اصفهان»المجلّد الأوّل.

۹۰-نقباء البشر،للشيخ آقا بزرگ الطهرانى،مشهد،دار المرتضى،۱۴۰۴ ق.

۹۱-نهايه الإحكام،للعلّامه الحلّى،تحقيق السيّد مهدى الرجائى،الطبعه الثانيه،قم إسماعيليان،۱۴۱۰ ق.

۹۲-الوافى،للفيض الكاشانى،أصفهان،مكتبه الإمام أمير المؤمنين عليه السّلام،۱۴۱۲ ق.

۹۳-وسائل الشيعه إلى تحصيل مسائل الشريعه،للسيّد محسن الكاظمى البغدادى،طهران، مكتبه المصطفوى،۱۳۶۴ ش.

*۹۴-وسائل الشيعه إلى تحصيل مسائل الشريعه،للشيخ حرّ العاملى،الطبعه الثالثه،قم، مؤسسه آل البيت عليهم السّلام،۱۴۱۶ ق.

۹۵-وفيات الأعيان،لابن خلّكان،تحقيق إحسان عبّاس،بيروت،دار الصادر.

۹۶-هديه الرازى إلى الإمام المجدّد الشيرازى،للشيخ آقا بزرگ الطهرانى،طهران،مكتبه الميقات،۱۴۰۳ ق.

۹۷-ينابيع الأحكام،للسيّد على الموسوى القزوينى،تحقيق السيّد على العلوى،قم، مؤسسه النشر الإسلامى،۱۴۲۴ ق.

المصادر الفارسيه

۹۸-آشنائى با چند نسخهٔ خطى،للسيّد المدرسى و الشيخ رضا الأستادى،قم، مكتبه مهر،۱۳۹۶ ق.

۹۹-اربعين حديث،للإمام الخمينى،طهران،مؤسسهٔ تنظيم و نشر آثار الإمام الخمينى، الطبعه السادسه،۱۳۷۴ ش.

۱۰۰-تاريخ علمى و اجتماعى اصفهان در دو قرن اخير،للسيّد مصلح الدين المهدوى،قم، الهدايه ۱۳۶۷ ش.

ص:۶۹

۱۰۱-تربت پاکان قم،لعبد الحسین جواهر کلام،قم،انصاریان ۱۴۲۴ ق.

۱۰۲-رساله أمجدیه،للشیخ محمّد رضا النجفی الأصفهانی،تحقیق الشیخ هادی النجفی، طهران،حروفیه،۱۴۲۴ ق.

۱۰۳-رساله صلاتیه،للشیخ محمد تقی الرازی النجفی الأصفهانی،تحقیق مهدی الباقری السیانی،قم،ذوی القربی،۱۳۱۸۱ ش.

۱۰۴-قبیلهٔ عالمان دین،للشیخ هادی النجفی،قم،عسکریه،۱۴۲۳ ق.

۱۰۵-کنز الحساب فی شرح خلاصه الحساب،لفرهاد میرزا،اصفهان،مکتبه الشفیعی (الطبعه الحجریه).

*۱۰۶-گلشن اهل سلوک،للشیخ رحیم القاسمی،اصفهان،کانون پژوهش،۱۳۸۵ ش.

۱۰۷-میراث حوزهٔ اصفهان،سنویه،تصدر فی أصفهان،العدد ۱ و ۳،سنه ۱۳۸۴ و ۱۳۸۶.

المجلّات

۱۰۸-آینهٔ پژوهش:فارسیه،تصدر کلّ شهرین من مرکز الأبحاث و الدراسات الإسلامیه القم المقدّسه،العدد ۱۰۱،۱۳۸۵ ش.

۱۰۹-حوزه:فارسیه:تصدر کلّ شهرین من مدینه قم المقدّسه،العدد ۳۲ سنه ۱۳۶۷ ش.

۱۱۰-فقه:فارسیه:فصلیّه،تصدر بمدینه قم المقدّسه،العدد ۴۴،سنه ۱۳۸۴ ش.

۱۱۱-نور علم،فارسیه فصلیه،تصدر فی مدینه قم المقدّسه،العدد ۲۶،سنه ۱۳۶۷ ش.

رسالهٔ شرب القلیان فی شهر رمضان

اشاره

فقیه محقق و اصولی کبیر شیخ محمّد تقی رازی نجفی اصفهانی قدّس سرّه(۱۲۴۸ ق)

تحقیق:مجید هادی زاده

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

مقدّمه

«شرب القلیان فی شهر رمضان»عنوان رساله ای است که هر چند«عدم مفطریت دخان»نیز خوانده شده است،امّا گویا هیچیک از این دو نام،نشانگر عنوان واقعی رساله، نیست.دومین نام با توجه به موضوع رساله پدید آمده،و نام نخست-که هم اکنون بر پیشانی آن نشسته است-را،از فهرست یگانه دستنوشت رساله،اخذ کرده ایم.این رساله،که تنها دستنوشت آن هم اکنون در نجف اشرف قرار دارد،و دوست فاضل جناب حجه الاسلام شیخ محمّد کرباسی-دامت برکاته-تصویر آن را،از آن شهر عزیز، رهاوردمان کرد،نشانگر یکی از علائق فقه پژوهانهٔ فقیه و اصولی بزرگ شیخ محمّد تقی نجفی اصفهانی(متوفی ۱۴۲۸)می باشد.در آن روزگاران،گویا در پی سؤالی،شیخ اصفهانی نجفی بر سر آن می شود که نشان دهد،دخان نه ملحق به اکل و شرب است تا در

شمـار مفطرات قرار گیرد،و نه ملحق به غبـار غلیظ،تا چنین حکمی بیابـد.ازاین رو با پرداختن رسالـۀ حاضـر-که بر کناره رسالۀ فقیه سترگ شـیخ محمّد ابراهیم کلباسـی پدید آمد-به توضیح این رأی فقهی خود پرداخت.هرچند نگاشتۀ حاضر را،نمی توان اثر فقهی مسـتقلی خواند،اما به هر حال نگاشته ای است پیرامون یک فرع،ریختۀ خامۀ یکی از بزرگترین اصولیان تاریخ تشیع و ازاین رو،می پندارم کوتاهی آن را،می توان نادیده انگاشت.

یـادآور این نکته ضـروری می نمایـد که رسالـۀ حاضـر اولین رساله تصـنیف شـده در این موضوع است و بعـد از مصـنف فقیه تعدادی چند از اصحاب در این باره رسائلی را پرداخته اند از آن جمله:

-کشف الأوهـام فی حیله شـرب القلیـان فی شـهر رمضـان،از میرزا محمّـد تقی بن علی محمّـد نوری طبرسـی(متوفی ۱۲۶۳)که رسالـۀ خویش را در سـال ۱۲۴۶ به پایـان رسانـده است.پـدر عالی مقـدار حاج میرزا حسـین نوری صاحب مسـتدرک الوسائل (متوفی ۱۳۲۰).

-دره الأسـلاک فی حکم دخان التنباک و أنّه لا یضـرّ بالصوم،از میرزا محمّـد بن عبـد الوهاب بن داود همدانی کاظمی(متوفی ۱۳۰۴)که از این رساله در سال ۱۲۸۱ فارغ شده است.

-التـدخین و الصـیام از فاضـل معاصـر سـیّد محمود مقـدس غریفی که در رسالـۀ خود عـدم مفطریت را تمـام دانسـته و قائل به استحباب ترک یا کراهت فعل شده است.این رساله در نجف اشرف به طبع رسیده.

همچنین تـذکار موافقین مصـنف فقیه در این مسـئله نیز شایسـته است که جماعتی از متقدمین و معاصـرین و متأخرین از وی را تشکیل می دهند به جز أصحاب رسائل گذشته و ایشان عبارتند از:

ص:۷۲

-شیخ محمّد تقی مجلسی(متوفی ۱۰۷۰)در صوم مستحبی،سیّد نعمت اللّه جزائری از وی نقل می کند که:«کان یشربه فی صوم التطوع و یترک استعماله فی الصوم الواجب حذرا من کلام العوام». (۱)

-محمّد اسماعیل مازندرانی معروف به فاضل خواجوئی(متوفی ۱۱۷۳)در «التعلیقه علی الرساله الصومیه».

-شیخ حسن بن شیخ جعفر کاشف الغطاء صاحب أنوار الفقاهه در همین کتابش.

-سیّد ابراهیم قزوینی صاحب ضوابط،و لکنه کان لا یحب أن ینتشر منه هذه الفتوی.

-شیخ محمّد علی هزارجریبی اصفهانی،یکی از دامادهای شیخ جعفر کاشف الغطاء که در اصفهان ساکن بوده است.

-شیخ مهدی بن شیخ علیّ بن شیخ جعفر کاشف الغطاء نیز در رسالهٔ صومیهٔ مخطوط خود.

و جماعتی از فقهاء نیز الحاق دخان به غبار را تمام نداسته اند و لذا آنها را نیز می توان ملحق به موافقین مصنف کرد و از ایشان است سیّد محمّد عاملی صاحب مدارک و سبزواری صاحب ذخیره و شیخ یوسف بحرانی صاحب حدائق.

و سلام بر پیامبر ما و خاندان پاکیزه اش.

مجید هادی زاده

۸۶/۷/۴

ص:۷۳

۱- (۱)) -الأنوار النعمانیه،ج ۴،ص ۵۵.

[متن رساله]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

و به الثّقه و التّكلان

كشيدن قليان (۱)«به خصوصه»معنون در كتب معروفه نيست؛و ليكن الحاق دخان به غبار،در كلام متأخّرين علماء مذكور است (۲)؛و در كتب قدماى علما[ء]،تصريحى در آن خصوص-منعا يا جوازا-،به نظر نرسيده؛و ظاهر آن،مشعر بر عدم منع ايشان از آن است (۳).

و مختار جمعى از متأخّرين علماء،الحاق دخان به غبار است،و حكم به منع از ايصال دخان غليظ به حلق مى نمايند؛بلكه بعضى از ايشان آن را اسناد به أكثر متأخّرين

۱- ((۱)) -

۲- ((۲)) -بنگريد:جامع المقاصد،ج ۳،ص ۷۰؛مسالک الأفهام،ج ۲،ص ۱۷؛مدارک الأحكام،ج ۶،ص ۵۲؛جواهر الكلام،ج ۱۶،ص ۲۳۵.

۳- ((۳)) -واضح است كه مصنّف عظيم القدر،ثبوت موضوع حاضر نزد متقدّمين را،بديهى دانسته اند؛ازاين رو،استدلال حاضر را به اين گونه مرتّب نموده اند.

داده اند؛و بعضـی تصریح به لزوم قضاء و کفّاره در آن نموده اند (۱)؛چنانچه رحمت و غفران نشان،عِلّیّین آشیان عارف ربّانی شیخ احمد لحسائی (۲)-طاب ثراه!-،تصـریح به آن می فرمود (۳)؛و جنـاب علاّمه العلماء الأطیاب،مرحمت و غفران مآب،أفقه المتأخّرین، شـیخ محمّد جعفر-طاب مرقده!-،دخان غلیظ را به غبار غلیظ ملحق نمی دانسـتند، و لیکن در کشیدن غلیان،تفصیل می دادند:

[۱]مـا بین کسـانی که کشـیدن قلیـان در مزاج ایشـان بـاعث تقویت شود-چنـانچه در جمعی در معتـادین به قلیـان مشاهـده می شود،که به مجرّد کشـیدن آن،ایشان را قوّت و نشاطی حاصل می شود که در صـرف غـذاء حاصل نمی شود،و اهتمام ایشان به قلیان وقت افطار بیشتر از أکل و شرب است.

[۲]و کسانی که بر این نحو نباشند،و از کشیدن قلیان ایشان را قوّت و نشاطی حاصل نشود-چنانچه در جمعی دیگر ملاحظه می شود-؛

پس در قسم اوّل منع از کشیدن قلیان در حال روزه می فرمودند؛بخلاف ثانی.

و مستند به آن بودند که:

«منع از أکـل و شُـرب در روزه،به جهت ضـعیف نمودن قوّهٔ حیوانیّه است-چنـانچه از بعض روایات مسـتفاد می شود-،و هرگاه مزاج چنان باشد که تقویت آن به غلیان،مثل غذا بیش از این باشد (۴)،حکم در آن

۱- (۱)) -نمونه را بنگرید:جواهر الکلام،ج ۱۶،ص ۲۳۶؛این رأی،مختار صاحب جواهر می باشد.
۲- (۲)) -در دستنوشت،ضبط این کلمه به همین گونه آمده است.
۳- (۳)) -مرحوم احسائی،در کتاب«الأقطاب الفقهیّه»،متعرّض این فرع نشده است.
۴- (۴)) -چنیـن است در تنهـا دسـتنوشت موجـود رسـاله؛گویـا عبـارت،در اصـل چنین بـوده است: «تقـویت آن به غلیـان،مثل غذائیّتش باشد».

مزاج،حکم أکل خواهد بود،و علّت مانع از أکل باعث منع از آن نیز می شود» (۱).

لیکن إلی الآن،بر حقیر«علّت بودن»امر مذکور،محقّق نشده؛تا در هر امری که آن علّت موجود باشد،آن حکم را جاری سازیم؛

غایت امر،آن است که آن را«حکمت»منع از تناول غذا دانیم.و حکمت را تسریه نمی توان نمود-/A /۲ چنانچه اطّراد آن در موارد ثبوت حکم نیز لازم نیست-.

و آنچه به نظر قاصر می رسد،عدم منع از آن است؛امّا:

[۱]چون دلیل واضحی بر منع به نظر نمی آید،

[۲]و دعوی اندراج آن در أکل و شرب بی وجه است،

[۳]و اشتمال آن بر اجزاء صغار-چنانچه هرگاه کرباسی بر لب گذارند و دود را از آن جذب نمایند،محسوس می شود-؛

باعث منع نمی توان (۲)شد؛چه:

[۱]قطعا اسم«أکل»عرفا بر آن صادق نیست،

[۲]و مشارکت آن با غبار-در حصول آنگونه اجزاء در حلق-،باعث تسریهٔ حکم غبار به آن نمی شود-چه آن قیاس[است]،و در مذهب شیعه اعتباری ندارد-؛

[۳]و در حدیث صحیح از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام،مروی است که:

«ضرر به روزه دار نمی رساند آنچه بکند،هرگاه اجتناب نماید از چهار

ص:۷۹

۱- (۱) -فقیه أعظم شیخ جعفر کاشف الغطاء،در این زمینه می فرماید:إنّه غیر مفطر إلاّ لمن- -اعتاده و تلذّذ به،فقام عنده مقام القوت؛فإنّه أشدّ من الغبار»؛بنگرید:«کشف الغطاء»-چاپ سنگی-ص ۴۲۷.
۲- (۲) -چنین است در دستنوشت؛ظ:«نمی تواند».

امر:خوردن،و آشامیدن،و زنان،و ارتماس در آب» (۱).

و امور چند دیگر را،که باعث افساد روزه می دانیم؛به جهت قیام دلیل بر آن است؛ و در خصوص ایصال دخان به حلق-چنانچه مذکور است-،دلیلی به نظر نرسیده؛پس به مقتضای حدیث صحیح مذکور،مانعی از آن نخواهد بود؛

[۴]بلکه حدیث موثّق جواز دخول دود عود به حلق وقت تبخیر به آن،در حال روزه از حضرت امام رضا علیه السّلام مروی است (۲).

پس قول به جواز-نظرْ به ظاهر ادلّهٔ شرعیّه-،خالی از قوّت نیست،خصوصا هرگاه بسیار کم دود باشد و دود او را غلظتی نباشد؛چه ایصال غبار یا دخان غیر غلیظ به حلق مانعی ندارد،و قول به منع از آن مطلقا،خالی از ضعف نیست-چه در منع از آن،عسر و حرج عظیم است،خصوصا نسبت به طبّاخان-.

و هرگاه در شریعت منعی از آن می بود،چون از امور عامّ البلوی است بایست روایات متعدّده در منع از آن وارد شده باشد؛و حال آنکه اثری از منع در اخبار موجوده وارد نشده؛

سوای یک روایت ضعیفهٔ معلوله،که در؛«غبار»وارد شده (۳).

۱- (۱) -«...قال:سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول:لا یضرّ الصّائم ما صنع إذا اجتنب أربعه خصال:الطّعام، و الشّراب،و النّساء،و الارتماس فی الماء»؛بنگرید:وسائل الشّیعه،-چاپ محقّق-ج ۱۰، ص ۳۱،ذیل حدیث ۱۲۷۵۳.

۲- (۲) -«...عن الرّضا علیه السّلام قال:سألته عن الصّائم یتدخّن بعود أو بغیر ذلک،فتدخل الدّخنه فی حلقه؟فقال:جائز لا بأس به.قال:و سألته عن الصّائم یدخل الغبار فی حلقه؟قال:لا بأس»؛ بنگرید:وسائل الشّیعه،-چاپ محقّق-ج ۱۰، ص ۶۹،حدیث ۱۲۸۵۱.

۳- (۳) -اشاره است به روایتی مضمره،که سلیمان بن جعفر المروزی،نقل نموده است:«إذا... کنس بیتا فدخل فی أنفه و حلقه غبار،فعلیه صوم شهرین متتابعین؛فإنّ ذلک له مفطر مثل الأکل و الشّرب و النّکاح»؛بنگرید:«وسائل الشّیعه»-چاپ محقّق-ج ۱۰ ص ۶۹ حدیث ۱۲۸۵۰.

و چون حکم (۱)در غبار غلیظ،منجبر به عمل اصحاب،و اجماع منقول در مسئله است؛چاره[ای]از عمل به آن روایت،در«خصوص غبار»نیست بعد از حمل إطلاق بر «غبار غلیظ»؛

بلکه دعوای انصراف ظاهر روایت به آن،خالی از وجه نیست؛و در ما عدای آن-:از غبار غیر غلیظ،و دخان مطلقا-،قول به عدم منع،قوی است.

امّا از آنجا که احتیاط در دین از امور مهمّه است-خصوصا در عبادتی که اهتمام صاحب شریعت در آن بسیار،و از ارکان دین سیّد ابرار صلّی اللّه علیه و آله است-،مراعات احتیاط را در این مقام از مهام شمارند.و به این جهت،عمل شیعه در جمیع بلاد بر ترک کشیدن قلیان است مطلقا؛بلی،در نیّت روزه،ملاحظهٔ ترک آن را علی سبیل الوجوب نکنند.

و هرگاه در نیّت،ملاحظهٔ ترک آن را علی وجه الاحتیاط نماید،کافی خواهد بود؛بلکه هرگاه ملاحظهٔ ترک آن را بالخصوص در نیّت روزه نکند-و نیّت روزه را علی سبیل الاجمال به این نحو نماید که:«قصد تقرّب به امساک از امور مخصوصهٔ معیّنهٔ معتبرهٔ در شریعت»،اجمالاً نمایند،و تحقق آن امساک را در امساک از امور[ی]چند،که بعضی معلوم الاعتبار و بعضی مشکوک الاعتبار باشد-،یقینا حاصلْ،کافی در تحقّق نیّت، و در ادای صوم مطلوب است؛چنانچه تفصیل آن در محلّش مذکور است،و مقام گنجایش تفصیل آن را ندارد.

و اللّه-سبحانه!-العالم. (۲)

۱- (۱) -چنین است در دستنوشت؛گویا صحیح:«ضعف»باشد.
۲- (۲) -ترقیمهٔ دستنوشت چنین است:«قد تمّت النّسخه الشّریفه،بید العبد الجانی-غفر اللّه له و لوالدیه!-،فی عصر الاثنین من رجب سنه ۱۲۵۸.

اللؤلؤ المكنون

اشاره

فی وقت فضیله الظهرین

علّامهٔ فقیه میرزا محمّد شهدادی مصاحبی نائینی(م ۱۲۷۸ ه‍ ق)»

تصحیح و تحقیق:مهدی باقری سیانی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

مقدّمه

اشاره

نماز،اتصال ملک است با ملکوت،نجوای عبد است با معبود (۱)،پلی است بین خاک و أفلاک.

نماز،زینت قلب نمازگزار است،ارتباط قطره است با دریا،گفت وگوی ذرّه است با بی نهایت.

نماز،ستون خیمهٔ دین است (۲)و معراج مؤمنین (۳)،اصل ایمان است و نور

۱- (۱) -نگر:جامع الأخبار،ص ۱۸۳،ح ۴۴۶.

۲- (۲) -عوالی اللئالی،ج ۱،ص ۳۲۲،ح ۵۵؛دعائم الإسلام،ج ۱،ص ۱۳۳؛و نیز نگر الکافی، ج ۳،ص ۹۹،ح ۴.

۳- (۳) -الاعتقادات،علّامهٔ مجلسی،ص ۳۹.

عرفان. (۱)نماز،سر نهادن بر آستان جانان است (۲)و سردادن صلای ایمان (۳)و بیزاری جستن از تمامی مظاهر شیطان. (۴)

نماز هماهنگ با همهٔ موجودات،تسبیح حق گفتن است (۵)و روی دل به سوی او نمودن؛ (۶)آری؛«براق سیر و رفرف عروج اهل معرفت و اصحاب قلوب،نماز است» (۷).

نماز،یاد خداست (۸)و یادآرندهٔ نماز،یادآرندهٔ خدا و مشمول این دعای عرشی:

«ذکرت الصلاه جعلک اللّه من المصلّین الذاکرین». (۹)

...و در این میان رسیدن خورشید به میانهٔ آسمان،در هر روز،یادآور عاشورا و آخرین نماز حماسه ساز جاودان کربلاء،أبا عبد اللّه الحسین-روحی له الفداء-،همو که برپادارندهٔ نماز بود و تا قیامت،پیشوای نمازگزاران وضو ساخته از خون جبین که

«أشهد أنّک قد أقمت الصلاه...» (۱۰).

۱- ((۱)) -جامع الأخبار،ص ۱۸۳،ح ۴۴۶.

۲- ((۲)) - بر آستان جانان گر سر توان نهادن گلبانگ سربلندی بر آسمان توان زد.«حافظ»

۳- ((۳)) -نگر:جامع الأخبار،ص ۱۸۴،ح ۴۴۸.

۴- ((۴)) - خلیل آسا در ملک یقین زن ندای لاٰ أُحِبُّ الْآفِلِینَ زن.«جامی»

۵- ((۵)) - إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاّٰ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ (سوره اسراء،آیهٔ ۴۴).

۶- ((۶)) - إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً وَ مٰا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ (سورهٔ انعام،آیهٔ ۷۹).

۷- ((۷)) -سرّ الصلاه،امام خمینی،ص ۷.

۸- ((۸)) - أَقِمِ الصَّلاٰهَ لِذِکْرِی .(سورهٔ طه،آیهٔ ۱۴).

۹- ((۹)) -کلام نورانی حضرت أبا عبد اللّه الحسین علیه السّلام خطاب به أبو ثمامهٔ صائدی؛نگر:الکامل فی التاریخ ابن أثیر،ج ۴،ص ۷۰؛الکنی و الألقاب،ج ۱،ص ۳۴؛سخنان حسین بن علی علیه السّلام، ص ۲۶۴.

۱۰- ((۱۰)) -نگر:مصباح المتهجّد،ص ۷۲۰،رقم ۸۰۶؛کامل الزیارات،ص ۲۴۲؛إقبال الأعمال،ج ۲، ص ۶۳.

این رساله دربارهٔ وقت فضیلت نماز ظهر و عصر است و مؤلف آن،علاّمه فقیه میرزا محمّد شهدادی مصاحبی نائینی،یکی از چهره های درخشان حوزهٔ کهن و پربرکت اصفهان در قرن سیزدهم هجری می باشد.

شناخت مؤلّف

مؤلّف در خانواده ای اهل فضل و کمال که اغلب از عالمان،شاعران و خطّاطان بوده اند (۱)زاده شد.در سال ۱۲۵۸ قمری با جمعی از اقوام نزدیک خویش از قریهٔ محمّدیهٔ نائین به اصفهان نقل مکان کرد و بیست سال پایانی عمر خویش را در این شهر گذرانید.

به واسطهٔ کمالات وجودیش،با دو تن از عالمان بزرگ معاصر خویش،یعنی مرحوم حاج محمّد جعفر آباده ای (۲)و مرحوم میر سیّد محمّد شهشهانی (۳)مصاحبت و هم نشینی داشت.و تمام یا اغلب آثار خویش را در این دوران به انجام رسانید.

ص:۸۵

۱- (۱) -نگر:مدینه الأدب،ج ۳،ص ۲۳۳-۲۳۵.

۲- (۲) -وی علاّمهٔ فقیه رجالی محمّد جعفر بن محمّد صفی فارسی آباده ای شاگرد سیّد محمّد باقر شفتی،سیّد محمّد مجاهد و حاج محمّد ابراهیم کلباسی،و از مشاهیر علماء شیعه است (متوفّای ۱۹ رمضان ۱۲۸۰)؛ر.ک:دانشمندان و بزرگان اصفهان،ج ۱،صص ۲۷-۳۰.

۳- (۳) -این فقیه بزرگ که از اکابر فقهاء و مدرّسان فقه و اصول[در اصفهان]بوده و حوزهٔ درسش به خواص فضلا و علمای وقت مشحون،همیشه اوقات شبانه روز خود را صرف مطالعه و تألیف می نموده و از محضر حاج محمّد ابراهیم کلباسی(صاحب إشارات الأصول)،شیخ محمّد تقی رازی نجفی اصفهانی(صاحب هدایه المسترشدین)،سیّد محمّد مجاهد(صاحب مفاتیح الأصول) بهره برده و خود در کرسی تدریس،استاد فرزانگانی چون مجدّد شیرازی،فاضل أردکانی، میرزا محمّد باقر خوانساری(صاحب روضات الجنّات)بوده که برجسته ترین آنها آیه اللّه میرزا بدیع درب إمامی است،از وی آثاری چون أنوار الریاض و عروه الوثقی در فقه،و نهایه القوصی در اصول فقه باقی مانده است.وفات وی در بامداد روز پنج شنبه،عید قربان ۱۲۸۷ قمری بوده است.شرح حال وی را نگر در:روضات الجنّات،ج ۲،ص ۱۰۶؛تاریخ اصفهان(جلال الدین همائی)،ص ۲۳۶.تذکره القبور،ص ۲۸؛رجال و مشاهیر اصفهان،ص ۳۲۴؛تاریخ اصفهان (میرزا حسن خان جابری)،ص ۱۷۲.

وی در رسالهٔ الدّره الحمراء یادآور می شود که این تحقیق خود را به یکی از علماء بزرگ زمان خود ارائه کرده و با تلقّی به قبول آن دانشور فرزانه مواجه گردیده است.

مؤلّف در این باره می فرماید:«...و لقد أعلمت ما أدرکته بعض الصواحب العظام من العلماء الکرام و تلقّاه بالقبول».و گویا منظور از«بعض الصواحب العظام»،مرحوم علاّمه حاج محمّد جعفر آباده ای است.

مرحوم معلّم حبیب آبادی از وی چنین یاد می کند:«...ملاّ میرزا محمّد از بزرگان علماء،فقهاء و أهل فضل و أدب و جامع معقول و منقول بوده است». (۱)

از دوران تحصیل،استادان،و شاگردان این فقیه فرزانه اطّلاع چندانی در دست نیست؛تنها نکته ای که در این باره راهگشا تواند بود،یادداشتی است که وی در ابتدای جلد سوم مهم ترین کتاب خویش،قناطر الوصول إلی[مدائن]علم الأصول،رقم زده و از آن چنین مستفاد می شود که وی آثار خود را به حاج محمّد جعفر آباده ای ارائه کرده و هم او بر آن تقریظ نگاشته و-خوشبختانه-در اثنای این تقریظ نام پنج اثر از آثار مرحوم شهدادی ذکر گردیده است.پس از نقل این تقریظ،دستخط کوتاهی است از مرحوم آباده ای به تاریخ بیست و چهارم رمضان ۱۲۷۴ که وی در آن تقریظِ أوّل را تأیید کرده است. (۲)

مؤلّف فقید در سال ۱۲۷۸ قمری در اصفهان دیده از جهان فروبست و در تکیهٔ شیخ محمّد تقی رازی نجفی،در تخت فولاد اصفهان به خاک سپرده شد. (۳)

ص:۸۶

۱- (۱)) -مکارم الآثار،ج ۶،ص ۲۲۳۱،شمارهٔ ۱۲۹۶.

۲- (۲)) -فهرست نسخه های خطی مجلس شورای اسلامی،ج ۸۲،ص ۱۱۶،شمارهٔ ۱۴۴۶۵. فهرست نگار محترم در توضیح این کتاب و تقریظ آن،از«محمّد جعفر فارسی»یاد کرده که منظور همان حاج محمّد جعفر آباده ای است.

۳- (۳)) -نگر:مکارم الآثار:ج ۶،ص ۲۲۳۲؛گلشن أهل سلوک،ص ۱۹۶.

آثار مؤلف

مرحوم صاحب مکارم الآثار در شرح حال مرحوم شهدادی،از یازده نگاشتهٔ وی نام می برد که در اینجا گزارش آن آثار را با افزایش توضیحاتی چند به دست خواهیم داد:

۱-قناطر الوصول إلی[مدائن]علم الأصول:این کتاب سه جلدی که تقریرات اصولی یکی از استادان مؤلّف،به نام شیخ محمّد تقی (۱)،و مهم ترین اثر فقیه شهدادی است در یک مقدمه و چهارده صراط و یک خاتمه تنظیم شده.جلد أوّل آنکه تا پایان صراط پنجم را دربردارد،در سال ۱۲۶۸ قمری به انجام رسید است و نسخه ای از آن به شمارهٔ ۵۹۹۲ در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی نگهداری می شود.از جلد دوم آن اطّلاعی نداریم.نسخه ای از جلد سوم این کتاب-که تألیف آن در روز جمعه ۱۸ ذی القعدهٔ ۱۲۷۳ قمری به پایان رسیده است-به شمارهٔ ۱۴۴۶۵ در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی موجود است. (۲)

۲-الرساله الهلالیه:رساله ای کوتاه در مباحث نجومی است که تألیف آن را در بیست و هفتم ماه رجب ۱۲۶۶ قمری به پایان برده است.دو سال قبل(۱۳۸۴ شمسی)با همّت محقّق گرامی،حضرت حجه الاسلام و المسلمین آقای رضا مختاری،در بخش دوم میراث فقهی(جلد أوّل رؤیت هلال)به زیور طبع آراسته گردیده است. (۳)این رساله تنها اثری است که از مرحوم شهدادی منتشر شده است.

۱- (۱)) - فهرست نگار محترم،این کتاب را تقریرات درس شیخ محمّد تقی نوری معرفی نموده است؛لیک این مطلب بسیار بعید می نماید و به احتمال قوی،منظور از شیخ محمّد تقی،مرحوم صاحب هدایه المسترشدین باشد.

۲- (۲)) -فهرست نسخه های خطی مجلس شورای اسلامی،ج ۱۷،ص ۳۶۵ و ج ۳۸،ص ۶۱۱.

۳- (۳)) -ر.ك:رؤیت هلال،ج ۱،ص ۶۱۱-۶۱۸.

۳-الدرّه الحمراء فی کیفیه زیاره العاشوراء:این رساله نکات تازه و بدیعی دربارۀ زیارت عاشورا و کیفیت آن دارد.تألیف آن در ۱۶ محرم الحرام ۱۲۹۶ پایان پذیرفته است.-إن شاء اللّه الرّحمن-بزودی به تحقیق این جانب در مجموعۀ ارزشمند میراث حدیث شیعه منتشر خواهد شد.

۴-اللؤلؤ المکنون فی وقت فضیله الظهرین-که رسالۀ حاضر است و توضیح آن در ادامه خواهد آمد.

۵-نظم الدرر

تاریخ تألیف این رساله که در مبحث طهارت است (۱)به سال ۱۳۷۱ هجری قمری یا قبل از آن بازمی گردد.

۶-العرائس البکریه فی المحرّمات بالمصاهره

مؤلّف،این رساله را قبل از نوشتن قناطر الوصول إلی[مدائن]علم الأصول تألیف نموده است.

۷-إصلاح ذات البین

رساله ای است در مبحث شقاق و خلع که مانند دو رسالۀ قبل و با استناد به تقریظ اوّل مرحوم آباده ای در ابتدای جلد سوم کتاب قناطر الوصول،تألیف آن به سال ۱۳۷۱ هجری قمری یا قبل از آن بازمی گردد.

۸-الرساله الکُریه

رساله ای است در تعیین مقدار کر به وزن و مساحت.

ص:۸۸

۱- (۱)) -...مرحوم معلّم حبیب آبادی این کتاب را چنین معرفی می نماید:«یازدهم کتاب نظم الدرر در حل و عقد مختصر»و در ادامه می فرماید:«و ظاهرا مقصود کتاب مختصر[در علم معانی و بیان از]محقّق تفتازانی باشد...»؛امّا بنا بر آنچه از تقریظ مرحوم حاج محمّد جعفر آباده ای بر کتاب قناطر الوصول گذشت،این کتاب(نظم الدرر)مربوط به مبحث طهارت می باشد نه مباحث علم معانی و بیان.

۹-مجلاه المشاعر

شرح یـا تعلیقه ای است بر کتاب مشاعر ملاّ صـدرا.این أثر که نشانگر توان علمی مؤلّف در فلسـفه و فنون معقول است،در سال ۱۲۶۴ قمری تألیف شده و نسخهٔ آن در کتابخانهٔ جامع گوهرشاد نگهداری می شود. (۱)

۱۰-کشف النهایه فی علم القراءه

متأسفانه از تاریخ تألیف این رساله و دو رسالهٔ قبل اطّلاعی در دست نیست.

۱۱-بیت الشرف (۲)

رسالـهٔ مفصـلی است در آداب و احکام حج و عمره و آغاز آن بحثی است دربارهٔ آداب سـفر.این رسالهٔ ۲۵۶ صفحه ای که به خط مؤلّف موجود است و تألیف آن در روز جمعه ۲۴ ربیع الثانی ۱۲۷۷ به پایان رسیده،گویا آخرین اثر مرحوم شهدادی است و نسخه ای از آن در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی با شمارهٔ ۱۴۴۶۴ نگهداری می شود. (۳)

...و أمّا دربارهٔ درون مایهٔ رسالهٔ اللّؤلؤ المکنون

الف: مؤلّف در این رساله با تذکر به اختلافی بودن وقت فضـیلت نماز ظهر و عصـر و نافلهٔ این دو،ضـمن بیان قول مورد اختیار خـود در پی اثبـات این قـول و تعیین وقت دقیق آن است و می فرمایـد:«إن فقهاءنـا-رضوان اللّه علیهم-اختلفوا فی وقت فضـیله الظهرین و نافلتیهما و أردت بیان ما هو المختار مع تعیین الوقتین بالساعات و الدقائق فتصدّیت لتحریر تلک الرساله...»

ب: مؤلّف در این رساله به قضاوت و محاکمه میان آراء و نظریات علاّمه محمّد باقر

۱- (۱) -فهرست کتابخانهٔ جامع گوهرشاد ج ۲،ص ۵۸۱.
۲- (۲) -مرحوم معلّم حبیب آبادی از این اثر با عنوان«مسالک النهج»در مناسک حج نام می برد.
۳- (۳) -فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی،ج ۳۸،ص ۶۱۰.

مجلسی صاحب موسوعهٔ ارزشمند«بحار الأنوار»و علاّمه سیّد محمّد باقر موسوی شفتی صاحب«مطالع الأنوار» (۱)می پردازد و در پایان،ضمن پذیرفتن نظریّهٔ علاّمه مجلسی، برخی اشکالات وارده از سوی سیّد شفتی را پاسخ می گوید.

ج: مؤلف پس از اتمام رسالهٔ الحمراء در ۱۶ محرّم الحرام ۱۲۶۶ قمری،در مدت زمانی کمتر از ۹۰ روز،تألیف دو أثر دیگر خویش-یعنی این رساله و رسالهٔ هلالیه-را به پایان می رساند.

د: مؤلّف در آثار خود اهتمامی خاص به آراء و نظریات فقیه و رجالی معاصر خویش،مرحوم سیّد محمّد باقر موسوی شفتی دارد و از وی رسالهٔ«الدرّه الحمراء»با تعابیری چون«سیّد المجتهدین»و«عمده المحقّقین»نام می برد.

ه: مؤلّف بر رساله حاضر،حواشی سودمندی دارد که در برخی موارد با رمز«منه»به آن تصریح گردیده و در برخی موارد نیز چنین تصریحی به چشم نمی آید-که این موارد را با صورت«[منه قدّس سرّه]»مشخّص ساخته ایم.

و: شیوه محاسبات ریاضی مؤلّف در این رساله به سبک قدما(و مثلا نظیر شیوهٔ متّبع در خلاصه الحساب شیخ بهائی قدّس سرّه)بوده است.ما در پاورقی،شیوهٔ محاسباتی به سبک امروزین را نیز ذکر کرده ایم.

ز: تنها نسخهٔ شناخته شدهٔ این رساله،به سال ۱۳۴۸ قمری و احتمالاً به دست مرحوم آیه اللّه سید احمد صفائی خوانساری(متوفّای ۱۳۵۹ قمری)کتابت شده و در کتابخانهٔ وی نگهداری می گردیده است که پس از وی به فرزندش مرحوم آیه اللّه سیّد مصطفی صفائی خوانساری منتقل گشته،و اکنون نیز به شمارهٔ ۱۹۴۹۷ در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی نگهداری می شود. (۲)

ص:۹۰

۱- (۱) -شرح حال وی را نگر در«بیان المفاخر».

۲- (۲) -ر.ک:فهرست هزار و پانصد نسخهٔ اهدائی رهبر معظّم انقلاب اسلامی به کتابخانهٔ آستان قدس رضوی،ص ۲۸۶.

ح: در پایان ضمن آرزوی علوّ درجات برای علاّمهٔ فقیه میرزا محمّد شهدادی مصاحبی نائینی،مؤلّف این رساله،از استاد گرانقدر حضرت آیه اللّه حاج آقا هادی نجفی -که در به انجام رسیدن این تحقیق از ارشادات ایشان بهره مند بوده ام-و همچنین دوست فاضل و گرامی جناب آقای رحیم قاسمی-که ضمن معرّفی رساله،تصویر نسخه ای از آن را در اختیار این جانب قرار دادند-تشکر و تقدیر می نمایم.

و آخر دعوانا أن الحمد للّه ربّ العالمین

اصفهان-مهدی باقری سیانی

جمادی الأولی ۱۴۲۸ ه ق.

برابر با خرداد ماه ۱۳۸۶.ه ش.

ص:۹۱

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

[اللؤلؤ المكنون فی وقت فضيله الظهرين]

اشاره

الحمـد للّه الـذی جعل الطاعه ذريعه للبلوغ إلی الدرجه العلياء و العباده وسـيله للوصول إلی المرتبه القصوی و الصـلاه و السـلام علی صادع الشريعه الغرّاء و آله الأطايب الأطهار أعلام الهدی.

[الأقوال فی وقت فضيله الظهرين و نافلتيهما]

أمّا بعد:فيقول أقلّ الناس عملا و أكثرهم أملا محمّد بن أبی الحسين الشهدادی المصاحبی المحمديه النائينی:إنّ فقهاءنا-رضوان اللّه عليهم-اختلفـوا فی وقت فضـيله الظهرين و نافلتيهمـا (1)و أردت بيـان مـا هو المختـار مع تعيين الوقتين بالساعات و الـدقائق فتصديت لتحرير تلك الرساله و سميّتها باللؤلؤ المكنون و علی اللّه التوكّل و به الاعتصام.

فأقول: الأقوی عندی أنّ وقت فضيله الظهر من أول الزوال إلی أن يصير الظلّ الحادث من الشاخص مثله.

و وقت فضيله العصر بعد الفراغ من الظهر-و لو تقديرا-إلی أن يصير الظلّ الحادث منه مثليه إلاّ أنّ تأخيره إلی صيروره الظلّ مثل ذی الظلّ أفضل.

1- (1) -راجع:مفتـاح الكرامه،ج 5،ص 112،106،68،58؛جواهر الكلام،ج 7،ص 265 - 279 و انظر:تحفـه الأبرار،ج 1،ص 150-157 و ص 181-182.

و أمّا وقت نافلتيهما فقيل:فى الظهر من أوّله إلى أن يذهب الظلّ الحادث بقدر قدمين. (۱)

و فى العصر إلى أن يصير بمقدار أربعه أقدام (۲)؛و على هذا القول لا يمكن الجمع بين نافله العصر و صلاته فى وقت هى فيه أفضل لما عرفت[۱/ B]أن العصر و إن كان بعد الفراغ من الظهر موصوفا بالفضل إلّا أنّه بعد صيروره الظلّ مثل الشاخص أفضل.

و قيل:إنّ وقتهما ممتدّ إلى آخر وقت فضيلتهما (۳)

ص:۹۶

۱- (۱)) -قال المحقّق العاملى قدّس سرّه فى المفتاح ما نصّه:«و وقت نافله الظهر من حين الزوال...إلى أن يزيد الفىء قدمين»أى سبعى الشاخص،هذا هو المشهور روايه و فتوى كما فى الروض[ج ۲، ص ۴۸۸]و الروضه[ج ۱،۴۸۸]و المشهور كما فى حاشيه الإرشاد[۶۱]و الكفايه[ج ۱، ص ۷۷]و الأشهر كما فى الشرائع[ج ۱،ص ۵۲]و مذهب الأكثر كما فى كشف الرموز[ج ۱ ص ۱۲۶]و هو خيره النهايه[ص ۶۰]و المصباح[ص ۲۴]و مختصره و الوسيله[ص ۸۳] و الشرائع[ج ۱،ص ۵۲]و النافع[ص ۲۲]و الإرشاد[ج ۱،ص ۲۴۳]و الذكرى[ج ۲ ص ۳۵۷]و البيان[ص ۴۹]و اللمعه[ص ۲۵]و الروضه[ج ۱ ص ۴۸۷]و روض الجنان [ج ۲،ص ۴۸۸]و رساله صاحب المعالم و شرحها و المدارك[ج ۳،ص ۶۹]و المفاتيح[ج ۱، ص ۹۲]و غيرها؛مفتاح الكرامه،ج ۵،ص ۱۰۵-ص ۱۰۷.

۲- (۲)) -راجع:مفتاح الكرامه،ج ۵ ص ۱۱۲.

۳- (۳)) -و عليك ما أفاده صاحب الجواهر قدّس سرّه و هذا نصّ كلامه الشريف:و قيل و القائل السيّد أبو المكارم[فى الغنيه،ص ۷۱]و[ابن إدريس]الحلّى[فى السرائر،ج ۱ ص ۱۹]فيما حكى عنه و الفاضلان[العلّامه الحلى فى المنتهى،ج ۴ ص ۹۲ و التذكره،ج ۲،ص ۳۱۶ و المحقق الحلّى فى المعتبر،ج ۲،ص ۴۸]و العليّان[المحقّق الكركى فى جامع المقاصد،ج ۲،ص ۲۰ و الميسى فى حاشيته]على ما حكى عن الميسى منهما،و مال إلى الشهيدان[فى الذكرى،ج ۲، ص ۳۵۷ و الروضه،ج ۱،ص ۱۸۱]،بل و صريح الثانى منهما،بل هو ظاهر المبسوط[ج ۱،ص ۷۶]و التهذيب[ج ۲،ص ۲۱]و المحكى عن الإصباح[ص ۶۰]؛فى الأوّل و الثالث الامتداد إلى أن يبقى إلى آخر الوقت قدر أداه الفريضه،و الظاهر إرادتهما وقت المختار،فيكون حينئذ عين المحكى عن الجمل و العقود[ص ۱۷۵]و المهذب[ج ۱،ص ۷۰]و الجامع للشرائع-[ص ۶۲]،بل فى ظاهر الغنيه[ص ۷۱]الإجماع عليه ما دام وقت الاختيار أو الفضل على القولين باقيا و هو المثل و المثلان؛جواهر الكلام،ج ۷،ص ۲۷۸.

و قیل:إلی آخر وقتهما (۱)

ص:۹۷

۱- (۱)) -و علیک نصّ کلمات بعض الأعاظم فی هذا المجال منهم: «...و بالجمله الظاهر أنّ الأولی فعل صلاه الظهر فی أوّل الوقت،إلاّ مقدار أداء النافله للمتنفّل و کون وقت النافله القدمین فی الأولی و الضعف فی الثانیه،مع احتمال المثل و المثلین و إن کان خبره غیر صحیح...و هو یدلّ علی وسعه وقت الفریضتین أیضا:و یمکن جعله مؤیّدا لاحتمال المثل و المثلین فتأمّل.و بعده الامتداد بامتداد وقت الفریضه،لعموم أدلّه امتداد وقت صلاه الظهر و العصر،و هما یعمّان الفریضه و النافله و یحمل الباقی مع عدم الصراحه،و عدم صحّه البعض-علی الأفضل و الأولی،کما فعل الفریضه و هذا أنسب بالشریعه السهله السمحه، و المساهله فی النوافل و قال به بعض و یدلّ علیه أیضا عموم الأخبار الصحیحه...»،مجمع الفائده،ج ۲، ص ۱۶. ب:الفاضل النراقی فی المستند الشیعه،ج ۴،ص ۵۵. «...لا خلاف فی دخول النافله للظهر بالزوال،و للعصر بالفراغ من الظهر،و اختلفوا فی آخرهما. و الحق أنّه یمتدّ إلی وقت الفریضه،وفاقا لجماعه ممّن تأخّر،منهم والدی رحمه اللّه فی المعتمد.و هو المحکی عن الحلبی،بل ظاهر المبسوط و الإصباح و الدروس[الشرعیه،ج ۱،ص ۱۴۰] و البیان[ص ۱۰۹]،بل محتمل کلّ من قال ببقاء وقتهما إلی المثل و المثلین من القائلین بأنّهما وقتان للمختار،للأصل و العمومات المصرّحه بجواز فعلهما فی أیّ وقت أرید...». ج:شیخ المحقّقین فی الجواهر(ج ۷،ص ۲۷۹) «...و قیل و القائل غیر معروف باسمه و نسبه کما اعترف جماعه[کالسیّد السند فی المدارک، ج ۳ ص ۶۹ و المحقّق البحرانی فی الحدائق،ج ۶ ص ۲۱۲]یمتدّ وقتها بامتداد وقت الفریضه للإجزاء،و لعلّه الحلبی فی الکافی کما قیل،و لکن المحکی عنه کما عرفته أنّ آخر وقت الظهر عنده للمضطر المثل و لغیره أربعه أقدام. راجع:الکافی،ص ۱۳۷؛مفاتیح الشرائع،ج ۱،ص ۹۲؛کشف اللثام،ج ۳،ص ۲۶؛ مفتاح الکرامه،ج ۵،ص ۱۱۱.

[مختار المصنف من بين الأقوال]

و الأوسط عندى هو الأوسط فوقت نافله الظهر ممتدّ إلى أن يصير الظلّ الحادث مثل الشاخص؛و وقت نافله العصر إلى أن يصير الظلّ الحادث مثلى الشاخص كأصليهما.

و لكون تعيين بلوغ الظلّ بذاك المقدار غير خال عن الصعوبه فالمناسب تشخيص ذلك بحسب الساعات الزمانيه ليصير سهل التناول للمبتدى و المنتهى؛و قد برهن فى العلوم الأصليه على أنّ كلّما كانت الشمس أبعد عن سمت رءوس البلاد يكون ظلّها فى أول الزوال أطول؛و كلّما قربت إليه يصير الظلّ فى هذا الوقت أقصر؛و كذلك يختلف زمان ازدياد الظلّ بحسب اختلاف الفصول و تفاوت الشمس قربا و بعدا؛و كذلك يختلف ذلك باختلاف البلدان عرضا و طولا.

[تعريف الظلّ و ازدياد بعد الزوال]

و الذى يجب علينا هو بيان الظلّ و ازدياد بُعد الزوال و مقدار كلّ منهما فى الفصول الأربعه،بل فى حال كون الشمس فى كلّ من البروج الاثنى عشر على الطريق الكلّى.

فنقول:إنّ ظلّ الزوال يزداد من أوّل السرطان إلى أوّل الجدى و ينتقص من أول الجدى إلى أوّل السرطان يوما فيوما و شهرا فشهرا[A /٢]على سبيل التزايد و التناقص بمعنى أنّ ازدياده و انتقاصه فى اليوم الأوّل و الشهر الأوّل أقلّ من الازدياد و الانتقاص فى اليوم الثانى و الشهر الثانى؛و هكذا حكم الثانى بالنسبه إلى الثالث؛و الثالث بالنسبه إلى الرابع؛ و هكذا إلى أن يصل إلى غايه الزياده أو النقصان و إن لم يكن مقدار أقلّيه الأوّل من الثانى مساويا لمقدار أقلّيه الثانى من الثالث.

و كذا ما بعدها؛بل تلك المقادير مختلفه كما سيظهر لك بعد هذا و ذلك ممّا لا ريب فيه بل أمر مقطوع به فى الجمله.

و أمّا الخصوصیات التی نذکرها بعد ذلک بحسب الساعات فهی أمر تقریبی یورث الظنّ و هو کاف فی أمثال المقام.

فنقول:إنّ مقدار الظلّ الباقی عند الزوال فی بلد یکون عرضه اثنتین و ثلاثین درجه کأصبهان و ما والاها فی العرض لطوله فی حاله کون الشمس فی أوّل الجدی و لقصره فی حاله کونها فی أوّل السرطان و بین الحالتین بینهما بل الأمر کذلک فی کلّ بلد شمالی سواء کان عرضه أقلّ من ذلک أم أکثر،و الذی یهمّنا بیان الحال بالنظر إلی هذا البلد الذی هو موطننا أعنی أصفهان.

توضیح المقام: إنّ المراد بالقدم حیث یطلق فی أمثال المقام هو سُبع الشاخص؛ و وجهه أنّ قامه إنسان مستوی الخلقه یساوی سبعه أقدامه.

[قسم من کلام العلاّمه المجلسی قدّس سرّه]

إذا عرفت هذا[۲/ B]فاعلم:أنّ مقدار الظلّ الباقی هذا البلد علی ما نصّ علیه العلاّمه المجلسی«أعلی اللّه مقامه» (۱)فی أوّل الجدی عشره أقدام و ثلاث قدم،و فی وسطه عشره تقریبا،و فی أوّل الدلو تسعه أقدام و عشر قدم،و فی وسطه ثمانیه أقدام،و فی أوّل الحوت سته أقدام و ثُلثا قدم،و فی وسطه خمسه أقدام و نصف تقریبا،و فی أوّل الثور قدمان و ثُلثا قدم،و فی وسطه قدمان،و فی أوّل الجوزاء قدمٌ و نصف تقریبا،و فی وسطه قدمٌ و خمس،و فی أوّل السرطان قدمٌ و عشر قدم،و فی وسطه قدمٌ و خمس قدم،و فی أوّل الأسد قدمٌ و نصف تقریبا،و فی وسطه قدمان،و فی أوّل السنبله قدمان و تسعه أعشار قدم تقریبا،و فی وسطه خمسه أقدام و نصف تقریبا و فی أوّل العقرب سته أقدام و ثلاثه أرباع قدم،و فی أوّل القوس تسعه أقدام و سدس قدم،و فی وسطه عشره أقدام تقریبا.

[إشکال صاحب مطالع الأنوار علیه]

و بعد تحقیق الحال بالنسبه إلی أوّل البروج و وسطه یعرف الحال بینهما بالمقایسه

۱- (۱)) -بحار الأنوار،ج ۷۹،ص ۳۷۲.

على جهه التقريب و التخمين؛و أمثال هذه الأمور-و إن لم يكن تحقيقيّه بل تقريبيه- مبتّيه على الظنون الحاصله من التجربيات المورثه للظنّ إلاّ أنّ الذى يقتضيه الاعتبار [A ٣/]تساوى الظن حال كون الشمس فى أوّل الثور معه حال كونها فى أوّل السبله،إذ ارتفاعها فى الحالتين متساويه،و كذا فى أوّل الحوت و أوّل العقرب يلزم تساوى الظلّين، و مثله إذا كانت فى أوّل الدلو و أوّل القوس.

و بالجمله فى كل موضعين يكون بُعدهما عن أوّل الجدى و أوّل السرطان متساويا إذا حلّت الشمس فى كلّ منهما فظلّ الشاخص عند الزوال فى هذا الحال مساو للظلّه حاله طلوعها فى موضع آخر إذ ارتفاعها فى ذينك الموضعين واحد غير مختلف و قضيه ذلك لتساوى الظلّ فى الحالتين مع أنّ المنصوص عليه فى البحار اختلافه فيهما فى ثلاثه مواضع-كما عرفت-.

أحدهما:أوّل الثور و أوّل السنبله،

ثانيها:أوّل الحوت و أوّل العقرب،

ثالثها:أوّل الدلو و أوّل القوس.

هذا حاصل ما أورد بعض أفاضل المتأخّرين (١)على العلاّمه المجلسى-نور اللّه مرقده- و يظهر دفعه بأدنى تأمل فى أوضاع الشمس و حركاتها و صعودها و هبوطها.

فنقول:إنّ الشمس فى نصف مدارها و هو من أوّل السرطان صاعده و فى نصف آخر يقابل ذلك النصف-أعنى من أوّل السرطان إلى أوّل الجدى-هابطه و كلّ من صعودها و هبوطها على سبيل التزايد و التناقص بحيث يظهر كلّ منهما عند الحس فى بعض الأحوال بأقلّ من الزمان[B ٣/]و لا يظهر فى بعض المقامات إلاّ بقدر صالح من الزمان على ما هو مقتضى تقاطع مدارها الواقع فى سطح فلك البروج لدائره معدّل النهار،فإنّ صعودها إذا كانت فى أوّل الدلو أو الحوت أو الثور-مثلا-يظهر حسّا على الفور؛و كذا

١- (١) -[هو]صاحب مطالع الأنوار[ج ١،ص ٣٩].منه.

هبوطها إذا حلت فی أوّل السنبله و العقرب أو القوس-مثلا-فإنّه یحسّ به فورا،و أمّا إذا کانت فی أوّل الحمل-مثلا-فهی و إن کانت حینئذ صاعده إلاّ أنّه لا یظهر حسّا إلاّ بعد مضیّ ما یعتدّ به من الزمان،و کان حال هبوطها عند کونها فی المیزان فإنّ ظهوره حسّا محتاج إلی مضیّ قدر صالح من الزمان.

و من البیّن أنّ الارتفاع کلّما کان أکثر یکون الظلّ أقصر؛و کلّما کان أقل یکون الظلّ أطول؛و أوّل الزوال هو حال میل الشمس عن دائره نصف النهار إلی جهه المغرب.

[دفع الإشکال من المؤلّف]

و علی هذا فنقول فی دفع الإیراد:إنّ الشمس إذا کانت فی أوّل الدلو-مثلا-فعند الزوال فی الزمان الذی تمیل فیه عن دائره نصف النهار إلی جهه المغرب و یحصل العلم بذلک و بدخول الوقت فی نفس الأمر علی ما هو الحق و من وضع الألفاظ للمعانی الواقعیّه ففی هذا الزمان القلیل تصعد الشمس صعودا ما،و یظهر فی الحس،و إذا حلّت فی أوّل القوس ففی هذا القدر من الزمان تهبط هبوطا ما و یظهر عند الحس؛و إذن فیکون[A ۴/] ظلّ الزوال فی الأوّل أقصر منه فی الثانی؛کما لا یخفی علی المتدبّر،و قس علیه الحال بالنسبه إلی أوّل الحوت و العقرب،و کذا أوّل الثور السنبله فإنّ الظلّ فی أوّل کلّ اثنین من المواضع الثلاثه أقصر منه فی ثانیهما کما حکم به العلاّمه المجلسی-رفع اللّه درجته-باعتبار ما ذکرنا من ظهور الصعود و الهبوط.و أمّا فی أوّل الحمل و المیزان و إن اختلفا فی الصعود و الهبوط إلاّ أنّهما لا یظهران عند الحسّ فی ذلک الزمان القلیل فلذا لا یختلف الظلّ فیهما.

فما حقّقه العلاّمه المعظّم إلیه-عطر اللّه مرقده-موافق للتحقیق غیر وارد علیه الإیراد المذکور أصلا؛و هو المختار عندی فأقول:کلّ موضعین حکم-نوّر اللّه مضجعه- باختلاف الظلّین مع تساوی بعدهما عن رأس الجدی و السرطان فإنّما هو باعتبار ظهور الصعود و الهبوط فیها عن قرب،و کلّ موضعین حکم فیهما بتساوی الظلّین مع تساوی البعدین فإنّما هو من جهه خفاء الصعود و الهبوط و عدم ظهورهما إلاّ بعد زمان صالح یعتدّ

به و الذی یدلّک علی ما ذکرنا أنّ المنصوص علیه فی کلامه-رحمه اللّه-هو أقصریه الظلّ فی حال الصعود و أطولیته عند الهبوط.

و لا یخفی علی من له دربه و فطانه سقوط الاعتراض عنه؛بل و عدم إمکان توهّم وروده علیه فمنشأ الإیراد لیس إلاّ قلّه التأمّل فیما حقّقه؛أو عدم الاطّلاع علی دقایق ذاک العلم؛و لیس هذا أوّل قاروره کسرت فی الإسلام؛و المعتبر هو ما حقّقه فی بیان الظلّ الباقی للشاخص عند الزوال فی أصبهان و ما یقاربها من العروض فی العرض.

[نقل کلام العلاّمه المجلسی قدّس سرّه بتمامه]

و أمّا ساعات الأقدام و صیروره الفیء بقدر الشاخص و ضعفه فی العرض المذکور فبیانها:أنّ الشمس إذا کانت فی أوّل الحمل یذهب الظلّ الحادث بقدر قدمین فی ساعتین إلاّ ثلاث دقایق،و بقدر أربعه أقدام فی ساعتین و ثلاث و أربعین دقیقه،و بقدر الشاخص فی ثلاث ساعات و ست و عشرین دقیقه،و مثلیه فی أربع ساعت و ثمانی عشره دقیقه.

و فی وسط الحمل یصیر بمقدار قدمین فی ساعه و سبع (۱)و خمسین دقیقه؛و أربعه فی ساعتین و سبع و أربعین دقیقه؛و قامه فی ثلاث ساعات و ثلاث و ثلاثین دقیقه؛و قامتین فی أربع ساعات و إحدی و ثلاثین دقیقه.

و فی أوّل الثور یزید الفیء قدمین فی ساعتین إلاّ خمس دقائق و أربعه أقدام فی ساعتین و سبع و أربعین دقیقه،و بقدر الشاخص فی ثلاث ساعات و سبع و ثلاثین دقیقه، و ضِعفه فی أربع ساعات و أربعین دقیقه.

و فی وسط الثور یفی الفیء قدمین فی ساعه[/A ۵]و إحدی و خمسین دقیقه؛و أربعه فی ساعتین و خمسین و أربعین دقیقه،و بقدر القامه فی ثلاث ساعات و أربعین دقیقه و القامتین فی أربع ساعات و ثمان و أربعین دقیقه.

ص:۱۰۲

۱- (۱) -الصواب عندی«تسع»بدل«سبع»و السبع سهو من الناسخ فلا یرد علیه الاعتراض بأنّ تساوی أوّل الحمل و وسطه مخالف لما یقتضی له الاعتبار فتدبّر؛منه

و فى أوّل الجوزاء يزيـد الظلّ قـدمين فى ساعه و تسع و أربعين دقيقه؛و أربعه أقدام فى ساعتين و اثنتين و أربعين دقيقه؛و بمقدار الشاخص فى ثلاث ساعات و إحدى و أربعين دقيقه؛و مثليه فى أربع ساعات و ثلاث و خمسين دقيقه.

و فى وسـطه يزيـد قـدمين فى سـاعه و ثمـان و ثلاـثين دقيقه؛و أربعه أقـدام فى سـاعتين و ثمـان و ثلاثين دقيقه؛و قامه فى ثلاث ساعات و تسع و ثلاثين دقيقه؛و قامتين فى أربع ساعات و ست و خمسين دقيقه.

و فى أوّل السـرطان يزيـد الظلّ قـدمين فى ساعه و إحدى و أربعين دقيقه؛و أربعه أقدام فى ساعتين و ثمان و ثلاثين دقيقه؛و قامه فى ثلاث ساعات و سبعه و ثلاثين دقيقه؛ و قامتين فى أربع ساعات و ثلاث و أربعين دقيقه.

و فى نصـفه يفى قـدمين فى سـاعه و ثمان و ثلاثين دقيقه؛و أربعه فى ساعتين و ثمان و ثلاثين دقيقه؛و بقـدر الشاخص فى ثلاث ساعات و تسع و ثلاثين دقيقه،و مثليه فى خمس ساعات إلاّ أربع دقائق.

و[B ۵/]فى أوّل الأسـد يزيد قدمين فى ساعه و تسع و أربعين دقيقه؛و أربعه فى ساعتين و اثنتين و أربعين دقيقه؛و قامه فى ثلاث ساعات و إحدى و أربعين دقيقه، و قامتين فى خمس ساعات إلاّ سبع دقايق.

و فى منتصـفه يزيـد بمقدار قدمين فى ساعتين إلاّ تسع دقائق،و أربعه فى ساعتين و خمس و أربعين دقيقه،و مثل القامه فى ثلاث ساعات و أربعين دقيقه،و مثليها فى أربع ساعات و ثمان و أربعين دقيقه.

و فى أوّل السـنبله يزيد قدمين فى ساعه و خمس و خمسين دقيقه؛و أربعه فى ساعتين و سبع و أربعين دقيقه،و بقدر الشاخص فى ثلاث ساعات و سبع و ثلاثين دقيقه؛ و مثليه فى أربع ساعات و أربعين دقيقه.

و فى وسطها يفى قدمين فى ساعه و سبع و خمسين دقيقه؛و أربعه فى ساعتين و سبع

و أربعين دقيقه؛و قامه فى ثلاث ساعات و ثلاث و ثلاثين دقيقه؛و قامتين فى أربع ساعات و إحدى و ثلاثين دقيقه.

و فى أوّل الميزان يزيد الظلّ بقدر قدمين فى ساعتين إلاّ ثلاث دقايق؛و أربعه فى ساعتين و ثلاث و أربعين دقيقه،و بقدر القامه فى ثلاث ساعات و ست و عشرين دقيقه؛ و بمثليها فى أربع ساعات و ثمان عشره دقيقه.

[6/ A]و فى أوّل العقرب يفى قدمين فى ساعه و ست و أربعين دقيقه؛و أربعه فى ساعتين و إحدى و ثلاثين دقيقه،و قامه فى ثلاث ساعات و تسع دقايق؛و قامتين فى ثلاث ساعات و تسع دقايق؛و قامتين فى ثلاث ساعات و ثمان و خمسين دقيقه.

و فى وسطه يفى قدمين فى ساعه و ست و أربعين دقيقه؛و أربعه فى ساعتين و ثلاث و عشرين دقيقه،و قامه فى ثلاث ساعات إلاّ دقيقه؛و قامتين فى ثلاث ساعات و ثلاث و أربعين دقيقه.

و فى أوّل القوس يزيد قدمين فى ساعه و أربعين دقيقه؛و أربعه فى ساعتين و سبع عشره دقيقه؛و مثل الشاخص فى ساعتين و تسع و أربعين دقيقه؛و مثليه فى ثلاث ساعات و اثنتين و ثلاثين دقيقه.

و فى وسطه يزيد قدمين فى ساعه و ثمان و ثلاثين دقيقه؛و أربعه فى ساعتين و اثنتى عشره دقيقه؛و قامه فى ساعتين و أربع و أربعين دقيقه؛و قامتين فى ثلاث ساعات و خمس و عشرين دقيقه.

و فى أوّل الجدى يصير بمقدار قدمين فى ساعه و سبع و ثلاثين دقيقه؛و أربعه فى ساعتين و عشر دقايق؛و مثل الشاخص فى ساعتين و اثنتين و أربعين دقيقه؛و ضعفه فى ثلاث ساعات و اثنتين و أربعين دقيقه؛و ضِعفه فى ثلاث ساعات و اثنتين و عشرين دقيقه.

و فى منتصفه يزيد بقدر قدمين فى ساعه و ثمان و ثلاثين[6/ B]دقيقه؛و أربعه فى

ساعتين و اثنتى عشره دقيقه؛و قامه فى ساعتين و أربع و أربعين دقيقه؛و قامتين فى ثلاث ساعات و خمس و عشرين دقيقه.

و فى أوّل الدلو يفى قدمين فى ساعه و أربعين دقيقه؛و أربعه فى ساعتين و سبع عشره دقيقه؛و قامه فى ساعتين و تسع أربعين دقيقه؛و قامتين فى ثلاث ساعات و اثنتنى و ثلاثين دقيقه.

و فى وسطه يزيد قدمين فى ساعه و ست و أربعين دقيقه،و أربعه فى ساعتين و ثلاث و عشرين دقيقه؛و مثل الشاخص فى ساعتين و تسع و خمسين دقيقه؛و مثليه فى ثلاث ساعات و ثلاثين و أربعين دقيقه.

و فى أوّل الحوت يزيد الفىء قدمين فى ساعه و ست و أربعين دقيقه؛و أربعه أقدام فى ساعتين و إحدى و ثلاثين دقيقه؛و بقدر القامه فى ثلاث ساعات و تسع دقايق؛و بمثليها فى أربع ساعات إلّا دقيقتين.

و فى وسطه يزيد قدمين فى ساعتين إلّا ست دقايق؛و أربعه فى ساعتين و ثمان و ثلاثين دقيقه؛و قامه فى ثلاث ساعات و تسع عشره دقيقه؛و قامتين فى أربع ساعات و إحدى عشره دقيقه.

و إذ قد عرفت مقادير الأزمان فى الأحوال الأربعه (۱)بالنظر إلى أوّل البروج و وسطه تقدر أن تعرف أزمنتها بين الحالين[۷/A]على سبيل التقريب.

و هذا الذى ذكرناه من مقادير ساعات الأقدام و القامه و القامتين ممّا قد صرّح به العلّامه المجلسى-عطّر اللّه مرقده-فى بحار الأنوار. (۲)

[اعتراض صاحب مطالع الأنوار عليه]

و اعترض بعض الأفاضل (۳)بوجوه ينبغى التنبيه عليها و الجواب عنها:

۱- (۱) -و هى بلوغ الفى قدر القدمين و أربعه أقدام؛و مثل الشاخص و مثليه؛منه رحمه اللّه

۲- (۲) -بحار الأنوار،ج ۷۹،ص ۳۷۲-۳۷۳.

۳- (۳) -[و هو]صاحب مطالع الأنوار[ج ۱،ص ۳۹].

[۱]منها مساوات الوقت فی أوّل الحمل و وسطه فی زمان بلوغ الفیء مقدار القدمین

[۲]و منها أقليّه زمان بلوغه مقدار القدمين فى أوّل الثور منه[و]فى أوّل الحمل و وسطه بدقيقتين.

[۳]و منها مساوات زمان بلوغه بقدر أربعه أقدام فى أوّل الثور و وسط الحمل.

[۴]و منها أقليّه زمان بلوغ الظلّ مقدار القدمين فى وسط الثور من أوّله بأربع دقايق.

[۵]و منها أقليّه زمان بلوغه بمقدار القدمين فى وسط الثور من أوّل الحمل و وسطه بست دقايق.

[۶]و منها أقليّه زمان وصوله إلى أربعه أقدام فى وسط الثور منه فى أوّله بدقيقتين.

[۷]و منها أقليّه زمان بلوغه أربعه أقدام فى وسط الثور منه[و]فى وسط الحمل بدقيقتين.

[۸]و منها أقليّه زمان بلوغه مثل الشاخص فى وسط الجوزاء منه فى أوّله بدقيقه.

[۹]و منها أقليّه زمان بلوغه بقدر القدمين فى أوّل الجوزاء منه و فى أوّل الحمل و وسطه بثمان دقائق.

[۱۰]و منها أقليّه زمان بلوغه مقدار القدمين فى أوّل الجوزاء منه و فى أوّل الثور بست دقايق.

[۱۱]و منها[B ۷/]أقليّه زمان بلوغه أربعه أقدام فى أوّل الجوزاء منه و فى أوّل الثور بخمس دقائق.

[۱۲]و منها أقليّه زمان بلوغه مقدار أربعه أقدام فى أوّل الجوزاء منه[و]فى وسط الحمل بخمس دقايق.

[۱۳]و منها أقليّه زمان وصوله إلى مقدار القدمين فى وسط الجوزاء منه[و]فى أوّل الحمل و وسطه بتسع عشره دقيقه.

[۱۴]و منها أقليّه زمان بلوغه قدر القدمين فى أوّل السرطان منه[و]فى أوّل الحمل بست عشره دقيقه.

ص:۱۰۶

[۱۵]و منها أقلیّه زمان وصوله إلی مقدار القدمین فی أوّل السرطان منه[و]فی أوّل الجوزاء بثمان دقایق.

[۱۶]و منها أقلیّه زمان بلوغه أربعه أقدام فی أوّل السرطان منه[و]فی أوّل الجوزاء بأربع دقایق.

[۱۷]و منها أقلیّه زمان وصوله إلی مثل الشاخص فی أوّل السرطان منه و فی أوّل الجوزاء بأربع دقایق.

[۱۸]و منها أقلیّه زمان وصوله إلی مثلی الشاخص فی أوّل السرطان منه[و]فی أوّل الجوزاء بعشر دقایق.

ثمّ إنّ العلاّمه المجلسی-أعلی اللّه مقامه-لما شبه بعض البروج ببعض و قاس به فی الحکم یلزم علی زعم المعترض (۱)ورود الاعتراض علی المشبّه و المقیس فی کلّ موضع یرد علی المشبّه به و المقیس علیه.

فعلی زعمه رحمه اللّه یرد علی قول العلاّمه المعظّم إلیه-نوّر اللّه مرقده-فی مقام بیان أحکام أوائل البروج.

و الأسد کالجوزاء فی جمیع التقادیر و المقادیر:

[۱]عدم[A ۸/]صحّه الحکم فی أوّل الأسد لعدم صحّته فی أوّل الجوزاء.

[۲]و علی قوله«و السنبله مثل الثور»عدم استقامه الحکم فی أوّل السنبله کأوّل الثور.

[۳،۴]و علی قوله فی مقام بیان أحکام أواسط البروج«و وسط السرطان مثل وسط الجوزاء،وسط الأسد مثل وسط الثور»عدم صحّه الحکم فی وسطی السرطان و الأسد مثل أصبهان-و هما وسطا الجوزاء و الثور-.

و جمیع وجوه الاعتراض مذکوره فی مطالع الأنوار؛أغلبها فی حواشیه و قلیل منها فی أصله.

ص:۱۰۷

۱- (۱) -و هو صاحب مطالع الأنوار قدّس سرّه.

و محصّل کلام المعترض-نوّر اللّه مضجعه-أنّ تلک بأجمعها مخالفه لما یقتضیه الاعتبار لأنّ الشمس کلّما کانت أبعد عن سمت الرأس یکون زمان وصول الظلّ الحادث إلی قدر معیّن أقلّ منه مع کونها أقرب إلی سمت الرأس إذ ارتفاعها فی الحاله الأولی أقلّ منه فی الحاله الثانیه،و کلّما کان الارتفاع أقلّ یکون الفیء الباقی أطول؛و زمان حدوث قدر معیّن منه أقصر؛و کلّما کان الارتفاع أکثر یکون الظلّ الباقی أقصر و زمان حدوث قدر معیّن منه أطول؛کما یشهد به الوجدان و یقضی به البرهان مع أن الأمر فی الموارد المذکوره بالعکس.

[جواب المؤلّف عن الاعتراض إجمالا]

و الجواب عن جمیعها:

أمّا إجمالا فبأنّ إطلاق عنان القلم فی میدان الاعتراض علی تلک الشدّه و صرف الأمور التی کلّ منها[B ۸/]مطابق لما فی نفس الأمر و لما یقتضیه الاعتبار إلی خلاف ما یقضی به الاعتبار لیس إلاّ من جهه فقد الاطّلاع علی قواعد الفن،أو قله التأمّل فیها مع الغفله عن علوّ مراتب أفهام الأعلام؛سبحان اللّه إن هذا لشیء عجاب فإنّ مثل العلاّمه السابق الذکر (۱)-رفع اللّه درجته-من کبار العلماء إن أخطأ فإنّما یخطأ فی مقام واحد أو مقامین أو ثلاث مقامات لا مقامات عدیده مجاوزه عن العشرین؛تعالی شأنه عن ذلک علوّا کبیرا.

[مقدّمه الجواب التفصیلی]

و أمّا تفصیلا فیحتاج إلی رسم مقدمه هی:

أنّ البروج الشمالیه کلّما کانت أبعد من معدّل النهار فهی إلی سمت الرأس أقرب؛ و لکنّه باعتبار کون تزاید المیل علی سبیل التناقض فربّما لا یحسّ اختلاف أوّل البروج

۱- (۱) -أی العلاّمه المجلسی صاحب البحار قدّس سرّه.

و وسطه فى القرب و البعد فمثل أوّل الحمل و وسطه لا يختلف حكمها-مع كون الشمس فيهما-اختلافا بيّنا لدى الحس؛مضافا إلى اختلاف حركه الشمس على التوالى سرعه و بطوء لما بها من الأوج و الحضيض حتى أنّها يقطع الحمل فى ثلاثين يوما و خمس عشره ساعه؛و الثور فى أحد و ثلاثين يوما و ساعتين و نصف ساعه تقريبا،و الجوزاء فى أحد و ثلاثين يوما و تسع ساعات،و السرطان فى أحد و ثلاثين يوما و عشر ساعات، و الأسد فى أحد و ثلاثين يوما و خمس[A ٩/]ساعات،و السنبله فى ثلاثين يوما و تسع عشره ساعات فيكون زمان انتقالها من أوّل الحمل إلى أوّل الميزان مائه و سبعه و ثمانون يوما تقريبا،و يقطع الميزان فى ثلاثين يوما و ستّ ساعات،و العقرب فى تسعه و عشرين يوما و اثنتى عشره ساعه تقريبا،و الجدى فى تسعه و عشرين يوما و عشر ساعات، و الدلو فى تسعه و عشرين يوما و ستّ عشره ساعات.و الحوت فى ثلاثين يوما و ساعتين فيكون زمان سيرها من أوّل الميزان إلى أوّل الحمل مائه و ثمانيه و سبعين يوما تقريبا.

و ربّما كانت حركتها و هى فى أوّل البرج أسرع منها فى وسطه و فى الوسط أبطأ؛ و من البيّن أنّ حركتها الطبيعيه الغربيه التى هى على التوالى كلّما كانت أبطأ يكون حركتها القسريه الشرقيه الناشئه عن حركه فلك الأفلاك أسرع فيزيد ظلّ الشاخص إذن بسرعه فى زمن قليل مثلا إذا كانت الشمس فى الجوزاء فحركتها الطبيعيه أبطأ منها مع كونها فى الحمل و حركتها القسريه أسرع فليسرع فى تلك الحاله زياده الفىء بخلاف ما إذا كانت فى الحمل فيبطؤ حينئذ زياده الظلّ بسرعه حركتها الطبيعيه بالنسبه إلى كونها فى الجوزاء؛و الحاصل أنّ حركتها على التفصيل المذكور مختلفه.

[B ٩/]و ربّما يختلف فى برج واحد أوّلا و وسطا و آخرا؛و لا ريب أنّ حركتها على التوالى كلّما كانت أبطأ تكون حركتها القسريه التى هى العمده فى معرفه الظلّ أسرع؛ و كلّما كانت الأولى أسرع فالثانيه أبطأ لا بمعنى اختلاف حركتها القسريه التى هى من

الشرق إلى الغرب فإنّها صادره من فلك واحد غير مختلفه أصلا؛بل بسيطه تحدث فى المحيط فى أزمنه متساويه نسباً متساويه؛بل المراد أنّ حركتها الطبيعيه التى هى من المغرب إلى المشرق لما كانت مختلفه لتركّبها من حركه الممثّل و خارج المركز ففى زمان بطئها لو فرض ساعه مثلا و يحركها فلك الأفلاك على خلاف التوالى يكون رجوعها على التوالى أقلّ من زمان سرعتها بقدر الساعه و حينئذ فيكون القوس الحاصل فى الأوّل أعظم منه فى الثانى فيزيد الفى فى الأوّل منه فى الثانى فيكون زمان بلوغ الفىء بمقدار معين فى الأوّل أقلّ منه فى الثانى فأسرعيه حركتها القسريه إنّما هو باعتبار بطوء حركتها الطبيعيه و إبطائيتها بالنظر إلى سرعه حركتها الطبيعيه.

و على هذا فربّما كانت حركتها القسريه فى وسط برج أسرع منها فى أوّله لبطء حركتها على التوالى و حينئذ باعتبار قربها إلى الأوج فيبلغ[١٠/ A]الظلّ بمقدار معيّن فى زمان أقلّ من زمان بلوغه إلى هذا القدر مع كونها فى أوّله؛و قس عليه الحال فى البرج التالى بالنسبه إلى متلوّه.

و ربّما كانت الأمر بالعكس فيكون حركتها القسريه فى أوّل البرج أسرع منها فى وسطه فيكون بلوغ الفىء إلى قدر معيّن فى الحاله الأولى-أعنى كونها فى أوّل البرج-فى زمان أقلّ منه فى الحاله الثانيه-و هو كونها فى وسطه-و كذا الحال فى البرج المتقدّم بالنظر إلى المتأخّر.

[الجواب التفصيلى]

إذا تمهّدت هذه المقدمه فنقول فى الجواب:إنّ مجرّد كون الشمس أبعد عن سمت الرأس لا يستلزم أن يكون زمان وصول الظلّ الحادث إلى قدر معيّن أقلّ منه فى حال كونها أقرب إلى سمت الرأس؛بل ذلك مشروط بأن لا يكون الحركه القسريه فى الحاله الثانيه أسرع منها فى الحاله الأولى كما عرفت إذ لو كانت أسرع لكان الزمان فى الحاله الثانيه أقلّ منه فى الحاله الأولى أو مساويا له كما حكم به العلاّمه المعظّم إليه رضى عنه اللّه؛و إذن

فینـدفع الاعتراضـات بحـذافیرها ففی کـلّ مقـام حکم بأقلیه زمان بلوغ الفیء إلی قـدر معیّن مع کون الشـمس أقرب إلی سـمت الرأس منه مع کونهـا أبعـد کأقلیّه زمان بلوغه مقـدار القـدمین فی أوّل الثور منه[و]فی أوّل الحمل و وسـطه مثلا إنّما هو من جهه بطوء[۱۰/ B] حرکتها علی التوالی و سـرعه حرکتها القسـریه فی تلک الحاله المسـتوجب لأقلیّه الزمان بالنسبه إلی عکس ذلک (۱)و إن کانت الشـمس أبعـد عن سـمت الرأس،و فی کلّ موضع حکم علیه بمساواه الزمانین فی حال کونها أقرب و أبعـد لبلوغ الظـلّ قـدرا معیّنا کمساوات زمان بلوغ الفیء مقـدار أربعه أقـدام فی أوّل الثور و وسط الحمل مثلا فإنّما هو باعتبار تکافؤ سـرعه حرکتها القسریه الموجبه لأقلیّه الزمان مع قربها إلی سمت الرأس المقتضی لأکثریه الزمان.

فجمیع ما حقّقه العلاّمه المجلسی-أعلی اللّه مقامه-موافق للواقع و الاعتبار غیر مخالف له کما زعمه المعترض و لا یرد علیه شیء من الاعتراضات.

هـذا مضافـا إلی أنّ أمثال هـذه الأمور الحسابیه و نظائرها مبتیه علی التقریب و التخمین لا التحقیق و الیقین فیتأتّی فیها التسامح و التساهل و لا یضرّ فیها تلک الاختلافات.

و هـذا الکلام منّا إنّما هو من باب التنزّل و التماشـی مع الخصم و إلاّ فقـد عرفت أنّ کلّها موافق للتحقیق و مطابق لما یقتضـی به الاعتبار و إن جاز فیه البناء علی الظنّ و التخمین.

[الاستشهاد بروایه الشیخ الصدوق قدّس سرّه فی المقام]

و ممّا یدلّ علی جواز البناء فی نظائر ذلک و أمثالها علی التقریب و التخمین الحدیث الذی رواه

الصـدوق محمّـد بن بابویه رحمه اللّه فی الخصال عن أبیه[۱۱/ A]عن أحمـد بن إدریس (۲)،عن محمّـد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعری (۳)،عن الحسن بن موسی

۱- ((۱)) -«و هو سرعه حرکتها علی التوالی و بطء حرکتها القسریه فإنّه یوجب أطولیه الزمان کما لا یخفی».منه

۲- ((۲)) -[أحمـد بن إدریس...کان]ثقه[فقیها فی أصـحابنا،کثیر الحدیث صـحیح الروایه...مات- -بالقرعاء سنه ست و ثلاثمائه من طریق مکّه علی طریق الکوفه.]رجال النجاشی[ص ۹۲، الرقم ۲۲۸].منه

۳- ((۳)) -فی المخطوطه«محمّد بن یحیی بن عمران الأشعری»و لکن فی المصدر«محمّد بن أحمد بن یحیی بن عمران[الأشعری القمی]»،و هـو من مشایـخ النجاشـی،کـان ثقه فی الحـدیث،له کتب منهـا کتـاب نـوادر الحکمه،کتـاب الملاـحم،کتـاب الإمـامه و...انظر:رجال النجاشی،ص ۳۴۸، الرقم ۹۳۹.

الخشّاب (۱)،عن الحسن بن إسحاق التميمى (۲)،عن الحسن (۳)بن أخى الضبّى (۴)،عن عبد اللّه بن سنان قال:سمعت أبا عبد اللّه عليه السلام يقول:«تزول الشمس فى النصف من حزيران على نصف قدم،و فى النصف من تموز على قدم و نصف،و فى النصف من آب على قدمين و نصف،و فى النصف من أيلول على ثلاثه أقدام و نصف،و فى النصف من تشرين الأوّل على خمسه و نصف،و فى النصف من تشرين الآخر على سبعه و نصف،و فى النصف من كانون الأوّل على تسعه و نصف،و فى النصف من كانون الآخر على سبعه و نصف،و فى النصف من شباط على خمسه أقدام و نصف،و فى النصف من آذار على ثلاثه و نصف، و فى النصف من نيسان على قدمين و نصف،و فى النصف من أيار على قدم و نصف،و فى النصف من حزيران على نصف قدم». (۵)

ص:۱۱۲

۱- (۱)) -حسن بن موسى الخشّاب من وجوه أصحابنا،رجال النجاشى[ص ۴۲،الرقم ۸۵].«منه قدّس سرّه».

۲- (۲)) -حسن بن إسحاق التميمى مهمل[كما فى مستدرك تنقيح المقال(للعلاّمه الشيخ محى الدين المامقانى)ج ۱۸،ص ۳۹۵،الرقم ۴۹۹۱]،و انظر:الموسوعه الرجاليه الميسّره،ص ۱۲۴، الرقم ۱۴۳۹.

۳- (۳)) -حسن بن أخى الضبّى مهمل[و من المضنون اتحاده مع حسن بن زياد الضبّى،و على أى حال غير معلوم الحال،مستدرك تنقيح المقال،ج ۱۸، ص ۳۹۳،الرقم ۴۹۸۵؛و انظر:معجم رجال الحديث،ج ۴، ص ۳۳۳،الرقم ۲۸۲۷-۲۸۲۹؛قاموس الرجال،ج ۳،ص ۲۴۳،الرقم ۱۸۹۹؛ موسوعه الرجاليه الميسره،ص ۱۲۴،الرقم ۱۲۳۵].

۴- (۴)) -ضبه الكوفه و ضبه البصره قبيلتان؛[راجع:طرائف المقال،ج ۲،ص ۱۸۲].(منه قدّس سره)

۵- (۵)) -الخصال،ص ۴۶۰،ح ۳؛وسائل الشيعه،ج ۴،ص ۱۶۳،ح ۳.

و هذا الحديث نفسه رواه شيخنا الطوسی-نوّر اللّه مرقده-فی التهذيب بإسناده عن عبد اللّه بن سنان (۱)و طريقه إليه غير مذكور فی مشيخه التهذيب

و كيف كان فيجب أوّلا- أن ينبّه على المعنى المراد من الحديث،ثمّ وجه دلالته على جواز الاكتفاء فی أمثال تلك الأمور على[۱۱/ B]التقريب و التخمين.

[المقصود من الحديث فی كلام صاحب البحار]

فنقول:قال العلاّمه المجلسی-رضوان اللّه عليه-فی بحار الأنوار (۲)بعد نقله الحديث عن الصدوق-أعلى اللّه مقامه-:تبيين؛قوله عليه السّلام«على نصف قدم»أی تزول الشمس بعد ما بقی من الظلّ نصف قدم؛و القدم على المشهور سبع الشاخص فإنّ الأكثر يقسمون كلّ شاخص بسبعه أقسام و يسمّون كلّ قسم قدما بناء على أنّ قامه الإنسان المستوی الخلقه تساوی سبعه أضعاف قدمه؛و حكى أوّلا عن العلاّمه[الحلّی]-أعلى اللّه مقامه-أنّه قال فی المنتهى (۳):اعلم أنّ المقياس قد يقسم مرّه باثنی عشر قسما،و مرّه بسبعه أقسام أو بسته و نصف،و مرّه بستين قسما فإن قسم باثنی عشر قسما سمّيت الأقسام أصابع فظلّه ظلّ الأصابع،و إن قسم بسبعه أقسام أو بسته و نصف سمّيت أقداما،و إن قسم بستين قسما سمّيت أجزاء؛و نقل عنه ثانيا أنّه قال فی الكتاب المذكور: (۴)الظاهر أنّ هذه الروايه مختصّه بالعراق و الشام و ما قاربهما.

[نقل كلام الشيخ البهائی قدّس سرّه فی المقام]

و نقل عن الشيخ البهائی-قدس اللّه روحه (۵)أنّه قال:الظاهر أنّ هذا الحديث مختصّ

۱- ((۱)) -تهذيب الأحكام،ج ۲،ص ۲۷۶،ح ۱۰۹۶؛وسائل الشيعه،ج ۴،ص ۱۶۳،ح ۳.
۲- ((۲)) -بحار الأنوار،ج ۷۹،ص ۳۶۶.
۳- ((۳)) -منتهى المطلب،ح ۳،ص ۴۲.
۴- ((۴)) -نفس المصدر.
۵- ((۵)) -الحبل المتين،ج ۲،ص ۴۱.

بالعراق و ما قاربها كما قاله بعض علمائنا-رضوان اللّه عليهم (۱)-لأنّ عرض البلاد العراقيه يناسب ذلك و لأنّ الراوی لهذا الحديث-و هو عبد اللّه بن سنان-عراقی فالظاهر أنّه عليه السّلام بيّن علامه الزوال فی بلده»انتهی؛[A ۱۲/]و المراد بالعراق،عراق العرب كما لا يخفی.

و ما يقال:إنّ العروض المختلفه فی الآفاق المائله لا يكاد اتفاقها فی هذا التقدير (۲)؛ مدفوع بأنّه لا غائله فی ذلك إذ لا يلزم أن تكون القاعده المنقوله عنهم عليهم السّلام فی تلك الأمور عامّه شامله لجميع البلاد و العروض و الآفاق،بل يمكن أن يكون الغرض بيان حكم خصوص بلد الخطاب أو المخاطب أو غيرهما ممّا هو معهود بين الإمام عليه السّلام و بين راويه من البلاد التی كان عرضها أكثر من الميل الكلّی إذ ما يساويه فی الميل ينعدم فيه الظلّ يوما واحدا حقيقه،و أيّاما حسّا؛و ما كان عرضه أقلّ من الميل الكلّی ينعدم فيه الظلّ يومين حقيقه،و أيّاما بحسب الحسّ.

[النقوض الأربعه فی المقام]

و كيف كان فالمقصود من الحديث:أنّ الفیء الباقی عند الزوال فی بعض ما يزاد عرضه علی الميل من البلاد بقدر نصف قدم فی منتصف حزيران؛و بمقدار قدم و نصف فی منتصف تموز؛و هكذا إلی آخره.

و وجه دلالته علی جواز الاكتفاء فی أمثال تلك الأمور الحسابيه بالظنّ و التقريب و التخمين أنّ الحمل علی التحقيق و اليقين ممّا لا يكاد يمكن لما يرد عليه إذن من النقوض العديده:

أحدها: أنّ انقسام السنه الشمسيه عند الروم إلی هذه الشهور الاثنی عشر التی بعضها

۱- (۱)) -انظر:الحدائق الناضره،ج ۶،ص ۱۵۹؛الوافی،ج ۷ ص ۲۵۱(كتاب الطهاره،باب ۳۰، ذيل حديث ۴)؛جواهر الكلام،ج ۷ ص ۱۶۷.

۲- (۲)) -انظر:بحار الأنوار،ج ۷۹،ص ۳۶۶.

ثمانيه و عشرون يوما فى غير سنه الكبيسه،و تسعه[B ۱۲/]و عشرون فيها كشباط، و بعضها ثلاثون يوما و هو حزيران و أيلول و تشرين الآخر و نيسان:و بعضها أحد و ثلاثون[يوما]و هو تشرين الأوّل و كانون الأوّل و كانون الآخر و آذار و أيار و تموز و آب إنّما هو مجرّد اصطلاح منهم لم يذكر أحد من المحصلين لهذا الاختلاف وجها أو نكته

أ لا ترى أنّ كانون الأوّل الذى اعتبروه أحدا و ثلاثون يكون بين القوس و الجدى و زمان سير الشمس فى كلّ منهما تسعه و عشرون يوما؛كما مرّ سابقا.

فهذا كلّه يظهر أنّ ازدياد الفيء و انتقاصه المبتيّن على قلّه ارتفاع الشمس و كثرته فى البروج و أجزائها لا يطابق الشهور الروميه تحقيقا،و يدلّك على هذا أنّ انتقال الشمس من أوّل الحمل إلى أوّل الميزان-الذى يعود فيه الظلّ إلى مثل ما كان فى أوّل الحمل-إنّما يكون فى قريب من مائه و سبعه و ثمانين يوما كما أشرنا إليه و من نصف آذار إلى نصف أيلول الذى جعل فى الحديث مطابقا للوقتين إنّما يكون فى أقلّ من مائه (۱)و أربعه و ثمانين يوما.

ثانيها: أنّه قد مضى آنفا أنّ ظلّ الزوال يزداد من أوّل السرطان يوما فيوما[A ۱۳/] و شهرا فشهرا على سبيل التزايد و التناقص بمعنى أنّ ازدياده و انتقاصه فى اليوم الثانى و الشهر الثانى أزيد منهما فى اليوم الأوّل و الشهر الأوّل؛و هكذا فى الثالث بالقياس إلى الثانى؛و فى الرابع بالنسبه إلى الثالث؛و من هذا القبيل حال ازدياد الساعات و انتقاصها فى أيّام السنه و لياليها،كما لا يخفى على الخبير الناقد البصير.

۱- (۱)) -لأنّ كلّ من آذار و أيار و تموز و آب أحد و ثلاثون يوما و كلا من نيسان و حزيران ثلاثون، و المجموع مائه و أربعه و ثمانون؛(منه)

و علی هـذا فکون ازدیاد الظلّ فی ثلاثه أشـهر قـدما قـدما،و فی ثلاثه أخری قـدمین قـدمین؛کما فی الروایه؛خلاف ما یقضـی به الدرایه لفقد زیاده الازیاد فی التالی بالنسبه إلی متلوّه فی کلّ من ثلاثه أشهر.

ثالثها: أنّه لما کان نهایه انتقاص الظلّ إلی نصف قـدم فی أوّل السـرطان،و غایه ازدیاده إلی تسـعه أقـدام فی أوّل الجدی،و البعد بینهما بقـدر ضـعف المیل الکلّی فالمسـتفاد من الحـدیث علی هذا أنّه کلّما کانت التفاوت بین ارتفاعی الشـمس فی وقتین بقدر ضِعف المیل الکلّی فلا محاله یکون الظلّ فی أقلّ الارتفاعین بقـدر تسـعه أقـدام و نصف؛و فی أکثرهما قـدر نصف قدم و الأمر لیس کـذلک علی ما قضت به التجربه فإنّ الظلّ إنّما یکون بقدر نصف قدم إذا کان الارتفاع بقدر ستّ و ثمانین درجه کما فی عرض سبع و عشرین درجه علی ما علم بالتجارب؛أ لا تری:أنّ فی أصبهان غایه[B ۱۳/]الارتفاع فی أوّل السرطان أحد و ثمانون درجه و الظلّ حینئـذ قـدم و عشـر قدم-کما مرّت الإشاره إلیه؛ و بقدر تسـعه أقدام و نصف إذا کان الارتفاع بقدر ستّ و ثلاثین درجه-علی ما هو مقتضـی التجربه و الاعتبار-و التفاوت بین الارتفاعین خمسون درجه و هو زائد علی ضِـعف المیل الکلّی بقدر ثلاثین درجات تقریبا.

رابعها: أنّ کون الظلّ نصف قـدم فی أوّل السـرطان،و تسـعه أقدام و نصـفا فی أوّل الجدی لا یطابق شـیئا من العروض و الآفاق و البلـدان المشـهوره،بل و غیر المشـهوره أیضا فإنّ ذینک الغایتین لا یجتمعان فی بلـد لما علمت أنّ صـیروره الظلّ نصف قدم فی أوّل السـرطان إنّما یکون إذا کان غایه الارتفاع سـتّا و ثمانین درجه و هو فی بلـد یکون عرضه سـبعا و عشـرین درجه،و فی هـذا البلد یکون غایه الارتفاع فی أوّل الجدی أربعین درجه و الظلّ حینئذ ثمانیه أقدام تقریبا،إذ قد علمت أنّ صـیرورته تسعه أقدام و نصف إنّما

یتحقّق فی موضع یکون فی أوّل الجدی غایه الارتفاع ستّا و ثلاثین درجه و هو فی بلد یکون عرضه إحدی و ثلاثین درجه فلا یجتمع هذا مع ذلک فی بلد.

و لا یوافق هذا الحکم لموضع فضلا عمّا یکون حریا بالموافقه له کالمدینه المشرّفه التی هی بلد الخطاب،[A ۱۴/]أو الکوفه التی هو بلد المخاطب لأنّ عرض المدینه خمس و عشرون درجه و ارتفاع أوّل السرطان فیها قریب من ثمان و ثمانین درجه و نصف درجه إذ غایه ارتفاع أوّل السرطان فی کلّ بلد إنّما هو بقدر تمام عرض البلد و المیل الکلّی و الظلّ حینئذ أنقص من خمس قدم و أین هو من نصف قدم و عرض الکوفه إحدی و ثلاثون درجه و غایه ارتفاع أوّل السرطان ثمّه ثنتان و ثمانون درجه و الظلّ حینئذ أزید من قدم و خمس قدم و نهایه ارتفاع الجدی فی المدینه إحدی و أربعین درجه و نصف تقریبا و الظلّ إذن أنقص من ثمانیه أقدام،و فی الکوفه قریب من خمس و ثلاثین درجه و الظلّ حینئذ عشره أقدام کما نصّ علیه العلاّمه المجلسی-رضوان اللّه علیه-فی بحار الأنوار (۱)؛و نسب استخراجه بهذا المقدار إلی بعض أفاضل زمانه.

و الحاصل: إنّ مقدار الظلّین (۲)المصرّح به فی الحدیث زائد علی الواقع بالنسبه إلی المدینه،و ناقص بالنسبه إلی الکوفه؛و هکذا حال أکثر ما فی المراتب؛بل کلّها عند التحقیق کما یظهر من الرجوع إلی العروض و الارتفاعات و الأظلال فی مدوّنات هذا الفن.

و لا یمکن التفصّی من هذه الإشکالات إلاّ بالتزام إراده الإمام-علیه الصلاه و السلام- جواز التسامح و التساهل فی تلک الأمور[B ۱۴/]الحسابیه و ما یضاهیها،و بنائها فی المحاورات علی التقریب و التخمین دون التحقیق و الیقین،إذ لا ینفع بیان التحقیق فیها لأنّ السامع العامل بالحکم لا بدّ و أن یبنی أمره علی التساهل و التقریب لأنّه لا یخلو إمّا أن

۱- ((۱)) -بحار الأنوار،ج ۷۹،ص ۳۶۷.

۲- ((۲)) -و هما نصف قدم و تسعه أقدام و نصف.«منه».

يتبيّن ذلك بقامته و قدمه كما هو الغالب؛-و ظاهر أنّه لا- يمكن تحقيق حقيقه الأمر فيه بوجه-أو تبيّنه بالرجوع إلى السطوح المستويه و الشواخص القائمه عليها و هذا ممّا يتعسّر تحصيله على أغلب الناس؛و على تقدير إمكانه فالأمر فيه أيضا لا محاله على التقريب.

[فائده معرفه الزوال]

غايه الأمر أنّه أقرب إلى التحقيق من الأوّل و النكته فى المسأله بناء الأمر على التقريب فى الحديث المذكور على ما نبّه عليه العلاّمه المجلسى المعظّم إليه-نوّر اللّه مرقده- [من]أنّ فائده معرفه الزوال إمّا معرفه أوّل وقت فضيله الظهر و نوافلها و ما يتعلّق بها المنوطه بأصل الزوال،و إمّا معرفه آخره،أو الأوّل و الآخر من وقت فضيله العصر و نوافلها المنوطه بمعرفه الفىء الزائد على ظلّ الزوال،و الفائده الأولى غير مقصوده من الحديث،إذ العلامات العامّه المشهوره-كزياده الظلّ بعد نقصانه أو ميله إلى المشرق- مغنيه عنها مع كونها أسهل منها،و هذه غير مغنيه عن العلاّمه المشهوره،إذ من البيّن إنّا إذا رأينا الظلّ فى نصف حزيران مثلا[A ۱۵/]زائدا على نصف قدم،أو فى نصف تموز زائدا على قدم و نصف لا نعرف بمجرّد ذلك دخول الوقت و مضيّه إلاّ بإعمال العلامه المشهوره فالمقصود من الخبر هى الفائده الثانيه التى هى المحتاج إليها كثيرا و لا- تفى بها العلامه العامّه المشهوره،إذ بعد معرفه الزوال و زياده الفىء بعد نقصه تمسّ الحاجه لمعرفه آخر فضيله الظهر أو الأوّل و الآخر من فضيله العصر إلى معرفه مقدار الظلّ الزائد على فىء الزوال بحسب الأقدام و التميز بينهما،و لا يتيسّر ذلك لاختلافه بحسب الأزمان إلاّ بمعرفه ما بيّن فى الحديث من التفصيل المذكور إذ به يعلم أن الظلّ الزائد هل تجاوز عن قدمين ففات وقت نافله الظهر،أو عن أربعه أقدام ففات وقت نافله العصر على قول،أو زاد على قامه ففات وقت نافله الظهر و فضيلتها،أو على قامتين ففات وقت نافله العصر و فضيلتها على المختار.

ص:۱۱۸

و بعد ما علم أنّ المراد من الخبر هی الفائده الثانیه فإذن لا یخلو إمّا أن یکون منساقا لبیان حال المدینه أو لبیان حال الکوفه.

(۱)و علی الأوّل فینبغی أن یوجّه ما فیه من التسامح باعتبار زیاده الظلّ بالنسبه إلی ما فیها (۲)علی ما مرّ لحمله علی رعایه الاحتیاط بالنسبه إلی أوائل الأوقات المذکوره (۳)إذ بعد مصیر[۱۵/ B]الفیء بالقدر المذکور فی الحدیث لیحصل القطع بدخولها،و علی الثانی یجب توجیه ما فیه من المساهله باعتبار نقصان الظلّ بالقیاس إلی ما فیها (۴)کما مرّ بحمله علی ملاحظه الاحتیاط بالنسبه إلی أواخر الأوقات المذکوره.

[وجه الاحتیاط بالنسبه إلی أواخر الأوقات المذکوره]

و وجه الاحتیاط حینئذ أنّ الظلّ فی الکوفه و إن لم یبلغ بهذه النهایه من النقصان،بل هو ثمه فی أوّل السرطان و الجدی کما عرفت أزید ممّا ذکر فی الحدیث؛إلاّ أنّ تقدیر دخول الوقت قبل الدخول کما هو مقتضی نقصان الفیء المذکور (۵)عن المقدار الحاصل فی الکوفه بملاحظه الساعات الماضیه لبلوغ الفیء قدمین أو أربعه أقدام،أو بقدر القامه[أو] القامتین یوجب العلم بعدم وقوع الفعل فی آخره خارج الوقت،إذ اعتبار تقدیم أوّل الوقت عمّا هو أوّل فی نفس الأمر یستلزم اعتبار تقدیم آخره عمّا هو آخر کذلک و إذن فالمکلّف الناظر المعتبر لهذا الاعتبار لا یوقع الفعل فی خارج الوقت یعنی أنّ المکلف فی زمن یقرب من آخر الوقت یقدّر فی نفسه أن الفیء فی أوّل الزمان لو کان بقدر نصف قدم

۱- (۱) -راجع فی هذا المجال ما أفاده الشیخ حسن بن الشهید الثانی فی منتقی الجمان،ج ۱، ص ۳۹۴،و ما فی هامش الوافی من تعلیقات المحقق السیّد أبی الحسن الشعرانی قدّس سرّه.

۲- (۲) -أی حال المدینه.

۳- (۳) -و هی آخر وقت فضیله الظهر و نوافلها و الأوّل و الآخر من وقت فضیله العصر و نوافلها.«منه».

۴- (۴) -أی فی الکوفه.

۵- (۵) -أی فی الحدیث.

مثلا لكان هذا الزمان آخر الوقت و حينئذ لا يؤخّر الفعل عن هذا الزمان و يعلم قطعا أنّه وقع فى الوقت لا فى خارجه.

[وقوع نظير هذا الاحتياط فى بعض الأخبار]

و نظير هذا الاحتياط قد وقع فى بعض الأخبار مثل الحديث القوى (۱)[۱۶/ A]الذى رواه الشيخ فى التهذيب

عن زراره عن أبى جعفر عليه السّلام قال:«كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله لا يصلّى من النهار شيئا حتى تزول الشمس،فإذا زال النهار قدر إصبع صلّى ثمانى ركعات...»الحديث (۲)فإنّ الظاهر أنّ اعتبار زياده الإصبع طولا أو عرضا على الاحتمالين لرعايه الاحتياط فى دخول الوقت.

[ما يقال فى المقصود من الحديث]

هذا و ربّما يقال:إنّ المقصود من الحديث بيان الفائده الأولى يعنى أوّل الزوال و أوّل وقت فضيله الظهر و نوافلها.

و على هذا يجب حمله على بيان حكم المدينه المشرفه ليناسب الاحتياط،إذ ملاحظه زياده الفىء المذكور فيه على ما هو الواقع فى المدينه و رعايتها يوجب القطع بدخول الوقت عند حصول هذا القدر من الزياده.

و لا يجوز حمله على حكم الكوفه لأنّه يخالف الاحتياط،لما علمت أنّ الظلّ فى أوّل الزوال فى الكوفه أزيد من المذكور فى الحديث،و لا ينتهى فيها إلى هذا النقصان فقضيه الاحتياط رعايه الزائد على ما فى الكوفه لا الناقص عنه فالأحسن حمله على الفائده الثانيه مع رعايه الاحتياط بالنسبه إلى أوّل الوقت إن كان المراد بيان حكم المدينه المشرّفه،أو آخره إن كان المقصود بيان حكم الكوفه،و كما يجوز.

۱- (۱)) -سلسله السند كلّهم موثقون أجلاء سوى موسى بن بكر فإنّه واقفى،له كتاب كما فى رجال الشيخ الطوسى[ص ۳۴۳،الرقم ۵۱۰۸]فبهذا الاعتبار يكون الحديث قويّا«منه».

۲- (۲)) -التهذيب،ج ۲،ص ۲۶۲،ح ۸۲.

ثمّ إنّه لما كان بلدنا أصبهان (۱)[۱۶/ B]مقاربا بالكوفه بحسب العرض و الظلّ فی أوّل السرطان و الجدی و غيرهما يجری فيه أيضا (۲)حكم الحديث بالحمل على رعايه الاحتياط فی آخر الوقت بمثل ما بيّنا فی حال الكوفه.

و على أی حال (۳)فيجب أن يعلم أن هذا الحكم التقريبی كما أنّه لا يشمل جميع البلدان و الأمصار فكذلك يختلف اختلافا يسيرا بمرّ الدهور و الأعصار (۴)لأنّ السنه الشمسيه عند أهل الروم الدائره على شهورهم المذكوره ثلاثمائه و خمسه و ستّون يوما و ربع يوم من غير زياده و نقيصه و هو مبنیّ على مقتضى رصد أبرخس (۵)كما عن بعض أفاضل الأزكياء،مع أنّ الأمر ليس كذلك فی نفس الأمر على ما حكی عن المتأخرين،بل الزائد من ثلاثمائه و خمسه و ستين ينقص من الربع بعده دقايق زمانيه مختلفه بحسب الإرصاد

۱- (۱) -فی القاموس[المحيط،ج ۲،ص ۲۹۴-۲۹۵]:أصّت الناقه تؤص و تئص اشتدّت لحمها- إلى أن قال:-و منه أصبهان أصله-أصَتُ بها أی سمنت المليحه،سميّت لحسن هوائها و عذوبه مائها و كثره فواكهها فخففت،و الصواب أنّها أعجميه و قد يكسر همزها و قد تبدل بائها فاء و أصلها إسپاهان أی الأجناد لأنّهم لما دعتهم نمرود إلى محاربه من فی السماء كتبوا فی جوابه «اسپاهان نه كه با خدا جنگ كند»أی هذا الجند ليس ممّن يحارب اللّه،انتهى كلام القاموس؛ و على الثانی ينبغی أن يكتب اسپاهان بالسين المهمله دون الصاد كما هو المعهود بين الناس،من كلام السيّد(ره)فی حاشيته على مطالع الأنوار«منه قدّس سرّه».

۲- (۲) -انظر:مقامع الفضل،ج ۲،ص ۲۷۹،الرقم ۸۶۸.

۳- (۳) -أی سواء حمل الحديث على المدينه المشرّفه،أم على الكوفه للاحتياط فی أوّل الوقت فی الأول و فی آخره فی الثانی(منه).

۴- (۴) -انظر:منتقى الجمان،ج ۱،ص ۳۹۴.

۵- (۵) -الحكيم أبرخس الزفنی الراصد صاحب كتاب أسرار النجوم فی معرفه الدول و الملل و قيل هو أستاذ بطليموس؛و قال الشيخ البهائی قدّس سرّه فی الحديقه الهلاليه[ص ۱۶۰]نقلا عن فرج المهموم للسيّد بن طاوس[ص ۱۵۱]قولا بأنّهما(-أبرخس و بطليموس)كانا من الأنبياء.-انظر الفهرست لابن نديم،ص ۴۳۲؛كشف الظنون،ج ۱،ص ۸۴.

ففی بعضها القدر الناقص سبع دقایق کرصد (۱)محمّد شاه (۲)علی ما یستفاد من التقاویم المستخرجه منه،و فی بعضها احدی عشره دقیقه و هو محکی عن رصد البتانی (۳)، و الظاهر من المحکیّ عن رصد بطلیموس (۴)أنّه خمس دقایق.

و الحاصل عن الزائد علی ثلاثمائه و خمسه و ستّون یوما لا یبلغ الربع التامّ کما بنی علیه الرومیون.

و علی هذا فما عدّه أهل الروم سنه فهو علی الرصد الأوّل سنه و سبع دقایق زمانیه.

۱- (۱)) -الظاهر أنّ مراد المصنّف من«رصد محمّد شاه»هو زیجه لأنّ الرصد فی اصطلاح الفلکیین اسم لموضع تعیّن فیه حرکات الکواکب،و الزیج اسم لکلّ کتاب یتضمّن جداول فلکیه یعرف منها سیر النجوم و یستخرج بواسطتها التقویم سنه سنه، (انظر:المعجم الوسیط،ج ۱،ص ۳۴۸ و ۴۰۹).و بیان أوضح:الزیج معرّب کلمه«زیگ»الفارسیه،هو اسم للخیوط المختلفه بالقصر و الطول التی یرتبها النقاشون علی و کیفیات خاصّه من الاستقامه و الانحناء و التدویر و غیرها من الأوضاع لیکون دستورا لحیاکه الحائکین للأثواب المنقوشه،و لا بدّ لهم من رعایته حتی یتقن صنایعهم علی النحو المطلوب منهم فاستعیر«زیک»لهذا الکتاب لوجود المشابهه الصوریه بینهما کما هو ظاهر،و کذا المشابهه المعنویه لأنّ الزیج أیضا دستور للمنجمین فی معرفه تقویمات الکواکب و استخراج مواضع السیّارات فی کلّ یوم من السنه و بیان اقتراناتها و الخسوف و الکسوف و الطلوع و الغروب و طوالع السنه و الفصول و غیر ذلک مما یحدث فی کلّ سنه فالمنجّمون یستخرجون جمیع ذلک من الزیجات...».الذریعه،ج ۴،ص ۳۹۸.

۲- (۲)) -«زیج محمّد شاهی:[زیج]ألّف باسم السلطان محمّد شاه الغازی الهندی(المتوفّی ۱۱۶۱ ق)،و هذا الزیج فارسی مرتّب علی ثلاث مقالات،و قد تمّم بمباشره السیّد نعمه اللّه بن السیّد نور الدین بن السیّد نعمه اللّه الجزائری التستری(المتوفّی ۱۱۵۱ ق)فی شاه جهان آباد فی یوم الاثنین أوّل ربیع الآخر ۱۱۴۰ ق».انظر:الذریعه،ج ۴،ص ۴۰۱ و ج ۱۲،ص ۸۸،الرقم ۵۸۰.

۳- (۳)) -أبو عبد اللّه محمّد بن جابر بن سنان الحرانی البتانی المعروف ببطلیموس العرب و کان أصله من حرّان،صابیا،له من الکتب کتاب الزیج،المتوفی سنه ۳۱۷ ق،انظر الفهرست لابن ندیم، ص ۴۴۴،وفیات الأعیان،ج ۵،ص ۱۶۴-۱۶۷،دروس فی معرفه الوقت و القبله،ص ۲۹.

۴- (۴)) -بطلیموس؛من حکماء الیونان و صاحب کتاب المجسطی المعروف.انظر:الفهرست لابن ندیم ص ۴۳۰.

و على الثانى سنه و إحدى عشره دقيقه كذلك.

و على الثالث سنه و خمس دقايق كذلك.

[A ۱۷/]و من البيّن أنّ الشمس تتحرّك فى هذا الزمان الناقص عن الربع بحركتها الخاصّه من الجزء الأوّل من البرج إلى جزئه الثانى،و هكذا و إن كانت تلك الحركه فى غايه القلّه،و بهذا القدر من الحركه اليسيره فى كلّ سنه يختلف الحكم المذكور (۱)بمرّ الدهور.

نعم إن كان مقتضى رصد أبرخس و حساب الروم حقّا مطابقا للواقع يكون الحكم عامّا شاملا لجميع الأزمان بغير اختلاف،إلاّ أنّ الأمر ليس على هذا و حينئذ فينبغى أن يفرض التفاوت المذكور قدرا معيّنا بحسب رصد من الأرصاد.

[فروع فى المقام و المقدّمات الخمسه لها]

ثمّ يتفرّع عليه ما يحصل من الاختلاف فى الأزمنه المتطاوله،و تحقيق ذلك يستدعى رسم مقدمات:

الأولى: أنّ ساعات اليوم و ليلته (۲)أربع و عشرون و كلّ ساعه ستّون دقيقه فكلّ يوم و ليلته ألف و أربعمائه و أربعون دقيقه حاصله من ضرب أربع و عشرين فى ستين (۳)

الثانيه: أنّ خمس عشره درجه من الأجزاء الفلكيّه تساوى ساعه من ساعات الأيّام و كلّ درجه منها يساوى أربع دقايق من دقايق الساعات.

الثالثه: أنّ حركه الشمس فى كلّ يوم و ليله تقرب من درجه واحده و إن اختلفت سرعه و بطوء.

الرابعه: أنّ المده من زمان مولانا الصادق عليه السّلام إلى زمانا هذا-الذى هو سنه ألف

۱- ((۱)) -و هو كون الفىء على نصف قدم فى صنف حزيران...».«منه».

۲- ((۲)) -فى المخطوطه«اليوم بليلته»بدل«اليوم و ليلته».

۳- ((۳)) -«۱۴۴۰»يحصل من ضرب ساعات اليوم و ليلته[-۲۴]على دقائق كلّ ساعه[۶۰] و على المحاسبات الهنديه هكذا:۱۴۴۰ ۲۴*۶۰

و مـائتين و ست و ستين-و ألف و مائه و ثمان عشـره سـنه(۱۱۱۸)تقريبا،إذ انتقاله -عليه الصـلاه و السلام-[B ۱۷/]كان فى سنه مائه و ثمان و أربعين(۱۴۸)من الهجره المباركه -على هاجرها ألف ألف السلام و التحيّه- (۱)

الخامسه: أنّك قد عرفت سابقا على سبيل التفصـيل أنّ حركه الشـمس فى البروج الاثنى عشر مختلفه،فهى فى النصف الأوّل منها أبطأ منها فى النصف الأخير،لأنّ مـده مكثها فى الحمل إلى أوّل الميزان مائه و سـبعه و ثمانون يوما تقريبا،و فى الميزان إلى آخر الحوت مائه و ثمانيه و سبعون يوما كذلك.

[التعرّض لتوضيح الفروع]

إذا تمهّدت تلك المقدّمات فلنفرض لتوضـيح المرام أيّام السـنه على ما يقتضـى رصد محمّد شاه المسـتخرجه منه التقاويم لدى المتـأخّرين و هى ثلاثمـائه و خمس و سـتّون يوما و خمس ساعات و تسع و أربعون دقيقه و خمس عشـره ثانيه و ثمان و أربعون رابعه كما صـرّح به مولانا مظفّر الجنابـذى (۲)فى شـرحه عليه«بيست باب»نظام الـدين عبد العلى- البيرجندى (۳)فى موضع بيان التاريـخ الجلالى و عبّر عنه بالتاريـخ الشمسـى الحقيقى فالكسـر الزائـد على الأيّام بناء على هـذا ينقص عن ربع يوم بقدر إحدى عشره دقيقه

ص:۱۲۴

۱- ((۱)) -ألف:سـنه تأليف الرساله-۱۲۶۶ ق ب:سـنه شـهاده مولانا الإمام الصادق عليه السّـلام-۱۴۸ ق ج:الفاصـله بين زمانين- ۱۲۶۶-۱۴۸ ۱۱۱۸ ۱۱۱۸

۲- ((۲)) -المولى مظفّر المنجّم الجنابذى المتوفى ۱۰۳۸ ق و له كتاب«شـرح بيست باب»فى معرفه التقويم فرغ منه سنه ۱۰۰۵ ق و قد طبع فى إيران سنه ۱۲۷۱ ق و على ظهره نقلا عن خطّ الشيخ البهائى تقريظ فى الثناء على الشرح و الشارح تاريخ سنه ۱۰۲۳ ق.انظر:الذريعه،ج ۱۳،ص ۱۳۱،الرقم ۴۳۳.

۳- ((۳)) -بيست باب فى معرفه التقويم للمولى نظام الـدين عبـد العلّى بن محمّد البيرجندى،المتوفّى سـنه ۹۳۴.فرغ منه سنه ۸۸۳ ق،طبع بإيران مكررا؛راجع:الذريعه،ج ۳،ص ۱۸۸،الرقم ۶۷۱.

زمانيه تقريبا فالسنه الروميه تزيد على السنه المطابقه لهذا الرصد بقدر إحدى عشره دقيقه،و هذا يوجب اختلاف الحكم المذكور فى الحديث بالنسبه إلى زماننا هذا،و إذا أردت معرفه قدر الاختلاف فاضرب الإحدى عشره فى ألف و مائه و ثمان عشره[۱۱۱۸]سنه التى هى المدّه الفاصله بين زمان صدور الحكم و الزمان الذى نحن فيه ليحصل اثنى عشر ألفا و مائتان و ثمانيه و تسعون [۱۲۲۹۸]هكذا (۱):

ثمّ اقسم الحاصل على ألف و أربعمائه و أربعين[۱۴۴۰] الذى هو عدد دقايق يوم و ليلته فخارج القسمه هى عدد أيام يتأخّر بقدرها نصف حزيزان عن زمان صدور الحكم و هى ثمانيه أيّام و نصف يوم بالتقريب كما يشهد به هذه الصوره (۲)فنصف حزيزان فى زماننا هذا متأخّر عن

ص:۱۲۵

۱- (۱)) -و تكون على المحاسبات الهنديه هكذا: ۱۲۲۹۸ ۱۱*۱۱۱۸

۲- (۲)) -ما فى المخطوطه هكذا و لعلّ الصحيح ما أضبطناه.

زمان صـدور الحكم فنصف حريزان فى زماننا هذا متأخّر عن زمان صدور الحكم بثمانيه أيّام و نصف يوم تقريبا و قد عرفت فى المقدمه الثالثه أنّ حركه الشمس بحركتها الخاصّه فى كلّ يوم تقرب من درجه و قد كانت حين صدور الحكم فى أوّل السرطان مطابقا لنصف حزيران ففى زماننا هذا تكون فى منتصف حزيران فى الدرجه التاسـعه من السرطان،و قس على ذلك ساير البروج بالنسـبه إلى بواقى المشـهور الروميه إلى أن ينتهى الأـمر إلى أيـار،و باعتبـار اختلاـف أيـام الشـهور الروميه و كون أغلبها أحـد و ثلاثون يوما و اختلاف حركه الشمس سرعه و بطوء على وجه علم فى المقدمه الخامسه بتفاوت درجات البروج فى منتصف[۱۸/B]الشهور الروميه المتوسطه بين حزيران و أيار حتى أنّها فى النصف من تموز تكون فى الدرجه الثامنه من الأسد، و فى النصف من آب[تكون]فى[الـدرجه]السـابعه من السـنبله،و فى النصف من أيلول [تكون]فى[الـدرجه]الثـامنه من الميزان،و فى النصف من تشـرين الأوّل[تكون]فى [الدرجه]السابعه من العقرب،و فى النصف من تشرين الآخر[تكون]فى[الدرجه] التاسعه من القوس،و فى النصف من كانون الأوّل[تكون]فى[الـدرجه]التاسـعه من الجدى،و فى النصف من كانون الآخر[تكون]فى[الدرجه]الحاديه عشـره من الدلو،

و فی النصف من الشباط[تکون]فی[الدرجه]الحادیه عشره من الحوت،و فی النصف من آذار[تکون]فی[الدرجه]العاشره من الحمل،و فی النصف من الشباط [تکون]فی[الدرجه]الحادیه عشره من الحوت،و فی النصف من آذار[تکون]فی [الدرجه]العاشره من الثور،و فی النصف من أیار[تکون]فی[الدرجه]العاشره من الجوزاء،و الذی یدلّک علی صحّه ما ذکرنا من تلک الاختلافات فی البروج و الشهور ما حکاه العلاّمه المجلسی-عطر اللّه مرقده-فی بحار الأنوار (1)عن السیّد الداماد قدّس سرّه أنّه قال:«الشمس فی زماننا هذا درجه تقویمها فی النصف من حزیران بحسب التقریب، الثالثه من سرطان،و فی النصف من تموز،الثانیه من الأسد،و فی النصف من آب، الأولی من السنبله؛و فی النصف من أیلول،الثانیه من المیزان،و فی النصف من تشرین الأوّل،الأولی من العقرب،و فی النصف من تشرین الآخر،الثالثه من القوس؛ و فی[19/ A]النصف من کانون الأوّل،الثالثه من الجدی؛و فی النصف من کانون الآخر،الخامسه من الدلو؛و فی النصف من الشباط،الخامسه من الحوت؛و فی النصف من آذار،الرابعه من الحمل؛و فی النصف من نیسان،الرابعه من الثور،و فی النصف من أیار،الرابعه من الجوزاء،و هذا الأمر التقریبی أیضا متغیّر علی مرّ الدهور تغییرا یسیرا»انتهی.

و الظاهر أن ما حقّقه-رحمه اللّه-مبنیّ علی مقتضی رصد یکون الکسر الزائد علی ثلاثمائه و خمسه و ستون یوما أقلّ من الربع بخمس دقایق زمانیه،و کذلک یدلّ علی صحّه ما ذکرنا أیضا ما حکاه العلاّمه المعظّم إلیه قدّس سرّه عن بعض أفاضل الأزکیاء أنّه قال:

«إنّ حساب السنه الشمسیه عند الروم -کما مرّ-مبنیّ علی مقتضی رصد أبرخس فی کون الکسر الزائد علی ثلاثمائه و خمسه و ستین یوما هو الربع التام؛و عند المتأخّرین علی الأرصاد المقتضیه لکونه أقلّ من الربع بعده دقائق فیدور کلّ جزء من إحدی

1- (1)) -بحار الأنوار،ج 79،ص 370.

السنتين فی الأخری بمرّ الدهور،فإذا کان نصف حزیران مطابقا لأوّل السرطان-مثلا -فی زمان کما یظهر من الروایه أنّه کان فی زمن الصادق علیه السّلام کذلک یصیر فی هذه الأزمان علی حساب المتأخّرین موافقا تقریبا للدرجه الثالثه من السرطان علی رصد بطلیموس،و التاسعه منه علی[۱۹/ B]رصد البتانی،و ما بینهما علی سائر الأرصاد،و علی هذا القیاس فإن کان حساب الروم حقّا مطابقا للواقع فلا یختلف حال الأظلال المذکوره فی الروایه بحسب الأزمان فیکون الحکم فیها عاما؛و إن کان حساب بعض المتأخّرین حقّا فلا بدّ من أن یکون حکمها خاصّا ببعض الأزمنه و لا بأس بذلک کما لا بأس بکون حکمها خاصّا ببعض الأزمنه،و لا بأس بذلک کما لا بأس بکون حکمها مختصّا ببعض البلاد دون بعض کما عرفت،و هکذا حال کلّ ما یتعلّق ببعض هذه الشهور فی زمن النبی و الأئمه-صلوات اللّه علیهم-مثل ما روی عنهم من استحباب اتّخاذ ماء المطر فی نیسان بآداب مفصّله فی الاستشفاء،فإنّ الظاهر أنّ نیسان الذی مبدؤه فی زماننا مطابق لثالث و العشرین من فروردین الجلالی إذا خرج بمرور الأیّام عن فصل الربیع أو أوائله مطلقا و انقطع فیه نزول المطر انتهی زمان الحکم المنوط به فلا یبعد علی ذلک احتمال الرجوع فی العمل المذکور إلی أوائل الربیع التی کانت مطابقه فی زمنهم علیهم السّلام لنیسان و العلم عند اللّه و أهله» (۱)

و مقتضی رصد محمّد شاه أنّه یتأخّر الشهور الرومیه عن الشهور الجلالیه التی علیها مدار السنه الشمسیه الحقیقیه فی کلّ مائه و ثلاثین سنه بمقدار یوم واحد تقریبا و الشمس منه تنتقل من موضعها بقدر درجه کذلک،و الظاهر أنّ هذا الرصد مطابق لرصد[۲۰/ A]بطلیموس،و کیف کان فقضیّه هذا الرصد أنّ أوّل نیسان فی زمن

۱- (۱)) -بحار الأنوار،ج ۷۹،ص ۳۷۱؛و حلول استحباب اتخاذ ماء المطر فی نیسان انظر: مهج الدعوات،ص ۳۵۵؛مستدرک الوسائل،ج ۱۷،ص ۳۲،ح ۵.

الرسول صلّى اللّه علیه و آله قد کان فی منتصف حزیران مطابقا للدرجه السادسه من السرطان و هذا ممّا لا یکاد یصحّ فتأمّل جدّا.

قد اختتمت الرساله الموسومه باللؤلؤ المکنون بخط مؤلّفه تراب أقدام المحصّلین محمّد بن أبی الحسن الشهدادی المصاحبی المحمدیّه النائینی فی صبیحه خامس شوّال المکرّم من شهور سنه ست و ستین و مائتین بعد ألف ۱۲۶۶ ه

ص:۱۲۹

فهرست مصادر الرساله و التقدمه

المصادر العربیه

۱-إرشاد الأذهان إلی أحكام الإیمان،للعلاّمه الحلّی،تحقیق الشیخ فارس الحسّون،قم، مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۱۰ ق.

۲-إصباح الشیعه بمصباح الشریعه،لقطب الدین البیهقی الكیدری،تحقیق إبراهیم البهادری، قم،مؤسسه الإمام الصادق علیه السّلام،۱۴۱۶ ق.

۳-الاعتقادات،للعلاّمه محمّد باقر المجلسی،أصفهان،مكتبه العلاّمه المجلسی،۱۴۲۰ ق.

۴-إقبال الأعمال،للسیّد بن طاوس،تحقیق جواد القیّومی الأصفهانی،قم،مكتب الإعلام الإسلامی،۱۴۱۴ ق.

۵-البیان،للشهید الأوّل،تحقیق الشیخ محمّد الحسّون،طهران،بنیاد فرهنگی امام المهدی (عج)،۱۴۱۲ ق.

۶-تنقیح المقال فی علم الرجال،للعلاّمه المامقانی،تحقیق و استدراك الشیخ محی الدین المامقانی،قم،مؤسسه آل البیت علیه السّلام،۱۴۲۳ ق.

۷-جامع الأخبار،للشیخ محمّد السبزواری،تحقیق علاء آل جعفر،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام ۱۴۱۴ ق.

۸-الجامع للشرائع،لیحیی بن سعید الحلّی،قم،مؤسسه سیّد الشهداء علیه السّلام،۱۴۰۵ ق.

۹-الجمل و العقود،للشیخ الطوسی،تحقیق محمّد واعظزاده الخراسانی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی«الرسائل العشر».

۱۰-الحدیقه الهلالیه،للشیخ بهاء الدین العاملی،تحقیق السیّد علی الخراسانی،قم،مؤسسه آل البیت علیه السّلام،۱۴۱۰ ق.

ص:۱۳۰

۱۱-الخصال،للشيخ الصدوق،إعداد علی أكبر الغفّاری،قم،مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۰۳.ق.

۱۲-الدروس الشرعیه فی فقه الإمامیّه،للشهید الأوّل،قم،مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۲ ق.

۱۳-دروس فی معرفه الوقت و القبله،للعلاّمه حسن زاده الآملی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۰۶ ق.

۱۴-دعائم الإسلام،للقاضی نعمان المصری،تحقیق آصف بن علی أصغر الفیضی،مصر، دار المعارف ۱۳۸۹ ق.

۱۵-رسائل الشریف المرتضی،لعلم الهدی السیّد المرتضی،تحقیق السیّد أحمد الحسینی الإشكوری،و السیّد مهدی الرجائی،قم،دار القرآن الكریم،۱۴۰۵ ق.

۱۶-الرسائل العشر،للشیخ الطوسی،إعداد عدّه من الفضلاء،قم،مؤسسه النشر الإسلامی.

۱۷-رؤیت هلال،(مجموعه الرسائل)،إعداد الشیخ رضا المختاری و الشیخ محسن الصادقی،قم،مكتب الإعلام الإسلامی،۱۳۸۴ ش.

۱۸-شرایع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام،للمحقّق الحلّی،تحقیق عبد الحسین محمّد علی بقّال،الطبعه الثانیه،قم،إسماعیلیان، ۱۴۰۸ ق.

۱۹-طرائف المقال فی معرفه طبقات الرجال،للسیّد علی أصغر الجابلقی البروجردی، تحقیق السیّد مهدی الرجائی،قم،مكتبه آیه اللّه المرعشی، ۱۴۱۰ ق.

۲۰-عوالی اللئالی،لابن أبی جمهور الأحسائی،قم،سیّد الشهداء،۱۴۰۵ ق.

۲۱-غنیه النزوح إلی علمی الأصول و الفروع،لابن زهره الحلبی،تحقیق الشیخ إبراهیم البهادری،قم،مؤسسه الإمام الصادق علیه السّلام ۱۴۱۷ ق.

۲۲-فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم،للسیّد بن طاوس،النجف الأشرف،الحیدریه، ۱۳۶۸ ق.

ص:۱۳۱

۲۳-الفهرست لابن نديم،إعداد الدكتور يوسف على طويل،بيروت،دار الكتب،العلميّه، ۱۴۱۶ ق.

۲۴-القاموس المحيط،لمجد الدين فيروزآبادى،بيروت،دار الجيل.

۲۵-الكافى فى الفقه،لأبى الصلاح الحلبى،تحقيق رضا الأستادى،أصفهان،مكتبه أمير المؤمنين عليه السّلام ۱۴۰۳ ق.

۲۶-كامل الزيارات،لابن قولويه القمى،تحقيق بهراد الجعفرى،طهران،نشر الصدوق، ۱۳۷۵ ش.

۲۷-الكامل فى التاريخ،لابن أثير الجزرى،بيروت،دار الصادر،۱۳۸۵ ق.

۲۸-كشف الرموز فى شرح مختصر النافع،للفاضل الآبى،قم،مؤسسه النشر الإسلامى، ۱۴۰۸ ق.

۲۹-كشف الظنون عن أسامى الكتب و الفنون،للحاجى خليفه،بيروت،دار إحياء التراث العربى،

۳۰-اللمعه الدمشقيه،للشهيد الأوّل،تحقيق الشيخ على الكورانى،قم،دار الفكر،۱۴۱۱ ق.

۳۱-مجمع الرجال،للمولى عنايه اللّه القهپائى،تحقيق السيّد ضياء الدين العلاّمه، قم،إسماعيليان،

۳۲-المختصر النافع فى فقه الإماميه،للمحقّق الحلّى،الطبعه الثالثه،طهران،مؤسسه بعثت، ۱۴۱۰ ق.

۳۳-مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد،للشيخ الطوسى،إعداد.محمّد على الأنصارى.

۳۴-مطالع الأنوار فى شرح شرايع الإسلام،للسيّد محمّد باقر الشفتى الشهير بحجه الإسلام، أصفهان،مكتبه مسجد السيّد.

۳۵-منتقى الجمان فى الأحاديث الصحيح و الحسان،للشيخ حسن بن زين الدين العاملى، تحقيق على أكبر الغفّارى،قم،مؤسسه النشر الإسلامى،۱۳۶۲ ش.

ص:۱۳۲

۳۶-المهذّب،قاضی ابن برّاج،قم،مؤسسهٔ النشر الإسلامی،۱۴۰۶ ق.

۳۷-النهایه فی مجرّد الفقه و الفتاوی،شیخ طوسی،قم،قدس محمّدی.

۳۸-الوافی بالوفیات،لصفدی،بیروت،دار إحیاء التراث العربی،۱۴۲۰ ق.

۳۹-الوسیله إلی نیل الفضیله،لابن حمزه الطوسی،تحقیق الشیخ محمّد الحسون،قم،مکتبه آیه اللّه المرعشی،۱۴۰۸ ق.

المصادر الفارسیه

۴۰-بیان المفاخر،للسیّد مصلح الدین المهدوی،أصفهان،مکتبه«مسجد السیّد»، ۱۳۶۸ ش.

۴۱-تاریخ أصفهان،لجلال الدین الهمائی،إعداد ماهدخت همائی،طهران،هما،۱۳۸۱ ق.

۴۲-تاریخ أصفهان،لمیرزا حسن خان الجابری،إعداد المظاهری،أصفهان،مشعل، ۱۳۷۸ ش.

۴۳-تحفه الأبرار الملتقط من آثار الأئمه الأطهار علیهم السّلام،للسیّد حجه الإسلام الشفتی،تحقیق السیّد مهدی الرجائی،أصفهان،مکتبه مسجد السیّد،۱۴۰۹ ق.

۴۴-تذکره القبور،للشیخ عبد الکریم گزی الأصفهانی،إعداد ناصر الباقری البیدهندی،قم، مکتبه آیه اللّه المرعشی،۱۳۷۱ ش.

۴۵-تذکرهٔ مدینه الأدب،لعبرت النائینی،طهران،مکتبه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۶ ش.

۴۶-دانشمندان و بزرگان اصفهان،للسیّد مصلح الدین المهدوی،تحقیق رحیم القاسمی و محمّد رضا نیلفروشان،اصفهان،گلدسته،۱۳۸۴ ش.

۴۷-رجال و مشاهیر اصفهان،للسیّد علی جناب،إعداد رضوان پور عصّار،اصفهان، ۱۳۸۵ ش.

ص:۱۳۳

۴۸-سخنان حسین بن علی علیه السّلام،لمحمّد صادق النجمی،الطبعه التاسعه،قم،مکتبه الإعلام الإسلامی،۱۳۸۱ ش.

۴۹-سرّ الصلاه(معراج السالکین و صلاه الخاشعین)للإمام الخمینی،الطبعه العاشره،طهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار الإمام الخمینی،۱۳۸۵ ش.

۵۰-فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ جامع گوهرشاد،لجواد الفاضل،مشهد،مکتبه جامع گوهرشاد،۱۳۶۵ ش.

۵۱-فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی،ج ۱۷)،إعداد عبد الحسین الحائری،تهران ۱۳۸۴ ش.

۵۲-فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی(ج ۲۶)،إعداد علی الصدرائی الخوئی،قم،مکتب الإعلام الإسلامی،۱۳۷۷ ش.

۵۳-فهرست هزار و پانصد نسخهٔ خطی،إعداد رضا الأستادی،قم مؤسسه إسماعیلیان، ۱۳۷۳ ش.

۵۴-مقامع الفضل،للعلاّمه آقا محمّد علی الکرمانشاهی،قم،مؤسسه العلاّمه وحید البهبهانی،۱۴۲۱ ق.

۵۵-مکارم الآثار،للمیرزا محمّد علی معلّم حبیب آبادی،إعداد السیّد محمّد علی الروضاتی، اصفهان،نشر نفائس مخطوطات اصفهان.

دیوان قدریّه

اشاره

غزل های عارفانه ای پیرامون شب های نورانی قدر

حکیم و فقیه متألّه آیت اللّه سیّد ناصر الدین حجّت نجف آبادی قدّس سرّه

تحقیق و تصحیح:محمّد جواد نورمحمدی بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

مقدّمه

اشاره

آنچه در این رسالهٔ ذی قیمت به محضر بزرگان ادب و معرفت ارائه می گردد غزلیات شورانگیز و فرح بخش حکیم عارف مسلک و شاعر فقیه آیت اللّه حاج سید ناصر الدین حجت نجف آبادی می باشد که به خامهٔ قلم آن سیّد بزرگوار در مقاطع مختلف زندگی پربرکتشان رنگ حیات گرفته و سروده شده است.زیبایی این سروده ها در آن است که شاعر وارستهٔ آن،این اشعار را پیرامون شب های نورانی قدر و همه را نیز در شب های قدر سروده است و همین خصیصه بر غنا و ثروتمندی آن افزوده است.گو اینکه فضای

ص:۱۳۵

معطّر و معنوی نزول ملائکه بر قلب مبارک حضرت ولی عصر علیه السّلام در ذائقهٔ این سلالهٔ اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام نیز اثر کرده و از آسمان قلب ایشان بر قلم مبارکشان جاری گردیده است.

این اشعار در شناخت ابعاد معنوی آیت اللّه ناصر الدین حجت نجف آبادی اهمیّت ویژه ای دارد و شایسته بود به صورت مناسب به آن پرداخته شود.مشرب عرفانی آن بزرگوار در این غزلیات ظهور و بروزی ویژه دارد و غلبهٔ حالات معنوی در سرودن آن و ریختن مضامین بلند معرفتی در غالب غزلیات تأثیری فراوان داشته است.به تعبیری دیگر انسان در متن این اشعار عصارهٔ سیر و سلوک عارفان و فیلسوفان متأله شیعه را ذوق می کند و درس معرفت و توحید در محضر آخوند کاشی را از زبان این شاگرد شیرین سخنش می آموزد.از آیات و روایات برداشت های توحیدی لطیفی نموده و در غزل های شورانگیزش از کلام وحی و مظاهر مٰا یَنْطِقُ عَنِ الْهَویٰ (۱)-که درود خدای بزرگ بر آنان باد-به شایستگی فیض برده است.در اینجا لازم است برای مشخص شدن ارزش این مجموعه به آن بپردازیم.

در غزل چهاردهم فرماید:

از فراز کوه عقل آیی چو اندر دشت روح

هر طرف«جنات تجری تحتها الانهار»هست

در غزل نوزدهم فرماید:

در هوای مژدهٔ«احببته»دل دادگان

جدّ و جهد امشب پی قرب نوافل می کنند

در غزل سی و سوم فرماید:

ص:۱۳۶

۱- ((۱)) -سورهٔ مبارکهٔ نجم/آیهٔ ۳.

سوخت جان سید ناصر ز نار«لا اله»

تا دمید از مشرق دل نور«الا اللّه»عشق

در غزل سی و چهارم فرماید:

عشق بگزین ای بلند اختر که فرّ عشق برد

با پر همت محمّد را به أَوْ أَدْنیٰ عشق

لا تَخَفْ إِنِّی أَنَا اللّهُ نشنود موسای جان

خلع نعلین تعلّق گر نکرد از پای عشق

همچنین در غزل سی و هفتم می فرماید:

مصقل«لا»را به قوّت آن قدر بر دل زنم

تا که دل را مستعدّ جلوهٔ«الاّ»کنم

طور قلبم چون شود از نور«الاّ»منصدع

بی خود از«انا»شوم تأویل«انزلنا»کنم

باری از این گوهرها و برداشت های لطیف معرفتی در غزلیات و دیگر اشعار ایشان کم نیست و نشان از منزلت آن سیّد بزرگوار دارد.حال که عنان قلم گسیخته شد و سمند سخن به عرصه فضائل نورانی سلاله السادات حضرت سیّد ناصر الدین حجت نجف آبادی باریافت،کلام را با ابیاتی از غزل چهلم که معارفی بلند از توحید حضرت سبحان را دربردارد،به پایان می بریم.از سخن و سرودهٔ شاعر معرفت کیش در این غزل به دست می آید که وی در حالی از مشاهدات قرار می گرفته و از عوالم غیبی اسراری را به عیان شهود می کرده است و او همهٔ این حقایق را در زمان حیاتش کتمان کرده است و پس از رحلتش با جمع آوری برگ نوشته هایش این اثر نورانی به دست ما

رسیده است.اکنون چند بیتی از این غزل را به گوش جان می شنویم و به زبان حقیقت واگویه می کنیم:

هر زمان می آیدم اشکال غیبی در نظر

رنگ رنگ و گونه گون، یا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ

طوطی جان در قفس گاهی به بالا گه به زیر

می پرد«هوهو»کنان«و النّاس حولی غافلون»

گاه بهرم می کند ز«انا»و«انزلنا»شرح

وز جنون خواهد کند توضیح بطنی از بطون

گوید آن روزی که بد ایام،در آن روز شب

و آن شبی بد تار و روشن تو نمی دانی که چون

بد کتاب اللّه یکسر جمع در حرف الف

و آن الف هم بود ناپیدا و مستور از عیون

همزه ظاهر گشت و شد بهر الف نایب مناب

همچنین قائم مقام او است در کل قرون

نقطه آمد در تنزّل وز پی قوس نزول

رسم قوسی کرد و نام قوس او گردید نون

همزه شد مکسور و آنگه سوی نون آورد رو

چون قلم در جنبش و نون چون دواتی در سکون

نون ساکن شد مشدّد تا گشاید سر به فتح

تا به فتح سر دهد مدّ مداد از دل برون

ص:۱۳۸

فتحه چون اشباع شد ز اشباع ظاهر شد الف

برد نون را فتحه بالا تا الف شده رهنمون

با الف چون متصل شد نون به اوج خود رسید

لفظ انا تا به این جا آمد از این ها برون

دیوان قدریّه در سال ۱۳۳۵ ش در اصفهان در مجموعهٔ اشعار ایشان به همت برادرزاده آن جناب حضرت حجه الاسلام حاج سیّد حسن حجتی(ره)عرضه شده است و الحق باید گفت سعی و همتشان مشکور باد.اما آن چاپ با همهٔ سعی و تلاشی که شده غلطهای زیادی پیدا کرده است و چون برگ نوشته های اشعار نیز موجود نیست چاپ تصحیح شدهٔ آن را در حال حاضر در عرصه احیاء تراث ضروری می نمود.

در این تحقیق گذشته از اصلاح اشکال های اشعار و انجام حروف نگاری جدید دو کار اساسی دربارهٔ این رساله انجام داده ایم:اوّل؛شرح حال آن بزرگوار را در ابتدای رساله آورده ایم و سعی کرده ایم ابعاد شخصیتی ایشان را تا حد امکان روشن نماییم.

دوّم،آیات و روایاتی را که مؤلف بزرگوار در متن به آنها استناد کرده و یا اشاره فرموده اند در پاورقی توضیح داده و منابع آن را بیاوریم.علاوه بر این لغات کلیدی و اصطلاحات ادبی و عرفانی اشعار را در حد توان و مجال این رساله توضیح داده ایم.

این توضیح را در اینجا اضافه کنم:بخشی از غزل ها از سوی سرایندهٔ بزرگوار آن مشخص شده است که در چه شبی از شبهای قدر سروده شده است و بخشی دیگر را فقط می دانیم سرودهٔ شب قدر است.این توضیح را در ابتدای هر غزل آورده ایم.

خواهش کمترین از اهل ادب و توجه این است که اگر قصور و تقصیری در این رساله انجام گرفته تذکّر دهند و اگر پیشنهادی در تکمیل آن یا توضیح بیشتری در نظر

ص:۱۳۹

مبارکشان دارنـد برای ما ارسال دارند.از همهٔ کسانی که ما را مورد لطف خویش قرار می دهند پیشاپیش سپاسـگزارم.همچنین از همهٔ کسانی که نظر تشویق و همکاری و مساعدتشان به این رساله رنگ حیات بخشیده تقدیر و تشکر می کنم.خداوند را به پاس این توفیق سپاس می گویم و از درگاه احدیتش توفیق معرفت و عاقبت به خیری خواستارم.

و السلام

مرکز تحقیقات مهر خوبان

محمّد جواد نورمحمدی

جمعه ۲۹ ذی الحجّه ۱۴۲۷

ص:۱۴۰

شرح حالات و زندگی حکیم متألّه آیت اللّه حاج سیّد ناصر الدین حجّت نجف آبادی

اشاره

حکیم متألّه و وارسته حضرت آیت اللّه حاج سیّد ناصر الدین حجّت حسینی نجف آبادی از شخصیت های بلند منزلت نجف آباد است.حیات این فرزانهٔ آسمان علم و معرفت متأسفانه در جایی به صورت مناسب نگارش نشده است و به همین جهت ما در این مقال در حد امکان به بررسی و تحقیق ابعاد شخصیتی ایشان می پردازیم.

والد حکیم

نام آن جناب بنابر آنچه خود در اوّل کتاب«خلیجه المقال»از کتاب های کتابخانهٔ شخصی اش نگاشته،سیّد ناصر الدین حسینی فرزند سیّد هاشم فرزند سیّد حسین نجف آبادی مشهور به حسین آبادی است.پدرش آقا سیّد هاشم حسینی نجف آبادی نیز از علمای این دیار بوده است که گویا به دستور یکی از علمای اصفهان برای تبلیغ به روستای اشترجان (۱)فرستاده شده است.از آقا سیّد هاشم حسینی تفسیری از سورهٔ

ص:۱۴۱

۱- (۱)) -اشترجان(اشترگان)جزء منطقه لنجان که تا شهر اصفهان ۳۶ کیلومتر و تا پیربکران ۱۲ کیلومتر فاصله دارد،واقع گردیده است و وجه تسمیه آن گویا این بوده که در آنجا اشتر زیاد بوده است و لذا آنجا را اشترگان یعنی جائی که اشتر زیاد دارد و سپس در زمان تسلط اعراب بر اصفهان معرب گردیده و اشترجان گفته اند و یا اینکه در لهجهٔ قدیم اصفهان جیم و کاف فارسی شبیه یکدیگر تلفظ می شده است.(آثار ملی اصفهان/ص ۸۲۲،ابو القاسم رفیعی-

جمعه به صورت خطّی باقی مانـده است که بنابر اطلاعات بنـده در کتابخانـهٔ آیت اللّه حاج شیخ احمـد حججی نگهداری می شود.

از پدر آن جناب اطلاعات افزون تری در دست نیست.

تولد و حیات علمی

حکیم سیّد ناصر الدین حجّت نجف آبادی بنابه تصریح خویش در نامه ای (۱)در سیزدهم رجب سال ۱۲۹۷ قمری مطابق سال ۱۲۵۷ شمسی (۲)پا به عرصهٔ خاک نهاد.

آن جناب در نجف آباد رشد کرد و پس از آن وارد حوزهٔ تحصیل علم و معرفت و تلاش گردید.پدر،اولین استاد زندگی اش شد و هم چنانکه ادب را از او فراگرفت، خواندن و نوشتن و نیز مقدمات علوم اسلامی را در محضرش آموخت.وی پس از این مقدار تحصیلات راهی حوزه باشکوه اصفهان گردید و علوم اسلامی را در آن جا پی گرفت.حوزهٔ آن روز اصفهان جوشش و رونق فراوانی داشت و انسان های والایی در آن مشغول تحصیل و تکمیل مراتب انسانیّت بودند.ایشان در حوزهٔ اصفهان پس از گذراندن ایّامی به درس آقا سیّد محمد باقر درچه ای (۳)و آخوندکاشی ۴حاضر شد ۵و از

۱- (۱)) -کپی این نامه نزد نگارنده موجود است.
۲- (۲)) -آیت اللّه مرعشی در حاشیهٔ خود بر تذکره القبور علاّمه گزی تاریخ تولّد ایشان را سال ۱۳۵۸ ذکر کرده که بنابر نقل مستند داخل متن،نادرست است.
۳- (۳)) -آیت اللّه محمـد بـاقر درچه ای از اکابر علما و مجتهـدین و اعاظم فقها و مدرسـین اصـفهان است.وی در سال ۱۲۶۴ قمری متولـد شـد و عمدهٔ تحصـیلاتش را در اصـفهان از محضـر آقا میرزا محمد باقر چهار سوقی و میرزا محمد حسن نجفی و میرزا ابو المعالی کلباسـی بهره برد. ایشان در نجف اشـرف نیز نزد میرزا محمـد حسن شـیرازی و حاج میرزا حبیب اللّه رشتی و حاج سید حسین کوه کمره ای به شاگردی نشست و از محضر استادان حوزهٔ نجف فیض برد.وی-

خرمن پرفیض آنان بهره های فراوان برد و جانش را به زلال علم و معرفت آرامش بخشید.

پس از آن به قم و مشـهد مهاجرت کرد و در هریک از این دو شـهر مدتی ماند و از سـرآمدان حوزه های قم و مشهد بهره مند گردید.وی پس از آن راهی حوزهٔ بزرگ

فقاهتی شیعه؛نجف اشرف؛گردید و در جوار مولی الموحدین علی علیه السّلام با استمداد از روحانیّت آن مکان مقدّس به تحصیل و تکمیل مراتب علمی و معنوی پرداخت. (۱)آن جناب پس از آن که از اساتید حوزه های مختلف استفاده کرد،به نجف آباد بازگشت و در ارشاد خلق دامن همّت به کمر زد.مورّخان دربارهٔ زمان سکونت وی در نجف آباد نکته ای برای ما بازگو نکرده اند و متأسفانه از تحولات دوران تحصیل و چرایی مهاجرت ایشان به حوزه های مختلف نیز اطلاعی در دست نیست.

در نوشته ای که آن را در میان کتاب های کتابخانه اش یافته ایم دربارهٔ تحصیلات و مدارج علمی خویش مدارکی را آورده اند.این نوشته نامه ای است که در پی درخواست شرح حالی توسط یکی از مجلات اصفهان قلمی شده است.

وی در بخشی از آن نوشته چنین مرقوم فرموده اند:«اگر برای ترجمهٔ حالم اطلاع بیش تری لازم باشد،به چشم غیر،حال خود را دیده و با کمال انفعال عرض می کنم که این بنده در اکثر علوم شرعیّه و عقلیّه و قدیمه و جدیده دست انداخته و به قدر خود سهمی اندوخته ام و در حکمت و شرعیات و طب و غیره اجازه ها داشته و پا از مقام تقلید بالاتر گذاشته ام و کتاب«حجه البالغه»که در جواب نبیل زادهٔ بهایی نوشته ام و به طبع رسیده یک درجه معلومات این بنده را معرفی می نماید.آه آه که از نوشتن این چند جمله خجل و نادم شدم...» (۲)

این نامه درحالی که اطلاعات گرانبهایی را دربارهٔ زوایای پنهان زندگی این حکیم فرزانه دربردارد،نمایی از عظمت روحی و ابعاد اخلاقی و صفای ضمیر آن حکیم را نیز نشان می دهد.متأسفانه از اجازاتی که در این نامه آمده است نیز اطلاعی نداریم و اگر به دست می آمد بسیار گرانبها و ذی قیمت و روشنگر بود.بنده چنین حدس می زنم اگر هم

۱- (۱) -برخی از این نکات از مضامین و مطالب دیوان اشعار آن جناب بدست آمده است.

۲- (۲) -اصل این نامه نزد نگارنده موجود است.

اکنون نیز تحقیقات میدانی مناسبی در زادگاهش نجف آباد شروع شود باز ممکن است بخشی از زوایای تاریک زندگی ایشان روشن گردد.

مکانت توحیدی و معرفتی

از نکاتی که می توانند ما را در شناخت ابعاد علمی و معرفتی ایشان یاری کنند چند جمله ای است که اول یکی از کتاب های خویش آورده است.این کتاب«مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین علیه السّلام»اثر عارف شیعی حافظ رجب برسی (۱)است.این عارف شیعی چنان مجذوب مقامات امیر المؤمنین علیه السّلام و غرق در توجه به انوار امیر المؤمنین علیه السّلام بوده که در سخنان خود مورد طعن برخی از عالمان اسلامی قرار گرفته و او را متهم به غلوّ کرده اند.البته علاّمهٔ امینی در«الغدیر» (۲)و نیز آیت اللّه سیّد محمد حسین حسینی تهرانی در کتاب«روح مجرد» (۳)دفاع شایسته ای از ایشان نموده و تهمت های وارده به شیخ عارف حافظ رجب برسی را رد کرده اند.

۱- ((۱)) -حافظ شیخ رضی الدین رجب بن محمّد بن رجب برسی حلی از عرفا و فقهای امامیّه است علاوه بر فضل واضح او در فن حدیث و تقدّم وی در ادب و سرودن شعر و علوّ رتبهٔ شعری او و تضلّع او در علم حروف و اسرار آن و استخراج فوائد آن،-و بدین جهت کتب او پر است از تحقیق و دقّت نظر-در علم عرفان و علم حروف مسلک ویژه ای دارد همچنانکه در ولایت و محبت ائمه دین علیهم السّلام آراء و نظریّاتی دارد که جمعی از مردم آن را نمی پسندند و وی را رمی به مرتبهٔ غلو کرده اند الاّ اینکه باید دانست:حق مطلب این است که همهٔ آنچه را که وی برای ائمه علیهم السّلام اثبات کرده پائین تر از مرتبه غلو است.عارف شیعی حافظ رجب برسی دارای تألیفاتی است از جمله:الدّر الثمین فی خمسمائه آیه نزلت فی مولانا أمیر المؤمنین علیه السّلام،رساله فی الصلوات علی النبی و آله المعصومین،رساله مختصره فی التوحید،کتاب الألفین فی وصف ساده الکونین.آن جناب تا سال ۸۱۳ ق در قید حیات بوده است.گزیده و ترجمه از الغدیر، ج ۷،ص ۳۳-۶۸.

۲- ((۲)) -الغدیر،علاّمه امینی،ج ۷،ص ۳۳-۶۸.

۳- ((۳)) -روح مجرد.

با توجه به این نکات سخنی را که مرحوم حجّت نجف آبادی در ابتدای کتاب مشارق انوار الیقین آورده با هم مرور می کنیم: «بسم اللّه الرحمن الرحیم؛یا محمد یا علی؛این کتاب ملک من است و اعتقادات این حقیر هم با اعتقادات صاحب این کتاب خیلی به یکدیگر نزدیک است و حقیر هم مرید این کتاب هستم.هرچند در بعضی مقامات کوتاه گرفته ولی به ملاحظهٔ«انّی لاکتم من علمی جواهره» (۱)(بی گمان من گوهرهای علمم را پنهان می کنم)بوده است.و اللّه اعلم بالمراد» .

با این بیان شاید بتوان دریافت آن جناب چه اعتقاد عمیقی نسبت به مقام ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام و به خصوص امیر المؤمنین علیه السّلام داشته است و در افقی نورانی از معنویت نسبت به آن بزرگواران سیر می کرده است که دست عالمان ظاهربین از آن کوتاه بوده است.

این دست خط که در حدود سن ۵۸ سالگی آن جناب به خامهٔ قلمش رنگ گرفته، خود نشان از معرفت و طهارت روحی وی دارد.با این حساب او را می توان یکی از مجتهدان عالی مقام و حکمای عارف مشرب این شهر شمرد.این نکته از لابلای مطالب تألیفات آن جناب نیز به دست می آید.

آری در محیط کوچکی مثل نجف آباد آن روز یعنی حدود سال ۱۳۰۰ شمسی کسی نبود که موقعیت و مکانت او را درک کند و از علوم ظاهری و باطنی او استفاده کند.

تحقیق و بررسی تألیفات مرحوم حجّت می تواند مقام علمی و اخلاقی وی را بیش از پیش آشکار سازد و اکنون مجال بررسی تمامی ابعاد علمی و آثار ایشان نیست.کسی که مروری بر دیوان قصائد چاپ شده ایشان بنماید اطلاعاتی مفید دربارهٔ اندیشه های ایشان به دست می آورد.بخشی از این دیوان رساله ای در طب می باشد که مهارت ادبی و نیز تخصص ایشان را در علم طب نشان می دهد.همچنین بخشی از این دیوان اشعاری

۱- (۱)) -الاصول الاصلیه،فیض کاشانی،ص ۴۷،سازمان چاپ دانشگاه، ۱۳۹۰.

است با عنوان«حکمت الهی فی اثبات الهیولی»که باز زاویه ای از ابعاد علمی و اندیشهٔ ایشان را روشن می نماید.

آن جناب در نجف آباد مورد توجه عامهٔ مردم و نیز بزرگان بوده است و تقریبا منزوی از مردم،روزگار می گذرانده است.

به مثنوی معنوی ملاّی رومی علاقه ای وافر داشته و گویا اشعار زیادی از آن را حفظ بوده است.در ابتدای سخنرانی هایش همیشه چند بیتی از مثنوی را که تناسبی با موضوع سخن داشته می خوانده است و سپس سخنان خود را شروع می کرده است.

در جریان تصحیح قبلهٔ نجف آباد (۱)نیز که به همت آیت اللّه حاج شیخ احمد حججی انجام گردید یاور و پشتیبان حاج شیخ احمد بوده است.در مقالهٔ«شیخ احمد بت شکن»به قلم ابو القاسم پاینده در وصف مرحوم حاج آقا ناصر حجّت در رابطه با تصحیح قبله چنین آمده است:«در شهر نون[نجف آباد]امیدی نبود،مریدان شیخ [احمد حججی]در انبوه جمع گم بودند.سیّد ناصر ملای روشن ضمیر که از رفتار نامردانهٔ مخالفان خوشدل نبود در راه حق تلاشی کرد،یک روز آفتابی زمستان بر بام شبستان مسجد نصیر دایره ای از گچ ساخت و شاخصی برآورد و قبلهٔ درست را نشان داد که با خط برجستهٔ محراب ها یکی بود اما توضیحات وی چنان پیچیده و علمی بود که از فهم مخالفان کوردل دست کم یکی دو سه سال نوری دور بود.» (۲)

تألیفات

اشاره

از تألیفات آیت اللّه ناصر الدین حجّت چند تألیف سودمند به یادگار مانده است که در زیر به ذکر آن می پردازیم:

۱- ((۱)) -بنگرید به:حکایت پارسایی،زندگی آیت اللّه حاج شیخ احمد حججی،محمّد جواد نور محمّدی،صص ۷۰-۷۲،کانون پژوهش،اصفهان،۱۳۸۱.

۲- ((۲)) -همان.

۱-دیوان اشعار

مرحوم حجّت الاسلام و المسلمین حجتی که وصی ایشان بوده است در شرح حال ایشان که در ابتدای دیوان ایشان آمده از این کتاب با عنوان«نفحات روح القدس»نیز یاد کرده و دربارهٔ دیوان اشعار این بزرگمرد چنین فرموده است:ناظم این دیوان با قدرت بیان و طبع روانی که در انشاء ادبیات داشته پیشه اش شعر گفتن و شاعری نبوده،بلکه حضرت معظم له از عنفوان جوانی تا اوان پیری مواقعی را که از مباحث علمی و موضوعات فکری خستگی روحی پیدا می نموده و در خلال این احوال می خواسته تجدید حال و نشاط و تحصیل فراغت بال و انبساطی نماید،تفنّنا و تفریحا بالبداهه چند بیتی می سروده و در متون یا حواشی کتبی که در دسترس آن جناب بوده ثبت می فرموده یا بر صفحهٔ کاغذپاره ها و نسخه های مستعمله نوشته و دور می انداخته است و این بنده از نقطه نظر حفظ آثار قلمی این دانشمند نامی آن قطعات منشدهٔ پراکنده را جمع آوری و تبویب نمودم (۱).

بنده خود تمامی کتاب های آیت اللّه حجّت را در کتابخانهٔ آیت اللّه حججی دیده ام و این اوراق را در میان آن کتابها دیده ام.کاغذهایی که از پاکت های سیگار بود و مرحوم حجّت از آن ها برای نوشتن برخی اشعار استفاده می کرده است.متأسفانه در سال ۱۳۷۳ شمسی که بنده این برگه ها را دیدم موفق نشدم آن ها را با دیوان اشعار آن جناب مطابقت بدهم.و با وضعیت فعلی بعید می دانم آن برگه ها باقی مانده باشد چرا که در همان وقت هم بخشی از این اوراق دور انداخته شده بود.

۲-الحجه البالغه فی تنبیه القلوب الزائقه

آیت اللّه حجّت این کتاب را در ردّ بهائیّت و در جواب نبیل زادهٔ بهایی نوشته و در مشهد چاپخانهٔ خراسان در ۴۸۲ صفحه به چاپ رسیده است.

۱- (۱) -مقدّمه دیوان قصائد آیت اللّه حجّت به قلم حجه الاسلام حاج آقا حسن حجّتی.

۳-رساله ای در طهارت آب قلیل

نسخهٔ خطی این اثر به خط مبارک مرحوم حجّت بنا به گفتهٔ حضرت حجه الاسلام حاج آقا رضا حججی مسئول کتابخانهٔ آیت اللّه حججی نجف آباد در این کتابخانه موجود می باشد.

۴-تفسیر سورهٔ تین

۵-صراط مستقیم در ردّ بهائیت

از این دو رساله اطلاعی دریافت نکرده ام و نمی دانم نسخ خطی این دو اثر وجود دارد یا نه؟

حفظ میراث گذشتگان

دوره ای بر فرهنگ و علوم اسلامی گذشته است که بی اغراق و گزاف مرکّب قلم، چون خون بود که جاری می شد تا کتابی رنگ حیات پذیرد.چه خون دل ها که عالمان خداپرست خوردند و چه زحمت ها و مرارت ها که برای یک اثر علمی کشیدند.این کتاب های گرانبها دست به دست امانت داده شده تا به نسل های بعد سپرده شود.صنعت چاپ نبود و همهٔ کتاب ها با قلم و انگشتان عالمان دین و دوستداران علم و فرهنگ نوشته و از خطر نابودی حفظ می شد.عالمان دین با چه زحمت و خون دلی کتاب ها را می خریدند و به عنوان میراث فرهنگی گذشتگان و دستور العمل آیندگان نگهداری می کردند.از این نمونه ها در زندگی عالمان دین فراوان است.یکی از این عالمان فرهنگبان مرحوم حاج آقا ناصر حجّت است.او برای حفظ میراث گذشتگان با زحمت و تلاشی وصف ناشدنی و با بضاعت اندک خود به خرید کتاب و حفظ و نگهداری و ترمیم آن ها پرداخته است.در ابتدای کتاب«خلیجه المقال فی علم الرجال»نوشته است این کتاب را با سختی و زحمت به چهار قران خریده است و یا در اوّل یکی از کتاب های دیگر کتابخانه اش که در کتابخانه آیت اللّه حاج شیخ احمد حججی نجف آباد

نگهداری می شود،چنین نوشته است:«...من بندهٔ شرمنده با گریه و با خنده این کتاب را به مبلغ پانزده قران خریدم...»و یا در ابتدای کتاب«لسان العجم»چنین مرقوم داشته اند:

بسم اللّه الرحمن الرحیم کتاب لسان العجم را به یک قران سفید خریدم در روز هفتم ماه ذی القعده این امر عظیم و این واقعهٔ جانگداز رخ داد.چه گویم که ناگفتنم بهتر است؛ ۷ ذی القعده ۱۳۱۸ ق .

علاوه بر این شواهد که گویای زحمت و تلاش ایشان در حفظ میراث گذشتگان و نیز نشانه ای آشکار از عشق به کتاب دارد،خرید و ضبط و نگهداری هفتاد نسخه از نسخه های نفیس خطی است که از ایشان برجای مانده و در کتابخانهٔ ایشان محفوظ بوده است و اکنون به کتابخانهٔ حضرت آیت اللّه حاج شیخ احمد حججی قدّس سرّه منتقل شده است.کتابخانهٔ شخصی ایشان نیز که دارای حدود ۱۵۰۰ کتاب که در آن نفایس کتب چاپ سنگی فراوانی از دورهٔ قاجاریه موجود است،در گنجینهٔ کتابخانهٔ آیت اللّه حججی نگهداری می شود.

رحلت

مرحوم آیت اللّه حاج سیّد ناصر الدین حجّت نجف آبادی در سن ۶۳ سالگی در حالی که عمر چندانی از وی نگذشته بود و تازه هنگام آن فرا رسیده بود که از وجود ارزشمندش استفاده شود در تاریخ هفدهم ربیع الاول (۱)سال هزار و سیصد و شصت هجری قمری به رحمت ایزدی پیوست و عجب اینکه در روز تولد حضرت رسول اکرم صلوات اللّه و سلامه علیه با سنی برابر سن مبارک آن حضرت سرای غرور را به عالم آخرت ترک گفت و به جوار رحمت و رضوان حق رهسپار شد.جسد مبارک آن جناب را در قبرستان شش جویهٔ نجف آباد به خاک سپردند.روانش شاد و راهش پررهرو باد.

۱- (۱)) -در کتاب«تذکرهٔ شعرای معاصر اصفهان»تألیف سیّد مصلح الدین مهدوی،ص ۹۷،شب ۱۶ ربیع الاول ذکر شده است درحالی که همین مؤلّف در کتاب دیگرش و نیز دانشمندان و بزرگان اصفهان،ج ۲،ص ۹۷۰ این تاریخ را ۱۶ ربیع الثانی ذکر کرده که نادرست است.

[دیوان قدریّه]

[غزلیّات]

(۱) [شمع امشب می فروزد طلعت جانانه را

]

شمع امشب می فروزد طلعت جانانه را

البشاره البشاره مژده ده پروانه را

بردهٔ فانوس تن از برق شمع جان بسوخت

مژده ده پروانه را پروانهٔ دیوانه را

در هوای دانه«کوکو»تا به کی چون فاخته

همچو جغدان تا به کی مسکن کنی ویرانه را؟

یک سحر همچون کبوتر سر برآور زیر پر

وز سرمستی برآور هوهوی مستانه را

جان سپردن،همچو آتشخانه روشن کردن است

جان بیفشان تا همی روشن نمایی خانه را

غوص کن چون ناصر سیّد (۱)به قعر بحر دل

تا ز قعر بحر دل آری برون دردانه را

۱- (۱)) -این گونه تعریف و تمجیدهای حکیم سید ناصر الدین حجت را با توجه به سیرهٔ اخلاقی آن جناب باید از باب«و امّا بنعمه ربّک فحدّث»دانست.از فضای حاکم بر غزلیات و مطالب معنوی و معارف سروده ها به دست می آید ستایش ها از خداوند سبحان است که فیض این عنایت ها از اوست و مکانت توحیدی عارف جز این اقتضایی ندارد و نباید این گونه سخنان را بر امثال حضرت مولّف قدّس سرّه خرده گرفت.

مست شو چون وی چنان کامشب ببلعی چون نهنگ

ساقی و پیمانه را و ساغر و خمخانه را

(۲) [امشب از ناخن بر آور کوه سخت سینه را

]

امشب از ناخن برآور کوه سخت سینه را

مغتنم دان لیله القدر و شب آدینه را

گنج اسرار محبت (۱)پیش از این بد سر به مهر

شاه معشوقان گشود امشب سر گنجینه را

خواست تا با چشم خود بیند جمال خویش را

ساخت از انسان کامل بهر خود آیینه را (۲)

گر تو خواهی روی جانان را ببینی جلوه گر

محو کن ز آیینهٔ دل صورت بوزینه را

جان به جانان آشنا بوده است در روز ازل (۳)

اللّه اللّه یاد می کن صحبت دیرینه را

لذّت از شهد محبت گیر چون مردان مرد

چند چون طفلان اسیری لذّت لوزینه (۴)را

۱- (۱)) -اشاره ای لطیف به حدیث قدسی معروف دارد که می فرماید:کنت کنزا مخفیّا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف(اسرار الحکم،ملاهادی سبزواری،ص ۲۰؛آداب الصلاه، امام خمینی،ص ۲۸۸،چاپ مؤسسهٔ نشر آثار امام).

۲- (۲)) -در روایت از رسول اکرم وارد شده است:خلق اللّه آدم علی صورته(شرح اصول کافی،ملاـ صالح مازندرانی،با تصحیح و تعلیق علامه شعرانی،ج ۴،ص ۱۲۳-۱۲۴).

۳- (۳)) -اشاره به آیهٔ اخذ میثاق دارد که می فرماید: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلیٰ شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنّا کُنّا عَنْ هٰذا غافِلِینَ (اعراف۱۷۲/).

۴- (۴)) -نوعی شیرینی،باقلوا.

ناصر سیّد بدستت می دهد سرمشق عشق

گرز لوح دل بشویی نقش بغض و کینه را

(۳) [من ان شا اللّه از قالب اگر آیم برون امشب

[

من ان شا اللّه از قالب اگر آیم برون امشب

نهم امشب قدم بالای چرخ واژگون امشب

الا ای عقل دوراندیش،من زنجیر بگسستم

ترا باید حذر از من که گل کرده جنون امشب

چنان مستم که می خواهم که بر تن پوست بشکافم

بنای ملک امکان را نمایم واژگون امشب

کنم یک قطره خون،دل را بیاد روی دلداری

دو گیتی را کنم غرق اندر آن یک قطره خون امشب

برآرم مست و دیوانه ز دل یک«هو»ی مستانه

کز آن«هو»عرش اعظم را بلرزانم کنون امشب

برای بیستون دل بسازم تیشه از مژگان

بیک برهم زدن از جا کنم این بیستون امشب

اگر با ناصر سیّد به یاد دوست کوشیدی

ز«ها»و«واو»می بینی اثر چون«کاف»و«نون»امشب (۱)

۱- (۱)) -منظور مصرع دوم این است که:اگر در این شب قدر تمام توجه ات به سوی حضرت دوست و محبوب حقیقی و

ذات پروردگار باشد،با گفتن«هو»خواسته ات را برآورده می بینی و اثر«کن»به معنی باش را خواهی دید.در آیه ۸۲ سورهٔ یس آمده است: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ .

(۴) [دیگر امشب روز روشن می شود مهمان شب

[

دیگر امشب روز روشن می شود مهمان شب

شب شود قربان روز ای جان من قربان شب

من شوم قربان شب یعنی شوم قربان روز

شب کجا مانده به جا چون روز شد مهمان شب

می نویسد بامداد نور خورشید ظهور

سورهٔ توحید را بر سینهٔ قرآن شب

اهل دل دانند کاخر شاهد زیبای صبح

می گشاید روی روشن از دل دامان شب

هیچ دانی شب چه باشد،نیست جز پایان روز

هیچ دانی روز چبود،نیست جز پایان شب

حقّ و حقّ مرغ حق حقا که تعلیم حق است

تا ز حقا حق بحق الحق رسد حق خوان شب

جلوهٔ برق تجلّی کی توان دیدن به روز

جز میان رعد آه و اشک چون باران شب

شمع جان ای ناصر سیّد نگردد مشتعل

گر نخیزی ور نریزی اشک در بطنان شب (۱)

ص:۱۵۴

۱- (۱)) -سحرخیزی و بیداری شب و مناجات و گریه و زاری در دل شب از رموز موفقیت سالکان راه خدا و آرزومندان لقاء

پروردگار است و در روایات فراوانی به مناجات در دل شب و گریهٔ از ترس خدا توصیه و تأکید شده است که در اینجا به یک روایت نورانی اشاره می کنیم:امـام حسن عسـکری علیه السّـلام فرمود:انّ الوصول الی اللّه عزّ و جلّ سـفر لا یـدرک الاّ بامتطاء اللّیـل.من لم یحسن ان یمنـح لم یحسن ان یعطی.(بحـار الانوار،ج ۷،ص ۳۸۰؛آثار الصادقین،حاج شـیخ صادق احسان بخش،ج ۱۱،ص ۱۹۷،حدیث ۱۶۰۱۳).

(۵)

[سرودۀ شب نوزدهم ماه رمضان]

دل می طپد از شوق رخت در برم امشب

رحمی بکن ای دوست به چشم ترم امشب

سر فرش رهت کرده ام و چشم براهم

کز راه کرم پا بنهی بر سرم امشب

من جز در لطف تو ندارم در امید

بگشای در لطف و مران از درم امشب

دیوار قفس بشکنم از بس بزنم پر

صیاد اگر باز نماید پرم امشب

زان نشتر پرخون که زدی بر دل پرخون

یک بار دگر زن که بسی بهترم امشب

یا قوت لبت خواهم و دارم گهر اشک

بنگر به سوی چشم پر از گوهرم امشب

یکدم سوی من بین که دمی بیش نمانده است

ترسم که نبینی به دم دیگرم امشب

صبر از لب چون قند تو تا چند که تلخ است

بگشا دهن تنک و بده شکّرم امشب

دریای عطای تو خدایا نشود کم

گر پر کنی از بحر کرم ساغرم امشب

چون ناصر سیّد به نبی چشم شفاعت

دارم که ببخشند به پیغمبرم امشب

(۶) [می کند باد صبا مشک فشانی امشب

]

می کند باد صبا مشک فشانی امشب

می گلرنگ بنوش آنچه توانی امشب

ای پسر پیر شوی باده بیاور که فتاد

بر سر پیر خرد عشق جوانی امشب

می ام ای مغبچه در ساغر الفاظ مریز

می روم من به سر خم معانی امشب

وعدهٔ وصل تو ای سرو گل اندام رسید

در رهت دیده کند اشک فشانی امشب

شب وصل است و به یاد گل رویت دارم

همچو مرغان سحر زمزمه خوانی امشب

خال ابرو بنما تا که نمایم تفسیر

نکتهٔ دیگری از سبع مثانی (۱)امشب

بگشا سلسلهٔ زلف به رخ،تا که کنم

کشف یک سلسله اسرار نهائی امشب

۱- (۱)) -نام دیگر سورهٔ فاتحه الکتاب است که خداونـد در سورهٔ حجر آیه ۸۷ می فرماید: وَ لَقَدْ آتَیْناکَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِی وَ

الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ در روايت است كه رسول اللّه(ص)فرمودند:خداوند به من منت جداگانه گذاشت به فاتحه الكتاب و آن را در كنار قرآن قرار داد.(آداب الصلاه،امام خمينى،ص ۲۹۹ به نقل از عيون اخبار الرضا،ج ۱،ص ۳۰۱).

لَنْ تَرانِی است جواب أَرِنِی طور وجود

محو کن تا شنوی(سوف ترانی) (۱)امشب

آنچه دانی همه از دفتر خاطر بزدای

تا بدانی همه آن ها که ندانی امشب

می کند ناصر سیّد به دعا دست بلند

به امیدی که تواش باز بخوانی امشب

(۷)

[سرودهٔ شب نوزدهم ماه رمضان]

شکر و (۲)للّه که مرا کار به کام است امشب

یارم اندر نظر و باده به جام است امشب

هست اول شب عشر سوم شهر صیام

وین عجب کان مه من بدر تمام است امشب

شب قدر است شب وصل که در مذهب عشق

نزد ارباب بصر خواب حرام است امشب

هرکه را باده به جام است و دل آرام به کار

بهرش از قبل ملک عرض سلام است (۳)امشب

ص:۱۵۷

۱- (۱)) -اشاره ای به آیهٔ ۱۴۳ سورهٔ مبارکهٔ اعراف است که می فرماید: وَ لَمّا جاءَ مُوسی لِمِیقاتِنا وَ کَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ قالَ لَنْ تَرانِی وَ لکِنِ انْظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوْفَ تَرانِی فَلَمّا تَجَلّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَ خَرَّ مُوسی صَعِقاً فَلَمّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ.

۲- (۲)) -در نسخه چنین است.

۳- (۳)) -اشاره به آیهٔ شریفهٔ: سَلاٰمٌ هِیَ حَتّٰی مَطْلَعِ الْفَجْرِ.

تا شود سرّ محبت به ملایک مکشوف

قدسیان را به زمین محشر عام است امشب

روح اعظم (۱)که بود قاصد و دلّالهٔ عشق

بر در محضر پرنور امام است امشب

ادب از شمع بیاموز که این سوخته جان

اشک می بارد و در حال قیام است امشب

یا ز پروانه بیاموز که گرد سر شمع

بهر جان باختنش طوف مدام است امشب

گر چو پروانه نسوزد پرت از آتش عشق

آه سردت خنک و طمع تو خام است امشب

این همه ناصر سیّد چه دهی طول سخن

نظر یار به دل،نی به کلام است امشب (۲)

(۸) [شب وصل است و دلم را خفقانی عجب است

[

شب وصل است و دلم را خفقانی عجب است

ضربان دلم امشب ضربانی عجب است

ص:۱۵۸

۱- (۱)) -در روایت است که ابو بصیر گوید از امام صادق علیه السّلام دربارهٔ این کلام خداوند پرسیدم که می فرماید: وَ کَذٰلِکَ أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنٰا مٰا کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتٰابُ وَ لاَ الْإِیمٰانُ (۵۲ سورهٔ شوری)حضرت فرمودند:روح آفریده ای است از آفریدگان خدای تبارک و تعالی، بزرگتر از جبرئیل و میکائیل.این روح همراه پیامبر صلّی اللّه علیه و اله بود،او را آگاه می ساخت و استوارش می داشت.و پس از پیامبر این روح همراه امامان است.(اصول کافی،ج ۱،ص ۲۷۳،کتاب الحجه،باب

الروح التی یسدد اللّه بها الائمه).

۲- (۲)) -اشاره به حدیثی که از حضرت ختمی مرتبت محمّد بن عبد اللّه صلّی اللّه علیه و اله نقل شده است:ان اللّه لا ینظر الی صورکم و لا الی اموالکم و انما ینظر الی قلوبکم و أعمالکم.(رسائل شـهید ثانی، تحقیق رضا مختاری،ج ۲،ص ۸۱۳،چاپ دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).

سر سرگشته که دور حرم دل می گشت

دگر امشب دورانش دورانی عجب است

می رسد مژده دیدار ز دلدار به جان

وندر این هیمنه جان را هیمانی عجب است

هر سر موی من از معجز پیغمبر عشق

در بیان صفت حسن،زبانی عجب است

وز سر شوق فغانی که برآرم ز فؤاد

برکند کون و مکان را که فغانی عجب است

عشق را غیر نشانی که ز بی نام و نشان

عقل می داد نشان نام و نشانی عجب است

فاش گویم که پس پردهٔ دل دریچه ای است

که اگر باز شود،سوی جهانی عجب است

ناصر سیّد استاد ز شاگردی عشق

در تمام سخنش لطف و بیانی عجب است

(۹) [امشب ای مرغ سحر کار تو خاطرخواه است

]

امشب ای مرغ سحر کار تو خاطرخواه است

با نسیم سحری نکهت گل همراه است

امشب از شورش مستانهٔ تو شور دگر

افتد اندر دل و جانی که ز عشق آگاه است

نعره زد بلبل و رسوا شد و گل پرده درید

عشق پوشیده کنون،قصهٔ در افواه است

عشق اگر می طلبی طالب رسوایی باش

پرده بر عشق مپوشان که کتان بر ماه است

نور«انا»ز کجا تافته بر گل عجبا

مگر امشب شب قدر است که«انزلناه»است

ص:۱۵۹

عقده از نطق تو ای مرغ سحرخوان که گشود

تو مگر موسی و گل نخله و امر از شاه است؟

«لا اله»آتش و موسی تو و دل نخله،مترس

لا تَخَفْ إِنِّی أَنَا اللّٰهُ (۱)در«الاّ اللّه»است

همره ناصر سیّد بگشا بال و بچرخ

دور گل خسته مشو عمر سفر کوتاه است

(۱۰)

[سرودهٔ شب بیست و سوم ماه رمضان]

دم جان بخش نسیم سحری مشگین است

مگر امشب گذرش بر موی حور العین است

آمدی باز ز فردوس مگر کز دم تو

عرصهٔ روی زمین غیرت علّیین است

باز گو گر خبری باشدت از حضرت دوست

که مرا دم همه از یار و مرادم این است

بگشا غنچهٔ دل را که من از تنگ دلی

همچو گل دامنم از خون جگر رنگین است

۱- (۱)) -اشاره به مشاهدات و سیر معنوی حضرت موسی علیه السّلام است که در قرآن در این باره آمده است: فَلَمّا أَتاها نُودِیَ مِنْ شاطِئِ الْوادِ الْأَیْمَنِ فِی الْبُقْعَهِ الْمُبارَکَهِ مِنَ الشَّجَرَهِ أَنْ یا مُوسی إِنِّی أَنَا اللّٰهُ رَبُّ الْعالَمِینَ وَ أَنْ أَلْقِ عَصاکَ فَلَمّا رَآها تَهْتَزُّ کَأَنَّها جانٌّ وَلّی مُدْبِراً وَ لَمْ یُعَقِّبْ یا مُوسی أَقْبِلْ وَ لا تَخَفْ إِنَّکَ مِنَ الْآمِنِینَ. (سورهٔ مبارکهٔ قصص/آیهٔ ۳۰-۳۱).

چشم اگر باز کنم جز به سوی طلعت یار

سر مژگان همه بر دیده من ذوبین (۱)است

سرمه از خاک ره یار گرفته است مگر

دیدهٔ ناصر سیّد که حقیقت بین است

(۱۱) [امشب ای باد سحر خوش نفست مشگین است

[

امشب ای باد سحر خوش نفست مشگین است

دم جان بخش تو امشب همه عطرآگین است

از بهشت آمده ای باز مگر،کز دم تو

در همه روی زمین نگهت حور العین است

بگشا غنچه دل را که من از تنگ دلی

همچو گل دامنم از خون جگر رنگین است

باز گو گر خبری باشدت از حضرت یار

که مرا دم همه از یار و مرادم این است

ای خوشا مردن فرهاد که اندر دم مرگ

سر خود دید که فرش قدم شیرین است

ناصر سیّد اگر گل نکند خاک ز اشک

خاک عالم به سرش در صف یوم الدین (۲)است

۱- (۱)) -نوعی نیزهٔ کوچک با سر دو شاخه و نوک تیز.(فرهنگ بزرگ سخن،ج ۵،دکتر حسن انوری).

۲- (۲)) -دین یکی از نام های روز قیامت است که خداوند در قرآن کریم ذکر کرده است؛از جمله در سورۀ مبارکه حمد می فرماید: مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ .

(۱۲) [اقتضای جلوه دارد دیگر امشب حسن دوست

[

اقتضای جلوه دارد دیگر امشب حسن دوست

چشم بگشا گر تو را دیدار آن رو آرزوست

پرده یک سو می کند آن شاه از روی چو ماه

عاشق بیچاره در خواب است آب آن طرف جوست

جان فدا بایست کردن در طریق عاشقی

جستجو این است ای رهرو دگرها گفتگوست

دم فروکش یک نفس زین های وهوها،مردوار

تا به بینی هر نفس مردان ره را های وهوست

عشق را نبود عیاری غیر چشم اشکبار

اشک چشم از بهر عاشق آری آری آبروست

آهن دل را مجلّا کن به پیش روی یار

تا چو در وی بنگری ای دوست پنداری که اوست

ناصر سیّد ز مستی هر زمان خواهد کند

کشف اسرار محبت گرچه خاموشی نکوست

(۱۳) [آتشی افروخت عشق و جسم و جان من بسوخت

[

آتشی افروخت عشق و جسم و جان من بسوخت

خواستم آهی کشم کام و زبان من بسوخت

آتش دوزخ ندارد طاقت بار فراق

آه زین آتش که پیدا و نهان من بسوخت

ص:۱۶۲

تشنهٔ دیدار یارم در بیابان طلب

آتش این تشنگی روح و روان من بسوخت

چون نشان بی نشانی در ره گمنامی است

برق استغنا زد و نام و نشان من بسوخت

چونکه در مرآه جان دیدار جانان شد عیان

ظلمت تن در ظهور نور جان من بسوخت

صد هزاران پرده بود اندر میان ما و دوست

جمله را یک شعلهٔ آه و فغان من بسوخت

خواستم چون ناصر سیّد سخن گویم ز عشق

آتشی جست از دل و نطق و بیان من بسوخت

(۱۴)

مراتب هفتگانهٔ نفس

هفت منزل در ره عشق ای پسر دشوار هست

با تو گویم اندکی لیکن سخن بسیار هست

الحذر ثم الحذر از این خراب آباد جسم

کاندر این مخروبه هر سو عقرب جرّار (۱)هست

باید از چاه طبیعت بگذری با چشم باز

تا نیفتی کاندر این چه موش هست و مار هست

چون از این چه بگذری در وادی پرهول نفس

اژدهای هفت سر با زهر آتشبار هست

۱- (۱)) -کژدمی زرد و خبیث که دم کشان رود.(فرهنگ لاروس).

چون رسیدی در میان جنگل تاریک صدر

خرس و میمون و گراز و شیر آدم خوار هست

در میان کشتی دل چون نشینی هر زمان

بیم طوفانت ز موج قلزم زخّار (۱)هست

چون برون آیی ز کشتی تا روی بر کوه عقل

راه ها تاریک و سخت و صعب و ناهموار هست

از فراز کوه عقل آیی چو اندر دشت روح

هر طرف جَنّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ (۲)هست

هم به آنجا دل مبند و روی کن تا قصر نسر (۳)

پرده یک سو کن که خورشید جمال یار هست

رهروان را از برای این ره پر هول عشق

رهنمایی چون محمّد صلّی اللّه علیه و اله سیّد مختار هست

شمع این ره چیست،دانی هست قرآن مجید؟

چون به هر حرف از حروفش صد هزار انوار هست

ناصر سیّد نشان راه را سربسته گفت

لیک داند هرکه جانش حامل اسرار هست

۱- (۱) -دریا و رود بزرگ پر آب و مواج؛قلزم در قدیم نام بندری بوده در ساحل دریای سرخ نزدیک ورودی رود نیل به دریای سرخ و دریای سرخ را به مناسب نام آن شهر دریای قلزم گفته اند.(فرهنگ عمید).

۲- (۲) -برگرفته از آیهٔ شریفهٔ: وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ کُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَهٍ رِزْقاً... ،سورهٔ مبارکهٔ بقره/آیهٔ ۲۵.

۳- (۳)) -نام دو ستاره است که در نسر طائر و نسر واقع قرار دارد(برهان قاطع،ج ۴،ص ۲۱۳۸)؛ نسر واقع ستارهٔ روشنی که در صورت فلکی چنگال رامی قرار دارد.(فرهنگ معارف اسلامی، سیّد جعفر سجادی،ج ۴،ص ۴۵۷).

(۱۵)

[سرودهٔ شب نوزدهم ماه رمضان]

پادشاه حسن امشب خیمه بر دل می زند

لیلی امشب پرده را بالا ز محمل می زند

در هوای آشیان قدس امشب مرغ جان

پر و بال از شوق هم چون مرغ بسمل (۱)می زند

سرنوشت هجر عاشق می شود امشب تمام

طعنه از شور جنون،مجنون به عاقل می زند

بارگاه شوق را لیلی به صد شوق و شعف

با سپاهین چادر مجنون مقابل می زند

عقل کل پروانه آسا پر و بال از روی شوق

بر شعاع طلعت انسان کامل می زند

هرکه شد چون ناصر سیّد شهید راه عشق

بوسه از شادی به دست و تیغ قاتل می زند

(۱۶) [جنبشی باز نسیم سحر آغاز کند

[

جنبشی باز نسیم سحر آغاز کند

وین دل تنگ مرا غنچه صفت باز کند

بشکفد غنچهٔ دل تا ز سر سدرهٔ علم

بلبل عقل بشور افتد و پرواز کند

۱- ((۱)) -سربریده.

مرغ شب خیز همی گریهٔ جان سوز کند

گل نوخیز همی خندهٔ جان ساز کند

هرچه بلبل به نیاز از پی گل چرخ زند

گل رود در عقب برگ و به او ناز کند

یک نسیم دگر از غیب برآید ناگاه

پرده را از رخ معشوقهٔ گل باز کند

بلبل از شوق فتد در بغل شاهد گل

گل پذیرائی از آن مرغک گل باز کند

گل و بلبل بهم آیند و نشینند به هم

هر دو را عشق به هم محرم و دمساز کند

در بیان کردن آیات محبّت چه عجب

ناصر سیّد اگر دعوی اعجاز کند

(۱۷)

[سرودهٔ شب بیست و سوم ماه رمضان]

دیگر امشب جعد جانان را پریشان می کنند

از زمین تا آسمان را سنبلستان می کنند

عکسی از رخساره اش افتاده بر خاک دژم (۱)

خاک را از عکس رخسارش گلستان می کنند

نکهتی از زلف پرچینش به دست آورده باد

شش جهت را از شمیمش عنبرافشان می کنند

۱- (۱)) -تیره،تاریک،افسرده،دلتنگ،خشمگین،بیمار(برهان قاطع).

بر امید آنکه شاید شاه خوبان بگذرد

بر سر بازار دل امشب چراغان می کنند

تا تجلّی به نماید حسن مطلق در ظهور

چار سوی قلب را آیینه بندان می کنند

پرده یکسو می کنند از چهرهٔ گل نیمه شب

بلبل شوریده را سرگرم افغان می کنند

بر گنه کاران صلا از بهر رحمت می زنند

بر سیه رویان نظر با چشم احسان می کنند

عقل را در پیش عشق امشب به مکتب می برند

عشق را استاد درس عقل نادان می کنند

قلب های تیره را اکسیر اعظم می زنند

سینه های ساده را خورشید تابان می کنند

بسکه بیرون می دهند از پرده راز سر به مهر

هفت بطن از معنی قرآن نمایان می کنند

از زبان ناصر سیّد سخن سنجان غیب

بهر مشتاقان بیان اسرار قرآن می کنند

(۱۸) [امشب آن محبوب زیبا،جلوه سازی می کند

]

امشب آن محبوب زیبا،جلوه سازی می کند

بر سر مهر آمده،عاشق نوازی می کند

شاهد توحید می گیرد ز عاشق آینه

وندر این آیینه با خود عشق بازی می کند

ص:۱۶۷

چهر مهرش می فزاید عاشقان را مهر چهر

گرچه مهر چهر او عاشق گدازی می کند

در ریاضت تن چو سوزن کن که بتوانی گشود

آن گره ها را که محکم فخر رازی می کند

طالب علم ار نباشد شوری از عشقش به سر

روز و شب در مدرسه کاهل نمازی می کند

بر پر پروانه زد چون پرتو رخسار شمع

پرزنان پرواز کرده شاهبازی می کند

ای که آواز مخالف می نوازی لب ببند

مطرب امشب ساز آهنگ حجازی می کند

دوست می دارد نیاز و عشق را آن سروناز

گرچه حسنش اقتضای بی نیازی می کند

ناصر سیّد اگر افکند سر در پای دوست

بر سرافرازان عالم سرفرازی می کند

(۱۹)

[سرودهٔ شب نوزدهم ماه رمضان]

رهروان راه امشب طی منزل می کنند

ساکنان کشتی امشب جا به ساحل می کنند

در هوای مژدهٔ«احببته»دل دادگان

جدّ و جهد امشب پی قرب نوافل (۱)می کنند

۱- (۱)) -اشاره به حدیث مشهور به قرب نوافل است که در آن آمده است:«...و انه لیتقرّب الیّ-

ای گدایان الصلا امشب بزرگان از کرم

فضل و رحمت را به هم تقسیم سائل می کنند

خوبرویان شانه بر موی پریشان می زنند

عقده ها را باز کرده حل مشکل می کنند

شاهدان غیب بیرون کرده سر از باغ خلد

جلوه بهر رغبت انسان کامل می کنند

عاشقان را در نظر جز حسن روی یار نیست

عاقلان اثبات حسنش با دلائل می کنند

از کتاب ذات خود عارف سخن گوید و لیک

عالمان نقل مسائل از رسائل می کنند

نکته های عشق را چون ناصر سیّد به رمز

اندک اندک گوشزد بر گوش عاقل می کنند

(۲۰)

[سرودهٔ شب بیست و سوم ماه رمضان]

کیست امشب حلقه بر در می زند

حلقه بر در طور دیگر می زند

حلقه بر در می زند آهسته لیک

ز اضطرابم بر دل آذر میزند

ص:۱۶۹

دل به خون در تنگ نای سینه ام

همچو مرغ بسملی پر می زند

بند بندم را کند از هم جدا

عضو عضوم را به هم برمی زند

بانگ این در تا به گردون می رسد

جنبشش بر هفت پیکر می زند

می زند ارکان عالم را به هم

گر چنین در بار دیگر می زند

حلقهٔ«لا»را به نفی ما سوا

بر سر امکان سراسر می زند

با سرانگشتان دل بند لطیف

این چنین در آن صنم برمی زند

امشب آری آن شه اقلیم حسن

کشتگان عشق را سر می زند

پرتو رویش به هر کشته رسید

سر میان زندگان برمی زند

نور قرآن زد در این شب بر نبی

بعد از آن بر آل اطهر می زند

جبرئیل امشب علم بهر امان

بر سر قبر پیمبر می زند

یک علم در کعبه،یک در بیت قدس

یک علم بر قبر حیدر می زند

ص:۱۷۰

ناصر سیّد ز شوق آن علم

نعرهٔ اللّه اکبر می زند

(۲۱) [حسن و عشق امشب به یگدیگر برابر می شود

]

حسن و عشق امشب به یگدیگر برابر می شود

سرنوشت عاشقان امشب مقدّر می شود

عقل اگر شیر محبت خورد می گردد چو عشق

اجنبی از ارتضاع آری برادر می شود

ظلمت امکان عاشق سوخت چون در نار عشق

هستیش روشن تر از خورشید انور می شود

هر که می جوید چو درویشان صورت کیمیا

این قلندر آخر اندر ره سلندر می شود

نسخهٔ اکسیری از قرآن بدست آورده ام

هر که داند در کفش هر سنگ گوهر می شود

سنگ دل را خون و خون را اشک و باز آن اشک خون

کن چو مشتاقان که این اکسیر احمر می شود

قطره ای زین کیمیا بر صفحهٔ صورت بریز

مس صورت را ببین دردم که چون زر می شود

آب کن قلب سیه را پس چو استادان به ذکر

دمبدم چندانکه بینی دل چو اخگر می شود

پس از آن اکسیر بر دل زن که چون دل شد طلا

ملک هستی بعد از این بهرت مسخر می شود

ص:۱۷۱

نسخهٔ این کیمیا از ناصر سیّد بگیر

هر که این تدبیر داند کیمیاگر می شود

(۲۲) [کثرت امشب غرق در دریای وحدت می شود

[

کثرت امشب غرق در دریای وحدت می شود

وحدت امشب جلوه گر در ضمن کثرت می شود

رحمت موصولهٔ یکتای بی همتای فرد

از برای اهل استحقاق قسمت می شود

ره به بالا گیر امشب ای گدای ره نشین

ز آنکه اندر لا مکان تقسیم رحمت می شود

بر سرن از پله های نردبان«لا اله»

چون به«الا هو»رسی کشف حقیقت می شود

صیقلی کن روی صورت را به مصقل های ذکر

تا به بینی چون عیان معنی ز صورت می شود

راهی از علم الیقین هم هست تا عین الیقین

رفتن این ره به انوار شریعت می شود

می رسد از راه خدمت مرد تا علم الیقین

معرفت چون شد مؤکّد علم رؤیت می شود

ناصر سیّد سخن گر گوید از حق الیقین

کی امانت دار اسرار محبت می شود

این قدر دانم که هرکس ره به این مقصود برد

مستحق حمل اعباء خلافت (۱)می شود

ظلّ امکان می شود مخفی در انوار وجوب

پای تا سر چشم و گوش و علم و قدرت می شود

(۲۳) [جبرئیل امشب پیام از حیّ داور می برد

[

جبرئیل امشب پیام از حیّ داور می برد

تحفۀ تنزیل را نزد پیمبر می برد

یا ز جعد مشک بار یار،باد بی قرار

از برای بی قراران مشک و عنبر می برد

پاکبازان وفا را عهد اللّه اشتری (۲)است

هرکه ترک سر کند این عهد را سر می برد

در قمار عشق هر شب آنچه عاشق داشت باخت

و آنچه هر شب باخت امشب صد برابر می برد

بی لبان تنگ لیلی بود مجنون تنگ دل

امشب از تنگ دل صد تنگ شکّر می برد

ای برادر عشق بگزین زانکه پر و بال عشق

نفس را در یک نفس از عقل برتر می برد

۱- (۱) -اشاره ای لطیف به آیۀ عرض امانت است که می فرماید: إِنّٰا عَرَضْنَا الْأَمٰانَهَ عَلَی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبٰالِ فَأَبَیْنَ أَنْ

يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً (سورهٔ مباركهٔ احزاب/آيهٔ ۷۲).

۲– (۲)) –اشاره به آيهٔ ۱۱۱ سورهٔ توبه: إِنَّ اللّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ .

گر بیاد دوست آهی برکشی از روی شوق

آه زارت را ملک در عرش اکبر می برد

عشق بر هر سر فتد همچون حروف مصدری

از ره تأویل مشتق را به مصدر می برد

کیمیای عشق را تا ناصر سیّد شناخت

می زند بر قلب قلب و قلب چون زر می برد

(۲۴) [درد بی درمان ما امشب به درمان می رسد

]

درد بی درمان ما امشب به درمان می رسد

کار بی سامان ما امشب به سامان می رسد

دل بپروا از علایق سینه بزدای از هوی

خانه را جاروب کن بهتر که مهمان می رسد

چشم بگشا تا زنی اول به چشم آنگه به دل

هر خدنگ غمزه کز ابروی جانان می رسد

خیز ای بلقیس از جای و بیارا بارگاه

هدهدی با نامه از نزد سلیمان می رسد (۱)

چشمت ای یعقوب روشن،می رسد از ره بشیر

بر کفش پیراهن یوسف به کنعان می رسد (۲)

۱- (۱)) -اشاره به دعوت پادشاه سرزمین سبا از سوی حضرت سلیمان که در قرآن آمده است: اِذْهَبْ بِکِتابِی هٰذا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ

ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مٰا ذٰا یَرْجِعُونَ قٰالَتْ یٰا أَیُّهَا الْمَلَأُ إِنِّی أَلْقِیَ إِلَیَّ کِتٰابٌ کَرِیمٌ إِنَّهُ مِنْ سُلَیْمٰانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

(سورۀ مبارکۀ نمل/آیه ۲۸-۳۰).

۲- (۲)) -اشاره به داستان حضرت یوسف است که در قرآن کریم فرماید: فَلَمّٰا أَنْ جٰاءَ الْبَشِیرُ أَلْقٰاهُ عَلیٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِیراً...

(سورۀ مبارکۀ یوسف/آیۀ ۹۶)

از فراز لا مکان سوی محمد جبرئیل

همرهش خیل ملک بر دست،قرآن می رسد

همچو طفل مکتبی قرآن به دست از بهر درس

حضرت روح الامین تا آن دبستان می رسد

نکته گر مشکل شدت از ناصر سیّد بپرس

هر شکالت را جواب از نزدش آسان می رسد

(۲۵)

[سرودهٔ شب بیست و سوم ماه رمضان]

ساقی امشب جام را از می لبالب می کند

می کشان را نقل می آماده از لب می کند

هرکه را با او سر و سرّی است از دلدادگان

از برای بزم قربش دعوت امشب می کند

هرکه را رانده است امشب می کند دور از حضور

و آنکه را می خواست است امشب مقرّب می کند

ور دلی ز آسیب عشقش در طپش افتاده است

رفع آن آسیب ازو با سیب غبغب می کند

وز برای مهمانان (۱)در حریم قرب خویش

منزل از خوان کرم امشب مرتب می کند

۱- (۱)) -در نسخه چنین است امّا میهمانان با وزن هماهنگ تر است.

از«ابیت عند ربّی» (۱)وز سَقٰاهُمْ رَبُّهُمْ (۲)

من سخن گفتم،چه باک ار منکری تب می کند

عشق آری عاشقان را می برد تا کوی یار

وز غرور و خود پرستیشان مهذّب می کند

چشم دل عارف گشود از های هو بی های و هو

گوش را گر عابد از فریاد یا ربّ می کند

نفس را بایست کشتن تا رهی از شر نفس

کشتۀ عقرب،علاج نیش عقرب می کند

دفتر اخلاق بهر ناصر سیّد مخوان

عاشقان را عشق در یک دم مؤدّب می کند

(۲۶) [هرکه یک ساعت به یاد دوست سر در سینه کرد

]

هرکه یک ساعت به یاد دوست سر در سینه کرد

کشف سرّ غیب را از شنبه تا آدینه کرد

گرچه دل چون سنگ باشد چون که بگذارد ز عشق

می توان بهر جمال یار از او آئینه کرد

قفل دل بگشا که هرکس قفل از دل برگرفت

ضبط گنج معرفت از فتح این گنجینه کرد

۱- (۱) -قال رسول اللّه(ص):ابیت عند ربّی یطعمنی و یسقینی.(بحار الانوار،ج ۶،ص ۲۰۸،باب ۸ احوال البرزخ و...).

۲- (۲)) -اشاره به آیۀ ۲۱ سورۀ مبارکۀ انسان در ذکر نعمت های اهل بهشت:... وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً.

آدمی شو اول،آنگه پشت،خم کن در نماز

ورنه بس چون مرد راکع پشت،خم،بوزینه کرد

عکس روی یار اگر خواهی فتد بر لوح جان

باید او را صیقلی از زنگ بخل و کینه کرد

صوفی آن باشد که از تن برکند رخت طمع

ورنه آسان است بر تن جبّهٔ پشمینه کرد

بر جبین ای ناصر سیّد بباید داغ عشق

ورنه حاصل چیست گر صورت ز سجده پینه کرد؟

(۲۷)

[سرودهٔ شب بیست و سوم ماه رمضان]

نامه ای امشب از آن ماه لقا می آید

هدهد خوش خبر امشب به صبا می آید

با نسیم سحری نفحهٔ مشک ختن است

مگر آن آهوی مشگین ز ختا می آید

می زند بحر کرم موج و سحاب رحمت

مجتمع گشته و باران عطا می آید

از سرا پردهٔ لیلا به سراغ مجنون

پیک دعوت به سوی بزم لقا می آید

کوه هستی خود از جا بکن و کاهش کن

کز پی بردن او کاهربا می آید

چشمه ای هست درون دل انسان که اگر

بگشائی سر آن،آب بقا می آید

ناصر سیّد اگر باز ببیند رخ دوست

همچو بلبل به سر شور و نوا می آید

(۲۸) [دامن خیمهٔ لیلا است که بالا زده اند

]

دامن خیمهٔ لیلا است که بالا زده اند

یا مگر دربچه از غیب به دنیا زده اند

چشم مجنون نبود جز سوی آن نقطهٔ خاک

که در او میخ سرا پردهٔ لیلا زده اند

پردهٔ قدس که در طارم اعلا زده بود

کنده اند امشب و بر تودهٔ غبرا (۱)زده اند

قدسیان حلقهٔ طاعت که به پیرامن عرش

زده بودند به پیرامن بطحا زده اند

ای خوشا میکدهٔ باده فروش بطحا

که ملائک به درش صف پی صهبا زده اند

حلقهٔ خدمتش آنان که نمودند بگوش

پشت پا بر سر دارائی دارا زده اند

می کشانی که از آن میکده سرمست شدند

از طرب عربده در عرش معلاّ زده اند

۱- (۱)) -غبرا-زمین.

ساغر«لا»همه چون ناصر سیّد ز نشاط

بشکستند و شراب از خم«الا»زده اند

(۲۹) [**دیگر امشب،صفّهٔ دل را چراغان کرده اند**

[

دیگر امشب،صفّهٔ دل را چراغان کرده اند

جاری از سرچشمهٔ جان،آب حیوان کرده اند

با وجود آنکه تاریک است عالم سربه سر

از درون سینه ام خورشید باران کرده اند

چشم حس کور است کوران را نباشد درک نور

نور را روشن کجا در چشم کوران کرده اند

چشم دل بگشا که بینی امشب از نور احد

از دل هر ذره خورشیدی نمایان کرده اند

امشب است آن طرفه شب کز جنبش فیض ازل

بر دل پاک محمد وحی قرآن کرده اند

سرمهٔ روشن دلی از ناصر سیّد بجوی

تا ببینی آنچه را کز چشم،پنهان کرده اند

(۳۰)

[سرودهٔ شب بیست و یکم ماه رمضان]

لیله القدر است امشب مژده ای اهل شعور

شب مگو خورشید روشن گو،شب دریای نور

شب مگو میقات وصل عاشق دل باخته

شب مگو هنگام قرب بندهٔ افتاده دور

ص:۱۷۹

شب مگو مجموعهٔ تحریر احکام قدر

شب مگو مشروحهٔ تفسیر آیات ظهور

شب مگو وقت تضرّع،موسم عجز و بکاء

شب مگو هنگام زاری بهر تقصیر و قصور

شب مگو وقت چشیدن ز آب«کاس من معین» (۱)

شب مگو وقت کشیدن باده از جام طهور (۲)

می رود تا ساحل دریای شیرین بقا

کشتی درماندگان طبع ازین دریای شور

همچو عیسی می توان رفتن در این شب تا فلک

همچو موسی می توان دیدن در این شب نور طور

تا به کی در خواب غفلت،خیز از جا مردوار

نه قدم بر نفس و جا کن در صف اهل حضور

ناصر سیّد صفت،رو کن زمانی سوی دل

ره بجو شاید نگردد راه نزدیک تو دور

(۳۱) [می گشاید یار امشب گوشهٔ ابرو به ناز

]

می گشاید یار امشب گوشهٔ ابرو به ناز

سوی این محراب آرید ای نمازآران نماز

از حریم قدس می آید به هامون بهر صید

باز شاه و می فرستد سوی صحرا شاهباز

۱- (۱)) -اقتباسی است از آیهٔ ۱۸ سوره مبارکهٔ واقعه: بِأَکْوابٍ وَ أَبارِیقَ وَ کَأْسٍ مِنْ مَعِینٍ .
۲- (۲)) -اشاره به آیهٔ **۲۱** سورهٔ مبارکهٔ انسان: ...وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً .

سینه پیش آرید یاران تا خورد تیغش به جان

چشم بگشائید تا افتد به چشم آن تیر ناز

ای خوشا آن شب که با سوزش برم شب را به روز

وای بر روزی که بی دردش رسم تا شام،باز

مرده باد آن دل که می خواهد ز پیکانش گریز

کور باد آن چشم کو جوید ز تیرش احتراز

گر خورد تیرش به قلبی می شود آن قلب،خوش

ور رسد تیرش به چشمی می شود آن چشم،باز

کم گریز ای خوک مدبر کان شه دنیا و دین

صید آهوی ختن خواهد نمی خواهد گراز

بر سر هرکس نشست آن شاهباز خوش نشان

گو برآور سر به وجد،اکنون که گشتی سرفراز

کردم امشب این سخن از ناصر سیّد سؤال

کی سخن آرای و معنی سنج و ای دانای راز

دانی این شهباز شاهی در کجا آید فرود؟

گفت:آری می نشیند در بیابان حجاز

گفتم آوخ بعد منزل را چه تدبیر است؟گفت:

هست در دل راه نزدیکی به آن اقلیم باز

(۳۲) [تا تو بهر این و آن از بهر این و آن بسوز

[

تا تو بهر این و آن از بهر این و آن بسوز

یا به فکر آب و نان در فکر آب و نان بسوز

ای اسیر خانمان این خانمان ها آتش است

یا بسوز از خانمان یا آنکه خانمان بسوز

ص:۱۸۱

عقل پروانه است،جان چون شمع،دانش پر و بال

پر دانش در فروغ نور شمع جان بسوز

بال و پر،پروانه را محروم کرد از بال نور

گر تو بال نور خواهی بال و پر،آسان بسوز

کوره ای از عشق جانان در درون دل بساز

آتش«لا»بر فروز و عالم امکان بسوز

دمبدم از نفحهٔ ذکر دمادم دم بدم

پس به یک دم هر دو عالم زین دم سوزان بسوز

زر هستی را بنه در بوته نفی و بتاب

وندر آن،جز هستی حق هرچه بینی آن بسوز

آن چنانکه ناصر سیّد به نار عشق سوخت

گر نمی سوزی برو در آتش خذلان بسوز

(۳۳) [نعره های عشق مجنون رفت تا بنگاه عشق

]

نعره های عشق مجنون رفت تا بنگاه عشق

لیلی این سوتر زند امشب دگر خرگاه عشق

عاشق دیوانه،جان بر دست دارد انتظار

رو نما آورده تا ابرو نماید شاه عشق

گریه های شوق مجنون،کرد آخر کار خویش

زانکه امشب برقع از رخ می گشاید ماه عشق

تا به مقصد صد هزاران سال باشد راه عقل

یک قدم بر نفس نه،طی کن ره کوتاه عشق

ص:۱۸۲

با چراغ عقل،راه عشق نتوان یافتن

تا نسوزد شمع،جان روشن نگردد راه عشق

سوخت جان ناصر سیّد ز نار«لا اله»

تا دمید از مشرق دل نور«الا اللّه»عشق

(۳۴)

[سرودهٔ شب بیست و یکم ماه رمضان]

حسن مطلق بین که امشب می شود جویای عشق

وین طلاطم بین که افتاده است بر دریای عشق

گرمی حسن است کز شمس حقیقت تافته است

کین چنین افکنده جوشش در خم صهبای عشق

پرتو رخسار ساقی تافت بر مینای می

کین چنین شد صاف و روشن باده در مینای عشق

نیست در بازار معنی نزد معشوق ازل

گوهری ارزنده تر از لؤلؤ لالای عشق

عشق بگزین ای بلند اختر که فرّ عشق برد

با پر همت محمد را به أَوْ أَدْنیٰ (۱)عشق

خانمان و خاندان و جسم و جان را باختند

پاک بازان طریقت بر سر سودای عشق

ص:۱۸۳

۱- (۱)) -در نسخه چنین است و باید:به «أَوْ أَدْنیٰ» ی عشق باشد.اقتباسی است از آیات ملاقات حضرت موسی با پروردگار که

از جمله در سورهٔ قصص آیه ۳۰-۳۱ آمده است: ...یا مُوسیٰ إِنِّی أَنَا اللّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ... وَ لاٰ تَخَفْ إِنَّکَ مِنَ الْآمِنِینَ .

لاٰ تَخَفْ إِنِّی أَنَا اللّهُ (۱)نشنود موسای جان

خلع نعلین تعلق (۲)گر نکرد از پای عشق

راستی چون ناصر سیّد نکرده هیچ کس

شرح اسرار محبّت،حل مشگل های عشق

(۳۵) [دیگر امشب تا به گردون می رود فریاد دل

]

دیگر امشب تا به گردون می رود فریاد دل

گوئی امشب دل ز دلبر می ستاند داد دل

می زند بر کوه هستی تیشه را دل سخت تر

ترسم امشب تیشه را بر سر زند فرهاد دل

«لا»و«الّا»را مکرر می کند دل با نشاط

داده درس دیگری امشب به دل استاد دل

آن چنان کز تیشهٔ دل می جهد امشب شرار

آخر این برق تجلّی بر کند بنیاد دل

قصد قاف قرب دارد دل ز بال آراستن

آفرین بر همت دل،به به استعداد دل

هستی خود گر ببازد می برد کنج (۳)وصال

زانکه خوش تر دست بازی می کند نرّاد دل

ص:۱۸۴

۱- (۱)) -اشاره به آیهٔ ۱۲ سورهٔ مبارکهٔ طه: إِنِّی أَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوٰادِ الْمُقَدَّسِ طُویً

۲- (۲)) -برداشتی از آیهٔ ۱۲ سورهٔ مبارکهٔ طه است که فرماید: فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ .
۳- (۳)) -در نسخه چنین است و ظاهرا گنج وصال صحیح باشد.اگرچه کنج وصال نیز قابل توجیه است.

لیک از اول، گر دهد دل،نفس دون را پرورش

می شود این نفس سرکش عاقبت جلاد دل

ور به دست ناصر سیّد سپارد دل کسی

نرم می سازد به افسون سختی فولاد دل

(۳۶) [هله ای عاشقان کنید قیام

]

هله ای عاشقان کنید قیام

امشب از دوست می رسد پیغام

نامهٔ سر به مهر یار رسید

که ز مشکش نهاده است ختام

یا رب این نامه چون شود مفتوح

هست عنوان او به نام کدام

از چه دل داده،یاد کرده به خیر؟

به چه شوریده ای رسانده سلام؟

بگشاید نامه ای آسان تر

که نمانده است در دلم آرام

قاصد این نامه چون برون آورد

جان نثارش کنید بر اقدام

نی که یک جان کم است بهر نثار

از که یاران کنیم جان ها وام

مگر آید ز ره فرشتهٔ روح

تا کند جان به جان نثار اکرام

ص:۱۸۵

گوئی این نامه دعوتی دارد

عاشقان را برای جلوهٔ عام

لیک بعضی نظر کنند از دور

دگران را مقام قرب مقام

گر شبی بر رخش فتد نظرم

بهتر است از هزار ماه تمام

بهر خاصان در این حدیقهٔ انس

راح روح است و روح شرب مدام

یا رب آن کن که ناصر سید

اندر این جمله باشد او را نام

(۳۷)

[سرودهٔ شب بیست و سوم ماه رمضان]

بسکه امشب یاد روی آن بت رعنا کنم

دل چو کوه طور سازم صدر را سینا کنم

هرچه غیر از مهر رویش،افکنم در پشت سر

هرچه غیر از یاد رویش،جمله زیر پا کنم

نام جعد پرخمش چندان بیارم بر زبان

که زمین تا آسمان پر عنبر سارا کنم

خاک پای پیک وصلش را کشم امشب به چشم

تا از این کحل الجواهر چشم را بینا کنم

وز دو چشم اشک بار از بهر تقدیم رهش

جیب و دامان،مال مال از لؤلؤ لالا کنم

مصقل«لا»را به قوّت آن قدر بر دل زنم

تا که دل را مستعدّ جلوهٔ«الاّ»کنم

طور قلبم چون شود از نور«الا»منصدع

بی خود از«انا»شوم تاویل«انزلنا»کنم

پرده از رخسارهٔ معشوق جان یک سو کنم

عقده از پیچ و خم گیسوی جانان واکنم

ناصر سیّد صفت رمز نهان عشق را

با بیان طرفه بهر دوستان انشا کنم

(۳۸)

[سرودهٔ شب بیست و یکم ماه رمضان ۱۳۴۸]

امشب آمد بر زمین روح القدس از آسمان

از برای آنکه بیند جلوهٔ معشوق جان

در فلک نبود چو دل،آیینه سر تا پا نما

تا مگر سرّ حقیقت روی بنماید در آن

دل چه باشد؟جام جم،آیینهٔ اسرار غیب

کاندر او صورت پذیرد نقش پیدا و نهان

می شود روی زمین از چشم سوزن تنگ تر

بسکه هرسو ازدحام آرند خیل قدسیان

می پرد مرغ گمان امشب به یک پر تا یقین

می خورد تیر دعا امشب به یک سر بر نشان

ساعتی بنشین به زانو تا کی این سکر غرور؟

لحظه ای برخیز برپا تا کی این خواب گران؟

موسم کار است ای بیکار دستی زن به کار

لیله القدر است ای بی قدر قدر خود بدان

قطره ای بر رخ بیفشان چند بی سوز و گذار؟

نعره ای از دل برآور چند بی آه و فغان؟

پیک یار آمد بیا ای عاشق شوریده دل

گل ببار آمد بیا ای بلبل شیرین زبان

گر همی گوئی سخن چون ناصر سیّد بگوی

ور همی خوانی سخن از ناصر سیّد بخوان

(۳۹)

[سرودهٔ شب قدر رمضان ۱۳۵۴]

می کشم یک آه امشب زین دل تنگ حزین

می کشانم از فلک روحانیان را بر زمین

می زنم یک بار از غم چشم خون پالا به هم

تا که گردد غرق دریا کشتی چرخ برین

خون ببارد چشم اگر بیند به غیر از روی دوست

پاره گردد دل اگر جز یاد او سازد گزین

بلبل باغ شهودم بسته اندر آب و گل

ماهی بحر وجودم خسته اندر ماء و طین

ص:۱۸۸

پر و بالی می زنم شاید برآیم تا چمن

اضطرابی می کنم شاید درآیم زین چمین

سعی من دانی چه باشد نقش بی معنی برآب

جهد من حاصل چه دارد داغ باطل بر جبین

جز مگر بهر نجات من از این گلچال سخت

از سر رحمت درآید دست غیب از آستین

می رسد از غیب امشب خدمت سلطان عصر

همره خیل ملایک حضرت روح الامین

همچنان کاورد بهر جد پاکش مصطفی

تحفهٔ تنزیل را از نزد رب العالمین

صورت تأویل را با سرگذشت حال خلق

می رساند خدمت فرزند خیر المرسلین

می شوم چون ناصر سیّد به آن شه ملتجی

تا شوم ایمن به یمن آن شه دنیا و دین

(۴۰) [دیگر امشب بر سرم گل کرده از سودا جنون

]

دیگر امشب بر سرم گل کرده از سودا جنون

هر دمم حال دگر،آری جنون دارد فنون

گاه می کوبم به شادی پای عشرت بر زمین

گاه می ریزم به زاری اشک خونین از جفون

هر زمان می آیدم اشکال غیبی در نظر

رنگ رنگ و گونه گون یَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ (۱)

خودبه خود گویم که گر این حالت از دیوانگی است

باشد این دیوانگی از عقل در قیمت فزون

طوطی جان در قفس گاهی بالا گه به زیر

می پرد«هوهو»کنان و النّاس حولی غافلون

گاه بهرم می کند ز«انا»و«انزلناه»شرح

وز جنون خواهد کند توضیح بطنی از بطون

گوید آن روزی که بد ایام در آن روز شب

و آن شبی بد تار و روشن تو نمی دانی که چون

بد کتاب اللّه یکسر جمع در حرف الف

و آن الف هم بود ناپیدا و مستور از عیون

همزه ظاهر گشت و شد بهر الف نایب مناب

همچنین قائم مقام او است در کل قرون

نقطه آمد در تنزل وز پی قوس نزول

رسم قوسی کرد و نام قوس او گردید نون

همزه شد مکسور و آنگه سوی نون آورد رو

چون قلم در جنبش و نون چون دواتی در سکون

۱- (۱)) -اشاره به سخن حبیب نجّار است که در قرآن آمده است.در سورهٔ مبارکهٔ یس آیهٔ ۲۶-۲۷ می فرماید: قِيلَ ادْخُلِ

الْجَنَّهَ قَالَ يا لَيْتَ قَوْمِی يَعْلَمُونَ بِما غَفَرَ لِی رَبِّی وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُكْرَمِينَ .

نون ساکن شد مشدد تا گشاید سر به فتح

تا به فتح سردهد مدّ مداد از دل برون

فتحه چون اشباع شد ز اشباع ظاهر شد الف

برد نون را فتحه بالا تا الف شد رهنمون

با الف چون متصل شد،نون به اوج خود رسید

لفظ انّا تا به این جا آمد از این ها برون

چون به نزد عاقلان،درس جنون گفتن خطا است

ناصر سیّد سخن کوتاه می سازد کنون

(۴۱) [مدت تنگ دلیهات سرآمد غنچه

]

مدت تنگ دلیهات سرآمد غنچه

مژدهٔ فتح ز باد سحر آمد غنچه

بگشا لب به تبسّم به شکر خنده بخند

نوبت حاصل خون جگر آمد غنچه

اربعینی به ریاضت بسر زانوی غم

بنهادی سر و وقت اثر آمد غنچه

دم فروبسته و پیوسته به خود پیچیدی

این گشایش سحرت بی خبر آمد غنچه

آب و گل بودی و شاخ شجر طور شدی

گل شدی افسر نورت به سرآمد غنچه

عندلیبانه به پیرامن تو طوف کنان

نغمه زن دور تو با پای سرآمد غنچه

ص:۱۹۱

تافته بر تو مگر پرتو لعل لب یار

که ترا ز آن همه لطفی دگر آمد غنچه

جلوه گاه نظر ناصر سیّد شده ای

ناظر حسن تو با چشم تر آمد غنچه

(۴۲) [پیک جانان می رسد ای همدم از بهر خدای

]

پیک جانان می رسد ای همدم از بهر خدای

دست من گیر ای سرت گردم که برخیزم به پای

بر سر مجنون به پرسش می نهد لیلا قدم

وای اگر در خواب باشد چشم مجنون وای وای

می رسد شیرین و باید بیستون را کوه کن

بر کند با تیشهٔ مژگان به یک ساعت ز جای

عشق سازد آری آری ناتوانان را قوی

عشق باشد آری آری گمرهان را رهنمای

عشق آری می کند فولاد را مانند موم

عشق آری می دهد گنجشک را فرّ همای

عشق آری می کشد لاهوتیان را تا زمین

عشق آری می برد ناسوتیان را تا خدای

معجزات عشق را چون ناصر سیّد کسی

کی تواند شرح دادن نکته های جانفزای

(۴۳) [سوره قدر]

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَيْلِهِ الْقَدْرِ

هر شب که به عاشق رسد از دوست پیامی

آن شب شب قدر است ندانی تو که عامی

وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَهُ الْقَدْرِ با رمز محبّت ز حبیبی به حبیبی

قرآن همه گلدستهٔ گل بود و سلامی

لَيْلَهُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ

بهتر ز هزاران مه عمران شب شوق است

کز یار به یاری برسد مژدهٔ کامی

تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَهُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ

پیکی که ز معشوق رسد روح الامین است

کرده است تنزّل ز مقامی به مقامی

سَلَامٌ هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ

روح است و فتوح است و سلام است و سکون است

تا صبح اگر شب بر آن ماه تمامی

از شاخ محبت به جز از ناصر سیّد

کس میوه نچیده است مگر نارس و خامی

ص:۱۹۳

منابع تحقیق

*قرآن کریم

۱-آثار الصادقین،شیخ صادق احسان بخش،ج ۱۱،چاپ صادقین،رشت،۱۳۷۶.

۲-آثار ملی اصفهان،ابو القاسم رفیعی مهرآبادی،۱۳۵۲،تهران،انجمن آثار ملی.

۳-آداب الصلوه،حضرت امام خمینی ۱،مرکز نشر آثار امام خمینی،تهران،چاپ سوم،۱۳۷۲.

۴-اسرار الحکم،حاج ملاّ هادی سبزواری،مقدمه و حواشی حاج میرزا ابو الحسن شعرانی، کتابفروشی اسلامیه،۱۳۶۲.

۵-اصول کافی،شیخ کلینی،تصحیح علی اکبر غفاری،تهران،اسلامیه،با تعلیقات دانشمندان شیعه در ۲ جلد.

۶-الغدیر،علاّمهٔ امینی،ج ۷،چاپ دار الکتب الإسلامیه،تهران،۱۳.

۷-بحار الأنوار،علاّمه مجلسی،تحقیق گروهی از محققان،چاپ دار الکتب الاسلامیه،تهران.

۸-برهان قاطع،محمّد حسین بن خلف تبریزی،به اهتمام دکتر محمّد معین، امیر کبیر،۱۳۷۶.

۹-تاریخ حکما و عرفای متأخّر بر صدر المتألهین،منوچهر صدوقی«سها»،ص ۸۲.

۱۰-تذکرهٔ شعرای معاصر اصفهان،سیّد مصلح الدین مهدوی،

۱۱-تذکره القبور،علامه گزی با حواشی آیت اللّه مرعشی نجفی.

۱۲-حکایت پارسایی،محمّد جواد نورمحمدی،کانون پژوهش،اصفهان،اوّل،۱۳۸.

۱۳-دانشمندان و بزرگان اصفهان،سیّد مصلح الدین مهدوی،تصحیح و اضافات رحیم قاسمی،محمّد رضا نیلفروشان،نشر سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان.

ص:۱۹۴

۱۴-دیوان اشعار آیت اللّه سیّد ناصر الدین حجت نجف آبادی،چاپ سربی سال ۱۳۳۵ ش، اصفهان چاپخانهٔ خدایی،به اهتمام حجه الاسلام سیّد حسن حجتی.

۱۵-رجال اصفهان،حواشی بر تذکره القبور علامه گزی،سیّد مصلح الدین مهدوی.

۱۶-رجال و مشاهیر اصفهان(الاصفهان)،سیّد علی جناب،تصحیح رضوان پور عصار، نشر سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان.

۱۷-رسائل شهید ثانی،ج ۲،تحقیق رضا مختاری،چاپ دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیه قم،اوّل،۱۳۸۰ ق.

۱۸-روح مجرد،آیت اللّه سیّد محمّد حسین حسینی تهرانی،چاپ حکمت،چهارم،تهران.

۱۹-«ستاره ای از شرق»شرح احوال و وقایع عصر علاّمه سیّد محمّد باقر درچه ای، سیّد تقی موسوی درچه ای،چاپ اول، ۱۳۸۳،مؤسسهٔ اطلاعات،تهران.

۲۰-شرح اصول کافی،ملاّ صالح مازندرانی،با تصحیح و تعلیق علاّمه شعرانی،ج ۴.

۲۱-فرهنگ بزرگ سخن،دکتر حسن انوری،ج ۵،(دورهٔ ۸ جلدی)،تهران،دوم،۱۳۸۲، انتشارات سخن.

۲۲-فرهنگ عمید،حسن عمید،امیر کبیر،۱۳۶۹.

۲۳-فرهنگ لاروس،دکتر خلیل جرّ،ترجمهٔ سید حمید طبیبیان،امیر کبیر،۱۳۷۰،تهران.

۲۴-فرهنگ معارف اسلامی،دکتر سید جعفر سجادی،شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، اول،۱۳۶۲.

۲۵-قصه های خواندنی از چهره ای ماندنی،سیّد تقی موسوی درچه ای،چاپ مؤسسهٔ اطلاعات،تهران.

ص:۱۹۵

رساله حجیه الأخبار و الإجماع

اشاره

محمد بن عبد الفتاح تنکابنی(فاضل سراب)۱۱۲۴ قمری

تصحیح و تحقیق:مهدی رضوی

[مقدمهٔ محقق]

اشاره

بسم اللّه الرحمن الرحیم

[شرح حال مؤلف]

محمّد بن عبد الفتاح تنکابنی مازندرانی معروف به«فاضل سراب»از جمله چهره های شاخص و علمای مبرّز شیعه است که حیات خود را از سالهای قریب به نیمه قرن یازدهم هجری(احتمالا ۱۰۴۰)در سراب،یکی از محلات رامسر،آغاز نمود.

وی تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خویش گذرانیده و برای طی مدارج عالیه و کسب فیض از محضر عالمان بنام آن دوران به سمت اصفهان که در آن روزگار از حوزه ای ممتاز برخوردار بود رهسپار گردید.

او در این شهر نزد اساتید بزرگواری چون محقق خراسانی،آقا حسین خوانساری، ملاّ محمّد تقی مجلسی و ملا رجب علی تبریزی اصفهانی حاضر و از محضر آنان علومی چون فقه و اصول و حکمت را آموخته و به مقام استادی نائل گردید و از آن پس به تدریس و تألیف اشتغال ورزید.

ص:۱۹۷

در بیان علو مرتبه این عالم جلیل بایـد گفت:چنان که مرحوم آیت اللّه العظمی بروجردی رحمه اللّه در مقدمه جامع الرواه ذکر کرده اند (۱)،بعد از تألیف کتاب جامع الرواه شاه سلیمان صفوی دستور به کتابت نسخه ای از آن کتاب را برای خود صادر می کند و قبل از آن که کاتب شروع به نوشتن نماید،مؤلف جمعی از علمای زمان را به حجره خویش دعوت نموده و از آنان می خواهد که هریک مقداری از خطبه کتاب را تألیف نمایند که این عالمان به ترتیب زیر شروع به نوشتن می کنند:

علاّمه مجلسی؛ «بسم اللّه الرحمن الرحیم» ،آقا جمال خوانساری؛ «الحمد للّه» ،سید علاء الدین گلستانه؛ «الذی» ،سید میرزا رحیم عقیلی؛ «زیّن قلوبنا» ،شیخ جعفر قاضی کمره ای؛ «بمعرفه الثقات» ،آقا رضی خوانساری؛ «و العدول» و ملاّ محمّد سراب تنکابنی؛ «و الاثبات و الأعیان» و غیرهم.

از این نقل مرحوم بروجردی رحمه اللّه به خوبی روشن می شود که رتبه فاضل سراب نزد عالمان بزرگ شیعه تا چه اندازه بوده است.

مشایخ اجازه

مرحوم فاضل سراب از دست عده ای از مشاهیر علمای عصر خود اجازه نقل روایت دریافت نموده که از جمله آن مشایخ می توان عالمان زیر را برشمرد:

۱-علاّمه ملاّ محمّد باقر سبزواری(متوفای ۱۰۹۰ ق)که فاضل سراب در سال ۱۰۸۱ از وی اجازه دریافت نموده است. (۲)

۲-ملاّ محمّد علی بن احمد استرآبادی(متوفای ۱۰۹۴ ق).

۳-شیخ علی مشهدی معروف به شیخ علی صغیر(متوفای ۱۱۰۱ ق).

۴-علاّمه ملاّ محمّد باقر مجلسی(متوفای ۱۱۱۰ ق). (۳)

۱- (۱) -جامع الرواه،ج ۱،ص ۴.
۲- (۲) -الذریعه،ج ۱،ص ۱۶۰،رقم ۷۹۶.
۳- (۳) -الذریعه،ج ۱۱،ص ۳۰۹،رقم ۱۸۴۶.

شاگردان و مجازین

از جمله شاگردان مرحوم فاضل سراب بزرگان زیر را می توان نام برد:

۱-ملّا محمّد صادق،فرزند بزرگ فاضل سراب که خود از علمای برجسته بوده است.وی در سال ۱۰۸۲ در اصفهان متولّد شده و مدارج عالیه را نزد پدر خود و ملّا محمّد باقر مجلسی گذراند.ایشان در سال ۱۱۳۴ رحلت نمود.

۲-شیخ محمّد رضا،فرزند دیگر فاضل سراب که او نیز از فضلای عصر خود بوده است ایشان دوازده سال پس از پدر خود زنده بود و سرانجام در سال ۱۱۳۶ بدرود حیات گفت.

۳-ملّا محمّد شفیع لاهیجی،داماد فاضل سراب (۱).

۴-سیّد محمّد صادق بن محمّد باقر حسینی. (۲)

۵-شیخ زین الدین بن عین علی خوانساری (۳).

۶-شیخ محمّد بن حبیب گیلانی.

۷-محمّد صادق نیشابوری.

۸-ملّا محمّد جعفر کرمانی خراسانی اصفهانی.

۹-میر محمّد حسین خاتون آبادی. (۴)

۱۰-محمّد بن ابی تراب حسینی.

۱۱-میر محمّد اشرف عاملی.

۱۲-سیّد محمّد تنکابنی.

ص:۱۹۹

۱- ((۱)) -الذریعه،ج ۱،ص ۲۴۱،رقم ۱۲۷۴.

۲- ((۲)) -تلامذه العلامه المجلسی،ص ۶۶.

۳- ((۳)) -همان.

۴- ((۴)) -روضات الجنات،ج ۷،ص ۱۰۷.

۱۳-محمّد نصیر بن مولی حسن تنکابنی.

۱۴-ملّا عبد الباقی سبزواری.

۱۵-ملّا سلیمان سخت سری تنکابنی.

۱۶-ملّا شریف سخت سری تنکابنی.

۱۷-ملّا محمّد طالب بن محمّد حسین مازندرانی امیر کلاهی.

۱۸-علاّمه ملاّ محمّد باقر مجلسی. (۱)

۱۹-محمّد باقر گلستانه.

۲۰-محمّد باقر نیشابوری. (۲)

۲۱-ملّا محمّد اکمل اصفهانی،پدر آقا محمّد باقر بهبهانی.

۲۲-ملّا محمّد باقر.

۲۳-محمّد باقر بن سلطان محمود.

۲۴-محمّد حسین مشهدی.

تألیفات

از این عـالم فاضـل تألیفـات ارزشـمندی در زمینه های مختلف به جای مانـده است که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱-إثبات الباری در وجود؛علم،قدرت،عدل و توحید حضرت باری تعالی.

۲-اجسام هندسی به عربی.

۳-اصول الدین و العقائد به عربی.

۱- (۱)) -بحار الأنوار،ج ۱۰۲،ص ۹۶.

۲- (۲)) -طبقات اعلام الشیعه،قرن ۱۲،ص ۲۷۶.

۴-پاسخ به شبهه قائلین به وحدت وجود.

۵-تفسیر آیه الکرسی به عربی.

۶-حاشیه بر شرح مطالع در منطق به عربی.

۷-حاشیه بر معالم الاصول.

۸-حاشیه بر زبده البیان مرحوم اردبیلی.

۹-حاشیه بر شرح لمعه شهید ثانی.

۱۰-حاشیه بر ذخیره المعاد استادش محقق سبزواری.

۱۱-حاشیه بر آداب البحث قاضی عضد الدین لاهیجی در منطق.

۱۲-حجیه الأخبار و الاجماع در اصول؛(رساله حاضر).

۱۳-حجیه الاجماع و خبر الواحد که غیر از رساله فوق الذکر است.

۱۴-حکم رؤیت هلال قبل از زوال به زبان عربی.

۱۵-الحرکه فی المعقولات در فلسفه.

۱۶-تحریر التوحید به عربی.

۱۷-سفینه النجاه در اصول دین و عمدتا امامت به عربی.

۱۸-ضیاء القلوب در اصول دین و عمدتا امامت که ظاهرا ترجمه سفینه النجاه است.

۱۹-الجمعه و القول بوجوبها العینی به عربی،در رد رساله ملّا عبد اللّه تونی.

۲۰-وجوب عینی نماز جمعه به فارسی.

۲۱-وجوب الصلاه الجمعه به فارسی،در رد رساله آقا جمال خوانساری.

۲۲-وجوب عینی نماز جمعه به فارسی،در رد رساله ملّا علی رضا تجلّی.

ص:۲۰۱

۲۳-رساله ای در کلام به عربی.

۲۴-رساله ای در نذر و تصدّق.

۲۵-شبهه المیزان به عربی.

۲۶-حرکت و زمان در فلسفه.

۲۷-حل شبهه الجذر الأصمّ.

۲۸-وقوع حرکت در«آن»در فلسفه.

۲۹-فوائد لطیفه فی ابطال الحرکه.

۳۰-مناسک حج.

این عالم جلیل در روز عید غدیر سال ۱۱۲۴ در اصفهان بدرود حیات گفته و در تخت پولاد اصفهان در تکیه ای که بعدا به نام تکیه سراب و یا جویباری ها معروف گشت به خاک سپرده شد.

بر روی سنگ قبر وی چنین نگاشته شده است:

بسم اللّه الرحمن الرحیم

كُلُّ مَنْ عَلَيْهٰا فٰانٍ

قد ارتحل من دار الغرور عابرا،و انتقل إلی مرور مقابر السرّاء غابرا،المولی العالم العامل و الفاضل الکامل الجامع للمعقول و المنقول،و الراسخ فی الفروع و الاصول،الذی بلغ رتبه الاجتهاد،و صعد علیها مدارج تقویه الاعتقاد و أقصیتها،الموفق المؤیّد ابن عبد الفتاح مولانا محمد حشر فی زمره المتقین،و الحق بالشهداء و الصالحین.

و صار تاریخه قول الرضوان و جعل جنتی مثواه سنه ۱۱۲۴.

ص:۲۰۲

رساله حجیه الاخبار و الاجماع

این اثر رساله ای است به زبان عربی که مؤلف گرامی آن را در رمضان المبارک سال ۱۱۰۵ هجری قمری به اتمام رسانیده است.

وی در این رساله ابتدا به اثبات حجیّت خبر واحد می پردازد و با طی طریقه ای میانه توضیح می دهد که به همان نحو که قول اخباریون مبنی بر حجیّت مطلق اخبار قولی است از سر افراط و باطل،قول به عدم حجیّت خبر واحد که منسوب به عدّه ای از فقها است نیز قولی است از روی تفریط و مردود.

مرحوم فاضل سراب در بخش دوم رساله به تحقیق در مسأله حجیّت اجماع پرداخته و ابراز می دارد که حجیّت اجماع منوط به دخول معصوم علیه السّلام در میان مجمعین نیست،بلکه برای احراز حجیّت اجماع یقین به نشأت گرفتن اجماع از قول معصوم کافی است.

وی در ادامه به ذکر موارد متعددی می پردازد که در آن موارد ادعای اجماع شده و حال آن که حقیقتا چنین اجماعی در بین نبوده است،و از همین رو صرف ادعای اجماع را غیر قابل اعتماد دانسته،مگر آن که به واسطه قرائنی اجماع بودن آنها محرز شود.

نسخ مورد اعتماد در تصحیح

نسخه هایی که در این تصحیح بر آن اعتماد کرده ایم و محور تصحیح قرار گرفته دو نسخه ذیل است:

نسخهٔ«الف»:نسخهٔ شماره ۴/۱۸۸۹/۱ کتابخانه ملی،که تاریخ کتابت آن سال ۱۱۲۱ هجری،سه سال قبل از فوت مؤلف می باشد.و کاتب آن مرحوم نور الدین محمّد شفیع می باشد.

ص:۲۰۳

نسخه«ب»:که نسخه ای است عکسی از مجموعه آثار عکسی مجمع ذخائر اسلامی قم،به شماره ۱۳۸۰ و به خط میر حسین بن شاه رضا سنگپاره پشتی،که از نسخه کتابخانه مدرسه آیت اللّه خویی مشهد عکس برداری شده است.

در اینجا بر خود فرض می دانم که از محقّق ارجمند،آقای رحیم قاسمی که این دو نسخه را در اختیار این جانب قرار داده،و در جهت احیای آن این حقیر را یاری نمودند تشکر وافر کنم.

پنج شنبه ۱۸ صفر المظفر ۱۴۲۸

مطابق با ۱۷ اسفند ۱۳۸۵

مهدی رضوی

ص:۲۰۴

[حجیه الاخبار و الإجماع]

اشاره

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

[المقدمه]

الحمد للّه الّذی شرّفنا بأحسن الملل و الأدیان،و فضّلنا من أهله بتبعیّه أهل العصمه حجج الرّحمن،و جعل بقاء طریقتهم المستقیمه بعد غیبه القائم بالأمر خوفا من أهل الظلم و العدوان بالأخبار المرویه عن أرباب العصمه و القرآن،و باتّفاق العلماء الکاشف عن قول من یبعد بتبعیّته عن النّیران.و السّلام علی من ختم به الرّسل و ثقل بإطاعته المیزان، و آله الّذین هم سفن النّجاه من شبه أهل البغی و الطغیان.

و بعد،فیقول أفقر المحتاجین إلی رحمه ربّه الغنیّ،محمّد بن عبد الفتاح التنکابنی:لمّا کان عمده ما یتمسّک به فی المسائل الشرعیّه الفرعیّه هی الأخبار و الإجماع،لقلّه الآیات المتعلّقه بالأحکام علی وجه تظهر لنا به،و ندور إستقلال العقل فی شیء من الفروع،خطر ببالی أن أکتب رساله موجزه متعلّقه بالأمرین المذکورین،مشتمله علی فصلین:

الفصل الأول

اشاره

فی بیان حجیّه خبر الواحد

اعلم أنّ الأخبار منقسمه إلی:متواتره توجب باعتبار کثره الرّوایه فی کلّ مرتبه العلم القطعی بما تدلّ علیه أو باللّفظ؛و کون الأخبار المتواتره مفیده للعلم أظهر من أن یحتاج

إلی البیان،و تشکیک من أنکره غیر قابل للإصغاء و الجواب،و لهذا لم نجعل مندرجا فی المقصود من الفصل

و آحاد لم تبلغ مرتبه التواتر؛سواء کان الرّاوی واحدا فی مرتبه واحده أو فی أکثر،أو متعدّدا فی جمیعها.

و خبر الواحد إمّا أن یکون محفوفا بقرائن یوجب معها العلم،و إمّا أن لا یکون کذلک؛ سواء کان مع قرینه أم لا.

و إمکان إفاده خبر الواحد المحفوف بالقرائن العلم مع ظهوره لم یتعلّق غرضنا بإثباته، لأنّ ما نذکره من وجوب العمل بخبر الواحد یدلّ علی وجوب العمل به فی هذا القسم باندراجه فی المدعی و بالأولویّه.

اختلف أهل الإسلام فی جواز التعبّد بخبر الواحد و عدمه؛و نسب الثّانی إلی إبن قبه (۱)و جماعه من أهل الخلاف؛ (۲)و المشهور هو الأوّل.

و مع ظهور بطلان القول بعدم الجواز،ما نذکره من الدّلیل علی وقوع التعبّد بأخبار الآحاد یدلّ علی جوازه من غیر حاجه إلی تجشّم بحث علیحدّه.

و اختلف القائلون بجواز التعبّد به فی وقوعه و عدمه؛و نسب الثّانی (۳)إلی السیّد الجلیل المرتضی (۴)و ابن زهره (۵)و ابن البرّاج (۶)و ابن إدریس؛ ۷و المشهور المعتمد هو

۱- ((۱)) -هو أبو جعفر محمّد بن عبد الرحمن بن قبه الرّازی من متکلّمی الإمامیه،و کان معتزلیّا ثمّ تبصر.انظر رجال النجاشی،ص ۳۷۵.

۲- ((۲)) -معارج الاصول للمحقّق الحلّی،ص ۱۴۱.

۳- ((۳)) -معالم الدین و ملاذ المجتهدین،ص ۱۸۹.

۴- ((۴)) -هو من أکابر علماء الشّیعه،له تصانیف کثیره،و فضله و رفعته لا تحتاج إلی بیان.انظر الفهرست للطوسی،ص ۱۶۴.

۵- ((۵)) -أبو المکارم حمزه بن علی بن زهره العلوی السیّد الجلیل من أکابر علماء حلب،و له تصانیف منها قبس الأنوار و غنیه النزوع.انظر معالم العلماء لابن شهر آشوب،ص ۸۲.

۶- ((۶)) -عبد العزیز بن نحریر بن عبد العزیز ابن البراج کان قاضیا بطرابلس و له مصنفات فی-

الأوّل؛و یدلّ علیه أمور:

[الدلیل الاول علی جواز العمل بخبر الواحد]

الأوّل:قوله تعالی: فَلَوْ لاٰ نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ[مِنْهُمْ]طٰائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذٰا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ (۱)،لدلالتها علی وجوب الحذر عند إنذار الطّائفه الّذین تفقّهوا فی الدّین من أیّ فرقه کانت،کثیره کانت أو قلیله،بدلیل عموم «کُلِّ فِرْقَةٍ» .

و لم یعتبر عدد التّواتر فی الفرقه،لاندراج الثّلاثه فی عموم الفرقه لو لم نقل بإندراج الإثنین فیها.و إذا لم یعتبر عدد التّواتر فی«الفرقه»،فعدم اعتباره فی«الطّائفه» بطریق أولی.

الدلیل علی وجوب الحذر أمران:

أحدهما:أنّه لا یمکن حمل «لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ» علی ظاهره الّذی هو التّرجی،لامتناعه فی حقّه تعالی،فالمراد (۲)منه الطّلب الّذی فی معنی الأمر الظّاهر فی الوجوب.

و الاخری:أنّ «فَلَوْ لاٰ نَفَرَ» الی آخر الدّال علی مذمّه عدم النّفیر للتّفقه و الإنذار یدلّ علی وجوب التّفقه و الإنذار وجوبا کفائیّا،و وجوب الإنذار بغیر وجوب الحذر فی غایه البعد.

فإن قلت:یمنع من اندراج الثّلاثه فی عموم «کُلِّ فِرْقَةٍ» ههنا ضمیر الجمیع «لِیَتَفَقَّهُوا» و «لِیُنْذِرُوا» الظّاهر فی الثّلاثه و ما فوقها الرّاجع إلی الطّائفه؛

۱- ((۱)) -التوبه/الآیه ۱۲۲.

۲- ((۲)) -الظاهر من الحذر من الانذار العمل بمقتضاه.منه رحمه اللّه.

قلت:إنّما نلزم لو رجع ضمير الجميع الى طائفه، (۱)و أمّا إذا رجع إلى كلّ الطّائفه فلا؛ و لا بعد فى إرجاع ضمير الجميع إلى الطّائفه؛ألا ترى إلى صحّه ضمير الجمع فى قول من يقول:أمر الأمير بإرسال رجل واحد من كلّ قريه ليصلحوا بستانه.و مع ذلک لا يعتبر الجمعيه عدد التّواتر.

فإن قلت:و إن لم يعتبر فى «طٰائِفَةٌ» عدد التّواتر،لكن يمكن اعتبار عدده فى الكلّ.

قلت:ظاهر أنّه يتحقّق الإنذار المطلوب من الآيه بإنذار طائفه من فرقه ما عدا تلک الطّائفه من الفرقه،و ان لم ينضم إلى تلک الطّائفه طائفه اخرى؛و قد عرفت عدم اعتبار عدد التواتر فى الطّائفه.

و يمكن أن يقال أيضا:لو فرضنا اعتبار عدد التّواتر فى الطّائفه-مع ظهور بطلانه- لكان يتحقّق إنذار الطّائفه بإنذار بعضهم بعض القوم و بعض آخر بعضا من القوم،كما يتحقّق بإنذار كلّ الطّائفه كلّ واحد ممّا عدا هذه الطّائفه من القوم؛و الظّاهر عدم التقييد.

لا يقال:لا يظهر من الآيه حجيّه خبر الواحد،بل الظّاهر منها وجوب الحذر من إنذار من تفقّه،و مآله وجوب عمل المقلّد بفتوى المجتهد،لشيوع التفقّه فى الإجتهاد،و هو خارج عمّا نحن فيه.

لأنّا نقول:تخصيص الآيه بفتوى المجتهد فى غايه البعد إن قيل بإحتماله،لأنّ إراده الاجتهاد من التفقّه اصطلاح طار لم يظهر فى زمان نزول الآيه،و لم يشع الاجتهاد فى ذلک الزّمان حتّى يفهم من لفظ التفقّه،بل الظّاهر أنّ من سمع روايه من (۲)رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله،بل من

۱- (۱) -فى ب:«الرّاجع إلى الطائفه المندرجه فى الفرقه،فالفرقه زائده عنها؛قلت:إنّما نلزم لو رجع ضمير الجميع الى طايفه».

۲- (۲) -إن سمع أحد من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله حكما و مضى مدّه يحتمل بحسب العرف تغييره،فلا يبعد لزوم التفتيش.و يحتمل أيضا الاكتفاء به حتّى يظهر غيره. و إن سمع من بعض الرّواه،فإن نقل منه صلّى اللّه عليه و اله فى وقت أمكن بحسب القانون نسخه،فمثل-

أحد من الأئمّه عليهم السّلام-لعدم الفرق بينهما فى حجيّه قولهما فيه عند أهل الحقّ-يصدق عليه أنّه تفقّه فى الدّين.و الظّاهر أنّ سماع آيه واضحه الدّلاله أو حديث رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله من أحد من الحجج عليهم السّلام فى مقام بيان الحكم مندرج فى التفقّه أيضا.

و إنّما قلنا:«فى مقام بيان الحكم»،لأنّ سماع أحدهما فى غير هذا المقام لا يندرج فى التّفقه ما لم يعلم عدم كونه منسوخا؛فكلّ من روى روايه أو آيه و كانت الآيه أو الرّوايه- إذا كانت نبويّه حال كونها مقارنه لما ذكرته-دالّه على وجوب شىء أو حرمته فقد أنذر السّامع؛أمّا فى الأوّل فعن الترك؛و أمّا فى الثّانى فعن الفعل؛

فظهر جواز العمل بخبر الواحد فى الوجوب و الحرمه بالآيه،فجوازه فى غيرهما بطريق اولى.

فإن قلت:يرد على الوجه الثّانى لوجوب الحذر أنّه لا بعد فى عدم وجوب الحذر مع وجوب الإنذار،كما أنّه يجب على واحد من الشاهدين أن يشهد و لا يجب الحكم على الحاكم،و يجب على كلّ واحد من عدد التّواتر الإخبار بما طريقه العلم و لا يجب على السّامع قبول خبره،و يجب على من خوّف بالقتل إن لم يدفع المال دفع المال و لا يجوز من المخوّف الأخذ.

قلت:إذا وجب على أحد شىء بلاحاجه إلى ضميمه لغرض هو أن يفعل غيره فعلا باختياره،فالظّاهر هو وجوب الفعل الاختيارىّ على الغير إذا صدر عن الأحد الشّىء

المذكور إن لم يجزم بوجوبه،و الظّاهر عدم وجوب الضّميمه فى الإنذار بما ذكرته، و حينئذ لا ينتقض بالمثالين الأوّلين لاحتياجهما إلى الضّميمه،و الثّالث خارج عن المناسبه لما نحن فيه،لأنّه ليس الغرض من دفع المال هو أخذه حتّى يلزم وجوبه على تقدير حقيّه المدّعى،بل الغرض منه محافظه النّفس عن الإتلاف ما أمكنت و هى واجبه.

و إن شئت فقل:الغرض من دفع المال هو عدم قتل المخوّف و هو واجب.

و بالجمله،يجد العقل الفرق الظّاهر بين المطلوب ههنا و الصّوره الّتى نقض بها.

فإن قلت:مقتضى «فَلَوْ لاٰ نَفَرَ» إلى آخره هو الوجوب الكفائى على كلّ فرقه، و لا يقول به أحد.

قلت:منع الدّليل من بقاء لفظ على ظاهره فى أمر لا يصير سببا لصرف اللّفظ عن ظاهره فيما لا دليل عليه.

و اعترض بإمكان حمل التفقّه على التفقّه فى أصول الدّين؛

و اجيب بما حاصله:أنّ العرف يدلّ على اختصاص التفقّه بالفروع.

و يمكن أن يقال أيضا:المتبادر من مذمّه عدم النفير الظّاهر من«لو لا نفر»إلى آخره الحاجه إليه،لعدم استقلال عقل الرّعيه فيه،و العلم بالاصول ليس كذلك.

و تخصيص المذمّه بجماعه لا يقدرون على معرفه الأصول بعقولهم تخصيص بغير ضروره.

و أيضا تخصيص المذمّه بعدم النّفير لتحصيل الاصول مع استقلال عقل غير المعصوم بكلّياتها،مثل الاحتياج إلى النّبى أو الإمام فى جميع الأزمان،و إمكان حصول الخصوص بدون النفير فى كثير من الأمكنه و البلدان،و ترك التّرغيب إلى النّفير لتحصيل الفروع مع عدم إستقلال العقل فيها إلاّ فى قليل من كليّاتها،مثل تعظيم المنعم،مع أنّه لا يمكن الاكتفاء فى شىء من الفروع لا وجه له.

فإن قلت:التفقّه فى الاصول إنّما هو بتحصيلها بالبرهان،و إنذار الرّاجع إنّما هو ببيان

الـدّليل و البرهان،و وجوب الحـذر ظاهر حينئذ و إن لم يكن المنذر ثقه،فبعد التّقييد بالاصول يبقى الطّائفه على عمومها،بخلاف التّخصـيص بـالفروع،لاحتيـاج التّخصـيص فى الطّـائفه،لعـدم اعتبار خبر غير الثقه فيها لكون الاعتماد حينئـذ بالأخبار فقط من غير مدخليه العقل و البرهان،و لزوم التّخصـيص بمن لم يعلم بعقله أو ببيان آخر عند التّخصـيص بالاصول معارض بمثله إذا خصّصت بالفروع،بلزوم التّخصيص بمن لم يعلم بسماعه من الشّارع أو غيره ممّن سمع منه بلا واسطه أو بواسطه.

قلت:ظاهر أنّ المذمّه بترك النّفير إنّما تعلّقت بالمؤمنين لترك أمر كان كونهم مكلّفين به ظاهرا لهم على ما هو مقتضـى«لولا»فى قوله تعـالى: «فَلَوْ لاـ نَفَرَ» الى آخره؛و كونهم مؤمنين على مـا هو مقتضـى صـدر الآـيه ظـاهر فى كونهم عـالمين بمـا هو معتبر فى الإيمان.

و القول باحتمال ظهور كونهم مكلّفين بالنّفير لتحصـيل علم الاصول لهم،و كون المـذمّه بترك هـذا الأمر الظّاهر فى غايه البعـد؛ (۱)فالمذمّه إنّما هى لترك النّفير لتحصيل الفروع الظّاهر وجوبه عندهم،لكثره المسائل الفرعيّه الّتى لا استقلال للعقل فيها.

و على تقـدير عـدم ظهور اختصـاص ترك الفروع بالمـذمّه ههنـا لاـ أقل من اشتراكه مع ترك الاصول فيها.و تخصـيص المـذمّه المذكوره بالاصول لا وجه له؛

فيحصل من انـدارج ترك الفروع فى المذمّه المفهومه من الآيه رعايه مقتضـى ظاهر القرآن،و ظاهر أنّه لا يليق جعل رعايه عموم الطّائفه معارضا لرعايه ظاهر القرآن.

فإن قلت:قد ظهرت دلاله الآيه على حجيّه خبر الواحد،فهل يدلّ على جواز تقليد المجتهد الّذى اجتمع فيه شرائط الفتوى أم لا؟

قلت:نعم،لأنّه يصدق عليه أنّه تفقّه.و ما ذكرته آنفا إنّما يدلّ على عدم اختصاصه به

۱- (۱)) -لأـنّ مـا يظهر من صـدر الآـيه،و هو كونهم مؤمنين حينئـذ،إنّمـا هو باعتبار كونهم عالمين بوجوب النفير لتحصـيل علم الاصول،و التعبير بالإيمان باعتبار علمهم به من بعيد المجاز الّذى لا يخفى بعده.منه رحمه اللّه.

لا على عـدم انـدراجه فيه؛كيف و هو حصل من الفقه ما حصـله غير المجتهـد مع زياده،فإذا رتّب الإنذار على التّفقه فالأكمل فيه أولى به.

فان قلت:يلزم بظاهر الآيه صحّه طريقه الأخباريّين الّذين لم يعتبروا فى العمل بخبر الواحد القدره على الجميع و بملاحظه دلاله القرآن و موافقه العامّه و غيرها ممّا هو مبيّن فى اصول الفقه.

قلت:لا ـ استبعاد على قانون أهل الاجتهاد أيضا،إذ يجوز زمان نزول الآيه و سائر زمان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله لم يظهر نسخها أن يعمل بمقتضاها،و إن لم يكن من أهل الفضل و الكمال،بل لا وجه للاجتهاد فيما سمعه من ثقه سمعه منه صلّى اللّه عليه و اله؛نعم،لو اشتبه نسخ ما سمعه ينبغى التفتيش حتّى يظهر عليه الحال.

و الظّاهر أنّ الحاجه إلى الاجتهاد إنّما طرأت باعتبار اختلاط الرّوايات الكاذبه اللاّتى تعمّد بعض الرّواه فى الكذب أو سهى بعضهم النّقل و الصّادقه بلا امتياز واضح،و من اختلاف العادات و الأمارت اللاّتى كانت فى زمان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله،و الوارده تقيّه و غير تقيّه و غيرها مع عدم القدره على عرض المشكل على المعصوم صلّى اللّه عليه و اله.

و بالجمله،لا وجه للعمل بالرّوايات مع عدم رعايه شىء أصلا مع تحقّق الامور المذكوره و غير المذكوره الّتى تختلف حالها؛و ظاهر أنّ رعايه الامور الّتى يتقوّى بها كون مطلوب الشّارع شيئا عند الاشتباه النّاشى من الأمور الطّارئه لازم بحسب العقل؛ و يتقوّى ببعض الرّوايات.و الجرأه على الحكم بجواز عمل كلّ من يفهم من روايه سمعها شيئا بما فهمه من غير قدره على عرضها على الكتاب و ملاحظه الرّواه و المعارضات و موافقه العامّه و مخالفتهم و غيرها بالآيه الّتى وردت فى زمان لم يكن الحاجه الّتى حدثت لا وجه لها.

[الدليل الثانی علی جواز العمل بخبر الواحد]

الثّانی:قوله تعالی: إِنْ جٰاءَكُمْ فٰاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهٰالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلىٰ مٰا فَعَلْتُمْ نٰادِمِينَ (۱).

وجه الدّلاله أنّ اللّه تعالی علّق وجوب التثبت علی مجیء الفاسق بالنّبأ،فینتفی الوجوب بانتفائه علی ما هو مقتضی مفهوم الشرط الّذی ثبتت حجیّته فی الاصول.و إن شئت فقل:تعلیق الحکم الّذی هو وجوب التثبت بالمشتق الّذی هو الفاسق یدلّ علی علّیه مبدأ الاشتقاق،فینتفی وجوب التثبت بانتفاء الفسق؛و لیس هذا الانتفاء بالرّد لاستلزامه کون غیر الفاسق أسوء حالا منه،فانتفاؤه إنّما هو بالقبول؛و هو المطلوب.

قالوا بأنّ:سبب نزول الآیه أنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله بعث ولید بن عقبه بن أبی معیط إلی بنی المصطلق مصدّقا،فلمّا قرب إلی دیارهم رکبوا مستقبلین فحسبهم مقاتلیه فرجع و أخبر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله بأنّهم إرتدّوا،فنزلت الآیه؛ (۲)فالأمر بالتثبت إنّما هو فی هذه الواقعه.

و یمکن تأییده بأنّ التّعلیل بقوله: «أَنْ تُصِيبُوا» الی آخره إنّما یجری فیها و ما هو من نوعها،لا فی مطلق الخبر.

و فیه:أنّ خصوص السّبب لا یدلّ علی خصوص الحکم،بل مدار الاستدلال علی ظاهر اللّفظ،و ظاهر تنکیر «فٰاسِقٌ» و «بِنَبَإٍ» هو العموم،فکأنّه قال:أیّ فاسق جاءکم بأیّ نبأ فتوقّفوا؛کما ذکره صاحب الکشّاف. (۳)و لو کان المقصود هو الخصوص لکان الظّاهر هو التّعریف.

و التّعلیل لا یدلّ علی اختصاص التّثبت بهذه الواقعه و أمثالها،و لعّل التّعلیل إنّما هو لکون قبول خبر الفاسق فی عرضه المفسده لا استلزامه لها.و هذا الاحتمال لیس بعید؛ألا

ص:۲۱۷

۱- ((۱)) -الحجرات/الآیه ۶.

۲- ((۲)) -أسباب النّزول،ص ۲۶۱.

۳- ((۳)) -الکشاف عن حقائق التنزیل،ج ۳،ص ۵۵۹.

تری إلی صحّه قول من یقول:لا یسافر رجل بلا دلیل ان یضلّ عن الطّریق فیهلک،مع عدم استلزام سفره کذلک الضّلال و الهلاک،بل المتبادر من هذه العباره هو کون سفره فی عرضتهما.

و نقول أیضا:إمّا أن یراد بالفاسق الولید،و بالنّبأ النّبأ الّذی نقل فی سبب نزول الآیه، و بالأمر بالتّثبت وجوبه فی تلک الواقعه مع جریان التّعلیل علی ظاهره،و یفهم حکم نبأ مثل الولید بمثل تلک الواقعه فی سببه إصابه القوم بجریان التّعلیل؛

و إمّا أن یراد بالفاسق و النّبأ مطلقهما،کما هو مقتضی التّنکیر،و یحمل التّعلیل علی کون قبول خبر الفاسق فی عرضه هذه المفسده،کما ذکرته آنفا.

و الاحتمال الأوّل مع غایه بعده (۱)یدلّ علی قبول خبر الفاسق فیما لا یکون فیه مثل تلک المفسده،لأنّ حاصل الآیه حینئذ أنّه إن جاءکم مثل الولید بمثل هذا النبأ الّذی یستلزم قبوله قتل النّفوس و نهب الأموال و سبی الزّراریّ فتثبّتوا خوف أن تصیبوا إلی آخره؛و مفهومه عدم التثّبت فی نبأ لا یکون الجائی به مثل الولید،أو یکون مثله لکن لا یشمل علی مثل هذه المفسده؛و هو إما بالرّد أو القبول؛

و لا وجه للأوّل؛

و الثّانی مع ظهور بطلانه و عدم قول أحد به یندرج فی مدلوله المطلوب الّذی هو عدم وجوب التّثبت به عند مجیء غیر الفاسق بالنّبأ.

۱- (۱) -وجه غایه البعد،ظهور کون إراده فاسق خاص و نبأ خاص من النکرتین فی غایه البعد. فان قلت:نزول الآیه بعد إخبار ولید بما أخبره به،فإراده الولید و الواقعه المذکوره من النکرتین فی غایه البعد،کما ذکرت،لکن یحتمل أن یکون نزول الآیه قبل إخبار ولید بما أخبر به،و حینئذ لا بعد فی کون الفاسق إشاره إلی ولید و النّبأ إشاره الی واقعه خاصّه.و وجّه بعد إراده الخاصّتین من النّکرتین مع تأخّر نزول الآیه عن الإخبار و عدم بعدها مع تقدّمه علیه کون المقام مقام العهد فی الأوّل و عدمه فی الثّانی. قلت:ما نقل من سبب النزول یدلّ علی تأخّر النّزول عن الإخبار.منه رحمه اللّه.

و الإحتمال الثّانی یدلّ علی المطلوب کما ذکرته.

فإن قلت:العمل بمفهوم هذه الآیه الّذی هو جواز العمل بخبر العدل لا یصحّ فی المورد، لعدم جواز العمل بخبر العدل فی الردّه،فکیف یستدلّ بهذا المفهوم علی جواز العمل بخبر العدل مطلقا؟و یمکن أن یقال:و إن کان المناسب بحسب الظّاهر ذکر أحد أو ما هو بمنزلته بدل فاسق،لکن عدل عنه بسبب إراده التعییر المترتّب علی التّعبیر بفاسق (۱).

قلت:ما ذکر من عدم جواز العمل بالمفهوم فی المورد لا یدلّ علی عدم جواز العمل به مطلقا،لأنّه کما لا تجوز تخصیص المطلق و العام بسبب عدم صدق أحدهما علی فرد هو غیر المورد بدلیل یدلّ علیه لا یبعد تخصیصهما بعدم صدق أحدهما علی فرد هو المورد أیضا عند الدّلیل الدّال علیه و إن لم یشع هذا التّخصیص شیاع التّخصیص الأوّل.

و بالجمله،دلاله تنکیر الفاسق و النّباء علی جواز العمل بخبر العادل أظهر من دلاله عدم جواز العمل بخبره فی المورد بسبب مانع علی عدم جواز العمل بخبره مطلقا.و لو کان سبب العدول عن الظاهر إراده التّعییر لکان الظّاهر بحسب عقولنا التّعریف،کما أومأت إلیه سابقا،مع منفعه اخری هی عدم توهّم جریان حکم المفهوم الّذی نشأ من التّنکیر؛فترک التّعریف فی فاسق بعد ترک أحد مثلا،یدلّ علی أنّ منفعه التّعبیر بفاسق لیست هی التّعییر،فالمنفعه مخالفه المسکوت للمذکور لعدم ظهور منفعه غیرها؛

فظهر دلاله هذه الآیه علی المطلوب و إن کان الاکتفاء بها لو کانت منفرده مشکلا.

[الدلیل الثالث علی جواز العمل بخبر الواحد]

اشاره

الثالث:اشتهار العمل بخبر الواحد فی زمان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و بعده بحیث یحصل القطع بکونه حجّه شرعیّه فی الأحکام.

۱- (۱) -لمّا أبطل السّائل إراده المفهوم لعدم صحته من المورد فلا یحکم بها فی غیره نشأ السؤال بدلاله التعبیر بالفاسق علی ارادته و إلاّ کان المناسب هو التعبیر بلفظ یکون نسبته إلی الولید مثل نسبته إلی غیره.فأجاب السّائل بأنّه یمکن أن یکون التعبیر بالفاسق بمحض التعبیر.منه رحمه اللّه.

و لبيان هذا طريقان،أحدهما مشترك بين العامّه و الخاصّه،و الثّانى مخصوص بأصحابنا الإماميّه،طاب ثراهم.

[التقرير الأوّل من الدليل الثالث]

و الطّريق الأوّل:هو عمل الصّحابه فى زمانه صلّى اللّه عليه و اله بخبر الواحد و لم تنكر عليهم أحد، بل كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله يأمر بالعمل بخبر الواحد؛و يدلّ عليه أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله كان يبعث رسله إلى القبائل ليعلّمهم الأحكام،و ظاهره عدم اعتبار التّواتر و رعايته و الاّ لنقل إلينا؛

و كذلك لم تكن القرائن الموجبه للعلم مرعيّه فى كل الرّوايات و الاّ لنقل إلينا،لتوفّر الدّواعى و انتفاء الموانع.

و الدّليل على عمل الصّحابه بأخبار الآحاد على ما ذكره العلاّمه رحمه اللّه أنّه:رجع أبو بكر فى توريث الجدّه إلى خبر المغيره بن شعبه؛ (۱)و قضى بين اثنين بقضيه،فأخبره بلال أنّ النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله قضى بخلاف قضائه،فنقضه. (۲)

و جعل عمر فى الخنصر ستّه و فى البنصر تسعه و فى كلّ من الوسطى و السّبابه عشره و فى الإبهام خمسه عشر،فلمّا روى له كتاب عمر بن حزم فى ذلك أنّ فى كلّ إصبع عشره رجع عن رأيه. (۳)

و قال فى المجوس:ما أدرى ما الّذى أصنع بهم،فقال له عبد الرّحمن بن عوف:إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله قال سنّوا بهم سنه أهل الكتاب،فأخذ منهم الجزيه و أقرّهم على دينهم. (۴)

و رجع الجماعه إلى قول عايشه فى الغسل عند التقاء الختانين، (۵)و فى الزّنا إلى خبر أبى سعيد.

ص:۲۲۰

۱- (۱) -معارج الاصول،ص ۱۴۴؛مبادى الوصول،ص ۲۰۵؛المحصول،ج ۴،ص ۳۶۹.

۲- (۲) -المحصول،ج ۴،ص ۳۶۹.

۳- (۳) -السابق.

۴- (۴) -المستصفى،ص ۱۱۸.

۵- (۵) -مسند احمد،ج ۶،ص ۶۸.

و قال أنس:إنّى كنت أسقى أبا عبيده و أبا طلحه و ابىّ بن كعب شرابا إذ أتى آت فقال:

حرّمت الخمر،فقال أبو طلحه:قم يا أنس إلى هذه الجرار فاكسرها،فقمت فكسرتها. (١)

و عمل أهل قبا (٢)فى التحوّل[عن القبله]بخبر الواحد (٣). (۴)

و قال العلاّمه-طاب ثراه-بعد نقل هذه الأخبار و غيرها ممّا هو مذكور فى كتابه:

«و الأخبار فى ذلك كثيره و إن لم تكن كلّ واحد منها متواترا،لكنّ القدر المشترك بينها هو العمل بمقتضى الخبر المتواتر.

و إذا ثبت أنّهم عملوا بمقتضى هذه الأخبار كان العمل مستندا إليها،و الاّ لوجب نقل ما استندوا إليه من خبر سمعوه عن النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله أو اجتهاد منهم».

إلى آخر ما ذكره. (۵)

و بالجمله،الأخبار الدّاله على العمل بخبر الواحد و عدم تخطئه السّامعين بالعمل و عدم تفتيش العامل عن القرائن المفيده للعلم أكثر من أن يخفى على أحد ممّن لم يمنعه الشّبهه عن الإذعان بالواضحات.

١- ((١)) -صحيح مسلم،ج ۶،ص ٨٨.

٢- ((٢)) -المستصفى،ص ١٠١.

٣- ((٣)) -و عمل أهل قبا بخبر الواحد يدلّ على جواز النسخ به،و هو خلاف المشهور،لكن لا بعد فى العمل بخبر المعتمد فيه.و إن ثبت عدم الجواز فينبغى حمل العمل بهذا الخبر على كونه محفوفا بقرينه تدلّ على الصدق،و حينئذ لا يدلّ على المطلوب و لا يضرّ.و كثير من الأخبار المذكوره و غير المذكوره ضعيفه فى الدّلاله،مثل أحكام الخلفاء. و كذا عدم عدّ عملهم مطعنا فى زمانهم و بعده أيضا ضعيف لعدم عموم الطعن فى أغلاطهم. و وجه عدم الضرر ظهور شيوع هذه الطريقه بين مطلق الصحابه بحيث لا يمكن القول بخطأ الكل،أو بعد تعمّد البعض فى الباطل تقيّه أو تقرّبا بالبعض و خطأ الباقى.و بإنضمام ما ذكر فى إرسال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله إلى القبائل ليعلّمهم الأحكام يحصل القطع بجواز العمل بخبر المعتمد الخالى عن القرينه،و إن لم يحصل لنا العلم بخلوّ كثير من الأخبار عن القرينه.منه رحمه اللّه.

۴- ((۴)) -نهايه الوصول إلى علم الاصول،ج ٣،ص ٣٩٨.

۵- ((۵)) -نفس المصدر،ص ۴٠٠.

فإن قلت:كون العمل بخبر الواحد له طريقان شايعان بين الصّحابه و إن كان متواترا، لكن تواتر العمل بينهم لا يدلّ على حجيّه قاطعه،فلعّل ذلك الاشتهار نشأ من عمل أبى بكر و عمر الّذى نشأ من اجتهادهما أو من دواعيهما؛و عملهما بكثير من الأمور الّتى لا أساس لها صار سببا لاشتهارها،لتبعيّه حجيّتهما و عدم قدره أهل الحق على إنكارها، فلعلّ العمل بخبر الواحد منها!

قلت:أشدّ الامور بحسب الدّواعى الباطله الّذى هو الخلافه انكر فى زمان أبى بكر و ظهر عند أهل الحقّ بطلانه،و كذلك ظهرت الاجتهادات الرديّه الّتى صدرت من عمر فى الامور المبتدعه الّتى ابتدعها،مثل المنع عن حجّ الّتمتع (۱)و عن«حيّ على خير العمل» (۲)و غيرهما من الامور المبتدعه الّتى ابتدعها،و ظهر بطلانها و شاع بين أهل الحق ذكرها فى مطاعنه؛فلو كان العمل بخبر الواحد بلا مأخذ شرعىّ لكان كونه كذلك معروفا فى زمانه عند أهل الحق.

و لو فرض عدم شيوع كونه كذلك فى زمانه باعتبار الخوف مع ظهور بطلانه،لكان يشيع بعده ألبته،لكون جواز العمل بخبر الواحد و عدمه من أعظم الامور بحسب الدّواعىّ الشرعيّه،و الابتداع فى أمثال تلك الامور لا يحتمل الخفاء عند طالب طريق الحقّ السّاعى لتحصيله؛

فظهر بما ذكرته أن هذا الدّليل بانفراده يوجب القطع بجواز العمل بخبر الواحد،لو قطع النّظر عن ما ذكر سابقا و ما نذكره بعد إن شاء اللّه تعالى.

فإن قلت:لا نسلّم كون الطّريقه المستمرّه العمل بخبر الواحد،و لعلّ الرّاوىّ فى الأمثله المذكوره و غير المذكوره الموافقه لها فى كون المذكور من الرّاوى واحدا،كان المذكور منه متمّما لما ظهر سابقا،أو كان خبر الواحد فى الأمثله المذكوره محفوفا بالقرائن.

ص:۲۲۲

۱- (۱) -مسند احمد،ج ۱،ص ۵۲ و ج ۳،ص ۳۲۵.

۲- (۲) -الموطأ،ج ۱،ص ۷۲؛كنز العمال،ج ۸،ص ۳۵۵ و ۳۵۶.

و يؤيّد الاحتمال الأوّل ما اشتهر فى الألسن و ذكر فى الكتب من أن النّبى صلّى اللّه عليه و اله توقّف فى خبر ذى اليدين إلى أن شهد له أبو بكر و عمر، (۱)و ردّ أبو بكر خبر المغيره فى توريث الجدّ إلى أن أخبره محمّد بن مسلمه، (۲)و ردّ أبو بكر و عمر خبر عثمان فيما رواه من إذن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله فى ردّ الحكم بن أبى العاص حين طالباه بمن يشهد معه به، (۳)و غيرها من الأمثله.

قلت:لا منافات بين الأمثله المذكوره هنا و ما وافقها،و بين العمل بخبر الواحد المقابل للخبر المتواتر حتّى يصحّ ذكرها فى سند المنع،بل الأمثله المذكوره يدلّ على جواز العمل بخبر الواحد،فتؤيّد الأخبار المذكوره سابقا،لكن هذا الكلام إنّما يتوجّه لو كان غرض السائل منع جواز العمل بخبر الواحد و يكون غرضه من الأمثله ذكر السّند للمنع المذكور؛ و أمّا إذا كان غرضه أنّ الدّليل المذكور للعمل بخبر الواحد يدلّ على عدم اعتبار التعدّد فيه،و هذه الأمثله تدلّ على اعتبار التعدّد فيه،فلا اتّجاه لهذا الكلام أصلا؛

فالجواب المعتمد أنّ الدّليل و إن دلّ على عدم اعتبار التعدّد،لكنّ الأمثله المذكوره لا يدلّ على اعتبار التعدّد فى مطلق الرّوايه،بل يمكن أن يكون رعايه التعدّد فى بعض الأمثله للاتّهام النّاشى من بعده بحسب العاده،و المثال الأوّل كذلك؛

أو اتهام الشّاهد بكونه صاحب غرض،و الثّالث كذلك،خصوصا على قانون أهل السّنه،لأنّهم لا يجوّزون شهاده قريب لقريب؛

أو اتّهامه بعدم ظهور كونه معتمدا فى الرّوايه عند سائل شاهد آخر،و لعلّ هذا يجرى فى كثير من الأمثله؛

ص:۲۲۳

۱- ((۱)) -مسند أحمد،ج ۴،ص ۷۷؛مجمع الزوائد،ج ۲،ص ۱۵۰.

۲- ((۲)) -المغنى لعبد اللّه بن قدامه،ج ۷،ص ۵۲.

۳- ((۳)) -الفصول فى الاصول،ج ۳،ص ۱۰۳؛المحصول،ج ۴،ص ۳۷۸.

أو الاحتياط و الاستظهار فی مواضع مناسبه یمکن بلا مشقه،و لعلّ هذا جار فی أکثر الأمثله.

و احتمال کون کلّ الأخبار المنقوله بطریق الآحاد محفوفه بقرائن موجبه للعلم معلوم البطلان.

و احتمال کون بعضها کذلک قویّ،لکن لا ینفعه.

و کون طریقه الأصحاب العمل بخبر واحد معتمد و إن لم یدلّ القرائن علی حقیّته معلوم،کما أومأت الیه بعد نقد کلام العلاّمه،طاب ثراه.

[التقریر الثّانی من الدلیل الثالث]

الطریق الثانی:علی ما ذکره بعض العلماء الکرام رحمهم اللّه مع تقریب منّی هو أنّ عمل الطّائفه المحقّه بخبر الواحد عند الاعتماد بالرّواه،و تدوین الأخبار و ضبطها و تصحیح رجالها و تضعیفهم من زمان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله إلی آخر زمان ظهور الائمّه علیهم السّلام،و علم الأئمّه الهادین-صلوات اللّه علیهم أجمعین-بذلک و عدم منعهم إیّاهم عن ذلک مع ظهور طریقتهم علیهم السّلام حجّه واضحه دالّه علی جواز العمل بخبر الواحد؛

کیف و لو کان العمل به ممنوعا بحسب الشّرع لمنعوهم عن ذلک،و لشاع هذا المنع بحیث لم یخف علی طالب الحقّ من هذه الطّائفه کونه ممنوعا،و کان العامل ملوما متّهما بالعمل بما هو خارج عن قانون الشّرع،کما منعوا عن العمل بالقیاس،و شاع هذا المنع بحیث من اتّهم به ردّوا قوله و أعرضوا علیه بکون طریقته خارجه عن قانون الشّریعه،بل کان الاحتیاج إلی منع العمل بأخبار الآحاد أقوی،و ملامه العامل بها أحری،لکون ما یجری فیه خبر الواحد أکثر ممّا یجری فیه القیاس،و لاستمرار العمل بخبر الواحد فی الأزمنه المتطاوله،ألایلام من یعمل بطریق باطل فی جمیع زمان تمیزه،و لا یسئل المعصوم عن جوازه و عدمه مع إمکان الاستعلام بأیسر وجه،و سؤالهم عمّا لا یکون

الحاجه إلى العلم به مثل الحاجه إلى العلم بهذا،بل الحاجه إلى الاستعلام هذا أشدّ من أكثر الأمور الّتى شاع السّؤال فيها؛

فالعمل بخبر الواحد و شيوعه بينهم فى زمان الأئمّه عليهم السّلام يدلّ دلاله واضحه على ظهور جواز العمل به بتقرير الائمّه،بحيث كان جواز العمل مندرجا فى الضّروريات المستغنيه عن السؤال.

فإن قلت:لو كان العمل بخبر الواحد واقعا فى زمان الأئمّه عليهم السّلام شايعا فيه لم يخف على مثل السيّد المرتضى-طاب ثراه-مع عدم بعده عن زمان ظهور الأئمّه عليهم السّلام،و كيف يمكن خفاء هذا الأمر الواضح على مثل السيّد؟!

قلت:لو كان ثبوت أمر شرعىّ يستدلّ عليه بالخبر و جواز العمل به موقوفا على حصول اليقين به بالأخبار المتواتره أو خبر الواحد المحفوف بالقرائن الموجبه للعلم لكان هذا معلوما لأصحاب الأئمّه الهادين و شايعا بينهم،و لو كان هذا شايعا و معلوما بينهم لكان معلوما لنا أيضا لتوفّر الدّواعى؛و التّالى باطل،فالمقدّم مثله؛فالواقع هو العمل بأخبار الآحاد؛

فما ذكرته يدلّ على عدم توقّف ثبوت أمر شرعىّ على الخبر المتواتر مثلا،و يتحقّق العمل بخبر الواحد.

و يمكن أن يكون إنكار من أنكر إنّما نشأ من شبهه دعته إليه،و خفاء الامور الواضحه على بعض العلماء باعتبار بعض الشّبه غير عزيز،و لو كان إنكارهم مستندا إلى دليل قاطع،بل إلى مفيد ظنّ راجح لكان يظهر الشيخ-طاب ثراه-و لم ينكره،و على تقدير إنكاره لم يسند خلاف قوله إلى الإجماع،و هو أنكر طريقه المنكرين و أسند جواز العمل

بخبر الواحد إلى الاجماع (۱)؛و الحقّ معه،لأنّ ما ذكرته يدلّ على الاتفاق الكاشف عن قول المعصوم (۲).

و قال العلاّمه-طاب ثراه-فی النّهایه:

أمّا الامامیّه،فالأخباریون منهم لم یعوّلوا فی اصول الدّین و فروعه إلاّ إلی أخبار «المرویّه عن الأئمّه علیهم السّلام.

و الاـصولیّون کـأبی جعفر الطّوسـی و غیره وافقـوا علی قبـول خـبر الواحـد،و لم ینکر سـوی المرتضـی و أتبـاعه لشـبهه حصـلت لهم».انتهی (۳).

أشار بلفظ«أتباعه»إلی أنّ هـذا القول لم یظهر من أحـد من الإمامیّه قبل السـیّد،و أنّه صار تبعیته و حسن الظنّ به سـبب قول بعض من تأخّر عنه بما قال،و غفلتهم عن ضعف شبهه دعته إلی هذا القول.

[الدلیل الرابع علی جواز العمل بخبر الواحد]

نقول إنّ طرق القطع منتفیه فی أکثر المسائل الفرعیّه،فإمّا أن یکون التّکلیف بهذه المسائل ساقطا عنّا،و إمّا أن یکون مکلّفین بظنّ یحصل بها من أیّ شیء کان،أو بظنّ یحصل من سبب دون سبب.

۱- (۱)) -عده الاصول،ج ۱،ص ۱۲۸.

۲- (۲)) -فـان قلت:حاصـل الجواب هو المعـارضه فـالحق من کلام السّائل و المجیب غیر ظاهر. قلت:المعارضه لیست مثل دلیل السّائـل لأـنّه إذا لاحظنا مقـدماتها یعلم أنّ واحـده منها لم یسـتند إلی شـبهه بل کلّها قطعی؛ و أما دلیل السائل،فالملازمه فیه قابله للمنع. و بالجمله مقتضـی المعارضه أمران:حقیه المـدعی و بطلان دلیل السائل.و ظاهر أن بطلانه لیس إلاّ ببطلان الملازمه.و إلیه أشار بقوله:«انکار من انکر انما نشأ الی آخره».منه رحمه اللّه.

۳- (۳)) -نهایه الوصول إلی علم الاصول،ج ۳،ص ۴۰۳.

و الأوّل باطل بالضّروره من الدّين.

و الثّانى بمعلوميّه عدم جواز العمل بالقياس و إن أفاد ظنّا قويّا؛

فالثّالث هو المتعيّن.و ليس هذا السّبب هو الكتاب و الإجماع الّذى ثبت حجيته منفردين،لعدم كفايتهما فى المسائل الّتى ليس لنا طريق القطع إليها،بل عدم دلالتهما إلاّ على قليل من تلك المسائل؛

و لا منضمّين مع الأمارات و الدّلائل العقليّه الظنّيه،لأنّه لو فرض كون هذه الضّميمه حجّه شرعيّه مع بعده نقول:لا يدلّ هذه الثّلاثه أيضا إلاّ على قليل من تلك المسائل، و المسائل الباقيه الّتى لا دلاله عليها أضعاف ما يدلّ عليه؛

فثبت جواز العمل بأخبار الآحاد ألّتى اجتمع فيها شرائط جواز العمل.

قال الفاضل المحقّق صاحب المعالم-طاب ثراه-ما حاصله أنّ باب العلم القطعىّ منسدّ فى كثير من المسائل الشرعيّه،فيجب أن يكون طريقه الظنّ،و العقل يحكم بقبح العمل بالظّن الضّعيف مع إمكان القوىّ،و ظاهر أنّ كثيرا من الأخبار يحصل بها ظنّ لا يحصل بغيرها. (۱)انتهى مضمون ما أردت نقله.

و فيه نظر،لأنّه قد يحصل من القياس فى بعض المواضع ظنّ أقوى من الظّن الّذى يحصل من روايه معتبره،و على ما ذكره يجب العمل بالقياس حينئذ،و الظّاهر أنّه لا يقول به.و لو فرض القول به فى خصوص هذه الصّوره يبطل بأخبار كثيره لا يمكن تخصيصها بغير هذه الصوره.

أفاد بعض الأفاضل المحقّقين-زيد توفيقاته-ما حاصله:أنّه كما يحكم العقل السليم بوجوب الحذر عن المخوّفات القطعيّه يحكم بوجوبه عن المخوّفات الظنّيه عند انتفاء طرق القطع؛فما يدلّ دليل ظنّىّ على وجوبه أو على حرمته و انسدّ طريق القطع إلى أحدهما يجب فعل الأوّل و ترك الثّانى بمقتضى العقل،لحصول ظنّ الخوف من ترك الأوّل

۱- (۱)) -معالم الدّين و ملاذ المجتهدين،ص ۱۹۲.

و فعل الثّانی،کما هو مقتضی الوجوب و الحرمه،ألایلام الواقع فی بلیه بترک أمر أو بفعل أمر یظنّ انجراره إلیها،أو تختصّ الملامه بوقوع بلیّه دنیویّه،فلا یلام بفعل أمر مثلا یظنّ انجراره إلی بلیّه هی أشدّ منها و أدوم مع قدرته علی اجتناب هذا الفعل؟و هل یصحّ معذرته عن التشنیع بإلقاء نفسه إلی بلیّه ظنّیّه أنّه إنّما یجب الاجتناب عن الفعل الّذی یعلم انجراره إلی البلیّه،و أمّا عند ظنّ انجراره فلا؛

فظهر أنّ وجوب العمل بالظنّ فی الواجب و الحرام ممّا یحکم به العقل،إلاّ أن تبیّن الشّارع عدم وجوبه أو عدم جوازه،مثل بیانه عدم جواز العمل بالقیاس،فلعلّ وجه المنع استنباط العلّه الّتی هی سبب الحکم و کونها علّه بدون مدخلیّه المحلّ استنباط ضعیف یکون وقوع الغلط فیه أکثر،و إن حصل ظنّ للنّاظر البصیر بقانون القیاس،فوجب علی الشّارع منع العمل به مطلقا.

و أمّا ما لم یمنع،فیجب العمل بالظن بحسب حکم العقل.

إذا عرفت ما ذکرته یمکن أنّ یقال مراد صاحب المعالم من جواز العمل بالظنّ عند انسداد طریق القطع إنّما هو فی غیر القیاس،لظهور کون المنع من العمل به بمنزله ضروریّات المذهب المغنیه عن الإخراج؛و موارد المنع عن تبعیه الظّنون خارجه عمّا نحن فیه کما یظهر بالتتبع؛فلا نطیل الکلام بذکر التفصیل.

اعلم أنّه لا ینبغی ترک الاحتیاط و الاغترار (۱)بالأمارات الضّعیفه،کما هو شعار کثیر من المخالفین.

فإن قلت:ما ذکرته من انتفاء تکلیفنا بتحصیل العلم و انتفاء طریق العلم فی أکثر الأحکام الشرعیّه،هل هو مخصوص زماننا و کان القدماء قائلین بوجوب تحصیل العلم

۱- (۱)) -فی الف:«عدم الاغترار».

لانفتـاح طریق العلم لهم،أو کـانوا قـائلین بجواز العمـل بظـاهر القرآن و الإجمـاع المنقول بخبر الواحـد (۱)و بوجـوب القطع ممّا یستنبط من الأخبار،أو کان زمان القدماء مثل زمان السیّد و أمثال زمانه أیضا مثل زماننا؟

قلت:یمکن أن یکـون فی زمـانه بعض المسائـل الّتی لم یظهر لنـا مأخـذ قطعیّ علی وجه یمکن تحصـیل المأخـذ القطعیّ بظهور بعض الأخبار الّتی تعاضد البعض،أو ظهور قرائن یعاضد الأخبار الموجوده فی زمانه و انتفاؤهما فی زماننا؛

و أما کون کلّ الأحکام فی زمانه کـذلک،أو کون الأحکام یسـتدلّ علیها بالأخبار کذلک،فهو معلوم البطلان،لأنّه لو کان اعتقاد القـدماء وجوب تحصـیل العلم فی الأحکام الشـرعیّه مطلقا،أو فیما لا یندرج فی ظواهر الآیات و الإجماع المنقول بخبر الواحد، و کان تحصـیل العلم فی جمیع الأحکام علی تقدیر،أو فیما لا یندرج فی الأمرین المذکورین علی تقدیر آخر ممکنا لکان الواجب اتّفـاق الأحکـام المسـتنبطه من الأخبـار؛ فلـو فرض وقـوع الاختلاـف فی الجمله لـوجب عـدم الوفـور و الکـثره فیه لعـدم مناسـبه الاختلاف بین طائفه واحده فی مسائل کثیره مستنبطه من الأخبار مع وجود الأخبار القاطعه فیها؛و أکثر اختلافات القدماء إنّما نشأ من اختلاـف الأخبار و الاختلاف فی فهم مفادها و تجویز اسـتناد الاختلاف إلی التّهاون فی المـدرک مع وجود القاطع قـدح فی کلّهم أو جلّهم.و کیـف یجـوز المتأمّـِل وجـود الرّوایـات القـاطعه فی زمـان السـیّد و الشـیخ- طـاب ثراهمـا-مع غـایه الاختلاـف بینهما،بل فی فتاوی أحدهما فی تألیفین،و کذا فی فتاوی من عاصرهما و من تقدّم علیهما؟!

لا یقال:قال السیّد و ابن إدریس بعدم جواز العمل بأخبار الآحاد الخالیه عن القرائن

۱- (۱)) -ذکر الاجمـاع المنقول بخبر الواحـد إنّمـا هو بمحض الاحتمـال و الآـ سـیظهر فی مبحث الإجماع عـدم حجیته من خبر الواحد.منه رحمه اللّه.

مع اختلافات كثيره بينهما،فما تقول فى جواب هذه الاختلافات نقول فى جواب الاختلافات بين السيّد و الشّيخ و غير الشّيخ.

لأنّا نقول:عدم قولهما بجواز العمل بأخبار الآحاد الخاليه عن القرائن لا يستلزم عدم عملهما بها؛فلعلّ السيّد عمل بروايه يظنّ كونها محفوفه بقرائن تفيد العلم بما أفتى به، و ابن إدريس بروايه منافيه لها بزعمهما كذلك؛

أو زعم أحدهما روايه كذلك و الآخر لم يتفطّن بتلك الأمازعمهما ضعيفه غير مفيده للعلم؛أو زعما أنّ إجماعا يدلّ على خلافها؛

أو زعم أحدهما إجماعا على أمر و الآخر اجماعا على خلافه؛

أو زعم أحدهما ظاهرا يدلّ على أمر و الآخر أمرا آخر زعمه حجّه شرعيّه على خلافه.

و بالجمله،الاختلافات الكثيره الّتى تحقّقت فى فتاويهما يدلّ دلاله ظاهره على عدم تحقّق الرّوايات القاطعه على فتاويهما.

فإن قلت:يمكن أن يكون الأخبار الّتى يصلح الاحتجاج بها هى الأخبار المتواتره أو المحفوف بالقرائن،و كان منشأ الاختلافات غفله بعضهم عن بعض الأخبار المتواتره أو عن بعض القرائن أو عن المدارك الّتى اطّلع عليها الآخر،كما ذكرت بعنوان الاحتمال ههنا.

قلت:ظاهر للمتتبع أنّ أكثر اختلافاتهم إنّما نشأت من الأخبار الآحاد الخاليه عن القرائن أو من القول بالإجماع الّذى لا دليل على حجّيته،كما سيظهر لك انشاء اللّه تعالى- و لو فرض بعد ظهور ضعف كثير من الإجماعات الّتى بينته عدم جواز العمل باخبار الآحاد لخلا الأحكام الكثيره الحاجه الّتى لا يجوز خلوّها عن المأخذ.

اعلم،أنّ صاحب المعالم-طاب ثراه-نقل عن الشيخ رحمه اللّه دعوى الاتّفاق على العمل

بخبر الواحد؛ (۱)و عن المرتضی رحمه اللّه فی جواب المسائل التبانیات:إنّ أصحابنا لا یعملون بخبر الواحد؛و إنّ ادعاء خلاف ذلک علیهم دفع للضّروره؛قال:لأنا نعلم علما ضروریّا لا یدخله فی مثله ریب و لا شکّ أنّ علماء الشّیعه الإمامیّه یذهبون إلی أنّ أخبار الآحاد لا یجوز العمل بها فی الشّریعه و لا التعویل علیها،و أنّها لیست حجّه و لا دلاله.و قد ملأوا الطّوامیر و سطورا الأساطیر فی الاحتجاج علی ذلک و النقض علی مخالفیهم فیه. (۲)

و نقل أیضا أنّه (۳)قال فی المسأله الّتی أفردها فی البحث عن العمل بخبر الواحد فی جواب المسائل التبانیات:إنّ العلم الضروریّ حاصل لکلّ مخالف للإمامیّه أو موافق، فإنّهم لا یعملون فی الشّریعه بخبر لا یوجب العلم (۴).

و نقل عن تکلّم السیّد فی الذّریعه علی التعلّق بعمل الصحابه و التابعین،بأنّ الإمامیّه تدفع ذلک و تقول:إنّما عمل بأخبار الآحاد من الصّحابه المتأمرون،ألّذین یحتشم التّصریح بخلافهم و الخروج عن جملتهم،فإمساک النّکیر علیهم لا یدلّ علی الرّضاء بما فعلوه،لأنّ الشّرط فی دلاله الإمساک علی الرّضاء أن لا یکون له وجه سوی الرّضاء تقیّه خوف و ما أشبه ذلک. (۵)انتهی.

أقول:کلام السیّد-طاب ثراه-صریح فی إنکار جواز العمل باخبار الآحاد.و قوله:«إن أصحابنا لا یعملون بخبر الواحد»،و قوله:«لا شکّ أنّ علماء الإمامیّه یذهبون إلی أنّ أخبار الآحاد لا یجوز»إلی آخره،ظاهر فی دعوی الاتّفاق علی المنع من العمل بأخبار الآحاد، لظهور الجمع المضاف فی العموم.

۱- (۱) -معالم الدین و ملاذ المجتهدین،ص ۱۹۱.

۲- (۲) -معالم الدین و ملاذ المجتهدین،ص ۱۹۴؛رسائل المرتضی،ج ۱،ص ۲۴.

۳- (۳) -ضمیر أنّه للسیّد نفسه.حاصل الکلام أنّه أحال بیان أنّ العلم الضروری حاصل إلی ما ذکره من جواب المسائل التبانیات.منه رحمه اللّه.

۴- (۴) -معالم الدین و ملاذ المجتهدین،ص ۱۹۵.

۵- (۵) -الذریعه،ج ۲،ص ۵۳۷؛معالم الدین و ملاذ المجتهدین،ص ۱۹۵.

و علی تقدیر عدم إراده الاتفاق،فلا شکّ فی الدّلاله علی غایه اشتهار المنع بین الاصحاب.

و قوله رحمه اللّه:«و قد ملأوا الطّوامیر و سطروا الأساطیر»إلی آخره،یدلّ علی إشتمال تصانیف کثیره موجوده فی زمانه معلومه له علی هذا المدّعی؛

و کیف یجتمع هـذا مع ما نقلته عن العلاّمه رحمه اللّه من أنه لم ینکر،یعنی:قبول خبر الواحد، سوی المرتضی و أتباعه؟!و کیف یجتمع مع ما نقل عن الشّیخ؟!

و قال صاحب المعالم بعد استدلاله علی حجّیه خبر الواحد و نقل کلام العلاّمه و السیّد رحمهما اللّه:«و بقی الکلام فی التّدافع الواقع بین ما عزاه إلی الأصحاب و بین ما حکیناه عن العلاّمه فی النّهایه،فإنّه عجیب». (۱)

فجمع أوّلا بما حاصله نسبه المنع عن العمل بأخبار الآحاد إلی أوائل المتکلّمین من الإمامیه،و نسبه العمل بها و مخالفه السیّد إلی الفقهاء؛

ثم قال:

«و الإنصاف أنّه لم یتّضح من حالهم المخالفه له أیضا،إذا کانت أخبار الأصحاب حینئذ قریبه العهد بزمان لقاء المعصومین علیهم السّلام،و استفاده الأحکام منهم،و کانت القرائن المعاضده لها متیسّره،کما أشار إلیه السیّد،و لم یعلم انّهم اعتمدوا علی الخبر المجرّد لیظهر مخالفتهم لرأیه فیه.

و قد تفطّن المحقّق رحمه اللّه من کلام الشّیخ بما نقلناه بعد أن ذکر عنه فی حکایه الخلاف هنا:أنّه عمل بخبر الواحد إذا کان عدلا فی الطّائفه المحقّه.و أورد احتجاج القوم من الجانبین،فقال:و ذهب شیخنا أبو جعفر رحمه اللّه إلی العمل بالخبر العدل من رواه أصحابنا،لکن لفظه و إن کان مطلقا،فعند التحقیق یتبین أنّه لا یعمل بالخبر مطلقا،بل بهذه الأخبار الّتی رویت عن الأئمّه علیهم السّلام و دونّها الأصحاب،لا أنّ کلّ خبر یرویه إمامیّ یجب العمل به.

هذا الّذی تبیّن لی فی کلامه.و یدّعی إجماع الأصحاب علی العمل بهذه الأخبار،

۱- (۱) -معالم الدین و ملاذ المجتهدین،ص ۱۹۷.

حتّى لو رواها غير إماميّ و كان الخبر سليما عن المعارض و اشتهر نقله فى هذه الكتب الدّائره بين الأصحاب عمل به. (۱)

ثمّ أخذ فى نقل احتجاج الشّيخ بما حكيناه سابقا من أنّ قديم الأصحاب و حديثهم إلى آخر ما ذكر هناك،و زاد فى تقريبه ما لا حاجه لنا إلى ذكره.

و ما فهمه المحقّق رحمه اللّه من كلام الشيخ هو الّذى ينبغى أن يعتمد عليه لا ما نسبه العلاّمه إليه». (۲)انتهى.

أقول:عدم القول بوجوب رعايه القرينه المفيده للعلم فى زمان الصّحابه و الأئمّه عليهم السّلام معلوم بما ذكرته فى الدّليل الثّالث،و هذا هو المعتمد فى الاحتجاج؛و عدم وجوب رعايه القرينه المذكوره عند كثير من الفقهاء الّذين كانوا قبل السيّد أيضا ظاهر،لأنّه لو كان اعتقادهم وجوب رعايه القرينه المفيده للعلم فى أخبار الآحاد لنقل إلينا ألبته،لتوفّر الدّواعى و انتفاء الموانع؛فعدم النقل يدلّ على عدم الوجوب عندهم.

و ما ذكر من كون القرائن متيسّره،إن كان المراد تيسّرها فى كلّ أخبار الآحاد الّتى عملوا بها،فهو غير ظاهر؛

و إن كان المراد تيسّرها فى بعضها،فلا ينفعه.

و على تقدير فرض تيسّرها فى الكلّ-مع ظهور البطلان-ما ذكرته يدلّ على عملهم بأخبار الآحاد الّتى لم يفتشوا فيها عن القرائن المفيده للعلم،بحيث يوجب العلم بعدم الحاجه إلى التّفتيش عن القرائن عندهم؛

فظهر أنّ الإنصاف يشهد على أنّ حالهم يدلّ على مخالفتهم للسيّد،و قرب العهد لا يوجب القرينه؛ألا ترى إلى كثره المخالفه فى المسائل الشرعيّه بين العلماء الّذين قرب عهدهم بزمان الأئمّه عليهم السّلام،بحيث يوجب العلم بأنّ القطع كان منتفيا فى كثير منها؟

و ما نسب إلى المحقّق فكلامه المنقول برىء منه،لأنّ قوله:«فعند التّحقيق»إلى آخره،

۱- ((۱)) -معارج الاصول،ص ۱۴۷.

۲- ((۲)) -معالم الدين و ملاذ المجتهدين،ص ۱۹۸.

یدلّ علی أنّ الشّیخ لا یعمل مطلق الأخبار،بل یراعی فی العمل بها الرّواه عن الأئمّه- صلوات اللّه علیهم-و تدوین الأصحاب،لا بمحض روایه إمامیّ؛و ظاهر أنّ هذه الأماره لیست ممّا تفید العلم،و کذلک الأماره الّتی ذکرها بقوله:«حتّی لو رواها غیر إمامیّ»إلی آخره،یظهر ضعف ما فهم صاحب المعالم من کلام المحقّق.

و علی تقدیر إراده المحقّق من هذا الکلام ما فهمه صاحب المعالم من کلامه لا ینفعه إذا دلّ کلام الشیخ علی خلاف فهمه،فننقل کلامه حتّی یظهر لک حقیقه الحال.

قال-طاب ثراه-فی العدّه:

«فأمّا ما اخترته من المذهب هو أنّ خبر الواحد إذا کان واردا من طریق أصحابنا القائلین بالإمامه،و کان ذلک مرویّا عن النّبی صلّی اللّه علیه و اله أو عن أحد من الأئمّه علیهم السّلام،و کان ممّن لا یطعن فی روایته و یکون سدیدا فی نقله،و لم تکن هناک قرینه تدلّ علی صحّه ما تضمّنه الخبر-لأنّه إذا کان هناک قرینه تدلّ علی صحه ذلک کان الاعتبار بالقرینه- و کان ذلک موجبا للعلم-و نحن نذکر القرائن فیما بعد-جاز العمل به.

و الّذی یدلّ علی ذلک إجماع الفرقه المحقّه،فإنّی وجدتها مجمعه علی العمل بهذه الأخبار الّتی رووها فی تصانیفهم و دوّنوها فی اصولهم،لا یتناکرون ذلک و لا یتدافعونه، حتّی أنّ واحدا منهم إذا أفتی بشیء سألوه من أین قلت هذا؟فإذا أحالهم علی کتاب معروف و أصل مشهور و کان راویه ثقه لا ینکر حدیثه سکتوا و سلّموا الأمر فی ذلک و قبلوا قوله.و هذه عادتهم و سجیّتهم عن عهد النّبی صلّی اللّه علیه و اله و بعده إلی زمان الصّادق،جعفر بن محمّد علیهما السّلام ألّذی انتشر عنه العلم و کثرت الرّوایه من جهته؛

فلولا أنّ العمل بهذه الأخبار کان جایزا لما أجمعوا علی ذلک و لأنکروه،لأنّ إجماعهم لا یکون إلاّ عن معصوم (۱)لا یجوز علیه الغلط و السّهو.

و الّذی یکشف عن ذلک أنّه لمّا کان العمل بالقیاس محظورا فی الشّریعه عندهم

۱- (۱) -فی ألف:«لأن إجماعهم فیه معصوم».

لم يعملوا به أصلا،و إذا شذّ واحد منهم و عمل به فى بعض المسائل أو استعمله على وجه المحاجّه لخصمه و إن لم يعلم اعتقاده به،تركوا قوله و أنكروا عليه و تبرّءوا من قوله،حتّى أنّهم يتركون تصانيف من وصفناه و رواياته لمّا كان عاملا بالقياس،فلو كان العمل بالخبر الواحد يجرى هذا المجرى لوجب أيضا فيه مثل ذلك و قد علمنا خلافه.

فان قيل:كيف تدّعون إجماع الفرقه المحقّه فى العمل بخبر الواحد،و المعلوم من حالها أنّها لا ترى العمل بخبر الواحد،كما أنّ المعلوم من حالها أنّها لا ترى العمل بالقياس، فإن جاز ادعاء أحدهما جاز ادعاء الآخر.

قيل لهم:إنّ المعلوم من حالها الّذى لا ينكر و لا يدفع أنّهم لا يرون العمل بخبر الواحد الّذى يرويه مخالفهم فى الاعتقاد و تختصّ بطريقه؛فأمّا ما يكون راويه منهم و طريقه أصحابهم،فقد بيّنا أنّ المعلوم خلاف ذلك،و بيّنا الفرق بين ذلك و بين القياس أيضا؛و أنّه لو كان معلوما حظر العمل بخبر الواحد أيضا لجرى مجرى العلم بحظر القياس،و قد علم خلاف ذلك.

فإن قيل:أليس شيوخكم لا تزال تناظرون خصومهم فى أنّ الخبر الواحد لا يعمل به و يدفعونهم عن صحّه ذلك،حتّى أنّ منهم من يقول:«لا يجوز ذلک عقلا»،و منهم من يقول:«لا يجوز ذلك،لأنّ السمع لم يرد به»،و ما رأينا أحدا تكلّم فى جواز ذلك و صنّف فيه كتابا و لا أملى فيه مسأله،فكيف تدّعون أنتم خلاف ذلك؟

قيل له:من أشرت إليهم من المنكرين لأخبار الأحاد انّما كلّموا من خالفهم فى الاعتقاد و دفعوهم عن وجوب العمل بما يروونه من الأخبار المتضمّنه للأحكام الّتى يروون خلافها،و ذلك صحيح على ما قدمناه،و لم نجدهم اختلفوا فيما بينهم و أنكر بعضهم على بعض العمل بما يروونه إلا مسائل دلّ الدليل الموجب للعلم على عدم صحّتها،فإذا خالفوهم بها أنكروا عليهم لمكان الأدلّه الموجبه للعلم و الأخبار المتواتره بخلافه.

فأمّا من أحال ذلک عقلا،فقد دللنا فیما مضی علی بطلان قوله،و بیّنا أنّ ذلک جائز، فمن أنکر کان محجوجا بذلک.

علی أنّ الّذین اشیر إلیهم فی السّؤال أقوالهم متمیزه من بین أقوال الطّائفه المحقّه،و قد علمنا أنّهم لم یکونوا أئمّه معصومین،و کلّ قول علم قائله و عرف نسبه و تمیّز من بین أقاویل سائر الفرقه المحقّه لم یعتد بذلک القول،لأنّ قول الطّائفه إنّما یکون حجّه لأنّ فیهم معصوما،فإذا کان القول صادرا عن غیر معصوم علم أنّ قول المعصوم داخل فی باقی الأقول و وجب المصیر إلیه،علی ما نبیّنه فی باب الإجماع.

فإن قیل:إذا کان العقل یجوّز العمل بخبر الواحد و الشّرع قد ورد به،فما الّذی حملکم علی الفرق بین ما یرویه الطّائفه المحقّه و بین ما یرویه أصحاب الحدیث من العامّه عن النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله؟و هلاّ عملتم بالجمیع،أو منعتم من الکلّ؟

قیل:العمل بخبر الواحد إذا کان دلیلا شرعیّا عندنا فینبغی أن نستعمله بحسب ما قرّرته الشّریعه،و الشّرع قرّر العمل بما ترویه طائفه مخصوصه،فلیس لنا أن نتعدّی إلی غیرها، کما أنّه لیس لنا أن نتعدی من روایه العدل إلی روایه الفاسق.و إن کان العقل مجوّزا لذلک، اجمع علی أن من شرط العمل بخبر الواحد أن یکون روایه عدلا بلاخلاف؛

و کلّ من اشیر إلیه ممّن خالف الحق لم یثبت عدالته،بل ثبت فسقه؛فلأجل ذلک لم یجز العمل بخبره».

انتهی ما أردت نقله ههنا. (۱)

و یدلّ علی ما ذکرته من دلاله کلام الشّیخ علی خلاف ما فهمه صاحب المعالم رحمه اللّه من کلام المحقّق ما ذکره الشّیخ بقوله:«خبر الواحد إذا کان واردا»إلی آخره،لأنّ جواب هذا الشّرط هو«جاز العمل»،و قوله:«و لم تکن هناک قرینه تدلّ علی صحّه ما تضمّنه الخبر» إلی آخره،من جمله الامور الّتی اعتبرها فی العمل بخبر الواحد؛و علّل هذا القول

۱- (۱)) -عده الاصول،ج ۱،ص ۱۲۶.

بخروجه عن المقصود الّذی هو العمل بخبر الواحد الّذی لا یوجب العلم بقوله:«لأنّه إذا کان هناک قرینه»إلی آخره؛فهذا الکلام صریح فی قوله بالعمل بخبر الواحد الّذی لا قرینه علی حقیّه ما تضمّنه الخبر قرینه توجب العلم بها.

و یؤیّد ما ذکرته،بل یدلّ علیه قوله:«و الّذی یدلّ علی ذلک»إلی قوله:«و قبلوا قوله»، لأنّ کون الأخبار فی تصانیف الفرقه المحقّه و تدوینها فی اصولهم و کون راویها ثقه لا ینکر حدیثه لا یوجب العلم.

و یدلّ علیه الاستدلال الّذی ذکره بقوله:«فلولا- أنّ العمل بهذه الأخبار کان جایزا»إلی آخره،لأنّ مراده لو کان العمل بالاخبار الموجبه للیقین باعتبار القرائن لما کان محتاجا إلی هذا الدّلیل،لأنّه إذا حصل علم قطعیّ بقول المعصوم لا معنی للتّوقف فیه حتّی یحتاج إلی الاستدلال،و لو نبّه علی المدّعی لم یکن التّنبیه ما ذکره،بل ما أشرت إلیه.

و أیضا أیّ وجه لأوّل کلامه الّذی نقلته و هو قوله:«فأمّا ما اخترته من المذهب»إلی آخره،مع قطع النّظر عن مقتضی الشّرط و الجزاء الّذی ذکرته أوّلا-لأنّ نسبه الاختیار إلی نفسه إنّما یناسب المسأله النّظریه،و وجوب العمل بما یوجب القطع لا یوجب الاستدلال.

و علی تقدیر الحاجه إلیه الاستدلال لا یدلّ علیه.

و یدلّ علیه أیضا ما ذکره فی السّؤال الأوّل؛فإن توهّم ما ذکره بقوله:«و المعلوم من حالها أنّها لا تری العمل بخبر الواحد»،إنّما یصحّ لو جعل محل النّزاع العمل بخبر الواحد الخالی عن القرینه الموجبه للعلم،و إلاّ فلا معنی للتوهّم أصلا.

و کذلک ما ذکره فی جوابه،لأنّ محل النّزاع لو کان خبر الواحد المحفوف بالقرائن الموجبه للعلم لم یکن بین روایه العامّه و الخاصّه فرق،لأنّ ما یرویه المخالف إن کان مع القرینه الموجبه للعلم یجب العمل به؛و ما یرویه غیره لا یجوز العمل به عند خلوه عن القرینه المذکوره حینئذ؛فما ذکره فی الجواب أیضا یدلّ علی أنّ محل النزاع إنّما هو خبر الواحد الخالی عن القرینه المذکوره.

و یدلّ علیه أیضا السّؤال الثّانی،لأنّ استمرار منازعه شیوخ الإمامیّه فی عدم جواز العمل بخبر الواحد المحفوف بالقرینه المذکوره لا معنی له،سواء کان الراویّ إمامیّا أو مخالفا.

و أیضا أیّ معنی لقوله:«حتّی أنّ منهم من یقول لا یجوز ذلک عقلا»،و أیّ عقل لا یجوز العمل بالخبر الواحد المحفوف بالقرائن المذکوره؟!

و یدلّ علیه أیضا قوله:«و لم نجدهم اختلفوا فیما بینهم و أنکر بعضهم علی بعض العمل بما یروونه إلا مسائل دلّ الدّلیل»إلی آخره،لأنّ هذا الکلام یدلّ علی عدم الخلاف،فیدلّ الکلام علی أنّ ما یرویه بعضهم یعمل به إن لم یدلّ الدّلیل علی خلافه.فإمّا أن یراد من عموم«ما»فی«بما یرویه»خبر الواحد المحفوف بالقرینه الموجبه للعلم،أو الخالی عنها.

و الاحتمال الأوّل مندفع بقوله:«دلّ الدلیل الموجب للعلم علی عدم صحّتها»،لامتناع تحقّق موجب العلم فی المتقابلین.و الثّانی هو المطلوب.

و یدلّ السّؤال الثّالث و جوابه أیضا علی ما ذکرته و لاتحتاج إلی البیان.

اعلم،أنّ الظّاهر من قول الشّیخ رحمه اللّه:«فإن قیل کیف تدّعون إجماع الفرقه المحقّه»إلی آخره،هو الإشاره إلی ما ذکره السّید رحمه اللّه و من وافقه فی المنع عن العمل بخبر الواحد،لکن ما ذکره من الجواب لا یصحّ فی جواب کلام السیّد،لأنّ حاصل الجواب هو الفرق بین خبر الواحد الّذی یرویه المخالف و الموافق،و أنّ الّذی منعه المانع هو الأول و الّذی أثبته المثبت هو الثّانی؛و ظاهر کلام السیّد،بل صریحه أنّ المنع من العمل بخبر الواحد إنّما هو لعدم إفاده العلم و عدم جواز العمل بما لا یفید العلم،و حینئذ لا یختصّ المنع بروایه المخالف.

و یدلّ علی ما ذکرته ما ذکره صاحب المعالم بقوله:

«و قال(یعنی السیّد)فی المسأله الّتی أفردها فی البحث عن العمل بخبر الواحد:إنّه تبیّن فی جواب المسائل التبانیات،أنّ العلم الضّروری حاصل لکلّ مخالف للإمامیّه أو

موافق بأنّهم لا يعملون فى الشّريعه بخبر لا يوجب العلم،و أنّ ذلک قد صار شعارا لهم يعرفون به،كما أنّ نفى القياس فى الشّريعه من شعارهم الّذى يعلمه منهم كلّ مخالط لهم». (۱)

فالجواب المطابق هو المنع من اعتبار العلم فى جواز العمل بخبر الواحد،لجواز العمل به فى بعض الصّور و إن لم يحصل العلم بمقتضاه،لكن لمّا كان السّائل هو المجيب حمل السؤال على معنى يناسبه ما ذكره فى الجواب،فيحمل السؤال على ظاهره الّذى هو دعوى معلوميّه عدم عمل الفرقه المحقّه بخبر الواحد مطلقا،سواء كانت راويه من الطّائفه المحقّه أم لا،مثل معلوميه عدم عملهم بالقياس،فأجاب بأنّ معلوميه عدم عملهم بخبر الواحد ليست مطلقه،بل إنّما هى فى خبر الواحد الّذى تختصّ بطريقه المخالفين و كانت راويه منهم.

و بجوابه عمّا أجاب عنه يظهر الجواب عمّا ذكره السيّد من أنّهم لا يعملون بخبر لا يوجب العلم،لأنّه ظهر من كلام الشيخ جواز العمل بخبر يكون بطريقه الأصحاب و كانت راويه منهم،و ظاهر أنّ هذا لا يوجب العلم،فظهر منه عدم (۲)اشتراط العلم فى جواز العمل.

و بالجمله،توهّم عدم منافاه ما ذكره الشيخ رحمه اللّه لما ذكره السيّد رحمه اللّه من اعتبار العلم فى العمل بالأخبار من التوهّمات الّتى ينشأ من عدم التأمّل فى كلام الشّيخ و مع كفايه بعض ما ذكرته من أنّ الشيخ رحمه اللّه لا يعتبر العلم فى العمل بخبر الواحد،و ما لم ننقله من كلامه الّذى يدلّ على هذا المدّعى فى غايه الكثره المغنيه عن الذّكر نقول:

قال الشيخ-طاب ثراه-فى مبحث القرائن الموجبه للعلم الّتى بها يعمل بخبر الواحد:

۱- (۱)) -معالم الدّين و ملاذ المجتهدين،ص ۱۹۵.

۲- (۲)) -فى«الف»اختراط العلم.

«فأمّا إذا كان مخالفا فی الاعتقاد لأصل المذهب و روی مع ذلک عن الائمّه علیهم السّلام نظر فیما یرویه؛فإن کان هناک من طرق الموثوق بهم ما یخالفه وجب إطراح خبره.

و إن لم یکن هناک ما یوجب إطراح خبره،و یکون هناک ما یوافقه وجب العمل به.

و إن لم یکن من الفرقه المحقّه خبر یوافق ذلک و لا یخالفه،و لا یعرف لهم قول فیه وجب أیضا العمل به،لما روی عن الصّادق علیه السّلام أنّه قال:«إذا نزّلت بکم حادثه لا تجدون حکمها فیما روی عنا فانظروا إلی ما رووه عن علیّ علیه السّلام فاعملوا به». (۱)

و لأجل ما قلناه عملت الطّائفه بما رواه حفص بن غیاث (۲)و غیاث بن کلوب (۳)و نوح بن دراج (۴)و السّکونی (۵)و غیرهم من العامّه عن ائمّتنا:و لم ینکروه و لم یکن عندهم خلافه». (۶)

أقول:صرّح فی قوله:«و إن لم یکن هناک»إلی آخره،بوجوب العمل بخبر مخالف لم یکن من الفرقه المحقّه خبر یوافقه و لا یخالفه و لا یعرف لهم قول فیه؛و ظاهر أنّه لا یمکن توهم حصول العلم من مثل هذا الخبر.

فإن قلت:قد ظهر من قول الشّیخ ما ذکرته،فهل یصحّ الاستدلال بخبر المخالف فی الصوره المذکوره؟

قلت:لا،لأنّه لم یظهر لنا اعتبار هذا الخبر،فلیس حجّه علینا.و بمحض استدلال الشیخ به لا یظهر الاعتبار.

۱- ((۱)) -وسائل الشیعه،ج ۲۸،ص ۹۱.

۲- ((۲)) -حفص بن غیاث بن طلق بن معاویه القاضی،کان عامیا ثقه،له روایات عن الصادقین علیهما السّلام.

۳- ((۳)) -غیاث بن فیهس البجلّی،کان عامیا ثقه،له روایات عن أئمه أهل البیت علیهم السّلام.

۴- ((۴)) -نوح بن دراج مولی النخع من أصحاب الصادق علیه السّلام و من رواه أحادیثه.قال الخوئی:إنّ الرجل شیعی صحیح الاعتقاد و کان یفتی و یقضی بالحق،و لکنه مع ذلک فقد عدّه الشیخ فی کتاب العدّه من العامه.

۵- ((۵)) -اسماعیل بن أبی زیاد السکونی،و یعرف أیضا بالشعیری،من أصحاب الصادقین علیهما السّلام.عدّه الشیخ و العلامه من العامه.

۶- ((۶)) -عده الاصول،ج ۱،ص ۱۴۸.

و علی تقدیر تسلیم اعتباره لا یدلّ علی جواز العمل بخبر مخالف واحد فی الصّوره المذکوره،کما یظهر من کلام الشیخ،فلعلّ صیغه الجمع فی قوله علیه السّلام:«إلی ما رووه»إشاره إلی اعتبار الکثره الّتی یحصل بها الظنّ حینئذ.

فإن قلت:هل یجوز العمل بروایه المذکورین ههنا بما ذکره رحمه اللّه من عمل الطائفه بروایاتهم؟.

قلت:لا-لأنّ ظاهر الطّائفه و إن کان هو الاتّفاق،خصوصا مع قوله:«و لم یکن عندهم خلافه»،لکن یدلّ کلامه علی أنّ مأخذ الحکم بجواز العمل بروایاتهم هو الرّوایه المذکوره الّتی لم یظهر اعتبارها و لا-دلالتها علی المقصود؛فإذا ظهر ضعف مأخذ الاتفاق فلا حجیّه فیه،کما یظهر فی مبحث الإجماع-إن شاء اللّه تعالی-و مع ذلک یدلّ تفریعه بقوله:

«و لأجل ما قلناه»علی کون عملهم بروایاتهم فی الصّوره المذکوره لا مطلقا.

و یؤیّد هذا الاحتمال عموم ما ذکره بقوله:«و غیرهم من العامّه»،و إن کان العمل بقولهم فی الصّوره المذکوره أیضا ضعیفا بما عرفته.

فإن قلت:قد ظهر بما ذکرته عدم إمکان الجمع بین کلام السیّد و الشیخ رحمهما اللّه،و أنّ الحق مع الشیخ فی قوله بالعمل بخبر الواحد و اشتهار العمل به بین الصحابه و أصحاب الائمّه و الفقهاء،فأیّ وجه لمثل هذا الغلط الّذی نسب إلی السیّد رحمه اللّه؟

قلت:بعد التأمّل فیما ذکرته ظهر بطلان کلام السیّد رحمه اللّه علی وجه لا ینبغی الرّیب فیه؛ و عدم العلم بما دعاه إلی هذه السهو لا یضرّنا.و مع ذلک نذکر بعنوان الاحتمال ما یضعف به الاستبعاد فی الجمله،و هو أنّ الظاهر من السّؤالین الأوّلین الّذین نقلتهما من عدّه الشیخ- طاب ثراه-أنّهما إشارتان إلی قول السیّد رحمه اللّه،و فی جواب السّؤالین ذکر ما یمکن أن یکون منشأ لشبهه السیّد و من وافقه،و هو أنّ الطّائفه المحقّه أنکروا جواز العمل بروایات العامّه.

و یمکن تقریب هذا بأنّ العامّه عدّوا روایات عائشه مع علمهم بأنّها خرجت علی من

یدور الحقّ معه و نسبت إلیه دم عثمان مع علمها ببرائته عنه صحیحه،و کذا روایات سمره بن جندب الّذی اختلق الرّوایه عن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله بأمر معاویه بعد ما أخذ أربعمأه ألف درهم أنّه اشتملت علی مذمه عظیمه نازله فی شأن علیّ،و أنّه اخری مشتمله علی مدح عظیم نازله فی شأن قاتله، (۱)و کذلک روایات غیرهما من المعروفین بالکذب؛فلعلّ إنکار أهل الحقّ حجّیه أخبار الآحاد و قولهم بعدم الحجّیه إنّما کان فی أخبارهم الّتی لم یراعوا فیها شرائط جواز العمل بها!

فلعلّ الاستدلالات الّتی أشار إلیها السیّد-طاب ثراه-بقوله:«و قد ملأوا الطّوامیر»إلی آخره،إنّما کانت متعلّقه بأخبار الأحاد الّتی لم یستجمع شرائط جواز العمل بها علی ما هو طریقه العامه!فظنّ-طاب ثراه-أنّها متعلّقه بجواز العمل بأخبار الآحاد مطلقا؛و أمثال هذا السّهو غیر مسدود عن السیّد-طاب ثراه-.

و بالجمله،عدم صحّه کلام السیّد فی العمل بخبر الواحد ثابت بما ذکره،سواء کان منشأه ما ذکرته أو غیره ممّا لا علم لنا به.

فان قلت:الدّلیلان الأوّلان ضعیفان فی أمثال هذا المقام،لاشتراکهما فی عدم إفاده القطع و عدم کفایه الظنّ فی الاصول،و اختصاص الثّانی بضعف دلاله المفهوم.

قلت:بعد ثبوت جواز العمل بظاهر القرآن تخصیصه بمسائل جزئیّه فرعیّه لا وجه له، بل یدلّ علی جواز العمل به،کما یدلّ علی جواز العمل فی القاعده الکلیّه المتعلقه بامور الشرعیّه الفرعیّه،و الاصول الّتی یصحّ الاکتفاء بالأدلّه الظنّیه مطلقا إنّما هی الاصول (۲)لا الفقه،فربّ مسائل من اصول الفقه یستدلّون علیها بالإجماع و الأدله الظنّیه و لیس لنا طریق غیر الظنّ،مثل الدّلیل علی کون صیغه الأمر و النّهی للوجوب و الحرمه أو غیرهما،

۱- (۱) -شرح نهج البلاغه لإبن أبی الحدید،ج ۴،ص ۷۳.

۲- (۲) -فی«الف»:«اصول الدین».

و لا وجه للبحث عن الأدلّه المذكوره فی مواضعها بکون الدّلاله ظنّیه،کما یعلمه المتدبّر.

نعم،یشتمل اصول الفقه علی مسائل لا یظهر کفایه الظنّ فیها و ما نحن فیها لیس منها؛ فإذا دلّ روایه یرویها الثّقات الإثنی عشریّه عن أبان بن عثمان مثلا عن الصّادق علیه السّلام علی شیء،ففتش المجتهد فی الآیات المتعلّقه بالأحکام و الرّوایات الدالّه علیها و لم یجد فیها معارضا لها،فقال:أمر اللّه تعالی بالتثبّت عند مجیء الفاسق بنبأ فتثبتنا،فوجدنا أثر الاعتماد علی هذه الرّوایه بتوثیق المعتمد رواتها و إن لم یکن کلّها علی المذهب الحقّ، بل عدم منع ناووسیّه أبان عن توثیقه یدلّ علی الاعتماد التامّ بروایاته عند الموثّق المعتمد،و لم نر معارضا یدلّ علی خلاف مدلولها،فیجب العمل بمقتضاها؛فهل یلیق أن یقول القائل بوجوب العمل بظاهر القرآن:إنّه لا یجوز التّمسک ههنا بظاهر هذه الآیه، لکونها دالّه علی قاعده کلیّه ظنیّه،و هذه المسأله مندرجه فیها؛و ضعف دلاله المفهوم غیر مسلّم.و ما یدلّ علی جواز العمل بالقرآن و الأخبار المعتمده یدلّ علی جواز العمل بظاهرها؛و کما یکون المنطوق ظاهرا من اللّفظ کذلک کثیر من المفهومات،و لا دلیل علی اعتبار مرتبه من مراتب الظّهور الّتی لا یندرج المفهوم فیها؛و لو اعتبر هذه المرتبه من الدّلاله لخرج کثیر من مراتب المنطوق أیضا عن الاعتبار و لا یقولون به و لا وجه له أیضا.

[تنبیهات]

اشاره

و ههنا فوائد ینبغی التّنبیه علیها.

[فی الروایه الصحیحه]

الأولی:أنّه إذا کانت الرّوایه صحیحه-و هی ما یکون کلّ واحد من سلسله الرّواه ثقه صحیح العقیده-یجب العمل بها فی الجمله البتّه.و إنّما الإشکال فی صوره وحده المعدّل،فهل یعتبر فی عدّ أحد ثقه إن لم یکن ممّن علم بهذا الوصف و لم یکن مشتهرا به

شهره مغنیه عن الحاجه إلی التّوثیق مثل الصّدوق رحمه اللّه تعدّد المعدّل و الموثّق أم لا (۱)؟الحقّ هو الثّانی،لجریان الدّلیل الثّانی،و هو ظاهر.

و الرّابع،لأنّه لو اعتبر التّعدد فی المعدّل فی کلّ واحد السّلسله لخلا أکثر الأحکام الّتی لا یجوز العقل خلوها عن الأدلّه،کما یظهر لمن تتبّع.

و ظاهر الأوّل،لأصاله عدم اعتبار الزّائد فی قبول الإنذار و الحذر.

و الثّالث،لبعد اعتبار تعدّد المعدّل فی من لم یعلم بالعداله و لم یشتهر بها،و عدم ظهوره من زمان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله إلی آخر أیّام ظهور الأئمّه علیهم السّلام،أو ظهوره و عدم نقله فی الأزمنه المتطاوله.

و بناء اعتبار التعدد فی المعدّل و عدمه علی کون التّعدیل شهاده أو روایه کما یظهر من کلام کثیر من الاصولیین ضعیف،لخروجه عن الرّوایه الاصطلاحیّه،و عدم اعتبار العلم الّذی یعتبر فی کثیر من أفراد الشّهاده و تسمیته بالرّوایه و إن لم یکن اصطلاحیه،أو بالشّهاده و القول بعدم اعتبار العلم فی کثیر منها و یکون هذا منه لا تصیر سببا لجریان أحکام المسمّی فیه.

[فی الروایه الحسنه]

الثّانی:أنّه إذا کانت الرّوایه حسنه-و هی ما تکون الرّواه مثل الأولی فی العقیده لکن لم یعمّ التّوثیق کلّ واحد من أفراد سلسله-سواء کان انتفاؤه فی مرتبه واحده أو أزید،

۱- (۱)) -تفسیر المعدّل بالموثّق إشاره إلی أنّ العداله المعتبره فی الرّواه إنّما هی بمعنی کون الراوی ثقه،لا العداله المعتبره فی الامام و الشهاده و إن کان عبارات کثیر من الاصولیین داله علی إراده المعنی الأخیر. و إنما اخترنا المعنی الأول لکفایته فی المقام و عدم الدلیل علی المعنی الثانی،کما یظهر لمن تدبّر.منه رحمه اللّه.

لكن كان كلّ من انتفى التّوثيق عنه ممدوحا-أو موثقه-و هى ما تكون سلسله الرّواه مثل الاولى فى كونهم من فرق أهل الإسلام ثقات،لكن لم يعمّ صحّه العقيده أفراد السّلسله، سواء كان انتفاؤها فى مرتبه أو أزيد-يجب العمل بها كما يظهر لك بالتأمّل فى الأدلّه الأربعه من غير حاجه إلى التّفصيل.

[الحسنه و الموثّقه أيّهما يقدّم؟]

الثالث:أنّ صنف الرّوايه الصّحيحه أعلا شأنا و أرفع منزله و مكانا من الأخيرتين، و هو ظاهر؛

فهل المزيه بين الأخيرتين للحسنه أو الموثّقه؟ففيها إشكال،لاختصاص راوى كلّ من الرّوايتين الّذى به تصير الرّوايه حسنه و موثقه بمزيّه على الآخر.

و الأقوى تقدّم الموثّقه،لأنّ الاعتماد الّذى يحصل بصنف التوثيق أزيد من الاعتماد الّذى يحصل بصنف المدح المقارن لصحّه العقيده.

و هذا التّرتيب إنّما هو بحسب الأصناف كما أومأت إليه،لا بحسب كلّ فرد من أفراد صنف على كلّ فرد من أفراد صنف آخر؛

فينبغى التّأمل فى المعدّل و مرتبه التّوثيق و وحدته و تعدده،و كذلك فى المدائح و المادحين،فربّ مؤخّر بحسب أصل الصنف يصير مقدّما بحسب الخصوصيات الّتى يظهر للمتأمّل.

[فى الروايه المجهوله]

الرّابع:أنّه إذا كانت الرّوايه مجهوله-و هى ما تكون مرتبه واحده من السّلسله أو أزيد منها مجهول الحال-لا يصحّ الحكم بجواز العمل بها،لفقد الدّليل على جواز العمل بها.

لا يقال:يدلّ على جواز العمل بها أمران:

أوّلهما:الدّليل الثّانى،لأنّ الأمر بالتبيّن إنّما هو على تقدير فسق الرّاوى،و هذا الفسق ليس فسقا واقعيّا و إن لم نعلم به و إلاّ لزم التّكلف بما لا يطاق،فتعيّن أن يكون المراد بالفسق فسقا معلوما لنا،فالأمر بالتثبّت معلوم بالفسق المعلوم،ففى مجهول الحال ينتفى الأمر بالتبيّن بانتفاء الفسق المعلوم،فليس انتفاء الأمر المعلوم بالتثبّت بالردّ فهو بالقبول و هو المطلوب.

و ثانيهما:أصاله عدم الفسق.

لأنّا نقول:إذا علّق أمر بشىء فالظاهر أنّ المراد ما هو مدلول ذلك الشّىء بحسب الواقع،فإذا قيل زيد صالح أو فاسق أو شاعر أو كاتب فالمراد اتّصافه بالصّفه المذكوره بحسب نفس الأمر لا بحسب معتقد المخاطب،و إلاّ انتفى من الكلام الّذى لا قرينه على إراده إفاده معنى الخبر المتعارف إفاده معنى الخبر،و انحصر الإفاده حينئذ فى إفاده لازم معنى الخبر.

و أيضا،لو كان المراد هو مدلول الكلام بحسب معتقد المخاطب،لصحّ للمخاطب الجزم بكذب المتكلّم بمحض عدم اعتقاده بما أخبر به.

و أيضا،ليس إثبات المتكلّم تحقّق صلاح زيد مثلا فى نفس الأمر إثباتا لما أخبر به، لأنّه حينئذ بمنزله أن يقول:«أقم الدّليل على أنّى معتقد بصلاح زيد»؛و بطلان اللّوازم أظهر من أن يحتاج إلى بيان.

فظهر أنّ المتبادر من الفاسق هو الفاسق بحسب نفس الأمر؛فلمّا علّق الأمر بالتبيّن بالفسق يجب التبيّن فى من يجوز كونه فاسقا بحسب نفس الأمر مع عدم صارف شرعىّ عنه حتّى يظهر عدم فسقه بأماره شرعيّه،أو يظهر جواز العمل بروايته بأماره تتقوّى بها؛ فإن لم يظهر أحد الأمرين فلا تجوز العمل بها،و لا يلزم حينئذ التّكليف بما لا يطاق الّذى توهّم.

ص:۲۴۶

و أصاله عدم الفسق غير مسلّم،فلعلّ الفسق تأييد لهذا الاحتمال،فالأصل عدم العداله.

و مع قطع النّظر عن ذلك بناء العمل على مثل هذا الأصل لا دليل عليه (۱).

[فی الروایه الضعیفه]

الخامس:أنّه إذا کانت الرّوایه ضعیفه-و هی ما یکون راوی مرتبه واحده أو أزید مقدوحا،سواء کانت باعتبار فساد العقیده من غیر توثیق،أو کونه منسوبا إلی کذب،أو نقص آخر بلا معارض أقوی-لا یجوز العمل بها بانفرادها.

و الغرض من تقیید الانفراد أنّ الظّاهر جواز العمل بها إذا انضم إلیها قرائن یحصل الظّن بمقتضاها لآیه التبیّن و الدّلیل الرّابع.

إذا ضعّف مجهول راویا مجهولا و لم یکن لتضعیفه معارض فالظّاهر جریان حکم الضّعیف فیه علی تقدیر الفرق بین المجهول و الضّعیف،لأنّه علی تقدیر جواز العمل بروایه المجهول فهی فی أدنی مراتب جواز العمل بها،فالظّاهر أنها تتنزّل عن هذه المرتبه بأدنی صارف.و الأمران اللّذان صارا سببین لظنّ جواز العمل بروایه المجهول جاریان فی المضعّف،فالعمل بالوجهین فی الرّواه و عدمه فی المضعّف لیس له وجه یرتضی به العقل السّلیم،بل إن قیل یضعّف الرّوایه علی تقدیر تضعیف الضّعیف أیضا بلا معارض فلیس بعیدا.

[فی الّذین لم یوثّقا فی کتب الرجال]

السّادس:أنّ عثمان بن عیسی (۲)و علی بن أبی حمزه ۳و إن لم یوثّقا فی کتب الرّجال

ص:۲۴۷

۱- (۱)) -حاصل الجواب أنّ الخبر حقیقه فی الاتّصاف النفس الأمریّه،و أشرت إلیه بقولی:«لأنا نقول»إلی قولی:«فلما علّق»،و...للخبر عن التکلیف بما لا یطاق علی تقدیر الحمل علی المعنی الحقیقی و هو لا یلزم.و إلیه أشرت بقولی:«فلمّا علّق الأمر بالتبیّن».منه رحمه اللّه.

۲- (۲)) -عثمان بن عیسی أبو عمر العامریّ کان شیخ الواقفه و من المستبدّین بمال موسی بن جعفر علیه السّلام ثمّ تاب.انظر رجال النجاشیّ،ص ۳۰۰.

لکن ذکرهما الشیخ فی ضمن کلام یظنّ کونهما ثقتین،لأنّه قال فی ذیل کلام ذکر عمل الطّائفه بما رواه حفص بن غیاث إلی آخره،و قد نقلته سابقا:

«و أمّا إذا کان الرّاویّ من فرق الشّیعه،مثل الفطحیّه و النّاووسیّه و الواقفیّه و غیرهم نظر فیما یروونه؛فإن کان هناک قرینه تعضده أو خبر آخر من جهه الموثوق بهم وجب العمل به.

و إن کان هناک خبر یخالفه من طریق الموثوقین وجب إطراح ما اختصّوا بروایته و العمل بروایه الثقّه.

و إن کان ما رووه لیس هناک ما یخالفه و لا یعرف من الطائفه العمل بخلافه وجب إیضا العمل به إذا کان متحرّجا فی روایته موثوقا به فی أمانته،و إن کان مخطئا فی أصل الاعتقاد.

و لأجل ما قلناه عملت الطّائفه بأخبار الفطیّحه،مثل عبد اللّه بن بکیر (۱)و غیره،و أخبار الواقفیّه،مثل سماعه بن مهران (۲)و علیّ بن أبی حمزه و عثمان بن عیسی،و من بعد هؤلاء بما رواه بنو فضّال و الطّاطریّون و غیرهم فی ما لم یکن عندهم فیه خلاف». (۳)

و الظّاهر أنّه لا یصحّ الحکم بثقتهما بمعنی الاعتماد علی روایتهما،لأنّه ذکر شرطا فی وجوب العمل بروایه أمثالهما بقوله:«و إن کان ما رووه لیس هناک ما یخالفه و لا یعرف من الطّائفه العمل بخلافه»؛

فلعلّ الشّرط المذکور مجوّز للعمل بروایتهما عند الطائفه و إن لم یکونا ثقتین عندهم؛ فلمّا رأی الشّیخ رحمه اللّه عملهم بروایتهما فی بعض الصّور ظنّ کونهما ثقتین عندهم،فذکرهما فی ذیل قوله:«موثوقا به فی أمانته»؛

ص:۲۴۸

۱- (۱)) -عبد اللّه بن بکیر بن أعین بن سنسن.قال الشیخ رحمه اللّه:فطحیّ المذهب إلاّ أنه ثقه.انظر الفهرست،ص ۱۷۳.
۲- (۲)) -سماعه بن مهران مولی حضرموت کوفیّ له کتاب واقفی.انظر رجال الطوسی رحمه اللّه،ص ۳۳۷.
۳- (۳)) -عدّه الاصول،ج ۱،ص ۱۵۰.

و هـذا إن كان خلاف الظّاهر،لكنّ القول بكون أبى حمزه مع قول ثقه و هو على بن الحسن بن فضّال بكونه كـذّابا، (۱)و عثمان بن عيسى مع نسبه تعمّد الكذب إليه (۲)ثقتين لا يخلو من إشكال.

و ظنّ عدم قدح تعمّد الكذب فى عثمان لنسـبه التّوبه إليه ضعيف،لعدم ظهور اختصاص الرّوايه بزمان التّوبه،و عدم معلوميه شىء من الرّوايه المنقوله عنه أنها نقلت عنه فى زمان تعمّد الكذب أو التّوبه.

و نقول أيضا:ذكر الشيخ رحمه اللّه قبل ذلك بأوراق فى جواب الاعتراض على العمل بخبر الواحد الّذى رواته أصحاب العقائد الفاسده من فرق الشّيعه الّتى ذكرها هناك قوله:

«فأمّا الفرق الّذين أشاروا إليهم من الواقفيّه و الفطحيّه و غير ذلك جوابان:

أحـدهما:أنّ مـا يرويـه هؤلاـء يجـوز العمـل بـه إذا كـانوا ثقـات فى النقـل و إن كـانوا مخطئين فى اعتقـاد،إذا علم من اعتقـادهم تمسّكهم بالدّين و تحرّجهم من الكذب و وضع الأحاديث.

و هـذه كـانت طريقـه جمـاعه عاصـروا الأـئمّه عليهـم السّـلام،نحـو عبـد اللّـه بن بكير و سـماعه بن مهران،و نحـو بنى فضّـال من المتأخرين عنهم و بنى سماعه و من شاكلهم؛

فإذا علمنا أنّ هؤلاء الّذين أشرنا إليهم كانوا مخطئين فى الاعتقاد من القول بالوقف و غير ذلك و كانوا ثقات فى النّقل فما كان طريقه هؤلاء جاز العمل به.

و الجواب الثّانى:أنّ جميع مـا يرويه هؤلاـء إن اختصوا بروايته لاـ تعمـل به،و إنّمـا يعمل به إذا انضاف إلى روايتهم روايه من هو على الطّريقه المستقيمه و الاعتقاد الصّحيح، فحينئذ يجوز العمل به.

فأمّا إذا انفرد فلا يجوز ذلك فيه على حال.

و على هذا يسقط الاعتراض». (۳)

ص:۲۴۹

۱- (۱) -رجال الكشى،الجزء الخامس،ص ۴۰۳.

۲- (۲) -اختيار معرفه الرجال،ج ۲،ص ۸۶۰.

۳- (۳) -عدّه الاصول،ج ۱،ص ۱۳۴.

و كيف يعلم تمسّك عثمان بالدّين و تحرّجه من الكذب مع قول جماعه بأن الدّاعىّ على اختراع مذهب الواقفيّه هو أموال الكاظم عليه السّلام الّتى كانت فى أيدى جماعه منهم عثمان،و شهاده الحال على صدق الجماعه.

و أيضا فى الجواب الثّانى صرّح بأنّه لا يعمل بروايه هؤلاء إلّا اذا انضاف إليها روايه أهل الحقّ؛فإن كان مراده رحمه اللّه من قوله:«عملت الطّائفه بأخبار الفطحيّه»إلى آخر ما نقلته آنفا من عملهم بها إذا انضاف إليها روايه أهل الحقّ،فليس هذا عملا برواياتهم.

و إن كان المراد عملهم بها من غير اعتبار الضّميمه،فبين كلاميه المنقولين تناف لا يمكن الجمع بحيث يحصل الوثوق بكون عثمان أو ابن أبى حمزه ثقه.

[فى الرجال الّذين لهم حالتين]

السّابع:أنّه إن كان لرجل حال استقامه و حال انحراف و كان راويا فى الحالين فلا يجوز الاعتماد على روايته،لعدم انضباط التّاريخ؛فلعلّ مراد الشّيخ من«الطّائفه»فى قوله:

«فأمّا ما يرويه الغلاه و المتّهمون و المضعّفون و غير هؤلاء،فما يختصّ الغلاه بروايته فإن كانوا ممّن عرف لهم حال استقامه و حال غلوّ عمل بما رووه فى حال الاستقامه و تركوا ما رووه فى حال خطأهم؛

فلأجل ذلك عملت الطّائفه بما رواه أبو الخطاب محمّد بن أبى زينب (1)فى حال استقامته و تركوا ما رواه فى حال تخليطه،و كذلك القول فى أحمد بن هلال العبرتائىّ (2)و ابن أبى العزاقر (3)و غير هؤلاء؛

فأمّا ما يروونه فى حال تخليطهم فلا يجوز العمل به على كلّ حال». (4)

١- (١) -هو من الغالين الملعونين.انظر رجال الطوسى،ص ٢٩۶.

٢- (٢) -كان غاليا متّهما فى الدّين.انظر الفهرست للطوسى،ص ٨٣.

٣- (٣) -له كتب و روايات و كان مستقيم الطريقه لم تغير،و ظهرت منه مقالات منكره إلى أن أخذه السّلطان فقتله و صلبه ببغداد.انظر رجال ابن داوود،ص ۵٠٨.

۴- (۴) -عده الاصول،ج ١،ص ١۵١.

هم الطّائفه الّذين انضبط عندهم كون روايات الجماعه فى حال الاستقامه عن كونها فى حال الخطاء و أمّا الأزمان الّتى لم ينضبط بروايه حال الاستقامه عن روايه حال الخطاء فيجب ترك الكلّ.

و مع ذلك فيه نظر واضح،لأنّ خطأ مثل أبى الخطّاب لم يكن بعنوان السّهو و الغفله،بل دعته الأهواء الفاسده إلى تعمّد الكذب؛و الظّاهر أنّ المدّه الّتى لم يظهر منه الكفر لم يكن بريئا من غايه الشّقاوه،لكن جعل إخفاء المعصيه و إظهار الطّاعه وسيلتين لما أراد من الرّياسه و إضلال الجماعه،فكيف يمكن الاعتماد على روايته و روايه أمثاله فى وقت من الأوقات؟و أيضا كيف يمكن غفله الطّائفه عن هذا؟

فلعلّ مراده بعمل الطّائفه ليس عمل كلّهم،بل تحقّق العمل برواياتهم فى الطّائفه و إن كان بعيدا بحسب اللّفظ،لكن القول بما يقتضيه ظاهر اللّفظ فى غايه البعد عن الصّواب.

و هذا يؤيّد ضعف القول بكون عثمان بن عيسى و على بن أبى حمزه ثقتين.

الفصل الثانى فى الإجماع

اشاره

قد يطلق الإجماع لغه على العزم،و على الاتفاق.

و هو فى الاصطلاح:اتّفاق خاصّ يدلّ على حقيّه متعلّقه.

و اختلف فى تفسيره،فقال بعضهم:هو اتّفاق أهل الحلّ و العقد من أمّه محمّد صلّى اللّه عليه و اله فى عصر من الأعصار على شىء.و قال بعضهم:هو اتّفاق الصحابه.و قال بعضهم:هو اتّفاق أهل المدينه.

و الصّحيح على قانون العامّه هو التّفسير الأوّل،و لا وجه لغيره ممّا ذكر أو لم يذكر، لكون ما يدلّ على حجّيه غير المعنى الأوّل ضعيفا على أصلهم.

و اختلف أيضا فى إمكان اتّفاق الأمّه على أمر؛و على تقدير الإمكان فى حجيته.

ص:٢٥١

و لیس لی غرض فی بسط القول فی أمثال هذه الأمور الّتی لیس لها انتفاع یعتدّ به.

و الإجماع الّذی هو حجّه عند الإمامیّه الإثنی عشریّه و یصحّ أن یتمسّک به فی إثبات شیء هو اتّفاق جمع من أمه محمّد صلّی اللّه علیه و اله علی أمر بحیث یظهر منه أنّ هذا الاتفاق إنّما نشأ من قول المعصوم الّذی علم قصده،أو من تقریره الموجب للعلم بکون هذا الأمر علی وفق قصده و معتقده علیه السّلام.و لا یشترط أن یکون أحد المتّفقین الّذین علمنا قولهم معصوما مع عدم علمنا به بخصوصه،کما یؤمی إلیه قول من یقول باشتراط تحقّق مجهول النّسب فی المجمعین.

و هنا مسائل:

[الأولی:] [فی امکان الاتفاق عند ظهور الأئمّه علیهم السّلام]

الأولی:أنّه یمکن الاتّفاق الکاشف عن قول المعصوم فی زمان ظهور أحدهم علیهم السّلام، لأنّه إذا قال أحد من کمّل أصحاب الأئمّه علیهم السّلام قولا فی مسأله بتوفّر الدّواعیّ علی علمها، و لم یستدلّ علیها بدلیل عقلیّ أو دلیل استنباطیّ،و لا یتوهّم جریان أحدهما فیها، و لم یظهر ببیان الأئمّه علیهم السّلام (۱)یحصل ظنّ باستفادته من المعصوم علیه السّلام؛و إذا ضمّ إلیه قول کامل آخر یتقوّی به الظنّ،و هکذا،حتّی یمکن أن ینتهی إلی العلم بکونه منه علیه السّلام فی بعض المراتب ألبته؛فإذا انتهی إلی العلم بکونه منه فهو الإجماع المعتبر عندنا؛

و کذلک الأزمان الّتی تقرب فی زمان ظهورهم؛و أمّا الأزمان الّتی تبعد عن زمان ظهورهم فلا یکشف عن قولهم،و إن فرض المجمعون أضعاف ما فرض أوّلا.

و إنّما قیدنا المسأله ب«توفّر الدّواعی علی علمها»،لأنّها إن لم یکن کذلک فربما یجوز العقل المساهله فی القول بها من غیر أن یستند إلی المعصوم بعنوان القطع؛

۱- (۱) -إنما قال:«و لم یظهر ببیان الائمه علیهم السّلام»،لأنّ الاستدلال بالدلیل العقلیّ لا ینافی بیان الأئمّه علیهم السّلام.فإن لم یتمّ الدلیل العقلیّ رجع إلی قولهم علیهم السّلام،فلو فرض عدم تمام الدلیل العقلیّ علی عینیه صفاته تعالی رجع إلی بیان الائمه علیهم السّلام.منه رحمه اللّه.

و ب«عـدم الإسـتدلال عليها بـدليل العقل مثلا»أو«عـدم توهّم جريانه فيه»،لأنّه إن اسـتدل عليها بـدليل العقل مثلا أو توهّم جريانه فيها،فربما كان منشأ الاتّفاق الـدّليل العقليّ فقط،فيجب التأمّل فى الـدّليل المذكور و غير المذكور الّذى فى عرضه الذكر،فإن تمّ فالقبول؛و إلاّ فلا يقبل بمحض الاتّفاق،لعدم كشف هذا الاتّفاق عن قول المعصوم عليه السّلام.

فإن شئت زياده التّوضيح فانظر إلى ما يتلى عليك،و هو أنّه:

اختلف الاصوليّون فى وجوب مقدّمه الواجب مطلقا؛فبعضـهم قال بوجوبها مطلقا، شـرطا كانت أو سـببا أو غيرهما؛و قال بعضـهم بوجوبها فى السّبب فقط دون غيره.و نقل صاحب المعالم استدلال المفصّل فى وجوب السبب:

«إنّه ليس محلّ خلاف يعرف،بل ادّعى بعضهم الإجماع و أنّ القدره غير حاصله مع المسبّبات،فيبعد تعلّق التّكليف بها وحدها،بل قد قيل:إنّ الوجوب فى الحقيقه لا يتعلّق بالمسـبّبات لعدم القدره بها؛أمّا بدون الأسباب فلامتناعها؛و أمّا معها فلكونها حينئذ لازمه لا يمكن تركها؛

فحيثما يرد أمر متعلّق ظاهرا بمسبّب فهو بالحقيقه متعلّق بالسبب،فالواجب حقيقه هو و إن كان فى الظّاهر وسيله له». (١)

انتهى ما أردت نقله.

أقول:إنّ القائل بوجوب المقدّمه إمّا أن يقول بوجوبها بالذّات و القصد،كوجوب ذى المقدّمه؛

و إمّا أن يقول بوجوبها بمعنى حكم العقل باستحقاق تاركها المذمّه و الملامه و إن لم يكن وجوبها بالذّات،سواء بقى إلى زمان ذى المقدمه،أو لم يبق إلى ذلك الزّمان؛

و إمّـا أن يقول بوجوبهـا بوجه مـا،بمعنى أنّ المـأمور إذا رأى أمرا مطلقا متعلّقا به و علم أنّ امتثاله له لا يمكن إلاّ بإتيان شـىء ما يجب بوجه ما إتيانه به و إن لم يكن مقصودا

١- (١) -معالم الدّين و ملاذ المجتهدين،ص ٦١.

بالذّات و واجبا بالأصاله،و لا يحكم العقل بترتّب الإثم بمحض ترك المقدّمه إن لم يبق المكلّف إلى زمان ذى المقدّمه.

و الاحتمال الأوّل ظاهر البطلان،غير محتاج إلى التكلّم فيه.

و أمّا على الاحتمالين الأخيرين فالحقّ وجوبها من غير تفصيل.

أمّا على تقدير أوّلهما،فلظهور عدم الفرق بين مقدّمه و مقدّمه فى حكم العقل بقباحه تركها و استحقاق التّارك المذمّه به.

و أمّا على الثّانى،فلأنّه على تقدير عدم وجوبها بوجه ما لا بالذّات و لا بالعرض،كما هو المفروض،لا مفسده فى تركها أصلا،و إذا تركها خرج عن وسع المكلّف الإتيان بذى المقدّمه و لا تكليف إلّا وسعه.

و بما ذكرته ظهر لك ضعف القول بالتّفصيل،لأنّه على الاحتمال الأوّل لا يجب المقدّمه،و على الأخيرتين تجب مطلقا من غير تفصيل.

و إذا عرفت هذا فاعلم أنّ وجوب السّبب من مقدّمه الواجب ليس مسأله توقيفيّه لا يتوهّم جريان دليل العقل فيها،و ليس يظهر كثره السؤال و التّفتيش عنه بين أصحاب المعصومين عليهم السّلام و كثره بناء المسائل عليه حتّى يظهر من عدم انتشار المنع عن البناء تصديقهم عليهم السّلام إيّاهم فى هذا البناء،أو يحصل العلم بكون هذا البناء على وفق قصدهم و معتقدهم عليهم السّلام،بل استدلّوا عليه بما استدلّوا؛

فإن تمّ دلاله هذا الاستدلال أو استدلال آخر على هذا المدّعى فيجب القبول؛و إن تمّ دليل آخر على خلافه فالإنكار؛و إلّا فالتّوقف.

فظهر أنّ حصول الاتّفاق بين الأصوليين أو الفقهاء على مثل هذا لا يكشف عن قول المعصوم عليه السّلام،فحينئذ خرج الإجماع الّذى ادّعى بعضهم فى هذه المسأله عن درجه الاعتبار،فيجب النظر فى الاستدلال؛

فما ذكره فى الاستدلال بقوله:«فيبعد تعلّق التّكليف بها وحدها»ممنوع،بل تمنع

تعلّقه بها وحدها إن أراد بوحده تعلّق التّكليف بالمسبّبات أن لا يتعلّق بالأسباب مطلقا لا بالذّات و لا بالعرض،لكن لا اختصاص لهذا البعد و الامتناع بالمسبّبات،بل سائر ذوى المقدّمات أيضا كذلك.

و إن أراد بوحده تعلّق التّكليف بالمسبّبات أن لا يتعلّق بالأسباب بالذّات و القصد، فلا بعد فيها،كما لا بعد فى سائر ذوى المقدّمات.و على هذا فقس،و لا تغتر بمحض دعوى الإجماع فى الكتب الاصوليّه و الفقهيّه.

و ليس غرضى أنّه لا يمكن العلم بتحقّق الإجماع فى المسأله الّتى استدلوا عليها بدليل عقليّ،بل الغرض أنّه كلّ ما جوّز كون المستند هو الدّليل العقليّ مثلا و كون الاتّفاق ناشئا منه فلا حجّيه فيه.و أمّا إذا حصل العلم بقول المعصوم بها بما يكشف عنه كشفا يقينيّا فهو إجماع و حجّه،و ضمّ دليل عقلى لا يضر به،و إن لم يكن تامّا.و قد أو مأت اليه آنفا.

[المسأله الثّانيه:] [فى شرطيه دخول مجهول النسب و عدمه]

المسأله الثّانيه:أنّ دخول مجهول النّسب ليس شرطا فى العلم بتحقّق الإجماع المعتبر عندنا،و قال كثير من العلماء الاماميّه رحمه اللّه باعتباره.قال الشّيخ-طاب ثراه-فى العدّه:

«و إذا كان المعتبر فى باب كونهم حجّه قول الإمام المعصوم فالطّريق إلى معرفه قوله شيئان:

أحدهما:السّماع منه و المشاهده لقوله.

و الثّانى:النّقل عنه بما يوجب العلم،فيعلم بذلك قوله.

هذا إذا تعيّن لنا قول الإمام.و إذا لم يتعيّن لنا قول الإمام و لا ينقل عنه نقلا يوجب العلم و يكون قوله فى جمله أقوال الأمّه غير متميّز عنها فإنّه يحتاج إلى أن ينظر فى أحوال المختلفين،فكلّ من خالف ممّن يعرف نسبه و يعلم منشأه و يعرف أنّه ليس بالإمام الّذى دلّ الدّليل على عصمته و كونه حجّه وجب إطراح قوله و لا يعتد به؛و يعتبر أقوال الّذين

لا یعرف نسبهم،لجواز أن یکون کلّ واحد منهم الإمام الّذی هو الحجّه،و یعتبر أقوالهم فی باب کونهم حجّه». (۱)

ثمّ قال ما حاصله:عدم اعتبار قول من علم کونه مخالفا فی الاصول،و رعایه قول من جوّز کون إظهار المخالفه للتّقیه مع أقوال المظهرین للحقّ،لیصّح لنا العلم بدخول قول المعصوم فی جمله أقوالهم.

و قال صاحب المعالم رحمه اللّه:

«فائده الإجماع تعدم عندنا إذا علم الإمام بعینه؛

نعم،نتصوّر وجودها حیث لا یعلم بعینه و لکن یعلم کونه فی جمله المجمعین.و لابدّ فی ذلک من وجود من لا یعلم أصله و نسبه فی جملتهم،إذ مع علم أصل الکلّ و نسبهم یقطع بخروجه عنهم.

و من ههنا یتّجه أن یقال:إنّ المدار فی الحجّیه علی العلم بدخول المعصوم فی جمله القائلین من غیر حاجه إلی اشتراط اتّفاق جمیع المجتهدین أو أکثرهم،لا سیّما معروفی الأصل و النّسب». (۲)انتهی.

اعلم أنّ مراد الشّیخ من الّذین لا یعرف نسبهم فی قوله:«و یعتبر أقوال الّذین لا یعرف» لیس کلّ من لا یعرف نسبه،سواء کان من أهل الاستدلال و الاجتهاد أو العموم،لظهور تعذّر هذا الاعتبار،بل المراد هو أهل الاستدلال و العلم.و مع ظهور ذلک یدلّ بعض کلماته أیضا علی ذلک.

و مع ذلک نقول:فهل یعتبر أقوال هؤلاء العلماء فی زمان الأئمّه علیهم السّلام أو زمان الغیبه؟

فعلی الأوّل نقول:هل تعلم أنّ مؤمنا یعرف بکونه مکلّفا بوجوب إطاعه الإمام و التّمسک بقوله لم یعرف الإمام المشتهر بغایه الکمال عند جمیع الطّوائف،و علم قوله أو

۱- (۱)) -عده الاصول،ج ۲،ص ۶۲۸.

۲- (۲)) -معالم الدّین و ملاذ المجتهدین،ص ۱۷۳.

اعتقاده بأن فتّش أقوال العلماء الّذين لم يعرف نسبهم،و سمع من كلّ واحد منهم قولا واحدا فى مسأله،أو سمع من بعضهم قولا و علم من سكوت الباقين كون سكوتهم بمحض موافقه من سكت لمن أنطق فى الاعتقاد الّذى ظهر من القول،و علم بكون الإمام أحدهم؟ أو تظنّ أنّ الواقفىّ الثقه مثلا اطلع على أقوال المستدلّين الّذين لم يعرف نسبهم و علم بأن أحد أئمّه أهل البيت عليهم السّلام فيهم و لم يعرفه بخصوصه مع اشتهاره الّذى يعرفه،فنقل أحدهما هذا المعنى الغريب بلفظ الإجماع،من غير بيان كيفيّه حصول العلم؛أو بيّنها لمن نقل إليه و اكتفى الواسطه بلفظ الإجماع،و لم ينقل أحد أنّ هذا الأمر الغريب حصل لزراره فى أوائل سنه أو لبكير،أو لأحد ممّن هو مذكور فى الألسن و معروف بين علماء الرّجال،أو حصل لأحد معاصرى الجواد عليه السّلام مثلا و كان رجلا صدوقا؟

بل هل تظنّ بوقوع هذا الأمر الغريب و تعبيره بلفظ الإجماع و عدم نقل الواقعه الغريب و المطّلع عليها؟

بل نقول:هل شك فيه،و الظّاهر عدم تحقّق الشّک فيه للمتأمّل بعد ملاحظه ما ذكرته؟

و على تقدير فرض تحقّق هذا الأمر الغريب إنّما يكون فى غايه النّدره،فكيف يحصل لنا العلم،بل الظنّ مع كثره دعوى الفقهاء رحمه اللّه الإجماع بتحقّقه فى خصوص واقعه،و يكون هذه الواقعه متعلّق هذا الأمر الغريب،و هذا من بعيد الظّن!

و على الثّانىّ توهّم العلم و غيره من تفتيش المستدلّين الّذين لم يعرف نسبهم أبعد.

فإن قلت:قال الشّيخ رحمه اللّه فى ذيل الكلام المنقول عنه:

«و إن لم يكن على أحد الأقوال دليل(يعنى:من الكتاب و السّنه المقطوع بها)يوجب العلم ننظر فى أحوال المختلفين،فكلّ من عرّفناه بعينه و نسبه قائلا بقول و الباقون قائلين بالقول الآخر لم نعتبر قول من عرفناه،لأنّا نعلم أنّه ليس فيهم قول الإمام المعصوم عليه السّلام الّذى قوله حجّه.

ص:۲۵۷

فـإن كـان فی الفريقين أقوام لا يعرف أعيانهم و لا أنسابهم و هم مع ذلک مختلفون كانت المسأله من باب مانكون فيها مخيّرين بأىّ القولين شئنا أخذنا،و يجرى ذلک مجرى الخبرين المتعارضين الّذين لا ترجيح لأحدهما على الآخر على ما تقدّم».

و استدل على التّخيير ههنا بقوله:

«و إنّما قلنا ذلک لأنّه لو كان الحقّ فی أحدهما لوجب أن يكون ممّا يمكن الوصول إليه،فلمّا لم يكن دلّ على أنّه من باب التّخيير.

و متى فرضنا أن يكون الحقّ فی واحد من الأقوال و لم يكن هناک ما يتميّز القول عن غيره فلا يجوز للإمام المعصوم حينئذ الاستتار،و وجب عليه أن يظهر و يبيّن الحقّ فی تلک المسأله،أو نعلم بعض ثقاته الّذی يسكن إليهم الحقّ من تلک الأقوال حتّى يؤدّی ذلک إلى الامّه،و يقترن بقوله علم معجز يدلّ على صدقه،لأنّه متى لم يكن كذلک لم يحسن التّكليف.و فی علمنا ببقاء التّكليف و عدم ظهوره أو ظهور من يجرى مجراه دليل على أنّ ذلک لم يتّفق». (۱)انتهى.

فظهر منه تحقّق الإجماع فی زمان الغيبه و عدم بعده.

قلت:لو تمّ هذا الاستدلال لزم حقيّه إجماع المعروفين بالنّسب أيضا،و هو لا يقول به؛ و لزم التّخيير عند اختلاف المعروفين بالنسب أيضا.

فإن قلت:عند اختلاف الطّائفتين المعروفين بالنّسب بحسب تبعيّه الدّليل التّام على أحد القولين إن كان له و ظهر،و التّوقف على تقدير عدم أحدهما.

قلت:مع كون التّوقف خلاف مقتضى دليل الشّيخ،ما تقول فی قولی الطّائفتين المعروفتين بالنّسب نقول فی الطّائفتين اللّتين لم نعرف بنسبها.

و أيضا،إن أراد بقوله:«لو كان الحقّ فی أحدهما لوجب أن يكون ممّا يمكن الوصول

۱- (۱)) -عدّه الاصول،ج ۲،ص ۶۳۰.

الیه»أنّه لو کان فی أحدهما لوجب أن یمکن أن یصل کلّ أهل الاستدلال و التمیّز إلیه، فهو ممنوع.

و علی تقدیر التسلیم،عدم وصول إحدی الطائفتین لا یدلّ علی عدم إمکان وصولها إلیه.

و علی تقدیر الدلاله نقول:الحقّ إمّا مشروعیّه الجمعه أو عدمها مثلا،فلم لم یصل إمّا المثبت أو المنکر إلی الحقّ؟

و إن أراد أنّه لو کان الحقّ فی أحدهما لوجب أن یمکن أن یصل إلیه أحد،فبطلان اللاّزم (۱)ممنوع.

و أیضا،هذا الدّلیل مع ضعفه إنّما یجری إذا لم یکن الاختلاف بقول إحدی الطّائفتین بما یقابل ما قاله الآخر،مثل مشروعیّه الجمعه فی زمان الغیبه و عدمها،و إلاّ فکیف یمکن الجمع،و القول بامتناع کون القولین الّذین قال بکلّ واحد منهما طائفه مجهوله النّسب متقابلین!و إنّما یکونان کذلک إذا لم یشتمل شیء من الطّائفتین أو أحدهما علی مجهول النّسب.

و المثال الّذی ذکرته کذلک فی غایه الضّعف؛کیف و الدّلیل الّذی ذکره جار فی الطّائفتین اللّتین عرف نسبهما أیضا کما ذکرته.

و أیضا قوله:«و متی فرضنا أن یکون الحقّ فی واحد من الأقوال»إلی آخره،فی غایه الضعف،لأنّا لا نسلّم عدم جواز الاستتار و وجوب إظهار الحقّ،فلعلّ بعض الموانع مثل التّقیه و غیرها ممّا لا إطلاع علیه یمنعه عن الظهور أو الإظهار.

و نقول:القول بحجّیه خبر الواحد و عدمها متقابلان،فأحدهما باطل قطعا،فأیّ ثقه من ثقات الإمام علیه السّلام أعلم القائلین بها بحقیقه الحال و أثبت صدق مقاله بالمعجز؟

۱- (۱) -فی«ب»:«فبطلان التالی ممنوع».

و بالجمله،عدم بيان الاختلافات الّتى فى زمان الغيبه على وجه يظهر حقيّه قول أحد القائلين بالمتقابلين و خطأ قول القائل بمقابل آخر أكثر من أن يخفى على من له أدنى تتّبع فى المسائل الشرعيّه؛و ضعف كلام صاحب المعالم رحمه اللّه و من وافقه لا يحتاج إلى البيان.

و إذا عرفت ضعف اعتبار مجهول النّسب فى الإجماع،فاعلم أنّ اتّفاق القدماء فى مسأله توقيفيّه لا يتوهّم استنباطها من الدّلائل العقليه يوجب العلم بكونها مأخوذه من المعصوم.

فإن شئت فافرض أنّ أحدا سأل المعصوم إرث البنت مع العصبه فأجاب بانقسامه بينهما،فنقل السّائل إلى كامل من شيعته فقال:أعطاك جواب الندوه و قال باختصاص البنت بالإرث،فنقل إلى مثله من الشّيعه ما سمعه منه عليه السّلام فقال ما قال الأوّل،ففى بعض مراتب التّكرير يحصل له اليقين بصدقهم،و كون ما أفتى به بعنوان التّقيه.

و إن شئت فافرض نفسك هذا السّائل،و زراره و بريد و عبد الملك و محمّد بن مسلم قائلين باختصاص البنت بالإرث بلا توقف،فانظر هل تعلم صدقهم فى الفتوى و إن لم ينقلوا لك ما سمعوا منه عليه السّلام أم لا؟و ظاهر أنّك لا تقدر على تجويز خطأ مثلهم فى مثل هذه المسأله الّتى لا طريق للعقل فيه أصلا،بل تحكم بكون ما سمعته منه عليه السّلام صادرا عنه بعنوان التّقيه و بكون قولهم مأخوذا منه عليه السّلام.

فظهر بما ذكرته أنّ اتّفاق الكلّ ليس ضرورا فى بعض الصّور،كما أنّه لا مدخل لدخول مجهول النّسب لامتناع اتّفاقهم على الباطل،و إلّا لوجب على الإمام إظهار خطأهم.

و بعد ما عرفت ضعف كلام الشيخ لا يحتاج الى بيان ضعف هذا الكلام.

[المسأله الثالثه:] [فى جواز احداث القول الثالث و عدمه]

المسأله الثالثه:أنّه هل يجوز إحداث قول ثالث أو فوقه إذا اختلف أهل عصر على قولين أو أزيد لا يتجاوزون القولين على الأوّل و المرتبه الزّائده على الثّانى؟

ففیه خلاف بین العامّه و ذکر له أمثله،مثل أن یطأ المشتری البکر ثمّ یجد بها عیبا، فقیل:الوطی یمنع من الرّد،و قیل برد مع أرش النّقصان،فالقول بردّها مجّانا قول ثالث؛ و مثل فسخ النّکاح بعیوب مخصوصه،فقیل:یفسخ بکلّها،و قیل:لا یفسخ بشیء منها، فالقول بفسخه ببعضها دون بعض قول ثالث.و مثل أمثله اخری لا غرض فی نقلها.

و نسب المنع إلی الأکثر،و التّجویز إلی الأقلّ،و قال بعضهم بالتّفصیل،بأنّ الثالث إن رفع شیئا متّفقا علیه فلا یجوز؛و إن لم یرفع فیجوز.

و الأوّل:مثل مسأله البکر للإتّفاق علی أنّها لا ترد مجانا.

و الثّانی:کمسأله فسخ النّکاح ببعض العیوب،لأنّه وافق فی کلّ مسأله مذهبا.

و قال العلاّمه-طاب ثراه-فی النّهایه:

«کلّ مسأله اشتملت علی موضوع کلّی علی الإطلاق و الحکم فیها إمّا بالإیجاب الکلّی أو السّلب الکلّی أو الإیجاب فی البعض و السّلب فی الباقی؛فإذا اختلف أهل العصر علی قولین من هذه الاحتمالات الثّلاثه،بأن یقول بعضهم بالإیجاب الکلّیّ و الباقون بالسّلب الکلّیّ،أو بالاقتسام أو قال بعضهم بالسّلب الکلیّ و الباقون بالاقتسام، فهل یجوز لمن بعدهم أن یقولوا بالثّالث؟

منعه الجمهور و الإمامیّه-أیّدهم اللّه-و جوّزه أهل الظّاهر و بعض الحنفیّه،و نقل بعضهم عن بعض الشّیعه جوازه و هو غلط.

و حجّتهم فی ذلک ظاهره،لأنّ الأمّه إذا اختلفت علی قولین فالحقّ واحد منهما،و هو الّذی اشتمل علی قول المعصوم،فیکون الثّانی باطلا؛فالثّالث أولی بالبطلان». (1)انتهی.

و فیه نظر،لأنّه إذا فرض قول طائفه بالایجاب الکلّی و الأخری بالسّلب الکلّی،و إن احتمل أن یکون مأخذ کلّ واحد من الإیجاب الکلّی و السلب الکلّی روایه أو روایات

1- (1) -نهایه الوصول إلی علم الاصول،ج 3،ص 193.

تدلّ على مدّعى كلّ واحد من الطّائفتين بالتّمام،و لا يوجد من المأخذ الشّرعيّه ما يدلّ على غير الكليّه مع توفّر الدّواعى بالمسائل،فيحصل العلم بعدم خروج قول المعصوم عليه السّلام عن قول الطائفتين،لكن يحتمل أن يكون الموجبه الكليّه الّتى قالت بها طائفه مشتمله على مسائل يدلّ على كلّ واحد من المسائل المندرجه فى الكليّه روايه مثلا،فحكم الطّائفه بالكليّه لا بروايه دالّه على الكليّه،بل بروايات تدلّ على مسأله من المسائل المندرجه فى الكليّه؛و كذلك السّالبه الكليّه الّتى قالت بها طائفه أخرى،فحينئذ كما يمكن صدق إحدى الطّائفتين فى الكليّه الّتى قالت يمكن كذب كلّ منهما فى الكليّه و صدقهما فى بعض المسائل المندرجه فيها.

و لعلّ القائل بالاقتسام تأمّل فى أدله كلّ واحده من الطّائفتين و فطن بحقيقه ما أصاب كلّ واحده من الطّائفتين فيه و خطأ مازلتا فيه،فاختار من قول كلّ واحد من الطّائفتين ما أصابت فيه،فكان المصيب المحض حينئذ،و هو القائل بالاقتسام الّذى هو القائل الثّالث.

و كذلك إذا فرض إحدى الطّائفتين قائله بالموجبه الكليّه و اخرى بالاقتسام،فكما يمكن أن يكون الرّوايات و المآخذ الوارده فى المسائل المتوّفره الدّواعى منحصره فى الدّاله على الموجبه الكليّه الّتى قالت بها طائفه الدّاله على الاقتسام الّذى قالت به اخرى، و حينئذ يمكن العلم بعدم خروج قول المعصوم عن أحدهما،فكذلك يمكن أن يكون الرّوايات المختلفه بالإيجاب و السّلب وارده فى كلّ مسأله من المسائل المندرجه فى الكليّه،فرجّح إحدى الطّائفتين الرّوايات الدّاله على الإيجاب فرجّح الإيجاب الكلّى، و الاخرى بعض الرّوايات الدالّه على الإيجاب و البعض الدّاله على السّلب،فيمكن خطأ كلّ واحده من الطّائفتين بحقيّه كلّ الرّوايات الدّاله على السّلب،أو بعض الرّوايات الدالّه على الإيجاب و البعض الدالّه على السّلب على الوجه المخالف للاقتسام الّذى قالت به الطّائفه القائله بالإقتسام.

و قس على ذلك إذا كان القولان سالبه كليّه و الاقتسام،و القول الثّالث هو الموجبه الكليّه أو الاقتسام على وجه مخالف للاقتسام الّذى قالت به إحدى الطّائفتين.

فإن قلت:ما تصنع باتّفاق الشّيعه على المنع الّذى يظهر من تكذيب العلاّمه رحمه اللّه نسبه الجواز إلى بعض الشّيعه.

قلت:يمكن صدق البعض فى النّسبه إلى البعض و عدم إطلاع العلاّمه رحمه اللّه بقول ذلك البعض،خصوصا مع منافات القول المنسوب إلى البعض لأصل الشّيعه الّذى هو عدم خروج قول المعصوم عن القولين و ظهورها عند الشّيعه عنده رحمه اللّه،كما أشار إليه بقوله:

«و حجّتهم فى ذلك ظاهره».و مثل هذه الغفله غير بعيد عن العلماء الكرام رحمه اللّه.

و أيضا،لا يدلّ اتفاق الشّيعه الّذى يظهر من كلام العلاّمه على الإجماع الّذى هو حجّه عندهم،و هو الّذى علم دخول المعصوم فيه.و ظهور الدّليل عندهم على ما ذكروا رحمهم اللّه لا يدلّ على حكمه دخول المعصوم فى القول الّذى هو مقتضى الدّليل،لأنّ الظّهور لا يدلّ على القطع.و على تقدير حكمه و غيره أيضا بالإجماع الّذى هو حجّه عند الشّيعه ليس حجّه علينا بظهور ضعف ما لهذا الحكم،و قد عرفت فى المسأله الأولى ضعف الاتّفاق الّذى ينشأ من أمثال هذه الأدلّه.

و اعلم أنّ القول بالتّفصيل الّذى نسب إلى بعضهم خارج عن محلّ النزاع،لأنّ بطلان الردّ مجّانا إنّما هو لكونه خلاف الإجماع فى نفسه،و كونه قولا ثالثا لا مدخل له فى البطلان.

قال صاحب المعالم رحمه اللّه بعد نقل الأقوال الثّلاثه:

«و المتجّه على اصولنا المنع مطلقا،لأنّ الإمام عليه السّلام فى أحدى الطّائفتين فرضا قطعا، فالحقّ مع واحده منهما و الاخرى على خلافه،و إذا كانت الثّانيه بهذه الصفه فالثّالثه بطريق أولى.و هكذا القول فيما زاد». (1)

ص:263

1- (1) -معالم الدين و ملاذ المجتهدين،ص 178.

و قد عرفت بما ذكرته آنفا ضعف القطع بكون الإمام فى إحدى الطّائفتين،لاحتمال كونه مع الثّالث،فلا تغترّ بدعوى القطع بعد ظهور ضعف المأخذ.

[المسأله الرّابعه:] [فى جواز الفصل بين المسألتين اذا لم يفصل الامّه و عدمه]

المسأله الرّابعه:فى جواز الفصل بين مسألتين إذا لم يفصل الامّه بينهما و عدمه.

قال العلاّمه رحمه اللّه:«فهل لمن بعدهم الفصل بين المسألتين؟

و تحقيقه أنّ الامّه إن نصّوا على عدم الفصل بينهما فإنّه لا يجوز الفصل،سواء حكموا بعدمه فى كلّ شىء أو فى بعض الأحكام؛و أقسامه ثلاثه:

أن تحكم الامّه بحكم واحد فيهما بالتّحليل أو الحرمه؛

أو أن يحكم البعض فيهما بالتحريم و الآخر بالتّحليل؛

و أو أن لا ينقل إلينا منهم حكم فيهما؛

ففى هذه الصّور إذا دلّ دليل على حكم فى إحديهما كان فى الاخرى كذلك.

و إن لم ينصّوا على عدم الفرق،لكن لم يكن فيهم من فرّق بينهما،فإن علم اتّحاد طريق الحكم فيهما جرى مجرى النّص على عدم الفرق.

مثاله:من ورث العمّه ورث الخاله،و من منع إحديهما منع الاخرى،لاتّحادهما فى الطّريقه،و هى حكم ذوى الأرحام،فهذا لا يسوغ خلافهم فيه بتفريق ما جمعوا بينهما إلاّ أنّه متأخر عن سائر الإجماعات لضعفه.

و إن لم يعلم اتّحاد الطّريقه،فالحقّ جواز الفرق لمن بعدهم عملا بالأصل السّالم عن معارضه مخالفه حكم مجمع عليه أو علّته؛و لأنّ منع المخالفه يستلزم أنّ من قلّد مجتهدا فى حكم أن يوافقه فى كلّ حكم ذهب إليه،و هو ظاهر البطلان» (1).انتهى.

1- (1)) -نهايه الوصول إلى علم الاصول،ج 3،ص 198.

و فيه نظر،لأنّ القسم الأوّل من الأقسام الثّلاثه ضعيف،لأنّ صحته موقوفه على كون الإمام عليه السّلام داخلا فى هذا الحكم الّذى هو القول بعدم الفصل بين المسألتين،أو العلم بانحصار مأخذ المسألتين فيما يدلّ على اشتراكهما فى الحكم.

و الأوّل بعيد،لأنّ المتعارف الشّائع من أحكام الائمه عليهم السّلام بيان حكم مسأله مسأله، لا بيان عدم الفرق بينهما.

و الثانى أيضا غير ظاهر فى جميع المسائل المنصوصه من الائمّه بعدم الفرق.

فظهر ممّا ذكرته أنّه ما لم يحصل العلم بقوله عليه السّلام بعدم الفرق أو بانحصار مأخذ المسألتين فيما يدلّ على الاشتراك لا يمكن الحكم بعدم جواز الفصل.

و القسم الثانى أظهر ضعفا يظهر ممّا ذكرته فى المسأله الثّالثه.

و توضيحه أنّه إن كان مستند تحريم المسألتين روايه عامّه شامله لهما و كذلك مستند التّحليل،و لا يكون للتّحريم فى إحديهما بخصوصها و للتّحليل فى الأخرى مأخذ، و لا يكون المسألتان ممّا يندر الاحتياج إليهما فالحكم هو ما ذكره رحمه اللّه.

و أمّا إن دلّ روايه مثلا على الحرمه فى إحديهما و الاخرى على الحلّيه فيهما،و دلّ روايه اخرى على الحرمه فى اخرى و اخرى على الحلّيه فيهما،فكما يمكن صدق مرجّح روايتى التّحريم أو مرجّح روايتى التّحليل،كذلك يمكن خطأ كلّ واحد منهما فى ترجيح إحديهما و كون القائل بالفصل هو المصيب.

و القسم الثّالث الّذى لم ينقل إلينا حكم الائمّه يحتمل أن يكون الحكم الغير المنقول هو الأوّل أو الثّانى،فيرد على كلّ واحد من الاحتمالين ما يناسبه.

و يدلّ قوله رحمه اللّه:«إلاّ أنّه متأخّر عن سائر الإجماعات لضعفه»بعد قوله:«لا يسوغ خلافهم فيه»على عدم اعتباره العلم فى حجّيه الإجماع.و لعلّ وجه تأخر هذا الإجماع عن سائر الإجماعات و ضعفه أنّ وجه استنباط الإجماع على عدم الفرق ههنا إنّما هو استنباط دخول المعصوم فيه من اتّحاد الطريق بحسب علمنا!فلعلّ لأحدهما أو لكلّ

واحد منهما طريقا لم يظهر لنا يدلّ على الفرق!و لا يبعد أن يكون وجه ظهور بعض التّشويشات فى الإجماعات الّتى ادّعاها رحمه اللّه هو عدم اعتباره العلم فى حجيّه الإجماع.

قال العلاّمه-طاب ثراه-فى الإجماع إذا عارضه قول الرّسول صلّى اللّه عليه و اله:

«اعلم أنّه يمتنع تناقض الأدلّه،و كلّ من الإجماع و قول الرّسول صلّى اللّه عليه و اله دليل قطعىّ،فإن علم أنّ قصد الرّسول صلّى اللّه عليه و اله لكلامه ظاهره و كذا أهل الإجماع و تنافيا،امتنع ذلك.

و إن علم أنّ أحدهما أراد الظّاهر و جهلنا الآخر قدّم ما علم ظاهره و تأوّلنا الآخر، لأنّه أولى من حذفه.

و إن لم يعلم أنّ واحد منهما أراد ظاهره،فإن كان أحدهما أخصّ خصّصنا به الآخر جمعا بين الدّليلين،و إلاّ تعارضا،لأنّا نقطع أنّ النّبى صلّى اللّه عليه و اله و الامّه أراد أحدهما بالكلام غير ظاهره،لكنّا جهلنا تعيينه،فتساقطا و وجب الرّجوع إلى غيرهما» (۱).

اعلم أنّ مراده من الأدلّه فى قوله:«يمتنع تناقض الأدلّه»هو الأدلّه القطيّعه،لظهور جواز تناقض الادلّه الظنّيه،و لقوله:«و كلّ من الإجماع و قول الرّسول صلّى اللّه عليه و اله دليل قطعىّ»، فبين ظاهر ما ذكره ههنا و ما نقلته عنه آنفا تناف.

و يمكن أن يقال:إنّ مراده من الإجماع ههنا ليس مطلق الإجماع،لظهور تقدم قول الرّسول إذا كان قطعيّا،كما هو المفروض ههنا على الإجماع الظنّى،بل مراده هو الإجماع القطعىّ.و لعلّه اكتفى بالقرينه عن التّصريح بإراده خصوص هذا القسم!فلعلّه قال:«و كلّ من الإجماع الّذى فرضنا معارضته مع قول الرّسول صلّى اللّه عليه و اله و قول الرسول صلّى اللّه عليه و اله قطعىّ»!و هذا التّوجيه و إن كان بعيدا،لكن مثل هذا التّنافى و الغفله عنه من مثله رحمه اللّه أبعد.

و اعلم أنّه ليس مراده رحمه اللّه بكون أحدهما أخصّ فى قوله:«فإن كان أحدهما أخصّ خصّصنا به الآخر»هو دلالته على جريان الحكم فيما صدق عليه الآخر من الأفراد الّتى

۱- (۱) -نهايه الوصول إلى علم الاصول،ج ۳،ص ۲۸۰.

هی بعض العامّ،و إلاّ ليس هو باعثا علی تخصيص العامّ،بل هو دلالته عليه مع نفی الحكم عن الغير؛فمعنی«فی سائمه الغنم زكاه»ليس هو وجوب الزّكاه فيها،بل هو منع نفی وجوب الزّكاه فی المعلوفه،فيخصّص به مثل فی جميع الغنم زكاه،بأنّ المراد من جميع الغنم،جميع الغنم السّائمه.

إذا عرفت هذا فإعلم أنّ الخاصّ إن كان إجماعا إنّما يحمل علی ما هو ظاهر فيه، لا علی ما هو قاطع،و هو ثبوت الحكم فيما صدق عليه من الأفراد و نفی الحكم عن الغير، و يخصّص به قول الرّسول صلّی اللّه عليه و اله الّذی ظاهر فی العموم.

و إن كان الخاص هو قول الرّسول صلّی اللّه عليه و اله فيثبت به الحكم فيما يصدق عليه من الأفراد و نفيه عن الغير،فيخصّص به الإجماع الّذی فرض ظهوره فی العموم؛فهذا الإجماع إمّا أن يتحقّق فی معنی ظاهر فی العموم،أو فی الخصوص بلا تحقّق الإجماع فی خصوص اللّفظ و خصوص المعنی أو تحقق فی خصوص اللفظ بأن قال بلفظ عامّ أو خاصّ جماعه من العلماء،بحيث ظهر دخول المعصوم فی القائلين بهذا اللّفظ الّذی ليس صريحا المقصود.

و الظّاهر عدم ثبوت تحقّق مثل هذا الإجماع المبهم فی المراد،سواء فرض هذا المبهم المعنی أو اللّفظ،خصوصا علی القول باعتبار العلم فی الإجماع؛فما ذكره ههنا محض الاحتمال العقليّ الّذی لم يظهر انتفاعه.

و الإجماع الظنّیّ الّذی نقلت عنه-طاب ثراه-لم يظهر دليل علی حجيته إلاّ الدليل الرابع علی تقريره الأخير.و بعد تأمّل كثره الاختلال فی دعوی الإجماع الّتی ظاهرهم القطع فيها،حصول الظنّ لنا فيما هو ظنّی لهم فی غايه الإشكال.

[المسأله الخامسه:] [فتوی الاصحاب بلا مخالف هل هو اجماع أو لا؟]

المسأله الخامسه:أنّه إذا أفتی جماعه من الأصحاب و لم يعلم لهم مخالف،هل هو إجماع أو لا؟

نقل عن الشّهيد رحمه اللّه:

«أنّه ليس إجماعا قطعا،و خصوصا مع علم العين،للجزم بعدم دخول المعصوم حينئذ.

و مع عدم علم العين لا يعلم أنّ الباقى موافقون؛و لا يكفى عدم علم خلافهم،فإن الإجماع هو الوفاق لا عدم علم الخلاف.

و هل هو حجّه مع عدم متمسّك ظاهر من حجّه نقليه أو عقليه؟

الظاهر ذلک،لأنّ عدالتهم تمنع من الاقتحام على الافتاء بغير علم،و لا يلزم من عدم الظّفر بالدّليل عدم الدّليل». (١)انتهى.

و فيه مواضع نظر:

أوّلها:قوله:«ليس إجماعا قطعا»،لأنّ إفتاء الأصحاب مع عدم العلم بالخلاف لا يفيد العلم بدخول المعصوم عليه السّلام،إذا لم يكونوا فى زمان الأئمّه عليهم السّلام و ما يقترب زمانهم.

و أمّا إذا كانت الجماعه من كمّل أصحاب الأئمّه عليهم السّلام أو كمّل المطّلعين على خصوصيّات أحوالهم باعتبار قرب الزّمان،و كانت المسأله توقيفيّه لا يتوهّم فيها المأخذ الاستنباطيّه الضّعيفه،فيمكن حصول العلم بكونها مأخوذه منه عليه السّلام،و لا يعتبر فى الإجماع على طريقه الإماميه رحمه اللّه أزيد من هذا.

ثانيها:فى قوله:«و خصوصا»إلى قوله:«و حينئذ»،لأنّ عدم العلم بالعين سبب العلم بعدم كونهم معصومين،و لا يتوقّف الإجماع على كون أحد المعيّنين معصوما،بل يكفى العلم بكون الفتوى مأخوذه منه عليه السّلام؛و هذا العلم قد يحصل بفتوى المعروفين بالنسب،كما أومأت إليه أواخر المسأله الثانيه فى إرث البنت.

ثالثها:قوله:«و عدم علم العين»إلى قوله:«لا عدم علم الخلاف»،لأنّ مراده بعدم علم العين،عدم العلم بالكلّ،و إن كان البعض معلوما بالعين بقرينه المقابله؛فمرادهم بعدم علم العين فى مسأله الإجماع هو دخول مجهول النّسب،لا كون الكلّ مجهول النّسب،كما

١- (١) -ذكرى الشيعه فى أحكام الشريعه،ج ١،ص ٥١.

يعرفه النّاظر فى كلامهم؛فإذا كان الجماعه المعروفون الّذين هم بعض المفتين أجلّاء من كمّل أصحاب الأئمّه عليهم السّلام،و المسأله على النحو الّذى ذكرته،قد يحصل العلم بأخذها من المعصوم،كما ذكرته فى المسأله المذكوره؛و عدم العلم بوفاق الباقى لا يضر.و الإجماع الّذى هو معتبر عندنا ليس هو الوفاق و لا مشروطا به.

رابعها:ظاهر قوله:«و هل هو حجّه مع عدم متمسّک ظاهر من جهه نقليه أو عقليه؟»، لأنّ ظاهر تقييد«مع عدم»إلى آخره،هو حجيّه الإجماع مع متمسّک ظاهر،و ليس كذلک،بل الحجّيه حينئذ هى المتمسّک الظّاهر لا الإجماع.

و خامسها:قوله:«الظّاهر ذلک»إلى آخره،بما ذكره صاحب المعالم رحمه اللّه بقوله:«و هذا الكلام عندى ضعيف،لأنّ العداله إنّما يؤمن معها تعمّد الإفتاء بغير ما يظنّ بالإجتهاد دليلا، و ليس الخطأ بمأمون على الظّنون» (۱).

المسأله السادسه:أنّه هل المشهور تلحق بالمجمع عليه فى الحجيّه أم لا؟

قال صاحب المعالم:

«حكى فيها أيضا(يعنى:الشّهيد رحمه اللّه فى الذّكرى)عن بعض الأصحاب إلحاق المشهور بالمجمع عليه،و استقر به إن كان مراد قائله اللّحوق فى الحجيّه،لا فى كونه إجماعا؛ و احتجّ له بمثل ما قاله فى الفتوى الّتى لا يعلم لها مخالف،و بقوّه الظنّ فى جانب الشّهره، سواء كان اشتهارا فى الرّوايه بأن يكثر تدوينها أو الفتوى.

و يضعّف بنحو ما ذكرناه فى الفتوى،و بأنّ الشهره الّتى يحصل معها قوّه الظنّ هى الحاصله قبل زمن الشّيخ رحمه اللّه لا الواقعه بعده؛و أكثر ما يوجد مشتهرا فى كلام الأصحاب حدث بعد زمن الشّيخ رحمه اللّه كما نبّه عليه والدى رحمه اللّه فى كتاب«الرّعايه»الّذى ألّفه فى درايه

۱- (۱) -معالم الدين و ملاذ المجتهدين،ص ۱۷۶.

الحديث مبنيّا لوجهه،و هو أنّ أكثر الفقهاء الّذين نشأوا بعد الشيخ كانوا يتّبعونه فى الفتوى تقليدا له لكثره اعتقادهم فيه و حسن ظنّهم به،فلمّا جاء المتأخّرون وجدوا أحكاما مشهورا قد عمل بها الشّيخ رحمه اللّه و متابعوه،فحسبوها شهره بين العلماء،و ما دروا أنّ مرجعها إلى الشّيخ رحمه اللّه و أنّ الشهره إنّما حصلت بمتابعته.

قال الوالد-قدّس اللّه نفسه-:«و ممّن اطّلع على الّذى بيّنته و تحقّقته من غير تقليد الشّيخ الفاضل المحقّق،سديد الدّين محمود الحمّصيّ، (۱)و السيّد رضى الدّين ابن طاووس،و جماعه.

قال:

«قال السيّد فى كتابه المسمّى بالبهجه لثمره المهجه:أخبرنى جدّى الصّالح ورّام بن أبى فراس (۲)-قدّس اللّه روحه-:أنّ الحمّصيّ حدّثه أنّه لم يبق للإماميّه مفت على التّحقيق،بل كلّهم حاك.و قال السيّد عقيب ذلك:و الآن قد ظهر أنّ الّذى يفتى به و يجاب،على سبيل ما حفظ من كلام العلماء المتقدّمين». (۳)انتهى.

أقول:يظهر من قول صاحب المعالم رحمه اللّه:«بأنّ الشّهره الّتى يحصل معها قوه»إلى آخره، أنّ الشهره الّتى يحصل معه قوه الظنّ حجّه،و عدم حجيّه الشهره بين المتأخرين إنّما هو لعدم حصول الظنّ بها،و هو ضعيف،لعدم الدّليل على حجيّه هذا الظنّ،لأنّ شيئا من الدّلائل الّتى استدللنا بها على حجيّه خبر الواحد ليس جاريا فى حجيّه هذا الظنّ.

أمّا الأوّل:فلعدم ظهور اندراج تحصيل هذا الظنّ فى التفقّه فى الدّين حتّى تجرى الآيه الأولى فى حجّيته.

۱- (۱) -الشيخ الجليل السّديد محمود بن علىّ بن الحسن الحمّصى الرّازى،المتكلّم المتبحّر، صاحب كتاب«المنقذ من التّقليد و المرشد إلى التّوحيد»المعروف بالتّعليق العراقى.انظر أمل الآمل،ج ۲،ص ۳۱۶.
۲- (۲) -أبو الحسن ورام بن أبى فراس من أولاد مالك بن الحارث الأشتر النخعى،و هو جدّ السيّد رضى الدّين على بن طاووس لامّه،عالم فقيه بحلّه،له كتاب«تنبيه الخواطر و نزهه النواظر». انظر الفهرست لمنتجب الدّين،ص ۱۲۹.
۳- (۳) -معالم الدين و ملاذ المجتهدين،ص ۱۷۷.

و لا الثّانی:لعدم ظهور اندراجه فی النّباء حتّی یستنبط من الأمر بالتبیّن عند مجیء الفاسق به قبول هذه الشّهره عند مجیء العادل به.

و لا الثّالث:لعدم اشتهار العمل بمثل هذه الشّهره فی زمان المعصومین علیهم السّلام حتّی یظهر من عدم المنع التجویز،بل لم یظهر العمل بمثل هذه الشّهره فی زمانهم علیهم السّلام أصلا.

و لا الرّابع:لعدم لزوم العمل بهذا الظّن من الدّلیل الرّابع،و لا مطلق الظّن حتّی یندرج هذا الظّن فیه.

و یمکن أن یقال:قد قرّر صاحب المعالم-طاب ثراه-الدّلیل الرّابع علی حجیّه خبر الواحد علی وجه یظهر منه وجوب العمل بالظّنّ عند انتفاء طریق القطع،و وجوب العمل بالظنّ الحاصل من الشهره الّتی تفید الظنّ یندرج فی عموم وجوب العمل بالظّنّ عند فقد القطع حیث قال:

«الرّابع:أنّ باب العلم القطعیّ بالأحکام الشرعیّه الّتی لم یعلم بالضّروره من الدّین أو من مذهب أهل البیت علیهم السّلام فی نحو زماننا منسدّ قطعا،إذ الموجود من أدلّتها لا یفید غیر الظّنّ،لفقد السّنه المتواتره،و انقطاع طریق الإطّلاع علی الإجماع من غیر جهه النّقل بخبر الواحد،و وضوح کون أصاله البرائه لا تفید غیر الظنّ،و کون الکتاب ظنّی الدّلاله؛ و إذا تحقّق انسداد باب العلم فی حکم شرعیّ کان التکلیف فیه بالظنّ قطعا؛و العقل قاض بأنّ الظنّ إذا کان له جهات متعدّده یتفاوت بالقوّه و الضّعف،فالعدول عن القویّ منها إلی الضّعیف قبیح؛و لا ریب أنّ کثیرا من أخبار الآحاد یحصل بها من الظنّ ما لا یحصل بشیء من سائر الأدلّه،فیجب تقدیم العمل بها»، (1)

لأنّ هذا الکلام و إن کان مذکورا فی إثبات حجیّه الخبر الواحد،لکن یدلّ علی حجیّه مفید الظّن عند انسداد طریق مفید العلم.

و قوله رحمه اللّه:«و بأنّ الشّهره الّتی یحصل معها قوّه الظّنّ هی الحاصله قبل زمن الشّیخ رحمه اللّه»

1- (1) -معالم الدین و ملاذ المجتهدین،ص 192.

یـدلّ علی حصول الظنّ القویّ من هـذه الشّـهره،فهو أجدر بالعمل من الخبر الواحد الّذی یحصل به ظنّ أضـعف من هذا الظّن،و إن کان هذا الخبر أیضا مستجمعا لشرائط جواز العمل به.

و قـال صاحب المعالم رحمه اللّه أیضا بعـد نقل کلام السیّد المرتضـی-طاب ثراه-فی منع العمل بخبر الواحـد و جوابه عن دلیل السیّد رحمه اللّه:

«و قد أورد السیّد رحمه اللّه علی نفسه فی بعض کلامه سؤالا هذا لفظه:«فإن قیل:إذا سددتم طریق العمل بأخبار الآحاد فعلی أیّ شیء تعوّلون فی الفقه کلّه؟» (۱)

و أجاب بمـا حاصـله:أنّ معظم الفقه یعلم بالضّـروره من مـذاهب أئمّتنا علیهم السّـلام فیه بالأخبار المتواتره.و ما لم یتحقّق ذلک فیه-و لعلّه الأقل-یعوّل فیه علی إجماع الإمامیّه.

و ذکر کلامـا طویلاـ فی بیـان حکم مـا یقع فی الاختلاـف بینهم،و محصوله:أنّه:إذا أمکن تحصـیل القطع بأحـد الأقوال من طرق ذکرها تعیّن العمل به،و إلّا کنّا مخیّرین بین الأقوال المختلفه،لفقد دلیل التعیین.

و لا ریب أنّ ما ادّعاه من علم معظم الفقه بالضّـروره و بإجماع الإمامیّه أمر ممتنع فی هذا الزّمان و أشـباهه،فالتّکلیف بها بتحصیل العلم غیر جـائز،و الاکتفـاء بـالظّنّ فیما یتعـذّر فیه العلم لا شکّ فیه و لا نزاع؛و قـد ذکره فی غیر موضع من کلامه أیضا؛فیسـتوی حینئذ الأخبار و غیرها من الأدلّه المفیده للظّنّ فی الصّلاحیه لإثبات الأحکام الشّرعیّه،کما حقّقناه». (۲)انتهی.

و هـذا الکلاـم أیضا یـدلّ علی جواز العمل بالظنّ عنـد انسـداد ما یفیـد العلم،و اسـتواء الامور المفیـده للظّن فی جواز بناء العمل علیه.و یجری هـذا الـدلیل بحسب الظاهر فی جواز العمل بالقیاس الّذی یفید الظّن،کما ذکرته عند تقریر الدّلیل الرّابع علی حجیّه خبر الواحد.و یندفع بما ذکرته هناک.

اعلم أنّ أکثر الإجماعات الّتی ادعوها لا یفید الظنّ إذا خلی من القرائن،کما سیظهر

۱- (۱) -رسائل المرتضی،ج ۳،ص ۳۱۲.

۲- (۲) -معالم الدین و ملاذ المجتهدین،ص ۱۹۶.

لک،فالشّهره أولی بعدم الإفاده.و لیس غرضی من هذا الکلام الحکم الکلّی بعدم الإفاده، بل ندور الإفاده،فلا یصح الاعتماد بمحض دعوی الشّهره.و بعد ثبوتها یجب التتّبع فی المأخذ،فان کانت ضعیفه فلا اعتداد بالشّهره الّتی نشأت منها؛و إن کانت قویّه فالعمده هی المأخذ،و إن کان للشّهره نوع تأیید لها.

و إن کانت الشّهره فی الامور التوقیفیّه الّتی لا یظهر لها مأخذ و یبعد کون منشأها غیر قولهم علیهم السّلام أو ما هو فی حکم قولهم،فلا یبعد حصول الظّن بکون مأخذها الحجّه الشرعیّه.

و بعد حصول الظنّ لا ینبغی ترک الاحتیاط؛

فظهر ممّا ذکرته ضعف إطلاق القول بإفاده الشّهره بین القدماء الظنّ.

[المسأله السّابعه:] [هل الظن بتحقق الاجماع حجّه أم لا؟]

المسأله السّابعه:أنّه إذا ظنّ أحد من أهل الاستدلال بعد بذل جهده تحقّق الإجماع الّذی هو حجّه بالأمارات المفیده للظّن بتحقّقه هل هو حجّه أم لا؟

تقریر الأخیر من الرّابع یدلّ علی الأوّل،و لا یبعد اندراجه فی التّفقه،لکن الحکم بالاندراج لا یخلو من إشکال.

[المسأله الثّامنه:] [هل الاجماع حجه بالنسبه إلی من نقل إلیه أم لا؟]

المسأله الثّامنه:أنّه هل الإجماع القطعیّ بدخول المعصوم عند المدّعی المنقول بخبر الواحد حجّه بالنّسبه إلی من نقل إلیه بواسطه أو وسائط مع نقل النّاقل دعوی مستنبط الإجماع القطع به إذا لم یکن النقل متواترا و لا محفوفا بقرائن یفید العلم أو لا؟

الحقّ هو الأوّل؛و یدلّ علیه الآیه الاولی،لاندراج العلم بهذا الإجماع فی التّفقه و نقله فی الإنذار،فیجب الحذر بما ذکرته فی بیان دلالتها علی حجیّه خبر الواحد.

و الآیه الثانیه أیضا،لاندراجه فی النّباء،فبالأمر بالتبیّن عند مجیء الفاسق یظهر جواز العمل بالاجماع عند مجیء العادل من غیر حاجه إلی التبیّن؛و عند مجیء الفاسق إن کان مقتضی التبیّن العمل به.

و الدّليل الرّابع أيضا على التّقريرين:

أمّا الأوّل،فلأنّه ثبت به جواز العمل بأخبار الآحاد،و الظّاهر عدم الفرق بين نقل لفظ المعصوم بخصوصه،و بين نقل العلم بقوله بشيء أو بتقريره الّذى يظهر منه اعتقاده عليه السّلام به، و إن لم ينقل منه عليه السّلام فى ذلك لفظ.

و أمّا الأخير،فلأنّه يفيد الظّنّ بمقتضاه.

و لا يدلّ عليه الدّليل الثّالث على شيء من التّقريرين:

أمّا الأوّل،فلعدم ظهور عمل الصّحابه فى زمان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله بالإجماع المنقول بخبر الواحد،بل بالإجماع مطلقا؛و لا كون طريق الصّحابه بعده صلّى اللّه عليه و اله العمل بالإجماع المنقول بخبر الواحد على وجه يظهر به جواز العمل به.

و أمّا الطّريقه الثانيه،فلعدم ظهور شيوع نقل الإجماع المنقول بخبر الواحد،و العمل به فى زمان الأئمّه عليهم السّلام بحيث يظهر من عدم ظهور منعهم تجويزهم؛لكن عدم جريانه غير ضارّ بعد جريان الآيتين و الدّليل الرّابع؛

فظهر أنّ جواز العمل بخبر الواحد أظهر بحسب الدّليل من جواز العمل بالإجماع المنقول بالآحاد،و إن كان مدّعى الإجماع يدّعى القطع به،فالقول بالتّساوى ضعيف.

[المسأله التّاسعه:] [فى إدّعاء الثقه الاجماع اذا لم يشهد القرائن على الحقيّه]

المسأله التّاسعه:أنّه إذا ادّعى ثقه إجماعا على مسأله و لم يشهد القرائن على الحقيّه هل يجب الاعتماد عليه بمحض الدّعوى،كروايه الثّقه قولا عن المعصوم،أم لا يجوز الاعتماد عليه ما لم يظهر حقيّه الدّعوى؟

الظاهر عدم جواز الاعتماد عليه إذا لم يشهد الأماره على الحقيّه،لأنّه كما يحتمل كون الإجماع الخالى عن قرينه الحقيّه قطعيّا يحتمل عدم كونه قطعيّا بوجهين:

ص:۲۷۴

أحدهما:اعتبار بعض العلماء الكرام رحمه اللّه الاجماع الظنّى،كما ظهر ممّا نقلته عن العلاّمه رحمه اللّه فى المسأله الرّابعه.

ثانيهما:استنباط بعضهم الإجماع من الدّلائل السّخيفه الّتى لا يفيد العلم،بل لا يبعد القول بعدم إفاده بعضها الظنّ أيضا.

و يؤيّده أنّ الشّيخ رحمه اللّه ذكر فى«الخلاف»فى مبحث الجمعه (۱)دليلا يدلّ على اشتراط الإمام فى انعقادها على تقدير تمامه،و استنبط منه الإجماع على عدم انعقادها بالرّعيه مع سخافه الدّليل،و قوله فى هذا الكتاب بلا فاصله كثيره بانعقادها؛

و أنّ المحقّق رحمه اللّه فى المعتبر (۲)استنبط الإجماع على ما استنبطه الشّيخ رحمه اللّه عليه بمثل دليله مع تجويزه الجمعه فى زمان الغيبه فى هذا الكتاب.

و لا يمكن توجيه كلام واحد منهما على وجه يخرج عن التّشويش الّذى يصير سبب الاتّهام بأنّهما يعتبران الدّلائل الضّعيفه فى استنباط الإجماع.

و يؤيّد احتمال كون الإجماع غير قطعى ما ذكر الشهيد رحمه اللّه[من]إلحاق بعض الأصحاب المشهور بالمجمع عليه،و حكمه بلحوقه فى الحجيّه لإفاده الظّن. (۳)

فإذا كان مدار الحجيّه هو إفاده الظّنّ عنده،فالإجماع الظّنى حجّه عنده.

و كذلك يظهر من قول صاحب المعالم رحمه اللّه حجيّه الشّهره الّتى كانت قبل زمان الشّيخ رحمه اللّه،كما عرفتها فى المسأله السّادسه.

و يؤيده دعوى العلاّمه رحمه اللّه الاتّفاق،و صاحب المعالم رحمه اللّه القطع فى حجيّه الإجماع المركّب بدليل ضعيف،كما ظهر فى المسأله الثّالثه؛

و دعوى البعض الإجماع على وجوب السّبب فى مقدّمه الواجب،مع عدم ظهور

۱- (۱) -الخلاف،ج ۱،ص ۶۲۶.

۲- (۲) -المعتبر فى شرح المختصر،ج ۲،ص ۲۸۱.

۳- (۳) -ذكرى الشيعه فى أحكام الشريعه،ج ۱،ص ۵۱.

طریق استنباطه عن کلام المعصوم علیه السّلام أو تقریره،بل المظنون عدم الاستنباط من أحدهما،و عدم اختصاص الدّلیل بالسبب،کما ظهر فی المسأله الأولی.

و لیس غرضی عدم الاعتبار بنقل الإجماع مطلقا،بل غرضی عدم الاعتماد بمحض الدّعوی إذا لم یشهد القرائن علی الصّدق.

فإن قلت:لا وجه لذکر عدّ صاحب المعالم و الشّهید رحمه اللّه الشّهره و الإجماع الظنّی حجّه، لأنّهما لیسا مستنبطین للإجماع،بل هما ناقلان للإجماع الّذی ادعاه الغیر،فالمعتبر فیهما کونهما ثقتین فی النقل لا ضابطین فی الاستنباط.

و یؤیّده ما ذکره صاحب المعالم رحمه اللّه بقوله:

«الحقّ امتناع الاطّلاع عاده علی حصول الإجماع فی زماننا هذا و ما ضاهاه من غیر جهه النّقل،إذ لا سبیل إلی العلم بقول الإمام،کیف و هو موقوف،علی وجود المجتهدین المجهولین لیدخل فی جملتهم،و یکون قوله مستورا بین أقوالهم،و هذا ممّا یقطع بانتفائه؛

فکلّ إجماع یدّعی فی کلام الأصحاب ممّا یقرب عن عصر الشّیخ رحمه اللّه إلی زماننا هذا و لیس مستندا إلی نقل متواتر أو أحادیث یعتبر أو مع القرائن المفیده للعلم،فلابدّ من أن یراد به ما ذکره الشهید رحمه اللّه من الشّهره.

و أمّا الزّمان السابق علی ما ذکرناه،المقارب لعصر ظهور الأئمّه علیهم السّلام و إمکان العلم بأقوالهم،فیمکن فیه حصول الإجماع و العلم به بطریق التّتبع». (۱)

وجه التّایید أنّ کلامه صریح فی امتناع الاطّلاع علی الإجماع فی أمثال زماننا من غیر جهه النقل.

قلت:یحصل من عدّهما الشّهره و الإجماع الظنّی حجّه تقویه ما ظهر من غیره الّذی هو احتمال اعتماد السّابقین بمثل هذا الظنّ الّذی لا حجیّه فیه،فلا وثوق علی کون

۱- (۱)) -معالم الدّین و ملاذ المجتهدین،ص ۱۷۵.

الإجماع قطعيّا عند المدّعى بمحض الاطّلاع على الدّعوى؛فذكر كلام أمثالهما إنّما هو لتقويه الاحتمال لا لإثبات الاعتماد على الظنّ و الاستدلال.و أشار إليه ب«هذا»فى قوله:

«و هذا ممّا يقطع بانتفائه»إمّا وجود المجتهدين المجهولين أو دخول الإمام فى جملتهم.

و يرد على الأوّل:أنّه يدلّ هذا الكلام على أنّ سبب عدم الاطّلاع على الإجماع فى أمثال هذا الزّمان إنّما هو عدم تحقّق المجتهدين المجهولين،فلو كان المجتهدون المجهولون متحقّقين لتحقّق الإجماع الّذى علم بدخول المعصوم؛و لا وجه لهذا،إلاّ أنّ مراده بالمجتهدين إمّا المجهولين عند الكلّ،أو عند البعض.

فإن كان المراد المجهولين عند الكلّ،فكما لم يتحقّق المجهولون بهذا المعنى فى هذا الزّمان لم يكونوا متحقّقين عند ظهور الائمّه عليه السّلام.

و إن كان عند البعض،فكما كان تحقّقهم فى زمان ظهور الائمّه عليهم السّلام ممكنا،يمكن تحقّقهم فى هذا الزّمان.و الظّاهر أنّ حكم زمان الغيبه الصّغرى حكم الغيبه الكبرى فى هذا الباب.

فينبغى حمل كلامه على الثّانى.و يؤيّده قوله:«إمكان العلم بأقوالهم»،لأنّه لو كان المراد هو الاحتمال الأوّل،لكان المناسب أن يقول بدله:«و إمكان العلم بتحقّق المجتهدين».

و تؤكّد ما ذكرته بنقل ما نقله صاحب المعالم رحمه اللّه و ذكره هو،و هو ما قال بقوله:

«قال المحقّق فى المعتبر:و أمّا الإجماع فعندنا حجّه بانضمام المعصوم،فلو خلا المائه من فقهائنا عن قوله لما كان حجّه،و لو حصل فى إثنين لكان قولهما حجّه؛لا باعتبار اتّفاقهما،بل باعتبار قوله.فلا تغترّ إذا بمن يتحكّم،فيدّعى الإجماع باتّفاق الخمسه و العشره من الأصحاب مع جهاله قول الباقين إلاّ مع العلم القطعىّ بدخول الإمام فى الجمله.هذا كلامه و هو فى غايه الجوده.

و العجب من غفله جمع من الأصحاب من هذا الأصل،و تساهلهم فی دعوی الإجماع عند احتجاجهم به للمسائل الفقهیّه،کما حکاه رحمه اللّه،حتّی جعلوه عباره عن مجرد اتّفاق الجماعه من الأصحاب،فعدلوا به عن معناه الّذی جری علیه الاصطلاح من غیر قرینه جلیّه،و لا دلیل علی الحجیّه معتدّ به.

و ما اعتذر به عنهم الشهید رحمه اللّه فی الذّکری من تسمیتهم المشهور إجماعا،أو بعدم الظّفر حین دعوی الإجماع بالمخالف،أو بتأویل الخلاف علی وجه یمکن مجامعته دعوی الإجماع و إن بعد،أو إرادتهم الإجماع عن روایته بمعنی تدوینه فی کتبهم منسوبا إلی الأئمه علیهم السّلام،لا یخفی علیک ما فیه،فإنّ تسمیه الشّهره إجماعا لا تدفع المناقشه الّتی ذکرناها،و هی العدول عن المعنی المصطلح المتقرّر فی الاصول من غیر إقامه قرینه علی ذلک.هذا مع ما فیه من الضعف،لانتفاء الدّلیل علی حجیّه مثله،کما سنذکره.

و أمّا عدم الظّفر بالمخالف عند دعوی الإجماع،فأوضح حالا فی الفساد من أن یبیّن.

و قریب منه تأویل الخلاف،فإنّا نراه فی مواضع لا یکاد ینالها ید التّأویل.

و بالجمله فالاعتراف بالخطأ فی کثیر من المواضع أخفّ من ارتکاب الاعتذار؛و لعلّ هذا منها!و اللّه أعلم». (۱)انتهی کلامه رحمه اللّه.

قوله:«کما سنذکره»إشاره الی ما نقلته فی المسأله السّادسه،فارجع إلیه.

فإن قلت:قد اعتبر المحقّق العلم القطعیّ بدخول المعصوم،کما یدلّ علیه قوله:«إلّا مع العلم القطعیّ بدخول الإمام فی الجمله»الّذی نقل ههنا،و ساهل فی استنباط الإجماع و اجتهد فیه،کما نقل آنفا،فإذا عری دعواه الإجماع عن القرینه یجب حمله علی الإجماع القطعیّ حملا لکلام العادل علی أصله مهما أمکن.

قلت:بعد ظهور المساهله فی استنباط الإجماع و الاجتهاد فیه لا یبقی الوثوق علی

۱- (۱)) -معالم الدین و ملاذ المجتهدین،ص ۱۷۴.

عدم المساهله ما لم يظهر كون المأخذ قطعيّا،و يكون مثل سائر اجتهاداته الّتى لا يكون حجّه،لو لم نقل بكونه أضعف منها باعتبار عدم وقوع الاجتهاد فى الإجماع فى محله.

فإن شئت توضيح المقام،فاستمع ما يتلى عليك.

اعلم أنّ الأصحاب رحمه اللّه ادّعوا الإجماع فى كثير من المسائل الاختلافيه،

منها:ما قال زين الملّه و الدّين فى ذيل قول المحقّق:«الخطبتان بعد الصّلوه»:

«اختلف الأصحاب فى وجوب الخطبتين هنا،فذهب جماعه إلى الوجوب تأسّيا بالنّبى صلّى اللّه عليه و اله و الأئمّه عليهم السّلام؛و الأكثر على الاستحباب،بل ادّعى المصنّف فى المعتبر عليه الإجماع» (۱).

و قال فى ذيل قول المحقّق:«و فى الغراب روايتان،و قيل:يحرم الأبقع و الكبير الّذى يسكن الجبال؛و يحلّ الزّاغ،و هى غراب الزّرع،و الغداف،و هو أصغر منه يميل إلى الغبره ما هو»:

«اختلف الأصحاب فى حلّ الغراب بأنواعه بسبب اختلاف الرّوايات،فذهب الشيخ رحمه اللّه فى الخلاف (۲)إلى تحريم الجميع،محتجّا بالأخبار و إجماع الفرقه؛و تبعه عليه جماعه منهم العلاّمه رحمه اللّه فى المختلف، (۳)و ولده فخر الدّين رحمه اللّه فى الشّرح؛ (۴)

و كرهه مطلقا الشّيخ رحمه اللّه فى النّهايه (۵)و كتابى الحديث، (۶)و القاضى رحمه اللّه (۷)،و المصنّف رحمه اللّه فى النّافع؛ (۸)

و فصّل آخرون:منهم الشّيخ رحمه اللّه فى المبسوط (۹)على الظّاهر منه،و إبن إدريس رحمه اللّه (۱۰)،

۱- ((۱)) -مسالک الأفهام،ج ۱،ص ۲۵۵.

۲- ((۲)) -الخلاف،ج ۶،ص ۸۵.

۳- ((۳)) -مختلف الشّیعه،ج ۸،ص ۲۸۷.

۴- ((۴)) -إیضاح الفوائد،ج ۴،ص ۱۴۶.

۵- ((۵)) -النّهایه،ص ۵۷۷.

۶- ((۶)) -تهذیب الأحکام،ج ۹،ص ۱۸؛استبصار،ج ۴،ص ۶۶.

۷- ((۷)) -المهذّب،ج ۲،ص ۴۲۹.

۸- ((۸)) -المختصر النّافع،ص ۲۵۲.

۹- ((۹)) -المبسوط،ج ۶،ص ۲۸۱.

١٠- (١٠)) -السرائر،ج ٣،ص ١٠٣.

و العلاّمه رحمه اللّه (۱)فی أحد قولیه؛فحرّموا الأسود الکبیر،و أحلّوا الزّاغ و الغداف،و هو الأغبر الرّمادی». (۲)

و قال فی ذیل قول المحقّق:«أمّا ما لیس له فلس فی الأصل،کالجری،ففیه روایتان، أشهرهما التّحریم؛و کذا الزّمار و المارماهی و الزّهو،لکن أشهر الرّوایتین هنا الکراهه»:

«و ذهب الشّیخ رحمه اللّه فی کتابی (۳)الأخبار إلی إباحه ما عدا الجری».

و قال بعد کلام:

«المصنّف رحمه اللّه اختار فی هذه الثّلاثه الکراهه،و هو مذهب الشّیخ رحمه اللّه فی النّهایه، (۴)و تلمیذه القاضی رحمه اللّه (۵)»إلی قوله:

«و قد أغرب الشیخ رحمه اللّه فی النّهایه فی حکم المارماهی،ففی باب المکاسب (۶)جعله من المکاسب المحظوره،کالجری و غیره من السّمک الّذی لا یحلّ أکله.

و فی باب الأطعمه (۷)جعله مکروها،کما نقلناه هنا عنه.

و فی باب الحدود قال:"یعزّر آکل الجری و المارماهی و غیر ذلک من المحرّمات،فإن عاد أدّب ثانیه،فإن استحلّ شیئا من ذلک وجب علیه القتل". (۸)

و أعجب ما فیه،مع اختلاف الفتوی،حکمه بقتل مستحلّ المارماهی،فإنّ کلّ من خالفنا من العلماء مجمعون علی حلّه،و أصحابنا مختلفون فیه،کما عرفت،حتّی هو من القائلین بحلّه فی النّهایه (۹)و التّهذیب (۱۰)و الاستبصار. (۱۱)

۱- ((۱)) -إرشاد الاذهان،ج ۲،ص ۱۱۰؛تحریر الأحکام،ج ۲،ص ۱۶۰.

۲- ((۲)) -مسالک الأفهام،ج ۱۲،ص ۳۸.

۳- ((۳)) -تهذیب الأحکام،ج ۹،ص ۵؛الاستبصار،ج ۴،ص ۵۹.

۴- ((۴)) -النّهایه،ص ۵۷۶.

۵- ((۵)) -المهذّب،ج ۲،ص ۴۳۸.

۶- ((۶)) -النهایه،ص ۳۶۴ و ۷۱۳.

۷- ((۷)) -النّهایه،ص ۵۷۶.

۸- ((۸)) -النّهایه،ص ۳۶۴ و ۷۱۳.

۹- ((۹)) -النّهایه،ص ۵۷۶.

۱۰- ((۱۰)) -تهذیب الأحکام،ج ۹،ص ۵.

۱۱- ((۱۱)) -الاستبصار،ج ۴،ص ۵۹.

و مستحلّ المحرّم يقتل إذا استحلّ ما أجمع المسلمون على تحريمه،بل لا يكفى ذلك حتّى يكون قد علم تحريمه من دين الإسلام ضروره،كالخمر و الميته.و أين هذا ممّا أكثر المسلمين على حلّه حتّى الشّيخ رحمه اللّه؟!» (۱)

و قال فى ذيل قول المحقّق:«و لو شرط عوده إليه عند حاجته صحّ الشّرط و بطل الوقف»إلى آخر.

«البحث ههنا فى موضعين:

الأوّل:فى صحه هذا الشّرط؛و فيه قولان:

أحدهما:و اختاره المعظم،بل ادّعى المرتضى (۲)عليه الاجماع،صحّه العقد و الشّرط»، إلى آخره.

«و ثانيهما:البطلان ذهب إليه الشّيخ رحمه اللّه فى أحد قوليه، (۳)و إبن إدريس رحمه اللّه، (۴)و المصنّف فى النّافع». (۵)

و ذكر بعده الدّليل عليه و الكلام على الأدلّه السّابقه؛ثم قال:

«و العجب أنّ ابن إدريس رحمه اللّه إدّعى الإجماع على البطلان مع تصريح المرتضى رحمه اللّه بالإجماع على خلافه،و وافقه المفيد (۶)و الشّيخ رحمه اللّه فى النّهايه (۷)و ابن البرّاج رحمه اللّه (۸)و سلاّر رحمه اللّه (۹)و غيرهم ممّن سبقه». (۱۰)

و قال فى ذيل قول المحقّق رحمه اللّه:«أمّا لو شرط نقله عن الموقوف عليهم إلى من سيوجد لم يجز،و يبطل»:

۱- ((۱)) -مسالك الأفهام،ج ۱۲،ص ۱۴.
۲- ((۲)) -الانتصار،ص ۲۲۶.
۳- ((۳)) -راجع لقوله بالبطلان المبسوط ج ۲،ص ۸۱ و ج ۳،ص ۳۰۰؛و لقوله بالصّحه النّهايه، ص ۵۹۵.
۴- ((۴)) -السرائر،ج ۳،ص ۱۵۵.
۵- ((۵)) -المختصر النّافع،ص ۱۵۶.
۶- ((۶)) -المقنعه،ص ۶۵۲.
۷- ((۷)) -النهايه،ص ۵۹۵.
۸- ((۸)) -المهذّب،ج ۲،ص ۹۳.
۹- ((۹)) -المراسم،ص ۱۹۷.
۱۰- ((۱۰)) -مسالك الأفهام،ج ۵،ص ۳۶۴.

هذا المشهور،بل إدّعى الشّيخ رحمه اللّه الإجماع. (۱)و علّله بما علّله؛ثم قال:و فی القواعد (۲)استشكل الحكم بالبطلان.و ذكر وجه الإشكال؛ثم قال:و قد ادّعی فی التذكره (۳)علی صحته الإجماع». (۴)

و قال فی ذیل قول المحقّق:«و إذا قبضت الهبه،فإن كانت للأبوين لم يكن للواهب الرّجوع إجماعا.و كذا إن كان ذا رحم غيرهما.و فيه خلاف»:

«يفهم من قوله:«و فيه»خلاف أنّ الإجماع متحقّق فی هبه الولد للوالدين خاصّه، فيدخل فی الخلاف العكس،و هو هبتهما للولد.و فی المختلف (۵)عكس،فجعل الإجماع علی لزوم هبه الأب ولده،و مع ذلك لم يذكر الامّ فيه.

و الظّاهر أنّ الاتّفاق حاصل علی الأمرين إلاّ من المرتضی رحمه اللّه فی الانتصار، (۶)فإنّه جعلها جائزه مطلقا ما لم يعوّض عنها،و إن قصد بها التقرّب،و كأنّهم لم يعتدّوا بخلافه لشذوذه؛و العجب مع ذلك أنّه ادّعی إجماع الإماميّه عليه مع ظهور الإجماع علی خلافه». (۷)

و قال فی ذيل قول المحقّق:«لو أوصی له بأبيه فقبل الوصيه و هو مريض عتق عليه من أصل المال إجماعا منا،لأنّه إنّما يعتبر من الثّلث ما يخرجه عن ملكه،فههنا لم يخرجه، بل بالقبول ملكه و انعتق عليه تبعا لملكه»بعد ما تكلّم بما تكلّم:

«و أمّا ما ادّعاه المصنّف فی الإجماع علی الحكم فبالنّظر إلی من تقدّمه من أصحابنا، و كأنّه لم يظهر له مخالف قبله،و إلاّ فالمسأله محتمله.

و العامّه مختلفون فی حكمها؛فذهب بعضهم (۸)إلی اعتبار خروجه من الثّلث

ص:۲۸۲

۱- ((۱)) -المبسوط،ج ۳،ص ۳۰۰.
۲- ((۲)) -قواعد الأحكام،ج ۱،ص ۲۶۷.
۳- ((۳)) -تذكره الفقهاء،ج ۲،ص ۴۳۴.
۴- ((۴)) -مسالك الأفهام،ج ۵،ص ۳۶۹.
۵- ((۵)) -مختلف الشيّعه،ص ۴۸۴.
۶- ((۶)) -الإنتصار،ص ۲۲۱.
۷- ((۷)) -مسالك الأفهام،ج ۶،ص ۳۰.
۸- ((۸)) -روضه الطالبين للنووی،ج ۵،ص ۱۸۶.

کالعتق إختیارا،و قوّاه العلاّمه رحمه اللّه فی التّحریر (۱)استنادا إلی اختیار السّبب کاختیار المسبّب،فمتی کان الأوّل مقدورا فالثّانی کذلک؛و هو قول بعض المتکلّمین.و حینئذ فلا یلزم من کون العتق قهریّا خروجه من الأصل،و إنّما یلزم ذلک لو لم یکن مستندا إلی اختیار المریض فی التملّک؛و الأقوی ما اختاره المصنّف.

و لا یقدح دعوی الإجماع فی فتوی العلاّمه رحمه اللّه بخلافه،لأنّ الحق أنّ إجماع أصحابنا إنّما یکون حجّه مع تحقّق دخول المعصوم فی جمله قولهم،فإن حجّیّته إنّما هی باعتبار قوله عندهم،و دخول قوله فی قولهم فی مثل هذه المسأله النّظریّه غیر معلوم.و قد نبّه المصنّف رحمه اللّه فی أوائل المعتبر علی ذلک،فقال:إنّ حجیّه الإجماع لا یتحقّق إلاّ مع العلم القطعیّ بدخول قول المعصوم فی المجمعین،و نهی عن الاغترار بمن یتحکّم و یدّعی خلاف ذلک. (۲)

و هذا عند الانصاف عین الحقّ،فإن إدخال قول شخص غائب لا نعرف قوله فی قول جماعه معروفین بمجرّد اتّفاقهم علی ذلک القول بدون العلم بموافقته لهم تحکّم بارد.

و بهذا یظهر جواز مخالفه الفقیه المتأخّر لغیره من المتقدّمین فی کثیر من المسائل الّتی ادّعوا فیها الإجماع إذا قام عنده الدّلیل علی ما یقتضی خلافهم،و قد اتّفق لهم ذلک کثیرا، لکن زله المتقدّم مسامحه عند النّاس دون المتأخر». (۳)انتهی.

قد ذکرت مضمون أکثر ما ذکره رحمه اللّه ههنا سابقا مع بعض مزید،لعدم اطّلاعی علی قوله حین قلت ما قلت،و بعد ما اطّلعت علی ما ذکره نقلته للتّأیید.

و أشار رحمه اللّه بسلب الظّهور فی قوله:«و کأنّه لم یظهر له مخالف قبله»إلی أنّ المسأله الّتی مأخذها تلک الأدلّه لا یمکن الحکم بکونها إجماعیّه بالمعنی الّذی هو معتبر عند الأصحاب،و غایه ما یمکن عدم ظهور المخالف.و صرّح بما أشار بهذه العباره ثانیا بقوله:

۱- ((۱)) -تحریر الأحکام،ج ۱،ص ۳۰۹.
۲- ((۲)) -المعتبر فی شرح المختصر،ج ۱،ص ۳۱.
۳- ((۳)) -مسالک الأفهام،ج ۶،ص ۲۲۷.

«و لا يقدح دعوى الإجماع فى فتوى العلاّمه رحمه اللّه بخلافه»إلى آخره،رعايه للتّدريج فيما يمنعه العاده و الشّهره عن سرعه الإذعان.

و أمّا توصيفه جماعه بمعروفين،فإشاره إلى ما اعتبروه من دخول مجهول النّسب فى الجماعه لتحقّق الإجماع،و قد عرفت ضعفه.

و قال رحمه اللّه فى ذيل قول المحقّق رحمه اللّه:«و لو كان أجنبيّا فله الرّجوع مادامت العين باقيه، فإن تلفت فلا رجوع»:

«و ليس الخلاف فى هذه الصّوره إلاّ مع المرتضى رحمه اللّه حيث جوّزها مطلقا ما لم يعوّض.

و حجّتنا النّص،و عذره عدم قبول مثله.

و ادّعى فى التّذكره (۱)أنّ الحكم باللّزوم مع التّلف إجماعىّ،و هو فى مقابله دعوى المرتضى رحمه اللّه. (۲)

و نقل رحمه اللّه فى مسأله استقلال الكبير فى النّكاح و عدمه الاستدلال على الأوّل بالآيات أوّلا،و الرّوايات ثانيا،و قال:

«الثّالث الإجماع؛و قد ادّعاه المرتضى رحمه اللّه على هذا القول،و الإجماع المنقول بخبر الواحد حجّه كما قرّر فى الأصول،فكيف بمثل المرتضى رحمه اللّه؟!

ثمّ قال عند وصول نوبه الجواب إلى الثّالث:

«و أمّا دعوى الإجماع فواقعه فى معركه النّزاع؛و يكفى فى فسادها بالنّسبه إلى السّابقين على المرتضى مخالفه الصّدوق و المفيد و ابن أبى عقيل رحمه اللّه من أهل الفتوى.و أمّا أهل الحديث،فستعرف أنّ الصّحيح منه دالّ على خلافه،فكيف ينسب اليهم القول بخلافه»؟ (۳)

و قال رحمه اللّه بعد نقل المحقّق رحمه اللّه:«أمّا إذا عضلها الولىّ،و هو أن لا يزوّجها من كفوّ مع رغبتها،فإنّه يجوز لها أن تزوّج نفسها و لو كرها إجماعا»،و بعد نقل مذهب العامّه بأنّ

۱- ((۱)) -تذكره الفقهاء،ج ۲،ص ۴۱۹.

۲- ((۲)) -مسالك الأفهام،ج ۶،ص ۳۲.

۳- ((۳)) -مسالك الأفهام،ج ۷،ص ۱۲۴-۱۲۸.

أكثرهم يقولون بسلب عبارتها فى النّكاح،و بأنّ الحاكم يزوّجها،و عن بعضهم بأنّه يجوز لها تولى العقد حينئذ:

«و اختلف كلام العلاّمه رحمه اللّه فى التّذكره (۱)،فتاره جوّز لها الاستقلال و نقله عن جميع علمائنا مصرّحا بعدم اشتراط مراجعه الحاكم؛

و تاره اشترط إذنه و إثبات العضل عنده.و إلاّ لم يكن لها التّزويج كما يقوله العامّه». (۲)

و قال رحمه اللّه فى ذيل قول المحقّق:«و كذا لو جنّ الأب أو اغمى عليه.و لو زال المانع عادت الولايه»،بعد كلام ذكره:

«و فى معناهما السّكر المؤدّى إلى ذهاب العقل.و لو لم يؤدّ إليه فلا مانع منه،إذ الفسق غير مانع من الولايه عندنا،و قد ادّعى عليه فى التّذكره (۳)الإجماع،و إن وقع الإختلاف فى منعه فى ولايه المال».

و ذكر وجه الفرق بينهما ممنوع؛ثمّ قال:و مع ذلك فقال فى التّذكره:"إنّ السّكران مع بقاء تميزه ليس له التّزويج فى الحال" (۴)» .(۵)

و قال رحمه اللّه فى شرح قول المحقّق رحمه اللّه عند بيان مواضع سقوط استبراء الأمه:

الخامس:أن ينتقل إليه و هى حامل فسقط إستبراؤها.

و مفهوم كلامه هنا جواز وطيها مطلقا على كراهيّه،و هو الّذى اختاره الشّيخ رحمه اللّه فى الخلاف (۶)و كتابى الأخبار، (۷)مدعيا عليه الإجماع،مع أنّه اختار فى النّهايه (۸)التّحريم قبل مضى أربعه أشهر و عشره أيام». (۹)

۱- ((۱)) -تذكره الفقهاء،ج ۲،ص ۵۳۹.
۲- ((۲)) -مسالک الأفهام،ج ۷،ص ۱۴۲.
۳- ((۳)) -تذكره الفقهاء،ج ۲،ص ۵۹۹.
۴- ((۴)) -التذكره،ج ۲،ص ۶۰۰.
۵- ((۵)) -مسالک الأفهام،ج ۷،ص ۱۶۸.
۶- ((۶)) -الخلاف،ج ۲،ص ۳۱۶.
۷- ((۷)) -تهذيب الأحكام،ج ۸،ص ۱۷۶؛الاستبصار،ج ۳،ص ۳۶۲.
۸- ((۸)) -النهايه،ص ۴۹۶.
۹- ((۹)) -مسالک الأفهام،ج ۸،ص ۸۵.

و قال:

«قد اختلف كلام الشّيخ فى هذه المسأله(و مراده بهذه المسأله صحّه اعتاق القاتل عمدا أو خطأ فى الكفّاره)اختلافا فاحشا،لأنّه فى الخلاف (۱)يمنع من صحّه عتق الجانى عمدا،و جوّز عتقه إذا كان الجنايه خطأ؛و استدلّ عليه بإجماع الفرقه.

و عكس فى المسبوط (۲)و قال:"الّذى يقتضيه مذهبنا أنّه إن كان عامدا نفذ العتق،لأنّ القود لا يبطل بكونه حرّا؛و إن كان خطأ لا ينفذ،لأنّه يتعلّق برقبته،و السيّد بالخيار بين أن يفديه أو يسلّمه». (۳)

و قال رحمه اللّه فى ذيل قول المحقّق رحمه اللّه:«لا تدفع الكفّاره إلى الطّفل،لأنّه لا أهليّه له؛و يدفع إلى وليّه»:

«قال الشّيخ رحمه اللّه فى الخلاف: (۴)يجوز دفعه إلى الطّفل،محتجّا بالإجماع،و عموم قوله تعالى: فَإِطْعٰامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً ، (۵)مع أنّه فى المبسوط (۶)قال:لا تدفع الكفّاره إلى الصّغير، لأنّه لا يصحّ منه القبض،لكن تدفع إلى وليّه ليصرفه مع مصالحه». (۷)

و قال فى ذيل قول المحقّق رحمه اللّه:«و هل يشترط تجريد الإيلاء عن الشّرط؟للشّيخ رحمه اللّه قولان:أظهرهما اشتراطه»:

«و احتجّ فى الخلاف (۸)عليه بإجماع الفرقه،مع أنّه قال فى المبسوط (۹)بوقوعه متعلّقا بالشّرط و الصّفه». (۱۰)

۱- ((۱)) -الخلاف،ج ۴،ص ۵۴۶.

۲- ((۲)) -المبسوط،ج ۵،ص ۱۶۴.

۳- ((۳)) -مسالک الأفهام،ج ۱۰،ص ۵۵.

۴- ((۴)) -الخلاف،ج ۴،ص ۵۶۴.

۵- ((۵)) -سوره المجادله/آیهٔ ۴.

۶- ((۶)) -المبسوط،ج ۵،ص ۱۷۸.

۷- ((۷)) -مسالک الأفهام،ج ۱۰،ص ۱۱۴.

۸- ((۸)) -الخلاف،ج ۷،ص ۵۱۷.

۹- ((۹)) -المبسوط،ج ۵،ص ۱۱۷.

۱۰- ((۱۰)) -مسالک الأفهام،ج ۱۰،ص ۱۲۹.

و قال فى ذيل قول المحقّق:«و يصحّ لعان الأخرس إذا كان له إشاره معقوله»:

«و استدلّ عليه الشّيخ رحمه اللّه (۱)بعموم الآيه و إجماع الفرقه و أخبارهم.و خالف ذلك ابن إدريس رحمه اللّه (۲)،فقال:لا أقدم على أنّ الأخرس المذكور يصحّ لعانه،لأنّ أحدا من أصحابنا غير من ذكرنا-و عنى به الشّيخ رحمه اللّه فى المبسوط (۳)و الخلاف (۴)حيث أجازه-لم يوردها فى كتابه،و لا وقفت على خبر بذلك،و الإجماع عليه؛و القائل بهذا غير معلوم». (۵)

و قال فى ذيل قول المحقّق:«و لو ورث شقصا ممّن ينعتق عليه،قال فى الخلاف:

يقوم؛و هو بعيد»:

«قال الشّيخ رحمه اللّه:يسرى و إن ملكه بغير اختياره كالإرث؛محتجّا بالإجماع و الأخبار، (۶)مع أنّه فى المبسوط (۷)ذهب إلى قول الأوّل». (۸)

و هو القول بأنّ السّرايه مشروط بوقوع العتق بالاختيار.

و قال فى شرح قول المحقّق رحمه اللّه:«و لو حدث الجب لم يفسخ به،و فيه قول آخر»:

«إذا تجدد الجب بعد العقد،سواء كان قبل الوطى أم بعده،هل يجوز للمرأه الفسخ به، كما لو سبق على العقد؟

اختلف كلام الأصحاب،فذهب الشّيخ رحمه اللّه فى المبسوط (۹)و إبن البرّاج (۱۰)و جماعه إلى ثبوت الخيار به متى وجد.

و استدلّ عليه فى المبسوط بالإجماع و عموم الأخبار،مع أنّه فى موضع آخر

۱- ((۱)) -الخلاف،ج ۲،ص ۲۸۱.
۲- ((۲)) -السرائر،ج ۲،ص ۷۰۱.
۳- ((۳)) -المبسوط،ج ۵،ص ۱۸۷.
۴- ((۴)) -الخلاف،ج ۳،ص ۱۲۸.
۵- ((۵)) -مسالک الأفهام،ج ۱۰،ص ۲۰۲.
۶- ((۶)) -الخلاف،ج ۲،ص ۶۵۱.
۷- ((۷)) -المبسوط،ج ۶،ص ۶۸.
۸- ((۸)) -مسالک الأفهام،ج ۱۰،ص ۳۳۹.
۹- ((۹)) -المبسوط،ج ۴،ص ۲۶۴.
۱۰- ((۱۰)) -المهذّب،ج ۲،ص ۲۳۵.

من المبسوط (۱)قال:و عندنا لا يرد الرّجل من عيب يحدث به إلّا الجنون،و هذا يشعر بدعوى الإتّفاق عليه،و هو غريب.و كذا ذهب فى الخلاف (۲)إلى عدم الخيار بالحادث؛ و هو مذهب إبن أدريس». (۳)

قال الشّارح رحمه اللّه فى شرح قول المحقّق رحمه اللّه:«و لا تقدير فى المهر»إلى آخره:

«لا خلاف فى أنّ المهر لا يتقدر له فى جانب القلّه إلّا بأقل ما يتموّل.

و أمّا فى جانب الكثره،فالأشهر بينهم عدم تقديره أيضا،فيصحّ العقد على ما يتّفقان عليه من غير تقدير؛

و به صرّح المتقدّمون و المتأخّرون ما عدا السيّد المرتضى رحمه اللّه،فإنّه ذهب فى الانتصار (۴)إلى أنّه لا يجوز تجاوز مهر السّنه،و هو خمسمأه درهم قدرها خمسون دينارا، فمن زاد يرد عنه إليه.و نسب هذا القول إلى ظاهر إبن جنيد، (۵)و ليس كذلك».

و بيّن أنّ كلام ابن جنيد ليس كذلك،و ذكر حجّه الأصحاب؛ثمّ قال:

و احتجّ السيّد المرتضى (۶)على مذهبه بإجماع الطّائفه؛و هو عجيب،فإنّه لا يعلم له موافق فضلا عن أنّ يكون ممّا يدّعى فيه الإجماع.و قد اتّفق له ذلك فى الانتصار فى مسائل كثيره ادّعى فيه الإجماع و ليس له موافق،ذكرنا جمله منها فى بعض الرّسائل». (۷)

و قال المحقّق-طاب ثراه-:«و هل تجب العقيقه؟قيل:نعم.و الوجه الاستحباب».

و قال الشّارح المحقّق-قدس اللّه روحه-:

«القول بالوجوب للمرتضى (۸)و ابن الجنيد (۹).و احتجّ عليه السيّد فى الانتصار بإجماع الإماميّه،و ابن الجنيد بالأخبار الدالّه على الوجوب».

۱- ((۱)) -المبسوط،ج ۴،ص ۲۵۲.

۲- ((۲)) -الخلاف،ج ۴،ص ۳۴۹.

۳- ((۳)) -مسالك الأفهام،ج ۸،ص ۱۰۷.

۴- ((۴)) -الانتصار،ص ۱۲۴.

۵- ((۵)) -انظر جامع المقاصد،ج ۱۳،ص ۳۳۸.

۶- ((۶)) -الانتصار،ص ۱۲۵.

۷- ((۷)) -مسالك الأفهام،ج ۸،ص ۱۶۶.

۸- ((۸)) -الانتصار،ص ۱۹۱.

٩- (٩)) –حكاه العلّامه فی المختلف،ص ٥٧۶.

و ذكر الرّوايات دليل الاستحباب؛ثمّ قال:

«و أمّا احتجاج السيّد رحمه اللّه بالإجماع فلا يخفى حاله».

و نقل قول العلاّمه رحمه اللّه باستدلال السيّد رحمه اللّه بالرّوايات الّتى ذكره و أنكر استدلاله بالأخبار؛ثمّ قال:

«و إنّما أوجبها لما توهّمه من إجماع الإماميّه عليه،كما أشار إليه فى الانتصار،و جعل الإجماع مستنده فى أكثر مسائله،و إن كان فى تحقّق الإجماع نظر،إلاّ أنّه رأى ذلك حسب ما اتّفق له». (١)

قال الشّارح المحقّق رحمه اللّه:

«لو رضع بعض العدد من إمرأه و أكملته فى اخرى»،لم تنشر الحرمه مطلقا؛نسبه فى التّذكره (٢)إلى علمائنا أجمع،و استدلّ بقول الباقر عليه السّلام»،إلى آخره.

و بعد نقل الرّوايه قال:

«قد عرفت ما فى سندها من الإشكال؛و لعلّ التّعويل على الإجماع المدّعى أولى على ما فيه». (٣)

قوله:«على ما فيه»يحتمل أن يكون إشاره إلى أنّ الإجماع المنسوب إلى علمائنا ليس صريحا فى دخول المعصوم حتّى يكون إشاره إلى أنّ الإجماع المنسوب حجّه.

أو إشاره إلى أنّ قوله:«و استدلّ بقول الباقر عليه السّلام»إشاره إلى أنّ هذا الإجماع ليس ممّا إستدلّ به على المدعى،و مع عدم استدلاله رحمه اللّه عليه لا يمكن الحكم بكونه حجّه عنده؛ فلعلّه ذكره للتّأييد؛

أو إشاره إلى أن ذكره التّشويش من الإجماعات المنقوله يضعّف الاعتماد عليها إذا لم ينضم إليها قرينه الصّدق.

١- ((١)) -مسالک الأفهام،ج ٨،ص ۴٠٧.

٢- ((٢)) -تذکره الفقهاء،ج ٢،ص ۶٢٠.

٣- ((٣)) -مسالک الأفهام،ج ٧،ص ٢٢۶.

و الغرض من نقله ههنا مع عـدم ظهور كون الاحتمالين الأولين من الاحتمالات المـذكوره مناسبين للمقام أن يظهر عدم صـراحه أمثال هذه العباره فى إراده الإجماع الّذى هو حجّه عند الأصحاب،إذا لم يستدلّ به على المدّعى.

و قال فى ذيل قول المحقّق:«و أن يرميها خذفا»:

«المشـهور اسـتحبابه،و أنّه وضع الحصاه على بطن إبهام اليد اليمنى و دفعها بظهر السّبابه،و أوجبه جماعه،منهم ابن إدريس رحمه اللّه (۱)بهذا المعنى،و المرتضى، (۲)لكن جعل الدّفع بظهر الوسطى مدعيّا الإجماع.و العمل على المشهور». (۳)

و نقل فى شرح قول المحقّق:«و لا يشترط ذكر موضع التّسليم على الأشبه»أقوالا ثلاثه:

أحدها:عدمه مطلقا،كما أختاره المصنّف و الشّيخ فى النّهايه، (۴)و العلاّمه فى التّحرير، (۵)و الإرشاد، (۶)و جماعه رحمه اللّه».

إلى أن قال:«بل ادّعى ابن إدريس (۷)الإجماع عليه؛و هو دعوى فى محل النّزاع.

و ثانيها:اشتراطه مطلقا؛اختاره الشّيخ رحمه اللّه فى الخلاف، (۸)و تبعه عليه جماعه، (۹)و استقر به الشّهيد.

و ثالثها:التّفصيل.فإن كان فى حمله مؤنه وجب تعيين محلّه،و إلاّ فلا.اختاره الشّيخ رحمه اللّه فى المبسوط». (۱۰)

و قال المحقّق:«و تقبل شهاده النّساء على النّساء،فيما يقبل فيه شهاده النّساء

۱- ((۱)) -السرائر،ج ۱،ص ۵۹۰.
۲- ((۲)) -الانتصار،ص ۱۰۵.
۳- ((۳)) -مسالك الأفهام،ج ۲،ص ۲۹۴.
۴- ((۴)) -النهايه،ص ۳۹۵.
۵- ((۵)) -تحرير الأحكام،ج ۱،ص ۱۹۶.
۶- ((۶)) -ارشاد الأذهان،ج ۱،ص ۳۷۲.
۷- ((۷)) -السرائر،ج ۲،ص ۳۱۷.
۸- ((۸)) -الخلاف،ج ۲،ص ۲۰۲.
۹- ((۹)) -منهم المحقّق الكركى فى جامع المقاصد،ج ۴،ص ۲۳۸.
۱۰- ((۱۰)) -مسالك الأفهام،ج ۳،ص ۴۲۱.

منفردات،کالعیوب الباطنه و الاستهلال و الوصیّه.و فیه تردد،أشبه المنع».

و قال الشّارح:

«اختلف الأصحاب فی جواز شهاده النّساء فرعا فی موضع یجوز شهادتهن أصلا علی قولین:

أحدهما:الجواز.ذهب إلیه الشّیخ رحمه اللّه فی الخلاف (۱)محتجّا بالاجماع و الأخبار،و قوّاه فی المبسوط، (۲)لکنّه جعل الآخر أجود؛ (۳)و ابن الجنید رحمه اللّه (۴)و العلاّمه رحمه اللّه فی المختلف (۵)».

و ذکر الاستدلال و قال:

«و الثّانی:المنع.ذهب إلیه الشّیخ فی موضع من المبسوط،و ابن إدریس رحمه اللّه، (۶)و العلاّمه رحمه اللّه فی غیر المختلف، (۷)و المصنّف هنا،و تردّد فی النّافع، (۸)و کذا العلاّمه الإرشاد (۹)». (۱۰)

قال زین الملّه و الدّین رحمه اللّه بعد أن قال:لا خلاف فی أن الأیمان فی العمد خمسون یمینا:

«و أما الخطاء ففیه قولان:

المساواه.ذهب إلیه من الأصحاب المفید رحمه اللّه (۱۱)و سلاّر رحمه اللّه (۱۲)و إبن الجنید رحمه اللّه (۱۳)و جماعه رحمه اللّه (۱۴)آخرون،بل ادعّی علیه ابن إدریس رحمه اللّه إجماع المسلمین».

و قال بعد کلام:

۱- ((۱)) -الخلاف،ج ۶،ص ۳۱۶.

۲- ((۲)) -المبسوط،ج ۸،ص ۲۳۳.

۳- ((۳)) -نسخه«الاحوط».

۴- ((۴)) -أنظر إیضاح الفوائد،ج ۴،ص ۴۴۷.

۵- ((۵)) -مختلف الشیعه،ص ۷۲۴.

۶- ((۶)) -السرائر،ج ۲،ص ۱۲۸.

۷- ((۷)) -قواعد الأحکام،ج ۲،ص ۲۴۲؛تحریر الأحکام،ج ۲،ص ۲۱۶.

۸- ((۸)) -المختصر النّافع،ص ۲۹۰.

۹- ((۹)) -ارشاد الأذهان،ج ۲،ص ۱۶۵.

۱۰- ((۱۰)) -مسالک الأفهام،ج ۱۴،ص ۲۸۳.

۱۱- ((۱۱)) -المقنعه،ص ۷۳۶.

۱۲- (۱۲)) -المراسم،ص ۲۳۲.

۱۳- (۱۳)) -انظر المختلف،ص ۷۸۸.

۱۴- (۱۴)) -قواعد الأحكام،ج ۲،ص ۲۹۶؛ایضاح الفوائد،ج ۴،ص ۶۱۵؛اللمعه الدمشقيه،ج ۲،ص ۱۷۷.

«ذهب الشّيخ رحمه اللّه (۱)و أتباعه رحمه اللّه (۲)و المصنّف رحمه اللّه و العلاّمه رحمه اللّه (۳)فی أحد قولیه إلی أنّها فیه خمسه و عشرون». (۴)

و قال فی صوره تعدد المدّعی علیه:

«و إن توجّهت الیمین علی المدّعی علیهم،ففی اشتراط حلف کلّ واحد منهم العدد المعتبر،أو الإکتفاء بحلف الجمیع للعدد قولان:للشّیخ رحمه اللّه أوّلهما فی المبسوط، (۵)و ثانیهما فی الخلاف، (۶)محتجّا بإجماع الفرقه و أخبارهم،و أصاله برائه الذّمه من الزّائد». (۷)

و قال فی ذیل قول المحقّق:«و دیّه ولد الزّنا إذا أظهر الإسلام دیّه المسلم.و قیل:دیّه الذمیّ.و فی مستند ذلک ضعف»:

«القول الأوّل مذهب الأکثر،و هم القائلون بإسلامه،لأنّه مسلم،فیدخل تحت عموم المسلمین».

و القول الثّانی للمرتضی رحمه اللّه (۸)مدعیا علیه الإجماع. (۹)

و قال زین الملّه و الدّین رحمه اللّه فی دیه الخصیتین:

«فالأکثر و منهم المفید رحمه اللّه، (۱۰)و الشیخ رحمه اللّه فی المبسوط، (۱۱)و النّهایه، (۱۲)و أتباعه، (۱۳)و ابن إدریس رحمه اللّه، (۱۴)و المصنّف رحمه اللّه،و المتأخّرون (۱۵)إلی التّسویه بینهما،و أنّ فی کلّ واحد

۱- ((۱)) -النهایه،ص ۷۴۰؛الخلاف ج ۵،ص ۳۰۸.

۲- ((۲)) -المهذب،ج ۲،ص ۵۰۰؛الوسیله،ص ۴۶۰.

۳- ((۳)) -المختلف،ص ۷۸۸.

۴- ((۴)) -مسالک الأفهام،ج ۱۵،ص ۲۰۴.

۵- ((۵)) -المبسوط،ج ۷،ص ۲۲۲.

۶- ((۶)) -الخلاف،ج ۵،ص ۳۱۴.

۷- ((۷)) -مسالک الأفهام،ج ۱۵،ص ۲۰۴-۲۰۷.

۸- ((۸)) -الانتصار،ص ۲۷۳.

۹- ((۹)) -مسالک الأفهام،ج ۱۵،ص ۳۲۳.

۱۰- ((۱۰)) -المقنعه،ص ۷۵۵.

۱۱- ((۱۱)) -المبسوط،ج ۷،ص ۱۵۲.

۱۲- ((۱۲)) -النهایه،ص ۷۶۹.

۱۳- ((۱۳)) -غنیه النزوع،ص ۴۱۸؛اصباح الشریعه،ص ۵۰۷.

۱۴- (۱۴)) -السرائر،ج ۳،ص ۳۹۳.

۱۵- (۱۵)) -ارشاد الأذهان،ج ۲،ص ۲۴۰؛قواعد الأحكام،ج ۲،ص ۳۲۹؛اللمعه الدمشقيه،ج ۲،-

منهما نصف الدّيه للخبر العام.و ذهب الشيخ رحمه اللّه الخلاف (۱)محتجّا بالإجماع و الأخبار، و سلاّر رحمه اللّه (۲)و القاضی فی المهذّب رحمه اللّه، (۳)و هو فی الکامل مع الفریق الأوّل،و العلاّمه رحمه اللّه فی المختلف، (۴)إلی أنّ فی الیمنی الثّلث و فی الیسری الثّلثین». (۵)

و قال:

«إنّ دخول الآباء و الأولاد فی العقل هو المشهور بین الأصحاب، (۶)بل احتجّ علیه فی الخلاف بإجماعنا.و نقل عنه القول بخلاف ما ادّعی علیه الإجماع فی النّهایه». (۷)

و قال رحمه اللّه:

«اختلف الأصحاب فی حقّ الشّفعه هل هو علی الفور أو التّراخی؟

فذهب جماعه من المتقدّمین (۸)و منهم الشّیخ رحمه اللّه (۹)و أتباعه، (۱۰).و أکثر المتأخرین (۱۱)إلی الأوّل.

و ذهب المرتضی رحمه اللّه (۱۲)و ابن الجنید رحمه اللّه (۱۳)و علیّ بن بابویه رحمه اللّه و أبو الصّلاح رحمه اللّه (۱۴)و ابن إدریس رحمه اللّه (۱۵)إلی الثّانی».

و نقل المستند الأوّلین،ثمّ قال:

۱- ((۱)) -الخلاف،ج ۵،ص ۲۵۹.

۲- ((۲)) -المراسم،ص ۲۴۴.

۳- ((۳)) -المهذب،ج ۲،ص ۴۸۱.

۴- ((۴)) -المختلف،ص ۸۰۸.

۵- ((۵)) -مسالک الأفهام،ج ۱۵،ص ۴۳۴.

۶- ((۶)) -فی المصدر:«ما اختاره الشیخ رحمه اللّه من عدم دخولهما فی العقل هو المشهور بین الأصحاب».

۷- ((۷)) -مسالک الأفهام،ج ۱۵،ص ۵۱۰.

۸- ((۸)) -المقنعه،ص ۶۱۸؛المؤتلف و المختلف،ج ۱،ص ۶۳۰.

۹- ((۹)) -المبسوط،ج ۳،ص ۱۰۸؛الخلاف،ج ۳،ص ۴۳۰؛النهایه،ص ۴۲۴.

۱۰- ((۱۰)) -المهذب،ج ۱،ص ۴۵۸.

۱۱- ((۱۱)) -الجامع للشرائع،ص ۲۷۸؛إیضاح الفوائد،ج ۲،ص ۲۹۰.

۱۲- ((۱۲)) -الانتصار،ص ۲۱۹.

۱۳- ((۱۳)) -انظر المختلف،ص ۴۰۵.

۱۴- (۱۴)) -الکافی فی الفقه،ص ۳۶۱.

۱۵- (۱۵)) -السرائر،ج ۲،ص ۳۸۸.

«ادّعی المرتضی رحمه اللّه (۱)الإجماع علی التّراخی،کدعوی الشّیخ رحمه اللّه الإجماع علی ضده».

و قال بعد کلام:

«و دعوی الإجماع من الجانبین تحکّم ظاهر.و هـذا ممّا یوشک بفساد هـذه الدّعاوی و عدم الوثوق بها فی موضع الاشـتباه،لکثره المجازفه الواقعه فیها». (۲)

و نقل فی جواز تملک لقطه الحرم و عدمه أقوالا کثیره،ثمّ قال:

«فی التّذکره (۳)ادّعی إجماع علمائنا علی عدم جواز تملک لقطه الحرم و أطلق.

و لا یخفی فساد دعوی الإجماع،فقد عرفت أنّه (۴)و المصنّف رحمه اللّه و جماعه (۵)جوّزوا تملّک القلیل،و أبو الصّلاح رحمه اللّه (۶)جوز تملّک الکثیر.و النّظر إلی عدم قدحه فی الإجماع قد تکرّر القول فیه». (۷)

و قال المحقّق فی شروط حجب الإخوه الامّ عن الثّلث:«و أن لا یکونوا کفره و لا رقّا.

و هل یحجب القاتل؟فیه تردد،و الظّاهر أنّه لا یحجب».

و قال المحقّق فی شروط حجب الإخوه الامّ عن الثّلث:«و أن لا یکونوا کفره و لا رقّا.

و هل یحجب القاتل؟فیه تردد،و الظّاهر أنّه لا یحجب».

و قال الشّیخ رحمه اللّه بعد دعوی الإجماع علی عدم حجب الأوّلین:

«و أما القاتل فالمشهور أنّه مثلهما فی عدم الحجب،بل ادّعی الشّیخ رحمه اللّه (۸)الإجماع».

و قال بعد کلام:

«الإجماع ممنوع،فإنّ الصّدوقین رحمهما اللّه (۹)و ابن أبی عقیل رحمه اللّه قالوا یحجب القاتل». (۱۰)

نقل زین الملّه و الـدّین رحمه اللّه فی میراث الخنثی ما حاصـله:أنّه إن بال بأحـدهما فقط أو کان أحـدهما سابقا إن بال بهما فهو الأصل بالاتفاق.

۱- ((۱)) -الانتصار،ص ۲۲۰.

۲- ((۲)) -مسالک الأفهام،ج ۱۲،ص ۳۶۰.

۳- ((۳)) -التذکره،ج ۲،ص ۲۵۶.

۴- (۴)) -تحرير الأحكام،ج ۲،ص ۱۲۶.

۵- (۵)) -الدروس الشرعيه،ج ۳،ص ۸۶.

۶- (۶)) -الكافى فى الفقه،ص ۳۵۰.

۷- (۷)) -مسالك الأفهام،ج ۱۲،ص ۵۱۵.

۸- (۸)) -الخلاف،ج ۴،ص ۳۲.

۹- (۹)) -الفقيه،ص ۲۳۴.

۱۰- (۱۰)) -مسالك الأفهام،ج ۱۳،ص ۷۸.

فإن اتّفقا فی الإبتداء،فالأكثر على أنّ المنقطع أخيرا هو الأصلیّ.

و شذّ قول ابن البرّاج، (۱)فإنّه اعتبر السّبق فی الإنقطاع كالإبتداء.

و قال:

«ذهب جماعه منهم الصّدوق رحمه اللّه و ابن الجنید رحمه اللّه (۲)و المرتضی رحمه اللّه (۳)إلی عدم اعتبار الإنقطاع أخیرا؛ثمّ اختلفوا بعد ذلک،فذهب الشّیخ رحمه اللّه فی الخلاف بعد أن اعتبر الانقطاع إلی القرعه،و احتجّ علیها بإجماع الفرقه و أخبارهم؛و عنی بالأخبار ما ورد (۴)عنهم علیهم السّلام:

«أنّها لكلّ أمر مشتبه» (۵)،و هذا منه.و ذهب فی المبسوط (۶)و النّهایه (۷)و الإیجاز، (۸)و تبعه أكثر المتأخرین،إلی أنّه یعطی نصف نصیب اثنی».

و نقل الدّلیل علی ذلک؛ثمّ قال:

«و ذهب المرتضی رحمه اللّه و المفید رحمه اللّه فی كتاب الاعلام و ابن إدریس رحمه اللّه، (۹)مدعین الإجماع،إلی الرّجوع إلی عدّ الأضلاع،فإن اختلف عدد الأضلاع فذكر،و إن تساویا فانثی». (۱۰)

و قال:

«و لو أقام بعد إحلافه بینه بالحقّ ففی سماعها أقوال:

أحدها،و هو الأشهر:عدم سماعها مطلقا».

و علّله بما علّله،ثمّ قال:

۱- ((۱)) -المهذّب،ص ۱۷۱.

۲- ((۲)) -انظر المختلف،ص ۷۴۵.

۳- ((۳)) -الانتصار،ص ۳۰۶.

۴- ((۴)) -الفقیه،ج ۳،ص ۵۲؛الوسائل،ج ۱۸،ص ۱۸۹.

۵- ((۵)) -انظر وسائل الشیعه،ج ۱۸،ص ۱۸۷،باب ۱۳ من ابواب كیفیه الحكم.

۶- ((۶)) -المبسوط،ج ۴،ص ۱۱۴.

۷- ((۷)) -النهایه،ص ۶۷۷.

۸- ((۸)) -الرسائل العشر،ص ۲۷۵.

٩- (٩)) -السرائر،ج ٣،ص ٢٨٠.
١٠- (١٠)) -مسالك الأفهام،ص ٢٤٢-٢٤٤.

«و ادّعى الشّيخ رحمه اللّه فى الخلاف الإجماع». (۱)

و قال بعد كلام:

«للشّيخ فى المبسوط (۲)قول آخر بسماعها مطلقا،ذكره فى«فصل فيما على القاضى و الشّهود»و فصّل فى موضع آخر (۳)بسماعه مع عدم علمه أو نسيانه،و هو خيره ابن ادريس رحمه اللّه.و قال المفيد رحمه اللّه:يسمع (۴)إلاّ مع اشتراط سقوطها». (۵)

و قال فى الإصرار على النّكول بعد قول الحاكم:«إن أحلفت و إلاّ جعلتك ناكلا»:

«ففى حكمه قولان:

أحدهما،و هو الّذى اختاره المصنّف رحمه اللّه و قبله الصّدوقان رحمه اللّه (۶)و الشّيخان رحمهما اللّه (۷)و الأتباع (۸)و منهم القاضى رحمه اللّه فى الكامل: (۹)أنّه يقضى عليه بمجرد نكوله»؛للرّوايات الّتى ذكرها.

«و الثّانى:أنّه يرد اليمين.ذهب إليه فى المبسوط (۱۰)و الخلاف، (۱۱)و القاضى رحمه اللّه فى المهذّب، (۱۲)و ابن الجنيد رحمه اللّه (۱۳)و ابن إدريس رحمه اللّه، (۱۴)و العلاّمه رحمه اللّه (۱۵)فى أكثر كتبه،و سائر المتأخرين»؛ (۱۶)للرّوايات الّتى ذكرها؛

۱- ((۱)) -الخلاف،ج ۶،ص ۲۹۳.

۲- ((۲)) -المبسوط،ج ۸،ص ۱۵۸.

۳- ((۳)) -المبسوط،ج ۸،ص ۲۱۰.

۴- ((۴)) -المقنعه،ص ۷۳۳.

۵- ((۵)) -مسالك الأفهام،ج ۱۳،ص ۴۵۰.

۶- ((۶)) -المقنع،ص ۳۹۶.

۷- ((۷)) -المقنعه،ص ۷۲۴؛النهايه،ص ۳۴۰.

۸- ((۸)) -غنيه النزوع،ص ۶۹۵.

۹- ((۹)) -انظر مختلف الشيعه،ص ۶۹۵.

۱۰- ((۱۰)) -المبسوط،ج ۸،ص ۱۵۹.

۱۱- ((۱۱)) -الخلاف،ج ۶،ص ۲۹۰.

۱۲- ((۱۲)) -المهذب،ج ۲،ص ۵۸۵.

۱۳- ((۱۳)) -انظر مختلف الشيعه،ص ۶۹۵.

۱۴- ((۱۴)) -السرائر،ج ۲،ص ۱۶۵.

۱۵- ((۱۵)) -مختلف الشيعه،ص ۶۹۵؛قواعد الأحكام،ج ۲،ص ۲۰۹؛تحرير الأحكام،ج ۲،ص ۱۸۶.

۱۶- (۱۶)) -ایضاح الفوائد،ج ۴،ص ۳۳۱؛الدروس الشرعیه،ج ۲،ص ۸۹؛کشف الرموز،ج ۲، ص ۵۰۱.

ثم قال:

«و لأنّ الشّيخ رحمه اللّه فی الخلاف (۱)ادّعی علیه الإجماع،و المنقول منه بخبر الواحد حجّه. (۲)

و قال فی ذیل قول المحقّق:«أقلّ ما یعطی الفقیر ما یجب فی النّصاب الأوّل» إلی آخره:

«المشهور أنّ هذا التّقدیر علی سبیل الاستحباب دون الوجوب،بل ادّعی علیه فی التّذکره (۳)الإجماع،مع أنّه نقل الوجوب فی المختلف (۴)عن جماعه منّا. (۵)

قال المحقّق قدّس سرّه:«لو حملت الدّابه و الشّجره أو المملوک بعد الارتهان،کان الحمل رهنا کالأصل».و قال الشارح:رحمه اللّه فی فوائد الرّهن و زوائده المتجدده بعد الرهن:

«إنّه إن کانت منفصله کالثّمره و الولد،أو یقبل الانفصال کالشّعر و الثمره[قبل الجذاذ]، ففی دخولها قولان:

أحدهما،و هو المشهور،بل ادّعی ابن إدریس رحمه اللّه (۶)الإجماع و قبله المرتضی رحمه اللّه: (۷)ما اختاره المصنّف،و هو دخولها فیه.

و الثانی:عدم الدّخول.ذهب إلیه الشّیخ رحمه اللّه، (۸)و تبعه العلاّمه رحمه اللّه (۹)و ولده رحمه اللّه (۱۰)و المحقّق الشّیخ علی رحمه اللّه (۱۱)». (۱۲)

و قال:

«إذا شرطا(یعنی الشّریکین)تساوی الرّبح مع تفاوت المالین،أو تفاوته مع تساویها، فللأصحاب أقوال:

۱- ((۱)) -الخلاف،ج ۶،ص ۲۹۲.

۲- ((۲)) -مسالک الأفهام،ج ۱۳،ص ۴۵۳.

۳- ((۳)) -تذکره الفقهاء،ج ۱،ص ۲۴۴.

۴- ((۴)) -مختلف الشیعه،ص ۱۸۶.

۵- ((۵)) -مسالک الأفهام،ج ۱،ص ۴۳۱.

۶- ((۶)) -السرائر،ج ۲،ص ۴۲۴.

۷- ((۷)) -الانتصار،ص ۲۳۰.

۸- ((۸)) -المبسوط،ج ۲،ص ۲۳۷؛الخلاف،ج ۳،ص ۲۵۱.

۹- ((۹)) -قواعد الاحکام،ج ۱،ص ۱۶۴.

۱۰- ((۱۰)) -ایضاح الفوائد،ج ۲،ص ۳۶.

١١- ((١١)) -جامع المقاصد،ج ٥،ص ١٣٢.
١٢- ((١٢)) -مسالك الأفهام،ج ٤،ص ٥٩.

أحدها:الصّحه.ذهب إليه المرتضى رحمه اللّه (۱)مدعيا عليه الإجماع،و تبعه جماعه،منهم العلاّمه رحمه اللّه. (۲)

و الثّانی:البطلان.ذهب اليه الشّيخ رحمه اللّه (۳)و ابن إدريس رحمه اللّه (۴)و المصنّف رحمه اللّه و جماعه آخرون. (۵)

و الثّالث:قول أبی الصّلاح رحمه اللّه (۶)بصحه الشّركه دون الشّرط». (۷)

و نقل فی انعقاد النّذر المبتدأ بغير شرط قولان:

«أحدهما:نعم؛و هو اختيار الأكثر،بل ادّعی الشّيخ رحمه اللّه (۸)عليه الإجماع.

و الثّانی:العدم؛ذهب إليه المرتضی رحمه اللّه (۹)مدعيا الإجماع». (۱۰)

و قال فی ذيل قول المحقّق:«و الإعتبار فی حل الصّيد بالمرسل لا المعلّم؛فإن كان المرسل مسلما فقتل حلّ،و لو كان المعلّم مجوسيّا أو وثنيا»:

«و هذا مذهب الأكثر،بل ادّعی عليه فی الخلاف (۱۱)إجماع الفرقه.و قال فی المبسوط: (۱۲)لا يحلّ مقتول ما علّمه المجوسیّ،محتجّا بقوله تعالی: تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمّا عَلَّمَكُمُ اللّهُ (۱۳).» (۱۴)

و قال قدّس سرّه:

ص:۲۹۸

۱- ((۱)) -الانتصار،ص ۲۲۸.

۲- ((۲)) -مختلف الشيعه،ص ۴۷۹.

۳- ((۳)) -المبسوط،ج ۲،ص ۳۴۹؛الخلاف،ج ۳،ص ۳۳۲.

۴- ((۴)) -السرائر،ج ۲،ص ۴۰۰.

۵- ((۵)) -منهم ابن البراج فی جواهر الفقه،ص ۷۳ و المحقّق الكركی فی جامع المقاصد،ج ۸،ص ۲۵.

۶- ((۶)) -الكافی فی الفقه،ص ۳۴۳.

۷- ((۷)) -مسالك الأفهام،ج ۴،ص ۳۱۲.

۸- ((۸)) -الخلاف،ج ۲،ص ۵۸۲.

۹- ((۹)) -الانتصار،ص ۳۶۱.

۱۰- ((۱۰)) -مسالك الأفهام،ج ۱۱،ص ۳۱۴.

۱۱- ((۱۱)) -الخلاف،ج ۲،ص ۵۲۰.

۱۲- ((۱۲)) -المبسوط،ج ۶،ص ۲۲۶.

۱۳- ((۱۳)) -سورهٔ مباركهٔ مائده/آيهٔ ۴.

١۴- (١۴)) -مسالك الأفهام،ج ١١،ص ۴٣٠.

«جواز الاستصباح بالدّهن النّجس بالعرض موضع وفاق،لكن هل يختصّ بكونه تحت السّماء أم يجوز تحت الضّلال؟

المشهور بين الأصحاب الأوّل،بل ادّعى ابن إدريس (۱)الإجماع».

و نقل بعده الرّوايات الدالّه على الجواز من غير تقييد،ثم قال:

«و من ثمّ ذهب الشّيخ فى المبسوط (۲)إلى الجواز الاستصباح به تحت الظّلال على كراهه.و كذا إطلاق إبن الجنيد (۳)جواز الاستصباح به». (۴)

اعلم أنّ ما نقلته هنا قليل من المواضع الّتى يظهر منها مساهلتهم رحمهم اللّه،اكتفيت بها خوفا من الاطناب الّذى لا يناسب سياق الرّساله و لكفايه المنقول للمتأمّل؛و أنّه لا يمكن فى أكثرها التّأويل بالشّهره و غيرها ممّا ذكروه.و ما يمكن التّأويل به بأحدهما إن ذكروه فى مقام الاستدلال لزعمهم حجيّته،فحكم الإمكان حكم عدمه،لعدم الدّليل على حجيّته؛ و مع هذا لا يبقى الوثوق بالإجماع الّذى ادّعوه،و لم تشهد القرينه على تحقّقه بالمعنى الّذى هو حجّه فى الواقع و إن كان حجّه فى الواقع،و علينا أن نعلم حقيقه الحال.

فإن قالوا بحجيه الشّهره المطلقه و غيرهما ممّا لا حجيّه فيه،و عبّروا عن واحد منهما بلفظ الإجماع بلا إقامه قرينه على ما أرادوا به،أو جوّز قولهم بحجيّه واحد منهما و تعبيرهم عنه بالإجماع،فلا يظهر كون الإجماع الّذى ادّعوه ما هو؛هل هو الّذى علم دخول المعصوم فيه الّذى هو الحجّه عند أهل الحقّ،أو هو الشّهره الّتى زعم بعضهم بحجيّتها،أو الّذى استنبط من الامور الّتى ظنّوا دلالتها عليه،و ظنّوا كفايه الإجماع المظنون فى الحجيّه (۵)و الّذى استنبط من أمر لا يفيد القطع،و حصل الغفله من عدم كون

۱- ((۱)) -السرائر،ج ۳،ص ۱۲۱.
۲- ((۲)) -المبسوط،ج ۶،ص ۲۸۳.
۳- ((۳)) -انظر مختلف الشيعه،ص ۶۸۵.
۴- ((۴)) -مسالك الأفهام،ج ۱۲،ص ۸۳.
۵- ((۵)) -فإن قلت:لفظ«و ظنّوا كفايه الاجماع المظنون فى الحجيّه»يدلّ على عدم الحجيّه،مع أنّ التقرير الأخير من الدليل الّذى يدل على حجيّه خبر الواحد يدل على الحجيّه.

دلالته قطیعه لقلّه التأمّل و قوّه الشّبهه عند المتأمّل فینبغی التأمّل التّامّ فیما ادّعی فیه الإجماع،و احتاج الی التّأمل بعدم ظهور الخلاف؛فإن کان استدلالیا و جوّز حصول الاتفاق به،فینبغی النّظر إلی الاستدلال،و الحکم بما یقتضیه لا بالإجماع المنقول،کما ذکرته سابقا.

و إن کان توقیفیّا لا طریق للعقل فیه،فإن ظهر مساهله النّاقل و قوله بحجیّه الشّهره أو بحجیّه الإجماع الظنّی،أو قوله بحجیّه الإجماع المنقول بخبر الواحد بلا ملاحظه أنّ المنقول منه الّذی ادّعی الإجماع ما هو رأیه فی أمر الإجماع،أو لم یظهر من النّاقل المساهله و ما ذکر بعدها،لکن لم یظهر منه خلافهما فلا یجوز الإعتماد بمجرد نقله؛

نعم،إن علم کون المنقول منه الإجماع راعیا لجمیع الشّرائط الّتی یجب رعایتها فی العلم بتحقّق الإجماع و حجیّته،فیجوز النّقل عنه فی مقام الاحتجاج و بناء الأمر علیه، لکنّ العلم به فی غایه الإشکال،لأنّه قد ظهر لک بما نقلته منه مساهله السّید و الشیخ و ابن إدریس و المحقّق و العلاّمه رحمهم اللّه،و انتشار حجیّه الإجماع المنقول بخبر الواحد و شهرتها بین الاصولیّین و الفقهاء،فلا یبعد قول من تأخّر عنهم بالإجماع بمحض قول من تقدّم علیه به.

و یؤیّده قول زین الملّه و الدّین قدّس سرّه:«و لأنّ الشیخ رحمه اللّه فی الخلاف ادّعی علیه الإجماع، و الإجماع المنقول بخبر الواحد حجّه»، (1)کما نقلت عنه فی الرّابع و الثّلاثین من المواضع الّتی نقلت الإجماعات المشوّشه،مع أنّه علم مساهله الشّیخ رحمه اللّه فی نقل الإجماع، و تعجّب منها مرّات عرفت بعضها.

ص:300

1- (1)) -مسالک الأفهام،ج 13،ص 457.

فإن قلت:قد ظهر ممّا ذكرته فى أوّل الرّساله،أنّ دلاله كلّ واحد من الأخبار و الإجماع على الأحكام أكثر عن غيرهما من أدّله الشرعيّه،و ما ذكرته من التشويشات الّتى ظهرت فى دعوى الإجماع ظهر كون الأحكام المأخوذه من الإجماع على وجه شرعيّ فى غايه القلّه.

قلت:مرادنا ممّا ذكرته هناك هو كثره ما استدلّ بالإجماع بالنّسبه إلى ما استدلّ بغير الأخبار من الأدلّه الشّرعيّه،و هى كذلك،و لم يكن مرادنا هناك كثره ما تمّ الاستدلال به.

و مثل هذا الإجمال و إيهام خلاف الواقع أوّلا ليس بمنكر إذا بيّن حقيقه الحال فى موضعه.

فإن قلت:إذا تعارض الإجماع المنقول بخبر واحد معتمد فى النّقل من غير انضمام قرينه مع روايه واحد كذلك،أيّهما يقدّم؟

قلت:الخبر،لأنّ الدّليل الدالّ على حجيّه خبر كذلك لا يدلّ على حجيّه إجماع كذلك، كما ظهر لك،فلا حجيّه فى مثل هذا الإجماع بلا فرض المعارضه،فكيف معها؟!

و على تقدير القول بحجيّه مثل هذا الإجماع فليس قوّته مثل قوّه هذا الخبر،لاحتمال الاجتهاد فى أصل الإجماع،و إن كان مستنبط الإجماع محترّزا عن تعمّد الكذب و معتمّدا فى النقل، (۱)بخلاف الرّوايه،إذا لا يجرى الاجتهاد فيها.

ص:۳۰۱

۱- (۱) -مثل أنه صرف عمره فى الأخبار و الآثار،و أحفظ من الأخبار كذا ألفا باللفظ أو لم يرتبط بكلام غيرهم عليهم السّلام إلاـ ما له معاونه فى فهم كلامهم،مثل علم العربيه و اللّغه؛و بعضهم يعترفون بالاحتياج إلى المنطق أيضا،و يستدلون بارتباطهم بالأخبار مع عدم ارتباطهم بشىء من الكتب النحويه مثلا،و يضمّون إلى هذه الكلمات أنه من أحق بالاتباع من لا يعمل إلا بكلام المعصوم،أم من يجعل مناط العمل بالاصول و العلم بأحوال الرجال و الكلام،و يستنكرون بعدم علمهم بها، و يظنون أنّ من سعى فى تحصيل مرتبه أمكن له فهم بعض الأحكام من القرآن و الجمع بين المتنافيين على وجه يليق و يحسن و قوه الروايات و تتبع أحوال الرواه و الدلاله و وضعها بهما و باحتمال التقيه بالأمارات ضيع وقته و ترك تبعيه ما يجب تبعيته.منه رحمه اللّه.

و فرض الاعتماد فی النّقل لا یدفع احتمال الاجتهاد فی استنباط الإجماع،کما ظهر لک ممّا سمعته.

فإن قلت:احتمال الاجتهاد و إن کان جاریا فی دعوی الإجماع،لکن احتمال الغلط فی النّقل فی غایه البعد فیه لو قیل به،لشیوع نقل الإجماع عن کتاب مدّعی الإجماع، و عدم ظهور نقل الإجماع عن معتمد من غیر أن یکون فی کتابه،بخلاف الأخبار،لجریان النّقل بحسب الألسن الّذی یجری فیه من الاشتباه فی الألفاظ الّذی یتغیّر به المعنی، و کثره الوسائط الّذی لا تتعارف فی الإجماع،فالضّعف فی الإجماع بأمر واحد و فی الأخبار بأمرین.

قلت:احتمال الاجتهاد فی الإجماع لمّا کان احتمالا ظاهرا واقعا فی کثیر من الموارد الّتی عرفت بعضها،و طرق الغلط فی الاجتهاد کثیره جدا یربو و یزید علی الاحتمالین المذکورین،لو فرض معها أمثالها.

أیّها اللّبیب!إیّاک أن تجترئ بما ذکرته و ما لم أذکره علی أن لا تعدّ العلماء المذکورین و غیرهم عظماء،و أن تنسی حقوقهم العظیمه و مساعیهم الجمیله،کما هو دأب جماعه تتبعوا ألفاظ الأخبار و الآثار،و لم یذوقوا من طعم العلم و حلاوته کثیرا و قلیلا،و لم یبلغوا إلی قرب مرتبه یتمیّز لهم أهل العلم من المدّعین،بل یحکم کثیر منهم برجحان جهّال ینسبون إلی العلم بمحض دعوی الکمال و المزیّه بکلمات لا أساس لها عند من له أدنی تمیّز، خصوصا إذا انضمّ إلی کلماتهم کلمات شعریّه واضحه البطلان،کما هو دأب کثیر منهم؛

و أن تجترئ علی ترک الاحتیاط فی العمل و الإفتاء.

قد تمّت هذه الرّساله علی ید مؤلّفها الرّاجی إلی رحمه ربّه الغنی،محمّد بن عبد الفتّاح التّنکابنی،فی شهر رمضان المبارک من شهور السّنه الخامسه بعد مأه و ألف من هجره خیر البریّه،علی هاجرها ألف سلام و تحیّه.

فهرست منابع

*قرآن کریم

۱-اختیار معرفه الرجال،شیخ طوسی رحمه اللّه،تحقیق سیّد مهدی رجایی،مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۴ ق.

۲-ارشاد الأذهان،علاّمه حلّی رحمه اللّه،تحقیق فارس حسّون،مؤسسهٔ نشر اسلامی قم، ۱۴۱۰ ق.

۳-أسباب النزول،واحدی نیشابوری،مؤسسه حلبی قاهره،۱۹۶۸ م.

۴-الاستبصار،شیخ طوسی رحمه اللّه تحقیق سیّد حسن موسوی،دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۶۳ ش.

۵-الانتصار،سیّد مرتضی،مؤسسهٔ نشر اسلامی قم،۱۴۱۵.

۶-الجامع للشرایع،یحیی بن سعید حلّی،مطبعه علمیّه قم،۱۴۰۵ ق.

۷-الخلاف،شیخ طوسی رحمه اللّه مؤسسهٔ نشر اسلامی قم،۱۴۰۷.

۸-الدروس الشرعیه،شهید اوّل،مؤسسهٔ نشر اسلامی قم،۱۴۱۲ ق.

۹-الذریعه،آقا بزرگ تهرانی،بیروت،دار الأضواء،۱۴۰۳ ق.

۱۰-الذریعه،سیّد مرتضی رحمه اللّه،تحقیق ابو القاسم گرجی،۱۳۴۶ ش.

۱۱-الرسائل العشر،شیخ طوسی رحمه اللّه،مؤسسهٔ نشر اسلامی،جامعه مدرسین قم.

۱۲-الرسائل،سیّد مرتضی رحمه اللّه،تحقیق سیّد احمد حسینی و سیّد مهدی رجائی،دار القرآن الکریم قم،۱۴۰۵ ق.

۱۳-السرائر،ابن ادریس حلّی،مؤسسهٔ نشر اسلامی قم،۱۴۱۰ ق.

۱۴-الفصول فی الاصول،احمد بن علی رازی جصاص،تحقیق عجیل جاسم نمشی، ۱۴۰۵ ق.

۱۵-الفهرست،شیخ طوسی رحمه اللّه تحقیق جواد قیّومی،مؤسسه نشر الفقاهه،۱۴۱۷ ق.

۱۶-الفهرست،شیخ منتجب الـدین علی بن بابویه رازی رحمه اللّه،تحقیق سیّد جلال الـدین محـدث ارموی،کتابخانـهٔ آیت اللّه مرعشی نجفی،۱۳۶۶ ش.

۱۷-الکافی فی الفقه،ابو الصلاح حلبی،تحقیق رضا استادی،اصفهان،کتابخانهٔ امیر المؤمنین علیه السّلام،۱۴۰۳ ق.

۱۸-الکشاف عن حقایق التنزیل،ابو القاسم محمود بن عمر زمخشری،کتابخانهٔ مصطفی بابی مصر،۱۳۸۵ ق.

۱۹-المبسوط،شیخ طوسی رحمه اللّه،تحقیق سیّد محمّد تقی کشفی،کتابخانه مرتضویه، ۱۳۸۷ ق.

۲۰-المحصول،فخر الدین محمّد بن عمر رازی،تحقیق طه جابر فیاض علوانی،مؤسسهٔ رسالت بیروت،۱۴۱۲.

۲۱-المختصر النّافع فی فقه الإمامیّه،للمحقّق الحلّی رحمه اللّه،مؤسسهٔ بعثت تهران،۱۴۱۰ ق.

۲۲-المراسم العلویه،سلّار بن عبد العزیز،تحقیق سیّد محسن حسینی،معاونت فرهنگی مجمع جهانی اهل البیت علیهم السّلام قم، ۱۴۱۴.

۲۳-المستصفی،أبو حامد غزالی،تحقیق محمّد عبد السلام عبد شافی،دار الکتب العلمیه بیروت،۱۴۱۷ ق.

۲۴-المعتبر فی شرح المختصر،محقّق حلّی رحمه اللّه،مؤسسه سیّد الشهداء علیه السّلام قم،۱۳۶۴ ش.

۲۵-المغنی،عبد اللّه بن قدامه،دار الکتاب العربی بیروت.

۲۶-المقنع،شیخ صدوق رحمه اللّه،مؤسسهٔ امام هادی علیه السّلام،۱۴۱۵ ق.

۲۷-المقنعه،شیخ المفید رحمه اللّه،مؤسسهٔ نشر اسلامی،جامعه مدرسین قم،۱۴۱۰ ق.

۲۸-الموطّأ،مالک بن انس،تحقیق محمّد فؤاد عبد الباقی،دار احیاء التراث العربی،بیروت، ۱۴۰۶ ق.

۲۹-المهذّب،قاضی ابن براج،اعداد مؤسسهٔ سیّد الشهداء علیه السّلام،۱۴۰۶ ق.

۳۰-النهایه،شیخ طوسی رحمه اللّه،انتشارات قدس محمّدی قم.

ص:۳۰۴

۳۱-ایضاح الفوائد،فخر المحققّین،تحقیق اشتهاردی،موسوی و بروجردی،مطبعه علمیّه قم،۱۳۸۷ ق.

۳۲-بحار الأنوار،علاّمه مجلسی رحمه اللّه مؤسسهٔ وفاء بیروت،۱۴۰۳ ق.

۳۳-تحریر الأحکام،علاّمه حلّی رحمه اللّه،تحقیق شیخ ابراهیم بهادری،اعتماد قم،۱۴۲۰.

۳۴-تذکره الفقهاء،علاّمه حلّی رحمه اللّه،مؤسسهٔ آل البیت قم،۱۴۱۴.

۳۵-تلامذه العلاّمه المجلسی رحمه اللّه و المجازون منه،سیّد احمد حسینی،کتابخانه آیت اللّه مرعشی قم،۱۴۱۰ ق.

۳۶-تهذیب الأحکام،شیخ طوسی رحمه اللّه،تحقیق سیّد حسن موسوی،تهران،دار الکتب اسلامیه،۱۳۶۴ ش.

۳۷-جامع الرّواه،محمّد علی اردبیلی رحمه اللّه مکتبه محمّدی.

۳۸-جامع المقاصد،محقّق کرکی،قم،مؤسسهٔ آل البیت،۱۴۰۸ ق.

۳۹-جواهر الفقه،قاضی ابن البراج،تحقیق ابراهیم بهادری،مؤسسهٔ نشر اسلامی،قم، ۱۴۱۱ ق.

۴۰-ذکری الشیعه فی أحکام الشریعه،شهید اوّل رحمه اللّه،مؤسسهٔ آل البیت قم،۱۴۱۹ ق.

۴۱-رجال ابن داود،إبن داود حلّی،تحقیق سیّد محمّد صادق آل بحر العلوم،۱۳۹۲ ق.

۴۲-رجال طوسی،شیخ طوسی تحقیق جواد قیّومی،۱۴۱۵ ق.

۴۳-رجال نجاشی،احمد بن علی نجاشی،مؤسسهٔ نشر اسلامی قم،۱۴۱۶ ق.

۴۴-روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات،سیّد محمّد باقر خوانساری،تحقیق اسد اللّه اسماعیلیان،اسماعیلیان قم،۱۳۹۰ ق.

۴۵-روضه الطالبین،محیی الدین نووی،تحقیق عادل احمد عبد الموجود،دار الکتب العلمیّه بیروت.

۴۶-شرح نهج البلاغه،ابن ابی الحدید،تحقیق محمّد ابو الفضل ابراهیم،دار احیاء الکتب العربی،۱۳۷۸ ق.

۴۷-صحیح مسلم،مسلم بن حجاج نیشابوری،دار الفکر،بیروت.

ص:۳۰۵

۴۸-طبقات اعلام الشیعه،آغا بزرگ طهرانی،علی نقی منزوی،دانشگاه تهران،۱۳۷۲ ش.

۴۹-عده الاصول،شیخ طوسی رحمه اللّه،تحقیق محمّد رضا انصاری قمی،ستاره قم،۱۴۱۷ ق.

۵۰-غنیه النزوع،ابن زهره حلبی،تحقیق ابراهیم بهادری،مؤسسهٔ امام صادق علیه السّلام قم، ۱۴۱۷ ق.

۵۱-قواعد الأحکام،علاّمه حلّی رحمه اللّه،مؤسسهٔ نشر اسلامی،جامعه مدرسین قم،۱۴۱۳ ق.

۵۲-کشف الرموز،محقق آبی،تحقیق علی پناه اشتهاردی،مؤسسهٔ نشر اسلامی،جامعه مدرسین قم،۱۴۰۸ ق.

۵۳-کنز العمّال،علاء الدین علی متّقی هندی،تحقیق بکری حیانی،مؤسسهٔ رسالت بیروت، ۱۴۰۹ ق.

۵۴-مبادی الوصول،علاّمه حلّی رحمه اللّه تحقیق عبد الحسین محمّد علی بقال،۱۴۰۴ ق.

۵۵-مختلف الشیعه،علاّمه حلّی رحمه اللّه،مؤسسهٔ نشر اسلامی،جامعه مدرسین قم،۱۴۱۳ ق.

۵۶-مسالک الأفهام،شهید ثانی رحمه اللّه،مؤسسهٔ معارف اسلامی قم،۱۴۱۳ ق.

۵۷-مسند،احمد بن حنبل،دار صادر بیروت.

۵۸-معارج الاصول،محقّق حلّی رحمه اللّه،اعداد محمّد حسین رضوی،مؤسسهٔ آل البیت علیهم السّلام، ۱۴۰۳ ق.

۵۹-معالم الدین و ملاذ المجتهدین،جمال الدین حسن بن شهید ثانی،مؤسسهٔ نشر اسلامی، جامعهٔ مدرسین قم.

۶۰-معالم العلماء،محمّد علی بن شهر آشوب،مطبعه حیدریه نجف،طبع ثانی،۱۳۸۰ ق.

۶۱-من لا یحضره الفقیه،شیخ الصدوق رحمه اللّه،تصحیح علی اکبر غفاری،مؤسسهٔ نشر اسلامی، جامعه مدرسین قم.

۶۲-نهایه الوصول إلی علم الاصول،علاّمه حلّی رحمه اللّه،تحقیق ابراهیم بهادری،مؤسسهٔ امام صادق علیه السّلام قم،۱۴۲۷ ق.

ص:۳۰۶

منشآت و مکاتبات

اشاره

فقیه فرزانه آقا حسین خوانساری رحمه اللّه

تحقیق و تصحیح:علی اکبر زمانی نژاد بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

مقدّمه:

اشاره

شرح حال و توصیف آثار آقا حسین خوانساری(۱۰۱۶ ق-۱۰۹۸ ق۱۰۹۹/ ق)از قرن یازدهم تاکنون در تمام کتاب های تراجم،رجال،کتاب شناسی،فهارس نسخ خطی و دیگر کتب تخصصی به تفصیل آمده است.حقیر نیز به مناسبت کنگره محقق خوانساری (ره)در کتاب دانشمندان خوانسار از صفحه ۵ تا ۱۸۴ مطالبی را گردآوری و تدوین کرده ام که شامل تمام منابعی است که در آن از آقا حسین خوانساری اسمی برده شده و یا مطلبی نقل کرده اند.در آن کتاب،متن بیشتر منابع عربی و فارسی به تفصیل آورده شده و بعضی را ارجاع داده ایم.

منشآت در فهرست ها و پژوهش ها

بیش از صد کتاب و منبع-اعم از کتب تراجم و کتاب شناسی و فهارس نسخ خطی-به

ص:۳۰۷

معرفی آثار آقا حسین خوانساری(ره)پرداخته اند،و لکن هیچ کدام درباره منشآت آقا حسین خوانساری نپرداخته اند.

به جهت اهمیت منشآت و مکاتبات آقا حسین خوانساری و اینکه گذشتگان چگونه گزارش کرده اند،و در اکثر منابع هیچ اشاره به منشآت نشده عین عبارات منابعی که در این موضوع قلم زده اند می آوریم تا مشخص شود که چگونه از یک شخصیت نامی جهان تشیع،ده ها رساله و عنوان در موضوعات مختلف اعم از منشآت،تقاریظ،نامه ها،دیباچه ها، مکاتبات،وقف نامه ها و...به یادگار مانده و از آنها غفلت شده است و چه انتظاری نسبت به دیگر آثار قرون اولیه داریم؟!بنگرید:

۱-أمل الآمل:«...و هو شاعر منشیء حسن الشعر و الإنشاء بالعربیه و الفارسیه و إنشاءاته و أشعاره مشهوره علی الألسنه مسطوره فی المجامیع». (۱)

۲-تعلیقهٔ أمل الآمل:«...شاعر منشیء حسن الإنشاء و الشعر،و له شعر بالعربیه و الفارسیه». (۲)

۳-روضات الجنات:«...و له أیضا من الإنشاءات الفاخره و الکلمات الطریفه و التملیحات اللطیفه کثیر،منها بنقل معتمد من أهل التواریخ انّه سأل یوما عنه بعض الظرفاء فقال:هل صحّ ما یقوله العامّه إنّ أهل بلدکم یعبّرون عن الدبّ بالصاحب.فقال:نعم یا صاحب.

و إنّه کان یمرّ مع صاحب الذخیره،یوما فی بعض الزقاق فلقیا واحدا قد القی علی حمار له میته دبّ،فأشار إلیها صاحب الذخیره معرضا علیه بتلک النسبه.فعرف منه الآقا ذلک

ص:۳۰۸

۱- (۱) -أمل الآمل،شیخ حر عاملی،تحقیق سیّد احمد حسینی،ج ۲،ص ۱۰۱،مکتبه الاندلس،بغداد.

۲- (۲) -تعلیقه أمل الآمل،میرزا عبد اللّه افندی اصفهانی،تحقیق سیّد احمد حسینی،ص ۱۴۱،مکتبه المرعشی،۱۴۱۰،قم.

و قال من الفور:الحمد للّه الذی لم یزل حمل أمواتنا علی أعناق أحیائکم.یرید به الإشاره التی نسبه أهل خراسان أیضا إلی الحمار.

و أنّه سئل یوما عن صحّه حدیث«إنّ الدنیا کانت بأیدی الفرس قبل هذا الخلق».فقال:

لا،بل الدنیا کانت أبدا بأیدی الحمار،و هذا یشبه ما نقله الراغب فی محاضراته أنّه قیل لشعار الفقیه بإصبهان:أین درب الحمیر فقال:ادخل أی درب شئت.فکلّها دروب الحمیر.

إلی غیر ذلک من لطائف طبعه المشهورات.

و ممّا قد ینسب إلیه أم إلی ولده الآقا جمال الدین کتاب الهزل الفارسی المعروف ب«کلثوم ننه»المکتوب علی حذو خلافیات الفقهاء فی جمله من مراسم الاجامره و النسوان علی حسب ما فرض استباطه لأربع من قدماء علمائهنّ من تراجمه وحی الشیطان،و لم یبعد ذلک أیضا،و خصوصا من لطائف طبع ولده المشهور هذا.

و من جمله أشعار الآقا حسین بالفارسیّه قوله بنقل الموثّقین:

ای باد صبا طرب فزا می آیی از طرف کدامین کف پا می آیی

از کوی که برخاسته ای راست بگو ای گرد به چشمم آشنا می آیی

و منها أیضا-و هو معمّی باسم خیام-قوله:

چیزی نماند در ره دین شیخ ساده را جز گوشهٔ ردا که کند صاف باده را

و منها-و هو باسم بشیر-قوله:

ای شیخ تو از شیب چه دیدی آخر چون پشت دو تا شود چه می آید از آن

ثمّ إنّ فی بعض المواضع أنّه رحمه اللّه کان فی حدّه الذهن،و شدّه الإدراک،و حذاقه الخاطر، و سرعه الانتقال بحیث لم یحتج إلی إعماق زیاده فکره فی فهم المطالب بل کان الغالب علیه النعاس فی مجالس قرائته علی الناس،و قرائتهم علیه،و کان لا یأخذ الکتاب بیدیه حال

الدرس،و لا يتكلّم فی المجامع إلّا قليلا بحسب الضروره،و لا يتفوّه أبدا بما لم يتيسّر لأحد ردّه،و كان قليل المطالعه و النظر فی كتب القوم،و متی اتّفق له ذلک كان بحيث كأنّه يثقب بشهابی عينيه القراطيس من شدّه توجّهه بالكليّه إلی المقصود. (۱)

۴-اعيان الشيعه:بعد از آنكه بيست و دو عنوان از آثار آقا حسين خوانساری را معرفی كرده است می نويسد:«۲۳.جواب كتاب شريف مكه إلی الشاه سليمان الصفوی ينقل عنه صاحب فضائل السادات،منه نسخه فی المكتبه الحسينيه بالنجف». (۲)

۵-تذكرهٔ نصرآبادی:«...و آن جناب گاهی بعد از مباحثه به ترتيب رباعی حقايق بنيان مشغولند»،رباعيات اين است:

تا دست به همّت رسايی نزنی بر منت خلق پشت پايی نزنی

چون حلقه مباش در جهان چشم تهی تا هر ساعت در سرايی نزنی

*** تا كی پی هر صورت زشتی باشی در مذهب آب و گل كنشتی باشی

دل برنكنی ز قالبی چند تهی خاكت بر سر كه كم ز خشتی باشی

مسواک چه سود زاهد پاک روان صد ريشه فرو برده طمع در دل و جان

از ذكر ريايی تو هر دم تسبيح دندان از غصه می زند بر دندان (۳)

۶-آتشكده آذر«...آقا حسين؛اصل آن جناب از اهالی خوانسار و در عهد شاه سليمان صفوی سرآمد فضلای عصر خود بوده.امروز مصنّفات عقليّه و نقليهٔ او بين العلما متداول است.گاهی نيز ميل به گفتن شعر داشته،اين رباعی تيمّنا از او نوشته و ثبت شد:

۱- ((۱)) -روضات الجنات،ميرزا محمّد باقر موسوی خوانساری اصفهانی،ج ۲،ص ۳۵۶-۳۵۷،كتابفروشی اسماعيليان،قم.

۲- ((۲)) -اعيان الشيعه،سيّد محسن امين،تحقيق حسن امين،ج ۶،ص ۱۵۰،رحلی.

۳- ((۳)) -تذكرهٔ نصرآبادی،ميرزا محمّد طاهر نصرآبادی،تصحيح وحيد دستگردی،ص ۱۵۲،۱۳۱۷ شمسی،ارمغان،تهران.

ای باد صبا طرب فزا می آیی از طرف کدامین کف پا می آیی

از کوی که برخاسته ای راست بگوی ای گرد به چشمم آشنا می آیی (۱)

۷-منتخب التواریخ:«مرحوم محقق سبزواری[صاحب ذخیره]شوهر همشیرۀ آقای خوانساری بود و آقای خوانساری شوهر همشیره محقق سبزواری بود.اهل خوانسار خرس را«صاحب»می گویند.یک روز با صاحب ذخیره از میان بازار اصفهان می گذشتند دیدند میته خرسی را انداخته اند بالای الاغی و می برند که در خارج شهر بیندازند.

صاحب ذخیره اشاره کرد که این صاحب شما هست.آقا فورا فرمود:الحمد للّه الذی لم یزل حمل امواتنا علی اعناق احیائکم.اشاره کرد به آنکه خراسانی ها را به حمار نسبت می دهند.

یک روز کسی از آقا پرسید:آیا راست است که اهل خوانسار به خرس«صاحب» می گویند؟فرمود:«بلی ای صاحب». (۲)

۸-الفوائد الرضویه:«...و مرحوم آقا حسین را رباعیات لطیفه است از جملۀ:

تا دست به همت رسایی نزنی بر منت خلق پشت پایی نزنی

چون حلقه مباش در جهان دست (۳)تهی تا هر ساعت در سرایی نزنی (۴)

همان طور که ملاحظه شد در کتب پیشینیان اشاره شد که«له منشآت»و یا آنکه دیوانی داشته است و از آن چند بیتی نقل کرده اند،و در ارتباط با وقف نامه های آقا حسین و مکاتیب و منشآت گوناگون هیچ اشاره ای در کتب تراجم،رجال و کتاب شناسی نیست، و تنها حاج شیخ عباس قمی(ره)در ارتباط با نسخه ای از جامع الرواه محقق اردبیلی می نویسد:«...و این فقیر یک نسخه از جامع الرواه دیدم در نجف اشرف که از

۱- ((۱)) -آتشکدۀ آذر،لطفعلی بیک آذر بیگدلی،ص ۲۱۲،مؤسسۀ نشر کتاب،تهران،۱۳۳۷ ش.

۲- ((۲)) -منتخب التواریخ،حاج ملاّ هاشم خراسانی،ص ۷۵۷،اسلامیه،تهران،۱۳۳۷ ش.

۳- ((۳)) -چشم(خ ل).

۴- ((۴)) -الفوائد الرضویه،شیخ عباس قمی،ص ۱۵۴.

وجه حمام نقش جهان آن را استنساخ کرده و وقف نموده بودند،و چون خواسته بودند شروع در استکتاب آن نمایند علمای معاصر او مانند مجلسی(ره)و آقا حسین خوانساری و آقا جمال و امیر علاء الدین گلستانه و بسیاری از علما را جمع کرده بودند و به جهت تبرک و تیمن هرکدام از آنها یک کلمه از خطبهٔ آن را تا دو سه سطر نوشته بودند،مثلا «بسم اللّه الرحمن الرحیم را علاّمه مجلسی رحمه اللّه نوشته بود،و الحمد را آقا حسین،و اللّه را آقا جمال،و هکذا» . (۱)

در ارتباط با منشآت آقا حسین خوانساری،مجموعه ای نزد آقای محمد صدر هاشمی موجود بوده (۲)که در سال ۱۳۲۴ ش در مجلهٔ یادگار،سال اول،شماره هشتم از صفحه ۳۸ تا ۴۰،آن را گزارش کرده است،و به جهت اهمیت نوشته آقای صدر هاشمی مناسب است که در اینجا آن را نقل کنیم:

مجموعهٔ منشآت آقا حسین خوانساری

به قلم آقای م.صدر هاشمی

آقا حسین خوانساری(۱۰۱۶-۱۰۹۸ قمری)از علمای مبرّز و به نام زمان شاه عباس ثانی و شاه سلیمان صفوی بوده و قبر او و فرزندش آقا جمال خوانساری اکنون در تکیه ای به نام تکیهٔ آقا حسین خوانساری در تخت فولاد اصفهان موجود است.

کسانی که شرح حال آقا حسین و مؤلفات وی را از قبیل صاحب روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات نوشته اند با اینکه به تفصیل از کتب مؤلفهٔ وی نام برده ولی هیچ کدام اسمی از منشآت آقا حسین به میان نیاورده اند.فقط صاحب روضات در بین کتب وی به زبان فارسی(ترجمهٔ قرآن)و(ترجمهٔ صحیفه)و این شعر فارسی را:

۱- ((۱)) -الفوائد الرضویه،ص ۵۵۷.

۲- ((۲)) -لازم به تذکر است که این مجموعه به دانشگاه اصفهان انتقال یافته است.

ای باد صبا طرب فزا می آیی از طرف کدامین کف پا می آیی

از کوی که برخاستهٔ راست بگو ای گرد به چشمم آشنا می آیی

به نقل از موثقین،و دو معمّی یکی به اسم(خیام)و دیگری به اسم(بشیر)از آقا حسین نقل کرده است.

نگارنده مجموعهٔ خطی دارد به خط میرزا احمد نیریزی خطاط معروف و در این مجموعه منشآتی از آقا حسین خوانساری ضبط است.این مجموعه با کاغذ پوستی و به خط نسخ و شکسته می باشد.و ظاهرا بعد از وفات آقا حسین جمع آوری شده،چه همه جا در عنوان مطالب عبارت:«من منشآت آقا حسین خوانساری»نوشته شده است.

این مجموعهٔ منشآت مشتمل برنامه ها و چند وقف نامه و فرامین و موضوع های ادبی است که آقا حسین انشاء فرموده است.قسمتی از موضوع های مطالب از این قرار است:

وقف نامهٔ میرزا رضی،دیباچهٔ مطلع الأنوار،مکتوب به شریف کعبه،کتیبهٔ تعمیر عمارت مبارکهٔ مشهد مقدس رضوی،قبالهٔ خانه،در بیان نبذی از مفاخر و مزایای سلاطین کامکار، و خواقین نامدار سلسلهٔ صفویه ابدت ایام دولتهم بر سایر پادشاهان روزگار،از زبان میرزا صایبا به میرزا سعید حکیم نوشته،به میرزا ابو الفتوح نوشته اند،از زبان محمّد خان اعتماد الدوله به وزیر پادشاه روم نوشته.دیباچهٔ بیاضی که به جهت نواب صدارت پناه نوشته اند.

گرچه این نامه ها از عبارت پردازی و تکلّفات و صنایع لفظی معمول به زمان صفویه خالی نیست،اما چون در بسیاری از آنها اصطلاحات و آداب و رسوم خاص آن زمان درج شده به این منشآت ارزش مخصوصی می دهد.

به علاوه منشآت مزبور معلوم می نماید که آقا حسین خوانساری فقیه معروف عصر

صفوی در زبان فارسی و اصطلاحات و امثال آن نیز تبحری بسزا داشته و از نظر معرفی این منشآت به خوانندگان محترم مجلهٔ یادگار یک نمونه از آن را ذیلا نقل می کنیم:

عالی جناب آقا حسین خوانساری از زبان میرزا صائبا به میرزا سعید حکیم نوشته اند: (۱)

«هرچند در شریعت دوستی و وداد و ملت خلّت و اتحاد کتاب محکم الآیات،مهر و محبت از آن گرامی تر است که دوستان راسخ البنیان از پیشگاه خاطر مهرگزین بر طاق نسیان گذارند و حفظ احترام سورهٔ صادق البیان اخلاص و مودت از آن ضروری تر که صاحبان قدیم الاحسان،مخلصان خالص الولای خود را پیوسته به یاد ندارند،لیکن چون سنتیست قدیمی و عادتیست جبلی که همواره دوستان جانی برای تشیید مبانی یادآوری یکدیگر قلم محبت را به نگارش صفحه و گزارش قصه همداستان می سازند.لاجرم این محب قدیمی و این مخلص صمیمی احیای سنت احبا را لازم دانسته به جهت تذکرهٔ بندگان والا مکان رفیع الشان جامع اصول فضایل دنیوی و اخروی،حاوی فنون محاسن صوری و معنوی،نشأت جام باده نوشان مصطبهٔ دانش و بینش،مردم چشم تماشائیان، پردگیان اسرار آفرینش،سبابهٔ بقراط حدس و ذکاء،زخمهٔ تار قانون صحت و شفا،آب رنگ چهرهٔ سخن پردازی،پیچ و تاب طرهٔ معنی طرازی،فهرست مجموعهٔ علم و عمل، مصداق منطوقهٔ«السعید سعید فی الأزل»،حکمت پناهی که از امزاج ادویهٔ مجربهٔ افعال حمیده و اخلاق پسندیده،معجون نجاح دارین ترتیب و از اختلاط اجزاء آزمودهٔ فلسفتین نظریه و عملیه،ماده الحیاه نشأتین ترکیب کرده،فصاحت دستگاهی که تا صناعت شعری خود را به طبع بلندش نسبتی داده به یک دو پایه از منبر خطابت قدم فراتر نهاده و تا مقدمات سست بنیاد تجلّی به انجمن خیال ارجمندش راه جسته و ثاقب تصدیق یقینی

ص:۳۱۴

۱- (۱) -لازم به یادآوری است که این انشاء به میرزا سعید حکیم،جزو منشآت چهل گانه ای که خواهد آمد نیست،و عنوان جدیدی است که تنها در مجموعهٔ خطی صدر هاشمی هست.

[کذا]عقد تبعیت به او استوار بسته،جرعه نوش بزم تقرّبات سرشار خاقانی صدرنشین محفل عنایات بی غایات سلطانی،میرزائی مخدومی میرزا محمّد سعید متعه اللّه تعالی به عمر مدید و عیش رغید مسود این اوراق و مضیع این اجزا گردید تا هم بهانهٔ تذکار و هم وسیلهٔ اصلاح غلطهای بی شمار که مانند این ذرهٔ بی مقدار را امثال آن برکنار نیست،بوده باشد.چهرهٔ نازیبای شاهد گستاخی را پرده پوشی عفو عمیم روزی باد. (۱)

مؤلف تاریخ ادبیات در ایران،ج ۵،ص ۳۱۶،به نقل از نوشته صدر هاشمی در مجلهٔ یادگار می نویسد:«از آقا حسین مجموعه ای از منشآت مانده که حاوی چند نامه،وقف نامه و قباله و نظایر آنهاست و ارزش انشائی خاصّی ندارد».

و حال آنکه جناب آقای صدر هاشمی تصریح کردند که ارزش خاصی دارد.بنگرید:

«گرچه این نامه ها از عبارت پردازی و تکلّفات و صنایع لفظی معمول به زمان صفویه خالی نیست،اما چون در بسیاری از آنها اصطلاحات و آداب و رسوم خاص آن زمان درج شده به این منشآت ارزش مخصوص می دهد،به علاوه منشآت مزبور معلوم می نماید که آقا حسین خوانساری فقیه معروف عصر صفوی در زبان فارسی و اصطلاحات و امثال آن تبحّری به سزا داشته».

آنچه که آقای صدر هاشمی گزارش داد،مجموعه ای از مکاتبات و منشآت و وقفنامه های آقا حسین خوانساری است که نسخه خطی آن نزدشان موجود بوده و گزارشی از آن در مجلهٔ یادگار به سال ۱۳۲۴ ش نشر یافته است که مفصلترین نوشته در ارتباط با منشآت و مکاتبات آقا حسین خوانساری است.و ظاهرا بعضی از منشآت آن مجموعه در جای دیگر نمی باشد،کما اینکه نمونه آن از مقالهٔ ایشان آورده شد.

ص:۳۱۵

۱- (۱) -در پاورقی مجله یادگار نوشته شده:«با اینکه ما بعلت تکلف و تصنعی که در پرداختن این نامه بکار رفته و همانها نیز نشانهٔ پستی نظم و نثر دورهٔ صفوی است با درج آن موافق نبودیم،باز برای آنکه نمونه ای از این نوع در دست باشد آنرا درج کردیم».(مجله)

در بین معاصران مفصلترین مکتوب در ارتباط با منشآت و نامه ها و...آقا حسین خوانساری،توسط آقای فاضلی خوانساری رحمه اللّه در کتاب محقق خوانساری بیش از ۳۰ صفحه(صص ۱۴۵-۱۷۵)به تفصیل سخن رفته است.

به جهت تناسب با موضوع تنها مقدمهٔ دو صفحه ای آن را نقل می کنیم:

۱۵-منشآت:

بر محققان و ارباب فن پوشیده نیست که تمام کسانی که در کتب تراجم خود نامی از محقق خوانساری قدّس سرّه آورده اند به تفصیل از کتب مؤلفهٔ ایشان سخن گفته اند،و لکن هیچکدام از منشآت آقا حسین ذکری بمیان نیاورده اند؛بدین معنی که فقط نوشته اند«و له منشآت»اما این منشآت در چه موضوعی است و آیا عناوین خاص به خود را دارد یا نه، و یا به چه اشخاصی نوشته شده هیچکدام معلوم نیست.

معرفی منشآت محقق خوانساری و نگارش بعضی از فقرات آن دارای خصوصیاتی است که عبارتند از:

۱-مرحوم محقّق خوانساری قدّس سرّه یکی از معروفترین و بزرگترین فقهاء و اصولیین عصر صفوی است چنانچه آثار وی و گفتار بزرگان شاهدی است بر این مطلب،و همانطوری که آثارش در فقه و اصول و کلام دال بر این مطلب است،آثاری که در باب منشآت از وی بجای مانده دلیل است بر اینکه ایشان علاوه بر علوم مذکوره در زبان فارسی و اصطلاحات و امثال آن نیز تبحّر بسزائی داشته اند که اینگونه کلمات را در عبارات خود گنجانیده و از آن اثری پابرجا آفریده اند.

با دقت در این مطلب و بررسی آثار بجای مانده از ایشان در این زمینه،جایی برای گفتار بعضی که در کتب خود آورده اند:«از آقا حسین مجموعه ای از منشآت مانده که

حاوی چند نامه و وقفنامه و قباله و نظایر آنهاست و ارزش انشایی خاصی ندارد» (۱)باقی نمی ماند.

۲-هرچند که آثار محقق خوانساری قدّس سرّه در زمینهٔ انشاء و نامه نگاری از لحاظ عبارت پردازی و تکلّفات و صنایع لفظی معمول در زمان صفویه خالی نیست اما چون در بسیاری از آنها اصطلاحات و آداب و رسوم خاص آن عصر درج شده به این منشآت ارزش خاصی داده و برای محققین در این زمینه راهگشایی است ارزشمند.

بعد از ذکر این مطلب در این مختصر برآنیم که منشآت و آثار دیگر محقق خوانساری رحمه اللّه در این زمینه را معرفی کنیم اما قبل از ورود در بحث،تذکر چند نکته الزامی است:

۱-آثار محقق خوانساری قدّس سرّه در این رابطه را می توان در موضوع عامی به اسم (منشآت)خلاصه کرد اما چون هریک برای مقصود خاصی نوشته شده اند مانند:منشآتی که آقا حسین بنفسه از کسی یا چیزی نوشته مانند تعریف بهار،و گاهی مطلبی را به درخواست پادشاهی یا شخصی به رشتهٔ تحریر آورده مانند نامه به شریف مکه،و یا خود به عنوان مقدمه بر کتابی مطلبی را خلق کرده،و یا وقفنامه ای را برای کسی یا جایی نگاشته و...لهذا این موارد را از یکدیگر تفکیک کرده و هریک را تحت موضوع خاصی ذکر کرده ایم که عبارتند از:

۱-منشآت محقق خوانساری ۲-دیباچه و تقاریظ مرحوم محقق ۳-نامه های محقق خوانساری ۴-وقفنامه های ایشان.

۲-چون ذکر نصّ هریک از مطالب باعث تطویل بیش از حدّ کتاب می شود لهذا در هر بخش آن مقدار که ضرورت ایجاب می کند نصّ آنها را نیز آورده ایم و بیشتر سعی در این شده که اختصار نیز رعایت شود.

۱- (۱)) -تاریخ ادبیات ایران،ج ۵،بخش ۱،صص ۳۱۴-۳۱۶.

۳-احتمال آن می رود که بعضی از این موضوعات را بتوان تحت عنوان موضوع دیگری قرار داد مانند اینکه نامه های محقق خوانساری نیز از منشآت ایشان است و همه تحت عنوان منشآت ذکر شوند،و لکن بیشتر در این باره سعی شده که از منابع و مآخذ فهارس و کتب تراجم و خود کتب خطی-که این آثار در آنها آمده-استفاده شود و همانگونه که در آنها این اثر معرفی شده ما هم همانگونه آنرا معرفی کنیم.» (۱)

نقدی بر یک تصحیح از منشآت

در کتاب میراث ماندگار،ج ۲،صفحه ۵۴۵-۶۲۳ شصت و پنج اثر از مکاتبات عربی از مؤلفین گوناگون با عنوان«المکاتیب المکیه،تألیف:آقا حسین خوانساری و دیگران» توسط آقای محمد صحتی سردرودی تصحیح و به چاپ رسیده است،و به جهت تناسب موضوع این مقدمه با این عنوان«المکاتیب المکیّه،تألیف آقا حسین خوانساری» و اشتباهاتی که در این باره رخ داده و نیز اشتباهی که در سایر فهارس نسخ خطی دربارۀ این مجموعه منشآت(المکاتیب المکیه)شده است،چند تذکر را یادآور می شویم.

مصحح محترم در معرفی این مجموعه از منشآت عربی نوشته اند:«این اثر شصت و پنج نامه را دربرمی گیرد که همگی از سدۀ دوازدهم هجری به یادگار مانده است.

نویسنده یا نویسندگان نامه ها تا توانسته اند از آرایه های کلامی و بدایع بیانی سود جسته اند و نامه ها را با نثری مسجّع و موزون-و گاهی بسیار مصنوع و متکلّفانه- نگاشته اند.از تشبیه،کنایه،استعاره،ایهام،جناس،لفّ و نشر مرتّب و نامرتّب گذشته، بیشتر با تضمین آیات قرآن یا اقتباس ترکیب ها و جمله هایی از متن و مفهوم آیات مکّی، نامه ها را مزیّن و فاخر ساخته اند و با بهره وری از ضرب المثل ها و شعرها نیز گاهی ترکیب ها و جمله های جمیل و جذّابی پرداخته اند که همین خود تا حدودی از سنگینی این

۱- (۱) -کتاب محقق خوانساری،ص ۱۴۵ و ۱۴۶.

مراسلات ترسّل گونه و منشآت عربی-و گاهی معرّب و مصنوع-می کاهد و چنان می نماید که نامه ها اگرچه بیشتر از سر کوشش-بلکه سخت کوشی-نوشته شده اند امّا لطائف و بدایع بسیاری نیز در لابه لای آنها خود گواهی می دهند که گاهی بسیار با شوق و ذوق و از سر جوشش و عشق-نه تنها کوشش و علم-شرف تحریر یافته اند.

عنوان دقیق این اثر و نیز نویسنده نامه ها را-با همهٔ سعی و کوششی که داشتیم- نشناختیم،در کتابهای مربوط و فهرستهای گوناگون نیز هرچه گشتیم اثری از نام،و نشانی از نویسنده یا نویسندگان آن نیافتیم.از متن نامه ها نیز چیزی در این باره دستگیرمان نشد، تنها از عنوان آخرین نامه(نامهٔ ۶۵)فهمیده می شود که آن را آقا حسین خوانساری، معروف به محقق خوانساری از طرف شاه عباس ثانی به شریف مکّه نوشته است.امّا نامه های دیگر را چه کسی یا کسانی نوشته اند به درستی معلوم نیست.

فقط با تخمین و گمان می توان گفت که یکی از سه دانشور و ادیب عصر صفوی-حال یا یکی از آنها خود به تنهایی و یا هر کدام بعضی از نامه ها را-نوشته اند:

۱-محقق خوانساری(۱۰۹۹-۱۰۱۶ ق)؛

۲-محمّد مسیح فسائی شیرازی(حدود ۱۱۲۷-۱۰۳۷ ق)؛

۳-یکی از شیخ الاسلام های اصفهان از طرف سلاطین صفوی بویژه به نیابت از شاه عباس دوم.

البته هر سه مورد را فقط با احتمال می توان پذیرفت که با مراجعه به منابع مربوط بویژه تاریخ عصر صفوی و زندگینامهٔ محقق خوانساری و محمّد مسیح فسائی،قرائنی در این باره می توان یافت که صد البته تنها مفید احتمال است.

از مبدأ و نویسندگان نامه ها که بگذریم مقصد و مخاطب آنها شناخته شده اند.نامه ها بیشتر در پاسخ کسانی نوشته شده اند که خود پیشتر نامه یا نامه هایی به نویسنده یا

نویسندگان نامه ها،نوشته بودند تا آنجا که می توان این مجموعهٔ مکتوبات را «اجوبه المسائل»یا«اجوبه المکاتیب»و یا«اجوبه مکاتیب المکّیه»نامید زیرا که اغلب نامه ها در پاسخ شرفای مکّه و قطیف و احساء نوشته شده است و مفهوم آنها روی هم رفته دربارهٔ حجّ و عمره،و سفر حاجیان از ایران به مدینه و مکّه است و در آنها پیوسته سخن بر سر این است که راه مکّه و مدینه امن و آزاد باشد تا حاجیان و معتمران ایرانی بتوانند از فیوضات حجّ بیت اللّه و زیارت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و ائمهٔ بقیع بهره مند گردند.

افزون بر این گونه نامه های مکّی،شمار چندی از نامه ها نیز در داخل ایران ردّ و بدل شده و موضوع آنها غیر از حجّ و عمره می باشد که شامل تبریک فتح بصره،وقفنامه قرآن، تأسیس و تعمیر مدارس دینی و بالاخره شکوه و دلجویی از یکدیگر است.

در میان مخاطبان نام های با آوازه ای چون ملاّ محمّد مسیح فسائی شیرازی،سیّد ماجد بحرانی،سیّد مرتضی عاملی اصفهانی،شیخ علی عاملی مشهدی و جمال الدین محمّد خوانساری دیده می شوند.

از کتاب های اندک شماری هم سخن رفته است که مفتاح الفلاح و ترجمهٔ آن به فارسی، کتاب الصحاح و تفسیر کنز الدقایق و بحر الغرایب از آنها است که هریک در ذیل نامه های مربوط به خود،با اختصار معرفی شده اند». (۱)

اوّلا:نام این مجموعه«المکاتیب المکیّه»نامی جعلی است که مصحح محترم بر آن مجموعه نهاده است.

ثانیا:هیچ اشاره ای به نسخه خطی این مجموعه نشده،که از چه نسخه ای استفاده شده و در کجا نگهداری می شود،یعنی اصلا نسخه شناسی نشده است.جهت اطلاع یادآور می شویم که«المکاتیب المکیّه»چاپ شده از روی نسخه خطی کتابخانه آیه اللّه مرعشی نجفی به شماره ۱۱۶۳۹ است.

۱- ((۱)) -میراث ماندگار،دفتر دوم،صفحه ۵۴۷ و ۵۴۸.

در فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه اللّه مرعشی،ج ۲۹،صفحه ۴۰۸ و ۴۰۹ این مجموعه مکاتبات چنین معرفی شده است:«مکاتبات(نامه نگاری،عربی)مؤلف:

ناشناخته،سدهٔ ۱۱ یا ۱۲ ق

آغاز:الحمد للّه الذی طهّر بیته للطاهرین و...

انجام:و لبئس ما یصفون و ساء ما یفعلون و السلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته.

گزارش متن:مجموعه ای است از مکاتبات و پاسخ های جمعی از علما و بزرگان و همچنین سرآغاز چند کتاب و چند وقفنامه که گویا به جهت جنبه ادبی و بلاغی آن گردآوری شده است.در این مجموعه چند نامه از سعد بن زید و پاسخهای آن،پاسخ مکتوب شیخ سعدان احسائی،پاسخ شیخ ناصر احسائی،پاسخ نامهٔ بعض احباب،پاسخ سیّد فرج اللّه خان والی هویزه،پاسخ سید عبد المحسن مکّی،نامه محمّد مسیح فسائی، نامه ای به اصحاب قهوه!،پاسخ نامهٔ شیخ محمّد جعفر،پاسخ نامه سیّد ماجد قاضی اصفهانی،پاسخ نامهٔ میرزا سیّد مرتضی،پاسخ نامهٔ شیخ علی عاملی،نامهٔ بعضی مشایخ احساء،پاسخ نامهٔ سیّد رشید فرزند شریف سعد فرزند زید مسمّی به سعید،پاسخ نامهٔ بعضی از شرفا و فضلای مکهٔ معظمه،نامه به شیخ بنی خالد و نامهٔ علاّمه آقا حسین [خوانساری]از جانب شاه عباس دوم به شریف مکه و همچنین صورت آنچه که برای آقا جمال[خوانساری]بر پشت کتاب ترجمهٔ مفتاح الفلاح نگاشته اند و چندین قباله، وقف نامه و قرآن مجید به سال ۱۱۱۰ ق که احتمالا از آقا حسین خوانساری باشد همراه دیباچهٔ کتاب های مختلف و افزودگی های دیگر در سدهٔ ۱۲ ق نگاشته شده است».

این نسخهٔ اساس تصحیح«المکاتیب المکّیه؟»است،که در فهرس هم مؤلف آن ناشناخته معرفی شده است.

ثالثا:نسخه ای دیگر از این مجموعه در همان کتابخانه موجود بوده،که متولیان

ص:۳۲۱

و فهرست نگاران از آن بی خبر بوده اند؛فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه اللّه مرعشی به شماره ۸۳۳۳،که در فهرست آن کتابخانه،ج ۲۱،ص ۲۹۴ چنین معرفی شده است:«رسائل و منشآت،از؟(ادبیات،عربی)مجموعه ای از صورت نامه ها و وکالتنامه ها و چند اجازه و خطبه نکاح و منشآت دیگری است برای آموزش نامه نگاری در این جنگ گرد آورده شده و مخصوصا نامه هائی که برای ولات حویزه نگاشته شده و در این مجموعه آمده، اهمیّت تاریخی دارد».

لازم به یادآوری است که از این مجموعه مکاتبات و منشآت عربی در دیگر کتابخانه ها موجود است،که همچنان ناشناخته معرفی شده اند:مانند نسخه های خطی کتابخانه طبسی حائری به شماره ۲۴۹(نسخه پژوهی،دفتر اوّل،ص ۱۱۹)و کتابخانهٔ آیه اللّه گلپایگانی،ش ۳۴/۱۸۹ و ۸/۶۶ و دیگر کتابخانه ها.

رابعا:مؤلف و تدوین کنندهٔ این مجموعه های ناشناخته و مکاتیب و منشات و المکاتیب المکیه؟محمّد مسیح کاشانی است که نسخه ای از این مجموعه در کتابخانه حجه الاسلام گلپایگانی در شهر گلپایگان نگهداری می شود که روی صفحه اوّل آن مجموعه به خط مؤلف نوشته شده:«من منشآت العبد الأثیم الجانی محمّد مسیح القاشانی [الکاشانی]عفی اللّه تعالی عن جریمته و جعله من الصالحین الفائزین برحمته.و کتب ذلک فی شهر جمادی الثانیه من شهور سنه ۱۱۱۳».

این مجموعه در فهرست نسخه های خطی کتابخانه های گلپایگان،ص ۶۲ چنین معرفی شده است:«منشآت(نامه نگاری- عربی)از محمّد مسیح کاشانی(ق ۱۲).نامه ها و منشآت متفرقه ای است که مؤلف به مناسبت های مختلف نگاشته است با عناوین:قبالهٔ وقف قرآن،صورت برخی نوشته جات بر قرآن کریم،اجازه به سیّد امیر عالم کرمانی، اجازه به ملاّ مجید طبیب،اجازه برای صحیفهٔ سجادیه،قبالهٔ نکاح،جواب مکتوب شریف

ص:۳۲۲

احمد بن غالب،جواب مکتوب شریف سعد بن زید،جواب نامۀ شیخ سعدان احسائی، جواب شیخ ناصر احسائی،جواب نامۀ فرج اللّه خان والی حویزه در بشارت به فتح بصره، جواب سیّد عبد المحسن مکی،نامه به محمّد مسیح فسائی،نامه ای به اصحاب قهوه، جواب نامۀ شیخ محمد جعفر،جواب نامۀ سیّد ماجد قاضی القضاه اصفهان،جواب میرزا سید مرتضی،جواب نامۀ شیخ علی عاملی،جواب شیخ یحیی مکی،نامۀ به سیّد عید بن هبه اللّه خان والی حویزه و...».

در فهرست نسخه های خطی کتابخانه های گلپایگان،ص ۶۲ نوشته شده«مؤلف:

محمّد مسیح کاشانی»،و در ادامه دارد که:«نامه ها و منشآت متفرقه ای است که مؤلف به مناسبت های مختلف نگاشته است با این عناوین...».

اگرچه برخی از منشآت و عناوین از این مؤلف است،و لکن نامه ها و منشآت و وقف نامه های فراوانی در این مجموعه از مؤلفین دیگر است که ایشان آنها را جمع آوری کرده است.

خامسا:با فحصی که در فهارس نسخ خطی و کتاب های شرح حال و تراجم و...

صورت گرفت،مشخص شد،که این مجموعه از ملاّ مسیح(مسیحا)کاشانی متوفای قبل از (۱۱۲۱ ق یا ۱۱۲۵ ق)است و ایشان غیر از ملاّ محمّد مسیح فسائی شیرازی متوفای (۱۱۲۷ ق)است.مصحّح المکاتیب المکیه نوشته اند:«می توان گفت که یکی از ۳ دانشور و ادیب عصر صفوی-حال یا یکی از آنها خود به تنهایی و یا هرکدام بعضی از نامه ها را نوشته اند:۱.محقق خوانساری(۱۰۹۹-۱۰۱۶ ق)؛۲.محمّد مسیح فسائی شیرازی (حدود ۱۱۲۷-۱۳۰۷ ق)؛۳.یکی از شیخ الاسلام های اصفهان...».

همان طور که گذشت ظاهرا تنها یک نامه آن از آقا حسین خوانساری است و بس، و اینکه نوشته اند ممکن است مولف این مجموعه محمّد مسیح فسائی شیرازی است، صحیح نیست،چون هیچ نامه و انشائی از ملاّ محمّد مسیح فسائی شیرازی در این

مجموعه نیست،بلکه نامه ای از طرف مؤلف این مجموعه به ایشان نوشته شده،بنگرید:

«و من المکاتیب إلی جناب الفاضل السمّی السامی مولانا محمّد مسیح الفسائی دام فضله» یعنی مؤلف این مجموعه که ملاّ مسیح کاشانی است نامه ای به ملاّ محمّد مسیح فسائی شیرازی نوشته است.

و نیز اگر نبود نسخهٔ خطی کتابخانهٔ حجه الاسلام گلپایگانی،که به خط مؤلف تصریح شده است که این مجموعه از ملاّ محمّد مسیح کاشانی است،از خود نسخه های خطی دیگر و همان عبارت که نقل شد،فهمیده می شود که مؤلف این مجموعه نامش محمّد مسیح است،اما نه محمّد مسیح شیرازی فسائی،بلکه محمّد مسیح کاشانی،چون مؤلف در نامه ای که به محمّد مسیح فسائی شیرازی می نویسد،تصریح می کند که هم نام من مؤلف است:«و من المکایب إلی جناب الفاضل السمّی السامی»یعنی نامه به جناب دانشمند فاضل هم نام و بلندمرتبه و رفیع.

پس مؤلف این مجموعه مولا محمّد مسیح کاشانی است نه مولا محمّد مسیح فسائی شیرازی.

سادسا:مصحح محترم سال وفات محمّد مسیح شیرازی را نوشته اند(حدود ۱۱۲۷ ق) که این نیز اشتباه است چون در منابع و مصادر،سال تولد ایشان را حدود(۱۰۳۷ ق)ذکر کرده اند،و ایشان حدود را برای سال وفات ایشان نقل کرده است،پس این چنین صحیح است(حدود ۱۰۳۷ ق-۱۱۲۷ ق)نه(حدود ۱۱۲۷ ق-۱۰۳۷ ق).

نگاهی به زندگی ملاّ محمّد مسیح فسائی و ملاّ محمّد مسیح کاشانی

حال که سخن به اینجا کشیده شد،مناسب است در ارتباط با این دو شخصیت ملاّ محمّد مسیح توضیحاتی بدهم که ارتباط تنگاتنگ با آقا حسین خوانساری دارند.

۱-ملاّ محمّد مسیح فسائی شیرازی(حدود ۱۰۳۷-۱۱۲۷ ق)ایشان از شاگردان آقا حسین خوانساری بوده و مراسلاتی تاریخی با استاد خود و دیگر معاصرانش داشته است.

و شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه می نویسد:«المراسلات للمولی مسیحا الفسوئی،و هو محمّد مسیح بن اسماعیل الشیرازی،صار شیخ الاسلام بها،و کان تلمیذ المحقق الخوانساری و مجاز من العلامه المجلسی،هو مجموع مراسلاته مع استاده الآغا حسین الخوانساری،و المولی ابی طالب الزاهدی،و المولی علی رضا التجلی،و المیرزا اشرف الحکیم،و المیرزا مهدی الوزیر،و المیرزا محمّد بیک الوزیر.و ما کتبه من جانب السلاطین و الوزراء إلی شرفاء مکه و ولاه الیمن.ذکر الشیخ علی الحزین فی تذکرته» (۱).

و در طبقات اعلام الشیعه،قرن ۱۲ آمده:«محمّد مسیح الفسائی...و مجموعه مکاتیب و اشعار الفارسیه و العربیه و المعمّیات تبلغ الالف بیت...و له الخطب الغراء و منشآت بدیعه...». (۲)

همان طور که ذکر شد ایشان هم شاگرد آقا حسین خوانساری بوده و هم مراسلاتی با ایشان داشته اند که به آن مراسلات تاکنون دسترسی نداشته ام.

و با فحصی که در فهارس نسخ خطی و...شد مشخص شد که ایشان مجموعه ای از منشآت عربی و فارسی و اشعار عربی و فارسی و معمّیات داشته است که قسمتی از آن کتاب در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۲۴۵۴ نگهداری می شود،که در آن مجموعه، کتابی با عنوان«حلیه الآداب و حلیه الکتاب،از محمّد مسیح(مسیحا)بن اسماعیل فسایی نام برده است که برای میرزا محمّد امین مستوفی الکای[کذا]فارس تدوین و جمع آوری کرده است. (۳)

لازم به یادآوری است که این کتاب حلیه الآداب و حلیه الکتاب در پنج باب تدوین شده

۱- ((۱)) -الذریعه،ج ۲۰،ص ۲۹۷.

۲- ((۲)) -الکواکب المنتشره،آقا بزرگ تهرانی،ص ۷۲۳-۷۲۵.

۳- ((۳)) -ر.ک به فهرست نسخه های خطی دانشگاه تهران،ج ۹،ص ۱۱۸۸.

که عبارت است از:«۱-منتخب منثورات عربی؛۲-منتخب منثورات فارسی؛۳-منتخب اشعار عربی؛۴-منتخب اشعار فارسی؛۵-معدودی از معمیات».

در فهرست نسخه های خطی دانشگاه متذکر شده اند که باب دوم این کتاب یعنی(منتخب منثورات فارسی)موجود است،و مابقی مفقود است.

با توجه به این عبارات و مقدّمه کتاب حلیه الآداب و حلیه الکتاب مشخص می شود که سایر ابواب این کتاب هنوز ناشناخته و قابل تتبع و فحص می باشد،چرا که خبر و گزارشی از ۴ باب دیگر کتاب«حلیه الآداب و حلیه الکتاب»تاکنون گزارش نشده است،و تنها باب دوّم کتاب که نثرهای فارسی است موجود می باشد.

در فهرست دانشگاه،ج ۹،ص ۱۱۸۹ در توضیح این نثرهای فارسی نوشته شده:«در نامهٔ آخرین از حسین علی خان و سال ۱۰۹۰ و تألیف او رسالهٔ مناسک منظومه را در این سال یاد شده،و این نامه دیباچه ای است بر آن.

آغاز:زلال حمدی که ینابیع ظهورش از شوب کدورت مواد معرا و مشرب وحدتش از لای ترکیب اضداد متنافره مبرا.

انجام:محملی قرار ندهند و علی اللّه التوکل و منه الاستعانه».

۲-ملّا محمّد مسیح کاشانی(متوفای قبل از ۱۱۲۲ ق یا ۱۱۲۵ ق)

ایشان نیز مانند فسائی شیرازی از شاگردان آقا حسین خوانساری و دامادشان نیز بوده است،و مانند فسائی شیرازی ادیب و شاعر و صاحب نثر و نظم به فارسی و عربی بوده است،و شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه،ج ۹،ص ۵۷۶ می نویسد:«دیوان صاحب کاشانی أو شعره و اسمه مسیحا کان من تلامیذ آقا حسین الخوانساری اطری نظمه و نثره بالعربیه و الفارسیه...».

و در طبقات اعلام الشیعه،قرن ۱۲ می نویسد:«مسیحا الکاشانی(م قبل ۱۱۲۱ ق)

ص:۳۲۶

الآخوند المتخلص«صاحب»صهر المحقق آقا حسین الخوانساری(۱۰۱۶ ق-۱۰۹۸ ق) علی بنته و تلمیذه.ادرکه علی الحزین(۱۰۰۳-۱۰۸۰ ق)و ذکره فی التذکره،ص ۲۸ کما ذکره آقا احمد فی مرآت الأحوال فی ترجمه علی الحزین.ذکر اوّلا اساتیده الأعلام و عدّ منهم مسیحا الفسائی،ثمّ عدّ جمعا آخر من سائر العلماء العظام الذین تشرف علی الحزین بفیض صحبتهم و ملاقاتهم،منهم آقا جمال(م ۱۱۲۱ ق)و آقا رضی(م ۱۱۱۳ ق)ابنا المحقق الخوانساری.و الآخوند مسیحا الکاشانی صهمره و تلمیذه،و الکاشانی هذا توفی قبل الفسائی بکثیر،کما یظهر من مکتوب نور الدین الجزائری إلی آقا جمال الدین الخوانساری الذی توفی سنه ۱۱۲۵ ق أو سنه ۱۱۲۱ ق؛فانّه کتب إلیه المکتوب فی تعزیه المولی مسیحا الکاشانی،و هذا المکتوب مطبوع فی فروق اللغات لنور الدین سنه ۱۲۶۵ و بعدها.و من تصانیف المترجم له التحفه السلیمانیه،(الذریعه،ج ۳،رقم ۱۶۰۴)المطبوع، و ترجمه النصرآبادی فی التذکره،ص ۱۷۵ و اورد بعض شعره و ذکر أنّ تخلّصه(صاحب) فذکرناه فی الذریعه،ج ۹،ص ۵۷۶ و عن النصرآبادی و روز روشن،ص ۳۷۴» (۱).

از نامه ای که سید نعمه اللّه نور الدین جزائری به آقا جمال نوشته شده،معلوم می شود که مولی محمّد مسیح کاشانی قبل از وفات آقا جمال از دنیا رفته است،و از آن جائی وفات آقا جمال خوانساری به سال ۱۱۲۱ یا ۱۱۲۵ است،نوشته می شود که مولا محمّد مسیح کاشانی متوفای قبل از ۱۱۲۱ ق،یا ۱۱۲۵ ق است.

در ارتباط با منشآت علما و بزرگان،خصوصا منشآت علمای قرن ۹-۱۲ و علی الخصوص منشآت آقا حسین خوانساری،تحقیقات و فحص های فراوان دیگری لازم است که در این مختصر نمی گنجد و نیز اشتباهات و خبطهایی در فهارس نسخ خطی و کتابهای کتابشناسی و تراجم و...آمده است که پرداختن به آن فرصتی دیگر می طلبد.

ص:۳۲۷

۱- (۱)) -الکواکب المنتشره،آقا بزرگ تهرانی،ص ۷۲۵.

بعلاوه ناگفته های فراوانی نیز دربارهٔ مؤلف این منشآت،یعنی آقا حسین خوانساری (ره)هست وجود دارد،گرچه کنگره و بزرگداشتی برای ایشان گرفته شد و اکثر تألیفات ایشان نیز به طبع رسیده و...،امّا هنوز مطالب فراوان و جدید قابل پی گیری و انتشار وجود دارد.در این جا مناسب است هفت قصیده ای که در مدح و ستایش ایشان از زبان یک عالم گمنام(به گفتهٔ فهرست نگار دانشگاه) (۱)که در عصر ایشان می زیسته و به زبان عربی انشا کرده،آورده می شود تا مراعات حکم و موضوع شده باشد و از تکرار مطالب نیز پرهیز کرده باشیم.

هفت قصیده در مدح آقا حسین به عربی

اشاره

(۲)

[۱] [یا غزالا لحظه للصّارم القتّال تال

[

یا غزالا لحظه للصّارم القتّال تال

مهجتی من حبّ هذا طرفك المكسال سال

جمله العشّاق قد اضحوا عبیدا فی الهوی

حبّ من أهوی علی الأبدان و الأموال وال

لا تلمنی إذ ترانی فی الهوی أهوی فكم

من لبیب مبصر صاح من الآمال مال

ص:۳۲۸

۱- (۱)) -این عالم شیخ الاسلام جعفر بن عبد اللّه قاضی کمره ای اصفهانی است وی از شاگردان محقق سبزواری و علاّمه مجلسی بوده و در ستایش استاد دیگر خود محقق خوانساری این اشعار را سروده است.این قصیده به روش قصیدهٔ طنطرانیهٔ ابو نصر معین الدین طنطرانی(م ۴۸۵ ق)سروده شده است.

۲- (۲)) -«هفت قصیده در مدح آقا حسین به عربی»در فهرست دانشگاه،ج ۸،ص ۷۰۸،شماره مجموعه، ۲۰۸۴/۶ چنین معرفی شده است:«نستعلیق محمّد تقی بن محمد مجید یزدی در سپاهان در سده ۱۲...به نسخ و نستعلیق و در زمان خوانساری و ناظم نوشته شده و ناقص است...»و در خصوص این قصیده نوشته است:«ستایش از آقا حسین خوانساری به نظم(۵۳ ر-۵۷ پ)در ۷

قصیده عربی».

صيّر الأسقام جسمى كالحنايا ساهما

حين سهم فى الحشا من أعين الآجال جال

كم اجوب البيد كم أطوى الفيا فى سادتى

إنّ حالى بعدكم من كثره التّرحال حال

مذنأيت القلب يا ذا الطلعه الحسناء ناء

نجّنى فاليوم لى من كثره البأساء ساء

قم تكلّم من فم عطر على المرجان جان

خلص العشّاق من داء إلى الأبدان دان

رجّع الأصوات ترجع لى حيوه قد مضت

انّ حبنى منك يا ذا الصوت و الألحان حان

عاذلى لا تقس لى قلبا فحسّى شدتى

لن فإنّ القلب منّى فى هوى الغزلان لان

كم بلا وتر الاقى من لحاظك فتره

إنّ عمرى فى الهوى من فاتر الأجفان فان

حبّكم يا سادتى فى القلب قدما قدرسى

من يقل لم أهوكم فى سالف الأزمان مان

إنّ قلبى فى الهوى مذخلّه الآرام رام

لا يبالى عزل من فى الحبّ بالآلام لام

يا حبيبا نائيا من منظر الأبصار صار

إنّ بعد البعد قلبى جمله الأقطار طار

لا تعجّب صاح منّى غير صاح فى الهوى

إنّ لبّى مذ رمانى طرفه السّحار حار

ص:٣٢٩

صرت سلما فی هوی سلم فیا بدر الدجی

فیم قد هاجرت من فی زمره الأبصار صار

صاح دع سلمی و سل ما نالنی فی حب ها

من صروف لو جری بعض علی الأحجار جار

سرالی نجد العلی نجد الهوی من ماجد

مستضاء زنده فی الفضل بالأنوار وار

مرشد الطلّاب من من کفّه الإصلاح لاح

فکره فی معضلات العلم بالإصباح باح

ماهر فی کلّ أمر معقل الإرشاد شاد

مهتد هاد علی المحسود و الحسّاد ساد

فخر أرباب النهی آقا حسین ذو التّقی

الّذی من کفّه بحر علی الأمجاد جاد

یرتوی من فیضه کلّ علی قدر له

لیس إلّا من یکن مثلی من القصّاد صاد

ذو العلی شمس الضّحی بدر الدجی نجم الهدی

کم فتی من نوره عن حندس الإلحاد حاد

مهتدی العبّاد مولی الفضل أبیض شارق

نوره فی الدهر للعلماء و الزهّاد هاد

لو تری زبرا له عن مثله السجّاد جاد (۱)

خلت ماء الخضر من مکنون ذی الأسفار فار

تمّت

ص:٣٣٠

١- (١)) -السّحار حار(خ ل).

[٢] [ضلّ سبيل الهدى وبانا

[

و له ادام اللّه بركاته ضلّ سبيل الهدى وبانا فى مثّل القدّ منك بانا

و من يخل وجهها شقيقا للورد و الثّغر اقحوانا

أو قال ذاك الجبين صبح و الوجه بدر فما أبانا

و أين بدر الدّجى و وجه قد قمر الشمس حيث بانا

فضاق جنانى نعيم روحى إذ خلت شبها لك الجنانا

إن دمت للقدّ منك مثلا ألفيت فى مهجتى سنانا

جوهره ذات درّ ثغر أسقط عن عينى الجمانا

فتنه قلب لها فنون فى الحسن فاقت بها الحسانا

و حيث تفنّن فى دلال يزيد قلبى بها اقتنانا

يا من بخال يخال محوا فى عارض البدر قد محانا

و شمس خدر إذا رأتها شمس الضّحى لم تسر عيانا

ورا شقى من نصال جفن أعدّ قلبى لها كنانا

بعجزى عن حديث طرف يحسب للسحر ترجمان

معذره إن ذكرت مالا يقرب منكم و لا يدانى

قد قصر اللفظ عن معان بديعه تفصح البيانا

نحن وجد الهوى بنوه و ان اخوا عميه أبانا

يا صاح إن جزت أرض سلمى سل ما لها قد نوت نوانا

و فيم تصلى القلوب نارا تفيض منها العيون شانا

وصف خطوب الهوى فإمّا رقّ لها قلبها فلانا

فكنّ باسمى و لا تصرّح و قل أصاب الرّدى فلانا

تمّت

ص:۳۳۱

[٣] [خليليّ عوجا ساعه و تبصّرا

[

و له منّ اللّه علينا بطول بقائه خليليّ عوجا ساعه و تبصّرا أعالى هذا الأرض و الهضبات

لها جيد ظبى و التفاته و برب و محجر آرام و عين مهات

و فرع كليل جفّ بالبدر برده و وجه كماء الخضر فى الظّلمات

كريمه نفس أنشئت بين نسوه عقائل أحياء بنات سراه

مربيات قلب ما هممن بريبه بواديّ لكن و لسن بالبركات

بدور ليال أو مصابيح ذجيه إذا كنّ دون السجف مستترات

و يبهرن لو يبدون أبصار من يرى بنور يردّ الطرف ذا حسرات

فهذا الجمل باديا حين يختفى و مختفيا إذ لسن محتجبات

حللن بأقصى الغرّان رمن مخفرا تمسّكن بالعلياء مفتخرات

و فيهنّ سلمى البدر بين الكواكب و منظر حسن حفّ بالحسنات

إذا نظرت تحيى القلوب بنظره و تعدم ما فى القلب من خطرات

فأحسن بطرف ما سمعت بمثله منيّه آمال و عين حيات

و ما انس لا أنسى غداه لقيتها إذ الدّهر دهر و الزمان مواتى

فقلت لها و الشّوق باد لهيبه و أسبلت دمع العين فى الوجنات

الام سليمى امسك الزّفرات و فيم تجود العين بالعبرات

و ممّ حسير منك يا مسلم مقلتى و قلبى مطوى على حسرات

و منك و الا مم طول تولّهى و عنك و الّا عم ضنك حياتى

تمّت

[۴] [الام خليلى لا أرى من احبّه

[

و له سلّمه اللّه تعالى الام خليلى لا أرى من احبّه و حول من لا احبّب جيل

ألم ريأن أن تنأى النّوى و يكون لى بظلّ اثيلات الغوبر مقيل

و ابصر ارضا كالسّماء ترى بها شموسا و لكن ما لهنّ افول

منازلنا إذ كلّ لنيلى سحره و إذ كلّ يومى بكره و أصيل

ديارقتات الحىّ سعدى كأنّما يبث فبات المسك فيه قبول

فيادار سعدى ليس للجسم مسلك اليك و لا للقلب عنك رحيل

و قائله كيف صبر الفؤاد عن بثينه هذا الحى قلت جميل

فمالى شكوى فى هواها و ليس لى حذار عداها زفره و عويل

تمّت

[۵] [خليلىّ مالى فى بنى الدّهر إربه

[

و له مدظله العالى خليلىّ مالى فى بنى الدّهر إربه و لم ينم فى قلبى هوى النّهى و الأمر

و إنّى جرّبت الزّمان و اهله و قدما بلوت الناس فى العسر و اليسر

و أيقنت انّ الدّهر ليس بمعتب و لا منقذ من موج هم به يجرى

و صرت إذا ما يعترينى ملمّه مضيت بلا عرف لدىّ و لا... (۱)

فلو هام نفسى ما هممت لفقدها و لو زال قلبى لا يضيق صدرى

نعم طيف سلمى فى الخيال اذا يسرى به يكشف اللّيل البهيم عن الفجر

فللّه أيّام تقضّت بحبها و سقيا لعسر المالكيّه من عصر

۱- (۱)) -یک کلمه خوانده نشد.

و ما انس لا انسی الأحادیث بیننا و حاشای أن انسی هواها مدی الدّهر

عشیّه ازمعت الرّحیل و مهجتی یذوب و دمع العین یهمل کالقصر

فلمّا رات ما بی من الضّر اقبلت و ألقت دموعا کالجهان علی نحری

و قالت و مالی و الفراق کانّنی خلقت من الشّجوی و خمّرت بالهجر

فقلت ثقی باللّه لا ربّ غیره و بالصبر انّ الصّبر من عزم الأمر

ألم تعلمی یا مهجه القلب انّنی إذا لم اقاسی الهمّ فی البرّ و البحر

اکن غیر مفضال علی النّاس بسطه بعیدا عن الخیرات مستتر الذّکر

تمّت

[۶] [شوقی إلی تقبیل رب نعالکم

[

و له ابقاه اللّه تعالی شوقی إلی تقبیل رب نعالکم یسمو و لو ذرت الرّیاح ترابی

و لهیب قلبی و الهموم و مدمعی ابدا معی یحسبن من اترابی

فتّش حبیب القلب قلبی لا تجد شیئا سوی محض الوداد تری بی

انّی ادقت لبرق فی الدّجی و مضا فذکّر القلب عهدا قد نأی و مضی

عهد الحبیب الّذی مذبان ساکنه عینی و ملتهب فی القلب جمر غضا

قد کنت حینا و ارجو ان یساعدنی دهری بلقیاک لا أبغی بها عوضا

و الآن یقنعنی منکم علی شحط کتاب ودّ کضوء الفجر معترضا

لا تنس من لیس ینساکم و لیس تری فی ردّه غیر إمحاض الهوی غرضا

تمّت

[۷] [هذا و میض سری أو برق اسنان

[

و له ایّده اللّه تعالی هذا و میض سری أو برق اسنان و تلک نار بدت أم خدّک القانی

و لاح روض لنا أم ورد وجنتها و ماس قدّک ام خود من البان

فرعاء قد غادرت نفسی غدا یرها خفیه کلّ من یذکرن ینسانی

غرّاء غرّ فؤادی صبح وجنتها حتّی تخیّل ان لا لیل هجران

سحاره العین ان ینهش طرّتها فإنّ ناظرها بالسّحر رقّانی

حییّه الطّرف لا یبدو إذا نظرت انسان مقلتها فی عین انسان

ابلی و فی کلّ یوم لی جدید هوی کذاک حالی ما کرّ الجدیدان

یا صاح قد صاح ناعی اللیل فاغتنمن شراب کأس کعین الدّیک ملئان

زجاجه ذاب فیها النّار آنیه بها الّذی یشتهیه ذو الهوی آن

غغرب بها فی ید السّاقی سنالهب و حین ما تحیینی ماء حیوان

ترتجّ فی کفّ حاسیها إذا التمعت کأنّها قبه فی کفّ عجلان

فهات و انف هموم الفقر عن خلدی بفضّه ملئت من ذوب عقیان

و أنت یا ایّها السّاقی ری بها قسما الاّ تهیّجنا من طیب ألحان

فشدو غنّ و اعل الصّوت مذکّرا ظبیا اغنّ یناغی بین غزلان

قد زان وجنتها صدغ احاط بها احسن بها ورده حفّت بریحان

ان رمت کبدی اجفانها نبلا ادع هواها اذن ما کان أجفانی

او احذر الفقر کلاّ انت غانیه هواک عن کلّ ما لهواه اغنانی

ابیت منطویا فی القلب جمر غضا و اللّیل اخفی لویل المدنف العانی

و الیوم لی کلّه فی الهجر هاجره أحرّ من دمع ثکلی ذات أحزان

دع الهوی یا فتی إنّ الهوی شجن من رامه ما فتی من طول اشجان

طب عن حیاتک نفسا إذ توافقنی فحتف من دان دینی فی الهوی دان

و مهمه قفره طخیاء موحشه یخشی مسالکها آساد خفّان

یلهوبها اللیث عن اشباله حذرا و لیس فیها سوی رخم و عقبان

یضلّ فیها القطا من نقعها و یری نسر السّماء بها فی لون غربان

و لجت فیها و لوج اللیث غابته مشمّرا غیر دعدید و لاوانی

و لا اعتمدت علی جیش یعاضدنی و لا وثقت بأنصار و اعوان

بل کان مستمسکی ما لا انفصام لها من العری العروه الوثقی لایمان

و لا وطائفه أضحی و لاؤهم حبلا متینا هوی التالی لقرآن

هم الاولی ما الوا جهدا و ما وهنوا فی دعی الّ و فی ایلاء احسان

الاطولون یدا الاوسعون بذی الاحسنون یدی عرف و عرفان

ابناء هاشم المیمون طاره لهم علی جلّ عن ادراک اذهان

رهط النّبی الذی لولاه ما بزغت شمس الوجود علی اشباح إمکان

هم خیره...(افتاده). (۱)

همانطور که آقا حسین خوانساری بر علما و دانشمندان و سلاطین و بزرگان هم عصر خود نامه نگاری و انشاءات و...می نوشته،دیگر علما و سلاطین نیز برای ایشان و در مدح ایشان منشآت و مدح هایی داشته اند که نمونه آن اشعار و قصاید رقعه ای که شاه عباس ثانی به آقا حسین خوانساری نوشته است که بدین شرح است:

۱- (۱)) -همانطور که گذشت این هفت قصیده از تنها نسخه خطی دانشگاه استفاده شده و افتادگی های فراوانی نیز داشت که تصحیح این هفت قصیده و ضبط اشعار و تقویم آن توسط فاضل ارجمند و محقق و ادیب جناب حجه الاسلام و المسلمین رضا مختاری به سامان رسید.و لکن با این وجود ممکن است بعضی خلل ها و نارسایی ها هم داشته باشد و این هم لازمهٔ تک نسخه بودن آن است.

صورت رقعه ای که نواب خاقان،خلد آشیان طاب ثراه شاه عباس ثانی

به آقا حسین خوانساری رحمه اللّه نوشته

واقف عوارض و حقایق و عارف فضائل و دقائق،آقا حسین،به توجه و التفات ما اطلاع حاصل نموده بداند،که سیادت و نجابت پناه سید ادریس،چون به حسب ظاهر و معنی جوانی است قابل تربیت و غریب این ولایت،بنابراین به عهدهٔ شما مقرّر فرمودیم که احوالش بواجبی خبردار بوده،فضائل و کمالاتی که لازم باشد تعلیم نموده،از اعمال و اطواری که ناپسندیدهٔ رتبهٔ سیادت و نجابت بوده بعون اللّه تعالی محافظت نمایند،طریق سیادت پناه مؤمی الیه آنکه به هیچ وجه از سخن و صلاح شما تجاوز ننموده،در تحصیل فضائل و کمال و اطوار حسنه سعی جمیل و جهد جزیل به ظهور رساند،که باعث شفقت و عنایت ما بوده بین الاقران و الامثال امتیاز یابد.بعون اللّه. (۱)

نسخه پژوهشی منشآت آقا حسین خوانساری

اشاره

با توجه به آن چه که ذکر شد،مجموعه منشآت و نامه ها و...آقا حسین در این دفتر به

۱- (۱)) -نسخه های موجود از«رقعه شاه عباس ثانی به آقا حسین»چنین است: ۱.فهرست دانشگاه،ج ۱۷، ص ۲۲۹،شماره ۸۸۲۳/۲۷،نامه شاه عباس به آقا حسین خوانساری (نستعلیق چلیپای سده ۱۱). ۲.فهرست نسخه های خطی ملی،ج ۲،ص ۵۰۸ شماره /۹۶۵ف،مرقعات،مرقع ۳۰،شکسته نستعلیق،ریز،نامه ایست خطاب به مجتهد الزمانی آقا حسین خوانساری. ۳.کتابخانه حضرت آیت اللّه سیّد محمّد علی روضاتی-مد ظله العالی-در اصفهان،جزء مجموعه ای از منشآت. ۴.کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی،شماره عمومی ۱۶۸۱۴،جزء کتب متفرقه،مجموعه بیاض،در عنوان آمده است:سواد رقعهٔ نواب خاقان خلد آشیان صاحبقران که در باب سفارش سید ادریس عرب به مجتهد العصری آقا حسین خوانساری قلمی فرموده.

چهل عنوان می رسد که نسخه شناسی و بعضا کتابشناسی آن عناوین چهل گانه بدین شرح است که بعد از معرفی نسخه ها،متن این چهل عنوان به دنبال و به همین ترتیب معرفی نسخه ها آورده می شود.

[۱]

«نامه آقا حسین خوانساری به میرزا صائب»

۱-فهرست نسخه های خطی سپهسالار،ج ۵،ص ۶۷۰،شماره ۲۹۱۳:(ش ۱۰ دفتر ص ۲۵۰-۲۶۴).

[۲]

«عنوان کتابت پادشاه هند»

۱-فهرست دانشگاه،ج ۱۶، ص ۳۴۰،شماره مجموعه ۶۷۱۰/۳۰،نستعلیق ریز نصیر الدین،محمّد رضوی شاگرد آقا حسین خوانساری در ۱۰۶۴ و ۱۰۹۶،منشآت آقا حسین خوانساری«عنوان کتابت سلطان هند من شاه عباس».

۲-فهرست دانشگاه،ج ۱۴، ص ۳۶۷۷،شماره ۴۷۲۷/۱۱،شکسته نستعلیق سده ۱۱، تعریف سلسله صفویه از آقا حسین خوانساری(برگ ۲۶۰-۲۶۸).

۳-میکرو فیلم دانشگاه،ج ۲،ص ۲۶۳ شماره ۳۸۴۹/۸۹،جنگ علی نقی خاتون آبادی از نسخه کتابخانه ملی تهران،انشاء آقا حسین خوانساری و ستایش از خاندان صفویه و درباریان و دیوانیان و نزدیکان دربار(۱۲۱ ر-۱۲۴ پ).گویا همان ش ۴۷۲۷/۱۱ دانشگاه در تعریف سلسله صفویه باشد.

۴-فهرست کتب خطی آستان قدس،ج ۷/۱،ص ۲۸۹،جزء کتب ادبیات،جنگ شماره ۴۹۶۳ مشتمل است بر رسائل و مکاتیب و مطالب گوناگون از تازی و پارسی و نظم و نثر مجمل و مفصل و بعضی که قابل ذکر است بدین شرح است:۱-چند فقره در مفاخر

سلاطین صفویه و مزیت ایشان بر سایر پادشاهان از منشآت مرحوم آقا حسین است که از برای عنوان کتابت پادشاه هند حسب الامر شاه عباس انشاء فرموده.

۵-فهرست دانشگاه،ج ۹،ص ۱۱۸۹،مجموعه شماره ۲۴۵۴/۱۲،انشای درباره برتری دودمان صفویه بر دیگر شاهان(۱۲۳-۱۲۶).

۶-مجله یادگار،شماره ۸،ص ۳۹(با عنوان مجموعه منشآت آقا حسین چاپ شده)، نگارنده مجموعه آقا حسین خوانساری(م صدر هاشمی)می گوید مجموعه خطی به خط میرزا احمد نیریزی نزدش موجود است که شامل منشآت...در بیان نبذی از مفاخر و مزایای سلاطین کامکار و خواقین نامدار سلسله صفویه بر سایر پادشاهان روزگار.

۷-فهرست مرعشی،ج ۳۴، ص ۴۵۱،مجموعه شماره ۱۳۶۰۱/۱۰،منشآت آقا حسین...نامه شاه عباس به پادشاه هند،نوشته به انشای او.

[۳]

«نامه آقا حسین خوانساری به شریف مکه»

۱-در فهرست کتابخانه دانشگاه تهران،ج ۹، ص ۹۱۲ شماره ۲۲۶۰ جنگ،نسخ و نستعلیق ضیاء الدین حسینی،رجب ۱۳۱۸،قسمتی از جنگ،نامه به شریف مکه است.

۲-و نسخه ای دیگر در فهرست دانشگاه ج ۱۶،ص ۳۴۰،شماره ۶۷۱۰/۳۰،نستعلیق ریز نصیر الدین محمد رضوی شاگرد آقا حسین خوانساری در ۱۰۶۴ و ۱۰۹۶،منشآت آقا حسین خوانساری.

۳-جنگ رضوی،شماره ۱۶۳۶۲؛در فهارس رضوی این شماره موجود نبود،عکس نسخه خطی آن نزد ما موجود است.

۴-فهرست مرعشی،ج ۲۹، ص ۴۰۸،مجموعه شماره ۱۱۶۳۹،مکاتبات،مؤلف ناشناخته،سده ۱۱ یا ۱۲ ق،مجموعه ای از مکاتیب...نامه علّامه آقا حسین خوانساری از

جانب شاه عباس دوم به شریف مکه...از برگ(۹۲ تا ۹۵).این مجموعهٔ مرعشی به شمارهٔ ۱۱۶۳۹ همان مکاتبات و منشآت محمّد مسیح کاشانی است که در فهرست ناشناخته معرفی شده است.

۵-مجله یادگار،شماره ۸،ص ۳۹،مجموعه منشآت آقا حسین خوانساری که آقای صدر هاشمی می گوید:نزد وی مجموعه ای است که شامل مکاتیب و...مکتوب به شریف مکه است.

۶-فهرست مرعشی،ج ۳۴،ص ۴۵۰،مجموعه شماره ۱۳۶۰۱/۱۰،منشآت آقا حسین خوانساری،مکتوب شاه عباس ثانی به شریف مکه به انشای وی به زبان عربی.

۷-نسخه ای از نامهٔ آقا حسین خوانساری به شریف مکّه،ضمن مجموعه منشآت و مکاتبات محمّد مسیح کاشانی در کتابخانه حضرت آیه اللّه مرعشی نجفی به شماره ۸۳۳۳ فهرست،ج ۲۱،ص ۲۹۴؛و التراث العربی،ج ۳،ص ۱۰۰ موجود است.

۸-و نیز ضمن منشآت محمّد مسیح کاشانی در فهرست نسخه های خطی کتابخانه های گلپایگان،ص ۶۲-۶۳ کتابخانه حجه الاسلام گلپایگانی،منشآت،ش ۸۳ موجود است، و بر روی نسخهٔ خطی منشآت نوشته شده:من منشآت العبد الاثیم الجانی محمّد مسیح القاشانی عفی اللّه تعالی عن جریمته و جعله من الصالحین الفایزین برحمته و کتب ذلک فی شهر جمادی الثانیه من شهور سنه ۱۱۱۳».

۹-و نیز نسخه ای از این نامه در کتابخانه حضرت حجه الاسلام و المسلمین طبسی حائری رحمه اللّه به شماره ۲۴۹ ضمن منشآت محمّد مسیح کاشانی موجود است.(نسخه پژوهی، ابو الفضل حافظیان،دفتر اوّل،صفحه ۱۱۹).

۱۰ و ۱۱-دو نسخه از منشآت محمّد مسیح کاشانی که در آن نامه آقا حسین خوانساری به شریف مکه وجود دارد،در کتابخانه حضرت آیه اللّه گلپایگانی به شماره های ۳۴/۱۸۹ و ۸/۶۶ نگهداری می شود.

[۴]

«نامه به شریف زید از زبان میرزا مهدی اعتماد الدوله»

۱-فهرست دانشگاه،ج ۱۶، ص ۳۴۰،شماره مجموعه ۶۷۱۰/۳۰،نستعلیق ریز نصیر الدین محمّد رضوی شاگرد آقا حسین خوانساری در ۱۰۶۴ و ۱۰۹۶،منشآت آقا حسین خوانساری...نامه از زبان میرزا مهدی اعتماد الدوله به شریف زید.

۲-فهرست دانشگاه ج ۹، ص ۹۱۲، جنگ ۲۲۶۰،نسخ و نستعلیق ضیاء الدین حسینی در ۱۳۱۸؛در فهرست فقط نوشته شده است:«نیز نامه به شریف مکه».

۳-جنگ رضوی،ش ۱۶۳۶۲،این شماره در فهارس رضوی موجود نبود،و لکن عکس خطی آن نزد ما موجود است.

۴-فهرست مرعشی،ج ۳۴،ص ۴۵۱،شماره مجموعه ۱۳۶۰۱/۱۰،(برگ ۱۸۲- ۱۸۳)منشآت از آقا حسین...نامه ای که از سوی نواب میرزا مهدی خان به شریف زید نوشته به انشای وی؛همچنین چند مکتوب دیگر از وی در برگ ۱۸۳-۱۸۴ و برگ ۱۸۷-۱۸۹ آمده است.

[۵]

«نامه آقا حسین از جانب اعتماد الدوله بوزیر اعظم صوابه کار روم»

۱-فهرست دانشگاه،ج ۱۶، ص ۳۴۰،شماره مجموعه ۶۷۱۰/۳۰،نستعلیق ریز نصیر الدین محمد رضوی شاگرد آقا حسین خوانساری در ۱۰۶۴ و ۱۰۹۶،منشآت آقا حسین خوانساری...نامه به وزیر اعظم از زبان محمّد بیگ اعتماد الدوله.

۲-فهرست آستان قدس رضوی،شماره عمومی ۱۶۸۱۴،تحریر سده ۱۱ جزء کتب متفرقه،مجموعه بیاض،ص ۷۹.

۳-مجله یادگار،شماره ۸،ص ۳۹،مجموعه منشآت آقا حسین خوانساری که آقای صدر هاشمی گوید:مجموعه منشآتی از آقا حسین نزد من است به خط میرزا احمد نیریزی شامل مکاتیب و...از زبان محمّد خان اعتماد الدوله به وزیر پادشاه روم نوشته اند.

۴-فهرست مرعشی،ج ۳۴،ص ۴۵۱ مجموعه شماره ۱۳۶۰۱/۱۰(برگ ۱۶۹- ۱۷۰)،منشآت از آقا حسین...مکتوب اعتماد الدوله که به معتمد الدوله نوشته به انشای وی.

[۶]

«رقعه ای که جناب آقا حسینا نوشته اند»

۱-فهرست دانشگاه تهران،ج ۸،ص ۶۱۰،مجموعه ۱۹۹۷/۱۹،نستعلیق سده ۱۱، سواد رقعه ای که جناب آقا حسینا نوشته اند(۸۰ پ ۸۱ ر).

۲-فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه،ج ۹، ص ۱۱۸۹،مجموعه شماره ۲۴۵۴/۹ رساله ۹،با عنوان نامه آقا حسین آمده است:«کتابت شاعری با تخلص«تحسین»در ۲۴ جمادی الاولی ۱۱۰۱ در دارابگرد شیراز از صفحه ۱۱۵ تا ۱۱۸ این مجموعه».

[۷]

«سواد کتابت آقا حسین خوانساری به خلیل اللّه قزوینی»

۱-فهرست دانشگاه تهران،ج ۱۳،ص ۳۳۵۰،شماره ۴۳۸۷/۷،نستعلیق محمّد نصیر در ۱۱۴۷ در ش ۲ ذی الحجه ۱۲۲۹ و در ش ۴،۱۴ محرم ۱۱۳۰ در سپاهان در شماره ۵، منشآت است از(۱۳۹-۱۸۷)و ص ۱۸۴ نامه آقا حسین خوانساری به آخوند ملّا خلیل قزوینی است.و در ص ۱۸۵ صورت اجازه صحیفه کامله از جانب آقا حسین....

۲-فهرست دانشگاه،ج ۱۶،ص ۵۷۴ شماره ۷۴۴۷،نسخ و نستعلیق و شکسته سده ۱۱،در ص ع نامه آقا حسین خوانساری است به خلیل اللّه قزوینی با شکسته نستعلیق،با یادداشت مورخ ۱۱۷۳ در ص ۱۳۲ با شعر فارسی و نسخه طبی در ۷۸،۱۳۱ گ.

[۸]

«نامه آقا حسین خوانساری به میرزا شروانی»

۱-فهرست کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی،شماره عمومی ۱۶۸۱۴،تحریر سده ۱۱، جزء کتب متفرقه،مجموعه بیاض،ص ۱۰۷.

[۹]

«رقعه آقا حسین به میر غیاث حکیم»

۱-فهرست دانشگاه،ج ۱۶، ص ۳۴۰،شماره مجموعه ۶۷۱۰/۳۰،نستعلیق ریز نصیر الدین محمّد رضوی شاگرد آقا حسین خوانساری در ۱۰۶۴ و ۱۰۹۶،منشآت آقا حسین خوانساری...در نامه به حکیم داود....

۲-فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی شماره ۱۶۶۷۸.

۳-فهرست نسخه های عکسی مرکز احیاء،ج ۴،ص ۱۹۸ مجموعه ۱۳۵۹/۸،منشآت (۷۸-۱۴۹)منشآت و مکتوبات،و اکثرا بدون تصریح به نامی...و مکتوب آقا حسین خوانساری به میر غیاث حکیم(ص ۱۱۶)،نستعلیق نیکو ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۴۲...، عکسی از روی کتابخانه آستان قدس رضوی-مشهد ۱۶۴،۱۶۶۷۸ صفحه.

[۱۰]

«رقعه آقا حسینا به میر ذو الفقار»

۱-فهرست دانشگاه تهران،ج ۸،ص ۶۱۳،شماره ۱۷ و ۱۹۹۷/۳۱،نستعلیق سده ۱۱، رقعه ای که جناب آقا حسینا به میر ذو الفقار نوشته اند(۸۹ پ-۹۰ پ)و نیز مکرر شماره ۱۷ مجموعه(۷۶ پ-۷۷ پ)است.

و شماره ۱۷ در فهرست دانشگاه،ج ۸،ص ۶۱۰ چنین معرفی شده است:«سواد رقعه ای که جناب معزی الیه به میر ذو الفقار نوشته اند(۷۶ پ-۷۷ پ).

ص:۳۴۳

۲-فهرست دانشگاه،ج ۱۶، ص ۳۴۰، شماره ۶۷۱۰/۳۰،نستعلیق ریز نصیر الدین محمّد رضوی،شاگرد آقا حسین خوانساری در(۱۰۶۴ و ۱۰۹۶)،منشآت آقا حسین خوانساری...دو نامه به مرحوم میرزا ذو الفقار...

۳-فهرست دانشگاه،ج ۱۴،ص ۳۶۷۸،شماره ۴۷۲۷،جنگ،شکسته نستعلیق سده ۱۱،زیرمجموعه شماره ۱۹،نامه آقا حسینا مدظله السامی به یکی از خویشان ۳۵۴- ۳۵۵.(نسخه تطبیق داده شد و این رساله همان رقعه به میر ذو الفقار است).

۴-فهرست مرعشی،ج ۳۴، ص ۴۵۱ مجموعه شماره ۱۳۶۰۱/۱۰ منشآت از آقا حسین...در نامه ای که به میر ذو الفقار نوشته(یکی از آنها در شرح حال او در ص ۱۶۲- ۱۶۴ آمده است).

[۱۱]

«رقعه به میرزا ابو الفتوح»

۱-فهرست کتابخانه مجلس،ج ۸، ص ۱۵، شماره ۲۳۲۷،جنگ،گردآورنده و کاتب محمّد رضا نام دارد.این جنگ شامل مکاتیب و منشآت و...مختلف است

۲-فهرست کتابخانه دانشگاه،ج ۱۶، ص ۳۴۰، شماره ۶۷۱۰/۳۰،نستعلیق ریز نصیر الدین محمد رضوی شاگرد آقا حسین خوانساری در ۱۰۶۴ و ۱۰۶۹.

۳-مجله یادگار،شماره ۸،ص ۳۹ مجموعه منشآت آقا حسین خوانساری،مقالهٔ آقای صدر هاشمی،وی می گوید:مجموعه خطی به خط میرزا احمد نیریزی نزد او موجود است که شامل رقعه به میرزا ابو الفتوح است.

۴-فهرست مرعشی،ج ۳۴،ص ۴۵۱ شماره ۱۳۶۰۱/۱۰،منشآت آقا حسین...

رقعه ای که به مرحوم میرزا ابو الفتوح نوشته.

ص:۳۴۴

[۱۲]

«درباره اسطرلاب»

۱-فهرست دانشگاه،ج ۱۶،ص ۳۴۰،مجموعه ۶۷۱۰/۳۰ منشآت آقا حسین خوانساری جهت اسطرلاب دیوان بیگی،۷۵ ر-۸۲ پ،کتابت نصیر الدین محمد رضوی شاگرد خوانساری در ۱۰۶۴ و ۱۰۹۶؛الذریعه،ج ۲۲،ص ۸۱.

۲-دفتر نسخه های خطی،ج ۶،ص ۱۱۱،از کتب عبد الحسین بیات(سفینه نظم و نثر جامع رفیع الدین رافع،نستعلیق تحریری با تاریخهای ۱۰۷۸ و ۱۰۷۹ و ۱۰۸۴)شماره ۲۷،دیباچه آقا حسین خوانساری به رساله اسطرلاب،ص ۸۲.

و نیز رجوع شود به فهرست نسخه های خطی فارسی،ج ۵،ص ۳۵۶۸،دیباچه رساله اسطرلاب،از آقا حسین خوانساری،شماره ۳۸۶۵۲،عبد الحسین بیات،ش ۲۷ جنگ، رفیع الدین رافع با تاریخ ۱۰۸۴ در دفتر(ص ۸۲)نسخه ها ۶:۱۱۱.

و نیز نسخه بیات در الذریعه،ج ۲۲،ص ۸۱ بدین نحو معرفی شده است:«مقدمه رساله اسطرلاب آقا حسین خوانساری،توجد ضمن مجموعه منشآت عند عبد الحسین بیات، رقم(۲۷)،بخط رفیع الدین رافع،کتابتها ۱۰۸۴ کما فی الفهارس».

نیز در کتاب محقق خوانساری،ص ۱۵۴،دیباچه اسطرلاب براساس همین دو عنوان معرفی شده است:

[۱۳]

«دیباچه مطلع الانوار ملاّ محمد باقر یزدی»

(۱)

۱-فهرست دانشگاه تهران،ج ۸،ص ۶۱۰،مجموعه ۱۹۹۷/۱۸،نستعلیق سده ۱۱، دیباچه ای که بندگان آقا حسینا بر مطلع الانوار ملاّ محمّد باقر یزدی به نام شاه صفی نوشته

ص:۳۴۵

۱- (۱)) -ایشان ریاضی دان مشهور عصر صفوی و صاحب کتاب عیون الحساب است.

است(۷۷ پ-۸۰ ر)و نام کتاب و محمّد باقر بن زین العابدین در آن یاد شده است.

در کتاب الذریعه،ج ۲۱،ص ۱۴۳،شماره ۴۳۳۴ چنین معرفی شده است:«مطالع الانوار فی الهیئه للمولی الریاضی محمّد باقر بن المولی زین العابدین الیزدی و دیباجته للمحقق الخوانساری و علی ظهره تقریظ للمحقق و فیه ثناء الجمیل و مدح جزیل(کما فی تتمیم الامل)و قد مرّ کتابه(عیون الحساب)و مما رأیت فی بعض کتب النجوم النقل عنه بعنوان مطلع الانوار،نقل عنه جداول فی تحقیق قبله جمله من البلدان.

و در کتاب تیمم امل،ص ۷۹ نوشته شده:«قد کتب العلامه الخوانساری دیباجته لکتاب الموسوم بمطالع الانوار فی الهیئه».

و نیز فهرست نسخه های خطی فارسی،ج ۵،ص ۳۵۷۱:دیباچه مطلع الانوار از آقا حسینا (که یاد او در دیباچه بیاض ۳۵۶۴۰ گذشت)بر مطلع الانوار ملاّ محمّد باقر یزدی که یاد آن (در ص ۳۵۰)گذشت.

۲-فهرست دانشگاه،ج ۱۶، ص ۳۴۰،شماره مجموعه ۶۷۱۰/۳۰،نستعلیق ریز نصیر الدین محمد رضوی شاگرد آقا حسین خوانساری در ۱۰۶۴ و ۱۰۹۶،منشآت آقا حسین خوانساری...دیباچه بیاض مطلع الانوار محمّد باقر یزدی...

۳-ملک،ج ۹،ص ۱۸،شماره ۵۷۴۸/۱،نسخ اسد اللّه مشهور به امیر بیک بن مرتضی حسینی سلامی عریصی در شهر کازرون،۹ شعبان ۱۰۷۶،مطلع الانوار از ملاّ محمّد باقر یزدی در شناختن سمت قبله به نام شاه صفوی در یک مقدمه و سی باب و یک خاتمه.

و در فهرست نسخه های خطی،ج ۱،ص ۳۵۰ چنین معرفی شده است:«مطلع الانوار از ملاّ محمّد باقر یزدی،بنگرید(فتوحات غیبیه از او:۱۸۵)در شناختن سمت قبله به نام شاه صفی صفوی(۱۰۳۸-۱۰۵۲)در یک مقدمه و سی باب و یک خاتمه نگاشته است:

۳۳۹۵،ملک ۵۷۴۸/۱ نسخ اسد اللّه مشهور به امیر بیک در ۱۰۷۶،در شهر کازرون،نسخه

کامل با دیباچه آقا حسینا(رؤیت)».۳۳۹۶،دانشگاه ۱۹۹۷/۱۸ نستعلیق ۱۰۸۳ در دفتر (۷۷ پ ۸۰ ر)تنها دیباچه آقا حسینا

۴-فهرست مرعشی،ج ۳۴،ص ۴۵۰،شماره ۱۳۶۰۱/۱۰،منشآت از آقا حسین بن جمال الدین محمّد،درگذشته ۱۰۹۸ ه...دیباچه بر رساله مطلع الانوار ملاّ محمّد باقر یزدی قزوینی (۱).نسخه در حیات مؤلف کتابت شده،و کاتب محمّد مسیح بن اسماعیل فسوی است.

۵-مجله یادگار،شماره ۸،ص ۳۹،مجموعه منشآت آقا حسین خوانساری در مجموعه خطی به خط میرزا احمد نیریزی شامل منشآت...و دیباچه مطلع الانوار.

۶-فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی،ج ۹،ص ۳۰۳،مجموعه شماره ۱۰۹۲۴، رساله نهم،دیباچه بیاضی آقا حسین خوانساری و رساله مطلع الانوار محمّد باقر یزدی، ظاهرا فهرست نگار اشتباه کرده و این طور باید ثبت شود:دیباچهٔ بیاض بر رساله مطلع...

[۱۴]

«قورق شراب آقا حسین خوانساری»

۱-فهرست دانشگاه ج ۱۶، ص ۳۴۰،شماره مجموعه ۶۷۱۰/۳۰،نستعلیق ریز نصیر الدین محمد رضوی شاگرد آقا حسین خوانساری در ۱۰۶۴ ق و ۱۰۹۶ ق،منشآت آقا حسین خوانساری...قورق شراب.

۲-فهرست سپهسالار،ج ۴،ص ۶۵،شماره ۲۹۱۳/۲۵،نسخ و نستعلیق،۹۰۰ برگ، قروق شراب،از آقا حسین خوانساری در متن، (برگ ۴۷۹-۴۹۴)

۳-فهرست دانشگاه،ج ۹،ص ۱۲۱۵،مجموعه ۲۴۶۵/۹،انشای آقا حسین درباره قرق شراب(۹۴-۱۰۶).

نیز میکروفیلم،در ج ۳،ص ۱۱۷،شماره ۴۹۵۵ در دانشگاه موجود است.

۱- (۱)) -«این دیباچه در کتاب شرح حال محقق خوانساری»،ص ۱۵۵-۱۶۰ آمده است.

۴-فهرست دانشگاه،ج ۱۴، ص ۳۶۷۶، شماره ۴۷۲۷/۳،شکسته نستعلیق سده ۱۱، قدغن شراب آقا حسین خوانساری،مورخ ۱۰۹۶(۷۴-۸۳ و ۱۲۸-۱۲۹).

۵-فهرست دانشگاه،ج ۱۳، ص ۳۱۰۰،مجموعه ۴۱۱۸/۱۳،نستعلیق،گویا از محمّد نامی در سال ۱۱۳۳،انشای آقا حسین خوانساری در قرق شراب(۲۳۳-۲۴۴).

۶-فهرست مجلس،ج ۳۶،ص ۳۸۴،مجموعه ۱۳۴۴۳/۵۵،قدغن شراب ص(۳۰۲- ۳۰۸)از آقا حسین خوانساری،رساله ادبی که مؤلف در مذمت شراب با نثری روان و شیوا نگاشته است.در پایان آن از شاه صفی نام می برد،این رساله در ذی القعده ۱۰۹۵ تحریر شده است (۱).

۷-فهرست مجلس،ج ۳۶،ص ۳۸۰-۳۸۴،مجموعه ۱۳۴۴۳/۱۹،منشآت آقا حسین خوانساری(ص ۲۲۷-۲۳۲).

۸-فهرست دانشگاه،ج ۱۷،ص ۱۲۴ شماره ۸۳۷۴/۴،قدغن و غرق شراب آقا حسین،نستعلیق خوش.

۹-فهرست دانشگاه،ج ۱۱،ص ۲۳۴۹(نستعلیق سده ۱۱ و ۱۲)مجموعه شمارهٔ ۳۳۴۹/۲۶،انشای آقا حسین در قدغن شراب(برگ ۲۴۷-۲۵۹).

۱۰-فهرست دانشگاه،ج ۱۲،ص ۲۸۳۴،شماره ۳۸۵۷/۴،شکسته نستعلیق سده ۱۱، بخط محمّد حسین لواسانی در ۱۰۷۳،قدغن شراب(۳۵).

۱۱-فهرست دانشگاه،ج ۹،ص ۱۴۱۵،شماره ۲۵۴۱/۱۳۸،نستعلیق سده ۱۱ گردآورنده محمّد معینای،اردوباری در ۱۱۰۹،انشای آقا حسین درباره قرق شراب(۳۷۰).

۱۲-دفتر نسخه های خطی(نشریه ۵:۱۰۹)در کتابخانه ملی و دانشگاهی اورشلیم ۳۱- Ar.B در باب قرق شراب،انشای آقا حسین خوانساری(قطع بیاضی،قرن ۱۲).

ص:۳۴۸

۱- (۱)) -منزوی ۴۲۶/۱،دانشگاه ۱۳۶۳/۹ و ۳۱۰۰/۱۳ و ۳۶۷۶/۱۴.

۱۳-فهرست دانشگاه،ج ۹،ص ۱۳۶۳،شماره ۲۵۷۰/۴،نسخ سده ۱۱،منشآت (۱۲۴-۱۴۲)۱-انشای آقا حسین در وقفنامه به میرزا رضیّا؛۲-در منع شراب به دستور شاه صفی.

۱۴-فهرست دانشگاه ج ۹،ص ۹۱۲،شماره ۲۲۶۰،نسخ و نستعلیق ضیاء الدین حسینی در ۱۳۱۸،رساله قرق شراب از برگ ۶۳ تا برگ ۶۹ است که در فهرست دانشگاه به آن اشاره ای نشده است.

۱۵-کتابخانه علاّمه سیّد محمّد علی روضاتی-دام ظله-در اصفهان،شماره ۴۰۶۷.

۱۶-الذریعه،ج ۱۱،ص ۱۷۵،شماره ۱۰۸۹:«رساله فی حرمه شرب الخمر،فارسیه لطیفه للمحقق الآقا حسین بن جمال الدین محمد الخوانساری المتوفی ۱۰۹۹ قال السید هبه الدین رأیتها فی غایه الجوده،بخط السید مرتضی بن علم الهدی الطالقانی،و هی فی قبال«جام جهان نما»المذکور فی[الذریعه]۵:۳۰۱،و مرّ[الذریعه،ج ۱۰،ص ۳۸]الذکری فی تفسیر آیه الخمر».

۱۷-فهرست نسخه های خطی،ج ۱،ص ۴۲۶-۴۲۷ شراب-قدغن شراب-حرمت شراب،از آقا حسین فرزند جمال الدین محمّد خوانساری درگذشته(۱۰۹۹)در حرمت می و زیانهای آن به دستور شاه صفی(۱۰۳۸-۱۰۵۲)بنگرید به الذریعه ۱۱:۱۷۵ و ۹:

۲۴۷؛ریحانه الادب ۳:۴۸۷؛روضات الجنات ۱۹۶؛هدیه العارفین ۱:۳۲۴؛هدیه الاحباب ۲۳۴؛و دانشگاه ۲۵۷۰ و ۴۱۱۸ و ۴۷۲۷؛ملی و دانشگاهی اورشلیم نسخه ها ۵:۱۰۹.

۱۸-فهرست مرعشی،ج ۳،ص ۴۵۰ و ۴۵۱،مجموعه ۱۳۶۰۱/۱۰،برگ ۸۱ نسخهٔ خطی،رجوع شود به آغاز نامه«فهرست آغاز نسخه های خطی»،ج ۳،ص ۳۳۰.

[۱۵]

«وصف سخن»

۱-فهرست دانشگاه تهران،ج ۸،ص ۶۰۹،مجموعه ۱۹۹۷/۱۵،نستعلیق سده ۱۱ دیباچه بیاض،از گفتار جناب آقا حسینا غفر اللّه(۷۱ ر-۷۴ پ).

ص:۳۴۹

۲–فهرست دانشگاه تهران،ج ۱۴،ص ۳۶۷۶،جنگ شماره ۴۷۲۷/۹،شکسته نستعلیق سده ۱۱،تعریف سخن از آقا حسین مدظله السامی(برگ ۱۵۶–۱۶۱).

۳–فهرست دانشگاه تهران،ج ۱۶، ص ۳۴۰،شماره مجموعه ۶۷۱۰/۳۰،نستعلیق ریز نصیر الدین رضوی شاگرد آقا حسین در(۱۰۶۴ و ۱۰۹۶)منشآت آقا حسین در وصف سخن.

۴–فهرست دانشگاه تهران،ج ۹، ص ۱۴۰۱، شماره ۲۵۹۱/۹۰،نستعلیق سده ۱۱، گردآورنده آقا محمّد معینای اردوبادی،پسر حاجی محمد خان که در ۱۱۰۹ آغاز کرده، و خط دیگران هم در آن است.زیرمجموعه ۹۰،دیباجه ای از گفتار آقا حسین که به جهت بیاضی شاه عباس ثانی نوشته(۳۰۲–۳۱۰).

۵–فهرست میکروفیلم دانشگاه،ج ۲،ص ۲۶۳،فیلم ۳۸۴۹/۸۰،جنگ علی نقی خاتون آبادی:۸۰:دیباچه مجموعه آقا حسین(۱۰۵ ر–۱۰۷ پ).

۶–فهرست مجلس،ج ۸، ص ۱۷،جنگ ۲۳۲۷،گردآورنده و کاتب محمّد رضا نام دارد،دیباچه مجموعه آقا حسین خوانساری(۶۸۶).

۷–فهرست مجلس،ج ۱۷،ص ۱۱۸،مجموعه ۵۶۶۶/۹(حدود قرن ۱۲)دیباچه بیاض شاه عباس،ص ۳۱۳–۳۲۰ دفتر از آقا حسین خوانساری(دانشگاه ۲۵۹۱/۹۰).

۸–فهرست مجلس،ج ۳۶، ص ۳۸۸، مجموعه ۱۳۴۴۳/۸۵،دیباچه بیاض شاه عباس از آقا حسین خوانساری ص(۴۵۳–۴۵۴)فارسی.

۹–فهرست سپهسالار،ج ۵،ص ۶۶۷،شماره ۱۷۹۹ ش(۵۱ دفتر)منشآتی از آقا حسین خوانساری به فارسی ص(۶۱۶–۶۲۱)سپس شعر عرفی است(ص ۶۳۲–۶۳۷).

۱۰–فهرست سپهسالار،ج ۴،ص ۶۵،شماره ۲۹۱۳/۲۶،جنگ شامل ۴۰ رساله، تعریف سخن از مرحمت پناه،که گویا همان آقا حسین می باشد،ص(۴۷۹–۴۹۴)در کرانه در حاشیه رساله قرق شراب.

ص:۳۵۰

۱۱-فهرست نسخه های خطی ملک،ج ۹، ص ۱۳۳،شماره ۶۰۷۵،نسخ و نستعلیق چند کاتب با تاریخهای حدود سال ۱۰۸۷...،مجموعه شامل:۱-دیباچه بیاض(ف)از آقا حسین(دانشگاه ۸:۶۰۹ م ۳۵۶۴)،(۱ پ-۲ پ).

۱۲-فهرست نسخه های خطی فارسی،ج ۵،ص ۳۵۶۴،دیباچه بیاض از آقا حسینا در گذشته پیش از ۸۳-۱۰۸۶.

تهران،دانشگاه ۱۹۹۷/۱۵،در جنگ نوشته ۸۳-۱۰۸۶،در عنوان آمده جناب آقا حسینا غفر اللّه(۷۱ ر-۷۴ پ)دانشگاه،ج ۶۰۹/۸.تهران؛ملک ۶۰۷۵/۱ نستعلیق با تاریخ ۱۰۸۷؛در دفتر(۱ پ-۲ پ)آغاز برابر نمونه،[رؤیت].

۱۳-دفتر نشریه های دانشگاه ج ۶،ص ۱۱۱،فهرست کتابخانه بیات،جنگ،رفیع الدین رافع با تاریخ ۱۰۸۴،شماره ۲۶،دیباچه بیاضی از آقا حسین خوانساری ص ۷۷.

۱۴-فهرست مرعشی،ج ۳۰،ص ۶۰۵-۶۰۶،مجموعه ۱۲۱۴۴/۳،دیباچه بیاض

۱۵-فهرست مرعشی شمارهٔ مجموعه ۱۳۶۰۱/۱۰،فهرست ج ۳۴ ص ۴۵۱.

۱۶-فهرست مرعشی،ج ۳۱،ص ۶۹۷،مجموعه ش ۱۲۵۸۹/۲۸.

۱۷-نشریه دانشگاه،ج ۱۱،ص ۹۴۰،کتابخانه های اصفهان،شماره ۳۱۲،رساله ۴، کتابت احمد نیریزی.

۱۸-الذریعه،ج ۲۲، ص ۴۶،شماره ۵۹۸۲:«مقدمه بیاض لآقا حسین الخوانساری المذکور فی[الذریعه]ج ۹،ص ۲۴۷،و البیاض للشاه عباس الثانی المذکور فی[الذریعه] ج ۹،ص ۶۷۹؛نسخه منها عند عبد الحسین بیات ۲۶،فی ص(۷۷)من جنگ رفیع الدین رافع المورخه(۱۰۸۴)،و نسخه اخری و ثمان صحائف فی دانشگاه ۲۵۹۱/۹۰،ضمن جنگ من منشآت کتبت فی اوائل القرن الثانی عشر».

۱۹-دائره المعارف بزرگ اسلامی،ج ۱،ص ۴۶۰ در ضمن شرح حال آقا حسین خوانساری.

ص:۳۵۱

[۱۶]

«مکتوبی از آقا حسین خوانساری»

۱-فهرست دانشگاه،ج ۱۶، ص ۳۴۰،شماره مجموعه ۶۷۱۰/۳۰،نستعلیق ریز نصیر الدین محمّد رضوی شاگرد آقا حسین،در فهرست با عنوان:دیباچه ای که حسب الامر الاعلی ساخته است آمده؛و در نسخه آورده شده به نام(دیباچه بیاض).

۲-و نیز در فرهنگ ایران زمین،ج ۲۵،ص ۱۲۴ این رساله با تصحیح حسن عاطفی و به کوشش ایرج افشار در تهران،به سال ۱۳۶۱ ش با عنوان مکتوبی از آقا حسین خوانساری به چاپ رسیده است.

[۱۷]

«دیباچه بیاض»

۱-فهرست دانشگاه،ج ۱۶، ص ۳۴۰،شماره مجموعه ۶۷۱۰/۳۰،نستعلیق ریز نصیر الدین محمّد رضوی شاگرد آقا حسین خوانساری در ۱۰۶۴ و ۱۰۹۶،منشآت آقا حسین خوانساری...دیباچه که حسب الامر الاعلی ساخته،دیباچه بیاض.

۲-فهرست کتابخانه مرکزی آستان قدس،شماره عمومی ۱۶۸۱۴،تحریر سده ۱۱،جزء کتب متفرقه،مجموعه بیاض.

۳-فهرست آستان قدس رضوی،ج ۹،ص ۳۰۴،مجموعه شماره ۱۰۹۲۴/۹، مجموعه ای عربی و فارسی شامل...دیباچه بیاض آقا حسین،و رساله مطلع الانوار محمّد باقر یزدی.ظاهرا فهرست نگار اشتباه کرده و این طور باید باشد:دیباچه بیاض بر رساله مطلع الانوار....

۴-فهرست دانشگاه،ج ۹، ص ۱۱۸۹،مجموعه شماره ۲۴۵۴/۱۰،شکسته نستعلیق در ۱۱۰۱ نوشته شده،دیباچه بیاض(۱۱۸-۱۲۱)که در آن از شاه عباس دوم یاد شده است.

ص:۳۵۲

۵-مجله یادگار،شماره ۸،ص ۳۹،مجموعه منشآت آقا حسین،نگارنده صدر هاشمی می گوید:مجموعه خطی به خط میرزا احمد نیریزی نزد او موجود است که شامل منشآت...از جمله...دیباچه بیاضی که به جهت نواب صدارت پناه نوشته اند.

۶-فهرست مرعشی،ج ۳۴،ص ۱۵۰،شماره مجموعه ۱۳۶۰۱/۱۰،منشآت آقا حسین...دیباچه بیاضی دیگر...

۷-فهرست نشریه دانشگاه،دفتر ۶،ص ۱۱۱،فهرست کتابخانه عبد الحسین بیات، جنگ رفیع الدین رافع با تاریخ ۱۰۸۴،شماره ۲۶،دیباچه بیاض از آقا حسین خوانساری،ص ۷۷.

[۱۸]

«رقعه در وصف بهار»

۱-فهرست دانشگاه،ج ۸،ص ۶۰۹،مجموعه شماره ۱۹۹۷/۱۶،نستعلیق سده ۱۱،با تاریخ(۱۰۸۳-۱۰۸۶)،فقره ای چند در تعریف بهار از گفتار جناب آقا حسینا(۷۵ ر- ۷۶ پ).

فیلم آن به شماره ۷۱۱۶ در دانشگاه موجود است.

۲-فهرست دانشگاه،ج ۱۶، ص ۳۴۰،شماره مجموعه ۶۷۱۰/۳۰،نستعلیق ریز نصیر الدین محمّد رضوی شاگرد آقا حسین خوانساری در(۱۰۶۴ و ۱۰۹۶)،منشآت آقا حسین خوانساری...تعریف بهار...

۳-فهرست ملک،ج ۹،ص ۸۵،شماره ۵۸۶۵/۹،شکسته نستعلیق چلیپا از اوائل سده سیزدهم.

۴-فهرست مجلس،ج ۳۶،ص ۳۸۴،مجموعه شماره ۱۳۴۴۳/۵۶،بهاریه، ص(۳۰۹-۳۱۱).

۵-فهرست دانشگاه،ج ۹، ص ۱۲۱۵،مجموعه ۲۴۶۵/۱۰،نستعلیق ریز و نسخ در متنی زرافشان،نویسنده محمّد قاسم در سال(۱۱۰۴)،انشای خوانساری در تعریف بهار (۱۰۶-۱۰۹).

۶-فهرست نسخه های خطی فارسی،ج ۵،ص ۳۵۳۸،شماره ۳۸۳۰۹...بهاریه از آقا حسینا که دیباچه مطلعه الانوار ملّا محمد باقر یزدی را به نام شاه صفی(۱۰۳۸-۱۰۵۲) ساخته است به نثر و نظم،در وصف بهار.

تهران دانشگاه ۱۹۹۷/۱۶ سده ۱۱ با تاریخ ۱۰۸۶۰۸۳ در جنگ(۷۵ ر-۷۶ پ) همراه با....

۷-فهرست سپهسالار،ج ۵، ص ۶۶۷، شماره ۲۷۹۹ ش ۴۲ دفتر.منشآت در نسخه ۲۷۹۹/۵۱،منشآتی از آقا حسین خوانساری ص(۶۱۶-۶۲۱).

۸-فهرست سپهسالار،ج ۵،ص ۶۹۵،شماره ۲۹۱۱،ش ۶۵ دفتر...نامه هایی از آقا حسین خوانساری و بخشی از فرج بعد الشده و گفتاری از ملّای روم تا ص ۱۹۹ در متن و هامش.

۹-فهرست دانشگاه،ج ۹،ص ۱۱۸۹،مجموعه ۲۴۵۴/۱۳،شکسته نستعلیق شاعری «تحسین»تخلص که در داربگرد شیراز در ۲۴ ج ۱۱۰۱/۱ ق نوشته شده،تعریف بهار (۱۲۶-۱۲۷).

۱۰-فهرست نسخه های خطی مرکز احیاء،ج ۴، ص ۱۷۶،مجموعه ۱۳۵۶/۲۷،منشآت و متفرقات...تعریف بهار از محقق خوانساری(۱۴۸-۱۵۰).

۱۱-فهرست مرعشی،ج ۳۴،ص ۱۵۰،شماره مجموعه ۱۳۶۰۱/۱۰،منشآت از آقا حسین...انشائی در وصف بهار(این انشاء در شرح حال او در ص ۱۴۸-۱۵۳ آمده است).

۱۲-دائره المعارف بزرگ اسلامی،ج ۱،ص ۴۶۰ در ضمن شرح حال محقق خوانساری.

ص:۳۵۴

[۱۹]

«نامه آقا حسین به یکی از اهل هند»

۱-فهرست سپهسالار،ج ۴،ص ۴۹،جنگ ۱۴۳،نستعلیق و نسخ،عنوانها شنگرف، راسته و چلیپا،تاریخ ندارد در پیرامن سده ۱۱ نوشته شده،این جنگ مشتمل بر شعرها منشآت و چند رساله به ترتیب زیر است:دیباچه برای ابواب الجنان؛دیباچه برای...؛ منشآت محمّد طاهر نصرآبادی،رضیهٔ شکسته نویس،ملّا الفتی،آقا حسین خوانساری، طغری مشهدی...

[۲۰]

«رقعه به قاضی نظاما»

۱-فهرست سپهسالار،ج ۴،ص ۴۹،جنگ شماره ۱۴۳،نستعلیق و نسخ،عنوانها شنگرف،راسته و چلیپا تاریخ ندارد،در پیرامن سده ۱۱ نوشته شده،این جنگ مشتمل بر شعرها،منشآت و چند رساله به ترتیب زیر است:دیباچه برای ابواب الجنان؛دیباچه برای...؛منشآت محمّد طاهر نصرآبادی،رضیه شکسته نویس،ملّا الفتی،آقا حسین خوانساری....

[۲۱]

«رقعه در باب سرما به قاضی نظاما»

۱-فهرست سپهسالار،ج ۴،ص ۴۹،جنگ شماره ۱۴۳،نستعلیق و نسخ،راسته و چلیپا،این جنگ مشتمل بر شعرها،منشآت و چند رساله به ترتیب زیر است:دیباچه برای ابواب الجنان؛دیباچه برای...؛منشآت محمّد طاهر نصرآبادی...و آقا حسین خوانساری....

ص:۳۵۵

[۲۲]

«رقعه به عزیزی»

۱-فهرست سپهسالار،ج ۴،ص ۴۹،شماره ۴۳،نستعلیق و نسخ،راسته و چلیپا،این جنگ مشتمل بر شعرها،منشآت و چند رساله به ترتیب زیر است:دیباچه برای ابواب الجنان؛دیباچه برای...؛منشآت محمّد طاهر نصرآبادی،رضیه شکسته نویس،ملّا الفتی، آقا حسین خوانساری،طغری مشهدی....

[۲۳]

«در اصطلاح گنجفه»

۱-فهرست سپهسالار،ج ۴،ص ۴۹،شماره ۱۴۳،نستعلیق و نسخ،راسته و چلیپا،این جنگ مشتمل بر شعرها،منشآت و چند رساله به ترتیب زیر است:دیباچه برای ابواب الجنان؛دیباچه برای...؛منشآت محمد طاهر نصرآبادی،رضیه شکسته نویس،ملا الفتی، آقا حسین خوانساری،طغری مشهدی....

[۲۴]

«جواب کاغذ سفید»

۱-فهرست سپهسالار،ج ۴،ص ۴۹،شماره ۱۴۳،نستعلیق و نسخ،راسته و چلیپا،این جنگ مشتمل بر شعرها،منشآت و چند رساله به ترتیب زیر است:دیباچه برای ابواب الجنان؛دیباچه برای...؛منشآت محمّد طاهر نصرآبادی،رضیه شکسته نویس،ملا الفتی، آقا حسین خوانساری،طغری مشهدی....

[۲۵]

«وقفنامه قرآن از آقا حسین خوانساری»

۱-فهرست دانشگاه،ج ۱۷،ص ۱۲۴،شماره ۸۳۷۴،مجموعه و جنگ شماره

ص:۳۵۶

۸۳۷۴/۵،نستعلیق راسته وقف نامچه قرآن از آقا حسین خوانساری به خط نستعلیق خوش.

۲-جنگ رضوی شماره ۱۶۳۶۲،در فهرست رضوی این شماره موجود نیست؟!

۳-فهرست مرعشی،ج ۲۹، ص ۴۰۹،مجموعه شماره ۱۱۶۳۹،مکاتبات،مؤلف ناشناخته سده ۱۱ یا ۱۲ ق«مجموعه ای است از مکاتبات و...وقف نامه قرآن مجید به سال ۱۱۱۰ ق که احتمالا از آقا حسین خوانساری باشد».باید متذکر شویم که مجموعه مرعشی به شماره ۱۱۶۳۹ مکاتبات و منشآت محمّد مسیح کاشانی است که ایشان جمع آوری کرده اند و بعضا از خود ایشان است.و نیز نسخهٔ دیگری از این مجموعه منشآت محمّد مسیح کاشانی در کتابخانه مرعشی به ش ۸۳۳۳ نگهداری می شود.

[۲۶]

«منه دام ظلّه:قباله خانه میرزا شفیع»

۱-فهرست دانشگاه،ج ۱۶، ص ۳۴۰،شماره مجموعه ۶۷۱۰/۳۰،نستعلیق ریز نصیر الدین محمد رضوی شاگرد آقا حسین خوانساری در(۱۰۶۴ و ۱۰۹۶)،منشآت آقا حسین...قباله خانه میرزا شفیع.

۲-فهرست مرعشی،ج ۲۹، ص ۴۰۹،مجموعه شماره ۱۱۶۳۹ مکاتیب،...نامه علامه آقا حسین به شریف مکه و...و چندین قباله.این مجموعه از محمّد مسیح کاشانی است.

۳-مجله یادگار،ش ۸،ص ۳۹،مجموعه منشآت آقا حسین خوانساری در تملک نگارنده مقاله آقای صدر هاشمی منشآت و...از جمله...قباله خانه....

[۲۷]

«در وقف قرآن صفی قلی بیک»

۱-علّامه تهرانی در الذریعه،ج ۲۵،ص ۱۳۷،ش ۷۹۵ می نویسد:«وقف نامه من

انشاء آقا حسین الخوانساری م(۱۰۹۹)ابن آقا جمال فیه بیان وقفیه املاک،وقفها الشاه صفی الصفوی للحرم المرتضوی بالنجف و الحائر الحسینی،فارسی مبسوط أبدع فیه من الکمال الادنی ما لا یوصف کما ذکره لی هبه الدین الشهرستانی،قال و رأیت النسخه بخط السید مرتضی علم الهدی الطالقانی».ممکن است که این نسخه همان وقف نامه قرآن صفی قلی بیک باشد؟

۲-فهرست کتابخانه دانشگاه،ج ۱۶،ص ۳۴۰،ش ۶۷۱۰،زیرمجموعه شماره ۳۰، نسخه ای از انشاء این موقوفه موجود است.

۳-فهرست دانشگاه،ج ۹،ص ۱۱۸۹،مجموعه شماره ۲۴۵۴/۱۱،شکسته نستعلیق شاعری تخلص که در داربگرد شیراز در ۲۴ ج ۱۱۰۱/۱ نوشته است،وقف نامه قرآن صفی قلی خان(۱۲۱-۱۲۲).

۴-فهرست مرعشی،ج ۳۴،ص ۴۵۱ شماره مجموعه ۱۳۶۰۱/۱۰ منشآت آقا حسین...وقفنامه قرآن صفی قلی بیک به انشای او،این وقف نامه در شرح حال او ص ۱۷۲-۱۷۵ آمده است.(تاریخ کتابت این وقفنامه ظاهرا سال ۱۰۶۹ ق می باشد).

۵-فهرست دانشگاه تهران،ج ۱۴،ص ۳۸۰۶،مجموعه ۴۷۵۸،نستعلیق راسته و چلیپای سده ۱۱،مجموعه شامل:۱ منشآت(۲ ر-۵۰ پ)انشایی است به نام شاه صفی و انشائی دیگر،و وقف نامه قرآن صفی قلی خان ساخته آقا حسین خوانساری....

[۲۸]

«وقف نامه ای که به جهت میرزا رضیّا نوشته اند»

۱-فهرست دانشگاه،ج ۸،ص ۶۱۶،مجموعه ۱۹۹۷/۳۸،نستعلیق سده ۱۱، وقفنامچه ای که بندگان آقا حسینا به جهت میرزا رضیّا نوشته اند(۱۶۲ ر-۱۶۷ پ).

ص:۳۵۸

۲-فهرست دانشگاه،ج ۱۶، ص ۳۴۰، شماره ۶۷۱۰/۳۰،نستعلیق ریز نصیر الدین محمّد رضوی شاگرد آقا حسین خوانساری در(۱۰۶۴ و ۱۰۶۹)منشآت آقا حسین خوانساری،برگ ۴،انشائی در مورد موقوفات میرزا رضی.

۳-فهرست دانشگاه تهران،ج ۹، ص ۱۳۶۳،مجموعه شماره ۲۵۷۰/۴،نسخ سده ۱۱، منشآت(۱۲۴-۱۴۲)انشاء آقا حسین خوانساری که وقفنامه ایست برای میرزا رضیّا محمد که املاکی را برای روضه حضرت علی و امام حسین علیهما السّلام وقف کرده بود،تاریخ وقف در نسخه درست خوانده نمی شود.

۴-فهرست میکروفیلم دانشگاه،ج ۲،ص ۲۶۶،مجموعه ۳۸۴۹/۱۴۹،جنگ علی نقی خاتون آبادی،دیباچه وقف نامه از آقا حسین برای میرزا رضی در ۲۰ صفر ۱۰۷۳ (۲۷۲ ر-۲۷۵ ر)

۵-فهرست دانشگاه،ج ۱۷،ص ۱۲۴،مجموعه شماره ۸۳۷۴/۶،نستعلیق راسته و چلیپای ع ۱۱۱۷/۱،وقفنامچه دیگر نمونه وار به همان خط.نسخه مقایسه شد همین وقفنامه آقا حسین به میرزا رضیّا است.

۶-فهرست دانشگاه،ج ۱۴،ص ۳۶۷۸،شماره ۴۷۲۷/۱۸،جنگ،شکسته نستعلیق سده ۱۱،وقفنامچه آقا حسینا مدظله السامی.

نسخه مقایسه شد همین وقفنامه آقا حسین به میرزا رضیّا است.

۷-فهرست دانشگاه،ج ۹،ص ۱۴۱۱،مجموعه ۲۵۹۱/۸۶،نستعلیق سده ۱۱ گردآورنده محمّد معینای اردوبادی که در ۱۱۰۹ آغاز کرده،در فهرست هامش دیباچه آقا حسین خوانساری به وقف نامچه میرزا رضی(۱۶۴).

۸-فهرست مرعشی،ج ۳۴،ص ۴۵۰ و ۴۵۱،مجموعه ش ۱۳۶۰۱/۱۰،برگ ۸۵.

(رجوع شود به آغازنامه،ج ۳،ص ۵).

ص:۳۵۹

۹-مجله یادگار،شماره ۸،ص ۳۹،مجموعهٔ خطی آقای صدر هاشمی به خط میرزا احمد نیریزی خطاط که شامل منشآت و...وقفنامه میرزا رضی است.

[۲۹]

«آقا حسین خوانساری از جهت کتابت روضهٔ مقدسه»

۱-فهرست دانشگاه تهران،ج ۱۶، ص ۳۴۰،مجموعه ۶۷۱۰/۳۰،نستعلیق ریز نصیر الدین محمّد رضوی شاگرد آقا حسین خوانساری در(۱۰۶۴ و ۱۰۹۶)،منشآت آقا حسین خوانساری...کتابه روضهٔ مقدسه به نام شاه سلیمان مورخ ۱۰۸۵.

۲-فهرست مجلس شورا ملی،ج ۴،ص ۱۳۹،شماره ۱۳۹۳،کشکول:نسخه ای است که صفحه اول...در یکی از صفحات اضافی آخر نسخه،قصیدهٔ عربی در مرثیه شهید ثانی از شیخ بهاء الدین عاملی،و همچنین متن کتیبهٔ آستان قدس رضوی که به انشاء آقا حسین خوانساری است نقل شده است.

۳-مجله یادگار،شماره ۸،ص ۳۹،مجموعهٔ خطی آقای صدر هاشمی به خط میرزا احمد نیریزی شامل منشآت و...کتیبه تعمیر عمارات مبارکه مشهد مقدس رضوی است.

(در کتاب شرح احوال محقق خوانساری،ص ۱۷۱ با عنوان وقفنامه آمده است که اشتباه است.

[۳۰]

«مخمس از کلام آقا حسین»

۱-فهرست دانشگاه،ج ۱۶،ص ۶۴۵،شماره ۷۵۹۳/۲،نستعلیق چلیپای حبیب اللّه طالش شاندرمنی کسکری در متن و هامش،در برخی شماره ها...با تاریخ شب یکشنبه ۷ شوال(۲۲)و(۱۲۹۳)۲۷ برگ،۵۲ صفحه،مخمس آقا حسین خوانساری در ستایش حضرت علی علیه السّلام(۲۶ و ۴۹).

[۳۱]

«شعر آقا حسین خوانساری»

۱-فهرست نسخه های خطی ملک،ج ۸،ص ۱۶۲،شماره ۵۰۰۸،نستعلیق ۱۰۹۰ در شهر همدان،در این جنگ شعرها به ترتیب حروف تهجی نام های سرایندگان است،و از سرایندگان تنها به نام آنها اکتفا شده.

۲-مجله یادگار،شماره ۸،ص ۳۸-۳۹،مجموعه منشات آقا حسین خوانساری به قلم آقای م.صدر هاشمی،چاپ اوّل،سال ۱۳۲۴ ش.

[۳۲]

«وقفنامه»

۱-جنگ رضوی،شماره ۱۶۳۶۲،این جنگ در فهرست رضوی شناسائی نشده و آن را در فهرست نیافتیم و این رساله مابین وقفنامه آقا حسین و دیگر رسالۀ آقا حسین که به شریف مکه نوشته اند،قرار دارد.

[۳۳]

«از جانب آقا حسین به میرزا محمد حسین و میرزا محمد سعید»

۱-جنگ رضوی،شماره ۱۶۳۶۲،این رساله ضمن جنگی در کتابخانۀ آستان قدس رضوی است که در فهرست آن را نیافتیم.

۲-مجله یادگار،ش ۸،ص ۳۹،مجموعه منشات آقا حسین خوانساری نگارنده:صدر هاشمی از مجموعۀ میرزا احمد نیریزی.

[۳۴]

«از جانب آقا حسین به واقعه نویس در سفارش شخصی نوشته اند»

۱-در جنگ رضوی،ش ۱۶۳۶۲ رساله ای است با عنوان:«از جانب آقا حسین به

واقعه نویس در سفارش شخصی نوشته اند».عکس خطی این جنگ در اختیارمان است و لکن در فهرست رضوی آن را نیافتیم.

[۳۵]

«در جواب کتابت میرزا نظام که به صاییا نوشته»

۱-ضمن جنگ رضوی شماره ۱۶۳۶۲ این رساله احتمالا از آقا حسین است،زیرا بعد از این انشاء،وقف نامه قرآن آقا حسین است و صفحات قبل از این انشاء از منشآت آقا حسین خوانساری است،ولی صحت یا عدم صحت آن به آقا حسین خوانساری باید بیشتر بررسی شود.

[۳۶]

«وقف نامه جمشید خان به انشای آقا حسین»

۱-فهرست دانشگاه تهران،ج ۱۴،ص ۳۸۰۶،مجموعه شماره ۴۷۵۸،نستعلیق راسته و چلیپای سده ۱۱،مجموعه شامل:۱-منشات(۲ ر-۵۰ پ)انشائی است به نام شاه صفی،و انشائی دیگر،و وقف نامه صفی قلی بیک،ساخته آقا حسین خوانساری، و وقف نامه جمشید خان از همو و چندین نامه و انشای دیگر.

۲-جنگ رضوی،ش ۱۶۳۶۲ در روی نسخهٔ خطی با این عنوان:«از جانب آقا حسین به جمشید خان حاکم استرآباد»نوشته شده است،این جنگ را در فهارس رضوی پیدا نکردیم تا دیگر خصوصیات آن نوشته شود،و لکن عکسی از آن جنگ در اختیارمان است.

[۳۷]

«از جانب شخصی در باب قبول تکلفی به بزرگی نوشته اند»

۱-این عنوان در جنگ رضوی به ش ۱۶۳۶۲،ضمن مجموعه منشآت آقا حسین خوانساری به ایشان نسبت داده شده است،این مجموعه جنگ را در فهارس آستان قدس رضوی نیافتیم.

ص:۳۶۲

[۳۸]

«از جانب آقا حسین به محمّد بیک»

۱-جنگ رضوی،ش ۱۶۳۶۲،این رساله در جنگی از کتابخانه آستان قدس رضوی است،و لکن در فهرست رضوی این را نیافتیم.

[۳۹]و[۴۰]

«از جانب آقا اشرف به محمّد بیک نوشته اند»

و

«از جانب شیخ علی خان به حسین پاشا در جواب کتابت که از هند نوشته»

۱-دو عنوان بالا در جنگ رضوی به ش ۱۶۳۶۲،ضمن مجموعه منشآت آقا حسین خوانساری و لابلای دیگر منشآت آقا حسین خوانساری که مسلّما از او است،موجود می باشد.در این جنگ بعضی از منشآت از جانب اشخاصی توسط آقا حسین خوانساری نوشته شده و در دیگر نسخه های خطی،صریحا از رساله ها و منشآت آقا حسین خوانساری ثبت شده است،که نمونه هایی از این قبیل داشته ایم.این دو انشاء و بعضی دیگر از منشآت این مجموعه از آقا حسین خوانساری هست یا نه؟احتیاج به تتبّع دارد.

****

[سایر منشآت منسوبه به آقا حسین خوانساری]

اشاره

به غیر از این چهل عنوان،عناوین دیگری در فهارس نسخ خطی به آقا حسین خوانساری نسبت داده شده است که با عناوین چهل گانه عموم و خصوص من وجه است که با دیدن اصل نسخه خطی و اطلاعات بیشتر از آن عناوین می توانیم به کتابشناسی بپردازیم،و در اینجا عنوان هایی که در فهارس پیدا کرده ایم هیجده عنوان می شود و تمام آن چه را فهرست نگاران دربارۀ این منشآت مطالبی نوشته اند،تماما آورده می شود تا از

نسخه شناسی و کتابشناسی منشآت و...آقا حسین خوانساری چیزی از قلم نیفتاده باشد.

۱-«نامه آقا حسین به ملاّ غلامرضا تجلی»

۱.فهرست دانشگاه،ج ۹،ص ۱۱۹۱،شماره مجموعه ۲۴۵۴/۲۳،شکسته نستعلیق کتابت شاعری با تخلص«تحسین»که در دارابگرد شیراز در ۲۴ ج ۱۱۰۱/۱ نوشته است، نامه آقا حسین به میرزا علی رضای تجلی،ص ۳۶۹،در همین جا شعری است از وحید و شعری از برای درویش مهدی است،در شب شنبه ۲۶ صفر ۱۱۵۷ نوشته شده است....

۲.فیلم نسخهٔ خطی بالا به شماره ۷۳۸۸ در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است.

۲-«دیوان آقا حسین»

۱.الذریعه،ج ۹،ص ۲۵۱،شماره ۱۵۱۹:«دیوان حسین الخوانساری أو شعره،کان قاضی خوانسار فی عصر الشاه عباس الاول و من اهل الثروه.ترجمه نصرآبادی و اورد بعض رباعیاته،و قال فی گلشن،ص ۱۳۵،انه تلمیذ میرزا جان الباغنوی الشیرازی».

۲.الذریعه،ج ۹،ص ۲۵۱:«دیوان حسینا الخوانساری المتخلص بصبوحی یاتی بتخلصه».

۳.الذریعه،ج ۹،ص ۲۵۱:«دیوان آقا حسین خوانساری،مرّ بعنوان حسین بن جمال الدین».

۴.الذریعه،ج ۹،ص ۲۴۷،شماره ۱۴۹۶:«دیوان آقا حسین بن آقا جمال الخوانساری المتوفی(۱۰۹۸)،ترجمه فی(نر ۶ و ۱۵-ص ۱۵۱ و ۵۲۸)و تش،ص(۱۰۸)،و اورد جمله من رباعیانه و معمیاته».

۵.الذریعه،ج ۹،ص ۱۲۸۰،دیوان حسین ولدکما فی نر ۶-ص ۱۵۲ مرّ بعنوان حسین بن جمال فی،ص ۲۴۷.

۳-«مراسله آقا حسینا خوانساری»

۱.فهرست دو کتابخانه آستان قدس رضوی،ص ۱۰۰۱،شکسته نستعلیق فارسی بدون تاریخ،شماره ۴۹۶۳.

ص:۳۶۴

۴–«ترسل و منشات از آقا حسین»

۱.فهرست میکروفیلم هـا،ج ۳،ص ۷۱،شماره ۴۵۵۱/۲،مجموعه دانشـگاه اصفهان ۳۱۲(نشریه اصفهان،۲ و ۳:۱۵۲؛نشریه ۱۱ و ۱۲:۹۳۹)دارای:۱–خصوص سلیمانیه؛ ۲.ترسل و منشات از آقا حسین خوانساری و دیگران به فارسی و عربی،در ص ع آمده:

«جنگ خط احمد نیریزی».

۵–«بیاضی شکل صورت وقفنامه ها و منشات و اجازات...»

۱.نشـریه دانشگاه تهران،ج ۵،ص ۸۱،فهرست نسخ خطی عبد المجید مولوی،شـماره ۵۳۹ مجموعه:بیاضـی شکل صورت وقف نامه ها و منشات اخوانیه و اجازات و غیرها اثر خامه آقا حسـین خوانساری و میرزا علی خان و غیرهما از فضـلاء عصـر صفوی، مختلف السطر.

۶–«وقفنامچه آقا حسینا»

۱.نشریه دانشگاه،دفتر ۷،ص ۳۰۰،شماره ۹۰۴/۹،از نسخه های خطی کتابخانه دکتر حسین مفتاح،در کتاب سفینه نظم و نثر.

۷–«وقف نامه انشاء آقا حسین»

۱.نشریه دانشگاه تهران،دفتر ۶،ص ۱۱۱،کتابخانه عبد الحسین بیات،در کتاب سفینه نظم و نثر،رساله ۳۴.

۸–«دیباچه که آقا حسین بر مجموعه یکی از اعزه نوشته»

۱.فهرست کتابخانه مرعشی،ج ۴،ص ۲۴۰،جنگ شماره ۱۴۵۱/۳۹،دیباچه ای که آقا حسینا بر مجموعه یکی از اعزّه نوشته(۳۵۶ پ–۳۶۰ پ).

۹–«دیباچه قواما آقا حسین»

۱.فهرست کتابخانه مرکزی دانشـگاه تهران،ج ۱۷،ص ۵۲۴،شماره ۱۰۰۱۰،نستعلیق سده ۱۲،منشات فارسـی با شعر امیر خسرو و دیگران...برخی از عنوان ها...رقعه، رقعجات....دیباچه قواما آقا حسین خوانساری.

۱۰–«انشاء آقا حسین خوانساری»

۱.فهرست دانشگاه،ج ۱۶،ص ۶۴۸،مجموعه شماره ۷۵۹۸،نستعلیق چلیپای ۱۰۹۲، انشاء آقا حسین خوانساری سلمه اللّه تعالی، (۸۱–۸۷).

۱۱–«انشاء آقا حسینا در ایام شکار به شبکهٔ نواب اشرف در مازندران»

۱.نشریه دانشگاه تهران،دفتر ۷،ص ۳۰۰،کتابخانه دکتر حسین مفتاح در تهران، مجموعه شماره ۸۴۲/۸،نستعلیق خوش در دو ستون چلیپا در متن و هامش از سده ۱۱، انشاء آقا حسینا در ایام شکار به شبکه نواب اشرف در مازندران.

۱۲–«منشات آقا حسین»

۱.فهرست کتب خطی آستان قدس رضوی،ج ۹،ص ۳۰۳،مجموعه ۱۰۹۲۴، مجموعه ای است عربی و فارسی شامل:

۱–قصاید...۲–حکایاتی از...۳–ذکر شعراء...۴–بعضی از منشات ابو الفضل علامی، آقا حسین خوانساری،شیخ احمد بحرانی،میرزا محمد صالح...

۲.فهرست دانشگاه،ج ۱۷،ص ۶۷،شماره ۸۲۳۵،شکسته نستعلیق ۱۲۱۷...منشآت در ص ع آمده است:«من منشات مرحوم آقا حسین خوانساری و....

۳.فهرست کتابخانه سنا،شماره ۳۸۸،در فهرست نسخ خطی نشریه دانشگاه مرکزی تهران،دفتر ۷،ص ۵۷۳،رساله چهارم:«جنگ نثر و نظم گویا گردآورنده محمد تقی بن محمد هادی مازندرانی در اکبرآباد در ۱۱۳۲...،رساله ۴ منشات آقا حسین خوانساری است.

۴.فهرست مجلس،ج ۶، ص ۲۱۰،شماره ۲۲۵۵،جنگ گنج مجموعه ای از منشات نویسندگان و منشیان نیمه دوم قرن ۱۱...،شامل دو فصل و یک خاتمه و در خاتمه منشآتی است از این نویسندگان...آقا حسین خوانساری(ص ۲۷–۳۵).

ص:۳۶۶

۵.فهرست نسخه های خطی کتابخانۀ مدرسه جعفریه قائن،ص ۱۵۵،تحت عنوان منشآت به شماره ص ۱۷۷:«برخی از منشآت آقا حسین خوانساری»ثبت شده است.

۶.الذریعه،ج ۲۳،ص ۲۳،شماره ۷۸۹۷«منشآت للآقا حسین بن جمال الدین محمد الخوانساری،و منها فرمان الشاه صفی فی منع مسکرات و الوقف نامجات لمشهد الرضا و ائمه العراق من السید رضی الدین محمد.و النسخه فی مجموعه من کتب مولی محمد علی الخوانساری».

۷.و نیز رجوع شود به تذکره شعرای خوانسار،ص ۲۴.

۱۳-«منشات»

۱.جنگ خطی در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۲۲۶۰ موجود است که شامل قرق شراب،نامه آقا حسین به شریف مکه،نیز نامه به شریف مکه.و در فهرست دانشگاه،ج ۹، ص ۹۱۲ تمام آنها معرفی شده است به استثنای قرق شراب،که معرفی نکرده اند.

و نیز در همان صفحه فهرست دانشگاه نوشته شده:«نامه به مرحوم میرزا علی نقی پسر میرزا تقی علی آبادی مازندرانی»که از این انشاء در کتاب محقق خوانساری،ص ۱۶۴ جزء نامه های محقق خوانساری دانسته شده است،و لکن آیا این رساله و دیگر رساله ها که فهرست نگار دانشگاه از آن نام نبرده مثل:به یکی از مخادیم نوشته،در نفاق یکی از اهل نفاق نوشت،تعزیت نامه عربی به یکی از اعمام،از آقا حسین خوانساری است یا نه محل تأمل است و باید بیشتر بررسی شود.

۱۴-«جواب نامه شریف مکه به شاه سلیمان به انشای وی»

۱.اعیان الشیعه،ج ۶،ص ۱۴۸ چنین آمده است:«جواب کتاب شریف مکه الی شاه سلیمان الصفوی ینقل عنه صاحب«فضل السادات»منه نسخه فی المکتبه الحسنیه بالنجف».

۲.الذریعه،ج ۵،ص ۱۹۳،شماره ۸۹۰:«جواب مکتوب شریف مکه الی الشاه عباس

ص:۳۶۷

الثانی أو الشاه سلیمان،و الجواب للمحقق الآقا حسین الخوانساری المتوفی(۱۰۹۸)ینقل معنه فی«فضائل السادات»و عدّه من مآخذه».

۳ و ۴.تذکره شعرای خوانسار،ص ۲۴ و نیز رجوع شود به تذکره القبور مهدوی،ص ۲۹۸.

۱۵-«نامه آقا حسینا به یکی از خویشاوندان»

۱.فهرست دانشگاه تهران،ج ۱۴،ص ۳۶۷۸،مجموعه شماره ۴۷۲۷،شکسته نستعلیق سده ۱۱،رساله ۱۹:نامه آقا حسینا مدّ ظله السامی به یکی از خویشان(۳۵۴ و ۳۵۵).

۱۶-«وقف نامه مدرسه مریم بیگم اصفهان به انشای وی»

۱.در کتاب تاریخچه اوقاف اصفهان،ص ۲۹۸،و شرح احوال محقق خوانساری،ص ۱۷۰ اشاره و تصریح به وقف نامه مدرسه مریم بیگم اصفهان با انشای آقا حسین خوانساری شده است.

۱۷-«نامه آقا حسین به[سیّد]ماجد بحرانی»

۱.فهرست کتابخانه ملی ملك،ج ۲،ص ۳۸۷،مجموعه شماره ۳۶۹۵/۳،نسخ سده ۱۱- منشآت به عربی دارای ۱-نامه ماجد بن محمد حسینی بحرانی.۲...۳-نامه آقا حسین خوانساری به ماجد بحرانی.

۱۸-«نامه های آقا حسین به شاه سلیمان»

۱.فهرست مجلس،ج ۱۹،ص ۳۳۲،شماره ۲۵،ص ۶۳۲۴،دفتری است که بیشتر آن نستعلیق ۱۰۹۷-۱۰۹۸،در مدرسه قرچخای اصفهان،رساله شماره ۲۵:منشآت خوانساری(۱۵۶-۱۶۶ دفتر)صورت نامه های آقا حسین خوانساری است به شاه سلیمان(بر طبق نوشته عنوان).

تذکرات

۱-بعضی از منشآت تک نسخه بود،و بعضی از عبارتهای آن درست خوانده نمی شد و در این موارد چند نقطه(...)گذاشته شد.

۲-حتی المقدور سعی شده که عناوینی برای رساله ها انتخاب شود که در بالای رساله های خطی آمده بود،و ممکن است بعضی از عناوین طولانی باشد.

۳-سعی بر این بوده که اساس کار تصحیح از مجموعه رساله های خطی باشد که چندین منشآت آقا حسین در آن مجموعه موجود بوده است.تا با مقایسه یکدیگر از مشکلات کتابشناسی و نسخه شناسی آن کاسته شود.

۴-ممکن است بعضی از رساله ها چند عنوان داشته باشد،که بعضا هر دو عناوین آورده شد و بعضا در داخل پرانتز زیر عنوان اصلی قرار گرفته است.

۵-بعضی از رساله ها بیش از ده نسخه خطی داشته است که تمام مشخصات آن رساله ها در مقدمه نوشته شده و در تصحیح به مقداری که نیاز بوده است از نسخه های گوناگون استفاده شده است.

۶-اکثر رساله های آقا حسین در منشآت و...به زبان فارسی و بعضا به عربی است که در این مجموعه از هم تفکیک نشده است.

۷-تمام نامه ها،وقفنامه ها و منشآت و دیباچه ها و مقدمه ها و...بدون هیچ اولویتی و ترتیبی به دنبال هم آورده می شود و با تتبع بیشتر در کتابخانه ها و فهارس نسخ خطی و اطمینان از اینکه دیگر به عنوان جدیدی از منشآت دست نخواهیم یافت،به ترتیبی منطقی و هرکدام در جای خود قرار خواهد گرفت.

۸-بعضی از منشآت و...عنوان خاصی نداشته است،لذا ما هم برایش عنوان نگذاشتیم و یا از فهارس عنوان انتخاب کردیم،مثلا دارد:«منه دام ظله».

۹-به جهت تناسب وقفنامه های قرآن آقا حسین خوانساری،دو وقف نامه قرآن از دختری و نوهٔ آقا حسین در آخر وقف نامه های آقا حسین اضافه نمودیم تا مزید فایده باشد.و دیگر وقف نامه ها منشآت خاندان آقا حسین خوانساری در جای دیگر مستقلا به طبع خواهد رسید.

ص:۳۶۹

تقدیر

در پایان از همکاری و مساعدت های فاضل ارجمند جناب حجه الاسلام و المسلمین سیّد محمّد باقر میر نعمتی(موسوی)که در استنساخ و مقابله و تقویم النص اکثر رساله ها مددکار بوده اند و زحمت طاقت فرسایی برای جمع آوری و شناسائی این منشآت و...از کتابخانه های ایران کشیده اند،و بعضا متحمّل مسافرتهایی به شهرهای مشهد،تهران، اصفهان،خوانسار،قم و...شده اند،کمال سپاس و امتنان دارم.

و نیز از حجه الاسلام عقیل فرزانه که در مراجعه و کنترل نسخه ها و شناسایی این منشآت مساعدت کرده اند،سپاسگزارم.

و سرانجام باید از جناب حجه الاسلام و المسلمین محمّد جواد نورمحمّدی تشکر کنم، که اگر نبود پی گیریهای مستمر ایشان،این مجموعهٔ منشآت،به این شکل به انجام نمی رسید.

قم-علی اکبر زمانی نژاد ۱۳ رجب ۱۴۲۸ ق ۱۳۸۶/۴/۶

ص:۳۷۰

[مجموعهٔ منشآت آقا حسین خوانساری]

(۱)

جناب استاد العلمائی آقا حسین خوانساری رحمه اللّه

به عالیحضرت افصح الفصحائی میرزا صائب؛نوشته اند

در محفلی که صبح روشن بیان،به مجرد نفس کشیدنی شفق اندود خجالت گشته،از اندیشه ایراد متبدّل دم از مطلع آفتاب نزند،و عندلیب خوش الحان به محض دم زدنی گلگونه ساز رنگ اسیری شرم گردیده،از بیم گل کردن توارد آهنگ غزل سرایی نکند.

و طوطی شیرین مقال از استماع سخنان معجز مثال پنبه دار وجوه حبرت شده از واهمهٔ شنیدن مؤاخذ آغاز سخن پردازی ننماید،و صدف دربار خاموش،و همهٔ تن گوش سخن هوش آمده از دغدغهٔ آشنائی مضمون،لب به حرف گوهر منظوم و لؤلؤ موزون نگشاید.

و بستان زن گلشن فصاحت پروری و ترانه سنج چمن بلاغت گستری أعنی تذر و خوش خرام خامه،که مشاطهٔ زلف تابدار عروسان سخن،و سایه کش گیسوی مشکبار شاهدان معنی است،عارض عرض اشتیاق،و رخسار اظهار دوستی و اتفاق را که عنوان صحیفهٔ تعارف بنای زمان،و سر دگر نامهٔ محبت خانه به کار دوستان است،به آب و رنگ چه لفظ تازه آراید؟و به گلگونهٔ کدام عبارت رنگین مهره گشاید؟که خط بر نوشتهٔ جهل مرکب و سند سبک مغزی خویش نگذاشته باشد.

و در وصف سخن آفرینی که آوازهٔ انتشار محامد آدابش مانند شعر انتخاب به عالم

دویده،شعشعۀ اشتهار محاسن القابش چون پرتو آفتاب جهانتاب به همه جا رسیده،قطع نظر از اینکه نظر به انتظام سلسلۀ نیک اندیشی و وداد...گوهر...نفس عین خودستائی، و بنابر استحکام مبانی یکرنگی و اتّحاد،شکفانیدن غنچه به وصفش محض خودنمائی است.

چه توان گفت؟که بگفته حکم گفته نداشته باشد،همان بهتر که عنان کمیت و ربطی (کذا)نژاد خامه را از نوشتن این مراحل دور و دراز کوتاه و کشیده دارد،و به نگارش برخی از گزارش احوال پرداخته،و لوح اظهار نگارد،که اعجاز نامه های والارقمی(کذا)طور سربلاغت پیرا هرکدام در ساعتی مسعود عزّ صدور و شرف ورود یافت،محفل آرای خاطر...دیدۀ بصیرت ناظر گردیده،بزم آرای جلوۀ حیرت یاران،منتخبان مجموعه دیوان داران علمی به مرتبه ای شوق انگیز گشته،کیسۀ اندیشه را از نقود شنا باش آفرین تهی ساخت که کفّۀ گوش مستمعان سخن سنج را پر کرد.

و هوش اهالی نشأه سرشاران فیض نژادان خمخانه فیوضات لاریبی به مثابۀ غارتگر قلمرو نطق گردیده،خزانه اقتدار و نزهتگاه فنون سخنوری را از ذخایر الفاظ و عبارات پرداخت،که به قدر فقره داری،جهت شرح کیفیّت آن فراهم نتوانست آورد،اگرچه جدا کردن آن بوستان حدیقۀ خیال از خود بسی مشکل بود،و دل کندن از(را)صحبت آن تازه نهالان گلزار کمال به غایت دشوار می نمود.

لیکن چون خاطر محبت ذخایر نهایت خواهشمندی تذکّر ایشان بر وجه دلخواه در خدمت حجاب بارگاه خلایق پناه داشت،لاجرم همه را گل بی وقتۀ تحفۀ مجلس انور خاقان و هدیۀ محفل فردوس منظر سلیمان زمان ساخته،به آن تقریب شمّه ای از مکارم اوصاف آن منتخب دیوان دوستی،و یکّه بیت قصیدۀ آشنائی را بر لوح عرض اقدس نگاشت،که هم پایدار تأکید قواعد اتّحاد هر دو طرف باشد،و هم کارگزار تجدید مبانی اعتقاد نوّاب کامیاب اعلی که جانهای گرامی فدایش باد گردد،که للّه الحمد که از شیرازۀ گلزار تعریف،و شاداب نهال عنایت بار توصیف منصۀ ظهور رسید.هریک از آن عذرا

عـذران حيّ معنی،و لیلی و شان قبیلهٔ سـخن،مشاطگی توجّهات،امیدواری پیرایهٔ حسن التفات خاطر ملکوت ناظر والا پذیرفته به کابین بکران بهای آفرین و تحسین درآید.

(۲)

از منشآت آقا حسین خوانساری برای عنوان کتاب پادشاه هند

(فقره ای چند در مفاخر سلاطین صفویه بر سایر پادشاهان)

تعالی اللّه،زهی ایزد بی همال و یگانهٔ بی شبه و مثال،که برحسب اقتضای حکمت بالغه، و استدعای عنایت سابغه،گوهر یکتای سلطنت و پادشاهی،و درّ گرانبهای سروری و فرمانروائی را از بحر ابداع و لجّه اختراع به ساحل ظهور آورده،واسطهٔ انتظام عقد جمعیّت بنی نوع انسـان،و رابطـهٔ تـألیف فرائـد افراد این زبـده نتایـج ارکـان کرده،از راه سـایگی به پرتو خورشـید عـالم آرایی کردگاریش همسایگی داده،و از روی نمونگی آئینهٔ خدائی نماش بر کف نهاده،گرد و غبار فتنه و آشوب عالم سـفلی که منبع تباین و تضاد است،به آب تیغ صولتش فرونشانـده،و به رشـحهٔ سـحاب معـدلتش گل خرّمی خیر و صـلاح از شوره زار هیولای عنصری که منبت شرّ و فساد است شکفانده.

به برکت سیاست مدنیّه اش قرای ظالمه را مدن فاضله ساخته،و به قوّت قوانین دینیّه اش آدمیان مدنی بالطبع را قادر بر اکتساب ضروریّات نشأه عاجله و آجله گردانیده، و اگرچه این چراغ آسمانی بنابر اسرار خفیّهٔ ربّانی که از حیّز احاطهٔ فهم امکانی بیرون است؛هم از فـانوس دیر روشن؛و هم از قنـدیل حرم پرتوافکن می شود،و هرچنـد این شاهـد لاابـالی روحـانی بنـابر حکم دقیقهٔ یزدانی که از حوصـله دریـافت عقـل انسـانی فزون است؛ هم از عطـای کحلی کفر ظلمت فام چهره می گشایـد؛و هم در دیبای بیضای نوربفت اسلام جلوه می نماید.

لکـن بر اربـاب دانش و بینش ماننـد آفتـاب روشـن است،که از تـابش فروغ مهر عـالم آرا، زشت و نازیبـا را به جز از خجـالت بهره،و به غیر از فضیحت نصیبی نخواهد بود.

ص:۳۷۷

برین قیاس فرقه اولی را با وجود خبث ذاتی و زشتی جبلّی،از آراستگی به زیور پادشاهی و تحلّی به این حلیهٔ الهی ظاهر است،که چه مایهٔ جمال و چه پایهٔ کمال خواهد افزود،و چون بر وفق مؤدّای خطاب فصل،و قول عدل،فاتحهٔ دیوان نبوّت به اشارهٔ فحوای«کنت نبیّا و آدم بین الماء و الطین» (۱)،و خاتمهٔ رسالهٔ رسالت به حکم طغرای وَ لٰکِنْ رَسُولَ اللّٰهِ وَ خٰاتَمَ النَّبِیِّینَ (۲)آنکه بی هدایت مشعله عالم افروز طریقتش،سمند بادپای دانش خضر در ظلمات حیرت و جهالت هزار سکندری می خورد،و بی نظم و نسق عامل مصلحت آموز شریعتش،نهنگ دریا شکاف عصای موسی در شیار زمین فتنهٔ ضلالت جفت گاو زرّین سامری می شود.علّت غائی ایجاد هر موجود،صاحب لوای حمد و مقام محمود،علیه صلوات اللّه الملك المعبود،که«ستفترق امّتی علی ثلاث و سبعین فرقه، فرقه ناجیه و الباقون فی النّار» (۳).

ماء معین عین الحیات ملت بیضای احمدی و شریعت سمحای محمّدی،صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از شعب مختلفه و جداول متفرقه بر حدائق قلوب و بساطین نفوس جاری می گردد،و از ممرّ آمیختگی به گل ولای عقاید فاسده و آلودگی به طین و چمای مذاهب کاسده،مزاج این آب خوشگوار که مایهٔ حیات ابدی و سرمایهٔ زندگی سرمدی است،از حالت طبیعی و کیفیت اصلی خود گشته،در اکثر طبایع کار آتش جهیم و فعل زقّوم حمیم می کند.

لاجرم از طوایف اسلامیّه نیز به غیر از طائفه امامیّه که بنابر تطابق ادلّهٔ عقلیّه و نقلیّه،

۱- (۱)) -مفتاح الفلاح،شیخ بهایی،ص ۲۹،ناشر موسسه الاعلمی للمطبوعات،بیروت؛بحار الانوار،علاّمه مجلسی،ج ۶۵،ص ۲۷.

۲- (۲)) -سورهٔ مبارکهٔ احزاب،آیهٔ ۴۰.

۳- (۳)) -الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد،شیخ طوسی،ص ۲۱۳،تحقیق شیخ حسن سعید،کتابخانهٔ جامع چهلستون تهران،سال ۱۴۰۰،قم.

و توافق نصوص خفیّه و جلیّه،فرقۀ ناجیه،منحصر در آن فرقۀ علیّه است،فرق دیگر را تلبس به لباس دارائی و تزیّن به افسر فرمانفرمائی بر قیاس سابق نتیجه ای به غیر از خزی و رسوایی نخواهد بود.

و بحمد اللّه و المنّه که از آن روز که دست قدرت خالق ارض و سما،و فالق حبّ و نوا، تخم آدم کیای نوع انسان را در مزرع ایجاد فشانده،و قامت قابلیّت سلسلۀ صفویّۀ آدمیان را خلعت فاخرۀ خلافت پوشانده،تا به امروز از اراضی طیّبۀ اصلاب صفیّۀ آبای کرام و اسلاف عظام نوّاب همایون ما خس و خار شرک و شبهه سربرنزده،واحدی از آحاد این فرقۀ سعید تشریف ایزدی مصبوغ به صبغ فطری توحید را دمی از برنیفکنده،و از آن زمان که صرصر خزانی تفرّق آراء،و باد مهرگانی اختلاف اهواء بر گلشن جنّت آب و هوای ملت خاتم الانبیاء-علیه التحیه و الثناء-وزیده،تا به این روزگار در گلزار همیشه بهار اعتقاد این طائفۀ اخیار گل جعفری مذهب حقّ اثنا عشری پژمردگی نپذیرفته.

پیوسته سلاطین نامدار این سلسلۀ عالی تبار،خطبه را از القاب میمون خطیب منبر «سلونی» (۱)سربلندی داده اند،و سکّه را از نام همایون صاحب منزلت هارونی تازه روئی بخشیده.

ذو الشهادتین خطبه به بانگ بلند در اطراف و اقطار گواهی می دهد،که از روی اخلاص تابع ائمۀ اطهارند،و شاهد عدل سکّه از خلوص طویّت در همه شهر و دیار ادای شهادت می نماید،که از دل و جان غلام حیدر کرّار.

و با وجود موهبت ولایت اهل بیت خلاصۀ عالمیان که مثال سفینۀ نوح،و جفت باب حطّه،و حلیف قرآنند،و تمسک به این حبل متین و عروۀ وثقی،وسیله نجات دنیا و عقبی، و ذریعۀ سعادت اولی و اخری است؛نعمت ولادت از ایشان نیز کرامت شده،دوحۀ طیبۀ این خاندان را از عروق شجرۀ طوبی مبارکه حسینیّه نشو و نما داده اند،و دجلۀ صافیۀ این

۱- (۱) -نهج البلاغه،ترجمه محمّد دشتی،خطبه ۱۸۹،فراز پنجم.

دودمان را از عین بیضای پنجۀ موسویه اجرا فرموده،و به حکم منشور نصّ مبین إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفیٰ آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْرٰاهِیمَ وَ آلَ عِمْرٰانَ عَلَی الْعٰالَمِینَ (۱)این سلسلۀ علیّۀ علویّه را از عالمیان برگزیده،و بر سایر سلاطین روزگار و خواقین عالی مقدار که از زیور این فضیلت عاری،و از حلیۀ این موهبت عاطل اند،امتیاز بی پایان و مزیّت بیکران بخشیده.

آری آری از آل فلان و آل بهمان تا آل ابراهیم و آل عمران فرق بسیار است،و از نسبت گورکانی ارباب عمی و خزلان تا پیوند فرزندی داماد سیّد انس و جان تفاوت بی شمار.

هم نبوّت در نسب،هم پادشاهی در حسب کو سلیمان تا در انگشتش کند انگشتری

و از آنجا که نگارش گفتار به ذکر برخی از نعمای بی منتهای یزدانی انجامیده،و گزارش سخن به عدّ نبذی از آلای لا یعدّ و لا یحصی سبحانی کشیده،دل حق گذار،و باطن سپاس دار این برآوردۀ دامان و کنار دایۀ رحمت ایزدی،و این پرورش یافتۀ خوان نعمت سرمدی را خیال این معنی بر مرآت ضمیر مهر تنویر پرتو افکنده،و شاهد این تمنّا از جیب خاطر ملکوت ناظر سربرزده،که در پیش هنگام به مناسبت مقام فرمان وحی بنیان وَ أَمّٰا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ (۲)را بر نهج شایستگی و طور بایستگی کارگزار گردد.اگرچه بنابر فحوای خطاب کبریا انتساب وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَهَ اللّٰهِ لاٰ تُحْصُوهٰا (۳)این نه کاری است پذیرای انجام،و نه شغلی است تمنّا فرمای اختتام وَ لَوْ أَنَّ مٰا فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَهٍ أَقْلاٰمٌ (۴)لکن،به حکم«ما لا یدرک کلّه لا یترک کلّه»و به اشاره«لا یسقط المیسور بالمعسور»اگر چنانچه کمیت قلم را در این وادی بی پایان میدان داری رخصت تک وتاز، و تذروخامه را درین فضای بی منتهای دو سه بال افشاندنی دستور پرواز دهد می تواند بود.

معاذ اللّه نه از روی تفاخر و تبختر و عجب و تجبّر که منافی مزاج شرع قویم،و مخالف

۱- ((۱)) -سورۀ مبارکۀ آل عمران،آیۀ ۳۳.

۲- ((۲)) -سورۀ مبارکۀ ضحی،آیۀ ۱۱.

۳- ((۳)) -سورۀ مبارکۀ ابراهیم،آیۀ ۳۴.

۴- ((۴)) -سورۀ مبارکۀ لقمان،آیۀ ۲۷.

طبع عقل مستقیم،و شیمۀ قاصر نظران کوتاه بین،و طریقۀ پست فطرتان سبک تمکین است،بلکه،به مجرد امتثال فرمان و ادای شمّه ای از شکر واهب منان،چه اظهار نعمت در حقیقت شکر آن است،و اخفای آن در حکم ناسپاسی و کفران،و به محض شفقت بر جهانیان و مرحمت بر عالمیان که به تقریب این مرام دستور العملی نیز از برای سلاطین زمان سرانجام گیرد.و در ضمن این مقصود قانون الاولی به جهت خسروان دوران بر لوح وجود نگارش پذیرد،که عواید آن نظام امور عامۀ خلایق را شامل،و فواید آن صلاح حال کافّه برایا را کافل بوده باشد.

للّه الحمد،که از آن هنگام که چمن آرای قضای گل رعنای دین و دولت درین گلشن بی گرد و غبار شکافنده،و نقش بند تقدیر دیبای دوروی ملك و ملت در این کارخانۀ پرنقش و نگار طرح افکنده،همواره به عون عنایت ایزدی و امداد حمایت سرمدی، تقویت شریعت غرّای مصطفوی و ترویج ملّت بیضای مرتضوی را نصب العین خاطر والا، و مطمح نظر اندیشۀ جهان پیما ساخته،و پیوسته در اعلای کلمۀ حق و اطفای نایره بطلان در معرکه جهاد و میدان جدّ و اجتهاد رخش همّت تاخته،در جمیع اطراف و اکناف ولایات،به ازالۀ مبدعات و إماطه منکرات فرمان لازم الاذعان شرف نفاذ پذیرفته،و در همه شهر و دیار به نشر احادیث سیّد ابرار،و شرح آثار ائمۀ اطهار علیهم صلوات الملك الجبّار،حکم واجب الاتّباع عزّ اصدار یافته،در لیل و نهار و پنهان و آشکار مراقب احوال عباد،و محافظ اطراف بلاد بوده.رفاه حال زیردستان را بر فراغ خاطر خود رجحان داده، و برای خواب امن رعایا،بیداری شبها را در نظر بینش آسان کرده.

غرض اصلی از شکستن طرف کلاه کیانی به غیر از خبر حال شکستگان زاویۀ بی سر و سامانی نمی داند،و علت غائی از بلندآوازگی کوس سلطانی،به جز از رسیدن به ضعیفان محبوسان زندان ناتوانی نمی شناسد.

از وزیدن نسیم رأفت و معدلت چنان آرام و اعتدال در طبع روزگار پدید آمده،که تخم

سپنـدی که هنگام دی در مجمر افشاننـد،در نوبهاران سبز و خرّم برآید،و جامه آب و رنگی که موسم ربیع در اطفال شوخ طبع ریاحین پوشانند،در فصل خزان به صد نوی و زیبایی نخست در نظر جلوه نماید.

هنگامه ظلم و عدوان از هبوب صرصر نصفت و سیاست به نوعی فسردگی پذیرفته،که خارای جانگزای شعله بی پروا در بر بال و پر پروانه پرنیانی نماید،و تیغ جهانگشای شعاع مهر عالم آرا،بر سر شخص ستاده سایه مانند سپر سازد برّانی نکند.

شهباز بلندپرواز از قهقهۀ کبک دری،چنان تر نگشـته که بال و پر از هم تواند گشود، و صـعوۀ ناتوان،نیروی آن نیافته که طعمه از چنگال رویین عقاب بتواند ربود.

امنیت ولا‌یت در آن مرتبه،که می توان در روز روشنماننـد آفتـاب،طبق زر بر سـر گرفتن،و از مشـرق تا مغرب همه جا یکّه و تنها رفتن.

پاس مملکتی در آن پایه،اگر نسـیمی دزدیـده به صـحرا درآیـد،حارسان شـهر را در دم خبر آیـد،و اگر موجه ناگاه از دل دریا برخیزد،مستحفظان سواحل را در زمان آگاهی حاصل گردد.

هر آن خوابی که دزدان از چشم پاسـبانان ربوده بودند،شحنۀ ملک حراست همه را به شکنجۀ بی خوابی بازپس گرفته،به مردم چشم ایشان سپرد،و هر زر و سیم نابی که نقّابان از کمرکان گشوده،ریزش دست سخاوت تمام را یکجا به دامن آن شمرد.

نوبهار عدل و احسان طبیعت اشـیا را چندان مایل به نشو و نما نموده،و چنان بادۀ ملایمت و الفتی در ساغر طینت ها پیموده،که زمین دیبا را از دانۀ شور مشجّر می توان کرد، و صفحۀ خارا را از خط شعاعی بصر مسطّر می توان زد.

کف جود و امتنـان ز انسـان دامن دامن لعـل و گوهر در کنـار سایلان فشانـد،که روزگار امانت گـذار کهربائی که از دامن ابر نیسان ریخته بود باز به او رساند.

درهائی که از گوش ماهیان برآمده بود،باز در گوش ماهی آسمان کشیدند،و جگر

ص:۳۸۲

پاره هائی که مهر درخشان به دایهٔ بدخشان سپرده،دگرباره به کنار پدر مهربان رسیدند.

درین دوران دادرسی مظلومان،ستمکاران آن چنان زار و نزار گشته اند که به تار مو گردن شعله نی زنهار نتوان پیچید،و بر شبه موج نهنگ خونخوار را از دریا به کنار نتوان کشید.

بارها در بزم تمکین و وقار بادهٔ مرد آزمای خشم و غضب را به یک لب چش ساغر فراخ حوصلگی خمخانه خمخانه به آب رسانده،و مکرّر در مقام عفو و بخشایش، کوههای گران جرم و تقصیر بندگان را به یک افشاندن دامن بلند استغنائی صحرا صحرا بر باد داده.

بروز سرپنجهٔ دلاوری که از بازوی خیبرگشای شیر خدا همه جا دست بدست رسیده، نی رمح سماک در ناخن شیر گردون شکستن موی از شیر کشیدن است،و به قوّت بازوی مردانگی که قبضه از دست قدرت شهسوار میدان لافتی گرفته،ثور و اسد افلاک به یک ناوک جاندوز به یکدگر دوختن تیر از حریر گذراندن.از ایستادگان محفل بهشت نشان که از فیض پرورش نیسان عاطفت در دریای دانش و بینش اند،پایهٔ سریر گردون نظیر گوهرنگار،و از باریافتگان مجلس جنّت بنیان که از پرتو تابش آفتاب عنایت گل بوستان فضل و کمالند،ساحت بساط فلک انبساط رشک گلزار.

زهی دستور دانش آرای ارسطو درایت،و وزیر صایب رأی صاحب کفایت،که صد چون ابن عمید و ابن عبّادش از جملهٔ خدّام و عبید است،و در نظام ملک و مملکت برجیس را گرامی خلف رشید،و خهی خوانین نامدار و ارمای شیرشکار که هریک به تنهائی مانند خورشید جهان گیر قلعه گشای گنبد دوّارند،و در معرکه دار و گیر برابر سپاهی بی شمار.

حبّذا زمرهٔ اطبای حذاقت انتما که سین سبابه حدی و ذکاشان ارّه بر سر ابن زکریّا گذاشته،وقاف قانون مداواشان گره درد و اندوه در دل ابن سینا نهاده،مرحبا معشر منجمین دقایق بین،که از خیل ایشان ابو معشر یکی است،و در جنب دانش و کمالشان فضل بن سهل اندکی.

ص:۳۸۳

لوحش اللّه از فرقهٔ منشیان عطاردنشان،که در نظم لآلی منشور تازی و دری ماننـد ذو الفقار حیـدری ذو اللسانین،و از اقتدار بر توسعه دستگاه فنون فصاحت پروری،و شیوهٔ بلاغت گستری ذو الیمینین،به یمن تربیت ظاهری و باطنی ارباب مـدرسه،همگی در مرتبهٔ فلاطونی،و اصحاب صومعه جملگی در مقام ذو النونی.

هنرمنـدان فایق از هر صـنف و هر مقوله به نوازشـی جـداگانه ممتاز،و پیشه وران حاذق از هر نوع و هر طایفه،به عنایتی بیکرانه سرافراز.

بـالجمله از میامن الطاف یزدانی درین گلشن بی خس و خار شـهباز علوّ و افتخار را جولانگاه پروازی نـداده انـد،که به سالهای دراز از شـاخی به شاخی توانـد پریـد.و درین چمن همیشه بهار،طایر رفعت و اقتـدار را آشـیان بر نخل بلنـدی نبسـته انـد،که به مدتهای بی انجام و آغاز صیّاد اندیشه به آن تواند رسید.

از تأثیر افضال سـبحانی درین شـکارگاه صـید مراد را دام سعادتی نگسترده اند که هر دم همایی بی قرار خود را به بال شوق به آن برساند،و درین شبستان عدل و داد،چراغ دولتی برنیفروخته اند،که هر نفس عنقایی پروانه وار بال و پر به پایش بیفشاند.

الحق با این مناقب و مفاخر سـر مباهات بر عرش برین سودن،و پای افتخار بر فلک دوّار گذاشـتن را سـزد،که ارباب سـریرت بر نهج متعارف رفتن و بر طریق عادت سـلوک کردن شـمارند،چنانکه اصـحاب بصـیرت خاک این آسـتان را مغفر جباه سـلاطین نامـدار و ملثم شـفاه خواقین کامکار شـدن،به صـد پایه از پایه خود پست شـدن،و به چندین درجه از شأن خود تنزّل نمودن در حساب آرند.

و بـا این مکـارم و مآثر شایـد که عالمیان غاشـیهٔ اطاعت این دودمان ابـد توأمان را بر دوش فرمان بردن هم آغوش پادشاهی،و حلقهٔ بندگی این خاندان ولایت نشان را در گوش جان کشیدن،دوش به دوش شاهنشاهی شناسند،بدانسان که این بندهٔ نیازمند درگاه احدیّت،جبهه سلطنت را پیوسته زمین فرسای ساحت اطاعت قادر بی نیاز داشتن،گلگونه

ص:۳۸۴

جمال شاهد سلطانی،و سر عجز و نیاز را همواره بر آستان صمد کارساز گذاشتن، سربلندی افسر کیانی می داند.

فحمدا للّه ثمّ حمدا للّه تمّ بعون اللّه و حسن توفیقه

(۳)

منه ایضا دامت ایّام افادته من السلطان شاه عباس ثانی

الی شریف مکه شرفها اللّه

الحمد للّه الذی شرّف مکه المبارکه و صیّرها امّ القری و الامصار،و جعل المولودین اللذین نشئا فی ذیلها و ربّیا فی حجرها أفضل من کلّ مولود یلفّ فی قماط اللّیل و النّهار، أعنی جدّنا و نبیّنا محمدا سید الکونین الذی اسری به من المسجد الحرام إلی السماء،و رأی عند سدره المنتهی ما رأی،و ارتقی إلی مقام قاب قوسین و کان اللّه هو الذی رمی إذ رمی، و أبانا و إمامنا علیّا ثانی الثقلین،الّذی وضعته امّه فی بطن بیت هو أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ (۱)،و رفعه ربّ هذا البیت و طهّره و أذهب عنه و عن أهل بیته جمیع الأرجاس و الأدناس،صلوات اللّه و سلامه علیهما و آلهما المعصومین الأخیار،و أولادهما الطّیّبین الأطهار،أجدادنا الإمامین(الأئمّه)العظام و آبائنا المیامین(الغرّ)الکرام،ما لم تعد جمار البطحاء و لا تحصی حصی البیداء.

أمّا بعد:فإنّ القرابه القریبه العلویّه،و الرّحم الماسه الفاطمیّه،یستدعی أن یکون لا یزال من حضرتنا العلیّه و سدّتنا السنیّه هدایا نسائم تسلیمات تهبّ من مهبّ الشفقه و المودّه، و تحایف روایح تحیّات تفوح منها نفحه العطوفه و المحبه(المودّه)توجّه تلقاء نجد المجد و تهامه الشهامه،و تنّحی شطر المسجد العزّ و مشعر الکرامه،یعنی حضره من خصّه اللّه تعالی بالنسب الطاهر المصطفوی،و الحسب الزاهر المرتضوی،و حباه الشوکه الباهره

۱- ((۱)) -سورهٔ مبارکهٔ آل عمران،قسمتی از آیهٔ ۹۶.

و الرفعه الظاهره و اعطاه المجد الرفيع و القدر المنيع،و جعله من أهل بيت انبتهم اللّه نَبٰاتاً حَسَناً (۱)، بِوٰادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ (۲)،و صيّره من أشرف أصل و أكرم فرع،و كرّمه(عظّمه) بملازمه حرمه الشريف الذى يأوى إليه كلّ قوى و ضعيف،و شرّفه بخدمه بيته العتيق مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (۳)،زاده اللّه سبحانه تعظيما و تبجيلا.كما فرض حجّه على من استطاع إليه سبيلا،و هى الحضره الشريفه الشريفيه الحسنيّه (۴)،لازالت مهبطا للفيوضات البهيّه و الفتوحات السنيّه.

و يقتضى أن يكون دايما جنابهم الشريف ملحوظا بعين العنايه السلطانيّه،و جانبهم المنيف مراعى حقّ الرعايه الخاقانيّه،فما زال إن شاء اللّه الرحمن ركن المودّه بين الجانبين إلى قيام الساعه ركينا،و حبل المواصله بين الطرفين إلى يوم القيامه متينا.

ثمّ المنهّى إلى جنابهم العالى إنّ قبل ذلك بسنين وصل إلى شرايف مسامع حضار المجلس الأعلى الخاقانى ما برح محفوظا(محفوفا)بالنصر و التأييد السبحانى،أنّ قوافل الحاج و المعتمرين الآتين لطواف بيت اللّه الحرام الذى من دخله كان من الآمنين،القاصدين لزياره رسوله سيّد المرسلين و الائمّه الكرام المعصومين صلوات اللّه عليهم اجمعين،الذين يجيئون من بلادنا المحروسه حرّسها اللّه تعالى،يصل إليهم فى الطريق محن كثيره بدنيّه و ماليّه،و يصيبهم بلايا عظيمه جسمانيّه و نفسانيّه من جهات مختلفه و أنحاء شتّى،حتّى انّه قد يكون يستلب منهم اللّصوص و الذوبان ثيابهم و أسلابهم و جميع ما كانوا به يتمتّعون، و يذرونهم بالبيداء بايدين و يحلّونهم منزله ما كانوا يحرّمون،و مع ذلك يتّفق ايضا فى بعض السنين أن يفوتهم الحج،إذ لم يدركوا الموقفين،و يرجعون عراه حفاه بخفّى حنين،من أجل تسويف المباشرين لاماره الحاج فى الخروج و تأخيرهم فى الذهاب،و بسبب توقفات يقع فى أثناء الطريق،من شؤمه سماجه الأعراب.

ص:۳۸۶

۱- ((۱)) -سورهٔ مباركهٔ آل عمران،قسمتى از آيهٔ ۳۷.

۲- ((۲)) -سورهٔ مباركهٔ ابراهيم،قسمتى از آيهٔ ۳۷.

۳- ((۳)) -سورهٔ مباركهٔ حج،قسمتى از آيهٔ ۲۷.

۴- ((۴)) -الحتيه(خ ل).

و لمّا كـان فى مثـل هـذه الحـال لمـا منها من المخاطره بالأنفس و الأموال الاسـتطاعه الّتى هى شـرط وجوب الحـج على ما قال الملك المتعال مفقوده،إذ من جملتها تخليه السرب، و ظاهر أنّها حينئذ ليست موجوده،و كأن لم يكن الحج فى مثل هذه الصوره واجبـا و لاـ نحو هـذا السـفر سايغـا،فلاجرم قـد صـدر عن موقف السـلطنه العظمى الحكم بمنع القوافل و الوفود، و سـدّ الطريق و الصدود،امتثالا لأمر اللّه و شفقه على خلق اللّه و حمايه للرعيّه لا رعايه للحميّه.

و فى هذه السنه ارسل حاكم البصره إلى خدمتنا و استدعى من حضرتنا أن نرخّص الحاج و نفتح هذا الطريق،و عرض على اولياء دولتنا الباهره مؤكـدا بالعهود و المواثيق أن لا يؤخـذ منهم من كل نفر سوى الجمّال و الطبّاخ و البريد فى الذهاب و العود جميعا من كـلّ جهه و عله أزيـد من ثلاـثين أحمر قطميرا،و انّهم لا يصـيبهم ظماء و لا نصب و لا مخمصه إلّا أن يشاء اللّه و لا يظلمون نقيرا،و تعهّد أن ينفرهم من البصره اليوم الأوّل أو الثانى من شهر ذى القعده و لا يقيمهم عقيب مذاقيب بقدر قومه و لا قعده.

و لمّا كان حينئـذ مظنّه أن يكون منع الحاج بعـد ذلك صـدا عن سبيل اللّه جلّ ذكره،و منعا لمساجده أن يذكر فيها اسـمه،فاجبنا مسئوله و اسعفنا مأموله،و رخّصنا الحاج و العمّار، و انفذنا الأحكام المطاعه و الفرامين النافذه إلى خواقين الأطراف و الأقطار،بأن يجهّزوا القوافـل و يسبّلوا السوابـل ليتوجّهوا من صوب البصـره بالسـلامه إلى الارض المقـدسه التى بالتّهامه،بادين من كل باير و عـامر،اتين رجالا و على كل ضامر،جائين من نائى البلاد و جابين للبوادى للصـخره الوعره من كل واد،حتى يجيبوا الـدعوه التّامه التى لابينا الخليل، و يصـغوا لأن يدعوا فى تلك المقامات الكريمه،لدوام هذه الدوله الصـفويّه القائمه فى ذريّه اسمعيل على نبيّنا و آله و عليه صلوات الملك الجليل.

و حيث كان خـدّامكم الكرام لا يزالون يسـعون فى رعايه الحجاج و الزوّار،سيّما اهل هذه البلاد و الأمصار،و يبالون جدا بمراقبه أحوالهم و لاـ يـألون جهـدا فى محـافظه أنفسـهم و أموالهم،و لاـ يـدعون أن يعـدو عليهم أحـد من النّـاس،و يكونون لهم بمنزله الحفظه

و الحرّاس،أمرنا أن يؤخذ من كلّ رأس منهم إلاّ ما أستثنى خمسه أحمر سوى الثلاثين المذكور،و يرسل الى خدمتكم على سبيل الهدايا و النذور،ازديادا للمحبّه و المودّه، و مجازاه للمشقه التى يتحمّلها خدمتكم السنّيه.

فاذن طريقه الإخلاص و الصفوه الّتى لا يزال يسلكها تلك الزمره الشريفه الشريفيّه بالنسبه إلى هذه السلسله العليّه الصفويّه،أن لا يقصّروا فى إكرام القوافل الّتى تجيئى من ظهر البصره،و كفّ أيدى الناس عنهم ببطن مكّه،كيف و هم أضياف اللّه و اضيافكم،و إكرام الضيف من سنن أكارم أسلافكم،و أن لا يذروا أحدا يدعوهم إلى الرجوع من طريق آخر و يجعلهم إليه ملجأه،إذ قد سمع أنّ فى السنين السابقه كان يلحقهم خسران عظيم من هذه الجهه.

ثمّ إن كان الامر بعد ذلك على ما شرطوا و لم يغيروا شيئا ممّا تعهّدوا،و اخرجوا القوافل حيث ما التزموا و حفظوهم من شر الاخوه اللئام و الاعراب الجفاه الطغام،و اوصلوهم إلى ذلك البلد الأمين فى سعه الوقت آمنين،و رجعوهم من الطريق الذى اسلكوهم منه سالمين غانمين،فائزين بالمنى و المرام،مدركين للمشاعر العظام،طائفين بالبيت الحرام،عاكفين بين الركن و المقام،مشرّفين بزياره رسول اللّه سيّد الانام و أولاده الأئمّه الكرام،عليه و عليهم صلوات اللّه الى يوم القيام،عايدين عقيب الإحلال إلى ما كانوا عليه من الإحرام،راجعين بعد البلوغ و الكمال إلى يوم يخرجون من الإحرام،حيث يعرون عن الثياب التى خاطتها أيديهم من الخطيئات و الأجرام و يتطهّرون بصب ذنوب من ماء زمزم الغفران من جميع الذنوب و الآثام،فذاك هو المستبغى و المراد،و يكون دايما بعون اللّه و حسن توفيقه هذا الطريق الالهى مفتوحه فى جميع البلاد،و القوافل و الوفود من الأطراف و الأكناف لا يزال من كلّ سنه تربوا و تزداد.

و هذا الأمر العظيم و الخطب الجسيم مع قطع النظر عن المثوبات العظيمه الأخرويه، يكون سببا لأن تصير تلك البلاد الطيّبه الكريمه معموره،و سكّانها و قطانها باليسر و الخصب

و رفاه الحال و فراغ البال مغموره.و أن يشهدوا من أجل كثره اختلاف الناس و تردّدهم إليها منافع عظيمه و يستفيدوا فوائد جسيمه،إن لم يغتمّوا على ما قالوا،و غيّروا الأمر ممّا قرروا، و بدّلوا شيئا ممّا عيّنوا،فيلزم علينا إذن برخصه الشرع القويم أن لا نرخّص بعد ذلك فى سلوك هذا الطريق المستقيم،و تحرم أهل تلك البلاد من هذه الفوايد،و يقطع عنهم المنافع و العوائد و انّما يكون إثمه على الّذين يبدلونه،و يرون عاجلا و آجلا مكافاه ما صنعوا، و يجزون فى الأولى و الآخره جزاء ما فعلوا،و لبئس ما يصنعون و ساء ما يفعلون.و السلام عليكم و رحمه اللّه و بركاته.

(۴)

و منه ايضا سلمه اللّه الى شريف زيد از زبان ميرزا مهدى اعتماد الدوله

الحمد للّه ربّ البيت الحرام،الذى فرض على عباده الرحله إليه بالشتاء و الصيف،و احلّ الراحلين إليه فى الاعظام و الاكرام محل الضيف،و الصلاه و السلام على سيّد رسله محمّد المبعوث إلى الأسود و الأحمر بأبيض السيف،المصطفى المصفّاه ملته الحنفيّه البيضاء من ظلمه كل ضيف و حيف،و القائم مقامه بلافصل علىّ المرتضى الذى ينيف(منيف)من بعده على كلّ ذى نيف،و يفضّل من ورائه على كل من يطوف به طايف اللطيف،و آلهما و اولادهما المعصومين الذين لا يصغى فى شأن فضايلهم إلى مقاله مقوله الكم و الكيف، و لا يسمع فى حقّ مناقبهم شهاده شاهد العقد و النيف،حمدا و صلوه كائنين ما كان،فى كاس الدهر الرىّ و الهيف و فى كيسه الجيد و الريف.

و بعد (۱)فإنّ قوافل تسليمات زاكيات تسيل بأعناق مطاياها الأباطح،و سوابل تحيّات طيّبات تموج باعنّه رواحلها البطايح،لا يزال ساريات باليل و ساريات بالنهار،و رايحات بالعشى و غاديات بالأبكار،قد شدوا الرحال ليحيطوا بحريم حرم المجد و الإقبال،و عقدوا

۱- (۱)) -فى نسختين:«امّا بعد».

الإحرام کی یجلو بفناء کعبه المجد(النجد)و الافضال،أعنی حضره من خصّه اللّه تعالی بالشرف الزاهر و النسب الطاهر،و الملکه الباهره و الشوکه القاهره،و الشهابه العظیمه، و البساله الجسیمه،الذی ودّع من خوف نصفته حصون(جفون)الاعراب الجفاه الکری، و اطرق من شده سطوته فی البدو و القری کل نعامه و کری،قد اسرب ما کان من السراب فی المفاوز و القیعان یذوبان مراره اللصوص و الذوبان،و اشکل ما فی البوادی من شجره ام غیلان،إذ قد أهلک من أهلها کلّ من کان من أهل الفساد حتّی الغیلان بعطاس البیض المرهفات،نقیّ دماغ بلاد الحجاز و التهامه من اردیه أنجزه اهواء المرده الطغاه،و برعاف السمر المهفهفات،نجیّ بدن دیار النجد و الیمامه من بحران اخلاط(اختلاط)فتن الشراه العتاه،قد وشحت دیباجه أوصافه العلی بأشرف أوصاف هو حقیق،بأن یکون فی أعلی درجه منابر القاب السلاطین الخافقین،أعنی کونه متشرّفا بخدمه الحرمین المبارکین الشریفین،نقاوه أهل بیت ربّاهم اللّه تعالی فی حجر بیته الحرام،و کساهم بردی الإعظام و الإکرام،و فرّعهم من الغصن الأخضر من سدره سهی الشرافه النبویّه،و شعّبهم من الفرع الأکبر من شجره الطوبی السیاده العلویه،الذین بابهم وجهه للعالمین،و جنابهم قبله للخلایق أجمعین،حضنه بیت اللّه المحرم و سدنه حرمه المحترم،خدمه باب جدّهم الرسول المسدّد،و حفظه عتبه الائمه الغر الکرام الثاوین ببقیع غرقد صلوات اللّه و سلامه علیه و علیهم أجمعین إلی یوم الدین،و هی الحضره الشریفه الشریفیّه الحسنه الحسینیّه،لازالت مؤیده بالتأییدات البهیّه،و الفتوحات السنیّه،دائره إتحاف الدعاء و إهداء الثناء،و إظهار ما یضمر فی النفس من التوقان إلی ذلک الجناب الأقدس،و الإیضاح(الافصاح)عمّا یکمن فیها من المیلان،إلی ذلک الجناب المقدس،یعرض علی حضرتکم العلیا و سدتکم السنیّا إنه فی خیر وقت و زمان و أسعد ساعات و أوان،قد شرّفنا ورود کتابکم الکریم و وصول خطابکم الجسیم،الذی کان قد بلغ من البلاغه قصیاها،و کان ابو عذرها و ابن جلاها،و قد وصل من الفصاحه نجدها و ذراها،و کان ابن بجدتها و طلاع ثنایاها،و قد اخذ بطرفی السلاسه و الحلاوه،و نهک ضرعی الطراوه و الطلاوه،

ففی کلّ شطر منه روض من المنی و فی کلّ سطر منه عقد من الدرر

و لقد سرنا کثیرا بانبائه عن سلامه ذاتکم الشریفه و استقامه احوالکم المنیفه،و نرجوا ان شاء اللّه تعالی أن یکون دایما علی ذلک المنوال،و یجری أبدا علی هذه الحال،و قد اشیر فیه إلی أمر الحجیج و توجّه خاطرکم الشریف إلی أن لا تدعوا أن لا یستقیم أحوالهم، و أن یکونوا فی أمر مریج،فبذلک استبشرنا و به جدا سررنا،و قد کان قبل أن یصل هذا الکتاب المستطاب ارسل حاکم البصره،إلی أعلی حضره مهده بساط السلطنه العظمی، و الملکه الکبری لازالت محفوفه بالنصر و التأییدات العلی،و استدعی رخصه الحجّاج، و فتح هذا الطریق الإلهی فی هذه الفجاج،و ذکر مؤکدا بعهود و مواثیق أنّه لا یؤخذ منهم أزید ممّا شرط قطمیرا،و انّهم لا یصیبهم ظما و لا نصب و لا مخمصه،إلاّ أن یشاء اللّه و لا یظلمون نقیرا،و الأعلی حضرت الخاقانیّه ما برحت مهبطا للفتوحات السبحانیّه، أسعف مأموله و أنجح مسئوله،لما یظنّ بعد ذلک أن لا یکون المنع سایغا و الصدّ جایزا،إذ ما کان سبب ذاک المنع و الصدّ جایزا،الا ما وصل إلی شرایف مسامع حضّار المجلس الأعلی السلطانی،إذ(انّه)ینالهم من الأعراب،اذی کثیر من غیر حصر وعدّ،فلاجرم صدر الأمر الأعلی بإنفاد القوافل و إرسال السوابل،علی ما هو متمنّی حضرتکم العلیّه و مبتغی خدمتکم السنیّه.

فالمرجو إذن من أفضال خدّامکم الکرام،و ألطاف خدمتکم العظام،أن لا یقصروا سعیا فی مراقبه أحوالهم،و محافظه أنفسهم و أموالهم،کما کان دایما دأبهم و طریقتهم،و سمیّتهم و سجیّتهم؛و أن لا یترکوا أن یصل إلیهم اذی من أحد سیّما أعراب البادیه،لئلا یصیر ذلک معاذ اللّه سببا لأن یسدّ مرّه(بعد)أخری هذا الطریق المفتوح،و یحرم عباد اللّه الاستقاء بتلک الفتوح،فإنّ فی فتح هذا الطریق برکات کثیر لکلّ فریق،و یعود ثوابها إلی أیّام أعلی حضره السلطانیه،و حضرتکم العلیّه،فلا یشاء اللّه أن یسدّ هذا الباب بشؤمه سماجه الأعراب، و تثنّی هذا الاستدعاء،واثقا بتحقیق الرجاء أن لا یزال تعدونا من زمره المخلصین

و المحبین،و أن تمنوا علینا بإرجاع الخدمات التی تکون لنا من القابلین فبذل الجهد فی اسعافنا،و نمنح الطاقه فی انجاحها،و أن یذکرونا فی بعض الأحیان،فی تلک المواقف الکرام و المشاعر العظام،لعلّه ببرکات توجهاتکم السنیّه حصل لنا مره(بعد)أخری العود إلی تلک الحضره العلیا،و الفوز بهذه السعاده العظمی،أنّه علی کلّ شیء قدیر و بتحقیق رجاء الراجین جدیر،و لقد خرجنا بالإطناب عن حدود حرم الآداب،و کدّرنا صفاء وقتکم الشریف بشوب الأسهاب،فبالحریّ ألان أن نختم الکلام و نفتح باب السلام،السلام علیکم أوّلا و آخرا و ظاهرا و باطنا و رحمه اللّه و برکاته.

(۵)

من منشأت آقا حسین خوانساری که از جانب اعتماد الدوله

به وزیر اعظم صوابه کار روم نوشته اند

چندان که مزرع سبز آسمان به شبنم اختران خرّم و ریّان است (۱)،چمن دولت و اقبال و گلشن عظمت و اجلال بندگان والامکان رفیع الشأن عالی حضرت منیع مرتبت،نوّاب فلک حباب گردون قباب،صاحب دیوان وزارت و ایالت،فارس میدان شهامت و بسالت (۲)،مورد الطاف یزدانی،محرم اسرار سلطانی،دوحهٔ بستان رفعت و شوکت، چراغ شبستان حشمت و ابهّت،قاید جنود مجنّدهٔ اسلام،سایق جیوش قیامت احتشام، ناظم مناظم امور سلطنت و پادشاهی،کافل به مشیّت مهمّات سروری و فرمان روائی، عارف مصالح ملکی و مملکتی،جامع مفاخر مکتسبی و موهبتی،قوه الظهر شجاعت و مردانگی،قره العین کیاست و فرزانگی،مؤسّس ارکان خیراندیشی و نیک خواهی،مشیّد بنیان رضاجوئی،ارسطورأی،ملک آرای،صائب تدبیر،معدلت پرّای،مدبّر امور الجمهور بالفکر الثاقب،متکفّل مهام الأنام بالرأی الصایب،الذی بالسیف ینحت (۳)قلم الوزاره،و به

ص:۳۹۲

۱- ((۱)) -ریان:تر و تازه.

۲- ((۲)) -بسالت:دلیری.

۳- ((۳)) -ینحت:می تراشد.

القلم یرفع لواء الإماره،لا زالت منازل مواکب حشمته مغبّره الأرجاء،و مراتع مراکب دولته مخضّره الغبرا،از رشحات سحاب الطاف،و نسمات مهیب افضال پادشاهی شکفته و خندان باد.

بعد از اهداء تسلیمات مخالصت سمات،و اتحاف تحیّات مصادقت آیات،که بهترین هدایای دوستان و گرامی ترین تحف محبّان است،رقم زدهٔ خامهٔ اظهار و نگاشتهٔ لوح بیان می گردد،که چون عادت ازلی و سنّت لم یزلی بر این جاری شده که چنانکه لطافت و صافی آب دجله و جو تا کوزه و سبو منشعب از صفای چشمه ساران است،و شکفتگی و نضارت گل تا گیاه و شکوفه و شاخ تا سبزهٔ راه،منبعث از طراوات نوبهاران،همچنین مصادقت بندگان و غلامان،بلکه سایر رعایا و زیردستان نیز،تابع مضافات پادشاهان و مخالصت فرمانروایان که چشمه سار فیوضات سبحانی و نوبهار عنایات یزدانی بوده باشد،لاجرم بنابر حصول کمال مصادقت و موالفت،و نهایت ارتباط و مودّت این دو سایه پروردگار، و این دو پرتو رحمت آفریدگار،که همین معنی بر دعوی یگانگی و اتحادشان برهانی است آشکار،مرآت ضمیر چاکران و غلامان نیز عکس پذیر جمال شاهد این حال گشته.

بحمد اللّه ساغر دلهاشان از بادهٔ صدق و صفا سرشار است،و انجمن خاطرها از پرتو مهر و ولا لبریز انوار،و چون اظهار دوستی باطنی از سنن سنیهٔ خیر البریّه علیه الصلوه و التحیه است،بنابرین کمترین بندگان و کمینهٔ غلامان این دودمان ولایت نشان،اقدام به فتح باب مراسله و مکاتبه به آن جناب گردون انتساب نمود،که هم شاهد محبّت باطنی را جلوه ظهور داده باشد،و هم به این تقریب استعلام احوال خجسته مأل که خاطر الفت مظاهر به غایت متعلق به چگونگی آن است،نموده،و مع ذلک بعضی از مقدّمات نیز که منتج سعادت دارین و مثمر کرامت نشأتین است در طی آن مندرج گردد.

معاذ اللّه،نه از راه افتقار به بیان و احتیاج به اظهار آن،چه ظاهر است که ضمیر مهر تنویر ملازمان آن حضرت تعالی منزلت را احاطه به این مراتب بر وجه اتم و نحو ابلغ

ص:۳۹۳

حاصل است،و اظهار آن به ملازمان آن جناب از مقولهٔ ارسال زیره به کرمان و قطره به عمّان است،بلکه از باب التذاذ به گفتار و اهتزاز به تذکار،و از قبیل افادهٔ لازم خبر چنانچه در علوم ادبیّه محرر است.

خلاصه آن مقدّمات و صفوهٔ آن مقالات اینکه،چون بر رأی ارباب بصیرت پوشیده نیست،که غرض اصلی سلطنت و فرمانروائی،و علت غائی سروری و دارائی،محافظت نوامیس یزدانی و پاسبانی مخلوقات سبحانی است،لاجرم هرگاه سلاطین جهان و تاجوران دوران،یکی از بندگان را به وفور عنایات بی غایات،و شمول الطاف بی نهایات، امتیاز و اختصاص،و راه سخنوری در محفل بهشت نشان و رخصت گفتگو در مجلس جنّت بنیان داده باشند،و به چنین نعمتی عظمی و موهبتی کبری سرافرازی بخشیده،باید که در لیل و نهار و پنهان و آشکار مراقب و محافظ این معنی بوده که به غیر از کلمهٔ طیّبه که متضمن رضای خالق و خشنودی خلایق،موجب رفاهیّت عباد و امنیّت بلاد،و مستلزم دعای خیر جهت صاحب دولت و نام نیکو برای ولی نعمت بوده باشد،بر زبان جاری نگردد،و اگرنه موجب کفران نعمت منعم حقیقی و مجازی گردد...مستوجب سخط الهی و مستحقّ غضب پادشاهی خواهد بود.

بنابراین بر امثال ما بندگان و غلامان لازم و متحتم است،که شکرانه این نعمت بی پایان و این سعادت بی کران،پیوسته در ابتغاء مرضات یزدانی و تحصیل دعای خیر این دو سلطان سلطان نشان کوشیده،همواره در مقام استحکام بنیان دوستی وداد و تشیید اساس محبت و اتّحاد،که لامحاله آسایش بندگان و آرامش رعایا و زیردستان در ضمن آن است بوده باشد،و سرموئی راه آن ندهند که از رهگذار افساد مفسدان،و فتنه انگیزی شوربختان،که در حقیقت حزب شیطان و یأجوج فتنه و طغیانند،در بنای مسالمهٔ طرفین که نمونهٔ سدّ اسکندر ذو القرنین است رخنه پدید آید؛چه سلاطین و پادشاهان به مثابه دریای بی کران اند،که هنگام آرمیدگی آن اصناف برایا و انواع خلایق غنائم و ذخائر

و لئالی و جواهر در جیب و کنار امالی و آمال ریزند،و هرکس به قدر استحقاق و استعداد از آن محظوظ و بهره ور گردند،و بسا باشد که به وزیدن اندک باد مخالفی بر آن سفینه حیات عالمی در غرقاب فنا و گرداب عنا افتد،و دست امید کسی به ساحل امان شفاعت و ذیل درخواست نتواند رسید.نعوذ باللّه منه.

دیگر طریقهٔ محبت آن است که همواره ابواب مکاتبات و مراسلات از طرفین مفتوح بوده،اصناف متردّدین و انواع مسافرین از تجّار و غیرهم به فراغ بال و رفاه حال به فرمان «فَامْشُوا فِی مَنٰاکِبِهٰا» (۱)از جانبین تردّد می نموده باشد،که این معنی هم محرّک سلسلهٔ وداد و باعث زیادتی آمیزش و اتحاد است،و هم موجب معموری شهر و دیار و سبب انتشار ذکر جمیل سلاطین به اطراف و اقطار.

و کسی از اجلاف و اوباش هرطرف را یارای این نباشد که تعرضی بی جا و اذیّتی بی موقع به عرض و مال و تن و جان احدی تواند رسانید،خصوصا زوّار بیت اللّه الحرام، و طائفین مرقد خیر الانام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم،که در حقیقت اضیاف ملک جلیل و مدعوّین خوان خلیلند،و اکرام ضیف شیوهٔ رضیّهٔ کرام و سنت سنّیّهٔ شافع یوم القیام است.

و چون چنین نباشد؟!حال آنکه سایر طوایف از گبر و ترسا و یهود و نصاری با کمال تباین کیش و آیین،و نهایت تخالف ملت و دین،همگی در آن حدود در امان مسالمه و ضمان مهاونه اند؛پس چگونه با مردم این دیار که تمامی از امّتان احمد مختار و محبّان سید ابرارند،با وجود روابط مذبوره،من بعد طریقه الفت و آمیزش به نوعی که پسندیده خدا و رسول است،مسلوک نگردد؟.

و چون زیاده برین موجب اطناب و اسهاب است،به همین قدر اختصار می رود،ما بقی شرح احوال مرجوع به تقریر فلان است که انشاء اللّه هنگام استسعاد به سعادت ملازمت ملازمان منیع المکان،به شرف سماع و عزّ استماع خواهد رسانید.

ص:۳۹۵

۱- (۱)) -سورهٔ مبارکهٔ ملک،آیهٔ ۱۵.

همواره مسند جاه و جلال،و وسادهٔ عظمت و اجلال به زیور وجود فایض الجود آراسته و پیراسته باد.

(۶)

رقعه ای که جناب آقا حسینا نوشته اند

به صدق و یقین سوگند که اگر بالفرض مشاطهٔ نوبهار،چهرهٔ شاهد سخنوری به صد آب و رنگ بیاراید،و گلگونه رخسار عروس معنی پروری،به هزار نقش و نگار بنگارد،نسیم دلجوی...بهشتی طرّهٔ شمشاد عبادات تاب ده،و رشحهٔ چهارجوی بهشتی شاخ و بن گلبن استعارات آب ده،داور فروردین با همهٔ عدل گستری به محض خاطر رنگ آمیزی نقشهای نقش بند اندیشهٔ بی گناه،به خون ارغوان فرمان ده،طبیب ربیع با همهٔ مهرپروری به مجرد فزونی آب درهای دریای خیال بی تهیّج مواد بخار نشتر برق بر شریان نیسان زند،طوطی نطق سالها در دبستان گلشن باغند بسان هزاردستان سبق خوان شود،[کذا]و طفل تکلّم مدّتها در کنار دایگان سوسن،به لغتهای گوناگون زبان دان گردد،شکفتگی طبع هزار چمن از باد بهاری وام گیرم،و تازه روئی خاطر صد گلشن از ابر آزاری منّت پذیرم،جامهٔ دامن فشان جلوه از بر شاهدان سرو و صنوبر کنده در قامت رعنای نونهالان الفاظ پوشانم، و عقد گوهرنشان ژاله از روی دلبران نسرین و عبهر گسسته در پای عروسان معانی فشانم.

خردهٔ سخن در ترازو به زر نرگس سنگ عیار سازم،و جواهر کلام در درج مرصع غنچه سر به مهر اعتبار،سوختگی داغ لاله در داغ خیال دوانم،و روغن تازگی طبق محلول ژاله در چراغ فکرت چکانم،از روی صفحهٔ پرلطایف سبزه که نگاشتهٔ خامهٔ قضا است سواد بر بیاض طبع بنگارم،و از نامهٔ سر به مهر غنچه که آوردهٔ قاصد صبا است نسخه مقابله کرده با نسیم پردازم.کمند رسای از موی گیسوی شمشاد بافته بر دوش او افکنم، و حلّهٔ زیبای از خارای دو روی گل رعنا دوخته در بر مضمون های دل آرا کنم،در دشت شوره زار سنبلستان آهوان رمیدهٔ معانی وحشی صحراگرد به صد افسون و احتیال به دام

آرم،و در زیر خیام بیدهای مجنون نسیان لیلی وشان الفاظ روم،سایه پرورد به هزار غنج و دلال در خرام ریشهٔ دوات از زلف پریشان سنبل سازم،و کاغذ نامه از ورق افشان،گمان ندارم که سامان دو سه سطری پریشان در جواب مکتوب مرغوب اعزّی برخورداری توانم گرفت،و استخوان بندی چند کلمهٔ بی مغز در برابر آن نامهٔ عنبرین شمامه توانم کرد.

اگر از خویشتن جدا می توانستم نمود چاره آن بود،که همان نامهٔ بلاغت طراز در جواب باز فرستم،یا اگر حسنت بر طبیعت روا می توانستم داشت،علاج اینکه مضمون چند از آن نسخه اعجاز استراق نموده ابراز نمایم،لاجرم بجز از اعتراف به عجز پناهی، و بجز قایل شدن به قصور گریزگاهی ندارم،و یقین می دانم که ایشان نیز با وجود اطلاع بر این معانی معذور خواهند داشت،و بجز نوشتن جواب سؤالی داده نخواهد ساخت.العذر عند کرام الناس مقبول.

العبد...

(۷)

سواد کتابت علامه العلمائی آقا حسین خوانساری

به افضل الفضلائی مولانا خلیل اللّه دام ظلّه

مصباح منیر محفل دانائی،و مشکوه فروغ انوار روشن رایی،یعنی ضمیر حقایق پذیر جناب والا القاب مبادی آداب،سامی فطرتی که از صفحهٔ نانوشتهٔ صافی طویتی و آستان درش نشان صدق ولای دوستان را چنانچه هست،و در فهم رموز قصه سرگذشت دور افتادگان به دل نزدیک را محتاج به حکایت کسی نیست.عالی فضیلتی که از روضهٔ دلگشای کافی هدایتی احادیث صحیحهٔ صدق و وداد،و اخبار صحت آثار حسن اعتقاد راویان صفات حمیده و ناقلان سمات پسندیده خویش را کما هی دیده،در قبول هیچکدام گوش بر آواز توثیق احدی به حکایت...نگشت،حکمت انتمای شافی درایتی سررشتهٔ نبض حال خستگان تبر جدائی را غایبانه به دست گرفته در استعلام چگونگی حالات منتجه احوال که عبارت از مکتوب محبت اشتمال است،ندارد.

وقت اندیشه که در میدان تنگ فصالی دقیقه اندیشی قصب السبق سبقت و پیشی از همگنان ربوده،در حلیه مشکل پسندی صفحه خامهٔ تیز که دو را به جوی نشمارد،و زبان معانی بیانش مفتاح علوم دینی است،و خامهٔ راست نشانش زبانهٔ ترازوی نکته سنجی معارف یقینی،حاشیه نشینان مدرس افاده اش همگی شرح نویس متون فضل و کمالند، بنای تصحیح آرای خویش نه به پایه ای بلند ساخته که سرکوب فقه بلندپروازی قصوی نباشد،و رقم نگاران صفحهٔ استفاده اش در تهذیب اصول اعتقادات نه به عدّهٔ آراسته اند که مشاطهٔ حقایق نگار اندیشه هریک یکرنگ حکّ و اصلاح و سمهٔ عام فریبی از ابروی شواهد مختصر صاحبی تراشد،زلال اعجاز کرده از افاضه اش در احیای علوم دینی جاری مجرای آب حیوان،و سحاب فیض بار افاده اش در گوهرنگاری صدف سامعه تشنه لبان معارف یقینی نازل منزلهٔ نیسان،أعلم العلماء و أفضل الفضلاء المتحره علّامی فهّامی آخوندی مستغنی الألقابی و الأوصافی شمسا للإفاده و الإفاضه و الفصیله و المله و الدنیا والدین مولا خلیل اللّه دامت ایّام برکاته روشن تر از آنکه از مرآت حقایق نمای دل اشفاق منزلت که آئینهٔ حال شاهدان غیبی است صورت حال مشاهده ننموده شرح مبسوط شوق را در گرو رقم نگار خامهٔ محبت پیرا که به سالهای بی پایان چهره گشای تحریر شمّه ای از آن نمی تواند شد،دارند،و از صحیفهٔ کاملهٔ دوستی که همیشه نصب العین خاطر فیض ناشر...داعیان صمیمی را مطالعه نفرموده،صحت وقوع آنها را موقوف به شهادت مکتوب صداقت اسلوب شمارند.پروانه یک شبه بال دل بی قرار به هوای طواف شمع شبستان وصال نه...در پرواز است که صدای پرزدن آن به مسامع...و عندلیب شب خوان بر گلبن زبان مدح سرایان چمن وفا جوید به آهنگی نغمه پرداز است که از آواز زارمانی آن گوش ترانه سبحان[کذا]گلشن حضور وافرالسرور پر نشود اگرچه...صحایف اتّحاد به حسب ظاهر مرحله پیما به آن وادی وداد مقصر لیکن بنابر تقصیر لازمه سفر و طریقه مسافران اطاعت گستران،رجاء واثق است که آن پاسدار شریعت غرّا و پشتیبان این معنی

ص:۳۹۸

را حمل اخلاص مخلصان نفرموده،با حادّهٔ مستقیمهٔ یک جهتی ثابت قدم دانند،چمن التماس بذل داشته در مظان اجابت جواب از مقوله تحصیل حاصل بوده،لاجرم طهی مروّت درخواست آن نموده به سفارش ارسال و ارجاع هرگونه حسم نموده.و السلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته.

(۸)

از جانب آقا حسین خوانساری به عالی جناب مولانا میرزا شروانی

به سوی نجف اشرف اعلی روانه کرده شد.

پیوسته مصابیح فتوحات غیبی،و شموع فیوضات لاریبی،چراغ افروز انجمن ذات، و روشنی بخش عرصهٔ احوال خجسته سمات جناب فضایل مئاب حقایق اکتساب دقایق انتساب،خورشید افق دانشوری دری،سپهر نکته پروری،قطب فلک معرفت و دانش، مرکز دایرهٔ بصیرت و منش،چهره گشای مسائل حلال و حرام،شرح افزای صدور مدارک و افهام،مفتاح ابواب فلاح،مصباح محراب تقوی و صلاح،مجاور حرم عبادت،معتکف جامع زهادت،مهبط فیوضات ازلی،مفتاح فتوحات لم یزلی،دانشوری که احاطهٔ طول امتداد غیرمتناهی به دایرهٔ عرض نتایج فکر عمیقش،چون احاطهٔ عرض خط به سطح دایره محیط خارج از حوصلهٔ امکان است،و انطباق رشتهٔ اعداد بر سلسلهٔ معارف ذهن دقیقش از قبیل انطباق متناهی بر غیرمتناهی محال و با امتناع توأمان.

نکته پروری که دقیقه سنجی طبع نقّادش چندان نقود افکار به سکّهٔ قبول کامل عیاران انصاف شعار رسانیده،که میزان اندیشه در سنجیدن آن هم پلّهٔ ترازوی عجز و قصور گشته خربار خجالت بکشد،و سبک سیری شعلهٔ ادراک ذهن وقّادش چنان آتش در دودمان مشکلات بی شمار انداخته،که در میان سوختگان آن چیزی که در حساب نیست،پنبهٔ گرانی کوش شبههٔ جذر اصم است که زور کمال است،فکر اکثر موشکافان،بی شبهه به حلّاجی آن نرسد.

ص:۳۹۹

حاشیه نشینان مجلس افاده اش همگی شرح نویس متون فضل و کمال؛دقیقه سنجان مدرس افاضه اش،تمامی در اعلی درجهٔ دانش و افضال،اعنی الفاضل الألمعی الذی فوائده مقنعه لمن استرشد بإرشاده المفید،و قواعد بیانه و دروسه لَذِکْرَیٰ لِمَنْ کٰانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ (۱)،علاّمی فهّامی اخوی مولانا میرزا زید توفیقه بوده،همواره موفق به توفیقات غیرمتناهی،و مؤید به تأییدات الهی باشند.

بعد از گزارش دعوات وافره و نگارش تسلیمات متکاثره مکشوف ضمیر حقایق پذیر آنکه،للّه الحمد ریاض احوال صحت اشتمال همگی محبّان آن رونق افزای چمن فضل و کمال به آبروی زلال سحاب فیض بار توجه حضرات ائمهٔ معصومین علیه السّلام سرسبز و سیر آب،و نضارت بخش خواطر اصدقاء و احباب است،امید که گلبن احوال خیر قرین و دوحهٔ آمال آن مودّت آیین نیز به الوان گلهای خرّمی بال،و شکفتگی خاطر محبت اشتمال برومند،و به انواع اثمار کامروائی و حصول موصول و پیوند بوده،از خزان حوادث روزگار و شدائد لیل و نهار در کنف حمایت ایزد متعال باد،بالنّبی و آله الأمجاد.

حقّا که یاد روضهٔ دلگشای صحبت وافرالسرور علی الدوام چون مضمون دلنشین دوستی در حصن خاطر محبت ذخایر متمکن و هوای...و شوق طواف کعبه روح افزای حضور فایض النور همواره در مرتبه کمال و درجهٔ عالی است،بلکه با سلسلهٔ لایتناهی مقادیر و اعداد توأم است،و طاقت بیش از این جدائی از صحبت آن شناسای کیفیّت دوستی و اتّحاد بسیار کم،تشنه لبان زلال صحبت گرامی را زیاده بر این در دشت کربلای انتظار مهموم گذاشتن،و متعطّشان عین الحیوه ملاقات سامی را بیش از این از فیض رشحات حضور فایض السرور محروم داشتن،در شرع با صواب دوستی و وداد خطاست، و در کیش ارباب یگانگی و اتّحاد ناروا.

۱- ((۱)) -سورهٔ مبارکهٔ ق،آیهٔ ۳۷.

اگرچه تکلیف مراجعت ایشان به این صورت در نظر صواب دید روشن ضمیران صایب اندیشه،و آگاه دلان خردپیشه فی الحقیقه توقع استبدال ادنی به خیر[کذا] و چشم داشت توجه از کعبه به دیر است،لکن چون زیاده بر این توقف نمودن آن عزیز در آن صوب صواب انتما مخالف خواهش احبّاست،و تمامی از رهگذر حرمان صحبت فرح بخش گرامی مغموم،و منتظر قدوم بهجت لزوم اند.

و در این ایّام به تقریبات مناسبه و تمهیدات متناسبه،در مجلس بهشت آئین بدستاری نسیم توصیف مقرّبان آستان دولت قرین نقاب خفا از چهرهٔ حقیقت حال و آئینهٔ کمال ایشان بر وجه دلخواه دوستان گشوده شده،و خاطر ملکوت ناظر اعلی حضرت نوّاب کامیاب ظل اللّهی به معاودت آن بزم آرای انجمن دانش و آگاهی به غایت متعلق،و آراء همگی احباب در تصویب آن متساوی و متوافق است.

و گمان کلّی دارید که التماس داعی دوام دولت قاهره را در انجمن قبول آن عزیز بار، و محبّت ایشان نسبت به این جانب بی شمار است،و حکم واجب الاذعان و فرمان والاشأن عزّ صدور یافته،که مکتوب مصلحت اسلوب محبّ،از جانب حجاب بارگاه خلایق پناه،حامل تکلیف،و قاصد تبلیغ امر به معاودت ایشان بوده باشد،لاجرم امتثالا للأمر الأعلی لازم دیده که آن عزیز را از کماهی احوال آگاه،و بر توجه سمت کعبه حقیقی و قبله حقیقی اعنی درگاه عرش اشتباه ترغیب و تحریص نماید،تصدیق تصوّر و تحقیق مقربان بساط لازم الانبساط خاقانی بر ذمّت اهتمام آن عزیز فرض و متحتم،و تحصیل مرام ایستادگان پایهٔ سریر خلافت مصیر و معاودت به این صوب بلاتأمّل و تأخیر،واجب و لازم است.

فإذا بلغ الکتاب إلیک و اتّضح المرام لدیک فقم إلینا و لا تقعد و ثب عجلا لفرصه عرضت فالجزم و فی العجل.

زیاده بر آن چه مبالغه و سفارش نماید.

ص:۴۰۱

هـذا عهـدنا إليـك فـامتثله و اعمل بما فيه و لا تهمله،حصل اللّه تعالى مهمّات آمالك اوليها و اخرها،و انتـج مقـدمات أحوالك صغراهـا و كبراهـا،و حرّسـک عن الآفـات بعزّ حمايته، و أعانك فی جميع الحالات بحسن كفايته،انّه بالإجابه جـدير و على كلّ شیء قدير.

(۹)

رقعه ای که آقا حسین خوانساری به میر غیاث حکیم نوشته

پیوسـته سـعادت پیرائی ایّـام خجسـته آغـاز فیروز انجـام حکیـم دانش پژوه،طیـب میمنـت شـکوه،افلاطون دانش،ارسـطوبینش،بقراطفطرت،سقراطسـرشت،روشـن سـواد خطـوط سـرنوشت،چـاره گر دلهـای نژنـد،شـفابخش خـاطر مسـتمند،مرهم بنـد نـاسور حوادث روزگـار،عـافیت ده خسـتگان لیل و نهار،ذخیرۀ عنایت الهی،قانون تأییـدات نامتناهی، دانای حکمـت علمی و عملی،مشـمول اصـناف تسدیـدات ازلی،طراوات افزای آئیـن روح الهی،حقیقـت دان مغیبـات اشـیاء کماهی،نگاشـتۀ خامۀ عافیت ختامه اش،چون نسـخۀ عیسوی ضامن عمرابد،و مانند شـگرفنامه آسـمانی کفیل سـعادت مخلّد،هر حرفش را چندین دار الشـفاء در آغوش،و هر سـطرش بسی صحّت آباد بر دوش،از آثار سبّابه حکمتش نبض وجود جنس بشر را حرکت مخالف مباد.

عـدم مساعـدت طـالع و سـتیزۀ بخـت،آنکـه بعـد از پی سـیر مـدارج گونـاگون،و طیّ کریوهـای دور و دراز از حدّ افزون،بر وجود،وصول به قرب و جوار از دریـافت عـافیت حضور پرسـرور محروم آمـده،به طرز بیمار داران فراق از استسـعاد همدوشـی علاج مأیوس گردیده.

امیـدوار است که حکیم علی الاطلاـق به توفیقات یزدانی از دار الاسـقام مباعـدت اسـتخلاص داده به شـفاخانه ملاقات گرامی رسانـد،و ابلاغ ضوابط اخلاص منـدی در عهـدۀ تقریر دلپذیر فلان مذکور است که ان شاء اللّه تعالی هنگام اسـتدراک گرامی خدمت روح بخش به معرض مقاوله جلوۀ عرض خواهد داد.

ص:۴۰۲

متوقع است که همواره اقتضای سوابق التفات را وسیلهٔ مائده خامهٔ حکمت اندیش، اهتزازبخش خزان آباد خاطر اخلاص مظاهره آمده،همیشه بهار را نگارند.

چون غرض اظهار روابط اخلاص بوده،به زواید تصدیع نمی دهد.امید که از فیوضات بهره مند بوده،مهبط تجلّیات ربّانی بوده باشند.

(۱۰)

رقعه ای که جناب آقا حسینا به میر ذو الفقار نوشته

با آنکه درین ایّام دوری،پیوسته خارخار نامه پردازی از هر بن موی خامه در جوش است،و آهنگ بلندپروازی از هر«تای»بال کبوتر آرزومندی در خروش،سودای گفتگوی غمهای هجران،جهان جهان در دماغ بی حوصلگی دل پیچیده،و خار صحرای نهفتن دردهای حرمان،دامان دامان در پای بیتابی خاطر خمیده،دهن غنچهٔ رازهای سربستهٔ آلام ایّام دوری،به تحریک نسیم ناصبوی در انداز بوسیدن لب شاهد شکفتن است،و پای گل اظهار دردهای نهانی روزگار جدائی به دستیاری حریف ناشکیبائی در پرواز گلشن جیب و بغل عروس گفتن،بدمستی بادهٔ زورآزمای فراق بر در خلوت دل در شکستن قفل خموشی است،و سرکشی شعلهٔ طاقت سوز اشتیاق در آتش افروزی دیگ بیهده جوشی،الفتی که پیش از این پای حوصله را باد امان بوده،امروز دست شوق را با گریبان است،و شکوه ای که دل اظهار را از اندوه زبان بوده اکنون زبان را از دست افغانست،گفتگوهای خلوتی که در ایّام گذشته لب حوصله را با افشای راز در میان بود، این زمان با دف و نی از زبان خاموشی می شنوم،و حرفهای نهانی که سابقا از گم شده های خاطر اوراق یادآوری بود،الحال یک به یک را ثبت دفتر فراموشی می بینم،دندان بر جگر نهادن که در ذایقهٔ مشکل پسند بدمستی بادهٔ تنگ ظرفی،مژه به گزیدن داشت،حالیا در کام گاو خوش علف تحمّل،چاشنی زهر هلاهل مکیدن بهم رسانیده،چین پیشانی دل تنگی

ص:۴۰۳

که در مذهب گرفتگی ناخرسندی چون صندل بر همگنان نشانه کفر و ناسپاسی بود،در این اوقات در مشرب شکفته روی رضا و تسلیم مانند سیمای صالحان ناصیه آرای جبهه شکرگزاری شده،فارغ بالی که پیوسته همنشین تنگنای قفس اضطراب بود،اکنون در کشور پهناور شکیب نامش بر گوش دل نمی خورد؛آرام که از سکّان سفینه قلزم آشفتگی بود،در این ایام بر فراز چاربالش آسودگی خیالش در چشم خواب نمی آید.چاک بی طاقتی که کوی گریبان رسوائی بود طراز خامهٔ شکیبای شده،و داغ بیتابی که چراغ زیر دامن آستین بیخودی بود،غرّهٔ ناصیهٔ صبرآزمای گشته،لکن چه چاره سازم؟که چندان که سراسیمه برگرد چشمه سار خاطر می گردم از تف با حورای هجران چندان نم در او نمانده که در جواب مکتوب مرغوب بلاغت اسلوب بندگان سیادت و فضیلت پناه،کمالات و قابلیات دستگان اعزّی برخورداری،میر ذو الفقار،نامه خود،چه احتمال دارد گل رقعه داری در آب توانم گرفت،و باین فسانه طفل اضطراب را لحظه ای در خواب توانم کرد؟

به همه حال چون حال بر این منوال است،یقین که عذرنامه ننوشتن را پذیرفته خواهند داشت،و ناگفته را گفته خواهند پنداشت.

در فهمیدن بعضی از فقرات قدم طبع را پاره ای می باید فشرد،یاران ستم ظریف خصوصا بندگان فصیح الانامی زود بزود در معرض انکار و اعتراض درنیایند و قیاس بر شعر شعرای تازه نفرمایند.سخن من فهمیدن هنر است.

(۱۱)

ایضا منه مدّ ظله به میرزا ابو الفتوح نوشته

شب دوشین چندان که به گرد سراپای خاطر برآمد،و در زوایای ضمیر جستجوی...

نمود،به مضمونی پی نبرد که سرموئی قابلیّت جواب نوازش نامهٔ نامی،و به معنی راه

ص:۴۰۴

نیـافت که ذرّه ای لیـاقت اهتـدای محفـل گرامی ملازمـان والامکـان آن نور حدقـهٔ سـیادت و نجـابت،و نور حدیقـهٔ هـدایت و ولاـیت،بزم آرای انجمـن فضـل و کمـال،نخـل پیرای چمـن دولـت و اقبـال،فهرسـت صـحیفهٔ دانش و بینش،منتخـب مجمـوعهٔ آفرینش،غرّه ناصـیهٔ عزّت و علاـ،قرّهٔ باصـرهٔ عظمت و اعتلا،خلف الصـدق خانـدان فتوّت و مروّت،قرّه العین دودمان انسانیّت و اهلیّت.

والاـ نسبی که لوح محفوظ تختـهٔ ابجـدخوانان مکتب تعلیم آبـای اطهـار اوست،و عـالی حسبی که شـاخ سـدره اوّلین پایـهٔ منبر نوآموزان خطبـهٔ تعظیم اجـداد اخیـار او،در بزم خـاطر صـافی طویتش بزرگ منشـی و درویش مشـربی از یـک مشـربه آب می خورند،و در نظر طبع والاهمتش دیباطرازی و پشمینه بافی از یک کلاه تار و پود می برند.

در برابر تیغ شمشـیر ایوان قدر بلندش،برهان ترس،سپر انداخته،و مدارج لایتناهی طالع ارجمندش برهان سلّم را بارها از نردبان رها ساخته،بر سـر خوان نعمای مکرمتش چشم و دل تمنّا پر،و به شبر ید طولای همتش آب دریا کم از کر،جائی که از مشـکل گشائی ذهن ثاقبش سـخن رود نام معمّا بردن ننگ است،و در مقامی که از پهناوری دسـتگاه مناقبش حدیث گذرد،قبای قلمی بیست و نه حرف بر قـامت بیان تنگ.در هفت آسـمان کوکبی به طالع نظم و نثر بلنـدپایه اش از مادر نزاده،و از صـلب نه فلک نطفه ای به قابلیّت عنصر گرانمایه اش در رحم چهار ارکان نیفتاده،کنگره های ایوان قدرش بر دوش پروین است،و لنگر سفینهٔ حلمش،بر گردن گاو زمین.

در گلسـتان نزاکت طبعش از پیراهن گل بـدن رنگ بـدن گلها در خاریـدن،و از عطر صـبح قبای غنچه ها در دریـدن،از چمن خوی خوشـش اگر نسـیمی بر انجمن وزد به مقراض پر پروانه سـر شمع می توان گرفتن،و از شعله طبع سرکشش اگر پرتوی به چمن رسد،در تنور لاله بیضهٔ فولاد می توان برشتن.

ص:۴۰۵

عود بوستان خلقش بر آتش گذار و در کانون شتا عرق بهار بگیر،و مینای سرشار لطفش را سر بگشا و جام نشأه از دست خمار بستان،در محفل صحبتش صورت فالی را خواب نگیرد،و در خلوت عزلتش پهلو نقش حصیر نپذیرد،نسیمی که از کشور حولش برنخیزد در باغ و بستان به رویش وانشود،و شمیمی که از مصر خلقتش نباشد کاروان صبا دربار خودش جا ندهد،جامع کمالات صوری و معنوی،مجمع فضایل موهبتی و مکتسبی،صاحبی ملاذی قبلۀ گاهی داشته باشد.

همی ترسم از ریشخند ریاحین که خار مغیلان به بستان فرستم

مگر همان مکتوب معجز اسلوب را به ملازمت عالی بازپس فرستم،امّا چه چاره که مانند جانش از خود جدا نتوان کرد،به غیر از مهر خموشی بر لب زدن و اعتراف به عجز و قصور نمودن علاجی نیست،در باب تقصیر ایّام عید به ملازمت نرسیدن شاهد اعتذار آن به مشاطگی رباعی آراستگی پذیرفته به خدمت عالی روان نمود،امید که به عقد قبول درآید.

هرچند که جسم زارم ای عید امید همچون مه نو به پای بوست نرسید

روشن تر از آفتاب عذری دارم خورشید به روز ابر کی بتوان دید

پیوسته آفتاب عیش و نشاط ملازمان سامی از سحاب کدورت تیرگی نپذیراد،و به غبار ملالت آلودگی مبیناد،الی یوم التناد.

(۱۲)

منه دام ظلّه العالی لجهه الاسطرلاب

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم ،لقد صورته الاسطرلاب الذی هو مرآه بصایر اولی الألباب تحفه...النواب المستطاب الحاکم لدیوان العدل و الصواب،الاخذ فی مقام الحراسه بعضادتی الدین و الدوله،و الرافع لأساس السیاسه بلبنتی اللّین و الصوله،البالغ نفاذ أمره

و شـده باسه إلی أن لو حکم بحبس المرده العصاه فی أوهن البیوت،و أمر...بنسـج العنکبوت لعجزوا عن حلّه و نقضه و لو تعلّقوا بحبـل الحیلـه مـن کـلّ بـاب و لبقـوا فیـه محبوسـین إلی أن یموتـو مثـل الـذباب،الجـامع لعنـوان الفضـل و الکمـال فی الـدین و الـدّنیا،شـمس سـماء الرفعه و الإقبـال صـفی علی بیکـا لاـ زال کوکب دولته مرتفعـا أن یری غـایه رفعته بالطبقه العنکبوتیه، ناظر الاسطرلاب إلی أن ینشر صفایح صحایف الأعمال و یعدل علائق موازین الأفعال فی یوم الحساب.

(١٣)

دیباچهٔ مطلع الانوار ملاّ محمّد باقر یزدی نوشته

حمدی فزون از میزان عقول و حواس،و سپاسـی برون از مقیاس اندازه و قیاس، سزاوار فایض الانواریست که رصدبندان عقل و خیال از مبدأ خط اسـتوای خلقت تا عرض تسعین که منتهای اقلیم شعور است،به دستیاری اصطرلاب کروی افلاک، و مسدّسی جهات،و ربعی عناصـر،و صـفایح اصـفار کواکب،سررشـته معرفت دقیقه ای از دقایق ارتفاع آفتاب ذاتش بـدست نیاورده اند،و مجسـطی گشایان دانش و کمال از هنگام مجاورت ساحل دریای مغرب عـدم که جزایر خالدات ارحام است،تا زمان مهاجرت مملکت شـرقی صـبح مشیب که آخر طول معمورهٔ اعمـار است،به پـایمردی پرگار نظر و اشـکال هندسـی خیال و دوایر وسـیع فکرت ذرّه ای به شناخت سمت کعبهٔ صفاتش پی نبرده اند.

عزیزی که به پشتی عضادهٔ تقویتش تیزنگاهی که از ثقبتین دیدگان خفاش بیرون آید بر جوشن زراندود خورشید بند نگردد.

رحیمی که به دستگیری علاقه مرحمتش شطایای أشعّهٔ شعاع مهر به بدن برهنه شخص سایه سرموئی گزند نرساند.

عنکبوت ضعیفی که به لعاب تربیتش لب تر کند در شاهراه عنقا دام می کشد،و پشیز

ص:۴۰۷

ناچیزی که از نظر عنایتش پرتو پذیرد بر ذمّت کیمیا وام می گذارد،عرش اگر صد کرسی از افلاک به زیر پا نهد به حلقهٔ کعبهٔ جلالش دسترس ندارد،و چرخ اگر هزار پر از نسرین به چنگ آورد در پرواز هوای قدرتش قوّه بال مگس نه،تعالی شأنه و عظم برهانه.

و تحیّتی خارج از حیطهٔ عدّ و احصاء و درودی فارغ از وصمه نقص و انتها درخور بزرگواری است،که رسن باز اندیشه را که عنکبوت کهف خیال است بر در و دیوار صرح ممرّد سپاسش پای بند نشود،و کمنداندازِ فکر را که شبگرد کوچهٔ دماغ است بر کنگرهٔ قصر مشیّد بنایش دست آرزو بلند نگردد،و شهسواری که در عرصه عرصات فرس شفاعت در زیر زین اوست،و شهریاری که ختم احکام رسالت نامزد نقش نگین او.امّی لقبی که لوح محفوظ نقطهٔ تختهٔ ابجدخوانان مکتب تعلیم اوست،و عالی حسبی که شاخ سدره،نخستین پایهٔ منبر نوآموزان خطبهٔ تعظیم او.

اصابع مبارکش اگر ظل می پذیرفتی ید بیضا به دعا از خدا می خواستی که وجود عینیش مانند اشکال شجرهٔ وجود ظلّی می بودی،و حجرهٔ همایونش اگر به زخارف دنیوی تن در می دادی به امید آنکه شاید در او به کار رود لبنتین مهر و ماه از شادی قالب تهی نمودی،به برکت نسبت عددی آل اطهار اوست که مناظر بروج این کهنه حصار از مرایای محرقه کواکب ذره ای خلل نمی پذیرد،و رشتهٔ ثانیهٔ ساعات لیل و نهار با کمال سرعت درک افلاک سرموئی گسسته نمی گردد،زهی اهل بیتی که اقرار به امامتشان ثانی اثنین ایمان بمابین الدفّتین فرقان است،و تمسّک به حبل المتین هدایتشان قرین اعتصام به عروه الوثقی قرآن،صلوات اللّه علیه و علیهم اجمعین ما دامت السموات مایله و منتصبه و الساعات مورّبه و مستویه.

أمّا بعد بر الواح حقایق نمای ضمایر اصحاب بصائر و ارباب سرایر که مطلع انوار غیبی و مظهر اسرار لاریبی است پرتوافکن است،که قادر بی چون و خالق کن فیکون بنابر

ص:۴۰۸

مضـمون حقیقت مشحون وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّٰ لِیَعْبُدُونِ (۱)نوع انسان را که افضل مخلوقات است و اشرف مکوّنات از جـامه خانـۀ انعـام و اکرام بی منتهـای خویش بزیف هستی در بر کرده و افسـر وجود بر سـر نهـاده،به جهت آنکه پیوسـته جبهه اخلاـص را زمین فرسـای عتبه عبـادت و رقبـۀ اختصـاص را اسـیر ربقـۀ طـاعت داشـته باشـد،و اصل همه عبادات و اساس جمله طاعـات-چنانکه اخبار متواتره و آثار متظافره به آن شاهـد است- فریضـۀ صـلوه است،که عماد دین اسـلام و قوام شـریعت خیر الانام علیه و علی عترته افضل الصلوه و السلام است.

و چـون برحسب فرمـان واجب الاذعـان وَ حَیْثُ مٰا کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَـطْرَهُ (۲)و به مـوجب تبلیغ بلیغ أَقِمِ الصَّلاٰهَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلیٰ غَسَقِ اللَّیْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ (۳)قیام به وظایف این خدمت پسندیده و اقدام به مراسم این شغل برگزیده بدون معرفت سمت قبله و شناخت اوقات معیّنه متصور نیست (۴).

پس بر همه کس واجب و لازم است که سرچشمه این دو امر عظیم و این دو خطب جسیم بدست آرد،تا تفویت غرض ایجاد و تضـییع مصـلحت تکوین نکرده باشد،و وسـیله سـعادت جاودانی و ذریعۀ اقتنای مثوبات آن جهانی بوده باشد،مع هذا در ضـمن معرفت ازمنه و سـاعـات و اطلاـع بر احوال دقایق و درجات فوایـد دیگر منـدرج و منطوی است.چه حکیم ازل و علیم لم یزل به موجب حکمت بـالغه و مصـلحت سـابقه در هر سـاعتی از ساعات لیل و نهار و هر دوره ای از دورات سـپهر دوّار،بنابر اختلاف اوضاع اجرام علوی

ص:۴۰۹

۱- ((۱)) -سورۀ مبارکۀ ذاریات،آیۀ ۵۶.

۲- ((۲)) -سورۀ مبارکۀ بقره،آیۀ ۱۴۴.

۳- ((۳)) -سورۀ مبارکۀ اسراء،آیۀ ۷۸.

۴- ((۴)) -در نسـخه ای بعـد از آیه آمـده:«قیام به وظایف این خـدمت سامی و اقـدام به شـرایط این شـغل گرامی بدون معرفت سمت قبله و شناختن اوقات معیّنه صورت نپذیرد».

و اجسام سفلی سرّی غریب و خاصیّتی عجیب از سعادت و نحوست و برکت و شئومت و غیرذلک ودیعت نهاده اند،و به سبب عنایت به شأن انسان جملگی این امور را آیات بیّنات حوادث و علامات واضحات دقایق گردانیده،تا صاحبان انظار سلیمه و افکار قویمه از گنج بی پایان وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لا یَعْلَمُها إِلاّ هُوَ (۱)بالکلیّه محروم و بی بهره نمانده،از آیات و علامات مذکوره به قدر گنجایش طاقت بشری استکشاف امور مخفیّه و اسرار غیبیّه از هزار یکی و از بسیار اندکی نموده.

فی الجمله اطلاع بر تجدّد و ترقّیات و تنزّلات،و تصرم دولات و نکبات،و حدوث مراتب و مناصب،و نزول مصائب و نوایب،و ظهور شرور و فتن،و وقوع آلام و محن به هم رسانیده،به قدر مقدور به اذن خالق ظلمت و نور در جلب منافع و عوائد و دفع مکاره و مکاید از خود و دیگران کوشش نماید،و از زایچۀ طالع هرکس استعداد و قابلیتی که در او مخمّر شده به حسب اوصاف و احوال صوری و اخلاق و ملکات معنوی از طهارت و عبادت،و فراست و کیاست،و بلادت و بلاهت،و خساست و شرافت،و امثال آن معلوم نمایند،تا در معاملات و مشارکات و معاونات و مظاهرات که لازم طبع انسان است با او بر وفق آن تعلیم الهی معاملت و معاشرت نموده،از ضرر غبن و خسران و الم حیف و نقصان مصون و مأمون مانده،واسطۀ نظام نشأه معاش و وسیله انتعاش بوده باشد.

و دیگر از فوائد عظیمه و منافع جسیمه این معنی آنکه چون لحظه ای نیست که به جهت تنبیه بر وجود قادر بی نیاز و صمد کارساز،و دفع سرکشی پیل طغیان و منع گریزپائی غفلت و نسیان محبوسان مطمورۀ امکان و نورسیدگان ازمنه و آنات،بی ره آورد حاجتی و دستاویز نصیبی از در مطلبی درنیاید،بالضروره از تمسک به ذیل دعوات و تضرّع به درگاه قاضی الحاجات گریزی نیست،چه اسعاف حاجات و انجاح مهمّات را به غیر از توجّه به ساحت وجوب،و اقبال به جناب علاّم الغیوب چاره ای مقرّر ندانسته اند.

۱- (۱)) -سورۀ مبارکه انعام،آیۀ ۵۹.

و حال آنکه به موجب حکمت های ربّانی و مصلحت های نهانی مفتاح دعا را در گشایش قفل اجابت در ساعات مسعوده و اوقات متبرکه دستی داده اند که در غیر آن نداده اند،لهذا تمیز میان نیک و بد ساعات،و تفرقه میان سعد و نحس اوقات به جهت تقریب استجابت دعوات و قبول تضرّعات امری است لازم و معیّنی است متحتّم.

خصوصا در این اوقات فرخنده ساعات،که جمیع طوایف امم و کافّهٔ قبایل بنی آدم را به غیر از دوام دولت قاهرهٔ شاهنشاهی و انتظام سلطنت باهرهٔ ظل اللّهی،یعنی شهریار کامل عادل باذل،گردون بارگاه،ملائک سپاه،جمشید حشمت،فریدون سیرت، سکندرشأن،دارادربان،گلدستهٔ گلستان مصطفوی،نوباوهٔ بوستان مرتضوی،ثمرهٔ شجرهٔ نبوّت و رسالت،غصن دوحهٔ امامت و ولایت،خلاصهٔ احفاد سید المرسلین،نقاوه اولاد ائمهٔ طاهرین صلوات اللّه و سلامه علیهم اجمعین.

ابر فیاض سخا،بحر موّاج عطا،نایرهٔ سحاب کرم،قبلهٔ ارباب همم،باسط مهاد امن و امان،رافع لوای عدل و احسان،مؤسّس بنیان سلطنت و کامکاری،مشیّد ارکان عظمت و بختیاری،بانی مبانی مروّت و انصاف،ماحی مراسم جور و اعتساف،شیربیشه بسالت و شجاعت،نهنگ محیط جرأت و جلادت،صائب رای،قوی تدبیر،مشتری سعادت، خورشید نظیر،ناظم مناظم حل و عقد امور کافّهٔ امم،عاقد معاقد رتق و فتق مهام بنی آدم، قاصم ظهور قیاصره،کاسر اعناق اکاسره،یکّه تاز قلمرو آفرینش،مسندنشین سریر دانش و بینش،یگانه خسروان هفت اقلیم،سرکردهٔ سروران با تخت و دیهیم،زنجیر عدل نوشیروان از دیوان عدلش مصرعی،و ارباع زمین و آسمان در عالم جلالتش کمتر از رباعی.

از کف سخاوتش دامن صحرا پردر،و به شبر همتش آب دریا کم از کر،مینای سپهر در قفس پنجهٔ اقتدارش،و سیمرغ مهر در شکنجهٔ دام اشتهارش،غاشیهٔ گلگونه غضبش بر دوش پلنگان،و لنگر سفینهٔ همتش بر پشت نهنگان،اگر نسیم گلشن لطفش بر انجمن وزد

به مقراض پر پروانه سر شمع را می توان گرفتن،و اگر سموم بادیهٔ غضبش از چمن گذرد در تنور راله بیضهٔ فولاد می توان پختن،قرب وعده اش به وفا نزدیکتر از زبان به گفتن،میل خاطرش به جفا دورتر از چشم به شفتین،اگر بیم خانه خرابی جغد نمی بود،بوم و بر دشمنان را ویران نگذاشتی،و اگر تشویق خاطر دریا و کان...نمی داشت خازن وجودش بر ابواب خزائن موکل قفل در زمین نگماشتی.

نسیمی که از کشور خویش برنخیزد در باغ و بوستان به رویش وا نشود،و شمیمی که از باغ خلقش نباشد کاروان صبا دربار خودش جا ندهد،سلطان سلطان نشان،خاقان گیتی ستان،السلطان بن السلطان ابو المظفر السلطان شاه صفی الصفوی الموسوی بهادر خان خلد اللّه ملکه و اجری فی بحار الظفر و النصره فلکه،شغلی پیش نهاد خاطر و امری مطمح نظر اندیشه نیست.

بنابر مقدّمات مذکور این بندهٔ داعی افقر العباد محمّد باقر بن زین العابدین یزدی به فکر فاتر و ذهن قاصر اختراع وضع آلتی نموده که معرفت سمت قبله و ضبط ساعات و دقایق با جمیع آنچه از اسطرلاب معلوم می گردد،و زوایای دیگر که مختص به این آلت است چنانکه دانسته خواهد شد،بر وجهی سهل المأخذ و قریب التناول از آن مستفاد و مستنبط گردد،و آن را به مطلع الانوار موسوم گردانیده،و جرأت نموده آن را تحفهٔ مجلس عالی سامی شاهی،و هدیّهٔ خزانهٔ عامره ظل اللّهی ساخت،و اگرچه این تحفهٔ محقّر قابلیت آن ندارد که منظور انظار کیمیا آثار ملازمان آستان کیوان پاسبان خاقانی گردد،و لیکن رجاء واثق وامل صادق است که قصهٔ سلیمان و مور و حکایت خلیفه و آب شور باعث بر قبول، و مانع از حرمان مأمول آمده،به پرتو التفاتی این صحیفهٔ ناچیز رشک فرمای آئینهٔ عالم آرای سکندری،و غیرت افزای جام جهان نمای جمشیدی گردد.

إنّه علی کلّ شیء قدیر و بالإجابه جدیر

چون طریق استنباط امور مذکوره محتاج به بیان و اتّضاح بود،رساله ای در این باب مرتب باشد مشتمل بر مقدّمه و سی باب و خاتمه.

(۱۴)

قورق شراب مرحوم آقا حسین خوانساری

طوطی شکّرافشان ناطقه که عندلیب هزارستان چمن بیان است،بر شاخچهٔ زبان به ترنّم آمده،نغمه ای دلاویز که رمضانیان عالم بالا به نواهای عاشقانه اش پای کوبان، و زمزمه ای طرب انگیز که تجرد نهادان ملاء اعلی به ترانه های صوفیانه اش کف زنانند،به گوش هوش سرمستان محفل سرور،و جرعه نوشان بزم حضور می رساند،و این معنی دلپذیر نگاشتهٔ لوح خاطر نزدیک و دور می گرداند که،شبی خجسته تر از صبح نوروز و فرخنده تر از طالع فیروز

شبی روشن تر از صبح سعادت شبی چون روز شبهای عبادت

با پیرخرد در کلبهٔ احزان خود نشسته بودم و در گفتگو بر این و آن بسته،آئینهٔ دل از زنگ کدورت هیولانی و تعلقات جسمانی پرداخته،و در کاخ دماغ،چراغ عقل و فانوس خیال روشن ساخته و عروسان معانی ابکار به زیب و زینت فراوان در حجلهٔ ضمیر نشانده،و حوری نژادان افکار با غنج و دلال بی پایان در صحن فردوس خاطر به خرام درآمده،و بنابر مقتضای مضمون گهربار فَاعْتَبِرُوا یٰا أُولِی الْأَبْصٰارِ (۱)از نظارهٔ گلستان صنایع و بوستان بدایع،دیده و دل آب می دادم،و خواب غفلت به سیلاب،در معنی رباعی عناصر و ترکیب بند موالید،سر تفکر به جیب فروبرده بودم،و به سرانگشت تدبیر حلّ عقدها می نمودم،و مانند نسیم به هر گلی درآویخته،و چون گردباد به هر خس و خاری برآمیخته،از مبدعات پی به مبدع می بردم،و از مخترعات راه ها به مخترع می جستم، گاهی دفتر غنچه به صد برگ و نوا از هم می گشادم،و از هر خورده اش چندین گنج معنی در خزینهٔ خاطر جای می دادم،و زمانی بر صفحهٔ نانوشتهٔ جویبار نظر می انداختم،و از

۱- ((۱)) -سورهٔ مبارکهٔ حشر،آیهٔ ۲.

متاع تازه نکته های آبدار،کاروانها به بندر خیال روان می ساختم.لحظه ای با نرگس دیده به تماشای میان شمشماد می بستم،و طرف کلاه شکوفه برمی شکستم،سرو را دامن بر کمر می زدم،و شاخ را گل بر سر،بید مجنون را طرّه پریشان می کردم،صفحهٔ گلستان را از ورق نقره شکوفه افشان،در حلقهٔ ماتم با بنفشه به سوگواری می نشستم،و در انجمن شادی با فوّاره ها به رقص برمی جستم،داغ لاله می سوختم،و چراغ گل برمی افروختم،عرق شبنم می ستردم،و زر نرگس می شمردم،حنجر سبزه صیقل می نمودم،و زنگ آب می زدودم، و دمبدم و لحظه به لحظه از هریک به تمتّعی تازه و فیضی بی اندازه می رسیدم،و از ذوق مانند غنچه در پوست نمی گنجیدم،با سر دو(سرود)نوش در سماع بودم،و با عقل هوش در وداع،دست چنار گرفته بودم،و دل از دست داده در کنار جویبار نشسته،و جویها از دیده به دامن گشاده،از خیال چشم مخمور نرگس چندان نشأه می یافتم که در خیال نگنجد،و از اندیشه لعل پرشور غنچه آن مقدار کام برمی گرفتم که میزان اندیشه برنسجد، از بیاض گردن شاهدان گلشن شاهوار معنی انتخاب می کردم،و از موی افشان گلرخان چمن صد مضمون دقیق به دست می آوردم،و در هر فقرهٔ موج آب،یک کتاب سخن می دیدم،و هر نقطهٔ حساب صد جهان معنی سرگردان.

القصه به زبان اعجمی سوسن آشنا شدم،و خط سریانی موجه برخواندم،و صدای آب فهمیدم،و تسبیح ریگ بردان (۱)استماع کردم،دیدهٔ کم حوصلهٔ صورت فروبستم،و چشم جهان بین معنی گشودم،و بر هر گل و خار که نظر می افکندم خارخار عشق دوست در وی می دیدم،و بر هر در و دیوار که گوش می انداختم آواز وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ (۲)می شنیدم،هر قطره که می دیدم منبع دریا،و هر ذرّه که می نگریستم مطلع بیضا،هر پرتوی که از دور سقی نمود چون نزدیک می رسیدم چراغ خانهٔ سلمی بود،و هر نقشی که در راه بود نشان ناقهٔ لیلی؛

۱- ((۱)) -برد:سنگ،فرهنگ معین،ج ۱،ص ۵.

۲- ((۲)) -سورهٔ مبارکهٔ اسراء،آیهٔ ۴۴.

کافر و ترسا یهود و گبر و مغ جمله را رو سوی آن سلطان الغ

جوش صـهبا از آتش سودای او،و غلغل مینا از جوش هوای او،بر جگر پاره پاره کان الماس او ریخته،و بر چاک سینهٔ لعل بتان نمک شور اوبیخته،عقیق از دستش در سینه کندن،و فیروزه از غمش نزدیک به مردن.هوای اوست که خلیل را به نار فرستاده و حبیب را به غار،نوح را طوفانی کرده و یوسف را زندانی،موسی را شبان کرده و اسمعیل را قربان، در زلف دلبران پیچ و تاب انداخته،و در دل عاشقان اضطراب،ناقوس به ناله درآمده از دست و پنجهٔ قصهٔ رسول گره کردهٔ او.

همه ذرات در شورند از عشق همه افراد منصورند از عشق

بـالجمله،آنچه در نهانخـانه خیـال و بحـار نهفته به دستیاری تیشهٔ انـدیشه و پایمردی غوّاص فکر پی به سرّش بردم،و هرچه در کارگاه خریف و بهار،نساج طبیعت بافته به زور سرپنجهٔ خود مو به مویش گشاده،سررشتهٔ همه را به دست آوردم،دانستم که اصل همه بجز یکی نیست،و در یگانگی او یک سر مو شکّی نه،

ففی کل شیء له آیه تدلّ علی انّه واحد

چون از مطالعهٔ مصنوعات سفلی و مکنونـات عنصری پرداختم و خاطر از کلّی و جزئی بالکلیّه فارغ ساختم،براق فکر را زین نهـادم،و عنـان بـه دسـت قائـد توفیـق دادم،منزل به منزل بر اثر فیض ازلی می رفتم،و سیاهی به سیاهی از عقب انـوار جلی می شتـافتم،تـا از امّهـات سـفلی گذشـتم،و به آبای علوی پیوسـتم،مسـکن مألوف و وطن معهود خود دیـدم، و نـدایی از زبان جان شنیدم،در چشمهٔ خورشید،غسل احرام برآوردم،و لباس یکتای تجرّد در بر کردم،قدم در حریم حرم قدس نهادم،و دیدهٔ جان به نظارهٔ هر طرف گشادم، عالمی دیدم سراپا نور،انجمنی یافتم تمام حضور،محفلی جمیع اسباب طرب جمع آورده، نشاط را بزم ساز و شادی را محفل آرا کرده.

صومعه داران صوامع ملکوت،به ذکر خفی در جوش،و جرعه نوشان میکدهٔ لاهوت از

مشاهدهٔ انوار جلی مدهوش،مقرّبان ملاء اعلی،در گلشن وصال خرامان،مقدسان عالم بالاء از ذوق پای کوبان و دست افشان،فلک لگدکوب نشاط کرده،و کرسی ثوابت را پایه ها از جا برآورده،کف الخضیب به شادیانه دست در حنا بسته،نسر واقع (۱)به فراغ بال تمام نشسته،جوزا کمر گشاده به استراحت مشغول،مشتری طیلسان از سربرداشته به فراغت،عطارد قلمی تیز کرده رقمی مسوّده می فرمود،ثریّا طبقی از لؤلؤ منثور آورده نثار می نمود،کلف (۲)روی ماه بی شائبهٔ تکلف هیچ نمانده،و در رشتهٔ کار فروبستهٔ عقدتین یک سر مو پیچ نه،همین زهره بود که در آن میان گیسوی ماتم گشاده،و سر اندوه بر کنار چنگ نهاده،تار قانونش را ز هم گسسته،کاسهٔ عودش درهم شکسته،موبه موی چنگ مویه در گرفته،و بندبند نی ناله درگرفته.

از مشاهدهٔ این اوضاع نامضبوط متغیّر شدم،و از اختلافات احوال کواکب متحیّر، چندانکه در بحر تفکر غوطه خوردم گوهر مقصود به کف نیاوردم،دوای این داء معضل نشد و حل این عقده لا ـ ینحل نه،عاقبت پیش زهره رفتم و سرش در کنار گرفتم،از کم و بیش احوال متجسّس گشتم و از نقیر (۳)و قمطیر (۴)اوضاع متفحّص،گفتم:سبب چیست که شاهدان این محفل تمام پای کوبان و کف زنانند،و تو از پا فتاده سینه کنان،همه دستها بر حنا بسته و تو در حلقهٔ غم نشسته،تمام در غزل سرائی و تو در نوحه پردازی،تو در جان سوزی و همه در عشوه سازی؟هرچند بیش گفتم کم شنیدم،از غایت دلگیری به جوابم نپرداخت،و به خطابم التفات نفرموده؛

ص:۴۱۶

۱- (۱) -نسر واقع ستارهٔ روشنی که در صورت فلکی چنگال رامی قرار دارد.(فرهنگ معارف اسلامی،سیّد جعفر سجادی،ج ۴،ص ۴۵۷).

۲- (۲) -کلف:هر لکه که روی ماه و خورشید دیده شود.فرهنگ معین،ج ۳،ص ۳۰۳۱.

۳- (۳) -نقیر:اصل و حسب-به معنی قمطیر،فرهنگ معین،ج ۴،ص ۴۷۹۸.

۴- (۴) -قمطیر:پوست باریک که بر هستهٔ خرما باشد-شیئی قلیل و کوچک،فرهنگ معین،ج ۲، ص ۲۶۹۷.

چون دیدم که بر سر گفتار نمی آید،و این پرده از روی کار نمی گشاید،با خود گفتم به مقتضای

سرشت خوی بد را دایه داند بد همسایه را همسایه داند

استفسار این حال و استعلام این قضیهٔ پر اختلال از نفایس روح پر در عیسوی و دم جان بخش نبوی می باید نمود.دست همّت از گریبان برآوردم،و کمر سعی بر میان زدم، همه را خورشیدسان گرم شتافتم،ذرّه وار شرف آستان بوسی دریافتم،پیش رفتم و سلام کردم و به وظایف خدمت قیام نمودم،بعد از حصول رخصت سؤال صورت حال به عرض رسانیدم،دیدم که لعل شکرافشان به تبسّم درآوردند و طوطی زبان به تکلّم،که:هیهات هیهات این چه بی خردی است که در تو می بینم،و این چه بی خبری است که در تو مشاهده می کنم،مگر نشنیده ای که در این ولا-از مکمن امن و امان و قبله جهانیان،محفل احرار، و انجمن اخیار،نمونهٔ کعبه خلیل،نشانهٔ حجر اسماعیل،قائم مقام بیت معمور،سرکوب قصر قیصر و فغفور،رونق افزای معمورهٔ کون و مکان،برهم شکن طاق کسری و خورنق نعمان،ثانی اثنین نگارستان مانی،آخرین مرحله کاروان آمال و امانی،شکارگاه صید مراد،وطن اصلی عدل و داد،خوش آینده تر از خیمهٔ لیلی،دلرباینده تر از محفل سلمی، رشک نگارخانهٔ چین،غیرت فردوس برین،ملجأ صغار و کبار،ملاذ خواقین عالی مقدار، پناه خسروان هفت اقلیم،بوسه گاه سروران با تخت و دیهیم،یعنی درگاه شاه آگاه والاجاه، شهنشاه گیتی پناه،انجم سپاه،کیوان صفت،مریخ صولت،مشتری سعادت،خورشید رتبت،مهبط الطاف الهی،مورد فیوضات نامتناهی،مظهر فتوحات غیبی،مجمع توفیقات لاریبی،منتخب مجموعهٔ وجود،فهرست صحیفهٔ جود،سایهٔ مرحمت ربّانی،خورشید افق جهانبانی،زبدهٔ سلاله ماء و طین،یگانهٔ خسروان روی زمین،عدل پرور ظلم گداز، سخاگستر بخل برانداز،سرخوش بادهٔ شجاعت و پردلی(پرده ای،بردگی)نشأه جام هوشمندی و عاقلی،ساغرکش مصطبهٔ میخانه کامرانی،بالانشین مسند کشورستانی،

ص:۴۱۷

نگارنـدهٔ عقل و فرهنگ،طرازنـدهٔ افسـر و اورنگ،زیبندهٔ تاج و تخت کیانی،وارث مرتبهٔ سـلیمانی،بزم آرای انجمن دولت،نخل پیرای چمـن سـعادت،نسـیم گلشـن عـدل و انصـاف، آتش خرمـن جـور و اعتسـاف،طراز آسـتین خلافـت،چیـن جـبین هیبت و سیاست،نغمه سـیر آهنگ قانون عـدالت،غنچهٔ پرآب و رنگ گلسـتان جلالت،جسـمانی نمای روحانی نهاد، هیولائی صورت و تجرّد نهـاد،غوّاص بحر کمـال،مسـتغرق دریای وصال،سـرمست بادهٔ عرفان،تهی دست متاع جور و طغیان،آب و رنگ این طرفه چمـن،نقش و نگـار ایـن دیر کهن،شـمع افروز محفـل دانش و بینش،روشـنی بخش کلبـهٔ آفرینش،متـاع گرانبهـای چهـارسوی امکان،درّ یکتای صـدف کون و مکان،واسـطهٔ انتظام عقـد شـهور و اعوام،شـیرازهٔ اوراق سـیه و سپیـد لیالی و ایّام،موجهٔ دریای عطا،نمک خوان سـخا،آئینـهٔ چهرهٔ مطالب، گنجینهٔ نقد مأرب،رایض توسن مراد،فارس مضـمار عدل و داد،جوهری رشـته بازار هنر، مشتری دانش نرخ گهر،خلیفـهٔ مکتب عقل و کیاست،پیر مصـطبهٔ فهم و فراست،فرزند خلف دودمان ولایت،خلف الصدق خاندان خلافت،شـمع شبسـتان انصاف،شعله نیستان خلاف،کامیاب بخت بلند،بهره مند طالع ارجمند.غنچهٔ امّید بی بهره گان را بـاد بهـاری، کشـت آرزوی بی حاصـلان را ابر آذاری،گلدسـتهٔ چاربـاغ ابـداع،سـرو نورسـتهٔ خیابـان اختـراع،بـار گردن قـوی گردنـان،زور بـازوی از دست رفتگـان،جـامع نشأهٔ شـاهی و مرتبـهٔ درویشـی،تاج کیانش را با کلاه ادهمی،کمال ربط و نهایت خویشـی،بر جراحت ناسور کینه اندوزان معدن الماس،و بر درآمد...وسوسه خاطر تهی دستان قفل وسواس،در بادیهٔ کین سموم آتشبار،در چمن لطف گل همیشه بهار،واقف رموز ظهور و بطون،عارف اسرار کن فیکون.

بیـداربخت،هشـیاردل،معنی پیونـد،صـورت گسـل،در معالجـهٔ مرض فـاقه طـبیب حـاذق، و در معـامله داد و سـتد روزی خلایق...نـاطق،آسـتان جلالش ناصـیه زای،کنه کمالاتش انـدیشه فزای،پروانـهٔ محفل قهرش سـمندرخوی،شـمع انجمن قـدرش خورشید نیروی،آب

و هوای کشور سحابش سؤال پرور(کذا)از بیع و شرای،هنرور اقلیم عطایش بایع وکیل از هر دو سر،تیغ انتقامش با نیام در جنگ،جوهر کلامش لؤلؤ موزون با سنگ،حکمش با نفاذ توأمان،تدبیرش با تقدیر همعنان،سعادت طالعتش را سعد اکبر مشتری،سمند قدرتش را دوش کیوان در غاشیه بری،حکم قضا کردارش چون دریای محیط بر اطراف و اکناف عالم روان،دستهای گوهر بارش مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيٰانِ (۱)،خاک درگاهش گوگرد احمر،گرد بارگاهش توتیای چشم اهل هنر،نسیم مدحش روح مشاطهٔ عروسان سخن،شمیم خلقش انجمن آرای شاهدان چمن،سخنان معجز آثارش،حکمت آموز افلاطون،کلمات آبدارش.خون در جگر کن در مکنون،غبار موکب همّتش گنج باد آورده،نسخه قانون معدلتش شفای هر درد،از لطفهای شاخ در شاخش عالم گلستان،و از دست و دل فراخش دنیا به کام تنگدستان،سرکهٔ ابروی غضبش خواب شیرین از چشم دشمنان برده،حلاوت گفتار قند لبش طوطیان شکرخا را از هندوستان برآورده،و در اقلیم معدلتش ظلم سیه گلیم چون غربتیان خانه بر دوش،و فتنهٔ روباه صنعت پیوسته در خواب خرگوشی،روز دیوانش با روز محشر به یک شب از مادرزاده،و گرد تکرانش با سرمه دیدهٔ فتح و ظفر به یک ساعت خداداده،و خوابی که نهیبش از چشم دشمنان برده به دیدهٔ فتنه سپرده،زنگی که عدلش از دل ستمدیدگان زدوده تیغ ظلم به او اندوده،آوازهٔ دست گوهرافشانش گوش صدف کر ساخته،شیرازه هنروری و احسانش اوراق پریشان دانشوری به هم انداخته،خواهش سائلان با بخشش او دست به دست،شرمندهٔ احسان شاملش هرکه هست،در کرسی نشینی بجز از سخنان معجزنشان هم نشین نداده،در عالم گیری به غیر از صیت عدل و احسان قرین نه،مهر و کینش تفسیر ثواب و ترجمهٔ عقاب،لطف و قهرش آیهٔ رحمت و سورهٔ عذاب،دلها را با مهر و وفای او رابطهٔ ازلی،زبانها

۱- ((۱)) -سورهٔ مبارکهٔ رحمن،آیهٔ ۱۹.

را بـا دعـای بی ریای او آشـنائی ته دلی،چرب و نرمی مرحمتش آتش رشک در جان موم انـداخته،و طنطنـهٔ شوکتش غلغه در سپاه روم.

از معماری معـدلتش جغـد خانه خراب،و به مـددکاری واهمهٔ عقابش کبوتر هم آشـیانهٔ عقاب،لعل لب ساقیان بزمش را یاقوت خـط بنـدگی داده،ماهچـهٔ رایت چـاکران رزمش خورشـید تابـان را شـرمندگی،تـا دکّـان دادرسـی شکسـته دلان گشوده بازار مومیائی شکسته، و تا ایوان رفیع البنیان قدر و منزلت افراشته سیمرغ وهم و خیال را پرعجب افکنده.

در چهرهٔ دشـمنان تخـم زعفران کاشـته،و خرّمی خرمن نشـاط از دل دوسـتان برداشـته، و طرفه اینکه کـام نیکخواهـان او نمک خـوان احسـان چاشـنی گیر سـاخته،و عـالم شور در درون حاسـدان انـداخته،جانهـا را از قیـد غم آزاد نموده و به بنـدگی خود درآورده،مرغ دلها را از دام بلا رهائی داده و صـید خویش گردانیـده،در دوران سـخایش کاسـهٔ درویشانماننـد جام خورشـید پرزر،و صـندوق تنگ دسـتان چون دهان دلبران لبالب گوهر،هر شبش با روز عید عقد اخوت بسته،و هر ساعتش با عمر جاوید رشتهٔ مودّت درپیوسته،در محفل آفتابش هر لحظه پیک ظفری از گرد راه رسیده،و هر نفس نسیم نصرتی من عند اللّه وزیده.

در کلیسای دل بـدخواهان آتشـکده ها ساخته،و در مصـلای خاطر دعاگویان عیـدگاهها طرح انداخته،پادشاهان روزگار از بیم پیادگـان سـپاهشماننـد شاه شـطرنج خـانه به خانه می گریزنـد،و پیلان دمان از واهمـهٔ سـیاست جانکاهش با پشّه لاغری نمی ستیزنـد،در روزگـار مالـک رقـابی او سـرو آزاد طوق قمری به زر می خرد،و در دوران پاسـبانش رشـتهٔ نـاتوان کتان هزار دور قمری بسر می برد.

اگر نیسان دست بنـدگانش بر سـر بحرین نمی بود سالها شـده بود که صـدف دندان طمع از مروارید غلطان کنده بودی،و اگر دولت ابـد توأمانش وارث ملک ذو القرنین نمی گشت قرنها گذشـته بود که یأجوج فتنه رخنه در سـد امن و امان افکنـده،دین مبین احمدی در زمان او به نوعی رونق پذیرفته که ناقوس نوازان دیر مغان شب و روز گوش به زنگ اذان

نشسته اند،و حریفان میخانه پیرو و جوان طلاق دختر رزان گفته،به پشت گرمی تیغ...

آشامش محراب از روی فراغت پشت به دیوار نهاده،و به دستیاری نام بلند مقامش منبر پا برفراز گنبد دوّار نهاده،در شش جهت کسی نتوان یافت که از یک جهت آن او نباشد،و در هفت اقلیم دلی به دست نتوان آورد که در پنجۀ فرمان او نه.همّتش مال را در نظر مردم چنان بی قدر ساخته که همیان را مانند ماهیان به آب انداخته اند،و صندوقها را حباب آسا بر باد داده،در روزگار سخاوتش به جز نرگس کسی چشم به زر ندارد،و در ایّام عشرت افزایش به غیر از لاله دیگر داغ بر جگر نه،آرمیدگی روزگارش خاطرها را سبکبار نشانده،و اسباب جنگ و پیکار را بیکار،کمان گوشه گیر شده،خمیازه حسرت می کشد، و ترکش چلّه نشینی گرفته پا از خانه بیرون نمی نهد،تیغ از میان کناره کرده و زره جامه بر تن پاره پاره.چار آئینه رو نمی نماید،سپر رخ نهفته،جوشن دعا گفته،نیزه مانند نی نالان است،تفنگ را از او آتش در جان،در عهد شجاعتش طفلان لب از شیر ناشسته،شیرخوار و کودکان هنوز در مهد خرامیده،پلنگ سوار،پیرزالان از دست رفته با رستم دستان در پنجه گیری،کوژپشتان معوّج هم آورد عوج در دلیری.

نافذ الحکمی که اگر پروانه امان به شمع دهد شعله هرچند خواهد که یک سر مو از سرش کم کند نتواند،و اگر برات بندگان بر آب بنویسد بر وجهی وصول شود که هیچ آب در میان نه،خالص الاعتقادی که شاهد عدل،سکّه از صمیم قلب ادای شهادت می نماید که از دل و جان،غلام حیدر کرّار است،و ذو الشهادتین خطبه به بانگ بلند گواهی می دهد که از روی اخلاص تابع ائمّۀ اطهار،از شرم دست سخا گسترش کان به ناخن تیشه سر می خاراند،و از خجلت ضمیر انورش خورشید تابان در محافل به سرانگشت شعاع نقض قالی می شمارد،در صفحات منشآت مترسلان بلاغت آئین هر حرف عین فعلست که کمیت خوشخرام قلم در طیّ وادی مدیحش انداخته،و هر الف عصائیست که پیرخرد که سالک مسالک نظم و نثر است به جهت در نوشتن این بیابان ساخته،فضای طرب افزای

ص:۴۲۱

عراق شعبه ای از عرصهٔ مملکت دلنشینش،و چرخ با این همه بزرگی و طمطراق مانند فیروزهٔ نیشابور در زیر نگینش،کمترین غلامش جانشین خلفای بنی عبّاس،باقی مراتب قدر و منزلتش بر این قیاس،سلطان سلاطین که شیر چترش در معرکه سلطان شکار باشد، المخصوص بالنصر الجلّی و اللطف الخفیّ السلطان شاه صفی که دکّان معدلتش تا روز بازار قیامت گشاده باد،و رایت دولتش تا قیام قیامت برپا ایستاده،من قال آمین ابقی اللّه مهجته فانّ هذا دعاء یشمل البشر.

حکم مطاع لازم الاتّباع و فرمان واجب الاذعان محتوی بر مضمون خیر اثر و مشتمل بر نکتهٔ سعادت ثمر،که خواص و عوام به حکم إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ (۱)دست هوس از دامن امّ الخبائث کوتاه دارند،و اجتناب از دختر رز که مادر همهٔ فتنه ها است واجب شمارند،عقل و هوش را که سلطان مملکت تن و فرمانفرمای اقلیم بدنند مغلوب سرهنگ طبیعت نسازند،و چشم و گوش را که زبدهٔ ترکیب اجزای انسانی و عمدهٔ قوای هیولائی اند خس پوش خواب غفلت و مستی نسازند،و خوش و ناخوش چاشنی بادهٔ خوشگوار از کار به در کنند،و به کام و ناکام هوای این آتش آبدار از سر بنابر اشارت مضمون بشارت آئین إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ التَّوّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (۲)به ماء طهور توبه،لوث معصیت از دامن عبودیّت فروشویند،و به آب چشم اعتذار نقطهٔ سیه کاری از صفحات صفحه رخسار اعمال بزدایند،شبها به روغن اشک ندامت چراغ استغفار بیفروزند،و به برق آه حسرت خرمنهای گناه درهم سوزند

چند باشی ز معاصی مزه کش توبه هم بی مزه ای نیست بچش

شرف صدور یافته،و عزّ ورود پذیرفته،غلامان چابک دست چالاک،و چاکران قوی پشت بی باک،کمر امتنان بر میان بسته بنای مکیده به آب رساندند،و پیر مغان را خانه خراب نشاندند،و سراپای خم درهم شکستند،و دست و گردن سبو را بر یکدیگر بستند،

ص:۴۲۲

۱- ((۱)) -سورهٔ مبارکهٔ مائده،آیهٔ ۹۰.

۲- ((۲)) -سورهٔ مبارکهٔ بقره،آیهٔ ۲۲۲.

به میخانه در سنگ بردن زدند کدو را نشاندند و گردن زدند

خم آبستن خمر نه ماهه بود در آن فتنه دختر بیفکند زود

از بس ساغر و مینا بر سنگ زدند دل سخت خارا از شیشه نازکتر شده،و از بس بادهٔ حمرا بر زمین ریختند لعل یاقوت با خاک راه برابر،دوران جام به آخر رسید،و پیمانهٔ صراحی پر گردید،جوش و خروش شیشه فرونشست،گرمی بازار صبوحی درهم شکست،خمار شراب دردسر برد،و طفل حباب در چشم و دل پیاله مرد،رندان باده نوش که عمرها بود با پیمانه پیمان درست کرده بودند،و به پیر میخانه ایمان آورده،دست بیعت به سبو داده و بر سر خم سوگند یاد نموده،اکنون رشتهٔ دوستی با سبحه چنان پیوند کرده اند که یک مو در میان نگنجد،و با سجّاده کشی چنان خو گرفته اند که ترازوی اندیشه برنسنجد،حریفان پیاله زن که یک زمان از سر پل پا برنمی داشتند و یک لحظه از نظارهٔ افواج امواج دیده برنمی گرفتند،این زمان در مساجد از آب چشم شب زنده داران بوریا مانند زنده رود موج زنان است،و طاق محراب با طاق پل یکسان،فحمدا له ثمّ حمدا له.

اکنون این همه شادی و نشاط که در قدسیان می بینی،و این همه عشرت و انبساط را که در روحانیان مشاهده می کنی منشأش این است،و سوگواری زهره که سرکردهٔ ارباب طرب و پیشوای اصحاب لهو و لعب است علتش همین.چون این مژدهٔ جانفزا شنیدم،از شادی دیگر خود را ندیدم،و بیهوش افتادم،و عنان خرد از دست دادم،بعد از ساعتی که از فیض جان بخش دم عیسوی جانی در تن و روانی در بدنم پدید آمد،برخواستم،و به سجدهٔ شکر الهی قیام نمودم،و به دعای حضرت شاهنشاهی اقدام،من ثنا می کردم و مسیح تحسین،و مسیح دعا می گفت و من آمین.

الهی تا جهان را آب و رنگ است فلک را دور و گیتی را درنگ است

مسلّم بر تو باد این پادشاهی میسّر کام تو چندان که خواهی

ص:۴۲۳

(۱۵)

وصف سخن از گفتار جناب آقا حسینا غفر اللّه له

سبحان اللّه این چه گوهر گرانمایه و اختر بلندپایه است که آشنایان زبان وحی و الهام به سخنش موسوم کرده اند،و نسخه حل و عقد مصالح انام به نام نامی او مرقوم ساخته اند، گرامی خلفی است از خانوادۀ صنع،که بی منّت قابله مادّه از بطن ابداع به وجود آمده، و بی توسط مشیمۀ هیولی از صلب اختراع صورت تکوین پذیرفته،و در تنگنای مهد مسدّس جهات نیارمیده،و دایۀ تقدیر در قماط ملوّنش نپیچیده،از کاسه لیسی خوان آبای علوی ابا نموده،و به شیرپستان امّهات سفلی لب نیالوده،در مکتب روحانیان پیر عقلش سبق داده،در دیار ملکوتیان دست شباب تیمه اش گشاده،سالها کبوتر لنگرۀ عرش تجرید، و مدّتها شهباز اوج عالم تقریر بوده.

پس آنگاه بنابر اقتضای حکمت کامله و استدعای مصلحت شامله به بدرقکی برید وحی از سواد اعظم لوح محفوظش روان کرده،و منشور ایالت اقلیم نطق و بیانش ارزانی فرموده،بردهند زبان و در بند دهانش گماشته اند،و فرمان فرمای قلمرو کلک و بیانش گردانیده اند،هند دوات و خوزستان خامه به قبضه تصرفش گذاشته اند،رسول دلهای کرده، ثقلین سنّت و کتابش مرسل داشته اند،و به اسود و احمر و سیاهی و سرخیش مبعوث ساخته،از تهامه غیب مأمور به هجرت شده،و در مدینۀ شهود رحل اقامت افکنده،صدق پیرایگان لهجۀ فارسی و عربی در خدمتش سلمانی و بوذری کرده اند،و اخلاص پیشگان قبایل انفاس و جوارح در متابعتش مهاجری و انصاری نموده،کلک خوش صریر بلال آسا،کمر خدمتش بر میان بسته،و صفحۀ روشن ضمیر مانند بدر منیر،سر بر خط فرمانش گذاشته،ستون خامه را به آواز آورده،و ریگ نقطه را گویای راز کرده،در معرکۀ

ص:۴۲۴

جهاد معانـدان جـدل کیش سـیف قـاطع برهـان بر میانش اسـتوار کرده انـد،و در جامع ارشاد حق طلبان صـدق انـدیش بر منبر خطـابتش پایـدار نموده،مفتـاح ابواب مطـالب جمهور به کف کفـایتش نهـاده،و گنجوری خزائن مـآرب نزدیک و دور به عین حراستش داده.

سلیمـان وقتش کرده زبان مرغان اوج ملکوتش یاد داده،بساطش بر روی هوا گسترده انـد و جمشـید عصـرش نموده،جام جهان نمای دل که آئینهٔ جمال شاهدان غیبی است به دسـتش سپرده،به پایهٔ کلیمش رسانیده ید بیضای صـفحه و طور سینای دوات و الواح اوراقش داده انـد،و انفـاس عیسویش بخشـیده مرده دلاـن افسـرده خاطر را به او زنـده جاویـد کرده،از عرش برینش انزال فرموده،کعبه دلها به او پرداخته اند،و از بالای کرسـیش فروفرستاده،هنگامه صحبت صاحبدلان به او گرم ساخته،گنج بادآوری است که به خازن حیاتش تسـلیم کرده اند،و پیک جهانگردی است که به قاصدی خاطرهاش فرسـتاده،خضـر بادیه دانش است که تشـنه لبان زلال هنر را به چشـمهٔ حیوان معنی رسانده،یوسف مصر کمالی است که گرسنه چشمان خوان استعداد را از قحط سـال جهل رهانـده،یکّه تاز قلمرو آفرینش است که بر سـمند بادپای نفس سوار گشـته در عرصه وجود به جولان درآمـده،و بر کمیـت خوشـخرام قلـم برنشسـته در خیابـان صـفحهٔ خرامیـده،گـاهی به خطـاب«انّ من البیـان لسـحر»مخـاطب است،و زمـانی به تشریف«انّ من الشّعر لحکمه» (۱)مشرّف.

شعار مجاوران حرم عبادت و پیرایه معتکفان مسـجد الحرام زهادت گرفته،لحظه ای از کعبهٔ دل و مشـعر خیال و مسعای نفس و صفـای سـینه و رخامـهٔ حمرای زبـان و بـاب شـفتین لب و تحت میزاب قلم و حجر الاـسود دوات و رکن کتـاب و حجر حاشـیه دوری نگزیده، و پیوسته خرقهٔ مرقّع کاغذ در بر کرده،شب و روز سجّاده صفحه افکنده،مسواک خامه فراش نهاده،نفسی به جز ذکر تسبیح سی و دو دانهٔ دندان،شغل دیگر نورزیده.

ص:۴۲۵

۱- (۱) -از پیامبر اکرم صـلّی اللّه علیه و اله وارد شده است:انّ من الشـعر لحکمه و ان من البیان لسحر،(الغدیر،علامه امینی، ج ۲،ص ۹؛وسائل الشیعه،شیخ حر عاملی،ج ۷،ص ۴۰۴).

در شهرستان خرد از زر تمام عیار رواتر آمده،و در بازار رشتهٔ تمیز از گوهر آبدار سنگین بهاتر،جیب و بغل ارباب نظم را لبالب گوهر منظوم و لؤلؤ موزون ساخته،دامان و کنار اصحاب نثر را پر از جواهر منثور و درّ مکنون،صدق سامعه ازو لؤلؤخیز و طوطی ناطقهٔ شکرریز،نی خامه را شکرستان کرده،و کاروانهای مشک تاتار به چین نامه روان ساخته،شوق خدمتش در سینهٔ قلم حیات افکنده،و نهال محبتش در دل سخت دوات ریشه دوانده،زبان از وی به چه کام که نرسیده؟و کام سامعه ازو کدام لذّت که نچشیده؟ گلزار حسن از محبتش تازه و تر،شاهد جمال به مشاطگی تعریفش پرزیب و زیور، بختیان (۱)عشق را حدی (۲)سرای،و کاروانیان محبّت را محمل آرای،عندلیب هزاردستان چمن امکان،طوطی شکرافشان اقلیم کون و مکان،آب و رنگ گلشن هوش،نسیم گل نسترن گوش،کامیاب لعل لب دلبران،نمک نمکدان دهن خوبان،رهرو شارع ناطقه،بلد کوچهٔ سامعه.

کمنداندازِ کنگرهٔ قصر خیال،سفینه ساز غوّاصان بحر کمال،شیرازهٔ صحبت اهل دل، پیرایهٔ عالم آب و گل،تحفهٔ مجلس احباب،نقل محفل اولو الالباب،مروحه جنبان انجمن صدق و صفا،مجمره (۳)گردان محفل مهر و وفا،تکلّف برطرف (۴)اگرنه او بودی پیغام بی دلان مهجور به دلبران پرناز و غرور کی رسیدی؟و لذّت شهد دشنام شکرلبان بدخو،کام عاشقان جفا جو کجا چشیدی؟بزم افروزی انجمن راز و مجلس آرائی عرض نیاز که کردی؟حکایت عشق که گفتی؟و قصهٔ مهر و وفا که شنفتی؟داستان داغهای کهن که نو کردی؟و دلهای رهین به حلاوت گفتار شیرین دهنان که گرو کرد؟نام مجنون که سرخیل حیّ جنون است تا قیامت که زنده داشتی؟و نقش افسانهٔ فرهاد ابد الآباد بر بیستون دلها که

ص:۴۲۶

۱- ((۱)) -بختی:شتر دو کوهان سرخ رنگ،فرهنگ معین،ج ۱،ص ۴۷۶.

۲- ((۲)) -سرودی که کاروانیان عرب خوانند تا شتران تندتر روند،فرهنگ معین،ج ۱،ص ۱۳۴۴.

۳- ((۳)) -منقل،فرهنگ معین،ج ۳،ص ۳۸۸۲.

۴- ((۴)) -در نسخه چنین است.

نگاشتی؟از جوی شیر که سخن راندی؟،و از قصر شیرین که قصّهٔ برخواندی؟،اگرنه دیوان خسروان اقلیم سخن بودی به فریاد دلهای سوختهٔ عاشقان ستم رسیده که رسیدی؟، و اگرنه دشت بیاض تازه گویان این دیر سخن بودی،خیل غزال معنیهای برجسته در کدام صحرا چریدی؟

و سخن کوتاه،الحق همین سخن است و بس که در این گلشن خوان دیدهٔ مهر و وفا، و این چمن خشکسال کشیدهٔ صدق و صفا،بوی عشقی از آن می آید و معنی محبّتی از آن می تراود،به زلف و کاکل دلبرانش دل می توان بست،و به خطّ و خال گلرخانش جان می توان داد،عروسان رعنایش در بغل می توان کشید،و به حسن مطالع زیبایش عشق پاک می توان ورزید،از همنشینی سفینه هاش زمانی بند از دل می توان گشاد،و از همصحبتی مجموعاتش ساعتی بخاطر جمع آسود،علی الخصوص این مجموعهٔ نگارین و این سفینهٔ دل نشین،که هر صفحه اش عروسی است زیبا و شاهدی است رعنا،به گوهر نکات لطیفه آراسته،و به زیور استعارات شریفه پیراسته،ذوائب دلکش ارقام مشک فام از سر تا پا فرو هشته،و عقد مرواریدلفظ بر دور عارض دل آرا گذاشته،از ابریشم مسطّر بر رو افکنده،و از افشان نقره زر ورق بر چهره افشانده،کجاست مجنون؟تا عرض داده دریابد نگارخانهٔ حسن و جمال لیلی را.

دوشیزگان الفاظش مریم آسا به عیسی نفسان آبستن،و عروسان معانیش در انجمن صفحه مانند جواهر منظوم همه دست در گردن،شاهدان عبارت رنگین تمام سایه پروردهٔ نازنینی،پیراهن حریر کاغذ دربرکرده،و مروحهٔ صفحه به کف گرفته،از لب جویبار مسطّر قدمی برنمی دارند،و سایهٔ شمشاد خامه دمی از دست نمی گذارند،بین السطور دلگشایش با جوی شیر جنان از یک پستان پرورش یافته،و سطرهای خوش قد رعنایش با نهال طوبی از یک جویبار آب خورده.

ص:۴۲۷

هر قصیده اش قطعه ای از بهشت،و هر غزلش غزالی عنبر سرشت،رباعیّات بلند پایه اش ارکان کعبهٔ معانی،و چار آئینهٔ آخشیج (۱)عالم روحانی،مثمّنش از معانی ابکار به منزله هشت بهشت پر از حور،مسدّسش از شهد الفاظ چاشنی دار مثابهٔ خانهٔ زنبور، ترجیعات مطربانه اش از دلهای غمین عشاق بندها گشوده،مثنویّات هفتگانه اش از سبع المثانی ثناها شنوده،هفت بندش با اقالیم سبعه برابر،مخمّسش از گوهر حواس گرانبهاتر، ترکیبات خوش نوشته اش مفرّح یاقوتی تمام اجزاء،معانی به رشته اش(کذا)بهتر از نمک لعلی لیلی.

هر مطلعش خورشید تابانی در گریبان دارد،و هر مقطعش مهر درخشانی به دامان،هر سطرش شطری از حقائق ژرف،و هر حرفش ظرفی از معارف شگرف،الفهاش از قد دلبران رعناتر،صادهاش از چشم ترکان فتنه زاتر،کششهای زیبایش هم کیش تیر غمزهٔ نوبهاری،هلال ماهش با کمان ابروی خوبان در یک خانه،سینش با رشتهٔ مروارید عقد برادری بسته،عینش را مانند جلال عید مردمان به دعا جسته،به نمک دهن به پاک صفهاتش قسم که اگر محیط از قاف تا قاف عالم بگرداند،و خورشید سان از شرق تا مغرب جهان بپیمایند،مانند عنقا و کیمیا نظیرش نبینند و عدیلش نیابند.

این قسم مطاعی،هرگز به بازار نیامده،و از اینگونه گوهری،هرگز چشم هیچ خریداری ندیده،نقطهٔ درّ شاهوار چنین در رحم صدف کون و مکان قرار،و حلقهٔ لعل آبدارش در مشیمهٔ کان امکان پرورش نپذیرفته،سر تا پا نازکی عبارات و پای تا سر تازگی استعارات،تمام غرایب اسلوب و لطایف مضمون،همگی لفظ دلکش و معنی موزون،یار دلچسب و رفیق همه جا همراه،مصاحب جانی و دوست خاطرخواه،در پنهان و آشکار مونس و همدم،و برخلاف آشنایان روزگار یار در شادی و غم،در سفر و حضر قرین،در کعبه و بتخانه همنشین،بذله سنج بزم حریفان،نکته پرداز انجمن صاحبدلان،در

۱- (۱)) -چهار آخشیج:چهار عنصر،فرهنگ معین،ج ۱،ص ۳۴.

شیوه خوبی و زیبائی تمام،در چمن رعنائی سرو خوشخرام،محفل احباب بی وجود او از جام خالی از شراب فسرده تر،و خاطر اصحاب جدا از او از گل گلاب گرفته پژمرده تر، دشت صفحهٔ غزلهای عاشقانه اش مانند صحرای نجد جنون خیز،و گلگشت چمن اشعار صوفیانه اش از دل ارباب وجد شورانگیز،عباراتش به غایتی نمکین که اگر بر کاغذ ابری نگارند بیم آن است که در زمانش آب سازد،و الفاظش به مرتبه ای شکّرین که اگر بر صفحهٔ آبی نویسند واهمه آنکه در دمش بگدازد،از تار قانون مسطریش(کذا)نغمهٔ خارج آهنگی برنخاسته،و از غبار خطّ عنبرینش حسن لاله رخان اوراق سرموئی نکاسته،بلکه زیب دیگر گرفته و رونق دیگر پذیرفته.

نوبت خوبی بزن بین که سپاه خظت(کذا) کشور دیگر گرفت لشکر دیگر شکست

زمین غزلهای بلندش را سر بر آسمان فرونمی آید،و همّت طبع مشکل پسندش را دو جهان در نظر،آنچه سالها اندوخته همه به یکبار در نظر حریفان موافق بر زمین نهاده، هرچه در عمرها بردوخته تمام به یک نوبت به دست یاران همنشین داده،با آنکه درین عرصه کوس «لِمَنِ الْمُلْکُ» ی (۱)به نوازش می تواند آورد،تن به پوست پوشی در داده قلندر وار به سیاحت اطراف و اکناف عالم برآمده،سرمایه داران استعداد همه از او دریوزه گرند، و کامل نصابان دانش تمام از ریزهٔ سفرهٔ قلندریش بهره رو،گلستانی است دلگشا و بوستانی طرب افزا که خیابانهاش به ریسمان سطر درست داشته اند،و بنفشه و ریحان خط کاشته،و نهر جدول بر چهار طرفش روان شده،سبزهٔ حاشیه از کنارش سربرزده.

دوحه سجع طیرها موزون روضه ماء نهرها سلسال

مرغ دست آموزش است که مدتها حریفان مهربان جناح شفقت بر سرش گسترده و در جیب و بغل خودش بزرگ کرده،به منقار قلم آب و دانه اش داده اند،و بر سر شاخ دست آشیانه،تا که اکنون بحمد اللّه شهباز اوج ملکوت و همای بلندپرواز فضای لاهوت گشته،

ص:۴۲۹

۱- (۱)) -سورهٔ مبارکهٔ غافر،قسمتی از آیهٔ ۱۶.

هفت اقلیم سخن مانند سیمرغ مهر به زیر بال و پر آورده،و قاف تا قاف معنی عنقا مثال گرفته،بحر بی پایان است از نفایس لئالی لبالب،مکینهٔ موجه اش سلسله الذهب،دریای موزون آبدارش سبحهٔ جامی،پنجه مرجان کنارش خمسهٔ نظامی،نوای مرغان جزایر دلنشین منطق الطیر عطّار،گنجینهٔ اصداف پردرّ ثمینش مخزن اسرار،جزیره آراسته به انواع فواکه و ازهار دلگشایش حدیقهٔ سنائی،کشتی پیراسته به اقسام امتعه لطایف گرانبهایش کشکول بهائی،گوهر صاف شب تابش مطلع انوار،حقّهٔ ناف گردابش مرکز ادوار،ماهی شناورش قلم،آئینهٔ سکندرش جام جم،گوهر بی قیمتش تحفه العراقین،و قیمت یک گوهرش خراج کونین.

الحق در گردآوری لئالی منثور سخنوران رادمردی داده،هرچه خواهی در او مهیّا و هر چه جویی آماده،صفحات اشعار آبدار جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ (۱)،جواهر الفاظ موزون کَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَکْنُونِ (۲)،توصیفات لعل شکرآسا دل از دست مردم ربا، تعریفات زلف عنبرافشانش سلسلهٔ جنون جنبان،ترانه های چرب زبانان در وصف چشم جادو و خط مشک فام،از برای تربیت دماغ روغن بنفشه و بادام،بذله سنجان نکته دان در تفریح خاطرها حقهای مفرّح و خروارهای زعفران.

لفظ خوش و معنی ظاهر در او آب روانست و جواهر در او

عجب دارم از فقرهٔ نازک منشآتش که جهان جهان معانی گران سنگ چون می کشد؟! و درشگفتم از خانهٔ دو دری ابیاتش که عالم عالم لطایف پرآب و رنگ چگونه می گیرد؟! همانا کلک جادو کار که هاروت سان در چاه بابل دوات نگونسار است این شعبده های عجب ساخته،و چنین سحرهای غریب پرداخته،معاذ اللّه غلط کردم و بیهده گفتم،اسناد جادوگری به کلک مشکین کردن خطاست،و نسبت ساحری به او دادن محض افترا، عصای کلیم است که این همه خوارق عادات از او سرزده،یا نخل مریم است کزین گونه

۱- ((۱)) -سورهٔ مبارکهٔ توبه،آیهٔ ۷۲ و ۸۹.

۲- ((۲)) -سورهٔ مبارکهٔ واقعه،آیهٔ ۲۳.

ثمرات داده،وگرنه درین انجمن که وادی ایمن سخن است سحر را بار از کجا آمده،و در این عرصه که ارض مقدس معنی است جادوئی را گذار از کجا.

مأوای خلیل ولات در وی با کعبه و سومنات (۱)در وی

الحاصل،مجموعه ای است کنهش از حیّز دریافت برون،و شناختش از حد اندیشه افزون،سخنوران زمان اگر در تعریفش عاجز آیند حقشان برطرف (۲)و عذرشان پذیرا، و متتبعان دوران لاٰ یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کٰانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً (۳)،شرح خوبی و وصف مرغوبیش به زبان راست نیاید،و عندلیب بیان را یارای آن نه که بر شاخسار مدحش بسراید،هرچه گویم بیش از آن و آنچه نویسم زیاده بر آن است،پس در این صورت اگر مهر بر لب دوات نهم قصوری نیست،و اگر بند بر زبان خامه گذارم دوری نه،و به عقل انسب خواهد بود،و به صواب اقرن.

اذا لم تستطع امرا فدعه و جاوزه الی ما تستطیع

(۱۶)

مکتوبی از آقا حسین خوانساری-دیباچه بیاض-تعریف سخن

تعالی اللّه زهی پایهٔ بلند سخن و رتبهٔ ارجمند گفتار،که قلم قدرت آفریدگار تعالی شأنه به میانجی دو حرف،آن مجموعهٔ آفرینش را به هفت بند آسمان و رباعی ارکان و یکه بیت ماه و خورشید و تربیع فصول و ترکیب موالید و مطالع بروج و مصراع هلال و غزلیات هفته و قصاید ماه و سال و مثنوی لیل و نهار و خزان و بهار و بحر طویل زمان و قصیدهٔ مصنوع بنی نوع انسان نگارش داد،و دست رحمت شاملهٔ کردگار؛عظم سلطانه؛قفل بستهٔ

۱- ((۱)) -سومنات:بتخانه ای در هند بوده که محمود غزنوی آن را خراب کرد،فرهنگ معین،ج ۵،ص ۸۲۷.

۲- ((۲)) -طرف:بیرون،فرهنگ معین،ج ۲،ص ۲۲۲۲.

۳- ((۳)) -سورهٔ مبارکهٔ اسراء،آیهٔ ۸۸.

مدعیات خفیهٔ خواطر،و مطالب نهانی ضمایر آفریدگان را از کلیه سی و دو دندانهٔ زبان گفتار گشایش فرستاد،جلّت صنعته و عظمت رحمته.

الحق در وصف سخن همین سخن بس که مطلع قصیدهٔ امکان و مقطع نامهٔ پیمبران به منشور سخن بر صدر مسند نبوت و رسالت نشست،و دهان منکران و معارضان را به قفل ابجد حسن(کذا)بست.

درود بی پایان و صلوات فراوان به روان پاک سرور دو جهان و اهل بیت و فرزندان او باد،تا از سخن نشان است و تا زبان از دل ترجمان.

اکنون گوش دلبستگان سر زلف سخن و گرفتاران دام گیسوی معنی را زمزمهٔ این مژده و ترانهٔ این تهنیت مبارک باد،که همانا در تتق غیب،لیلی وشی از قبیلهٔ سخن،عذرا عذاری از حیّ معنی،احرام طواف کعبهٔ شهود بسته،و آهنگ ارض حجاز پردهٔ وجودساز کرده،که صنعت نگاران دستگاه طرازان برگ لوح و قلم به ساز و برگ فراوان هودجی زرین پیراسته اند،و به زیب و زینت بی پایان محملی نگارین برآراسته،که ناقهٔ سپهر که قرنهاست که از یکتایی عماری مهر به یک طرف مایل شده،و منطقهٔ معدلش از کجی حمیال گشته،عجب نباشد گر از همتایی این محمل گرانقدر براستی گراید،و از زحمت کجروی و طعن کج رفتاری برآساید.

باری،هواداران طرهٔ دلاویز شاهدان الفاظ،و شیفتگان کرشمه های شوخ معانی را دامان نثار گرانبار گوهرافشانی،و دیدهٔ نظاره لبریز بادهٔ حیرانی باد،که نه بس دیر است که آن لیلی مثال با دو صد غنج و دلال در این عماری زرنگار قرار گرفته،به حدی سرایی صریر خامه متوجه سفر تهامه است.

ارباب عرفان اگر عرفات خاطر را صفا دهند بجاست،و اصحاب شعور اگر مشعر مشاعر را آیین بندند روا.

اما سخت می ترسم که مبادا عکس رخسار شاهدانهٔ این طرفه نگار بار دیگر در و دیوار

ص:۴۳۲

کعبه را صنمخانه سازد،و جلوۀ سرشار مستانۀ این سرو رفتار،قنادیل حرم را سربسر پیمانه.

حق تعالی نگهدار باد،و از چشم بدانش زخمی مرساد.

سخن صریح کنم،مطابق این سخنان و مصداق این کلمات این مجموعۀ نگارین و این سفینۀ دلنشین است،که گرداندن اوراقش بال افشانی طاووسان را در دیده ها مکرر ساخته،و مشاهدۀ رخسار صفحاتش صفحۀ رخسار سیمبران را از نظرها انداخته، و عنقریب به نیرنگ مشاطۀ کلک جادوکار محفل عروسان افکار خاطر متقدمین و متأخرین،و جلوه گاه بنات ابکار طبع سخنوران روی زمین است.

خصوصا عندلیب سرودان گلشن مدیح شهریار زمان،و باربد نوایان انجمن ثنای خسرو دوران،یعنی صاحبقران گیتی ستان انجم سپاه،گردون بارگاه،کامل عادل باذل، جوان بخت قوی دل،گلدستۀ گلستان مصطفوی،نوباوۀ بوستان مرتضوی،حسینی نسب، حجازی حسب،راست کیش،درست مذهب،آستان جلالش ناصیه زای،کنه کمالش اندیشه فزای،آب و رنگ این طرفه چمن،نقش و نگار این دیر کهن،آنکه از تأثیر معدلتش آبادی جهان به جایی رسیده،و معموری عالم به سرحدی انجامیده،که رهروان آبله ناک پا،در هیچ وادی آب با خود برندارند،و مسافران اجنه از اینکه نام زاد دارد همزاد با خود نیارند،هنگام اندیشۀ دقایق امور سلطنت،نظر کیمیااثرش بر هرچه خورد عینک دوربین می گردد،و در وقت تفکر در مراسم لطف و مرحمت،قدم مبارک بر هرچه گذارد گل و نسرین می شود.

وعده اش به وفا نزدیکتر از دلهای دوستان به یکدیگر،و طبعش به عطا مایل تر از طفل به پستان مادر،عفو و احسانش با هم جناغ بر سر این شکسته اند که هرکدام را از کرده های خود چیزی به خاطر آید باخته باشد،و تدبیر پیر و بخت جوان با یکدیگر پیمان بر این بسته اند که هرکاری که از آن دشوارتر نباشد تا آن صلاح دین و دولت در آن دیده این ساخته باشد.

ص:۴۳۳

در عهـد الفت افزایش شب نشـینی کتـان بـا مهتاب و بغل گیری شـبنم با گل آفتاب رسـمی است معهود،و در روزگار عشـرت زایش سراسر فتن اشک در چشم عاشقان،و شب به روز آوردن آه در دل دردمندان طریقی است مسدود.

اگرنه سـد صـلح گذشـتگان در میـان می بود،تسـخیر ممالـک را حـاجت به جنگ نمی افتاد، و اگرنه پاس پیمان پیشـینیان می داشتند،گرفتن هفت اقلیم مانند دویدن آب به هفت اندام در یک آب خوردن دست بهم می داد.

بحر اگر از سـموم آتشـبار قهرش شورش پذیرد،ماهیان را در تابهٔ گرداب برشت،و نخل اگر در کنار قورق زار حفظش پرورش گیرد،به پنجه مومین خمیر قرص آفتاب می توان سرشت.

سایهٔ از پافتادهٔ ناتوان اگر از ظل حمایت او سپر سازد به تیغ خورشـید دلیرانه تواند بود،و شـخص اگر همه رستم دستان باشد از دنبال خودش به خاک بتواند کشید.

همت بلندش را اگر روزی خیال ملک گیری و مملکت سـتانی از جیب خاطر والا سر برآرد،هم در آن شب دست حنا بسته که از ایران به هندوستان رود،تمام آن ولایت را سبک تر از گرفتن رنگ به قبضهٔ تصرف درآورد.

به نیروی عـدلش گریبـان ژاله را از پنجـهٔ آفتـاب می توان کشـید،و از شـکفتگی خلقش گـل تصویر از چمن صـفحه می توان چیـد.تریاق چـاره زهر چشم غضب چشیده او را به فریاد توانـد رسـید،هرگاه عطف دامن از صـندل باف کردن به دردسـر نفع توانـد بخشـید،و ناخن تدبیر تاب پنجه قهر دیده او را گره از کار تواند گشود،اگر به مسح پا کشـیدن خط سـرنوشت از پیشانی توان زدود.

کشتی شـکست خوردهٔ دست از جـان شسـته،که در دل دریـا از همت او یـاری طلبـد،به زورق گرداب در نفس به ساحل تواند رسید،و لب تشنه زال بیچاره که بر لب چاه عاجز فرومانده،از مردی و مردانگی او مدد خواهد،به دلو گسستهٔ عکس در دم آب را به بالا تواند کشید.

ص:۴۳۴

باده خواران بزم توجهات سرشارش را ندانم چه حوصله است که از شراب پرزور چنان جرعه نوشند که اگر عکس بطکش در آب افتد سبکتر از بط خود را از آب برون تواند آورد،و اگر قطره ای از او به خاک چکد سایۀ به خاک افتاده را دگر با تیغ خورشید جنگ بگریز باید کرد.

از گنجینۀ جواهر اسرارش اگر گوهری به سینۀ صدف سپارند،دریا چنان به خموش گراید که هزار حریف عربده جوی طوفان نیارد،که به چندین عمر نوح نقش موجه ای بر آب زند،و از گل خلق همیشه بهارش اگر ژاله در گل طینت آدمیان تعبیه گذارند،گلشن صورت بشری به شکفته رویی جلوه گری نماید،که دو صد تموز و خریف تب لرزه های جانگداز نیارد،که به سالهای دراز رنگ گل(کذا)برگ چهره ای بشکند.

و در آن دیار که نهیب سیاست جهان مدارش ناخدایی نماید،هزار شب بحران طوفان نتواند که خیال اضطرابی در دماغ پرشور بحر افکند.

سیلاب خونی که از تیغ مبارزان سپاهش هنگام محاربۀ دشمنان در دشت کارزار به سوی دریا بار رونهد،قعر دریا را سراسر گل بحری سازد،و گوش ماهیان را به رنگ صدف نقاشان چهره پردازد.

به روشنی رای ثاقبش در شب تار گهر را در قعر دریا به رشته توان کشید،و به تیزی تیغ حکم نافذش از دیبای زر تا شعاع جامه بر قد شخص سایه توان برید.

از خارستان قهرش برق دامن برچیده گذر کند،و در گلزار لطفش نسیم نفس به خود دزدیده قدم نهد.

سنگی که سمند فرخنده پیش بر آن پوید،ز انسان بر خود ببالد که سرانش به ناز بالشی بردارند،و آبی که خصم سیه گلیمش در آن چهره شوید،بدان گونه به تیرگی گراید که مردمان به خاطر جمع،راز دلها به او سپارند.

نیّرین را اگر دقیقه واری به درجۀ طالع خصم سیه بختش گذار افتد،بدان گونه منخسف

گردند که اگر تمام طاس و طبق افلاک درهم شکنند،ذره ای به انجلا نگرایند،و علویین را گر بر حسب اتفاق قران در برج قوس قوی پشت این صاحبقران روی دهد،قرنهای خلق پیما و دورهای عمرفرسا جلد تقویم احکام آن را سرمویی کهنه ننمایند.

در آن دریا که سیاستش ناخدایی کند،معلم کشتی به چوب موجه ماهیان بازی گوش را چنان ادب آموزد،که اگر گوششان به مثقب الماس بسنبند مانند درّ از جای خود نجنبند.

در آن محفل که باری حرفی از شکوه و تمکین او بگذرد،تا قیامت هرآنچه گویند صدا بازپس آید،و بال مقراض یک سر ناخن مسافت رشتهٔ شمع را به صد شام و شبگیر قطع نماید.

در نظر همتش دانهٔ در و مروارید جدری کف پای عمان است،و حصبای لعل و یاقوت حصبهٔ بدن کان.

عجب آنکه کان از رشک دست زرافشانش یرقان کرده،و دریا ماهیان زنده فروبرده، و طرفه اینکه دریا را از بیم کف گهر بخشش لرزه بر اندام افتاده،و کان منقل پراخگر،از لعل و یاقوت پیش نهاده.

در دوران سیاستش اگر میر آفتاب از اصناف گنجفه خرج زیاده ستاند،مهر آسمان را بیم سیه رخ برآمدن است،و اگر پیل شطرنج آسیب بیجا به پیاده رساند،شاه هندوستان را واهمهٔ پای پیل فتادن.

در آن ساعت که خطیبان در مساجد به ذکر جود و احساس سرشارش رطب اللسان گردند،منبرها به رنگ آبشار برآیند،و ستونها به شکل فواره در نظر جلوه نمایند.

شجاعت مرتضوی نسبش ساعتی به لهو و لعب دنیا نپرداخته،و عیش و طرب را منحصر در جهاد اعدا شناخته،زدن چنگ و بربط را هیمن یافته که جنگ آوران زخمهٔ تیغ خونفشان بر تارک جان دشمنان زنند،و چینی نوازی را چنین دانسته که مبارزان به ضرب سمّ ستوران کاسهٔ سر فغفور و خاقان درهم شکنند.

فراشان بارگاه اقتدارش خیمهٔ زرین آفتاب را به ستون مخروط ظل بر زمین برتوانند افراشت،و سراپردهٔ عالمگیر سحاب را به طناب شعاع مهر برپا توانند داشت.

در عهد حفظش اگر فی المثل به ساغر خورشید شکستی راه یابد به میخ مروارید ژاله بند توان زد،و اگر کشتی هلال از هم بپاشد،به نخ کتاب پیوند توان کرد.

در دوران پاسش اگر برای کشتی هلال از کتان بادبان سازند،هزاران کشتی در ساحل مغرب فرسوده بیفتد که یک نخ از این سوده نشده باشد،و اگر در بر خفتان زرتار خورشید از ژاله تکمه ها بردوزند،صدها از آن خفتان از کهنگی تارتار شود که سرمویی از آنها کاسته نشود.

در عهد دولت فیض آثارش از گل کاغذین گلاب می توان کشید،و به زور بازوی اقتدارش به پنجهٔ مومین پنجهٔ آفتاب می توان پیچید.به دهقانی عدالتش در چمن موم گل آفتاب کشتن نه بس دیوار،و به نگهبانی حراستش به دوک هلال رشتهٔ کتان رشتن.

یکسر ناخن کار فرهاد اگر در عهد پاس داری این خسرو گردون اقتدار می بودی جوی شیراز برای شیرین از شکر بتراشیدی،و اگر یاد زور بازوی مردانهٔ این شهریار نامدار می نمودی،بیستون را به یک ضربت تیشه،مانند قالب پنیر از یکدیگر می پاشیدی.

آنجا که کشتی علمش لنگر اندازد،نالهٔ گاو زمین گوش ماهی آسمان را گران سازد.

ساعات ایام عمر و دولتش را تمام سعت ماه و سال،و آفات زمان عطا و نوالش همه آن سیاه چشم روزگار،به خواست ایزدی از دستار سفید صبح جامعه در بر فانوس شمع دولتش خواهد دید،و گوش زمانه به مشیت سرمدی صدای بشارت قیام قایم امّت از نقاره خانهٔ سلطنتش خواهد شنید.

زیب افزای افسر جهانبانی،مسندآرای سریر صاحبقرانی،سایهٔ مرحمت ربانی، سلطان شاه عباس ثانی،لا زالت سفینه دولته فی بحار الدوام جاریه،و آثار معدلته فی أطراف الآفاق ساریه.

ص:۴۳۷

و از آنجا که بخت سخن بلند است و طالع معنی ارجمند،عکس این خیال در آینهٔ امّید جلوه گر است،که قاید اقبال به رهنمونی دلیل توفیق زمام ناقهٔ سبک رفتار این لیلی عذار را به جانب آستان کیوان پاسبان این شهریار زمان که کعبهٔ آمال جهانیان و وجههٔ اقبال عالمیان است کشاند،و به گوشهٔ چشم التفاتی از این خسرو قیمت افزایان سخنوری،و این سرور قدرشناسان سخنوران،نوازش یافته،کله گوشهٔ افتخار به آسمان رساند.

امید که چندانکه ترکیب مجموعهٔ کون از کاغذ رنگین خزان و بهار است،اوراق بهار عمر و اقبال این شهریار کامکار را از برگ ریز صرصر حوادث زمان گزندی مباد،و از ورق گردانی خزان غباری به خاطر مرساد.

(۱۷)

دیباچه بیاض

آن نسخه کز آراستگی چون چمن است چون صحن چمن پر از گل و یاسمن است

تشبیه توان کرد به صحن چمنش لیکن چو نظر کنی در اینجا سخن است

بیاضی که تقویت مشام خردمندان از شمیم سواد مشکین اوست،و صفای خاطر روشن ضمیران از مشاهده صفحات آئینهٔ آئین او،هر ورقش ابواب دقائق و لطائف بر ارباب حقایق و معارف گشوده،و از مشرق صفحاتش آفتاب هر مطلع چون مطلع آفتاب طلوع نموده،هر غزلش بحری پر از جواهر مکنون،و هر صفحه اش صدفی مملوّ از لئالی موزون،

طرفه گنجیست نزد معنی سنج باز کردن ز هر ورق در گنج

هرکه این در گشود زر یابد بلکه در یابد آنکه دریابد

سواد صفحات فایض النورش به صفحات تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهٰارِ (۱)موصوف گردیده، و از بیاض بین السطورش آثار تُولِجُ النَّهٰارَ فِي اللَّيْلِ (۲)بظهور رسیده،راقم دیباچه کمالش

ص:۴۳۸

۱- ((۱)) -سورهٔ مبارکهٔ آل عمران،آیهٔ ۲۷.

۲- ((۲)) -سورهٔ مبارکهٔ آل عمران،آیهٔ ۲۷.

از تکلّف جدول تار تعلّق بریده،و جدول نیز از رشک صفایش خود را به کنار کشیده، رشحات سحاب صفحاتش ریاحین رقمات را به زلال معنی پرورده،و در مهد صحایف اطفال حروف را به اعجاز معانی مسیح وار به کنار درآورده.

سخن خوش حیات و جان من است دم عیسی گواه این سخن است

و الحق صیرفی خرد را در دکان امکان نقدی از آن رواتر بدست نیامده،و نقش پرداز فکرت را صورتی از آن زیباتر در لجّهٔ خیال روی ننموده،مطابق این معنی چهره گشای صور معنی امیر خسرو دهلوی روّح روحه،که شیرین آوایش مذاق جان تلخ کامان را شهد آسایش است،و زیور معانیش عروس سخن را پیرایه آرایش،فرموده که:

ز هر سکّهٔ کیمیای سخن که یک جو در او نیست جای سخن

رقم سنج وحی فرستادگان شرفنامهٔ آدمی زادگان

گرانی کن گوهر آدمی گرامی ترین جوهر آدمی

به او آشکارا نهان جهان به گوش آشکارا بدیده نهان

به هر خانه زو صلح و جنگ دگر به هر دل شتاب و درنگ دگر

بهاری به صد نیکوئی خواسته عروسی به صد زیور آراسته

سخن گرز جان است بنگر بهوش چرا مردم مرده ماند خموش

امید که تا از سحاب خامهٔ درربار جواهر مکنون و لئالی موزون بر اصداف اوراق بارد، و کلک روزگار رقم سواد و بیاض بر صفحات لیل و نهار نگارد،ناظران مرآت صفاتش از جلوهٔ جمال معنی بهره ور،و دیدهٔ ارباب بصیرت از سرمهٔ سوادش مکحّل و منوّر باد.

این نسخه که خامه کرد بنیاد توقیع قبول روزیش باد

(۱۸)

رقعهٔ که علامی فهّامی آقا حسین خوانساری

در تعریف بهار و رفتن زمستان نوشته

باز این چه جوانی و جمال است جهان را وین عهد که نو گشت زمین را و زمان را

الحمـد للّه و المنه که این جان غمدیـدهٔ سـرد و گرم روزگار کشـیده،و این دل محنت رسـیدهٔ تلـخ و شـیرین زمانه چشـیده،که مدتی مدید و عهد بعید از بیداد شحنهٔ دی چلّه نشین زاویهٔ محنت و زندانی تنگنای مشقّت گردیده بود،و از دستبرد برد العجوز پـای عجز در دامن پیچیـده و سـربزیر لحـاف ناتوانی کشـیده،و از بیم زر و پنجـهٔ خمسـهٔ مسترقّه دست در گریبان دزدیـده،و از واهمـهٔ ترکتاز برف و دمه،پیوسـته آیه الکرسـی ورد زبان گردانیـده.درین ایام سـعادت فرجام که مرغان صـبا (۱)و قوبل (۲)،و بشـارت دهنـدگان شـمال و دبـور (۳)،خـبر مسـرّت اثر جلـوس پادشـاه اخـتران و سـپهسالار سـتارگان بر تخـت زرنگـار حمل آورده،آوازهٔ نزول اجلال نوروز سـلطانی در شش جهت درافکنده اند،و مرغان اولی اجنحه به نغمات دلگشا و ترنّمات جان فزا نوای غمزدای:

نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد عالم پیر دیگر باره جوان خواهد شد

بگوش هوش خاک نشـینان بساط غبرا رسانیدنـد،و از مهب (۴)عنایت ازلی و سـعادت لم یزلی نسـیم فتح و ظفر بر گلشن طالع وزیـدن گرفت،و کشتزار آمال و امانی دمیـدن سو کرده،به حکم معـدلت پیرایهٔ حاکم دار العدل فروردین این محبوسان زندان محنت خلاصـی یافته،کندهٔ کرسـی از پا برداشـته،و از ظلمتکده شبسـتان به نزهتگاه بسـتان خرامیده سـرنشاط و انبساط به عرش برین برافراشـتند،فحمدا له ثمّ حمدا له.آتش نمرود طینت که سرکشـی و بلندپروازی آغاز نهاد،و ندای أَنْ بُورِکَ مَنْ فِی النّارِ وَ مَنْ حَوْلَها (۵)در داده بود،از وزیدن باد بهاری دود از نهادش برآمده بر خاک مذلّت و خواری نشست.

بخاری که شاخ و برگ بر خود فروچیده و دعوی محرابی پیش نهاد خاطر ساخته همه

ص:۴۴۰

۱- ((۱)) -بادی که از مغرب وزد،فرهنگ معین،ج ۲،ص ۱۴۶۹.

۲- ((۲)) -باد صبا.

۳- ((۳)) -یکی از شعب بیست و چهارگانهٔ موسیقی قدیم.فرهنگ معین،ج ۲،ص ۲۱۲۶.

۴- ((۴)) -محل وزش باد.

۵- ((۵)) -سورهٔ مبارکهٔ نمل،آیهٔ ۸.

کس را رو به او بود،مانند کلیسا از طاق دلها افتاده،گرمی بازارش درهم شکست،منقل که در مثمنها مربع نشین بود اکنون در هیچ مجلسش نمی گذارند،و اخگر که نقل مجلس ها بود حالیا نامش هم بر زبان نمی رانند.

تا دامن شاخها عنبربیز،و جیب نسیم (۱)غالیه آمیز شده،مشام حریفان را از دود عود سوز فراغ است(کذا)و فتیله عنبر از آتش رشک داغ تنور لاله برافروخت،دل کانون از غصه سوخت،زبان سوسن گویا گردید،شعله آتش خاموشی گزید.

این همه ناز و تنعّم که خزان می فرمود عاقبت در قدم باد بهار آخر شد

تعالی اللّه زهی از چشم بد دور،این چه نقش های موزون و صورت های بوقلمون است که خامهٔ صنع الهی از صحفه غبرا برانگیخته،و این چه گوهرهای شاهوار و لعلهای آبدار است که دست قدرت نامتناهی در دامان و کنار کوه و صحرا ریخته.

نقاشان چین و فرنگ در برابر این صورتهای پرنیرنگ در دعوی نقش بندی به خطای خود سراپا اقرار،و نگارندگان ارژنگ در مقابل این نقشهای رنگارنگ از حیرانی صورت دیوار.

رشتهٔ شعاع مهر عالم آرا در دوختن جامه های گلگون بر قد رعنای سهی قامتان چمن ذره ای کوتاهی ننموده،و خامه نقاش نوبهار چمن پیرا در نقش و نگار چهره زیبای لاله رخان گلشن سرموئی تقصیر نفرموده.

نشأهٔ بادهٔ فروردین غارتگر هوش،نکهت خلق اردیبهشت غالیه فروش،آواز مرغان خوش الحان آویزهٔ گوش ارباب عرفان،صدای غمزدای حنجرهٔ غلطان آبهای روان روانبخش پیر و جوان،شاهدان چمن از نشأه جام نوبهار چون گل گلستان در شکفتن، و غنچه های گل پیرهن از ذوق نغمات هزار مهیّای جامه دریدن،گل به صد برگ و نوا مانند عروسان غنچه دهن چاک گریبان گشوده و بر بستر خار آرمیده،و بلبل به الحان (۲)دلربا از

۱- ((۱)) -صبا(خ ل).

۲- ((۲)) -به آواز(خ ل).

بهر چشم زخم هزار وَ إِنْ يَكَادُ (۱)خوانده و بر وی دمیده،خرام(کذا)جویبار قهمه بر کبک دری زده،رقّاصی شاخسار دست بر جلوهٔ حور و پری افشانده،دریاچه به آب و تاب تمام در صحن باغ مربع نشسته،شاخچه با شکفتگی لاکلام بر تارک سر کلاه گوشهٔ شکوفه برشکسته،از عکس گلهای آتشین مرغابیان جویبار سمندر مشرب،و از شعله لاله های رنگین بلبلان گلزار پروانه منصب،لب جوی از خنده خشک نمی گردد،و پای فوّاره از شادی بر زمین نمی آید.

خواست چکیدن سمن از نازکی خواست پریدن چمن از چابکی

سایه سخنگو به لب آفتاب زنده شده ریگ به تسبیح آب

درختان سرو و عرعر را مانند آزادگان از هیچ رهگذر غباری در خاطر و باری بر دل نه،خیابان های صنوبر را به مثابه سروقامتان (۲)از هیچ طرف نیست که یک چندی از نظارگیان پای در گل نه،سنبل سر حلقهٔ زلفهای عنبرافشان سوسن با طفلان سبزه همزبان، هاون لاله در مشک سائی،دسته زنبق در عطر پیرائی،خنجر سبزه در غم از لوح خاطر ستردن،صیقلی آب در زنگ آینه بردن (۳)،دامن کوه در جانفزائی گوی از گریبان گلرخان ربوده،صفحه دشت در دلربائی کرده (۴)از عارض دلاویز نوخطان برداشته،تا نغمه های طرب افزای بلبلان شنیده،موسیقار انگشت حیرت به دندان گرفته،و تا ترنّمات دلگشای حنجرهٔ غلطان آب روان بر گوشش خورده طنبور از خجلت در پس پرده پنهان گشته.

از لطفهای نمایان نوروز سلطانی درختان سرسبز نهال،و از نوازشهای بی پایانش

ص:۴۴۲

۱- ((۱)) -سورهٔ مبارکهٔ قلم،آیهٔ ۵۱.

۲- ((۲)) -سهی قامتان(خ ل).

۳- ((۳)) -صدای آب روان در زنگ از آینهٔ دل بردن(خ ل).

۴- ((۴)) -کرده یعنی کرت،و کرت یعنی قطعه ای از زمین زراعت کرده و کاشته شده،یا هریک از بخشهای تقریبا متساوی یک مزرعه و باغچه،فرهنگ معین،ج ۳،ص ۲۹۳۵.

مرغـان غزلخوان تمـام فـارغ بـال،بازوی شاخ سـیم شـکوفه،در دامن باغ و بسـتان ریخته، نسـیم گسـتاخ بیتابانه در گریبان زلف شاهدان گلستان آویخته (۱)،بید مجنون لیلی صفت طرّه پریشان کرده،لاله با داغ جنون مجنون آسا سر در کوه بیابان نهاده.

با وجود نقشـهای شـیرین گلزار اگر تیشهٔ فرهاد حرف صورت گری بر زبان راند سر بر سنگ می زند،و به انشاهای(کذا)طرب انگیز نوبهار اگر باده اندیشهٔ فرح بخشی در دل بگذراند خیال بنگ می کند.

نزاکت شمشادی به حدّی که اگر نسیم نوبهار برو وزد بیم آن است که شانه اش از جا برآید،و لطافت سروآزاد به مرتبه ای که اگر ارّهٔ موج جویبـار برو خورد نزدیـک به آن است که از پـا درآیـد،بـا عطرفروشـی شاخ نسـرین اگر کسـی از عود قماری دم زند،باخته است، و در هوای فرح بخش این چنین هرکه از باده خواری پرهیز نماید،ساخته است

حاشا که من به موسم گل ترک می کنم من لاف عقل می زنم اینکار کی کنم؟

(۱۹)

کتابتی که افضل الفضلائی آقا حسین خوانساری به یکی از اهل هند نوشته

فوجی پری زادان معانی که از فراز بام خیال آهنگ پرواز کرده،هریک چون کبوترنامه بر مکتوب شوقی از این دورگرد کشور حضور به بال بیان بسـته،و در آرامگاه صـفحه به جلد سـیه جردگان الفاظ رفته،اکنون مانند لیلی وشان سواد هندوسـتان به عزم آن سـرزمین بهشت آئین در قـدم کرم شـبتابی جلوه می نماینـد،سـاده لوحان ظاهربین که جز رنگ و بوئی از گلشن دریافتشان بهره نیست،کجا به سـرّ این وضع تازه می رسند؟تا به حسن...خوش آینده،و طرز پسندیده توانند رسید،نهایت پی بردگان دقیقه رس که پرتو نور ادراکشان به چهرهٔ مناسب حال و رخسار محک(محمل)رسـیده می باشد که امروز چون خاطر شـریف و طبع لطیف آن یگانه دوران سیادت،گلچین ارم زار نجابت،بینش آموز دیدهٔ افادت،

۱- (۱)) -در گریبان چمن آویخته(خ ل).

شمع افروز محفل افاضت که سیرابی چمن قابلیّت از رشحات سحاب مهسم بلندپایهٔ اوست،و پری گوهر صدف سامعه از قطرات نیسان سخن های برجستهٔ او،مایل به این شیوه سرائی رواست،می دانند که ازین نورسیدگان اقلیم محبّت کمال طورشناسی و قانون دانی به ظهور پیوسته.

الحق به چشم داشت عنایت و التفات سامی و نوازش و توجّهات گرامی،راه دور و دراز می پویند و زحمت منازل پرخطر برّ و بحر می کشند.هرگاه به جولانگاه عرض اشتیاق پیرایهٔ قبول نظر و شرافت...فیض اثر که خلعت...و کسوت یکتایی است به میان...

آن دیار بلاغت آثار دربرافکنند،همانا...فیض داشتن طلسم خیال...نوایان چهار برکه رباعی به اندازه ناخن بدل زدن دامنگیر فکرشناسان شقایق نکته رنگین...نوبهار شکفتگی نسترن دقیقه پاب شاداب دستگاه نیسان آب و تاب نظم نه گلشن سرزمین مهر و ماه است،شفق را سایه اش پشت و پناه است.

از او طفل نگه بیگانهٔ چشم که روشن تر بود از خانهٔ چشم

ز مژگان پلک از آن رو سوزن انداخت که شاید چشم را بر وی توان دوخت

نی کلکش نوای تازه پرداخت برای عندلیبان مکتبی ساخت

از پایه داری سایهٔ قصر کلام،تیغ آفتاب دقّت صبح ضمیران رخنه دار،و از درست شیئنی آلات بیتهای نزاکت بنا اصین دیوار،بتازگی هوای سخن مجموعه ها از شیرازه در ریشه دوانی،و بایانی بحر نظم عنان سفینه ها به دست روانی،از رنگینی الفاظ گوش مستمعان به شفقکدهٔ مشهور،و از روشنی معانی هر لفظ مأمونس چراغ طور،و بیت دقیق لذّتکدهٔ دربسته پیچیدگی مصرع رشتهٔ گلدسته

نکتهٔ رنگین او هرکه چو طغرا نوشت

بر ورق یاسمین لاله حمرا نوشت

صفحه ای از یشم ساخت راقم یاقوت کلک

جوهر معنیش را لعل مصفّا نوشت

ص:۴۴۴

یافت چو او را لقب مهر سپهرسخن

هر غزلش را ز قدر عقد ثریّا نوشت

خامه اش زبان کام الهام است،و رقومش مرغان ملک پیغام،تقدس ذاتش بر صدق این مقال برهانی است قاطع و دلیلی است بی مانع،ضمیر منوّرش گزین طینت مالش خوردۀ پنجه محبّت،چراغ دل پرنور،فتیله خواه شعلۀ طور،تارهای نفس مرغ شکر را نقش به میل زبان غزلخوان کل عالمیان،خانۀ گوش موروثی سروش،دیدۀ بلند نگاه قابل دیدن آن،سر بیگانه از هوا حساب بحر تجرد و فنا،پای همت سخیه دامن قناعت،دست دعا روشناس درگاه کبریا عقدهای انگشت به دانه های سبحه هم پشت،قرص مهر به پشت ملک موت،قافله سالار عواطف،آماث طلیعۀ عساکر،هادم اللذات.(نظم)

آن طبیبی که چو بنوشت دوا بهر کسی

هست بر مرگ همان حرف نخستینش دال

نسخۀ ادویه اش نیست دوای مرضی

مجلسش هست گذرگاه سپاه آجال

او طبیب است ولی هست طبیب جاهل

او مسیح است ولی هست مسیح آجال

آن کامل الصناعتی که خرمن ذخیرۀ حیات چندین سالۀ ابدان نوع انسان را در یک نفس به باد فنا دهد،و آن حاوی اسباب...که رشحۀ کلک سنان آسایش در هدم بیان شفا و نجات از سعی قابض ارواح...باشد.رأی حاذقش قانونی است کلّی ازالۀ صحّت و حفظ مرض،و حدس صایبش دستوری است مقرّر جهت اشتداد علّت و تزاید عرض.سقیم را تفقد او چون سموم بی تریاک،و مریض را عیادت او چون بحرای روی به هلاک روانه می گرداند.

حقا که اشتیاق به دیدار آن یگانه آفاق چون میل صاحب...دم به دم رتخانه زیاده می گردد.اسباب مفارقت که علت بقای چند روزه است میسّر باد.

ص:۴۴۵

(۲۰)

رقعه ای که به قاضی نظاما نوشته

محقّق اشـارات درسـت آرای تقریر،مـدقّق محاکمـات تمـام اجزای تحریر،بـاطن تـذکرهٔ خیالات تـازه،شـارح قواعـد افکـار بلندآوازه...سخنهای پیر ما.حضرت قاضی نظاما، پیوسته به قانون التفات دسترس داشته،مخلص نواز باشند.

بر رأی شـفا دانی علم سـلوک مخفی نماند که این خسم نشـین بهایی را فلاطون وار شوق رموز آسـمانی به مرتبه ای است،که اسـرار زمین مکّه به خاطر نمی گذارد،تا به اطوار خاک بسـران رکن،چه رسد به ارض از کاسه(کذا)پیوسـته آن مسیح زمان را در صـحرا شکنی طالع به نارنج آفتاب...بوده خورهٔ پروین به طبع کوکب اقبال موافق باد.اگرچه این نامشخص مزاج را توقع نفع از حیث الحدید داشـتن آهن سـرد کوفتن است.و سـلیم طغیان را به خبث خره انداختن؛لیکن از آنجا که خویش را آلت تجربه ساخته هرچنـد ناساز باشـد،نمی سازد،چون دیرین معجون به جهت نرم شـدن آهن،سـرکه پرتند ضـرور است و برای یک سـیر سرکه دور...که سرسرا می گردد و نمی یابد.

از هرکه قبای سرکه ای پوشیده بود...در لباس کرد،و هرکه ترش رو می نمود از این معنی سخنی به رویش آورد،عاقبت خضرا که خضر سرچشمهٔ سرکه های رسیده است، گفت که چند نوع سرکه از برای سرکار آورده اند به مرتبه ای خوب است که مینا را از گرفتاری خویش گـداخته،و به درجه ای لطیف که صـراحی را در هم آغوش ناپدید ساخته، ابروی ترش موش از شـیرین ادائی خم خسـروی را پـای بنـد نموده،و چشم خودبین جیـابتش از نهایت...ناز بر روی جام جم نگشوده،از دیـدن رویش صـبو انگشت حیرت بر دهان برده،و از شنیدن بویش کدو سر به شور پشتی برآورده،دختر رز به همشیرگی او می نازد و پسر یعقوب به پاکدامنی او می نازد.

ص:۴۴۶

الحاصل آنقدر از خوبی های آن پرده نشین شیشه و سبو اظهار نمود که دل از دست رفت،اگر...همّت جبلّی دل را به دست آوردند از انواع آن خموش نژاد عوعی را عنایت خواهند نمود که طفل خامه را از تصوّر تندی آن دندان تواند کند شد،تا بار دیگر در این باب فکرش...ملازمان...ملت طغرا اگرچه خود مزهٔ در جهان ندیده...نهال کشت ز لذّت...سرکه...عاقبت و کم گل کند حدیقهٔ شکر.

(۲۱)

رقعه ای که در باب سرما به قاضی نظاما نوشته

نکاح بند عروس معنی غیبی،چهره گشای شاهد لاریبی،فلك دانش را خدیو، حضرت قاضی به گرم سازی هنگامه سخن تدارك سردی زمستان کرده بر سمند آسایش متمکن باشند،بعد از اهدای مکشوف،آنکه پانزدهم رمضان به دار القرار لاهور رمیدن هزار صبح بنازد از بازی نه و سیزده دست نکشند،پشه شته کوری شمار می کنند،و خرمن خرمن زر برمی شود،اگر از این قرار تمام شب یاری به وقوع پذیرد مسخّر ما شده خانه بهشتی بر بار خواهد شد،الحاصل صحبت مجل است اگر چون به این هنگام بکشند از نقش شماست خالی نخواهد بود زیاده زیاده است.

(۲۲)

به عزیزی نوشته

تا هوای نزهتکده چمن بوته گل خزه است،مطبخ مسرت خانهٔ میرزا تیمور خان را با هیزم سردکار مباد،مخفی نماناد که تا امروز ارّه صفت بر سر کندها در کشاکش بود،للّه الحمد که به دستاری توفیق نموده قطع شد،ملامت پلکان سوهان طینت اگر به زبان تیشه با این پوست نخست نشین درشتی نکنند،مانند چوب ارّه خورده آرزو نخواهد شد،از بی عقلی چون بید مجنون عجب کنده ای بر پای خود گذاشت،غافل از آنکه سودای هیزم

ص:۴۴۷

پخته نمی شود،تبرداران چون اشکند دندان طمعی به چوبها فروبرده بودند که هریک برابر پنجرهٔ مشبک نمایند،اگر به دستور بر...از تصرف حطب سرنمی پیچید کلو...خود را از تصمهٔ کشمکش خالی نمی دیدند،خوب شد که به پایمردی تراشندگان این ترد خشک که انگارهٔ آتش فروزی...بود خلاصی دست داد.

(۲۳)

در اصطلاح گنجفه نوشته

هرگه از بزم حریفان یاد می آید مرا

مو به مو چون چنگ در فریاد می آید مرا

عرض اخلاص این غلام ذرّه وار به کتاب اوراق آفتاب گنجفه یاران و تاج تارک شمشیر بازان رسد؟نمی دانم که فلک بدقماش چه کج باخت که شیرازهٔ اوراق حریفان را از هم انداخت.آری کس را نداده اند برات مسلّمی،مخلص...اگر سر گفتگوی ایّام مفارقت واکنم یکباره از دست به در می روم،چه قمار مثلث که هرچند چرخ...پیشه ورق مهر و ماه را برهم می زند،برگ مراد من به کنار نمی آید،و صورت مطلوب در آینهٔ مقصود جلوه نمی نماید،امّا فصلی شود که چون بلبل اقبال رسیده به منصب هزرای سرفراز شده باشم، چشم دارم که چشم دشمنان شما چون زر سفید و روی دوستان شما چون زرسرخ گشته.

(۲۴)

و له طغرا در جواب کاغذ سفید نوشته

صاحب سرشت صحیفه که در تحریر آن ید بیضا نموده بودند،چون ماه نخست از شرق جیب قاصد خالی از خبر دمید،و بیاضی رقعه قابلیت پذیرای رقم با آن ندیده بودند چون صبح کاذب بر شبستان دل مهرجوی نقاب...کشید،ساعتی گوهر فکر چنین سفت که آن...

سیماگونه مکتوب به سفیداب نگارش یافته،و لحظه ای با خویش گفتی که:لئالی رقوم آن صدف آئین از سرعت قاصد در راه ریخته،آشنارویان کلمات محبّت آمیز که در کتم

عـدم انـد از مقوله سـخن نـاگفته...به نظر شوق درآورده،گفت:جـای شـما خالی است، و بیگانه نژادان فقرات گله انگیز که در پردهٔ غیب اند از عالم ظهور ورق نانوشـته خواندن به دیدهٔ مقصودشـناس مشاهده کرده و واصل نمودی،لحظه ای با لشـکر فکر بر سـر خیل ضوابط نجوم هجوم او زدی،و لحظه ای به جمعیت کرات در ملک عدم علم مساحت افلاک...افکندی،اگر در...از مثلث اثر صددرصـد ندیـدی ننشـستی،و اگر در جفر از انعکاس حروف مقصـد را...نیافتی به آرام نپیوستی،...آن می شد که به دستیاری...از چشمه سار طبع،آبی به جوی انشاء درآورد.اکنون که این پای بست سرزمین رزم را...

بسم اللّه خرطوم فیـل است،و های وهوی عرصـهٔ نبرد،نایب مناب قال و قیل،صـفحهٔ شـفا میـدان...از دل بر سـرما زیست،و سـطر اشارات تیغ پرحرکات...یکّه تازی سپر به سر کشـیدن دایره بر سـمت الرأس فرض کردن است،و از خانه کمان برآمـدن کمان سر از قوس برآوردن،گشاد تیر حلّ ما لا ینحلّ است و نیزهٔ بلنـدقامت معنی مطوّل،درجسـتن از مجتبی دل را ثابت قـدم جوید و ندیـدن حکمت العین را عین حکمت گویـد،از بیگانگی اشـکال اربعه را شـکل مربّع شـناسد و بدیهیّات را نظریّات داند،کتاب ریاضـی را بیاضـی خواند،و حاشیهٔ قدیم را جدید نامد،تفسیر را تقصیر انگارد،مقابلهٔ حدیث را مقاتله پندارد،چگونه به ارتکاب این مرد جرأت نموده خود را هـدف تیر اربـاب دانش سازد،امیـد که این بیگانـهٔ وقوف را به رسوائی آشـنا نساخته در این باب معاف دارند.

طغرا چه سان دوات و قلم آورد به پیش

تیغ و سپر مناسب وضع سپاهیت

باید چو برنشکند از دو سوی خویش

نامش چو یکّه تاز در اقلیم شاهیت

ص:۴۴۹

(۲۵)

وقفنامچهٔ قرآن از آقا حسین خوانساری رحمه اللّه علیه

فاتحه کتاب کلام حمد و سپاس سخن آفرینی باید،که به اعجاز طرازی قلم قدرت جهان آرا،هریک از آیات حق بیّنات قرآنی را در مقام تحدّی بحدّی اقرار فرمای منکران فرموده،که همگی را بر محضر مشحون به یقین حقیقت آنکه مسجل به مهر خاموش از انکار همگنان است.با خامهٔ تصدیق و قبول رقم نگار ذٰلِکَ الْکِتٰابُ لاٰ رَیْبَ فِیهِ (۱)نموده، و به شکر فکاری بهار بدایع نگار انشاگلزار سور معجز آیات فرقانی را در معرض براعت به رنگی پیرایهٔ امتیاز بخشیده که تمامی معارضان را گل محمدی ایمان بما جاء به الرسول از خارخار معراضه اقصر سوره ای از آن دمیده.منعمی که به ریزه بخشی مایدهٔ انعام این کتاب کریم گرسنه چشمان بلغای قحطان را به مرتبه ای چشم و دل سیر ساخته که اشتهای دل از خوان آراستهٔ بلاغت خویش قطع نظر نموده.و به معجزنمائی آیات محکمات آن ذکر حکیم فصیح کلامان فصحای عدنان را به مثابه ای معدن خجالت و تشویر نموده که به مشورت هم دفتر لاف و گزاف بیش از پیش به آب عرق شرم شسته.در انشای نامه اقرار به عجز و قصور یکدیگر را خبر کرده اند،فحمدا له ثمّ حمدا له.و دیباچهٔ صحف اقلام درود بی قیاس رسول اعجاز قرینی را زیبد که به روشنائی چراغ عالم افروز وجود انورش ساکنان ظلمتکدهٔ نیستی راه به کشور هستی یافته اند،و به رهنمائی لوح خاتم کار ذات تقدس پرورش سرمایه داران متاع وجود از نهان خانهٔ طلسم قدیم بنای کتم عدم به پیشگاه تازه اساس حدوث و ظهور شتافته.قرآن مبین که تا به روز نشور منصب والای رسالت اوست یکی از آیات حقّه معجزاتش،و لوح محفوظ که دفتر معرفت مبادی مجامع جبروت و خلوتیان صوامع ملکوت است فردی از کتاب تمام اجزای معارف ذاتش،نقد دوازده

ص:۴۵۰

۱- (۱) -سورهٔ مبارکهٔ بقره،آیهٔ ۲.

امـامی مـذهب حق اثناعشـری از آن تـا قیام قیامت رایـج است که به حکـم جهان مطاع ارقام کتاب خویش خط نسـخ بر شـرایع انبیـاء پیش کشـیده،و دست تصـرف معرفت اربـاب تفسـیر از سرابسـتان تأویلات قرآنی برای همین کوتـاه است که به اقتضای حکمـت واقـف ازلی وقـف وقـوف ان کشّـاف اسـرار لـم یزلی و اولاـد امجـادش گردیـده،علیـه و علیهـم صـلوات اللّـه الملك الرئوف،ما فصلت الکلمات بعواطف الحروف،و انفصلت الآیات بمواقف الوقوف.

اما بعـد:بر ضـمیر دانش پـذیر شـیرازه بندان کتاب آگاهی،و آینهٔ خورشـید چمن آرای این گلزار فیض ربّانی،و بهار پیرای این گلشن اسـرار یزدانی،یعنی نوّاب کامیاب سـپهر،جناب عالمیان مآب سـلیمان حشـمت جم شوکت سـکندر شأن،دارا دربان،ثمره مشـجرهٔ سیادت، غصن دوحـهٔ مبـارکه امـامت و ولاـیت،سایـهٔ رحمت بی دریغ الهی،چمن آرای گلشن همیشه بهار سـلطنت و پادشـاهی،منتخب مجموعـهٔ وجـود،شـیرازهٔ صـحیفهٔ کاملـهٔ بخشــش وجـود، کلگونـهٔ رخسـار جلاـلت،آب و رنـگ گلسـتان عـدالت،وارث سـریر سـلیمانی،خورشـید سـپهر جهانبانی،والانژادی که تا گل محمـدی سیادتش چمن آرا نشد،گلشن آراسـتهٔ پادشـاهی رنـگ نجابت پیـدا نکرد،و تـا نقـد عباسـی سـلطنت ابـدنهایتش به بـازار جهان نیامـد،رونق شاهی ناقص عیار تمامی سلاطین روی زمین درهم نشکست.

از فیض بحرین دست و دل گشـاده اش،کف حاجت تنگدسـتان صـدف آسا در کار گوهر مراد رفتن،و از هبوب نسایم الطاف همیشه آمـاده اش غنچـهٔ امیـد جملـهٔ بی نوایـان فـال گشـای شـکفتن،و در عهـد دادرسـی عـدالتش برای اینکه همه از ته دل به دعاگوئی دوام دولت بی زوالش اشتغال نمایند کسی از عالمیان دل به احدی ندهد.و در روزگار مرادبخشی همّت والا نهمتش کـف سـخا از آن همیشـه بـدون طلـب کارگـذار وظـائف بـذل هر مطلـب اسـت، کـه در برابر احسـان بی دریـغ آبروی کسـی نگیرد،مهرش تفسیر ثواب،کینه اش ترجمـهٔ عقـاب،لطفش آیـهٔ رحمت،قهرش سورهٔ عـذاب،حامـل کوکب رعیّت پروری،مایل شیوهٔ

عـدالت گستری،ناشـر منشور کبریـا انتسـاب إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُ بِالْعَـدْلِ وَ الْإِحْسانِ (۱)السـلطان بن السـلطان بن السـلطان،و الخاقان بن الخاقـان بن الخاقـان شـاه سـلیمان،لازالت آیات سـلطنته و دولته و اقباله مرقومه علی صـفحات الأیام،و أرقام حشـمته و شوکته و إجلالـه مرسومه علی أوراق الشـهور و الأعوام،همیشه مطمـح نظر اندیشـۀ جهان پیما و منظور خاطر ملکوت ناظر و الاخزاین آن فرموده،که در عهد سـعادت زای دولت روزافزون،و روزگار عشـرت فزای سـلطنت مقرونش،کافۀ انام بر نهج شایسـتگی و طور بایسـتگی کارگـذار لوازم سـعی و اهتمـام گردیـده،در قیـام به وظایف طاعات و مراسم عبادات سـعی بلیغ و کوشـش بی دریغ بتقدیم رسانند.

لهذا همواره در وسـیله انگیزی حصول این مرام،و تقریب سازی تحصـیل این مقصد قرب انجام کوشـیده،آنجا که در نظر ثواب اندیشـی انـدیشه بلنـدخیز پیونـدش مصدریت قرائت قرآن تالی تلاوت،و منشأیّت تلاوت تنزیل نازل منزل قرائت آن است،لازم دیدند که همین قرآن مجید را که نگاشـتۀ کلک غیرت افزای رگ ابر نیسان در شـیوۀ گهرریزی، سرمشق خوش نویسان جهان ملاّ علابیـک تبریزی است،به یکی از امـاکن مشـرّفه و روضـات منوّره مقـدسه ارسال فرماینـد،که سایر متوطّنین و متردّدین آن مکـان فردوس نشـان از فیض قرائت و تلاوت آن مسـتفیض گشـته،ثواب آن به روزگار فرخنـده آثار آن قبلـۀ جهانیان واصل و متواصل گردد.

بنابر آنکه از بیم دراز دستی تصـرفات ناهنجار گلشن را از حصاری ناچار است،که نه شکسـتن را بدان دستی باشد،و نه خرابی را به آن پیوستی،و از برای این گلزار همیشه بهـار به جز آن حصـاری که صـاحبش تعالی شأنه و عظم سـلطانه به جهت حفظ و ایمنی و حراست ابـدی سـایر املاک و اموال مقرر فرموده،که عبـارت از بنای متین حصن حصـین وقفیّه شـرعیّه است حصاری دیگر شایسته نیافتند،لاجرم قربه الی اللّه العظیم،و طلبا لمنّه

ص:۴۵۲

۱- ((۱)) -سورۀ مبارکۀ نحل،آیۀ ۹۰.

الجسیم بعد از تلقّی به صیغهٔ معتبرهٔ شرعیّه مشتمله بر جمیع شرائط و ارکان دینیّه،این کارنامهٔ اعجاز ازلی و گلدستهٔ گلزار فیض لم یزلی را بر وفق شریعت غرّای محمّدی،و ملّت بیضای احمدی صلّی اللّه علیه و آله در حیطهٔ وقفیّه ابدیّه درآورده.وقف مخلّد شرعی فرمودند بر آستانه عرش کبریا و روضهٔ فلك فریبای امام انس و جان،مقتدای کافهٔ اهل ایمان،گلدستهٔ گلستان مصطفوی و نوباوهٔ بوستان مرتضوی،شیرازهٔ دفتر لیالی و ایّام، واسطهٔ شهور و اعوام،واقف رموز مبدأ و معاد،کاشف اسرار خفیّهٔ رب العباد،عمدهٔ مقربان درگاه الهی،رازدار خاطر آگاه رسالت،بهار پیرای گلستان ولایت،کشّاف مشکلات امم، حلّال معضلات بنی آدم.

والاـ منزلتی که تا روضهٔ فیض اندوز انورش سرکوب روضات روح افزای جهان گردیده،در مناظر بهشت برین قصور به هم رسیده،و از آن زمان که گنبد سپهر نمود عرش منظرش در این بساط غبرا بساط رفعت فزائی چیده،آسمان به جهت کسب شرف هر صبح و شام با کاسهٔ دریوزهٔ مهر و ماه بر گرد زمین گردیده،و در تحت قبهٔ مبارکه اش که شمع اجابت دعا افروخت؟،که در دم مدعای هر دو جهانش روشن نشد؟و در زیر سقف روضهٔ متبرّکه اش کدام به جهت استشفاء دست برداشت،که در همان ساعت شفا در آستین نیافت؟رفیع مقامی که رفعت قصر والای جلالش در آن پایه ای است که هر نخل دعائی که از زمین آن قد کشیده مادام که به طریق...سرازیر نگردد به آسمان نرسد،و ساعت کاخ معلّای کمالش در آن مرتبه،که ساکنان ملاء اعلی و مقدسیان عالم بالاـ تا از عرش برین کرسی به زیر پا نگذارند دسترسی به غار درگهش ندارند.دود شمع و چراغ حریم انورش سرمه کش دیدهٔ خورشید و ماه،گنبد زرّین کیوان مطهّرش فانوس شمع جهان فروز حجت اله،حاجبان آستان ملایك پاسبانش که ساحت درگاه خدائیست،همه رشك فرمای رضوان،خادمان ضریح مبارکش که حریم بارگاه کبریائی است،جمله حمله عرش رحمن،یکی از مناقب جاه و جلالش حجه اللّه علی الناس،و باقی مراتب فضل و کمالش بر

ص:۴۵۳

این قیاس،سلطان سریر ارتضا،امام الثقلین علیّ بن موسی الرضا،علیه و علی آبائه الطاهرین آلاف التحیّه و الثناء،مادام القرآن هُدیً لِلنّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدیٰ وَ الْفُرْقانِ (۱)، مقرّر و مشروط آنکه،هریک از مجاورین و زوّار در همان روضه متبرّکه مقدسه عرشیّه ملکوتیّه فیض نگار،از قرائت و تلاوت آن ذخیره اندوز سعادت دو جهانی و چراغ افروز مثوبات جاودانی گردیده،نقل و تحویل به جای دیگر ننمایند.

وقفا صحیحا دینیّا ابدیا،و شرطا صحیحا شرعیّا ملیّا فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مٰا سَمِعَهُ فَإِنَّمٰا إِثْمُهُ عَلَی الَّذِینَ یُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللّٰهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۲).

و کان ذلک فی شهر رجب المرجب من شهور سنه تسع و ثمانین بعد الألف من المهاجره المقدسه النبویه علی الصادع بها و آله شرایف الصلاه و التحیه. (۳)

(۲۶)

و ایضا منه دام ظلّه:قباله خانه میرزا شفیع

الحمد للّه الذی جعل وادی السلام مأوی لأرواح المؤمنین،و صیّره الدار السّلام الّتی اعدّت للمتقین،و الصلاه و السلام علی سیّد رسله الذی بعثه المقام المحمود،و یصغر فی جنب عظمته ملک آل داود،النبیّ المبعوث علی الأحمر و الأسود،محمّد شفیع الوری و خیر البشر،و أخیه و وصیّه الذی هو باب مدینه العلم و الحکمه،و مفتاح لمغالق کلّ کرب و غمّ، علی المرتضی،الذی حلّ من بطنان العرش بظهر الکوفه،و جعل جنّات الخلد علی محبّیه موقوفه،و آلهما و اولادهما المعصومون،الذین هم خلفاء التنزیل و علماء التّأویل،و مثلهم فی هذه الأمّه کمثل باب حطه من بنی اسرائیل،علیهما و علیهم صلوات اللّه الملک الجلیل،ما دامت دور الدنیا بین أهلها طایره،و قصور الآخره غیر صایره و لا منتقله.

۱- ((۱)) -سورهٔ مبارکهٔ بقره،آیهٔ ۱۸۵.

۲- ((۲)) -سورهٔ مبارکهٔ بقره،آیهٔ ۱۸۱.

۳- ((۳)) -در آخر نسخهٔ دانشگاه به شماره ۸۳۷۴ آمده:«و کان ذلک فی شهر ربیع الاوّل سنه ۱۱۱۷،تمت بعون الملک الوهّاب و السلام».

امّیا بعـد:بر راه روان شاهراه حقیقت،و سالکان مسالک طریقت،پوشـیده نمانـد که دار دنیا در نظر اعتبار معتبرین به جز از قنطرهٔ عابرین و مرحلهٔ مسافرین نیست،و بر حسب مضـمون صدق مشـحون کلام معجز نظام حضرت سید المرسلین علیه و آله صلوات المصلّین،به غیر از سـجن مؤمنین و زنـدان متّقین نه،و عاقـل بصـیر و خردمنـد خبیر دانـد که راهرو را بر سر قنطره رحل اقامت افکندن و قناطیر مقنطره بهای غرف آن دادن موجب حسرت و پشیمانی است،و زندانی در نقش و نگار در و دیوار زندان سعی کردن،و در تشیّد و تحصـین مبانی آن کوشش نمودن غایت جهل و نادانی،لاجرم مرشد عقل و دلیل نقل بنابر تمامیّت استیلاء ذاتی،و کمـال قـابلیت جبلّی،بـه انـدک اشـاره و ادنی دلالـتی بنـدگان عـالی حضـرت فضائـل و معـانی پنـاه،عـوارف و عـوالی انتباه،محامد و مکارم آثار،محاسن و مناقب اطوار،فهرست صحیفهٔ فتوّت و مروّت،دیباچهٔ مجموعهٔ اهلیّت و آدمیّت،جامع اخلاق حمیـده،حاوی اوصاف پسـندیده،نور سـیمای صـلاح و سـداد،فروغ جبهـهٔ اطاعت و انقیاد،للفضایل و المعالی و الغرّ و العوالی،و الفتوّه و المروّه و الـدّنیا و الـدّین،خلف صـدق نوّاب مسـتطاب مغنی الالقـاب،عالمیـان پناه،غرّهٔ ناصـیهٔ دولت و اقبال،قرّهٔ باصـرهٔ عظمت و اجلال،نقاؤه دودمان همت و سـخاوت،خلاصهٔ خاندان حکمت و صداقت،سبّابهٔ بقراط حدس و ذکا،زخمهٔ تار قانون صحت و شـفا،مؤسـس اساس جود و مکرمت،و بانی مبانی لطف و مرحمت،مجموعهٔ سعادات ازلی،جامع هدایات لم یزلی،بهره مند توفیقات دارین، کامیاب تأییدات نشأتین،عظیم الشأنی فلانی را به جادهٔ قویم و طریق مستقیم صواب رهنمون گردیده.

دل قدس منزلتش را به زلال تحسین و رحیق توفیق از شئوب رغبت به زمین و تحسین عمارت آب و گل پاک شسته اند،و دور مزخرفهٔ،و قصور مذهّبه،و عمارات رفیعه،و ابنیهٔ منیعه،و منازل مشـتملهٔ بر جنّات و انهار،و بساطین ملتفّه به انواع فواکه و اشجار،و باغات آراسته به انواع ریاحین و ازهار،و ساحات مفروشه به الوان احجار،و طاقات مرفوعهٔ به گنبد دوّار را در نظر همّت بلندش به خاک راه برابر کرده،خاطر حق جو و طبع حقیقت

گزینش مایل به تحصیل منزل شده که بی تصنع تر از بنای دستار مستان،و بی تکلّف تر از خانهٔ خانه به دوشان بوده باشد،و اگرچه به ظاهر از مزایای دنیا نماید لکن در حقیقت جنّتی باشد نقد و بهشتی باشد آماده،که تا هنگام سکنای آن هم در راه باشد و هم در منزل، و هم بر جسر باشد و هم در ساحل،و ان شاء اللّه بعد از طیّ مراحل عمر طبیعی،در انتقال از این دار پرمحنت و بلا به آرامگاه فردوس اعلی مؤنت نقل از منزلی به منزلی و زحمت تحویل از سرائی به سرائی هم نباید کشید،بلکه میانجی در میان همین فتح عین و رفع حجاب از بین بوده باشد.

بنابراین بخرند ملازمان مشار الی القابه الشریفه به خلوص نیّت و صدق رغبت از جناب فضیلت و صلاحیّت مأب،تقوی و ورع انتساب،محامد و محاسن اطواری،توفیق آثاری ضیاء الفضیله و الصلاحیّه و التقوی فلانا ابن مرحوم مغفور فلان آنچه در حالیت سابقه ملک طلق بایع مشار الیه بود،و در تحت تصرّف و تملّک او تمکّن و استقرار داشت، بی ممانعهٔ مانعی و بی مزاحمهٔ زاحمی،و آن عبارت است از همگی و تمام یکدست خانهٔ واقعه در دار السلطنه عظمی،و مستقر الخلافهٔ اکبر،بر مسکن ارواح مؤمنین،مختلف ملائکه مقربین،واسطهٔ فیوضات یزدانی،مورد تجلیّات رحمانی،کعبهٔ ارباب عرفان،قبله اصحاب ایقان،مصر اعظم وجود،مقرّ جودیّ جود،ساحت درگاه خدائی،حریم بارگاه کبریائی،انجمن روحانیان عالم بالا،محفل کرّوبیان ملأ اعلی،صدف درّ دریای رحمت نامتناهی،غلاف تیغ قدرت ید اللّهی،باب مدینهٔ علم و حکمت را مدینه،هم سفینهٔ نوح و هم سفینهٔ سفینه،شهری که در وی از غایت نور و ضیاء و نهایت نظافت و صفا فرّاشان سراها را شغلی جز این نه،که روزها شعاع آفتاب را مثل تار عنکبوت از زوایای بیوت دور کنند،و شبها مشعل مهتاب را مانند چراغ کشته از خانه ها بیرون برند،جاروب کوچه و بازارش بال و پر فرشتگان است،و خار سرهای دیوارش مژگان حور و غلمان،ارض مقدس غروی،و مشهد مطهر مرتضوی،یعنی نجف اشرف اقدس ارفع اعلی علی مشرّفه الف الف تحیّه،مشتملهٔ بر عمارت اندرون و بیرون و دروب و غیر ذلک،محدود به کناسه

شیخ ناصر فلاح و شیخ ناصر کوبح و عوید بنّا و به شارع عام،با جمیع توابع و لواحق شرعیّه،و مضافات و منسوبات دینیّه،به ثمن سی تومان تبریزی زر رایج الحال،مضروب مسکوک نصفه تأکیدا للاصل و توضیحا له پانزده تومان موصوف مبایعهٔ شرعیّه و معاقدهٔ دینیّه مشتمل بر جمیع شرایط و ارکان معتبره واقع شد،بایع مشار الیه در حالت صحت بدن،و کمال عقل،و غایه طوع و رغبت،به لزوم بیع و شرعیّت آن،و قبض تمام ثمن، و ضمان درک عند خروج المبیع مستحقا للغیر،کلا او بعضا،قایل و معترف گردید،و اسقاط جمیع خیارات سیّما خیار غبن فاحش واحفش نمود،امّا نمی دانم از قرابر این مبایعه جواب دعوی غبن مشتریان روزگار را که خواهد گفت؟و بذلک خرجت الدار المذکوره من ملک البایع المذبوره،و انتقل إلی حضره المشتری المشار إلیه،و له التصرف فیها بایّ وجه شاء و أراد،و نفعه اللّه بها من هذا الیوم إلی یوم المعاد.

(۲۷)

ایضا منه دام ظلّه لوقف قرآن من صفی قلی بیک

فاتحه کتاب کلام،حمد و سپاس متکلّم علاّمی سزد که از میان کتب آسمانی و صحف نورانی،قرآن مجید را به سمت اعجاز امتیاز بخشید،و به معارضهٔ اقصر سوره ای از آن عارض فصحای عدنان و بلغای قحطان را بر خاک عجز و قصور مالید،و دیباچهٔ رسائل اقلام،تحیت و درود رسولی زیبد که طغرای منشور رسالتش اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی أَنْزَلَ عَلیٰ عَبْدِهِ الْکِتٰابَ (۱)است،و برهان دعوی نبوّتش ساطع الی یوم الحساب.مقدس نژادی که اهل بیت اخیار و عترت اطهارش به حکم تنزیل نازل منزلهٔ قرآنند،و ربع ارباع و اقطاع مملکت بی منتهای فرقانی وقف مدح و ثنای ایشان،علیه و علیهم صلوات اللّه الملک الرؤوف مادامت السور مقطعه بالحروف و الآیات مختتمه بالوقوف.

امّا بعد:بر واقفان مواقف دانائی و ضمائر راصدان مراصد آگاهی پوشیده نماند،که

۱- (۱)) -سورهٔ مبارکهٔ کهف،آیهٔ ۱.

چون پادشاه علی الاطلاق اقلیم وجود،و مالک به استحقاق خزائن جود،جلّ شأنه و عظم سلطانه،به مجرد فضل و احسان و محض لطف و امتنان خویش،گنجوری این گنجینهٔ اسرار الهی و خازنی این خزینهٔ حقایق و معارف نامتناهی را با همه ناشایستگی و ناقابلی به این کمترین بندگان الهی و کمینه غلامان پادشاهی صفی قلی ارزانی داشت،از آنجا که عادتی است قدیم و رسمی کهن و نزد خردمندان امری است مقرّر و مبرهن،که از بیم درازدستی اغیار،و اندیشهٔ تصرفات ناهنجار،هر گنجی را از طلسمی ناچار است،چندی برایشان که بر سرمایگان سوداپرست،و بلندمطلبان کوتاه دست و درازدست،به خیال گنج گنجها از خیال در ویرانهٔ دماغ می گذارند.

این فقیر به گنج نامتنها پی برده،و این تهی دست نسخهٔ کیمیا بدست آورده،از اندیشهٔ طلسم در طلسم اندیشه افتاده بود،آخر الامر به جز آن طلسمی که صاحب همین گنج بی پایان،و مالک این کنز بی کران به اسم انقراض زمان و انقطاع اوان بسته،نه شکستن را بر عروهٔ وثقای آن دستی،و نه گسستن را به حبل متین آن پیوستی.

که عبارت است از وقف مؤبّد و حبس مخلّد،چنانکه در شریعت مطهرهٔ نبوی-صلوات اللّه علی الصادع بها-شرح اسم و کشف حقیقت او بر وجه اتم و اوفی شده،طلسم دیگر شایستهٔ این گنج شایگان نیافت،لاجرم قربه إلی اللّه تعالی و طلبا لمرضاته به صیغهٔ معتبرهٔ شرعیّهٔ مشتملهٔ بر شرایط و ارکان دینیّه این کارنامه ایزدی و این معجزهٔ ابدی را،بر وفق قانون شرع محمّدی صلّی اللّه علیه و اله،بر شیعیان و مؤمنان امّت احمدی وقف شرعی نمود،و تولیت آن را به نفس خود مفوّض ساخت مادام که حیات مستعاد باقی باشد،و پس از آن به اولاد ذکور و اولاد اولاد ذکور خود،علی الترتیب المذکور،و هکذا الی أن یرفع اللّه تعالی ثقل الکتاب،و یخرج أثقال الکنوز من الخراب.

و جمال این از زوال شاهد این عقد گرانمایه به زیور گرانبهای این شرط صحت پیرایه آراستگی پذیرفته،که هریک از مؤمنان را که قائد توفیق رفیق گشته به سر منزل این گنج بی دریغ رساند،و فراخور نصیب و اندازهٔ روزی خود از آن بهره مند و کامیاب گردند،درج

ص:۴۵۸

دهان را لبریز از جواهر آبدار،و صدف سامعهٔ مستمعان را گوش تا گوش مملوّ از لئالی آبدار سازد،و ثواب این تلاوت و اجر آن قرائت را به مرقد منوّر و روضهٔ مطهر سلطان انس و جان،فاتح ابواب جنان،قرهٔ عین رسول،سرمهٔ دیدهٔ بتول،پروردهٔ مهد آغوش مهر رسالت،برآوردهٔ به رو دوش نبوّت و جلالت،عضادهٔ باب مدینهٔ علم و حکمت،سیّد و سرور شباب اهل جنت،حافظ احکام قرآن مجید،حامل ارکان عرش توحید،نوبهار چمن شفاعت،لاله زار دشت شهادت،واقف حقایق پیدائی و نهانی،وارث عصای موسوی و خاتم سلیمانی،مجموعهٔ رایقه مکی سرایر جفر و جامعه،صحیفهٔ کامله جملگی وقایع آتیه و واقعه،نسخهٔ اصل لوح محفوظ،به یک گردش چشم التفاتش ازل تا ابد ملحوظ، سرخیل مجرمان و محرومان را به شفاعت بی دریغش هزار گونه امید،جبرئیل امین در جنباندن مهد جلیلش محتاج به صد نوع تمهید،آب حیات بی بدرقه لعن قاتلانش به گلوی کسی فرونرود،و زهر ممات با تریاق تربت آستانش در اعصاب و عروق زندگانی ندود،به برکت مهر مهر آثار تراب درگاهش،جبهٔ سجدهٔ مؤمنان عرش آسا،و به یمن دانهٔ تسبیح طین حریمش طای انفاس مسبّحان را آستان شاخ سدره المنتهی،به یک سلسلهٔ سبحه خاک مطهرش عقد صد نفر حورا می توان بست،و به نیم قرص کافوری تربت معطرش تب یک جهان مرض می توان شکست.

درّ صدف امکان،گوشوارهٔ عرش رحمن،ثالث ائمّهٔ هدی،خامس اصحاب عبا،ثانی ثقلین،هادی خافقین،حضرت ابا عبد اللّه الحسین-علیه صلوات اللّه ربّ المشرق ما یذکر الزین مع الشین و تقرن الاثر-بالعین هدیه فرستد،که تا این دو یادگار پسندیده رسول ثقلین،و این دو خلف برگزیدهٔ صاحب مقام قوسین،که به مؤدّای«و انّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض» (۱)نه چون دیگر برادران زمان،زمان صحبتشان بی وفاتر از عهد گل،و مدّت الفتشان بی بقاتر از صحبت دوستان بر سر پل،بلکه تا گلگشت روضهٔ رضوان با همند

۱- (۱)) -کافی،شیخ کلینی،ج ۲،ص ۴۱۵؛کمال الدین و تمام النعمه،شیخ صدوق،ص ۶۴.

و قالب حوض جنان همراه و همدم،در آن روز ورود که محشر موعود است،در حضور قاضی محکمۀ واقع،و حاکم دار العدل نفس الامر،دو شاهد عدل بر صدق دعوای ایمان و محبّت و خلوص اخلاص و عقیدت او و نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت بوده ان شاء اللّه.

نه بس دور که به برکت این امور از دست ساقی کوثر-علیه صلوات اللّه الملك الاکبر-به جرعه ای از آن حوض بی پایان کام تمنّای او را سیراب و ریّان سازند،و شاید که به عون عفو الهی،و شفاعت حضرت رسالت پناهی،صلی اللّه علیه و آله،رشحه ای از آن نیز روزی این غرقۀ بحر عصیان،و این تشنه لب فیض وصل یزدان گردد.

انّه الجواد الکریم ذو الفضل العظیم،وقفا دینیّا ابدیّا علی وفق الشرع القویم و شرطا شرعیّا ملیّا علی نهج الدین المستقیم.

فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مٰا سَمِعَهُ فَإِنَّمٰا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱)

(۲۸)

وقفنامچه ای که بندگان آقا حسینا به جهت میرزا رضیّا نوشته اند

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم و به نستعین آب و رنگ گلستان سخن پردازی،و کلگونه بهارستان معنی طرازی،وقف چهره دل آرای شاهد حمد جهان پیرائی است،که منظر رفیع نه فلك پست ترین غرفه از ایوان ابداع اوست،و کشور وسیع هفت اقلیم کمترین قریه از شهرستان اختراع او،واقف السرایری که گوهر مکنون رازی در درج سینه هیچ آفریده ای مخزون نگشته که به مهر خازن وقوف لم یزلیش نرسیده،و عالم الضمایری که ریشۀ نخل اندیشه در قعر ضمیر هیچ مخلوقی ندویده که مهرجان تاب مشرق علم ازلیش بر او نتابیده.شهنشاهی که از بیم دورباش انوار قاهره قهرمان جلالش نظر تیزرو عقل بلندپرواز دانشوران از دورگردان سرادقات مشاهده

۱- (۱) -سورۀ مبارکۀ بقره،آیۀ ۱۸۱.

جمال اوست،و به پشت گرمی مسکین نوازی مرحمت بی زوالش پروانه شکسته بال دل دردمندان در پرواز طواف شمع شبستان وصال او،مالک الملکی که در تمام دار الضّرب ممالک وجود بشری نتوان یافت که سکّه ملکیّتش نقش جبین نکرده باشد،و از ماه تا ماهی عوالم غیب و شهود،قلبی به دست نتوان آورد که خزانۀ عامرۀ قدرتش در تحت تصرّف نیاورده باشد.مزارع سبز آسمان اگر هفت است و اگر هفتاد تمامی به رشحه ای از بحر عطاش تا قیام قیامت هم آغوش سیرابی،و بساتین دلگشای جنان اگر هشت است و اگر هشتاد همگی به قطره ای از ابر سخایش ابد الآباد دوش به دوش شادابی،بر آستان عزّتش جبهۀ مذلّت که سود؟که به کلاه کیانی سرفرود آورد،و به خاک عبودیتش پهلوی مسکنت که نهاد؟که بر مسند سلطانی پشت نکرد.

و سعادت دارین غلام خانه را در قدیمی بلند اقبال رضیّ الفعالی که خانمان دین و دل وقف رضای او ساخته،و توفیق نشأتین رفیق صمیمی مبارک فال حمیده خصالی که سرمایه مال و جان در هوای او درباخته،تبارک اللّه این چه رحم و کرم بی منتهاست؟!که هرآنچه این بندگان قلیل البضاعه و این فرومایگان عدیم الاستطاعه که جمله را داغ عَبْداً مَمْلُوكاً لاٰ يَقْدِرُ عَلىٰ شَيْءٍ بر جبین،و همه را اقرارنامچۀ«العبد و ما له کان لمولاه» در آستین است،از خزانۀ رحمت بی دریغ فراگرفته،و به جهت مصالح معاش و معاد و به واسطۀ تحصیل صلاح و سداد در سبل خیرات و وجوه قربات انفاق نموده اند.همگی را بر ذمّت والا نهمت احسان و امتنان خویش به شمار قرض درآورده و به اضعاف بی شمار آن تمسّک مَنْ ذَا الَّذِی يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضٰاعِفَهُ لَهُ أَضْعٰافاً كَثِيرَةً (۱)به دستشان سپرده.

و سبحان اللّه این چه لطف و احسان بی عد و احصاست؟!که کردۀ توفیق و تأیید ازلی،

ص:۴۶۱

۱- (۱) -سورۀ مبارکۀ بقره،آیۀ ۲۴۵.

و آوردهٔ اعانت و امداد لم یزلی خویش را به نام مشتی درماندگان بی تاب و توان کرده، و انعام عام مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثٰالِهٰا (۱)در وجه ایشان مقرّر شمرده.

تعالی ذاته عن أن یبلغ کنهه العارفون،و أن یحیط بوصفه الواصفون له الملک و له الحمد و إلیه ترجعون.

و زیب و زیور پری چهرگان محفل نکته پروری،و حلی و حلل دوشیزگان انجمن عبارت گستری،نامزد بر و دوش دلربای عروس نعت عالم آرائی است که به جز از بلبل دستان سرای وحی کسی را یاری آن نه که بر شاخسار مدیحش بسراید،و به غیر از طوطی شکّرخای الهام دیگری را حدّ آن نه که به شهد توصیفی کام و زبان بیالاید،تقدّس نژادی که حلّهٔ روحانیّت طراز حقیقتش را در کارخانه صنع ازل از تاروپود شعاع خورشید ذات احدیّت بافته اند،و کسوت هیولائی باف صورتش را سمن سیمین اندامان حجلهٔ ملکوت از دیبای تجرّدنگار خلعت خویش به صد پیرهن نازکتر بافته،رهنمائی که بی پرتو مشاعل عالم افروز هدایتش سمند بادپای دانش خضر در ظلمات حیرت و جهالت هزار سکندری می خورد،و بی نظم و نسق عالم مصلحت آموز شریعتش نهنگ دریا شکاف عصای موسی در شیار زمین فتنه و ضلالت جفت گاو زرّین سامری می شود،بلغای قحطان از ریزهٔ خوان فصاحتش تمام چشم و دل سیر،و فصحای عدنان از شرم جواهر کان بلاغتش سراپا معدن تشویر،طایر وحی مرغ دست آموز دل غیب بینش،و برق الهام شمع بزم افروز خاطر حقیقت گزینش.

اگر سبحهٔ حصبا در دست معجز نمایش سبحان اللّه گفته چه تعجّب؟تعجّب از معجزات بی شمارش کرده که زیاده از ریگ بیابان است،و اگر آب دریا در وقت طلوع نیّر سعادت فزاش به زمین فرورفته چه شگفت؟شرم از کف دست گهربارش نموده که فزون از محیط

۱- (۱)) -سورهٔ مبارکهٔ انعام،آیهٔ ۱۶۰.

و عمّـان است،چاک زدن جیب بـدر منیر به ایمای بنان براعت اسـتهلالی است ظاهر بر شـرح صـدر پرنور مؤمنان،و فرونشانـدن آتشـکدهٔ فـارس در شب میلاـد سـعادت نشان،اشارهٔ روشن به اطفاء نائرهٔ جحیم در روز میعاد بر مجرمان،آنجا که حضـرتش بر مسـند قرب قاب قوسین تکیه زده مقرّبان ملاء اعلی هزار سر تیر دور ایستاده اند.و آن دم که خدّامش به عزم دخول حرم وصال نعلین از پاکنـده صدرنشـینان عـالم بالا به پیش دستی نگهـداریش همه بر روی هم افتاده،وسـعت خلق عظیمش به مرتبه ای که چین جبین دلتنگی همدمانش، سـرمشق گشادگی به خیابان های جنان داده،و رفعت قدر بلندش در پایه ای که نشان فعل نعلین سرهنگان آستانش،داغ بندگی بر جبههٔ کیوان نهاده.

قرنها پیش از وجود آدم و حوّا سریر نبوّت به گوهر ذات بی مثالش مزیّن،و دورها قبل از حدوث ارض و سما عرصهٔ خلافت به پرتو آفتـاب جمـالش روشن،روح الاـمین به دولت مرتبه ملاـزمتش امیر جملـهٔ روحانیـان.و سـلاطین به نسـبت سلسـلهٔ گرامیش مسـجود همهٔ کرّوبیان،فاتحه دیوان شفاعت و خاتمه رسالهٔ رسالت،مودّت ذی القرباش وسیله فتوح، و مثل اهل بیته کمثل سفینه نوح (۱)،قـدرت نامتنـاهی الهی در کارخانـهٔ مشیّت خویش عبـای عصـمت به جهت قـامت دل آرای او و آل بی همای او مهیّا سـاخته،و به دست ارادهٔ خود ردای طهـارت بر دوش فلکسـای او و اهـل بیت او انـداخته،تـا قیـام قیامت سرابسـتان امامت وقف اولاـدی اولاـد اطهـار او است،و شهرسـتان ولاـیت ملک موروثی عترت اخیار او،علیه و علیهم صـلوات الملک الرؤوف مادامت السور مقطعه بالحروف و الآیات مختتمه بالوقوف.

امّـا بعـد:کامـل نصابـان نقود گنجینـهٔ دانش و بینش،و سـرمایه داران متاع سـفینهٔ آفرینش که به رهنمونی تعلیم هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلیٰ تِجٰارَهٍ تُنْجِیکُمْ مِنْ عَذٰابٍ أَلِیمٍ (۲)به نیک و بد

ص:۴۶۳

۱- (۱) -اشـاره بـه حـدیث:«انّمـا مثـل اهـل بیـتی فی هـذه الاـمّه سـفینه نـوح فی لجّه البحر من رکبهـا نجی و من تخلّـف عنها غرق»،سفینه البحار،محدث قمی،ج ۴،ص ۱۸۵.

۲- (۲) -سورهٔ مبارکهٔ صف،آیهٔ ۱۰.

معاملات در این پی برده اند،و به نفع و ضرر معاوضات نشأتین وقوف تمام پیدا کرده، چندان که به گرد سراپای بندر وجود برآمده اند و طواف برّ و بحر کشور هستی نموده،به هیچ گونه تجارتی ظفر نیافته اند و سررشتهٔ هیچ نحو معامله بدست نیاورده،که به عین الیقین مشاهده نکرده باشند که در روز بازار رستخیز که محل ظهور رنج و خسران معاملات و هنگام پدیدآمدن فایده و نقصان تجارات است،بنقص فَمٰا رَبِحَتْ تِجٰارَتُهُمْ وَ مٰا کٰانُوا مُهْتَدِینَ (۱)مقرون است و به غبن ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرٰانُ الْمُبِینُ (۲)مغبون،به غیر از اینکه متاع مستعار انفس و اموال را که روزی چند از مقدّر ارزاق و آجال به عاریت گرفته اند صفقه واحده در معرض بیع إِنَّ اللّٰهَ اشْتَریٰ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوٰالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ (۳)درآورند.و در بیع این بضاعت مزجاه که فی الحقیقه ملک طلق مشتری است و مع هذا از غایت لطف و کرم به صدگونه لطف و دلداری و اضعاف مضاعف قیمت آن خریداری می نماید،سرموئی مماکسه روانداراند،تا به یوم میعاد که حلول اجل است، سرابستان جنان را که ثمن این مبایعهٔ شرعیه الارکان است در تحت تصرف و تملک درآورد،به فراغ بال در مناظر دلگشای وَ هُمْ فِی الْغُرُفٰاتِ آمِنُونَ (۴)منزل گزینند.و به استراحت تمام بر چاربالش عَلیٰ سُرُرٍ مَوْضُونَهٍ* مُتَّکِئِینَ عَلَیْهٰا مُتَقٰابِلِینَ (۵)تکیه زده بزم عشرت یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدٰانٌ مُخَلَّدُونَ* بِأَکْوٰابٍ وَ أَبٰارِیقَ وَ کَأْسٍ مِنْ مَعِینٍ (۶)فرو چینند وَ قٰالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی صَدَقَنٰا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ حَیْثُ نَشٰاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعٰامِلِینَ (۷).

و زارعان مزارع پیش بینی و حارثان ولایت عافیت گزینی که گرد خرمن هدایت را

۱- ((۱)) -سورهٔ مبارکهٔ بقره،آیهٔ ۱۶.

۲- ((۲)) -سورهٔ مبارکهٔ حج،آیهٔ ۱۱.

۳- ((۳)) -سورهٔ مبارکهٔ توبه،آیهٔ ۱۱۱.

۴- ((۴)) -سورهٔ مبارکهٔ سبأ،آیهٔ ۳۷.

۵- ((۵)) -سورهٔ مبارکهٔ واقعه،آیهٔ ۱۶.

۶- ((۶)) -سورهٔ مبارکهٔ واقعه،آیهٔ ۱۸.

۷- ((۷)) -سورهٔ مبارکهٔ ص،آیهٔ ۷۴.

توتیای بصیرت ساخته اند،هرچند در اطراف و اکناف مزرعهٔ«الدنیا مزرعه الآخره» (۱)تکاپو نموده اند،و به جهت تحصیل نماء مَنْ کٰانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ (۲)جستجو کرده،تخم عملی به کف نیاورده اند که در این دهکدهٔ فانی توانند کشت که از آفات ارضی و سماوی عالم کون و فساد مأمون از حوادث و سوانح صیفی و شتوی معاد و معاش مصون بوده باشد.جز اینکه به دست اخلاص دانهٔ انفاق در سبیل خیرات و طریق مبرّات بکارند، و به آب سرچشمهٔ خلوص نیّت و صفای طویّت سرسبز و سیراب دارند،تا به وقت گرمای روز نشور و موسم وزیدن صرصر نفحهٔ صور که هنگام باددادن خرمن اعمال،و محل برداشتن کشتهٔ امانی و آمال است،ریع مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوٰالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ کَمَثَلِ حَبَّهٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنٰابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَهٍ مِائَهُ حَبَّهٍ وَ اللّٰهُ یُضٰاعِفُ لِمَنْ یَشٰاءُ (۳)بردارند،و به وسیله آن در روزگار دراز خٰالِدِینَ فِیهٰا مٰا دٰامَتِ السَّمٰاوٰاتُ وَ الْأَرْضُ (۴)وام عیش و کامرانی و قرض نشاط و شادمانی که در ده روزهٔ حبس این سرای فانی بر ذمّهٔ خاطر حزین مانده بگذراند وَ قٰالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنٰا لَغَفُورٌ شَکُورٌ (۵).

بنابراین،ارباب کرم و اصحاب همم که به انواع هدایات ازلی و به اصناف سعادات لم یزلی ارجمندند،پیوسته نصب العین خاطر خزائن ساخته اند که به قدر مقدور در انفاق انفس و اموال به واسطهٔ ابتغاء وجه ذو الجلال کمر جهد بر میان بندند،و همیشه مطمح نظر اندیشه غیران نساخته که مهما امکن در صرف اغراض دنیوی به جهت اقتناء ذخایر اخروی به قدم سعی و کوشش نمایند.چنانچه در این ایّام به مددکاری عنایات ربّانی و رهنمونی توفیقات یزدانی،بندگان والامکان رفیع الشأن نواب مستطاب معلی الالقاب،

۱- ((۱)) -بحار الانوار،ج ۱۰۷،ص ۱۰۹،چاپ بیروت؛تفسیر اصفی،فیض کاشانی،ج ۲،ص ۱۱۲۶،دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

۲- ((۲)) -سورهٔ مبارکهٔ شوری،آیهٔ ۲۰.

۳- ((۳)) -سورهٔ مبارکهٔ بقره،آیهٔ ۲۶۱.

۴- ((۴)) -سورهٔ مبارکهٔ هود،آیهٔ ۱۰۷.

۵- ((۵)) -سورهٔ مبارکهٔ فاطر،آیهٔ ۳۴.

اختر برج سیادت و اجلال،گوهر درج دولت و اقبال،گلدستهٔ گلستان مصطفوی،نوباوهٔ بوستان مرتضوی،فرع شجره مبارکهٔ سلطنت و کامکاری،غصن دوحهٔ عظمت و شهریاری،خلاصهٔ خاندان عزّت و علا،نقاوه دودمان رفعت و اعتلا،خلف الصدق سلسلهٔ فضل و افضال،قره العین قبیله دانش و کمال،جامع خصال رضیّه روحانی، مستجمع اخلاق حمیدهٔ انسانی،از طفل گهر که زادهٔ برّ و بحر است کریم الابوین تر،و از شخص هز(کذا)که نتیجهٔ عقل و نفس است نجیب الطرفین تر،پیرخرد یکی از کودکان دبستان شعورش،و مشعل مهر پرتوی از شمع شبستان ضمیر پرنورش،کامل نصاب سعادت آسمانی،و تام النصیب توفیقات دو جهانی،المقتدی بأجداده الأمجاء عملا و علما، المحتدی لأبیه النبیه اسما و رسما،ذو النسب الرفیع،و الحسب المنیع،و الشرف البدیع، الموفق بتوفیقات الملک الصمد،المؤیّد بتأییدات الفرد الأحد،میرزا رضیّا للسیاده و النجابه و النقابه و الفضیله و الإفاضه و الهدایه و الإقبال و الإجلال و الدّنیا و الدین،محمّد،لا زال عمایم التوفیق علیه هاطله،و أمطار التأیید علیه نازله،بمحض ابتغاء وجه کریم ذو الجلال، و استرضای جسیم ایزد متعال،خالیا عن شوائب الأغراض الدنیویّه،مستجلبا لفواید الأعواض الاخرویّه،طالبا لرفیع الدّرجات فی جنه عرضها کعرض السموات،راجیا لنیل الأجر و الجزاء یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا،مزیدا من فضل ربّه الکریم جزاءا و شکورا،خائفا من بأسه العظیم یوما عبوسا قمطریرا،به خلوص نیّتی که سلسلهٔ نسب به مشرب خالص عینا فیها تسمّی سلسبیلا رسانده،و صفای طویّتی که ریشهٔ حسب تا سرچشمهٔ صافی و انهار من عسل مصفی دوانده،و در حالتی که پیر نورانی خرد از پرده داران خلوت شعور،و شمع کافوری رضا از مجلس افروزان انجمن حضور بود،شاهد رقبات و املاک معینهٔ مفصله ذیل را که ملک یمین تصرف وکلای عالی مقدار آن توفیق آثار به عقد دوام وقف درآورده.وقفی صحیح و شرعی بنیانش از قصور فساد مبرّا، و ارکانش از فتور خلل معرّا،خصوصا رکن اعظم آن که عبارت از موقوف علیه که بی شائبه

گمان به صد پایه از بنیان آسمان متین تر است،و هزار مرتبه از چاردیوار ارکان حصین تر، یعنی دو کعبهٔ حقیقی و دو قبلهٔ تحقیقی،دو منزل فیض ایزدی و دو محمل رحمت سرمدی، دو منوّر بنای رحمانی،دو مقدس اساس روحانی،که جاروب شعات مهرشان وقف خاکروبی آستان است،و رشتهٔ پرتاب صبح نذر فتیله شمع شبستان،یکی روضهٔ مطهره مقدسهٔ منورّهٔ متبرّکه سماویّهٔ عرشیّهٔ ملکوتیّهٔ سلطان سریر ارتضا،پادشاه اقلیم اجتبا، نخستین موجهٔ دریای وجود،اولین مرتبهٔ جامعهٔ مراتب غیب و شهود،صدرنشین ایوان خلافت،شهسوار میدان شجاعت،طلسم کز مخفی گنجینهٔ ازل،خازن خزینهٔ وافی رحمت لم یزل،درج دربستهٔ گوهر مکنون،اسم اعظم اله،معنی سربستهٔ نقطهٔ تحت باء بسم اللّه، وکیل علی الاطلاق کارخانهٔ ایجاد،حاکم به استحقاق اقالیم سبع شداد،گنج روان طلسم آفرینش،تفسیر و بیان اسم دانش و بینش،صدر مشروحش صندوق کتب آسمانی،و قلب مفتوحش مسکن سکینهٔ ربّانی،فصحای مکّه و یثرب در وصف جلالش اعجمی،و بلغای مشرق و مغرب در نعت کمالش قایل به ابکمی،صرح ممرّد ساحت حقیقتش،پا لغز نظر ثابت قدم دیدهٔ یک اندیشی موحّدان،و رکن مشیّد حصن معرفتش،سرشکستهٔ تیشهٔ الماس دم نقاب اندیشهٔ تیزهوشی عارفان.

بی امر مطاعش نقش بستن نطفه در ارحام صورت نپذیرد،و بی فرمان لازم الاتّباعش دم گرم روح در رمیم عظام درنگیرد،دعوی ولایتش را از دست خیبرگشا گواه در آستین، امامتش را از خاتم إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ (1)نقش صدق بر جبین،سررشتهٔ امور جنبش و سکونش از پنجهٔ اقتدار عامل طبیعت بیرون،و اندیشهٔ وقوف بر معاملات ظهور و بطونش از حوصلهٔ طاقت پیرخرد فزون،در و دیوار محفل ضمیرش،مهرنگار،و کوچه و بازار کشور خاطر منیرش،فیض کار،و بال و پر روح الامین بارها در رقعه کاری نعلین مبارکش بکار رفته،و گیسوی حور العین مکرر بهجت پابند دلش قنبر از رضوان گرفته، کمند خیال به کنگرهٔ قصر توصیفش نارسا،و نقد سخن در راستهٔ بازار تعریفش ناروا.

۱- (۱) -سورهٔ مبارکهٔ مائده،آیهٔ ۵۵.

در میدان همت طبع والا نژادش غبار پی(کذا)موزی بالانشین چهرهٔ مهر و ماه،و از آستان صوفت خاطر قدسی نهادش هر گرد رانده از دور،صیقل آئینهٔ چین صبحگاه نقطهٔ علم که محیط به علوی و سفلی است در تحت باء ابجد کودکان مکتب افادت اوست، وقاف قدرت که شامخ تر از عرش و کرسی است در قبضهٔ تصرف بال و پر صعودگان چمن ولایت او،خیل و حشمت سلیمان خیالات دیدهٔ ضعیف مور بی برگ و نوائی که از خرمن احسانش دانه کشد،و گنج و ثروت قارون تعبیر اضغاث و احلام خواب سودای گدائی که از ریزه خواران انعامش دریوزه کند،خورشید درخشان خاکستر عودسوز مرقد معطرش، و صبح نورافشان ته ماندهٔ شمع کافوری روضهٔ مطهّرش،نص و عصمت در دعوی امامتش دو گواه معصوم از خطا،کتاب و سنت بر حقّیّت خلافتش دو نوشتهٔ متّفق اللفظ و المعنی، محبتش بر همهٔ کائنات فرض عین و عین فرض،و ولایتش امانت معروضه بر سماوات و ارض،برهان الموحّدین،امیر المؤمنین،امام المتّقین و یعسوب المسلمین،و قائد الغرّ المحجّلین،و وصیّ رسول ربّ العالمین،لیث بنی غالب،و غالب کل غالب،اسد اللّه الغالب، مطلوب کل طالب،ابو الحسن علی ابن ابی طالب صلوات اللّه علیه،الموجبات بالسوالب، و تقابلت المحاسن بالمثالب.

و دیگری مشهد معلّی مزکی مجتبی،امام الثقلین،سلطان الخافقین،گل بوستان رسالت، غنچهٔ گلستان ولایت،محرم اسرار خفیّهٔ ربّانی،مظهر انوار جلیّهٔ یزدانی،سید شباب اهل الجنّه،سرور ارباب علم و حکمت،عارف معارف کونی و الهی،واقف سرایر کماهی،خازن کنوز حکمت ربّ العباد،کاشف رموز مبهم مبدأ و معاد،رهنمای مسالک،پیشوای سلسلهٔ نفوس و عقول،مطالعهٔ حاشیهٔ جمالش شرح افزای سینهٔ رسول،مشاهده طلعت همایونش سرمه کش دیدهٔ بتول،در تحت قبهٔ مبارکه اش استجابت صبح و شام دست به دعا برآورده، و از برکت تربت طیّبه اش صحت براری تمام شفا طلب کرده؛روزی که خاکروبهٔ آستان سدره نشانش به وجود آمده،کوران مادرزاد چشم روشنی یکدیگر گفته اند،و زمانی که

روضۀ ملائک پاسبانش در روی زمین هویدا شده،ساکنان سبع شداد یکبارگی وداع آسمانها کرده اند.

طفل اندیشه که از سر پستان صبح ستیز نمکیده،در حلقۀ نوآموزان دبستان نعت ضمیر مهرمانندش راه نیابد،و نخل حیایی که در کنار جویبار حجره قد نکشیده در وصف نونهالان بوستان وقف قدر بلندش بار ندارد،با وجود ساحت بسیط حریم حرمش مدفن موتی در روضه بهشت برین ساختن جهل مرکب،و در حضور خاک شفابخش محترمش دفتر اطبّا به آب نبشتن خلاف قانون عقل و ادب،جبهه ای که به خاک سایی مهر تربتش آموخت به صندلین ماه و مهرش سر فرو نمی آید،و دیده ای که به نظارۀ روضۀ با رفعتش خو کرده نه قبّۀ سپهرش در نظر نمی آید،تاروپود فرش حریمش حوالۀ زلف و گیسوی حور العین،و رفت و روب آستانۀ عرش تعظیمش در عهدۀ بال و پر ملائک مقرّبین،در محفلی که زیارت مرقدش بالانشین است طواف کعبه بیرون در می گردد،و در موقفی که قدم زائرانش بر زمین است روح فرشته به سر می رود.به دست آویزی زیارتش گناه عالمی پایمال،و به یمن شفاعتش یمین سابقین بر سر اصحاب شمال،درخت طوبی نهال شجرۀ سیادتی که از ارض مقدس صلب مبارکش رسته،و فردوس اعلی لب تشنۀ فیض ساحتی که از گرد مرکب همایونش روشسته،گوشوارۀ عرش رحمان،حلقۀ باب غفران،ثالث ائمّه هدی،خامس آل عبا،قره العین رسول ثقلین،ابا عبد اللّه الحسین علیه صلوات اللّه ربّ المشرقین،اردف الخبر بالعین و اتّبع الصدق بالیمین.

وقفا صحیحا و مؤبّدا مخلّدا و صدقه جاریه نافذه تبّه بتّه قائمه علی اصولها،مستمره علی شرایطها لا یباع و لا یوهب،و لا یرهن و لا یورث،و لا یغیّر و لا یبدّل،و لا یصرف و لا یحوّل،الی أن یرث اللّه الأرض و أنّه خیر الوارثین،فی حاله یصح،عند جمیع الأقاربه الشرعیّه،و ینفذ من أمثاله الاعترافات السمعیّه،المتصف بأقصی الکمال العقل و الرشد و البلوغ و صحه البدن و الطّوع و الاختیار،و فقدان الکره علیه و الإجبار.

ص:۴۶۹

بعد از جریان صیغهٔ شرعیّه عربیهٔ جامعهٔ شرائط صحت و قبول و نفاذ،معترف شد عالی حضرت واقف مذکور که عالما بجمیع الجهات،راغبا بجمیع الشرایط،محالّ مذکوره را وقف نمود،و قطع سلطنت کرده،و به تصرف وقفیّت داده و اقباض شرعی واقع شد.پس بنابراین املاک مذکوره وقف صحیح است بر مشهدین مذبورین و سایر مصارف،و بالکلیّه ملکیّت مشار الیه از او زایل شد.

پس اگر کسی به خلاف این ادّعا نماید باطل و عاطل و از درجهٔ اعتبار ساقط خواهد بود،و به مقتضای قواعد شرع شریف فاسد و غیر محکوم به.و السلام علی من اتبع الهدی.

تمام شد وقفنامچهٔ عالی جناب افضل العلماء آقا حسینا خوانساری فی یوم یکشنبه هشتم شهر رجب المرجب سنه ۱۰۸۳ در دار السلطنهٔ اصفهان حرّسه اللّه تعالی عن طوارق الحدثان،در حجرهٔ اکابر ملاذی شهریاری طوّل اللّه عمره و رفع شأنه العزیزی چون بیکار بودیم لهذا به رسم مشغلت به جهت اغری محبوب القلوبی نوباوهٔ بوستان آدمیّت و گل حدیقهٔ مردمیّت محب علی بیک ابن کلب علی بیک،مرقوم قلم شکسته رقم گردید،علی ید العبد الضعیف المحتاج الی رحمه ربّ الغنی حیدری بن لاچین سلطان محمودی محمّدی اللّهم اغفر لهما.

(۲۹)

اشاره

منه ایضا دام ظله از جهه کتابه روضهٔ مقدسه

من میامن اللّه ذی المواهب الذی زیّن السماء الدنیا بزینه الکواکب،و رصّع هذه القباب العلی بدور الدراری الثواقب،ان استعد السلطان الأعدل الأعظم و الخاقان الأفخم الأکرم، أشرف خواقین الأرض حسبا و نسبا،و أکرم سلاطین البسیط ذی الطول و العرض خلقا و ادبا،غصن الدوحه الکریمه النبویه و فرع شجره المبارکه الموسویّه،باسط بساط العدل و الإحسان،ماحی رسوم الجور و الطغیان،مروج مذهب أجداده الأئمه المعصومین،محیی

مراسم آبائه الطيّبين الطاهرين،السلطان بن السلطان بن السلطان ابو المظفّر السلطان شاه سليمان الحسينى الموسوى،بهادر خان،لا زال تراب اعتابه العليّه مغفّر جباه السلاطين العظام و ملثما لشفاه الخواقين الكرام إلى يوم القيام،بتعمير هذه القبّه العرشيه الملكوتيه الّتى لا يزال يتنزل اليها الملائكه المقرّبون و يضعون أجنحتهم تحت أقدام الزائرين و به تفتخرون،و تكرّم بتزيينها و تذهيبها و تشرّف بتجديدها و تحسينها لمّا تطرق إليها الإنكسار،و سقطت لبناتها الذهبيّه و دنيت إلى السماء الغبار يكتحل و إحداق المحدقين بعرش الملك الجبّار،بسبب الزلزله العظيمه التى وقعت بهذه البلده الكريمه سنه أربع و ثمانين و الف.بعد ما زيّنها و جدّدها جدّه الأعلى الأمجد،السلطان الأكرم الأسعد، و الخاقان الأقحم الأوحد،قاسم ظهور...و كاسر...الجبابره،الّذى كان عنده أحسن المدايح و أحبّ الألقاب أن يمدحوه بتراب عتبه أبى تراب و يصفوه بكلب سده ذلك الجناب المستطاب،أبو المظفر شاه عباس الحسينى،بهادر خان،أنار اللّه تعالى برهانه و جعل أعلى غرفات الجنان مكانه...،يا أنعم اللّه عليه و وفّقه للمجيىء ماشيا على قدميه من دار السلطنه اصفهان صانها اللّه عن الحدثان إلى هذا لحرم المحترم النبوى و المشهد المقدس الرضوى الذى هو روضه من رياض الجنان،على مشرفه شرايف صلوات اللّه الرحمن،سنه عشر و الف،و كان هذا التجديد الجديد سنه خمس و ثمانين و الف من الهجره النبويّه المصطفويه على مهاجرها و اله الف الف صلوه و تحيّه. (۱)

و فى موضع آخر من القبّه مكتوب و هو من إملاء المحقّق الخوانسارى

«من ميامن منن اللّه سبحانه الّذى زيّن السماء بزينه الكواكب و رصّع هذه القباب العلى بدرر الدرارى الثواقب أن استسعد السلطان الأعدل الأعظم،و الخاقان الأفخم الأكرم أشرف ملوك الأرض حسبا و نسبا،و أكرمهم خلقا و أدبا،مروّج مذهب أجداده الأئمّه

۱- (۱)) -از روى نسخهٔ خطى دانشگاه به شماره ۶۷۱۰.

المعصومين،و محيى مراسم آبائه الطيّبين الطاهرين السلطان بن السلطان بن السلطان، سليمان الحسينىّ الموسوىّ الصفوىّ بهادر خان بتذهيب هذه القبّه العرشيّه الملكوتيّه و تزيينها،و تشرّف بتجديدها و تحسينها،إذ تطرّق عليها الانكسار،و سقطت لبناتها الذّهبيّه الّتى كانت تشرق كالشمس فى رابعه النهار،بسبب حدوث الزلزله العظيمه فى هذه البلده الطيّبه الكريمه فى سنه أربع و ثمانين و ألف و كان هذا التجديد سنه ستّ و ثمانين و ألف.

كتبه محمّد رضا الامامىّ» (۱).

(۳۰)

اشاره

مخمس من كلام آقا حسين خوانسارى(ره)

[۱] [اصل ايمان،عين عرفان،مظهر اسما،على است

[

اصل ايمان،عين عرفان،مظهر اسما،على است

بوستان آفرينش را چمن پيرا (۲)على است

رافع بنياد گردون،نوربخش آفتاب

عقل اوّل،عرش اعظم،معنى امّ الكتاب

كوثر[و]عين الحيوه و سدرهٔ طوبى،على است

[۲] [زمزم و خيف و منا و كعبه و بطحا على است

[

زمزم و خيف و منا و كعبه و بطحا على است

دين على،ايمان على،دنيا على،عقبى على است

مخزن علم الهى،عالم نزديك و دور

نفس خير المرسلين فرمانده يوم النشور

بعد خیر المرسلین یکتای بی همتا،علی است

ص:۴۷۲

۱- (۱) -بحار الانوار،ج ۴۸،ص ۳۲۷.

۲- (۲) -چمن پیرا:باغبان

[۳] [باعث ایجاد عالم،قاضی یوم الحساب

[

باعث ایجاد عالم،قاضی یوم الحساب

خسرو معنا و صورت رهنمای شیخ و شاب

مظهر حسن ازل،آیینهٔ بزم حضور

محفل آرای تجلّی،شمع نورافروز طور

آستین قدر (۱)موسی را ید و بیضا،علی است

[۴] [اولیا،انوار ذات آفتاب وحدتند

[

اولیا،انوار ذات آفتاب وحدتند

مهبط آثار فیض (۲)بی حساب وحدتند

در حقیقت جمله اوراق کتاب وحدتند

یک به یک هرچند رشحات سحاب وحدتند

مرجع این قطره های فیض چون دریا،علی است

[۵] [عکسها گردید در عالم ز یک صورت عیان

[

عکسها گردید در عالم ز یک صورت عیان

موجها گشتند از یک بحر پیدا در جهان

نیست مخفی سرّ این معنی به نزد عارفان

نور او شد جلوه گر بر صورت پیغمبران

نوح و ابراهیم و خضر و آدم و موسی،علی است

ص:۴۷۳

۱- ((۱)) -در نسخه چنین است.

۲- ((۲)) -در نسخهٔ خطی:«مهبط آثار فیض و...»بود.

[۶] [احمد مرسل که شد معراج او عرش مجید

[

احمد مرسل که شد معراج او عرش مجید

چهرهٔ مقصود را از لطف حق بی پرده دید

راه بود از نور،شاه اولیا آن شب بدید

بی ولایش در مقام قرب حق،نتوان رسید

خضر راه ره نورد لیله الاسری،علی است

[۷] [دست تقدیر الهی،باعث موت و حیات

[

دست تقدیر الهی،باعث موت و حیات

شمع فانوس حقیقت،نوربخش کائنات

در حریم جلوهٔ حسن اجل،مرآت ذات

گرچه ممکن نیست سلب احتیاج از ممکنات

آنکه مستغنی است از دنیا و مافیها،علی است

[۸] [راز دان لو کشف،داماد خیر المرسلین

[

راز دان لو کشف،داماد خیر المرسلین

عروه الوثقای اهل حق،امیر المؤمنین(ع)

اسد اللّه،قدرت اللّه،هادی راه یقین

روح حق در جیب مریم،جان جبریل امین

[آنکه باشد بر تمام انبیا مولا،علی است] (۱)

ص:۴۷۴

۱- (۱) -در نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شمارهٔ ۷۵۹۳،در صفحات ۲۶ و ۴۹ نسخهٔ خطی این هشت مخمس با عنوان«مخمس من کلام آقا حسین»یاد شده است،و مصرع پنجم از مخمس هشتم را نداشت که در قلاب آورده شد،کما اینکه نسخه بدل آن مصرع می تواند این باشد:[آنکه در هرجای عالم هست آن مولا،علی است].

(۳۱)

شعری از آقا حسین خوانساری

ای دل همه دردی ز کجا می آیی از کوی کدام دلربا می آیی

ای گرد ز کوی کیستی راست بگو بسیار به چشمم آشنا می آیی

(۳۲)

وقفنامه

فاتحهٔ کتاب ثنای هر حامدی حمد و سپاس منشی بدایع نگاری است که یکی از آیات قدرت اعجازنما و صحایف نعمای لا تعدّ و لاـ تحصایش قرآن کریم است که راهنمایی بیّنات هر آیتش کافه ناس بلد مدینه علم و معرفت اند و به چراغ افروزی انوار دلالتش همه خلایق شناسای طریق مستقیم خداشناسی و مرحله همای جاده قویمه بندگی و طاعت و خاتمه صحیفه کامله ستایش طرازی هر متکلمی نعمت بی قیاس رسول معجز آثاری است که تا محضر سعی بلیغ جملهٔ انبیاء و رسل در باب تبلیغ رسالات حضرت الهی به خاتمی آن آیه رحمت نامتناهی مهر نشد به رقم امضای جناب اقدس کبریایی نرسید و تا به همدستی اهل بیت اطهار بهار سرای گلشن هستی و چمن آرای گلزار همیشه بهار حق پرستی نگشت آیینه ثواب نمای حسن قبول ایزدی بر وجه شایستگی نقش پذیر صورت مقبولی عیادت احدی از آحاد عباد نگردید«علیه و علیهم شرائف الصّلوات مادام القرآن حاکما بین النّاس بمحکم الآیات و معظم البیّنات».

اما بعد بر واقفان مواقف جد و اجتهاد پوشیده نماند که چون به حکم کریمهٔ وَ تَعٰاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوىٰ (۱)معاونت بر اعمال خیر در شمار مأمورات و ترک اعانت بر افعال

ص:۴۷۵

۱- ((۱)) -سورهٔ مبارکهٔ مائده،آیهٔ ۲.

صلاح در عداد منهیات،لاجرم بندگان سلیمان مکان،سکندر شأن،دارا دربان،قبلهٔ سلاطین زمان،قدوهٔ خواقین دوران،خورشید افق ظل اللهی،دری سپهر شاهنشاهی، گلدسته گلستان مصطفوی.نوباوهٔ بوستان مرتضوی،آب و رنگ گلشن ایجاد،نوبهار چمن عدل و داد،زیب افزای لباس دارایی،زینت بخش افسر سروری و فرمانفرمایی،گلگونهٔ جمال سلطانی و ادب که جاه و جلال مرتبهٔ سلیمانی ناشر منشور إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ (۱)السّلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابو المؤیّد السلطان شاه سلیمان الصفوی الموسوی الحسینی بهادر خان لازالت آیات ملکه و سلطانه مرقومه علی صحایف الخلود و الدوام بالنبی و آله علیهم افضل الصلوه و السلام.

این نگاشته خامه اعجاز طراز قدرت ازلی و ریختهٔ کلک حکمت پرداز رحمت لم یزلی را بر وفق شریعت مقدسه غرّا و قانون ملت مقدسه بیضا بعد از تلقی بصیغهٔ معتبرهٔ اسلامیه تقرّبا إلی اللّه الواقف الأبدی و ابتغاء لمنّه الدایم السرمدی وقف مخلّد شرعی فرمودند بر ساحت درگاه خدای حریم بارگاه کبریایی گنجینهٔ حجت الهی،مخزن رحمت نامتناهی، محط رحال فیض آسمانی،مهبط اشعّه انوار یزدانی صدف درّ مکنون امانت،درج گوهر مخزون ولایت،کعبهٔ جهانیان،قبله اهل ایمان،مسکن سکینهٔ ربّ العالمین،مطرح نور دیده سیّد المرسلین یعنی آستانهٔ قدس آشیانه منوّره مطهّره مبارکه متبرکه مقدسهٔ معظّمه ملکوتیّه عرشیّه سماویّه علیّه عالیه رضیهٔ رضویّه علی مشرفها و آبائه المعصومین الابرار ابرک برکات الملک الواهب مادارت الافلاک و سارت الکواکب؛مقرر آنکه سایر سکنه و زوّار آن مکان فردوس نشان در همان محل فیض صاحب قران از فیض قراءت و تلاوت آن گلدسته بند ازهار سعادات دارین و شیرازه طراز صحایف توفیقات نشأتین گردیده به جای دیگر نقل و تحویل ننمایند وقفا صحیحا شرعیا...الخ.

ص:۴۷۶

۱- ((۱)) -سورهٔ مبارکهٔ نحل،آیهٔ ۹۰.

(۳۳)

از جانب آقا حسین به میرزا محمد حسین و میرزا محمد سعید نوشته اند

بی استطاعتی که از عراق فراق،ساز و برگ سیاحت به وادی بی پایان شرح اشتیاق در بساط بضاعتش نیست،به آهنگ ارض حجاز عرض نیاز زنگولهٔ اظهار شوق بر محمل بیان بستنش هرزه درایيست،و بی بضاعتی که نیروی سیاحت لجهٔ بی کران بیان شدايد آلام ایام فراق،در بازوی قدرتش نه بغل به شناوری این بحر بی ساحل گشودنش بادپیمایی، همان بهتر که قلم و اسطر نسب که از جهل مرکب هوس مرحله پیمایی مغیلان زار شرح خارخار کعبهٔ وصال،با پای برهنه اش در سر است،زورق اندیشه را از بحر طوفان خیز این مدعا که به عمر نوح به پایان نمی رسد برآورده،به سفارت این اخلاص نامهٔ عقیدت طرازه که بزم حضور ارم سرور محاذیم عظام اعنی محفل آرایان انجمن فضل و افضال، صدرنشینان ارائک مجد و اجلال،و یگانگان کشور آفرینش،برگزیدگان قلمرو دانش و بینش،دو نیّر اوج بی مثالی،دو اختر ذروهٔ بلنداقبالی میرزا محمّد حسین و میرزا محمّد سعید ادام اللّه ظلال جلالهما العالی،بی منت بال کبوتر در پرواز است،به اهداء هدایاء دعاء بی ریا پردازد.

امید که تا مشعل خورشید جهان آرا بر این گنبد مینا فروغ بخش عرصهٔ روزگار است، چراغ دولت آن دو برگزیدهٔ انظار لطف کردگار از مشکوه عنایات ایزدی روشن،و به پشت بانی دست حمایت خالق ذو المنن از صرصر حوادث زمن ایمن باد.

(۳۴)

از جانب آقا حسین به واقفه نویس در سفارش شخصی نوشته اند

پیوسته خاتم دولت و نگین حشمت،پیرایهٔ یمین و فضل و هنر باد،چمن پرای گلزار عرض مدعا،یعنی خامهٔ سخن سرا ازهار اظهار شوق را که گل سرسبد تعارف روزگار

است،بچه طرح غریب،و کدامین طور خاطر فریب دسته بندد،که در محفلی که از بیم ادای مبتذل،رایحه گل هر زمان برنگی،و نغمۀ بلبل هر نفس به آهنگی به مشاعر دریافت همگنان می رسد،پیرایۀ قبول گرفته،گلدستۀ سرزنش تحفۀ دستار آشفتگی نگردد،همان بهتر که دست هوس از شاخسار این امل گسسته،از گلشن مکالمه غایبانه به سفارش سکالش مطالب دوستان گلدستۀ کامروایی بندد،اکنون نخستین مرامی که خاطر محبت ذخایر،در گرو خواهش انجام آن است،افاضۀ انوار رأفت،و اشاعۀ آثار مرحمت،دربارۀ حامل صحیفه الوداد است که به صفات حمیده و سمات پسندیده آراسته و پیراستۀ سیمای زهد و صلاح از وجناب احوالش لایح،و لایحۀ تقوی و رستگاری از ناصیۀ اوضاعش واضح است،یقین که به مقتضای مکارم فطری و مراحم جبلّی هرگونه اعانتی که مقدور شود دربارۀ حضرت مومی الیه مبذول خواهد بود،پرده دوری مرتفع،و شمل دوستی مجتمع باد.

(۳۵)

در جواب کتابت میرزا نظام که به صایبا نوشته

و التماس نموده بوده که دیوان خود را نوشته به جهت شخصی که با ایشان آشناست بفرستند،نوشته اند:

از روایح روح افزای خلت و فوایح فرح بخش محبت،که به سحرپردازی خامه معجزه طراز از گل کاغذی نامه،به مشام دریافت نکهت شناسان گلشن وداد می رسد،شور هزاران عندلیب در دل بی شکیب افتاد و بنظّارۀ ازهار ریاض الفت و ریاحین حدیقۀ مودت،که از مکامن ضمیر الهام مواطن به توتیای قلمی غبار خط در دیدۀ دید محرمان خلوت اتحاد جلوه می کند،سرمایۀ صد چمن شکفتگی به دست آمده جلوۀ شاهدانه ابکار افکار که در جامۀ قلمکار خط،کرم چشمک زدن فریبند کیسۀ اندیشه را از نقود تحسین و آفرین تهی کرد،و زبان شکسته بیان سبز چهرگان نقوش حروف که در بزم شیوا بیانی بر

چشم سخنگوی بتان نکته گیرند،از تعلق خاطر فیض مظاهر شاهد مطلبی که به سرانگشت خامۀ هنرنما چهره از نقاب اختفا گشوده بود،آگهی داده مزید اهتمام دوستان به چهره پردازی نشست،و حسن توفیق یزدان بمشاطگی برخاست.در این هنگام که عروس این مرام را هر هفت تمامی اتمام،و پیرایۀ حصول بر اندام است در صحبت حامل تذکرۀ دوستی و کنف صیانت حافظ حقیقی به انجمن حضور می رسد،امید که به نظر استحسان آن مراعی طریقۀ آداب و رسوم،و عرصۀ قبول مشکل پسندان آن مرزوبوم درآید.پردۀ دوری مرتفع و شمل دوستی مجتمع باد.

(۳۶)

از جانب آقا حسین به جمشید خان حاکم استرآباد نوشته اند

پیوسته دوحۀ اقبال و نهال اجلال بندگان منیع الشأن رفیع المکان،عالی حضرت،کیوان رفعت،مریخ صولت،مشتری سعادت ایالت و شوکت و اقبال پناه،حشمت و عظمت و اجلال دستگاه.شجاعت و نصفت و معدلت انتباه،بسالت و جلالت و شهامت اکتناه، عالی جاه منظور انظار خاقانی،مشمول عواطف صاحبقرانی،خانی عظیم الشانی،منبع الجود و الاحسانی،مدّ اللّه تعالی ظلال جلاله،از رشحات سحاب عنایت حضرت یزدان، و هبوب نسایم مراحم رازق انس و جان،به الوان ازهار خرمی و انواع اثمار شادکامی برومند باد.

بعد از اهداء تحف ادعیۀ وافره و ارسال هدایا اثنیۀ متکاثره بر لوح ابلاغ می نگارد که مراقبت احوال و اسعاف آمال گروهی که به حلیۀ نسب و حسب و زیور علم و ادب از سایر همگنان ممتاز بوده باشند،صاحب دولتان بیداربخت و عالی همتان دانش پژوه را باعث ازدیاد حشمت صوری و معنوی،و مورث فزایش سعادت دنیوی و اخروی می گردد.بل ادای شکرگزاری نعمت دولت و اقبال و سپاس داری موهبت جاه و جلال بدون پژوهش احوال این طبقه والا و فرقۀ معلّی بر نهج شایستگی و طور بایستگی صورت امکان

ص:۴۷۹

نمی پـذیرد.و از اینجاست که اساطین عظمای سلف همواره همت والا نهمت به انشـراح بال و انجاح آمال این گروه ذی شأن گماشته و دعایم کاخ حشمت و قوایم سریر دولت را به نیروی دست دعای ایشان استوار می داشته اند.

الحق در این نشأه امکان و سـرای بی نفاق آخشیجان امری که پسـندیدۀ گذشـتگان و زبانزد آینـدگان توانـد بود،همین شیوۀ ستودۀ قدرشناسـی ارباب کمال است که هم نامیۀ چمن نیک نامی و هم شیرازۀ هنگامه شادکامی است.و یقین حاصل است که آن سـرحلقۀ ارباب دریافت که در شیوۀ وارسه که از همگنان پیش،و در مراسم دقیقه یابی از سالکان این مسلک قویم در پیش اند.این شـیمه کریمه به شایسـته ترین نهجی به پیشـگاه حضور و منصّه ظهور می رسد،لیکن بنابر مزید محبت نسبت به حضرت سیادت و نجابت پناه فضـیلت و کمالات دستگاه،فرخنده اطواری شمسا للفضیله و الإفاضه و المعانی فلان که به فضایل وهبی و مکتسبی و کمالاـت صوری و معنوی قصب السـبق از أماثـل و أقران ربوده و به هوای مواصـلت أقربا و خلّان،و به مقتضای خبر خجسـته اثر حبّ الوطن من الایمـان در این ولاـ به وطن مألوف مراجعت نموده به ذریعـۀ این صـحیفه الوداد مـذکّر افاضـۀ آثار رأفت و اشاعـۀ آثـار ملاطفت دربارۀ افادت و افاضت پناه مومی الیه می گردد.یقین که پیوسـته به جلایل تفقـدات بی غایات و فواضل تلطّفات بی نهایات که به مقتضای مکارم فطری و مراحم جبلّی که نسـبت به حضـرت مومی الیه به ظهور رسانند محبان را ممنون و مسرور خواهند داشت.

(۳۷)

از جانب شخصی در باب قبول تکلفی به بزرگی نوشته اند

عرضه داشت فلان به موقف عرض می رسانـد که چون نهالی که به حسن انظار تربیت چمن پیرا و افاضـۀ انوار خورشـید جهان آرا به شکوفه و برگ سرسبزی برومند و به نوازش

نسیم بهاری شکفته و خرسند می گردد،و هنگام بروز اثمار،و ظهور آثار تربیت بهار،در نثار ازهار در قدم باغبان بی اختیار است.بنابراین اگر این کمینهٔ غلام زادهٔ قدیمی،که به مثابهٔ کیا به دستگیری قوت نشو و نما از خاک برداشتهٔ انظار عاطفت والا است.در هنگام برومندی نهال آمال به میوهٔ مراد به مژدگانی انجاح مأمول در نثار محقری که هم از فضالهٔ انعام عام آن مفضل منعام است،در قدم حامل مژدهٔ عنایات بی غایات جرأت و جسارت نماید،یقین که عفو بی دریغ پرده پوش جرم بندگان خواهد بود.

(۳۸)

از جانب آقا حسین به محمّد بیک نوشته اند

مخلص بی ریب و بین بر مرآت حقایق نمای ضمیر بیضا ضیا منطبع می گرداند که شمع شبستان بیان را که عبارت از خامهٔ آتشین زبان است ساز و برگ آن نیست که به گل افشانی شرار اظهار شوق بزم افروز انجمن نامه نگاری و انجمن آرای محفل مطلب گذاری گردد،همان بهتر که پروانهٔ سوخته بال خاطر خلّت سکال،بیهوده گرد فانوس این خیال نگردیده به گلبانگ صریر قلم فریضهٔ دعا را اقامت نماید.چندان که از الوان ازاهیر رنگارنگ و انواع ریاحین گوناگون گل محمّدی که بلبل نطق از رایحهٔ روح پرورش نغمه سنج درود احمدی است،انگشت نمای شاخسار اشتهار،و صاحب امتیاز قلمرو نوبهار است،ازهار آثار دولت آن منظور انظار لطف کردگار،گل سرسبد روزگار و پیرایهٔ تارک قرون و اعصار باد.

(۳۹)

از جانب آقا اشرف به محمّد بیک نوشته اند

بندهٔ دولتخواه به موقف عرض باریافتگان محفل ارم شاکل می رساند که از روزی که رازداری اسرار محبت به خامه رسید،و صحبت بی واسطه به توسط نامه انجامید،پیوسته خاطر صداقت پیرا،رقم این آرزو بر لوح اندیشه می کشید،که همواره به وسیلهٔ نگارش

عرایض سدکی از دولت مکالمۀ غایبانه بهره ور آید و به نیروی بازوی قلم که کلید گنجینۀ اسرار و کارگشای زبانان مطلب نگار است،ابواب بهارستان این سعادت والا بر چهره بخت گشاید،لیکن از آنجا که روزگار دیدگان تجربه آیین نگارش نام های مودت تزیین را پیش از رسیدن نامه یا پیامی از سفر کردگان هجرت گزین،مورث تمادی ایام مفارقت یافته اند،پیوسته خار حسرت این آرزو در دل می شکست،و همواره چشم به راه ملاطفۀ که دست آویز تسلی خاطر تواند بود،بر شاهراه انتظار می نشست،تا آنکه در این هنگام گلدستۀ پیامی که از گلستان عواطف بیکران شکفته بود،پیرایۀ دستار افتخار آمد، و استشمام مظنّه دورنگی و بی وفایی دربارۀ این مخلص یکرنگ از ازهار همیشه بهار شد، حاشا حاشا که از گلبن محمّدی اخلاص گل رعنای دورنگی گشاید،یا ثمر تلخ نفاق از نخل پیوندی دوستی ببار آید،

«سر اگر خاک شود عشق همان است که بود».

رعایت طریقۀ ادب و آداب عنان تاب کمیت قلم از وادی اطناب است همواره چراغ دورۀ دولت والا از مشکوه عنایات ایزدی روشن و ریاض آرزو به آبیاری سحاب لطف الهی همیشه گلشن باد.

(۴۰)

از جانب شیخ علی خان به حسین پاشا در جواب کتابت که از هند نوشته

و استدعای حضور بعضی از متعلّقان خود و سایر مطالب نوشته اند:

مکتوب خلت اسلوب عالی حضرت امارت و شوکت و اقبال پناه مناعت و بسالت و شهامت و اجلال دستگاه،زبده الأمرا،نخبه الکبرا،کمالا ـ للشجاعه و الإماره و الشوکه و الإقبال،حسین پاشا زید قدره،در هنگامی که به میامن توفیق الهی و نیروی اقبال یزدان ظل اللهی،از تنظیم و تنسیق معظمات مهمات ملک و ملت بر وفق رضای حضرت بی چون،و طبق صلاح دولت روزافزون،فراغ کلی دست داده،و به نسایم مراحم ایزدی

ص:۴۸۲

ابواب حدایق فیروزی و اقبال بر چهرهٔ آمال منتسبان دولت بی زوال گشاده بود،صورت نگار مرآت اطلاع گردید،و مستدعیات خاطر دوستی مآثر،که در آن تذکرهٔ یک جهتی به معرض اظهار درآمده بود،هریک در وقت خود به عرض باریافتگان سرادق عظمت و اجلال و مقربان بساط خوقنت و اجلال رسید،به عنایت الهی و به میامن مراحم ظلّ اللّهی به شرف انجاح مقرون گردید و در این ابواب ارقام مطاعه عزّ صدور یافت.و عریضه و پیشکشی که مصحوب ملازم خود روانهٔ درگاه جهان پناه نموده بودند در وقت مرغوب از نظر کیمیا اثر اشرف اقدس گذشت،و از جانب سایر متعلقان که در ظلال الویه عدالت کامله و مروت شامله که نسبت به کافّه جهانیان سمت عموم دارد غنوده و آسوده مطمئن باشند و همواره به اظهار مدعیات و مطالب خود فاتح ابواب یک جهتی کردند.

وقف نامه کتاب از نوهٔ آقا حسین خوانساری

(۱)

بسم اللّه الرحمن الرحیم علّیه عالیه متعالیه

بعد از نگارش کتاب حمد الهی و گزارش درود جناب رسالت پناهی و عترت طاهره اش که کلگونهٔ بهارستان دانشند،بر ضمایر واقفان مواقف خیر و ثواب مخفی نماناد که نواب مریمی آداب،فاطمی القاب،خورشید احتجاب...رکاب زبدهٔ ارکان،شاهزادهٔ عالمیان،وقف فرمودند این کتاب را با سایر کتابهای دیگر که ظهر هرکدام آراسته است به همین شرح بر سکنهٔ حجرات و متردّدین مدرسهٔ واقعه در خاج درب دروازهٔ حسن آباد اصفهان و بر کافهٔ شیعیان امامیّه اثنی عشریه،خواه از جملهٔ متردّدین مدرسهٔ مزبوره باشند و خواه نباشند،به شرط آنکه از شهر اصفهان بیرون نبرند و بعد از قضای...باز به مدرسهٔ مزبوره آورده تسلیم کتاب دار مدرسهٔ مزبوره نمایند.

ص:۴۸۳

۱- (۱)) -همانطور که در مقدمه متذکر شدیم به جهت تناسب حکم و موضوع بعد از وقف نامه های قرآن و... آقا حسین خوانساری،دو وقف نامهٔ قرآن و کتاب از دختر و نوهٔ آقا حسین خوانساری در اینجا آورده شود و بقیهٔ وقف نامه های خاندان آقا حسین خوانساری به جای دیگر موکول می شود.

مقرّر آنکه تولیت وقف مزبور با واقفه موفّقه معظم الیها باشد،و بعد از ایشان با پادشاه عصر که متولّی سایر موقوفات و کتابخانهٔ مدرسه مزبوره است،باشد. فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مٰا سَمِعَهُ فَإِنَّمٰا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ . (۱)

تحریرا فی ۴ شهر جمادی الآخر سنه ۱۱۳۰

من الفقیر ابن جمال الدین محمّد الخوانساری محمّد رفیع

وقف نامه قرآن-دختر آقا حسین خوانساری

(۲)

الحمد للّه الواقف علی ضمایر العباد،العالم علی أسرار کلّ حاضر و باد،المالک فی یوم التناد،و الصلوه و السلام علی سیدنا محمّـد الداعی إلی سبیل الرشاد،المولود فی خیر البلاد [...]جمیع العباد،المخاطب بخطاب إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ (۳)،و علی أخیه و وصیّه و صهره و خلیفته و کاشف کربه،الذی کان ضربه من ضرباته أفضل من عباده الثقلین إلی یوم المعاد،و علی أولاده المعصومین و ذرّیته الطاهرین،المحرزین قصبات

ص:۴۸۴

۱- ((۱)) -سورهٔ مبارکهٔ بقره،آیهٔ ۱۸۱.

۲- ((۲)) -در سال ۱۳۳۱ هجری قمری مرحوم آقا میرزا ابو تراب معروف به نقیب السادات و مسجّل به نقبائی اهل علم و منبر بود،عمارت ملکی آنها در کوی فعلاـ در تصرف آقای حاج آقا کاظم داودی است،من در آن عمارت خانه نشین و مستأجر بودم،این قرآن را آن مرحوم به بنده داد که محفوظ بدارم.او می فرمود که این قرآن خط دختر مرحوم آقای آقا حسین خوانساری است،و خود او هم وقف کرده است،و متولی بر این وقف نامه صفحهٔ مقابل مسلّم نیست.قرآنی است نفیس خط همان بانو باشد یا غیر آن،خیلی خوش خط است و قدیمی با کاغذ اعلا تذهیب کار...با طلای سرخ. توضیحا نوشتم که مجهول نباشد ملکی نیست و همه کس می تواند تلاوت کند. العبد میرزا محمّـد زهرائی ابن میرزا و شاعر متخلص به بدیع فرزند...مجتهد فرزند مرحوم ملّا صادق علی اکبر مسکن همه در کوی بود. دکتر محمّد زهرائی

۳- ((۳)) -سورهٔ مبارکهٔ رعد،آیهٔ ۷.

السبق فی مضمار الخیر و السداد،حج اللّه علی الأنام مادامت الأرض مهادا،و الجبال أوتادا.

و بعد وقف مؤبّد و حبس مخلّد نمود این قرآن مجید را علیا حضرت،فرشته خصلت، مریم طبیعت،فاطمه سیرت،خدیجه عصمت،آسیه طینت عصمت و عفّت پناه،طهارت و خدارت دستگاه،زبده المطهّرات و قدوه المخدّرات صبیّهٔ کبرای عالی حضرت،تعالی منزلت،گرامی مرتبت،قدسی طینت،قدّوسی سجیّت،ملکی سیرت افادت و افضات پناه حقایق و معارف آگاه،جامع المعقول و المفتول حاوی الفروع و الاصول،علاّمی فهّامی علامه العلمائی ملجا الفضلائی مجتهد الزّمانی وحید الدورانی.

بر حضرات عرشی...درجات سدره رتبات که شیعیان امیر المؤمنین و محبّان ائمهٔ معصومین تلاوت نمایند و ثواب آن را به ارواح مقدّسان حضرات چهارده معصوم صلوات اللّه و سلامه علیهم اجمعین عاید سازند.

و تولیت آن را به خود مفوّض فرمود،مادامت علی قید الحیوه،و بعد از خود به صبیّهٔ مکرّمهٔ معظّمهٔ مخدّره خود دامت عصمتها و عفتها،و بعد از او به اعلم و اصلح و اسنّ اولاد ذکور او و اولاد اولاد او و هکذا ما تعاقبوا و تناسلوا،بشرط تقدّم بطن اعلی بر اسفل و ذکور بر اناث،و اگر ذکور در طبقه نباشد اکبر اولاد اناث در آن طبقه متولی خواهد بود،و اگر العیاذ باللّه بالکلیّه اینها منقرض شوند،بر اسن و اصلح و اعلم اولاد ذکور عالی حضرت سابق الالقاب والد ماجد[...]و الاود اولاد به شرط تقدّم بطن اعلی بر اسفل و اولاد ذکور بر اولاد اناث،و اگر در طبقه ذکور نباشد اکبر اولاد اناث او متولّی خواهد بود،و اگر اسن با علم و صلاح معارضه کند،علم و صلاح را معتبر دانند؛و اگر علم باصلاح معارضه نماید صلاح معتبر خواهد بود در جمیع طبقات.

وقفا صحیحا شرعیّا بشرط أن لا یباع و لا یوهب و لا یرهن و لا یجس و لا یؤخذ إلاّ بإذن المتولّی.

فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مٰا سَمِعَهُ فَإِنَّمٰا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ .

و کان ذلک فی شهر صفر ختم بالخیر و الظفر سنه ۱۱۲۱.

ص:۴۸۵

فهرست منابع و مصادر

۱–آتشکده آذر،لطفعلی بیک آذر بیگدلی،مقدمه و تعلیقات:سیّد جعفر شهیدی،انتشارات مؤسسهٔ نشر کتاب،تهران،۱۳۳۷ ش.

۲–اعیان الشیعه،سیّد محسن امین عاملی،تحقیق:سیّد حسن أمین،چاپ پنجم،دار التعاون للمطبوعات،بیروت، ۱۴۳۰ ق۱۹۸۳/ م.

۳–الذریعه إلی تصانیف الشیعه،شیخ آقا بزرگ تهرانی،چاپ اول،نجف و تهران،و چاپهای بعد افست بیروت،۱۳۵۵–۱۳۹۸ ق.

۴–الفوائد الرضویه،حاج شیخ عبّاس قمی،کتابفروشی مرکزی،تهران،۱۳۲۷ ش.

۵–أمل الآمل،شیخ حرّ عاملی،تحقیق:سیّد احمد حسینی اشکوری،دار الکتاب الاسلامی، چاپ نمونه،قم،۱۳۶۲ ش.

۶–تاریخ ادبیات در ایران،دکتر ذبیح اللّه صفا،انتشارات فردوس،چاپ دهم،تهران،۱۳۷۳ ش.

۷–تاریخچه اوقاف اصفهان،عبد الحسین شیرازی،چاپخانه محمّدی،اصفهان،۱۳۴۶ ش.

۸–تتمیم أمل الآمل،شیخ عبد النبی قزوینی،تحقیق:سیّد احمد حسینی،کتابخانهٔ آیه اللّه مرعشی،قم،۱۴۰۷ ق.

۹–تذکره شعرای خوانسار،یوسف بخشی،مؤسسهٔ مطبوعاتی میرپور،تهران،۱۳۶۶ ش.

۱۰–تذکرهٔ نصرآبادی،میرزا محمّد طاهر نصرآبادی،تصحیح:وحید دستگردی،کتابفروشی فروغی،تهران.

۱۱–تذکره القبور،سیّد مصلح الدین مهدوی،کتابفروشی ثقفی،اصفهان،چاپ دوم،۱۳۴۸ ش.

۱۲–تعلیقهٔ أمل الآمل،میرزا عبد اللّه افندی اصفهانی،تحقیق:سیّد احمد حسینی اشکوری، چاپ اول،کتابخانهٔ آیه اللّه مرعشی،قم، ۱۴۱۰ ق.

۱۳–دائره المعارف بزرگ اسلامی،زیر نظر:کاظم موسوی بجنوردی،۱۳۷۴ ش،تهران،مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی.

۱۴–روضات الجنّات فی احوال العلماء و السادات،سیّد محمّد باقر خوانساری اصفهانی تحقیق:اسد اللّه اسماعیلیان،انتشارات اسماعیلیان،قم، ۱۳۹۰ ق.

ص:۴۸۶

۱۵-طبقات اعلام الشیعه(الکواکب المنتشره)شیخ آقا بزرگ تهرانی،تحقیق:علی نقی منزوی، انتشارات دانشگاه تهران،چاپ اول، ۱۳۷۲ ش.

۱۶-فرهنگ ایران زمین،به کوشش ایرج افشار،رساله با عنوان مکتوبی از آقا حسین خوانساری،تصحیح:حسن عاطفی،تهران،جلد ۲۵،۱۳۶۱ ش.

۱۷-فهرست دو کتابخانه آستان قدس رضوی،عده ای از علما،تهران،انتشارات فرهنگ ایران زمین،تهران،۱۳۵۱ ش.

۱۸-فهرست کتب خطّی آستان قدس رضوی مشهد،عده ای از فضلا،انتشارات کتابخانۀ آستان قدس رضوی،مشهد،۱۳۰۵-۱۳۸۶ ش.

۱۹-فهرست میکروفیلم های دانشگاه تهران،محمّد تقی دانش پژوه،۱۳۶۲ ش،تهران، سازمان چاپ دانشگاه تهران.

۲۰-فهرست نسخه های خطی دانشگاه تهران،محمّد تقی دانش پژوه و علی نقی منزوی، دانشگاه تهران،تهران،۱۳۳۰-۱۳۶۴ ش.

۲۱-فهرست نسخه های خطی فارسی،احمد منزوی،مؤسسۀ فرهنگی منطقۀ تهران.

۲۲-فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه اللّه مرعشی نجفی،سیّد احمد حسینی اشکوری و دیگران،کتابخانۀ آیه اللّه مرعشی، ۱۳۵۴-۱۳۸۶ ش.

۲۳-فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی،عبد الحسین حائری و دیگران، تهران،کتابخانه مجلس شورای اسلامی،۱۳۰۵-۱۳۵۷ ش و انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶ ش،قم.

۲۴-فهرست نسخه های خطی کتابخانه مدرسه جعفریه قائن،سیّد جعفر حسینی اشکوری، مجمع ذخائر اسلامی،قم،۱۳۸۱ ش.

۲۵-فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملّی،سیّد عبد اللّه انوار و حبیب اللّه عظیمی و دیگران، کتابخانه ملی ایران،تهران،۱۳۶۵ ش.

۲۶-فهرست نسخه های خطی کتابخانه های گلپایگان،سیّد جعفر حسینی اشکوری،مجمع ذخائر اسلامی،۱۳۸۱ ش/۱۴۲۳ ق،قم.

ص:۴۸۷

۲۷-فهرست نسخه های خطی مدرسه سپهسالار(شهید مطهری)ابن یوسف شیرازی و محمّد تقی دانش پژوه و علی نقی منزوی،تهران،۱۳۱۳ ش.

۲۸-فهرست نسخه های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی،سیّد احمد حسینی اشکوری،مرکز احیاء تراث اسلامی،قم،۱۴۲۸ ق.

۲۹-فهرست نسخه های خطی ملّی ملک،تهران،عده ای از فضلا،تهران،۱۳۵۲ ش.

۳۰-فهرست نسخه های عکسی مرکز احیاء میراث اسلامی،سیّد جعفر حسینی اشکوری و سیّد صادق حسینی اشکوری،قم،مرکز احیاء تراث اسلامی،۱۴۲۸ ق.

۳۱-مجلّه یادگار،مقالهٔ محمّد صدر هاشمی،منشآت آقا حسین خوانساری،شمارهٔ هشتم، ۱۳۲۴ ش،تهران.

۳۲-محقق خوانساری،محمّد حسن فاضلی خوانساری،تنظیم:سیّد جعفر حسینی اشکوری،مؤسسهٔ علمی فرهنگی آیه اللّه فاضلی خوانساری و مجمع ذخائر اسلامی،۱۳۷۸ ش ۱۴۲۰/ ق،قم.

۳۳-منتخب التواریخ،حاج ملاّ هاشم خراسانی،کتابفروشی اسلامیه،تهران،۱۳۳۷ ش۱۳۷۸/ ق.

۳۴-میراث ماندگار،زیر نظر سیّد محمود مرعشی،۱۳۸۰ ش،کتابخانه آیه اللّه مرعشی نجفی،قم.

۳۵-نسخه پژوهشی،ابو الفضل حافظیان بابلی،دفتر ۱-۱۳۸۳،۳-۱۳۸۵ ش،کتابخانه مجلس شورای اسلامی،تهران.

۳۶-نشریه نسخه های خطّی دانشگاه تهران،محمّد تقی دانش پژوه،ایرج افشار و اسماعیل حاکمی،دانشگاه تهران،۱۳۴۰ ش.

۳۷-کافی،شیخ کلینی،تحقیق علی اکبر غفاری،دار الکتب اسلامیه،۱۳۶۵.

۳۸-کمال الدین و تمام النعمه،شیخ صدوق،تحقیق علی اکبر غفاری،جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

ص:۴۸۸

اجازات خاندان روضاتیان (۲)

اشاره

اجازات فقیه بارع آیت اللّه میرزا محمّد هاشم

چهار سوقی(۱۲۳۵-۱۳۱۸)

تدوین:سید جعفر حسینی اشکوری بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

مقدّمه محقق

درآمد:

در دفتر دوم مجموعهٔ گران قدر«میراث حوزهٔ اصفهان»به نشر پاره ای از اجازات مرحوم صاحب روضات علاّمه سید محمّد باقر بن زین العابدین موسوی خوانساری اصفهانی پرداختم.در دفتر حاضر برخی از اجازات مرحوم میرزا محمّد هاشم چهارسوقی اصفهانی پیش روست که به همان ترتیب گذشته بر طبق سالهای تاریخ صدور اجازات تنظیم شده است.

علاّمه سیّد محمّد هاشم بن زین العابدین موسوی خوانساری اصفهانی مشهور به چهارسوقی(متولد ۱۲۳۵ و متوفای ۱۳۱۸)از جمله شخصیتهائی است که مستغنی از تعریف است و در کتب بسیاری به شرح حال وی پرداخته اند(ر ک به:زندگانی چهارسوقی،نگاشتهٔ علاّمه محقق سید محمّد علی روضاتی:۱۱۲-۱۲۲؛

ص:۴۸۹

مکارم الآثار ۹۸۹/۳-۹۹۲؛رجال ایران،مهدی بامداد ۲۵۳/۶-۲۵۴؛المآثر و الآثار ۱۹۶/۱ و ۷۵۱/۲؛ضیاء الأبصار ۵۸۱/۲-۶۲۵؛اعیان الشیعه ۸۳/۱۰).

در آغاز سخن تذکر این نکته بایسته است که:در پی انتشار برخی از اجازات توسط این حقیر،بین برخی از دوستان و محافل علمی این نکته مورد بحث بود که پس از چاپ کتابهای حدیثی و آثار گذشتگان،فائدهٔ این گونه اجازات چیست؟و چاپ آنها آیا تضییع وقت و مال و سیاه کردن برخی از اوراق با هزینه های گزاف چاپ چیز دیگری در بر دارد؟ناچار به برخی از نکات مهم در این راستا به گونه ای فهرستوار اشاره می رود.

از زمانی که روایت احادیث معصومین علیهم السّلام به عنوان ثقلی در کنار قرآن کریم به ظهور پیوست و شاگردان به نقل روایات از اساتید خود پرداختند،احتیاج شدیدی به حفظ سلسلهٔ اسناد و تألیف کتابهائی در رجال احساس شد،لذا عالمان به نگارش کتابهائی در این فن پرداخته و آثار ارزشمندی همچون رجال برقی،رجال شیخ طوسی، رجال ابن غضائری،رجال نجاشی و..به رشتهٔ تحریر درآمد (۱).

پس از تألیف کتاب«خلاصه الأقوال»علاّمه حلی و«رجال ابن داود»در آغازین سالهای سدهٔ هشتم هجری تا اواخر سدهٔ دهم و آغاز سدهٔ یازدهم هجری و ظهور کتابهای رجالی مرحوم استرآبادی (۲)،حلقهٔ مفقوده ای در شرح حال نگاری عالمان

۱- (۱) -البته نگارش رجال از زمان ائمه علیهم السّلام آغاز شده است چنانچه محمّد بن ابی عمیر-که سه امام معصوم را درک کرده-به نگارش صد تن از رجال امام صادق علیه السّلام پرداخته است[ر ک: الفهرست،ص ۲۱۸،شمارهٔ ۳۲].
۲- (۲) -توضیح المقال معروف به رجال صغیر که در سال ۱۰۱۶ در مکه تألیف شده است، تلخیص المقال مشهور به رجال الوسیط که در ۱۰ جمادی الثانی ۹۸۸ تألیف آن به پایان رسیده است،و منهج المقال مشهور به رجال کبیر که به سال ۹۸۶ در نجف اشرف نگارش یافته است.

شیعی وجود دارد که در خلال حدود ۲۵۰ سال کمتر کتابی در رجال و تراجم نگاشته شده است (۱).

برای نگـارش شـرح حـال عالمان و دانشـمندانی که در این سالها زیسـته انـد،رجوع به کتابهای تاریخی که در بخشـی از کتاب خود اشـاره ای گـذرا به شـرح حـال برخی از عالمـان زمان خود نموده انـد،راهگشاست (۲)،ولی یقینـا کـافی نیست و تنها راه مطمئن برای دستیابی به قسمتی از زندگی آنان رجوع به اجازات است به چند دلیل:

الف:شیخ اجازه غالبا در اجازات خود به گونه ای مفصل یا مختصر به اساتید خود و طرق روائی اش اشاره نموده است که این مطلب جهت تنظیم طبقات رجالی بسیار مهم است (۳).

ب:دستیابی به نام شاگردان صاحب اجازه و گردآوری اسامی آنان (۴).

ص:۴۹۱

۱- (۱) -البته در سـدهٔ دهم متفرقـاتی در رجال به رشـتهٔ تحریر درآمـده است نظیر:تـذکرهٔ مشایـخ قم (یا رجال قم)از علی بن حیدر علی منعل قمی که چنانچه از نامش پیداست فقط به رجال قم پرداخته،یا جامع الاقوال یوسف بن محمّد حسین عاملی که به ترتیب رجال کشـی و نجاشـی و طوسـی و فهرست شیخ و خلاصه الاقوال و ایضاح الاشتباه علاّمهٔ حلی نظر داشته است،و نیز مشایخ الشیعه یحیی بن حسین یزدی که بسیار مختصر برگزار نموده است،و یا کتاب الرواه محمّد بن علی شریف بغدادی که به ترتیب رجال خلاصه الاقوال علاّمهٔ حلی پرداخته است.

۲- (۲) -نظیر کتاب تاریخی ارزشـمند روضه الصـفا فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفا از میرخوانـد محمّد بن خاوند شاه بن محمود خوارزمشـاهی(متوفای ۹۰۳)که در جلـد هفتم-که نگاشـتهٔ خوانـد میر مؤلف حبیب السیر است-به شـرح حـال سـلطان حسـین میرزا بایقرا و فرزنـدان او و تا ۹۲۹ و آنگـاه به سـرگذشت وزیران و سادات و نقیبان و دانشـمندان و سـرایندگان پرداخته است.

۳- (۳) -در برخی از اجازات،مجیز مفصـلا به شـرح حال اساتید و تاریخ تولد یا وفات آنان و برخی از تألیفاتشان اشاره نموده است که برای نمونه بنگرید به:اجازهٔ میرزا محمّد هاشم چهارسوقی به ابن داود همدانی در مجموعه اجازات حاضر.

۴- (۴) -نظیر شاگردان محقق کرکی در مجموعه آثار وی،شاگردان علاّمهٔ مجلسی در تلامذه

ج:به دست آوردن تألیفات مجیز که در اجازات خود به نام آنها اشاره یا به شاگردانش اجازهٔ روایت آنها را داده است (۱).

د:گردآوری سیر تاریخی مسافرتهای مجیز و تاریخ صدور اجازات در اماکن مختلف (۲).

ه:اطلاع یافتن از کتابهائی که در دوره های مختلف حوزه های علمیه مورد بحث و بررسی عالمان دینی بوده است.

و:ردیابی برخی از نسخه های مفقوده که تا چه زمانی وجود داشته اند.

البته در این بخش می توان پاسخ به کسانی داد که می گویند کتاب شریف کافی دست ساختهٔ عالمان صفوی و ماقبل این دوره اثری از این کتاب نبوده است،و حال آنکه با بررسی اجازات به وضوح می توان به بی اساس بودن این کلام از ریشه پی برد (۳).

پس از قرن یازدهم نگارش کتابهای رجالی و شرح حال نگاری عالمان،جان تازه ای گرفت و کتابهای بسیاری در این فن به رشتهٔ تحریر درآمد (۴)که بحمد اللّه این راه

ص:۴۹۲

۱- (۱) -بنگرید به:اجازهٔ کبیرهٔ علاّمهٔ حلی به ابن زهره در بحار الانوار.

۲- (۲) -برای نمونه بنگرید به:مجموعه اجازات علاّمهٔ حلی در میراث حدیث شیعه دفتر نهم.

۳- (۳) -بنگرید به:اجازهٔ علاّمهٔ حلی به ابن زهره و اجازات شهید اول.

۴- (۴) -در سدهٔ یازدهم شاید به دلیل فقر شدیدی که نسبت به کمبود کتابهای رجالی احساس می شد،عالمان بسیاری به نگارش کتابهای رجالی پرداختند که از آن میان می توان به کتب ذیل اشاره نمود:ایجاز المقال فی معرفه الرجال از فرج اللّه بن محمّد بن درویش جزائری،التحریر الطاوسی از حسن بن زین الدین عاملی،جامع الاقوال فی علم الرجال محمّد بن علی تبنینی عاملی،حاوی الاقوال فی معرفه الرجال عبد النبی بن سعد جزائری،رجال ابراهیم بن خلیفه مشهور به ابن عذاقه،زبده الرجال خداوردی بن قاسم افشار،فائق المقال فی علم الحدیث-

تـا زمان حاضـر همچنان پابرجاست،اما در همین دوران نیز به اجازاتی برمی خوریم که گاهی نه نام مجیز و نه نام مجاز یا یکی از آنها در هیـچ یک از کتابهای رجال یا تراجم مـذکور نیسـتند،پس همتی فراتر می طلبـد تا برای تنظیم تاریـخ دقیق زنـدگانی عالمان، ابتدا به احیاء اجازات آنان بپردازیم و از فوائد بی شمار آنها بهره بریم.

در مورد اجازات حاضـر ذکر این نکته ضروری است که برخی از این اجازات را در سفرهایم به شهرهای ایران به دست آورده ام که در حاشـیه به مکـان آنهـا اشـاره رفته است، و اگر اجـازه در ضـمن کتاب یا بر روی نسـخه ای بوده،به نام نسـخه و مکان وجود آن و شمارهٔ کتاب در کتابخانه اشاره شده است.و الحمد للّه اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا.

سیّد جعفر حسینی اشکوری

قم مقدسه-۱۰ جمادی الاولی ۱۴۲۸

ص:۴۹۳

اجازات

(۱)

اجازه به میرزا محمّد بن عبد الوهاب همدانی

(۱)

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

حمدا وافرا لمن ینتهی إلیه سلسله الوجود،و شکرا متواترا لمن أنعم بجوده علی کل موجود،فسبحانه من حمید هو غایه کل مقصود،و جلّ و عزّ و تعالی فلیس سواه معبود.

و صلاه عالیه نامیه زاکیه علی من وصل حبله بحبله فهو حبل اللّه المتین الممدود،و من أجاز عوالم الناسوت و اللاهوت فحلّ بالمقام المحمود،عبده المؤیّد و رسوله المسدّد نبیّنا محمّد الممجّد السعید المسعود،و عترته الأطهار الأبرار الأخیار مطالع شموس الحکم و الآثار و بحار أنوار الأخبار و شفعاء یوم الورود.

و بعد:فإنّ من لطف اللّه العمیم و کرمه الجسیم علی هذا العبد الأحقر الأثیم أن ساعدته جنود توفیقه و عنایته،و عاضدته صنوف فضله و رعایته،و وافقه ماجری به قلم القضاء علی لوح القدر،و رافقه أثر المشیه فیما تیسر له من فوائد السفر،فمنّ اللّه علیّ بتهیّأ الأسباب لزیاره أئمه العراق-رزقنا اللّه الفوز بشفاعتهم یوم التلاق-و تشرّفت فی أرض الغری-علی

۱- (۱)) -این اجازه به خط مجاز در کتاب الشجره المورقه و المشیخه المونقه وی موجود در کتابخانهٔ آیه اللّه مرعشی به شمارهٔ(۵۴۴۲)آمده است.

مشرّفها آلاف التحيه و الثناء السرى-بملاقاه جمله من العلماء الأعلام و مصاحبه جماعه من الفضلاء الكرام-أدام اللّه تعالى أيام إفاداتهم مدى الليالى و الأيام-.

و كان من جمله من ابتهجت برؤيته و اغتنمت الفوز بخدمته مولانا العالم العامل و الفاضل الكامل،زبده الأفاضل و عمده أولى الفضائل،حلّال مشكلات المسائل و كشاف معضلات الدلائل،صاحب المناقب و المفاخر و الحبر الأديب الماهر،جامع المعقول و المنقول حاوى الفروع و الأصول،قدوه أهل المعارف و الحقائق و أسوه أرباب الدقائق،المؤيد من عند اللّه و المجتهد فى أحكام اللّه،المولى المفخم المعظم الممجّد الربانى الآميرزا محمّد بن الحاج عبد الوهّاب الهمدانى-أدام اللّه تعالى أيام افاداته و أفاض عليه من جميل برّه و جزيل نواله و خير بركاته-فإنّ هذا الأخ المصفّى المصطفى ممّن حاز قصب السبق فى مضمار الفضل و الكمال،و قد فاز بالقدح المعلّى بين أولى التحقيق و الافضال،و قد آتاه اللّه ما لم يؤته أحدا من أقرانه و نظرائه من أبناء الزمان،و جمع له بين صباحه تحرير البنان و فصاحه تقرير اللسان و البيان إلى فوائد جمّه قد أودعها مطاوى جمله من مؤلّفاته الرشيقه و ساقه سائق التأييد إلى عوائد مهمّه قد وشح بها بعض مصنّفاته الأنيقه،و لقد حقّ فى حقّى و حقّه أن أنشد فى المقام بما أنشأ بعض الأعجمين الكرام:

يارم همدانى و خودم هيچ ندانى يا رب چه كند هيچ ندان با همدانى

و لعمرى انّ مصنّفه الذى قد وقفت عليه و مؤلّفه الذى قد وجهت الخاطر إليه حقيق بأن يكتب بأقلام النور على و جنات خدود الحور،بل قمن بأن ينقش برؤوس الأسنّه و الخناجر على بطون الأحداق و ظهور الحناجر،فهنيئا له ما أوتى من العلم و الحكمه و السداد و ما خصّه اللّه تعالى به من سلوك مسالك الأصول و الفروع و الاجتهاد-كثّر اللّه تعالى أمثاله فى العباد و أحيى بنشر علوم أقرانه من العلماء الأعلام ميت البلاد إلى يوم التناد-.

ثمّ انّه-أدام اللّه تعالى أيّامه-أحسن الظن بهذا العبد القاصر،فاستجاز منّى مع ما هو عليه من المناقب و المآثر جريا على منوال العلماء السابقين و اتباعا لآثار فقهائنا الماضين-

شکر اللّه مساعیهم و حشرهم یوم الورود مع موالیهم-فاستخرت اللّه تعالی و أجزت لجنابه -أیّده اللّه و أبقاه و من کل سوء وقاه و أبقاه-أن یروی عنّی جمیع ما یجوز لی روایته من مصنّفات أصحابنا و غیرهم بجمیع صنوفها من کتب التفاسیر و الأخبار و الزبر المدوّنه فی العلوم العقلیه و النقلیه و الآثار لا سیّما الصحیفه السجادیه التی یحقّ فی حقّها أن یعبّر عنها بزبور آل محمّد الأبرار،و الکتب الأربعه المتقدمه التی کانت علیها المدار فی سابق الاعصار:

الکافی و الفقیه و التهذیب و الاستبصار،و الکتب الثلاثه المتأخره التی علیها یدور رحی الاسلام بأیدی فقهائنا المتأخرین الأخیار:الوافی و الوسائل و بحار الأنوار-قدّس اللّه تعالی أرواح مؤلفیها المحمّدین الستّه الکبار-بطرقی المتعدّده المتکثره التی منها:ما أرویه عن أشرف مشایخی و أجلّهم و أعزّ أساتیدی و أکملهم،الامام الهمام العلاّمه و الحبر الخبیر الفهّامه، عمده العلماء الراسخین و زبده الفضلاء البارعین،جامع مراتب المعقول و المنقول،محقّق مطالب الفروع و الأصول،شجره العلم و التقوی و ثمره ریاض الفضل و العلی،أکمل العارفین و أزهد الزاهدین و المترقی من ظاهر علم الیقین إلی سرّ حق الیقین،والدی المبرور الحاج میرزا زین العابدین الموسوی الخوانساری-أعلی اللّه مقامه و أجزل بکرمه فی الخلد مقامه-.

و قد کان-قدّس اللّه روحه-من أزهد أهل زمانه و اشتغل فی عنفوان شبابه بالعلوم العقلیه و النقلیه بحیث فاق أکثر أقرانه و برز منه فی تلک العلوم کثیر من المصنّفات.

منها:شرح لطیف علی أصول المعالم بطریق المزج،کبیر جدا.

و منها:رساله فی التداخل سمّاها بسهل التناول فی مسأله التداخل.

و منها:رساله فی حکم الأوامر الوارده عن الأئمه علیهم السّلام ردّا علی صاحب المعالم سمّاها بالطلع النضید.

و منها:شرح خلاصه الحساب إلاّ أنّه لم یتمّ.

و منها:کتاب فی القواعد الکلیه النحویه حسن جیّد فی محلّه.

و منها:مجموعه شریفه فی ذکر مناقب المعصومین علیهم السّلام علی طریقه الصلوات المنسوبه إلی الخواجه نصیر الدین-قدّس اللّه روحه-.

و قد كان رحمه اللّه فى أوائل أمره فى مسقط رأسه بلدتنا الخوانسار،ثمّ انتقل منها إلى بلده اصبهان و توطن فيها قريبا من خمسين سنه،و كان فيها مرجعا للخواص و العوام،و كان فى أواخر عمره مشغولا بالعلوم الأدبيه و التفسير و الحديث،و كان أفضل أقرانه من أهل زمانه فى تلك العلوم،و كان حثيثا على الرياضات و المجاهدات و العبادات و التجنّب عن أهل الدنيا و الاعتزال عن الناس،إلى أن توفّى بالبلده المذكوره سنه خمس و سبعين بعد المأتين و الألف و دفن بها بمقبرتها المعروفه بتخت فولاد،و مرقده الشريف جنب مرقد الشيخ المحقّق التقى صاحب حاشيه المعالم المعروفه-أعلى اللّه مقامه-معروف يزوره الناس و يتبركون به،و قد تجاوز عمره الشريف الثمانين-حشره اللّه تعالى مع أجداده المعصومين-.

و هو-قدّس اللّه روحه-يروى عن جماعه منهم:والده السعيد السديد العالم الربّانى السيد أبو القاسم الموسوى-أعلى اللّه مقامه-.و قد كان جدّى المذكور فى أعلى درجه من الزهد و التقوى و الورع و الاعتزال عن اهل الدنيا،و قد كان بينه و بين سيّدنا صاحب الرياض قدّس سرّه مودّه و مؤاخاه و مكاتبات.

و قد تلمذ رحمه اللّه على جمله من فضلاء زمانه منهم:والده المحقّق الآتى ذكره،و منهم:الفاضل النحرير الآميرزا أبو القاسم المدرّس باصبهان.و كان أحسن فنونه الرياضى و كان ماهرا فى ذاك العلم معروفا به،و له من المصنّفات رساله فى لبس الحرير للنساء قوّى فيها قول الصدوق رحمه اللّه.و قد توفى رحمه اللّه ببلده الخوانسار و دفن بها.

و هو يروى عن جمله مشايخهم منهم:والده سيد المحققين و أسوه المدققين و زبده الفقهاء البارعين،النحرير العلامه و الحبر الفهّامه السيد حسين الموسوى الخوانسارى-أعلى اللّه مقامه -.و هذا السيد المحقّق كان أفقه أهل زمانه بحيث يحكى عن المحقق البهبهانى قدّس سرّه انّه كان يقول للمستفتين الذين كانوا يرجعون إليه من بلاد العجم:أليس فيكم الآقا حسين الخوانسارى؟ ارجعوا إليه و استفتوا منه.

و كان رحمه اللّه أستاد صاحب القوانين و شيخ اجازاته كما سيأتى،بل كان أكثر تلمذ المحقق

المـذكور عليه،و تربّى رحمه اللّه فى بيته،و كان المولى حسن الجيلانى-والـد المحقق المـذكور-من مخلصـى هذا السـيد و كان يعـدّ نفسه من جمله خـدّامه كما يظهر من مكاتبات ولـده المحقق إلى حضـره ذاك السيد،و جاء بولده المذكور إليه فبقى عنده مدّه مديده يتلمّذ عليه إلى أن بلغ حدّ الكمال،فأجازه و زوّجه بنته،و كان عزيزا عنده مكرّما لديه.

و للسـيد المذكور جمله من المصـنّفات منها:حواشـيه على شـرح اللمعه و هى معروفه عند المحصّـِلين.و قد توفى رحمه اللّه ببلده الخوانسار و دفن فيها جنب سوقها المعروف و مرقده مشهور عندهم يزورونه.

و هو يروى عن العالم العامل و الفاضل الكامل المولى محمّـد صادق التنكابنى قدّس سرّه،و كان هذا الفاضل مشـهورا فى زمانه بالفضـل و العلم و الصـلاح،و له مصـنّفات فى الفقه و غيره رأيت بعضـها،لكنّه هـذا الفاضـل كـان فى زمـان طغيان الفرقه الخبيثه الأفاغنه السمرقنديه و غلبتهم على بلاد العجم و ظلمهم و بأسهم و قتلهم و نهبهم بحيث كان العلماء يفرّون من شرّهم من بلد إلى بلد و من صقع إلى صقع كما يظهر من إجازه هذا الفاضل للمولى زين الدين الخوانسارى رحمه اللّه.

و قـد سافر رحمه اللّه سـنه خمس و عشـرين بعد المأئه و الألف من اصـبهان إلى العتبات العاليات، فلمّا وصل قريبا جربادقان نزل بقريه يقال لها قودجان و نزل بـدار جـدّى الأعلى الفقيه النبيه الأريب المحقق المدقق السـيد أبى القاسم جعفر بن السـيد الفاضـل العامل السـيد حسـين الموسوى-أعلى اللّه مقامها-فاسـتجاز منه جدّى المذكور و ولده السـيد حسين المسطور، فأجاز لهما باجازه شريفه هو عندى بخطّه.

و السـيد أبو القـاسم المـذكور جـدّى الأعلى كـان من تلامـذه العلاّمه المجلسـى-أعلى اللّه مقامه -و خاله المحقّق الآقا حسـين الجيلانى شارح الصحيفه السجاديه.

و له مصـنّفات كثيره فى العلوم الأدبيه و الفقه و الكلام منها:حواش على الذخيره، و منها:رساله فى عينيه وجوب صلاه الجمعه ردّ فيها على المحقّق الآقا جمال-عليه الرحمه-

ص:۵۰۱

و منها:رساله فی الزکاه،و منها:کتاب کبیر فی أصول الدین أحسن من حق الیقین للعلامه المجلسی،و منها:منظومه فی الفقه.

و قد کانت بینه و بین الفاضل الحکیم المحقق السید صدر الدین الهمدانی محشّی الوافیه مودّه و إخاء و صداقه،و قد مدحه السید الصدوق فی بعض منظوماته.و مرقده بقریه قودجان مزار معروف.

ثمّ انّ المولی محمّد صادق المذکور یروی عن أبیه المحقق المدقق العلامه مولانا محمّد بن عبد الفتاح التنکابنی المعروف بالسراب،صاحب التصنیفات الأنیقه و التألیفات الرشیقه التی تزید عن ثلاثین مؤلّفا فی المعقول و المنقول منها:رساله الإجماع و الأخبار،و منها:

حواشیه الشریفه علی أصول المعالم و قد دوّنها ولده المتقدّم ذکره،و منها:رسالته الکبیره فی حکم صلاه الجمعه،و منها:کتاب سفینه النجاه فی الکلام معروف،و منها:رساله فی حکم رؤیه الهلال قبل الزوال.

و قد کان رحمه اللّه من أرشد تلامذه المحقق الفقیه النبیه العلامه السبزواری صاحب الذخیره و الکفایه و مفاتیح النجاه و الروضه العبّاسیه و الرساله الخلافیه و غیرها.

و قد توفّی رحمه اللّه باصبهان و دفن بها قریبا من مقبرتها المعروفه بتخت فولاد و مرقده معروف بدرب الخاجو یزوره الناس.

و هو یروی عن جمع من المشایخ العظام و منهم:العلامه السبزواری المذکور،عن الفقیه النبیه السید حسین بن السید حیدر الکرکی العاملی،عن شیخ الاسلام و المسلمین شیخنا البهائی محمّد بن الشیخ الامام حسین بن عبد الصمد الحارثی العاملی بطرقه المعروفه المنتهیه إلی أهل بیت العصمه-علیهم الصلاه و السلام-المذکوره فی أربعینه المشهوره و غیرها.

و منهم:العلاّمه المشتهر فی المشارق و المغارب مولانا محمّد باقر بن العالم الربانی مولانا محمّد تقی بن مقصود علی المعروف بالمجلسی،عن أبیه المذکور،عن شیخنا البهائی.

و عن شیخه الآخر المحقّق المدقّق مولانا عبد اللّه بن الحسین التستری بطریقیهما المعروفین إلی أصحاب الأخبار و المعصومین الأطهار-علیهم الصلاه و السلام-

ص:۵۰۲

و للعلامه المجلسی طرق کثیره إلی أصحاب الکتب و الأخبار و مذکوره فی اجازات البحار و فاتحه کتاب الأربعین و تکفل لأکثرها رساله مناقب الفضلاء الآتی ذکر مؤلّفه.

و اشتهاره و اشتهار أبیه بالمجلسی من جهه النسبه إلی قریه باصبهان یقال لها:مجلس- علی ما ذکره بعض الفضلاء-و ربّما یقال:أنّ جدّه کان شاعرا متخلّصا بالمجلسی علی طریقه تخلص الشعراء بأسامیهم المشهوره المعروفه.

ثمّ من جمله مشایخ جدّی الأقرب السید أبو القاسم المتقدّم ذکره،سیّدنا النحریر العلاّمه بحر العلوم الربانیه و معدن المعارف الصمدانیه،أستاد المحققین و أسوه المدققین السید محمّد مهدی الطباطبائی صاحب المصابیح و الفوائد و شرح الوافیه و الدره المنظومه و غیرها- أعلی اللّه مقامه و أجزل اکرامه-فإنّه یروی عنه،و هو یروی عن جمله من مشایخه العظام منهم:

المحقّق المدقّق المحیی لما اندرس من آثار مذهب الإمامیه الآقا باقر بن الأجل الأفضل مولانا محمّد أکمل الاصبهانی مولدا البهبهانی مسکنا الحائری موطنا و مدفنا.

و حال هذا العالم الربانی فی الظهور کالنور علی علم الطور،بل کالکوکب الدری اللائح فی اللیل الدیجور،و هو المجدّد للمذهب الحق علی رأس المأئه الثالثه عشر.

و لا یخفی أنّ فوائد أکثر علمائنا المعاصرین و مشایخهم و أساتیدهم مأخوذه من أنفاس هذا الحبر النحریر،و ببرکاته انمحت آثار الفرقه الخاطئه الأخباریه بعد طغیانهم و غلبتهم بحیث کانوا یتناولون الکتب الأصولیه بالمندیل حذرا من تأثیرها بزعمهم الفاسد.

و قد نشأ أوائل عمره باصبهان،ثم اختار التوطن ببهبهان،و کان زمان توطنه بهذه البلده معتزلا من الناس مکبّا علی الکتب مشتغلا بالتصنیف غیر مظهر أمره لأحد بحیث کان الناس یظنونه عاریا عن العلم و الفضل و یعبّرون عنه بالملاّ باقر الاصبهانی،لکن الفضل بید اللّه یؤتیه من یشاء،فقد آتاه اللّه من العلم ما لم یؤته أحدا من أبناء زمانه بحیث فاق بعد انتقاله إلی الحائر المقدّس- علی مشرفه آلاف التحیه و السلام-جمیع أقرانه،و کان

الخاطئون من الأخباريه يفرّون من مجلسه و لا يحبّون معه المحاوره و كأنّهم بالنسبه إليه كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ (۱)

و قد برز منه مؤلّفات و مصنّفات تزيد على خمسين كتابا و رساله منها:فوائده العتيقه، و منها:فوائده الجديده،و منها:حاشيه على المعالم-و هو آخر مصنّفاته-و منها:شرح المفاتيح فى الفقه كبير جدا،و منها:حاشيه الذخيره،و منها:حاشيه المدارك،و منها:

حاشيه مجمع الفائده،و منها:التعليقات الرجاليه التى علّقها على منهج المقال للفاضل الاسترآبادى،و منها:رساله الاجماع،و منها:رساله الاجتهاد و الأخبار قد تصدّى فيها لتخريب بنيان الأخباريه،و منها:رساله الاستصحاب،و منها:رساله أصل البرائه، و منها:رساله فى قولهم:الجمع مهما أمكن أولى من الطرح و منها:رساله حلّيه الجمع بين الفاطميتين ردّ فيها على صاحب الحدائق فإنّه كتب رسالتين فى تحريم الجمع،و منها:رساله فارسيه فى أحكام المتاجر جيّد جدا؛إلى غير ذلك من الكتب و الرسائل و أجوبه المسائل.

و من جمله أجوبه مسائله التى يناسب ذكرها فى المقام انّه بعد أن سئل عن سبب ترقّيه و تفوّقه على المحققين الأعلام و صيرورته علما من العلم يقصده الخواص و العوام قال فى الجواب:إنّ العبد لا يشاهد فى نفسه شيئا يوجب ذلك إلاّ أنّى راعيت مدّه عمرى ثلاثه أشياء و لم أتركها بقدر الاستطاعه:أحدها:انّى لم أتّكل فى شىء من أمورى على أحد سوى اللّه تعالى،و ثانيها:انّى لم أقصّر فى أمر أحد من العلماء الماضين و الأساتيد اللاحقين،بل عظمتهم و جلّلتهم و أعليت أمرهم بقدر الوسع و الطاقه،و ثالثها:انّى قهرت نفسى و اشتغلت بتحصيل العلوم و التصنيف و التأليف و التدريس أكثر عمرى و لم أرافق البطّالين و المعطّلين و المهملين من طلبه العلوم،فإن أعطانى اللّه شيئا فإنّما هو من بركه هذه الأمور.

و لعمرى انّ هذه الأمور الثلاثه التى ذكرها هذا العالم النحرير من أجلّ الأمور التى ينبغى مراعاتها لطلبه العلوم،و قلّ أن يصل أحد من العلماء إلى مقام رفيع من الدين و الدنيا بغير

ص:۵۰۴

۱- (۱)) -سورهٔ مبارکهٔ مدثر،آیهٔ ۵۰-۵۱.

أحد هذه الأمور أو جميعها،و هل التقوى التى تكفّل اللّه تعالى لأمر صاحبها إلاّ ذلك؟! رزقنا اللّه تعالى اتباع آثارهم و الاستضاءه من أشعه أنوارهم.

ثمّ انّه-أعلى اللّه مقامه-يروى عن والده الجليل المتقدّم صهر المولى الأجلّ الأفضل مولانا محمّد صالح المازندرانى قدّس سرّه صاحب الشرح الكبير المعلّق على الكافى،و شرح الزبده، و حاشيه المعالم و غيرها،بل بواسطه المولى المذكور كان صهرا للمولى التقى المجلسى-أعلى اللّه مقامه-أيضا،لأنّ البنت المولى المجلسى كانت فى بيت مولانا محمّد صالح و بنتها منه كانت فى بيت مولانا محمّد أكمل،و لذا يعبّر المحقق البهبهانى عن المولى الصالح بالجدّ و عن المجلسيين بالجد و الخال.

و والده المذكور يروى عن جماعه منهم:المولى العلاّمه المجلسى بطرقه المقرّره،و منهم:

المحقّق المدقّق بل أفضل المحققين جمال الملّه و الحق و الدين الآقا جمال الخوانسارى-أعلى اللّه مقامه-صاحب التصنيفات الرائقه و التأليفات الفائقه منها:تعليقه الكبير على شرح العضدى للمختصر يزيد عن سبعين ألف بيت،و هو حاو لأكثر الفوائد التى نشأت من المولى المحقّق البهبهانى و من بعده من العلماء الأعلام،و ظنّى أنّ المولى المحقّق المذكور قد تلمّذ عند أبيه المسطور،و عند الفاضل السيد صدر الدين شارح الوافيه كما يظهر من بعض مصنّفاته.

و هذان الفاضلان كانا من تلاميذ المحقّق الآقا جمال و قد أخذا نفايس مطالبه و بيّناها لهذا المحقق،و هو رحمه اللّه قد تعرض لاظهار تلك المطالب مع بعض تصرفاته الشريفه التى منها ما أسّسه من حجيه الظن المطلق الذى قد أعلنه و أشاعه المحقّق صاحب المعالم فى فصله الرابع الذى استدل به على حجيه أخبار الآحاد،فإن القول المذكور كان مهجورا عند المتأخرين بحيث ادعى صاحب الوافيه الإجماع على خلافه،و إنّما ظهر القول به بعد اختفائه و هجره من المحقق المذكور،ثمّ سرى الوهم إلى جمله من تلامذته المحققين كسيّدنا صاحب الرياض و مولانا صاحب القوانين على الوجه الذى يشاهد منهما.

ص:۵۰۵

و لا يبعد أن يؤل أمر القول بحجيه الظن المطلق إلى القول بحجيه مطلق الظن و ينقلب أمره بمضى الدهور و مرور الاعصار؛و أنت خبير بأنّ هذا القول-و إن كان مفاد ظاهر كلام العلامه أعلى اللّه مقامه فى النهايه الأصوليه و تهذيب الاصول فى مسأله حجيه الإجماع المنقول و الإستصحاب،إلاّ انّ كلامه يحتمل وجوها قد قرّرناها فى مباحث الأصوليه.

و كيفها كان فمنشأ تحقيقات هذا المحقق إنّما هو شرح المحقّق الآقا جمال و يحق فى حقّهما أن ينشد ما أنشأه بعض الأعجمين:

برگ گل بلبل ببرد و شهرتش را باد برد

بيستون را عشق كند و شهرتش فرهاد برد

ثمّ إنّ مولانا جمال المحقّقين يروى عن والده الأفضل الأفخم أعلم علماء العالم أستاد الكل فى الكل الآقا حسين بن الفاضل الكامل الآقا جمال الدين الخوانسارى-قدّس اللّه روحه-عن الشيخ الأجل الأكمل الأتقى القدسى مولانا محمّد تقى بن مقصود على العاملى النطنزى الاصبهانى المعروف بالمجلسى-أعلى اللّه مقامه-بطرقه المقرّره المعلومه.

ثمّ من جمله مشايخ مولانا محمّد أكمل الذين يروى عنهم:المحقّق المدقّق الشيخ جعفر الشهير بالقاضى صاحب الحواشى المعروفه المعلّقه على شرح اللمعه،عن مشايخه المعروفين.

و منهم:الفاضل الكامل أفضل المدققين و أكمل المحقّقين مولانا الآميرزا محمّد الشيروانى -أعلى اللّه مقامه-صاحب المصنّفات الكثيره التى منها:شرحاه على المعالم شرحه العربى و شرحه الفارسى،و منها:رسالته الشريفه المصنّفه فى أحكام خلل الصلاه،عن مشايخه المعروفين.

و من جمله مشايخ العلامه الطباطبائى-رفع قدره-الشيخ الفاضل الكامل الفقيه النبيه المحدّث شيخنا الجليل يوسف بن أحمد بن ابراهيم البحرانى-قدّس اللّه روحه-صاحب الحدائق و الدرر النجفيه و كثير من المصنّفات الرائقه التى تزيد عن عشرين مؤلّفا،بطرقه

المقرره فى اجازته المبسوطه الموسومه بلؤلؤه البحرين،فإنّه بسط الكلام فى تحقيق بيان أحوالهم و أطال الكلام فى تحقيق حال مشايخه البحرانيين بما لا مزيد عليه.

و هذا الشيخ كان معاصرا للمحقق البهبهانى و قد جرى بينهما مشاجرات و منازعات فى الأمور العلميه،فإنّه و ان عدّ نفسه فى مقدمات الحدائق من المتوسطين بين الأخباريين و المجتهدين كالمجلسيين-على ما زعمه هنالك-إلاّ أنّ طريقته فى كتبه المعروفه عين طريقه الأخباريين؛بل صوره اخبارى صرف،غير أنّ كتابه الحدائق كتاب مليح شريف كثير النفع لم يكتب مثله فى زبر المتأخرين و صار مقبولا عند المحقّقين بحيث كان سيّدنا صاحب الرياض-أعلى اللّه مقامه-مع ما كان عليه من الفقه و الفضل و التحقيق يكتبه بيده و يروّجه، و كان رحمه اللّه يأتى عند صاحبه الشيخ المذكور فى جوف الليالى لاستفاده مطالبه على وجه الاختفاء و الاستتار خوفا من منع خاله المحقّق البهبهانى.

و أنت خبير بأنّ أكثر فوائد الرياض مأخوذه منه و من كشف اللثام،بل لو تأمّلته وجدته مختصرا منهما فى كثير من المقامات،و هذا أمر واضح على من جاس خلال تلك الديار.

ثمّ من جمله مشايخ بحر العلوم-أعلى اللّه مقامه-جدّى الأعلى قدوه المحققين الآقا سيد حسين الخوانسارى-قدّس اللّه روحه-بطريقه السابق ذكره.

و منهم:السيّد السند الفقيه النبيه السيّد حسين بن المحقّق المدقّق السيّد ابراهيم القزوينى -أعلى اللّه مقامهما-بطريقه المعروف.

و قد كان السيّد حسين المذكور من أجلاّء علماء عصره،و له مصنّفات كثيره منها:

شرحه المبسوط على الشرايع،و قد شاهدت جمله من مجلّداته و هو شرح حسن إلاّ أنّه خال عن القواعد الأصوليه المتقنه،و قد كتبه على طريقه بحار الأنوار للمولى العلامه المجلسى فى الإقتصار على ذكر الأقوال و الأخبار و بيان وجوه الجمع و الترجيح بين الروايات، و منها:رسالته المبسوطه فى حكم صلاه الجمعه و هى-على ما رأيت-من أحسن ما كتب

فی هذه المسأله من الرسائل المفرده،و قد تصدّی فی مقدّمتها لبیان حال الإجماع و ذکر الأقوال فیه ما لا مزید علیه،و منها:کتابه فی أجوبه المسائل من أول الفقه إلی آخره.

و کان والده السید الرحیم من أعاظم تلامذه المحقق الآقا جمال الخوانساری،و قد شاهدت مجلدا مبسوطا من کتابه الذی صنّفه فی الفقه و کان فی أحکام الطهاره،فوجدته مملوّا من التحقیقات الرشیقه و التصرّفات الملیحه،و ظنّی انّه أحسن من کتاب جواهر الکلام الفائق علی أکثر کتب المتأخرین بکثیر،و لعلّه مأخوذ من فوائد أستاده جمال المحقّقین کالذی أشرنا إلیه من فوائد المحقّق البهبهانی رحمه اللّه.

ثمّ من جمله مشایخ والدی المبرور الذین یروی عنهم:سیّدنا الأجلّ الأفخم الأفقه، قدوه العلماء البارعین و أسوه الفقهاء المحققین،حجه الإسلام و المسلمین السید محمّد باقر بن السید محمّد تقی الرشتی-أعلی اللّه تعالی مقامه و أجزل فی الخلد إکرامه-فإنّ أوّل إجازه صدرت عن السید المذکور علی ما أفاده رحمه اللّه إجازته التی کتبها لوالدی المبرور،و هی إجازه مبسوطه متکفّله لأکثر طرقه-قدس اللّه روحه-.

و له رحمه اللّه طرق کثیره إلی أصحاب الأخبار وفقهائنا الأخیار،و قد کان رحمه اللّه من أجلّ أهل زمانه و أعبدهم و أحرسهم علی إقامه حدود اللّه و أشجعهم قلبا و أعظمهم حلما و أکثرهم علما و أشدّهم عباده و أسخاهم کفّا و أقدمهم فی أکثر مکارم الأخلاق و محاسن الآداب، و قد رأیته رحمه اللّه فی أواخر عمره الشریف و استفدت من برکات أنفاسه فی مجالس عدیده.

و له من المصنّفات کتاب مطالع الأنوار شرح شرائع الاسلام خرج منه کثیر من ابواب أحکام الصلاه تبلغ ستّ مجلّدات ضخمه لکنّها لیست مقتصره علی خصوص أحکام الصلاه،بل متکفله ببیان کثیر من الفوائد الأصولیه و الرجالیه و الکلامیه و غیرها،بل تکفّلت بذکر کثیر من مباحث العبادات و المعاملات،و منها:کتاب الزهره البارقه فی المجاز و الحقیقه،و منها:کتاب تحفه الأبرار فی أحکام الصلاه،و منها:کتاب نفیس فی النحو علی السیوطی شرح الألفیه،و منها:کتاب أجوبه المسائل تتضمّن أکثر مسائل الفقه بترتیبه

المألوف تقرب من سبعين ألف بيت و فيها فوائد كثيره و رسائل نفيسه،و منها:رساله له فى تقديم اليد على الإستصحاب كتبها ردّا على صاحب القوانين تقرب من أربعه آلاف بيت، و منها:رسالته القدريه فى طهاره الدم الذى يلقى فى القدر فيغلى حتّى يستحيل كما ورد فى بعض الصحاح،و لعلّها لا تخلو عن قوّه،إلاّ أنّ ظاهر أكثر الأصحاب الاعراض عنها و اعراضهم من أقوى الموهنات،لكن السيّد المبرور كان كثير الإعتماد على الأخبار و لم يكن يعتقد كثيرا من القواعد الأصوليه بين المتأخرين و المعاصرين،مع أنّه كان من أعظم المجتهدين القائلين بالظنون الخاصّه،فهو رحمه اللّه لم يكن يحسن الظن بأفكار المشايخ كما هو دأب أكثر أبناء الزمان،و كان كثير التصرّف فى القواعد و الأحكام.و التحقيق عندى فى هذا الأمر إنّما هو الطريقه الوسطى لتكون خروجا عن حدّى التفريط و الإفراط و هى أقرب إلى السداد و الإحتياط.

ثمّ من كتبه رحمه اللّه رساله فى أحكام الغساله،و منها:رساله فى اشتراط القبض فى الوقف، و منها:رساله فى حكم اقامه الحدود فى زمان الغيبه،و منها:رساله فى حكم الصلاه عن الميّت،و منها:رسائله الرجاليه التى تزيد عن عشرين رساله منها:فى أحوال أبى بصير، و منها:فى اسحاق بن عمّار،و منها:فى سهل بن زياد،و منها:فى عدّه الكافى،و منها:فى أصحاب الإجماع،إلى غير ذلك.و قد كان رحمه اللّه من ناقدى علم الرجال و قد تحقّق مشكلات هذا العلم بما لا مزيد عليه.

و قد توفّى إلى[كذا]سنه الستّين بعد المأتين و الألف ببلده اصبهان بعد أن صار مسلّما عند الخواص و العوام و دفن بها فى مسجد العظيم الذى بناه بها،و قد تجاوز عمره الشريف الثمانين-حشره اللّه تعالى مع المعصومين عليهم السّلام-.

و هو-قدّس اللّه روحه-يروى عن جماعه منهم:الشيخ الأجل الأفقه الشيخ جعفر بن المرحوم الشيخ خضر الغروى-قدّس اللّه روحه-صاحب كشف الغطاء فى الفقه و الحق المبين فى ردّ الأخباريه،و بغيه الطالب فى رؤوس مسائل الطهاره و الصلاه،و شرح متاجر قواعد

العلامه و غيرها.و هذا الشيخ الجليل يشبه كليم اللّه موسى بن عمران عليه السّلام فى محاسن الصفات و اعلاء كلمه الحق.

و هو يروى عن بحر العلوم-أعلى اللّه مقامه-و عن المحقّق البهبهانى بالأسانيد المقرّره.

و منهم:السيد السند الفقيه النبيه المحقق النحرير الأمير السيد على الطباطبائى-أعلى اللّه مقامه-صاحب الرياض و الشرح الصغير و شرح المفاتيح و حاشيه المعالم و رساله الشهره و غيرها،عن خاله المحقّق البهبهانى بطرقه المقرّره.

و منهم:المحقّق النحرير و المدقّق الفقيه الخبير مولانا الآميرزا أبو القاسم بن المولى حسن الجيلانى-قدّس اللّه روحه-صاحب القوانين،و الغنائم،و المناهج،و شرح تهذيب الأصول، و معين الخواص فى رؤوس المسائل،و مرشد العوام فيها أيضا،و أجوبه المسائل التى لم يكتب مثلها فى نظائرها و هى كبيره جدّا محتويه على الكتب الفقهيه بترتيبها المألوف مشتمله على أمور طريفه من سائر العلوم أيضا تقرب من ثمانين ألف بيت،و منها:رسائله الشريفه فى الأصول و الفقه و غيرها.

و هو يروى عن جماعه منهم:المحقق البهبهانى بطرقه المعروفه.

و منهم:جدّى الأعلى سيّد المحققين السيد حسين الموسوى الخوانسارى-قدّس اللّه روحه-بطريقه السابق ذكره.

ثمّ من مشايخ والدى الذين يروى عنهم:السيّد السند الفقيه النبيه السيّد محمّد بن الأمير محمّد معصوم الرضوى المشهدى المعروف بالقصير-رفع اللّه قدره-عن شيخه الأجل الأكبر الشيخ جعفر-قدّس اللّه روحه-بطرقه المعروفه.

و منهم:السيّد السند الجليل و الفاضل الكامل النبيل سليل الأطائب و الأماجد سيدنا الأمير محمّد حسين بن العالم الفاضل الأمير عبد الباقى بن العلاّمه الفهّامه الناقد البصير جامع المعقول و المنقول الأمير محمّد حسين الكبير بن الفقيه النبيه العلاّمه الأمير محمّد صالح بن الأمير عبد الواسع الحسينى الخاتون آبادى الاصفهانى-قدّس اللّه أرواحهم-.

ص:۵۱۰

و قد كان الأمير محمّد صالح المذكور صهرا للعلاّمه المجلسى رحمه اللّه على ابنته،و كان من مشاهير فضلاء عصره،و قد تلمّذ على أستاد الكل فى الكل الآقا حسين الخوانسارى قريبا من عشرين سنه على ما ذكره فى بعض رسائله،و قد أدرك صحبه العلاّمه المجلسى رحمه اللّه فى سفر الحج و عمره حينئذ كان قريبا من سبع و عشرين سنه،فأجازه العلاّمه المذكور باجازه نفيسه،ثمّ لم يترك مصاحبته إلى أن أدركه الأجل المحتوم،و قد أوصى إليه العلاّمه المذكور عند وفاته بأن يكون قائما مقامه فى التدريس و إقامه الجمعه و الجماعه و تتميم كتبه التى لم يتمّ تصنيفها أو تأليفها،و قد تعهّد له جميع ذلك و وفى به كما ذكر نفسه فى بعض رسائله، و بقى فى نسله أمر الجمعه و الجماعه ببلده اصبهان.

و له مصنّفات شريفه منها:حواشيه المبسوطه على شرح اللمعه،و منها:كتاب روادع النفوس عملها فى تفصيل أمر المعاصى،و منها:كتاب الذريعه فى أعمال السنه،و منها:كتاب فى أحكام المماليك،و منها:كتاب فى أحوال الملائكه و قد تعرّض فى آخره لأحوال جمله من العلماء المتأخرين و المعاصرين له،و منها:رساله فى تفصيل مصنّفات العلاّمه المجلسى.

ثمّ انّ لولده العلامه الأمير محمّد حسين الكبير سبط العلامه المجلسى رحمه اللّه أيضا مصنّفات رائقه منها:حواشيه على شرح اللمعه،و منها:رساله مناقب الفضلاء كتبها بطريق الإجازه للشيخ زين الدين الخوانسارى،لكن فيها جمله وافره من أحوال العلماء،و قد تعرّض فيها لطرق الإجازات بما لا مزيد عليه،و عندى نسخه الأصل منها بخطه رحمه اللّه،و منها:رساله حسنه فى أمور متعلقه بساعات الليالى و الأيام و فيها أدعيه شريفه.

و ولده الأمير عبد الباقى لم يكن له كثير فضل إلاّ أنّه كان فى درجه عاليه من الزهد و التقوى.

و أمّا والده الأمير محمّد حسين الثانى شيخ والدى،فهو كان له فضل عظيم،و قد تلمذ على المحقق البهبهانى رحمه اللّه و له تصنيفات حسنه رأيت بعضها منها:رساله فى منجزات المريض،و منها:رساله كبيره فى أحكام الطهاره و الصلاه،و هو يروى عن أبيه المذكور،عن

ص:۵۱۱

جدّه المسطور،عن العلامه المجلسی بطرقه المقدّره.و عن جمع آخر أیضا ذکرهم فی مناقب الفضلاء.

ثمّ من مشایخ والـدی المبرور الذین یروی عنهم:السید السند،الأدیب الحسیب النسیب،قدوه الفقهاء المحقّقین و عمده العلماء الراشدین،العلاّمه النحریر سیّدنا السیّد صدر الدین محمّد بن السیّد صالح العاملی البغدادی-قدّس اللّه روحه-و قد کان هذا السیّد من أبصر أهل زمانه بالعلوم الأدبیه و أفصحهم فی المنظومات الشریفه و أحفظهم لأشعار العرب و الدواوین المعروفه و التواریخ و الآثار المألوفه.و کان ماهرا فی أکثر العلوم العقلیه و النقلیه،و قد أدرک مجلس بحر العلوم و تلمّذ علی السیّد العلامه المتقن السیّد محسن البغدادی-رفع اللّه قدره-شارح الوافیه بالشرح المعروف الذی لم یصنع مثله فی تحقیق الأصول،و علی أبی زوجته الشیخ الأکبر المتقدّم ذکره.

و هو رحمه اللّه یروی عن الشیخ المذکور بطریقه المتقدّم.

و له رحمه اللّه مصنّفات حسنه منها:کتاب القسطاس المستقیم فی الأصول،و منها:کتاب المستطرفات،و منها:کتاب قره العین فی النحو،و منها:رساله فی حجیه الظن رجّح فیها القول بالظنون المخصوصه،و ذکر فیها انّ القول بالظن المطلق من محدثات المحقق البهبهانی و لم یکن قبله منه أثر،لکنک قد عرفت ما سبق منّا من حکایه القول به من العلامه و غیره، و منها:رسالته الرضاعیه و هی متن و شرح و متنها منظوم قد نظمه بطبعه السلیم علی وجه لا یدانیه شیء من المنظومات المعموله فی الفقه حتی منظومه بحر العلوم،و منها:رساله فی رؤوس المسائل موسومه ب«قوت لا یموت»،و منها:رساله شریفه فی شرح مقبوله عمر بن حنظله.

و قد کان رحمه اللّه رؤوفا بی و قد استفدت من عالی مجلسه کثیرا و هو أوّل من کتب لی ما یظهر منه تصدیقه لاستنباطی و هو ما کتبه علی ظهر رسالتی التی کتبتها فی حکم ذبائح أهل الکتاب،و قد استحسنها کثیرا و هی أوّل مصنّف عملته فی الفقه قریبا من أوان حلمی، و أنّ لی نسبه مصاهره مع السیّد المذکور بواسطه بنته من بنت الشیخ الأکبر الشیخ جعفر.

ص:۵۱۲

و قد كان مده مديده متوطنا بالغرى السرى،ثمّ انتقل إلى اصبهان و بقى فيها برهه من الزمان،ثمّ انتقل إلى الغرى ثانيا و قد أدركه فيها أجله المحتوم و دفن بتلك التربه الشريفه- أعلى اللّه تعالى مقامه و أجزل فى الخلد إكرامه و إنعامه-.

ثمّ من مشايخى الذين أروى عنهم أستادى الأفضل الأعلم السيّد السند المفخم فخر المحققين و قدوه المدققين،عمده الفقهاء و المجتهدين الأمير السيّد حسن بن الأمير السيّد على الحسينى الاصبهانى-قدّس اللّه روحه-و قد كان رحمه اللّه أعلم أهل زمانه فى تحقيق مباحث أصول الفقه،و قد تلمّذت عليه قريبا من خمس عشر سنه،و له مصنّفات حسنه منها:

جوامع الأصول،و منها:شرحه على النافع خرج منه مجلد ضخم فى الطهاره و بعض أحكام المتاجر،و منها:رسالته فى أصاله البراءه و الاشتغال،و منها:رسالته فى حكم الشرط فى ضمن العقد،و منها:رسالته فى قاعده الضرر و الضرار،و منها:رسالته الكبيره فى رؤوس مسائل الطهاره و الصلاه و فيها كتاب أجوبه المسائل قد تعرض فيها لكثير من مهمّات مسائل الفقه.و هو رحمه اللّه يروى عن والدى العلاّمه-أعلى اللّه مقامه-بطرقه المتقدمه.

و من جمله مشايخى الذين أروى عنهم الشيخ الإمام مقتدى الأنام مرجع الخواص و العوام،أعلم أهل زمانه و أكمل فضلاء أوانه،علم التحقيق و ميزان التدقيق،العلاّمه النحرير و الحبر الخبير شيخنا الشيخ المرتضى الأنصارى-أعلى اللّه مقامه و أجزل اكرامه-و هذا الشيخ الجليل كان فى العلم و الزهد و محاسن الصفات و مكارم الأخلاق و قوّتى العلم و العمل بحيث ملأ ذكره الأسماع و الاصقاع.

و له مصنّفات مهذبه رائقه منها:أصوله المشتمله على المطالب الأربعه:حجيه الظن و الإستصحاب و أصاله البرائه و التعادل و الترجيح،و هو-رفع اللّه قدره-يروى عن المولى الاولى المحقّق فحل الفحول و أفضل العلماء فى المعقول و المنقول مولانا أحمد بن الفقيه النبيه العلاّمه مهدى النراقى الكاشانى-اعلى اللّه مقامه-صاحب شرح تجريد الأصول و المناهج

و عيون الاصول و أساس الأحكام و العوائد و المستند الذى هو كتاب كبير فى الفقه و معراج السعاده و سيف الأمه و غيرها من المصنّفات الفائقه.

و لأبيه رحمه اللّه أيضا مؤلّفات حسنه منها:أنيس المجتهدين فى الأصول،و منها:جامعه الأصول،و منها:تجريد الأصول،و منها:اللوامع فى الفقه،و منها:محرق القلوب فى المراثى، و منها:أنيس الموحّدين فى الكلام،و منها:أنيس التجّار فى رؤوس مسائل التجاره.

و مولانا أحمد المذكور يروى عن السيّد العلاّمه بحر العلوم-أعلى اللّه مقامه-بطرقه المتقدّمه.

و انّ لى مشايخ آخرين يطول بذكرهم الكلام و فيما ذكرناه الغنيه و الكفايه،و المسئول من حضره المستجيز-أدام اللّه تعالى أيامه-أن لا ينسانى فى مظان استجابه الدعوات و يشركنى فى خالص الأعمال و مندوب العبادات-وفّقه اللّه تعالى و أيّده و أدام عمره و شيّده-.

و كتب العبد المحتاج إلى عفو ربّه القوىّ البارى محمّد هاشم بن المرحوم المبرور الأمير زين العابدين الموسوى الخوانسارى بأرض النجف الأشرف الغرى فى اليوم الثامن من ذى القعده الحرام من عام احدى و ثمانين و مأتين بعد الألف،و الحمد للّه أولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلّى اللّه على محمّد و آله الطاهرين.

(٢)

اجازه به ميرزا على اكبر يزدى

(١)

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

الحمد للّه الذى رفع منازل الرجال بكثره رواياتهم عن أهل بيت العصمه و الطهاره و العلم و الكمال،و نصب أوليائه المقرّبين لارشاد العباد إلى منهج الاستقامه و الاعتدال، و خفض أجنحه أهل البدعه و الضلال بسعى المجتهدين فى احكام الدين المبين من اولى الفضل و الإفضال.

١- (١) -مجموعۀ شخصى شيخ محمود علومى-يزد.

و أكمل الصلوات الناميات و أفضل التحيات الساميات على نبيّه الأكمل الأفخم الأفضل معدن أسرار الفخر و الجلال و مظهر أنوار العز و الجمال أبى القاسم محمّد،و عترته الطيبين الطاهرين الأقدسين الأكملين أمناء اللّه تعالى على الحرام و الحلال.

و بعد:فإنّ من نعم اللّه تعالى على هذا العبد الفقير أن وفّقنى اللّه سبحانه لادراك صحبه جناب المولى الاولى العالم العامل الفاضل الكامل،المحقّق المدقّق،المجتهد فى أحكام الدين، الأخ الموافق الصفىّ الوفىّ،الأمجد الأرشد الأكرم،المستنبط لدقائق الشرع المبين،صاحب المقام الرفيع و الحظ الأوفر البهى مولانا الميرزا على أكبر اليزدى-أدام اللّه حراسته-و قد تشرّفت بافاداته الشريفه و افاضاته اللطيفه،و لاحظت جمله من مصنّفاته الرشيقه و مؤلّفاته الرفيعه،فسررت بمصاحبه جنابه غايه السرور،و لمّا كان من حسن ظنّه -دام مجده-بهذا العبد الضعيف طالبا لأن أجيز جنابه على الوجه الذى أنعم اللّه تعالى علىّ من مشايخى العظام و أساتيدى الفخام.

فاستخرت اللّه سبحانه و أجزت لجنابه-دام علاه-أن يروى عنّى جميع كتب الأخبار لا سيّما الكتب الأربعه المتقدّمه التى عليها كان المدار فى سابق الأعصار:الكافى و الفقيه و التهذيب و الإستبصار،و الكتب الثلاثه المتأخره المشهوره اشتهار الشمس فى رابعه النهار:الوافى و الوسائل و بحار الأنوار،و سائر مصنّفات أصحابنا الأخيار عن مشايخى و أسلافى بأسانيدى التى منها:ما أرويه عن والدى المبرور العلاّمه وحيد عصره و فريد دهره فى الفضل و الزهد و التقوى الحاج الأمير زين العابدين الموسوى الخوانسارى-قدّس اللّه روحه-عن والده العالم العامل الزاهد العابد الآميرزا أبى القاسم بن السيد السند الفقيه النبيه المحقق المدقّق أستاد أفاضل عصره الآقا سيد حسين بن العلاّمه الجامع للمعقول و المنقول الأمير أبى القاسم الموسوى-طيّب اللّه مضاجعهم-عن والده المذكور جدّى الأعلى صاحب الحواشى المعروفه على شرح اللمعه،عن المولى الأولى الفاضل الكامل المولى محمّد صادق بن العلامه النحرير المولى محمّد التنكابنى الشهير بالسراب،عن والده المذكور،عن

شیخه الأجل الأفخم الأفقه مولانا محمّد باقر بن محمّد مؤمن الخراسانی صاحب الذخیره و الکفایه،عن السید الفقیه النبیه السید حسین بن السید حیدر الکرکی العاملی،عن شیخ الاسلام و المسلمین شیخنا البهائی-روّح اللّه روحه-عن شیخ علماء الاسلام والده الشیخ حسین بن عبد الصمد الحارثی،عن أفضل المتأخرین شیخنا الشیخ زین الدین المعروف بالشهید الثانی-قدّس اللّه روحه-بأسانیده المعروفه المتصله إلی أصحاب العصمه و الطهاره- علیهم الصلاه و السلام-علی التفصیل المذکور فی أوائل المعالم و المجلد الأخیر من بحار الأنوار و فاتحه الأربعین لشیخنا البهائی.

ثمّ من جمله أسانیدی ما أرویه عن والدی العلاّمه،عن والده المبرور المتقدّم،عن سیّدنا بحر العلوم السید محمّد مهدی النجفی،عن جدّی السید حسین الموسوی بسنده المتقدم،و عن مروّج المذهب أستاد الأساتید المحقّق البهبهانی-طیب اللّه مرقده-عن والده الفاضل الکامل المولی محمّد أکمل،عن العلاّمه المجلسی-أعلی اللّه مقامه-بأسانیده المعروفه.

و من جمله أسانیدی ما أرویه عن أستادی الأعظم الأفخم سیّد المحقّقین الأمیر السیّد حسن بن السیّد علی الحسینی الاصفهانی المدرّس-طاب ثراه-عن والدی المبرور العلاّمه بسنده المتقدّم.

و منها:ما أرویه عن شیخی الأعظم و أستادی الأفخم قدوه المحققین الأعلام الشیخ مرتضی الأنصاری-قدّس اللّه تربته-عن شیخه أفضل أهل التحقیق مولانا أحمد بن العلاّمه مولانا محمّد مهدی النراقی،عن بحر العلوم بسنده المتقدّم.

و منها:ما أرویه عن شیخنا الفقیه النبیه الشیخ مهدی بن الشیخ علی بن أفقه الفقهاء الشیخ جعفر النجفی-قدّس اللّه أرواحهم-عن عمّه الفقیه الأعظم الشیخ حسن،عن والده الأجلّ الأفقه،عن بحر العلوم بسنده المتقدّم.

فله-أدام اللّه تأییده-أن یروی عنّی بجمیع هذه الأسانید عن الأساتید،و وصیّتی لحضرته أن یأخذ بمجامع الاحتیاط فی جمیع امور الدین و الدنیا،فإنّه ساحل النجاه.

و یجوز لجنابه أن یعمل برأیه الشریف و یفتی بین الناس و یقضی بینهم بالحق،و یجوز للعوام تقلیده فیما یفتی به باجتهاده،فقد وجدته مجتهدا مطلقا.

و أسأل اللّه أن یجعله قدوه للعلماء العاملین و أسوه للفضلاء الکاملین،و ألتمس من جنابه أن یجعلنی نصب عینیه فی مظان استجابه الدعوات و عقیب الصلوات فی الخلوات، و الحمد للّه علی ما آتاه اللّه من العلم و الحکمه.

و قد کتب بیده الخاسره الجانیه العبد المحتاج إلی عفو ربه الغنی القویّ الباری محمّد هاشم بن المبرور المغفور الأمیر زین العابدین الموسوی الخوانساری-رفع اللّه عنهما عیّهما و غیّهما-فی الرابع و العشرین من شعبان المعظم من عام تسعین و مأتین بعد ألف و الحمد للّه.

(۳)

اجازه به سید فخر الدین بن جمال الدین موسوی خوانساری

(۱)

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه الذی فضّل مداد العلماء علی دماء الشهداء و الصلاه و السلام علی سید الأنبیاء و أشرف أهل الأرض و السماء سیّدنا محمّد و عترته النقباء النجباء الأصفیاء.

و بعد:فقد استجاز منّی السید السند الموفق المؤید العالم العامل الجلیل النبیل الذکی الزکی التقی النقی جناب المیرزا فخر الدین بن المرحوم المبرور الأجل الأفخم المحقق المدقق الفقیه النبیه الآقا جمال الدین الموسوی الخوانساری-وفّقه اللّه تعالی لمراضیه-بعد أن صرف برهه من عمره فی تحصیل العلوم الشرعیه و القواعد الأصولیه المرعیه و الأحکام المتقنه الفرعیه،و حضر مجلسی و تلمذ علی العبد فی کثیر من تلک المطالب،فاستخرت اللّه تعالی و أجزت لجنابه بعد أن وجدت فیه ملکه استنباط الأحکام اللازمه الشرعیه، و وقفت علی بعض ما صنّفه فی تحقیق جمله من المسائل المهمه علی وجه الاجتهاد الصحیح،

۱- (۱) -مجموعهٔ شخصی مرحوم حاج محمّد حسن فاضلی خوانساری.

أن یروی عنّی جمیع مصنّفاتی و ما یجوز لی روایته من کتب الأخبار و مصنّفات العلماء الأبرار لا سیّما الکتب الأربعه المتقدمه التی کانت علیها المدار:الکافی و الفقیه و التهذیب و الاستبصار،و الکتب الثلاثه المتأخره التی اشتهرت اشتهار الشمس فی رابعه النهار:الوافی و الوسائل و بحار الأنوار،عن غیر واحد من مشایخی و أساتیدی:

منهم:والدی المبرور العلامه،عن والده العالم الکامل الجلیل المیرزا أبی القاسم بن المحقق النحریر سید الفقهاء و المجتهدین الآقا السیّد حسین بن العلامه الفقیه النبیه الأدیب الأمیر أبی القاسم الموسوی-قدّس اللّه أرواحهم-عن والده المحقق المذکور،عن الفاضل الکامل المولی محمّد صادق بن العلامه النحریر مولانا محمّد التنکابنی المعروف بالسراب،عن والده المذکور،عن العلامه الفقیه النحریر المولی محمّد باقر الخراسانی صاحب الذخیره،عن السیّد السند الفقیه السید حسین بن السید حیدر الکرکی العاملی،عن شیخ الاسلام و المسلمین الشیخ بهاء الدین محمّد بن الفقیه النبیه الشیخ حسین بن عبد الصمد العاملی،عن والده المذکور،عن أعظم فقهاء الاسلام الشیخ زین الدین العاملی الشهید الثانی-قدس اللّه روحه- بطریقه المعروف المذکور فی أوائل معالم الأصول المتصله إلی أهل البیت علیهم الصلاه و السلام.

و من جمله مشایخی شیخی الأجل الأعظم الأعلم و أستادی الأکمل الأفخم الشیخ مرتضی الأنصاری التستری-طیب اللّه مضجعه-عن شیخه المحقق العلامه المولی أحمد النراقی، عن شیخه أکمل علماء الفرقه الناجیه السید محمّد مهدی المعروف ببحر العلوم،عن المحقق المحیی للطریقه المحقه الآقا محمّد باقر البهبهانی،عن والده العالم الکامل المولی محمّد أکمل،عن العلامه المجلسی،-رفع اللّه قدره-بجمیع طرقه المعروفه المقرره فی إجازات البحار.

و من جمله مشایخی السید السند المحقق المدقق الأستاد الاستناد الأمیر السید حسن بن السید علی الحسینی الاصفهانی-قدّس اللّه ترتبه-عن والدی المبرور بطریقه المتقدم.

و من جمله مشایخی الشیخ الفقیه النبیه الشیخ مهدی بن الشیخ الفقیه الکامل الشیخ

على بن الشيخ الأفقه الأكمل الشيخ جعفر النجفى،عن عمّه الفقيه الأوحدى الشيخ حسن، عن والده الشيخ جعفر،عن سيّدنا بحر العلوم بطريقه المذكوره.

ثمّ وصيّتى إلى جنابه-وفقه اللّه تعالى-أن يأخذ بمجامع الاحتياط فى أمر دينه و دنياه و أن يواظب على مراجعه قواعد الأحكام و أن يمنّ على العبد بصالح الدعاء.

و كتبه الفقير إلى اللّه البارى محمّد هاشم بن زين العابدين الموسوى الخوانسارى-عفى اللّه عنهما-فى الخامس من جمادى الاولى لعام أربع و تسعين بعد مأتين و ألف و الحمد للّه أولا و آخرا.

(۴)

اجازه به ميرزا محمود خوانسارى

(۱)

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

الحمد للّه ولى النعم،و الصلاه و السلام على سيدنا محمّد و آله اولى المحبه و الكرم.

و بعد:فقد وقفت على طرائف هذه الرساله الشريفه،و امعنت النظر فى لطائف تلك المقاله المنيفه،فوجدتها مملوءه من التحقيقات الأنيقه الرفيعه العليه،و التدقيقات الرشيقه الساميه السنيه،و هى كاشفه عن غايه استعداد مصنّفها العالم العامل الفاضل الكامل البارع المجتهد المحقق المدقق عمده الفضلاء الكاملين و زبده العلماء العاملين السيد المكرم المسعود جناب الأخ الشفيق الميرزا محمود الخوانسارى-أدام اللّه تعالى أيام افاضاته و أنعم على العباد من بركاته-فإنّ رموز العبارات تشيد بلطف قريحه صاحبها،و تحقيق المطالب المهمه يؤمى إلى علوّ ادراك المتصدى لكشف مراتبها،فالحمد للّه على ما آتاه اللّه تعالى من العلم و الحكمه و السعاده الأبديه و رزقه من دقائق المعارف الحقه و استنباط الأحكام الشرعيه اللابديه، و قد ثبت عندى و تحقق لدىّ بعد المباحثات العلميه و المذاكرات الأصوليه و الفقهيه فى

۱- (۱) -فهرست كتابخانهٔ مشكوه،ج ۵،ص ۱۸۹۵،شمارهٔ ۱۱۳۶.

مجالس عدیده انّه-دام مجده و علاه-قابل للافتاء بین الناس و الحکم و القضاء و التصدی لاقامه ما یعتبر فیه النیابه العامه،و وصیتی إلی جنابه أن یأخذ بمجامع الاحتیاط و الاجتناب عن طرفی التفریط و الافراط فی مقام الاستنباط بل فی جمیع أمور المعاش و المعاد،و أن یجعل العبد بمرئی و منظر عنه فی الدعوات الصالحات.

و قد کتب العبد الفقیر الی اللّه الغنیّ القویّ الباریّ محمّد هاشم بن زین العابدین الموسوی الخوانساری-عفی عنهما عیّهما و غیّهما-فی الحادی و عشرین من جمادی الاولی سنه خامس و تسعین و مأتین بعد الألف.

(۵)

اجازه به محمّد حسن بن محمّد باقر یزدی

(۱)

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه الذی نوّر عالم الامکان بأنوار علوم العلماء الأعلام،و زیّن عرصه الوجود بأشعه شموس معارف اولی الحقائق و الأحلام،و أبان فضل أصحاب الفواضل و الفضائل بمساعی النقادین من أرباب العقول و الافهام،و شیّد أرکان الأدیان بارسال الرسل و انزال الکتب و تشریع الأحکام.

و الصلاه و السلام الأنمیان الأکملان علی خیر من أرسله بالهدی و دین الحق لرفع غیاهب الظلام و نشر شرائع الإسلام،البدر التمام و النبی القمقام و البحر الطمطام و سیّد الأنام سیّدنا و نبیّنا و وسیله نجوتنا و شفیع ذنوبنا محمّد و عترته الطیّبین الطاهرین الأکرمین الأقدسین المعصومین الکرام،أولیاء النعم و اصول المجد و الکرم و معادن الوحی و التنزیل و الهادین إلی سواء السبیل و الداعین إلی وسائل دار السلام،ثمّ رحمه اللّه و رضوانه و برکاته النامیات الزاکیات علی أصحابنا الماضین و أسلافنا الصالحین و فقهائنا البارعین و علمائنا العاملین إلی قیام الساعه و یوم القیام.

۱- (۱) -مجموعهٔ شخصی شیخ محمود علومی یزد.

و بعـد:فممّـا لاـ يخفى على اولى النهى،و لاـ يريب فيه أحـد من أصـحاب الحجى،انّ الشـرف الأعلى و المزيّه الكبرى فى التحلّى بحليه العلم و العرفـان،و التخلّى عن موارد الجهل و الغفله و النسـيان،و التجلّى بأنوار أسـرار أولى الحقيقه و الايقان،و قـد أقام اللّه فى كل عصـر من الأعصار جمعا من عباده الفائزين بطىّ مراحل العلم و الحكمه لنشـر هذه المعارف و العلوم اكمالا لدينه القويم و اتماما للنعمه فلم يـألوا جهـدا فى ارشـاد الخلق و اظهـار الحق و انقـاذ ضـعفاء العبـاد عن ورطه المهلكه،و هؤلاـء هم العـالمون العاملون المخلصون المـذكورون فى نصوص أهل الخصوص الممـدوحون فيها بأنهم فى كل خلف عدول ينفون عن هذا الدين انتحال المنتحلين و تأويل الجاهلين و تحريف الغالين و ابطال المبطلين و جحد الجاحدين.

ثمّ من ألطاف اللّه العظيمه و منّته الجسيمه على هذه الأمه المرحومه أن نصب لهم فى كل زمان علماء يهدون إلى سواء السبيل و جعلهم ورثه الأنبياء و أشـباه أنبيـاء بنى اسـرائيل، فانتشـرت فى الآفاق احكامهم الحقه الرفيعه و انطمست بمساعيهم الجميله آثار البـدع الشـنيعه،فـاستراح حجه الزمـان-فـداه أرواحنـا-عن صـدمه حوادث أيام الظهور و احتجب عن الخلق تشـخصه و أضاء لهم بوجوده كالنور اللامع على شاهق الطور.

و ممّن آتـاه اللّه فى هـذا الزمـان علما وافرا كثيرا،و قـد جعله اللّه تعالى باحكام الايمان خبيرا بصـيرا،ففاق أقرانه فى قوّتى العلم و العمـل و اجتنب موارد العثره و الزلـل و الخطـل،جنـاب المولى الوفى الصـفى الـذكى الزكى التقى النقى اللوذعى الألمعى العالم العامل الكامل النقاد صاحب الرأى الصائب و الفكر الثاقب و الذهن الوقاد،المترقى من حضـيض التقليد إلى أوج الاجتهاد،سـليل عمـده علمـاء الزمـان و زبـده فقهـاء الأـوان و أكمـل المجتهـدين الفخـام و ملجأ الخواص و العوام من أهل الإيمان مولانا الحاج المولى محمّد باقر اليزدى-دام مجده و علاه- صديقنا و شـفيقنا الشاب الموفق المسدّد المؤيد المؤتمن المستحسن المولى محمّد حسن- أحسن اللّه إليه فى الـدارين و أذاقه حلاـوه النشـأتين و آتاه من رحمته كفلين و وفّقه لادراك الحسـنيين-فإنّه قـد صـرف برهه من شريف عمره فى تحصيل العلوم الشرعيه،و قد تمهّر فى

استنباط القواعد المهمه المرعيه،و تلمّذ على العبد زمانا مديدا،و حضر عندى لاتقان المطالب،و بذل جهده فى إحكام الأحكام بذلا شديدا حتّى بلغ أشدّه فى استكمال مدارك الحلال و الحرام و ظهر منه المصنفات الرشيقه ما ينبىء عن سلوكه مسالك الفقهاء الاعلام،فوجدته بحمد اللّه من أهل الاستنباط و الاجتهاد على وجه الاطلاق،و ألفيته مستحقا للعمل بما يقتضيه نظره غايه الاستحقاق،فليشكر اللّه سبحانه على ما أتاه اللّه من القوه القدسيه الملكيه الملكوتيه و ما حباه اللّه به وحيّاه من العلم بالأحكام الشرعيه الفرعيه.

و لمّا أراد الدخول فى سلسله رواه أخبار أهل بيت الطهاره و العصمه،و الفوز بأسانيد الأساتيد و مشايخنا المحاكين عن المعصومين الأئمّه استجازنى و أراد الإتصال بمشايخى و أسلافى الماضين-رضوان اللّه عليهم أبد الآبدين-فلمّا رأيته أهلا للإجازه استخرت اللّه سبحانه و أجزت لجنابه-سلّمه اللّه تعالى-أن يروى عنّى جميع كتب الأخبار و سائر مصنّفات أصحابنا الأخيار لا سيّما الصحيفه السجاديه الملقّبه بزبور آل محمّد-عليهم الصلاه و السلام- و نهج البلاغه الذى هو دون كلام الخالق و فوق كلام المخلوق،و تمام الكتب الأربعه المتقدمه التى كان عليها المدار فى سالف الأعصار:الكافى و الفقيه و التهذيب و الاستبصار،و الكتب الثلاثه المتأخره التى اشتهرت اشتهار الشمس فى رابعه النهار:الوافى و الوسائل و بحار الأنوار،بجميع أسانيدى عن مشايخى و أساتيدى و هى كثيره لا يفى بها هذا الوجيز إلاّ أنى أذكر منها هنا ما هو مهم عزيز:

فمنها:ما أرويه عن والدى المبرور العلامه قدوه العلماء العاملين و زبده العبّاد و الزهّاد الكاملين الحاج الأمير زين العابدين بن العالم العامل الكامل التقى النقى الآميرزا أبى القاسم بن السيد السند علامه علماء الزمان و أستاد الفقهاء الفخام فخر المحققين و عمده المجتهدين الآقا السيد حسين بن الفقيه النبيه العلامه جامع المعقول و المنقول حاوى الفروع و الأصول الأمير أبى القاسم الموسوى الخوانسارى-تغمدهم اللّه برحمته و أفاض عليهم من جليل بركاته-عن

والـده المبرور جـدّى المـذكور،عن والـده المزبور جـدّى الأعلى،عن المولى الفاضـل الكامـل المولى محمّـد صادق بن العلاّمه الفهّامه الجامع للعلوم العقليه و النقليه المولى محمّد بن عبد الفتاح التنكابنى الشـهير بالسراب،عن والده المذكور،عن أستاده أفقه فقهـاء زمـانه و أعلم علماء أوانه مولانا محمّـد باقر بن محمّـد مؤمن الشـريف السبزوارى الخراسانى صاحب الـذخيره و الكفايه و غيرهما،عن السـيد السـند الفقيه النبيه السـيد حسـين بن السـيد حيـدر الكركى العاملى سـبط المحقّق الثانى من قبل أمّه،عن شـيخ الاسـلام و المسلمين الشيخ بهاء الدين محمّد بن الفقيه العلامه الشيخ حسين بن عبد الصمد العاملى،عن أبيه المذكور، عن الامام الكامـل فى العلـوم فقيـه أهـل الـبيت الشـيخ زين الـدين بن على العـاملى الشـهير بالشـهيد الثـانى-أعلى اللّه مقـامه-عن مشـايخه المعروفين المذكورين فى كتب الأربعينيات و الإجازات على التفصيل المذكور فى أول المعالم لولده المحقق الشيخ حسن و فى اللؤلؤه و غيرهما.

ثمّ من أسانيدى و طرقى ما أرويه عن والدى العلامه المبرور،عن شـيخه أفقه فقهاء الزمان حجه الاسـلام الحاج السـيد محمّد باقر بن محمّد نقى الرشتى-رفع اللّه درجته-عن شـيخيه الجليلين صاحبى القوانين و الرياض،عن شـيخهما المحقق المدقق المحيى لما انطمس مـن أحكـام الـدين الآقـا محمّـد بـاقر بن العـالم الكامـل المـولى محمّـد أكمـل البهبهـانى-قـدّس اللّه روحه- عن والـده المـذكور،عن جماعه من مشايخه الكرام منهم:العلامه المجلسـى-جزاه اللّه من الاسـلام خير الجزاء-عن والـده الفقيه التقى النقى المحدّث العارف الكامل مولانا محمّد تقى بن مقصود على النطنزى الاصفهانى العاملى،عن شيخنا البهائى بسنده المتقدّم.

و منهم:أفضل أهل التحقيق و التدقيق جمال الدين محمّد بن العلامه المشـتهر فى المشارق و المغارب أسـتاد الكل فى الكل الآقا حسين الخوانسارى،عن أبيه،عن المولى التقى المجلسى بسنده المتقدم.

و منهم:المدقق الأكمل مولانا ميرزا محمّد الشيروانى،عن العلامه الآقا حسين بسنده المذكور.

ثمّ من أسانيـدی و طرقی ما أرويه عن والدی المبرور،عن العالم العامل الكامل السيّد السـند الأمير محمّد حسـين بن العالم التقی النقی البـارع الأمير عبـد الباقی بن العلامه الأكمل الأمير محمّـد حسـين بن الفقيه النبيه البارع الأمير محمّـد صالـح أئمه الجمعه و الجماعه باصبهان، عن والده المذكور،عن والده المسطور،عن جدّه من قبل أمّه العلامه المجلسی بسنده المتقدم.

و مـن جمله أسانيـدی مـا أرويه عن أسـتادی و شـيخی قـدوه أهـل التحقيـق و العلم و الكمـال فخر المحققين و أسـتاد الفقهـاء و المجتهـدين الأمير السـيد حسن بن الأمير السـيد علی الحسـينی الاصـفهانی المـدرّس-قـدّس اللّه روحه و أكثر من فضـله و كرمه فتوحه-،عن والدی المبرور بسنده المتقدّم.

و من جمله أسانيـدی ما أرويه عن الشـيخ الأجل الأفخم الأكمل أعلم علماء الزمان و أكمل فقهاء الأوان أسـتاد الأساتيـد الأعيان شيخی و أستادی و من به استنادی الشيخ مرتضی الأنصاری التستری-قدّس اللّه روحه-عن العلامه النحرير مولانا أحمد بن الفقيه النبيه العلاّمه المولی محمّد مهدی النراقی الكاشانی،عن شـيخه العلاّمه المعروف ببحر العلوم السيد محمّد مهدی النجفی صاحب الدره المنظومه،عن المحقق البهبهانی بسنده المتقدم،و عن جدّی المحقق العلامه الآقا السيد حسين بسنده المزبور.

و من جمله أسانيدی ما أرويه عن شـيخی الفقيه النبيه الشـيخ مهدی بن الفقيه الكامل الشيخ علی بن الأفقه الأكمل الأورع الشيخ جعفر النجفی-قدّس اللّه أرواحهم-عن عمّه الفقيه النبيه الشيخ حسن،عن جدّه الشيخ جعفر المذكور،عن المحقق البهبهانی و بحر العلوم بسنديهما المتقدمين.

فهـذه بعض مـا اقتضـی المقـام ذكره من أسانيـدی و اجازاتی و قـد ذكرت الجميع فی جمله من مصـنّفاتی و مؤلّفاتی منها:كتاب اصول آل الرسول،و منها:كتاب الفوائد الرجاليه،و منها:

ص:۵۲۴

كتاب الأربعين،و قد أجزت لجنابه-دام فضله-أن يروى عنّى بجميع طرقى بالشروط المقرره فى الروايه على النحو المذكور فى كتب الدرايه.

ثمّ وصيّتى إليه أن يواظب على مباحثه العلوم الشرعيه مدّه عمره و أن لا يقنع بما حصل له فى زمان التحصيل،فإن ملكه العلم تحصل بالمواظبه و تذهب بالاهمال و التعطيل،فكم من مجتهد صار عاميا بتركه للأشتغال بالتعليم و التعلم و اشتغاله بالأمور الدنيويه الدنيّه.

ثمّ وصيّتى إليه أن يأخذ بمجامع الاحتياط فى أمور دينه و دنياه و أن تجتنب من الرياسات الباطله المعطله المغويه المهلكه،فكم من عالم زاهد بارع سقط محلّه عن القلوب باشتغاله بالرياسات الدنيويه و جمع الأموال و الوقوع فى الشهوات،بل سلبت عنه ملكه العداله بالاقتحام فى هذه الأمور،بل خرج من الدين بخذلان اللّه له من جهه الحماله الشنيعه، و أهم الأمور الدافعه لهذه المهالك التجنب عن مجالسه البطالين و الاشتغال بالمجاهدات و الرياضات و العبادات و التفصّى عن المرافعات الرديّه و مجالسه العوام و المغرورين من أهل الحديث.

و الملتمس منه-سلّمه اللّه تعالى-أن لا ينسانى فى مظان اجابه الدعوات و عقيب الصلوات فإنّ من حقوق الاخوان رعايتهم بالدعاء لهم فى ظهر الغيب فقد حكى عن على بن مهزيار من أجلاء أصحاب الامام أبى محمّد العسكرى-عليه الصلاه و السلام-انّه كان يسجد كل يوم بعد صلاه الغداه و لا يرفع رأسه من السجود حتى يدعو لألف من اخوانه المؤمنين بأساميهم،رزقنا اللّه التوفيق لهذه الأعمال الصالحات.

و كتب بيمناه الخاطئه العبد الفقير إلى عفو ربّه القوىّ البارىّ محمّد هاشم بن المبرور الأمير زين العابدين الموسوى الخوانسارى-عفى اللّه عنهما عيّهما و غيّهما-فى السادس عشر من شعبان لسنه ۱۲۹۸ ثمان و تسعين و مأتين بعد الألف،و الحمد للّه.

ص:۵۲۵

(۶)

اجازه به سید محمّد باقر بن محمّد علی حسینی أبطحی سدهی اصفهانی

(۱)

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

الحمد للّه الذى فضّل مداد العلماء على دماء الشهداء و جعلهم بفضله و كرمه العميم ورثه الأنبياء،و الصلاه و السلام على أشرف أهل الأرض و السماء،نبينا محمّد و عترته الأئمه النقباء النجباء.

و بعد:فقد أجلت النظر فى مطاوى هذه الرساله الشريفه (۲)التى ألّفها جناب العالم العامل، الفاضل الكامل،التقى النقى،الصفى اللوذعى الألمعى،صاحب التحقيق الرشيق،و التدقيق العميق،ذى الملكه القدسيه الاجتهاديه،و الفقاهه المبتنيه على القواعد الشرعيه،تلميذنا المعظّم،السيد السند المفخم،الآقا السيد محمّد باقر بن السيد محمّد على الحسينى-دام مجده و علاه-و قد وجدت هذه المقاله قابله لأن يكتب بالنور على و جنات خدود الحور،فللّه درّه فيما أتى فيها من المطالب الشريفه الكاشفه عن خروج جناب صاحبها عن حضيض التقليد إلى أوج الاجتهاد و صحّ لى أن أقول فى حقّه-دام مجده-إنّه مجتهد يحرم عليه التقليد و يصحّ له العمل باجتهاده.

و قد استجاز منّى روايه كتب الأخبار و مصنّفات العلماء الأخيار،فأجزت لجنابه بعد الإستخاره من اللّه تعالى أن يروى عنّى جميعها بطرقى الجمه الكثيره التى أودعتها فى مقدمات كتابى أصول آل الرسول،و منها:ما أرويه عن شيخى الأعلم و أستادى الأقدم،

ص:۵۲۶

۱- (۱)) -مجموعه اجازات به خط سيد مصلح الدين مهدوى،ص ۱۰۶-۱۰۷.

۲- (۲)) -المراد بالرساله المشار إليها فى الاجازه هى رساله ألّفها فى تعارض اليد و الاستصحاب كما ذكر لى السيد المجاز شفاها،قال:و النسخه بقى عند السيد المجيز و لم يردّها إلىّ إلى أن مات و بقيت عند ورثته و ليس لى نسخه منها«محمّد على الحبيب آبادى».

علامه زمانه و رئیس الإمامیه فی عصره و أوانه الشیخ مرتضی الأنصاری-قدّس اللّه روحه- بطریقه المعروف.

و وصیتی إلی جنابه أن یأخذ بمجامع الإحتیاط فی أمر دینه و دنیاه،و الملتمس منه الدعاء و الحمد للّه.

و کتب العبد المحتاج إلی عفو ربّه القوی محمّد هاشم ابن المرحوم المبرور الحاج الأمیر زین العابدین الموسوی-عفی اللّه عنهما-فی ۱۵ جمادی الآخره من سنه ۱۳۱۵.

ثمّ کتب المرحوم الآقا النجفی فی حاشیه نسخه نقلنا منها بخطّه ما صورته:

ثم أجزت لجنابه العالی کلّ ما صحّت لی روایته عن السلف الصالحین بالطرق المتصله إلی المعصومین-صلوات اللّه علیهم أجمعین-فإنّه العالم العامل الکامل الصالح البارع،و أرجو من اللّه سبحانه أن یجعله خالصا لوجهه الکریم علما للعباد و مروّجا للشریعه المطهره،من أقل الطلاّب و المحصلین-عفی عنه-.

(۷)

اجازه به میرزا ابو القاسم بن محمّد باقر موسوی زنجانی

(۱)

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه الذی فضّل مداد العلماء العاملین علی دماء الشهداء الصالحین،و رفع درجاتهم فجعلهم بمنزله الأنبیاء المقربین و أنار براهینهم الساطعه و حججهم اللامعه ففاقوا بأنوار علومهم علی جمیع العالمین و أدرکوا باجتهادهم فی معارف الدین المبین أسرار معالم الشرع المتین.

و الصلاه و السلام الأنمیان الأکملان علی سیّد الأنبیاء و المرسلین و أشرف الأولین و الآخرین نبینا محمّد خاتم النبیین و أشرف الخلق أجمعین و عترته الطیبین الطاهرین

۱- (۱) -مجموعه اجازات سید مصلح الدین مهدوی،ص ۱۵۱-۱۵۴.

الأقدسين و رضوان اللّه تعالى و رحمته على فقهائنا الماضين و علمائنا السابقين الصالحين.

و بعد:فقد منّ اللّه تعالى بفضله الجسيم و كرمه العميم على كافه الأنام فى كل عصر و زمان بنصب عدول ينفون عن دين الحق انتحال المنتحلين و جحد الجاحدين و تأويل الجاهلين و ابطال الغالين و اضلال المضلين و ازاله بدع المبتدعين من أعداء الدين،فأنزل كتبا و أرسل رسلا و أقام حججا و نصب موازين العدل و أكمل دينه الحق و أتمم نعمته على العباد و أضاء بشموس المعارف و أقمار الحقائق أكناف الآفاق و أطراف البلاد،فالشكر للّه على هذه النعمه العظمى و العطيه الكبرى و الموهبه السنيه التى محاسنها لا تعد و لا تحصى.

و كان ممّن أعطاه اللّه تعالى سلوك مسالك السالفين،و منّ عليه بادراك مدارك الحق و اليقين و خصّه اللّه تعالى بكرامته من بين أمثاله و أقرانه و حقيق بأن بثّنى له الوساده و يستقر على مسند الإرشاد و الهدايه و الإفاده جناب السيّد المؤيّد المسدّد الممجّد،العالم العامل الفاضل الكامل،عمده العلماء البارعين و زبده الفقهاء الكاملين،الذكى الزكى المصفى الصفى،اللوذعى الألمعى،العارج إلى معارج الإجتهاد بالقوه القدسيه الملكه الملكوتيه،صديقنا المعظم و شقيقنا المفخم سليل العالم العامل الكامل،الفقيه النبيه النحرير الآميرزا محمّد باقر الموسوى الزنجانى-قدّس اللّه روحه-الحاج الآميرزا ابو القاسم الاصفهانى -أدام اللّه تعالى علاه و رزقه ممّا يتمنى احلاه و اعلاه-فإنّه-دام مجده-ممّن أتاه اللّه سبحانه من العلم و الحكمه قسطا وافرا و جعل نصيبه منهما نصيبا متكاثرا.

و قد استجاز من العبد روايه ما صحت لى روايته من كتب الأخبار و مصنّفات العلماء الأخيار،فامتثلت أمر جنابه فاستخرت اللّه تعالى و أجزت له بعد ما تحقق لى أنّه من المستنبطين للأحكام و المجتهدين فى مسائل الحلال و الحرام أن يروى عنّى جميع ما رويته عن مشايخى و أساتيدى و أسلافى بأسانيدى العديده التى قد فصّلنا فى جمله من مؤلّفاتى التى منها كتاب أصول آل الرسول و المقالات اللطيفه الكافله للقواعد الشريعه.

فمنها:ما أرويه عن شيخى و أستادى الأعظم الأفخم،العلامه النحرير الأقدم،البحر

الموّاج و اليمّ العجاج،أستاد أساتيد الزمان وحيد الدوران الشيخ مرتضى الأنصارى-قدّس اللّه تعالى روحه الزكى-عن شيخه العلامه النحرير المحقق الخبير مولانا الحاج الملاّ أحمد النراقى الكاشانى-طيّب اللّه رمسه-عن شيخه العلاّمه المشتهر فى الآفاق السيد محمّد مهدى النجفى المعروف ببحر العلوم-طيّب اللّه مرقده-عن شيخه أستاد الأساتيد الذى انتهت إليه رئاسه الإماميه فى عصره و أوانه مولانا الآقا محمّد باقر البهبهانى-رفع اللّه قدره-عن والده العالم العامل الكامل مولانا محمّد أكمل،عن العلاّمه المجلسى-قدّس اللّه تربته-بجميع طرقه المذكوره فى اجازات البحار.

و منها:ما أرويه عن والدى العلاّمه-قدّس اللّه روحه-عن والده جدّى العالم المبرور الآميرزا أبى القاسم الموسوى الخوانسارى،عن جدّى الأعلى وحيد عصره و أوانه،عمده المحققين و قدوه المجتهدين الآقا السيد حسين (۱)بن العلامه الفقيه النبيه الأمير أبى القاسم -طيّب اللّه ثراهم-عن العالم الفاضل الكامل الملاّ محمّد صادق بن العلاّمه النحرير مولانا محمّد بن عبد الفتاح التنكابنى المعروف بالسراب،عن أبيه المذكور،عن أستاده فخر المجتهدين و الفقهاء مولانا محمّد باقر الخراسانى صاحب الذخيره و الكفايه،عن شيخه السيد الفقيه النبيه السيد حسين بن السيد حيدر الكركى العاملى،عن شيخ الاسلام و المسلمين بهاء الدين محمّد بن الفقيه الكامل الشيخ حسين بن عبد الصمد،عن والده المبرور،عن زين الفقهاء و المجتهدين الشيخ زين الدين العاملى الشهير بالشهيد الثانى-قدّس اللّه تعالى روحه-بسنده المعروف المذكور فى أوّل معالم ولده و غيره.

و منها:ما أرويه عن أستادى المحقق المدقق الأمير السيد حسن الحسينى المدرس-اعلى اللّه مقامه-عن والدى العلاّمه بالسند المتقدّم.

ثم وصيّتى لجنابه-دام مجده-أن يأخذ بمجامع الإحتياط فى أمر دينه و دنياه و أن يواظب

۱- (۱)) -كان جدّى الأعلى أستاد صاحب القوانين و شيخ إجازته و شيخ اجازه بحر العلوم«منه».

على العلم و العباده و ارشاد العباد،و أن لا ينسانى عند دعواته الصالحه،و الحمد للّه أوّلا و آخرا و ظاهرا و باطنا.

و كتب بيده الجانيه الفانيه العبد الفقير إلى عفو ربّه الغنىّ البارىّ محمّد هاشم بن المرحوم المبرور الحاج الأمير زين العابدين الموسوى الخوانسارى الاصفهانى-عفى اللّه عنهما-فى الخامس و العشرين من ذى الحجه الحرام سنه ۱۳۱۶،و الحمد للّه.

(۸)

عریضه در تأیید اجتهاد ملاّ محمّد

(۱)

بسم اللّه الرحمن الرحيم

عرض مى شود خدمت سركار عظمت و شوكتمدار،جلالت و نبالت اقتدار،امير الامراء العظام ادام اللّه اجلاله و اقباله كه اميد است دولت و شوكت برقرار،ظل مرحمت بر رؤوس قاطبهٔ ضعفاء انام پايه دار بوده باشد.

اگرچه داعى اخلاص شعار ادارك سعادت محضر مبارك عالى ننموده لكن از انتشار محامد و مكارم ذات با بركات در اطراف و اكناف نهايت اخلاص و خلوص داعى را نسبت به وجود مبارك حاصل است به دعاگوئى اشتغال مى باشد.

معلوم است سدّ ثغور اسلام اعظم آنها در كف با كفايت عالى مى باشد بر تمام خلق اين دعا لازم است،توقع آنست كه گاهى به مكاتبات رفيعه و دستخط عالى داعى را مشرف فرمايند ارجاع خدمتى باشد بفرمايند كه حبل مودّت به علاقهٔ مكاتبات برقرار بماند ان شاء اللّه.

ص:۵۳۰

۱- (۱) -اين عريضه را مرحوم چهارسوقى ظاهرا به امير علم حاكم بيرجند و قائنات نگاشته كه در پشت عريضه مهر بيضوى وى«عبده محمّد هاشم بن زين العابدين الموسوى»ديده مى شود و اصل آن در كتابخانهٔ سيد مهدى فقيه قائنى در قائن موجود است.

ضمنا معروض رأی انور می دارد که چون جناب شریعتمآب،عمده العلماء العظام، فخر الفقهاء الفخام،زبده المجتهدین الکرام آخوند ملاّ محمّد-دام مجده السامی-که از علماء اخیار و ابرار آن ناحیه می باشند بعد از زمان مدیدی که در این ولایت اشتغال به تحصیل علوم شرعیه داشتند،بحمد للّه به حد کمال و فارغ التحصیل شده اند و مجتهد مطلق و حاکم شرع نافذ الحکم می باشند،بحمد اللّه قابل ترویج احکام و تصدّی امور شرعیۀ جمیع صفحات خراسان می باشند،در مباحثات اصول و فقه داعی زمانی را حاضر شده اند و تصنیفات رشیقه از ایشان صادر شده،لهذا متوقع هستم که سرکار جلالتمآب نهایت التفات را در حق ایشان مرعی دارند و خلق را ترغیب و تحریص در اتباع ایشان بفرمایند که به مقتضای«الناس علی دین ملوکهم» (۱)ترویج کاملی از ایشان و در حقیقت از شریعت مطهره از برکات عالی بشود ان شاء اللّه.

معلوم است بعد از آنچه داعی معروض داشتم اظهار مرحمت چنانچه باید و شاید خواهد شد ان شاء اللّه،مترصد جواب رقیمه و ارجاع خدمتی که فرمایش شود هستم ان شاء اللّه،ادام اللّه دولتکم و شوکتکم و اجلالکم و اقبالکم و السلام.

ص:۵۳۱

۱- (۱)) -شرح اصول کافی،ملا صالح مازندرانی،ج ۶،ص ۴۰۹.

فهارس فنی:

اشاره

آيات

ص:۵۳۵

روایات

روایات عربی

الناس علی دین ملوکهم،۵۳۱

روایات فارسی

ص:۵۳۸

چهارده معصوم و پیامبران علیهم السّلام

ص:۵۴۰

اشخاص

اشاره

(۱)

الف،ب،پ،ت

ص:۵۴۱

۱- (*)) -تذکّر دو نکته شایسته است ۱-از آوردن برخی از اشخاص که در متن همراه با ابهام بوده است خودداری شده است. ۲-نام برخی اشخاص با عناوین گوناگون آمده که همه عنوان ها جز یک یا دو مورد بقیه به یک نام ارجاع نشده است،امّا تنها در یک گزینه آدرس داده شده است.

ص:۵۴۲

ص:۵۴۳

امیر محمد حسین بن محمد صالح بن عبد الواسع حسینی خاتون آبادی،۵۱۰، ۵۲۴،۵۱۱

ص:۵۴۴

ث،ج،چ،ح

خ،د،ذ،ر

ز،ژ،س،ش

ص:۵۴۸

ص:۵۵۰

ص،ض،ط،ظ

ص:۵۵۱

ع،غ،ف،ق

ص:۵۵۲

ک،گ،ل،م

ص:۵۵۸

ن،و،ه،ی

ص:۵۶۰

کتابها

الف،ب،پ،ت

ص:۵۶۴

ص:۵۶۵

ث،ج،چ،ح

خ،د،ذ،ر

ص:۵۶۸

رساله فی اصاله البراءه و الاشتغال،۵۱۳

ز،ژ،س،ش

ص،ض،ط،ظ

ع،غ،ف،ق

ص:۵۷۳

ک،گ،ل،م

گلشن اهل سلوک،۳۲،۳۱، ۳۰،۲۸، ۸۶، ۷۰

ص:۵۷۵

ص:۵۷۷

ص:۵۷۹

مکان ها

قاهره،۳۰۳

قبرستان شش جویه(نجف آباد)،۱۵۰

ص:۵۸۲

ص:۵۸۳

فرق،مذاهب،سلسله ها

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹